



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

سید سید الدین اشرفی شریک

امامت و خلافت

از دیدگاه کاتب ابن عرب و کاتب غلام

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء

نویسنده:

سید اسدالله هاشمی شهیدی

ناشر چاپی:

اکرام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء جلد ۱
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۴	تقدیم:
۲۵	فهرست مطالب
۴۶	پیشگفتار
۴۸	بخش اول: بحث های مقدماتی درباره امامت
۴۸	اشاره
۵۰	نظام امامت و رهبری در اسلام
۵۲	شرح و تفسیر کلمه «امام»، «امت» و «امامت»
۵۳	امامت در لغت
۵۴	امامت در قرآن
۵۶	امامت در روایات
۶۱	امامت و پیشوایی از نظر شیعه
۶۲	مفهوم امامت در نزد شیعه
۶۳	وجوب نصب امام
۶۳	نصب امام لطف واجب الهی است
۶۶	ویژگی ها و صفات امام
۷۰	تعداد ائمه از نظر شیعه امامیه
۷۰	معنای شیعه و حقیقت آن در لغت
۷۲	پیدایش «تشیع» از نظر دانشمندان
۸۰	سرآغاز دعوت به تشیع
۸۲	سابقه تاریخی عنوان «شیعه» برای پیروان اهل بیت علیهم السلام

۹۰	تعریف امامت در گفتار بزرگان شیعه
۹۵	امامت در سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام
۱۰۳	بخش دوم: معرفی امامان معصوم و اثبات امامت دوازده امام از اهل بیت علیهم السلام
۱۰۳	اشاره
۱۰۵	ویژگی های امام معصومانه علیه السلام
۱۰۹	دلایل برتری بنی هاشم بر دیگر طوایف و قبائل عرب
۱۱۴	امامان معصوم علیهم السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و عترت او هستند
۱۲۳	سخنی درباره فرزندان پیامبر صلی الله علیه و اله از نسل فاطمه علیها السلام
۱۲۸	پیامبر صلی الله علیه و اله فرزندان فاطمه علیها السلام ، حسنین علیهما السلام را فرزندان خود خوانده است
۱۳۳	مشخصات دوازده امام در سخنان امامان اهل بیت علیهم السلام
۱۵۲	بخش سوم: شرایط امامت در مکتب اهل بیت علیهم السلام
۱۵۲	اشاره
۱۵۴	شرایط امامت در مکتب اهل بیت علیهم السلام
۱۵۴	اشاره
۱۵۵	۱- امام باید معصوم باشد
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	سخنی درباره عصمت
۱۵۹	سخن فخر رازی درباره دلالت قرآن بر عصمت امام
۱۵۹	روایات اهل بیت علیهم السلام درباره عصمت امام
۱۷۲	۲- امام باید عادل باشد
۱۷۲	اشاره
۱۷۷	روایات اهل بیت علیهم السلام درباره عدالت امام
۱۹۲	۳- امام باید اهل علم امت باشد
۱۹۵	روایات اهل بیت علیهم السلام درباره علم و دانش امام
۲۲۱	بخش چهارم: دیدگاه های مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام درباره صحابه و عدالت اصحاب
۲۲۱	اشاره

تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام ----- ۲۲۳

۱-تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء ----- ۲۲۳

اشاره ----- ۲۲۳

صحابی از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت ----- ۲۲۴

اما لغت عرب ----- ۲۲۴

اقا قرآن کریم ----- ۲۲۵

و اقا سنت پیامبر صلی الله علیه و اله ----- ۲۲۷

۲-تعریف صحابی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام ----- ۲۲۸

اشاره ----- ۲۲۸

روش شناخت صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء ----- ۲۲۹

بررسی ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفاء ----- ۲۳۰

عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام ----- ۲۳۴

۱-عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء ----- ۲۳۴

اشاره ----- ۲۳۴

دلیل پیروان مکتب خلفاء بر عدالت اصحاب ----- ۲۳۵

۲-عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام ----- ۲۳۸

اشاره ----- ۲۳۸

قاعده^۱ شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۲۴۹

بخش پنجم: بررسی رویداد تاریخی صدر اسلام و چگونگی روی کار آمدن خلفاء سه گانه ----- ۲۵۶

اشاره ----- ۲۵۶

رویداد تاریخی صدر اسلام و چگونگی روی کار آمدن خلفاء سه گانه ----- ۲۵۹

آغاز توطئه های منافقان برای ترور پیامبر صلی الله علیه و اله ----- ۲۶۲

اعتراف به حقیقت و تناقض گوئی ابن حزم اندلسی ----- ۲۶۶

اکنون باید دید «حذیفه» کیست؟ ----- ۲۶۷

حذیفه بن یمان عیسی ----- ۲۶۷

پیمان شوم یا نخستین صحیفه ملعونه ----- ۲۷۰

- ۲۷۶ ----- نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله بعد از حجّة الوداع
- ۲۷۸ ----- تنظیم صحیفه ملعونه دوّم در خانه أبوبکر
- ۲۷۹ ----- اُسامی أصحاب عقبه
- ۲۷۹ ----- امضا کنندگان صحیفه دوّم در خانه أبوبکر
- ۲۸۱ ----- متن معاهده نامه دوّم اصحاب صحیفه
- ۲۸۳ ----- برخورد پیامبر صلی الله علیه و اله با امضا کنندگان صحیفه دوّم
- ۲۸۴ ----- فرستادن منافقین با لشکر اسامه
- ۲۸۶ ----- درخواست عایشه از دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و اله برای پرستاری از آن حضرت
- ۲۸۷ ----- بازگشت أبوبکر و عمر از لشکر اُسامه
- ۲۸۹ ----- خنثی شدن نقشه نماز أبوبکر به جای پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۲۹۵ ----- جلوگیری از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۳۰۰ ----- اهانت به ساحت مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله
- ۳۰۲ ----- علّت انصراف پیامبر صلی الله علیه و اله از نوشتن وصیت نامه
- ۳۰۳ ----- اعتراف عمّر به جلوگیری از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۳۰۴ ----- وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله
- ۳۰۶ ----- چرا «عمّر» وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله را انکار می کرد؟
- ۳۰۷ ----- ماجرای سقیفه و بیعت ابوبکر
- ۳۰۷ ----- سقیفه به روایت عمر
- ۳۱۶ ----- بیعت همگانی
- ۳۱۷ ----- رویدادهای بعد از بیعت همگانی
- ۳۱۸ ----- به خاکسپاری پیکر رسول خدا صلی الله علیه و اله و حاضران در آن مراسم
- ۳۱۹ ----- پس از دفن رسول خدا صلی الله علیه و اله
- ۳۲۳ ----- تحصن در خانه فاطمه علیها السلام
- ۳۲۵ ----- حمله به خانه فاطمه علیها السلام
- ۳۲۵ ----- اشاره
- ۳۳۵ ----- ۲. خالد بن سعید اموی

- ۳۳۶ ۳. سعد بن عبادۀ
- ۳۴۰ راویان بیعت نکردن سعد
- ۳۴۰ ابوبکر، عمر را به جانشینی خود معرفی می کند
- ۳۴۱ شورا و بیعت عثمان
- ۳۴۷ امام می دانست که خلافت را به او نمی دهند
- ۳۵۳ کشته شدن عثمان
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۶ ۱. فِرْوَةَ بن عَمْرُو
- ۳۵۸ بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۳۶۰ درخواست شرکت در حکومت
- ۳۶۱ ابن اَبی الحدید هم در این باره می گوید
- ۳۶۲ شکستن بیعت و ملحق شدن به عایشه
- ۳۶۷ سرانجام شوم
- ۳۷۰ بخش ششم: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب خلفاء و نظریات پیروان این مکتب درباره امامت
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۲ امامت و خلافت از دیدگاه مکتب خلفاء
- ۳۷۳ امامت و خلافت در نظر ابوبکر
- ۳۷۳ امامت و خلافت در نظر عمر
- ۳۷۳ امامت و خلافت در نظر عثمان
- ۳۷۴ امامت و خلافت از دیدگاه پیروان مکتب خلفاء
- ۳۷۵ تعریف خلافت و امامت در بیان پیروان مکتب خلفاء
- ۳۷۷ عقائد و آراء پیروان مکتب خلفاء درباره امامت
- ۳۷۹ سخنانی از دانشمندان مکتب خلفاء درباره امامت
- ۳۸۵ وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر در مکتب خلفاء
- ۳۹۰ بخش هفتم: در بیان این که مقام امامت انتصابی است نه انتخابی و به دست خداوند است نه به دست مردم
- ۳۹۰ اشاره

۳۹۲ مقام امامت انتصابی است نه انتخابی -

۳۹۲ اشاره

۳۹۳ ۱. مسأله گزینش و انتخاب در قرآن

۳۹۳ اشاره

۳۹۴ گزینش، حقّ و یژه خداوند است

۳۹۸ ۲. برنامه نصب و تعیین امام

۳۹۸ اشاره

۳۹۹ اول: خلیفه و خلافت

۳۹۹ اشاره

۴۰۴ خلیفه در اصطلاح اسلامی

۴۰۷ خلیفه خدا در روی زمین

۴۱۰ جانشینان، خدا پیشوایان مردمند

۴۱۳ خلیفه و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله

۴۱۷ دوم: امام و امامت

۴۱۷ اشاره

۴۱۸ امامت حضرت ابراهیم علیه السلام

۴۲۴ امامت عهد و پیمان الهی است

۴۲۵ امام و پیشوای مسلمانان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

۴۳۰ بخش هشتم: شایستگی امیر مؤمنان علیه السلام برای احراز مقام امامت و خلافت

۴۳۰ اشاره

۴۳۲ شایستگی امیر مؤمنان علیه السلام برای احراز مقام امامت و خلافت

۴۳۲ اشاره

۴۳۴ ۱- اصالت خانوادگی و شرافت نسب آن حضرت

۴۳۴ اشاره

۴۳۶ و اما نسب شریف آن حضرت

۴۴۰ ۲- خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله

- ۳-ولادت با سعادت آن حضرت در خانه کعبه - ۴۴۲
- اشاره - ۴۴۲
- مشروح داستان ولادت در خانه خدا - ۴۴۲
- شهرت روایت ولادت و تواتر آن - ۴۴۶
- اشاره - ۴۴۶
- الف: گفتار دانشمندان اهل سنت در تواتر حدیث ولادت - ۴۴۷
- ب: گفتار دانشمندان بزرگ شیعه در تواتر حدیث ولادت - ۴۵۰
- اشاره - ۴۵۰
۱. زیارت مخصوص ۱۷ ربیع - ۴۵۲
۲. زیارت مطلقه امیر مؤمنان علیه السلام - ۴۵۳
- دوران کودکی شیر خواری و تربیت اولیه - ۴۵۳
- همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و اله از آغاز تا پایان - ۴۵۸
- اشاره - ۴۵۸
۱. علی علیه السلام در خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله - ۴۵۸
۲. علی علیه السلام در غار حرا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله - ۴۶۰
۳. علی علیه السلام نخستین مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و اله ایمان آورد - ۴۶۳
- اشاره - ۴۶۳
- پیشقدم بودن علی علیه السلام در گواهی به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله - ۴۶۴
- سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در پیشقدمی خود در اسلام - ۴۶۶
- روایت عقیف کندی درباره نماز گزاردن علی علیه السلام - ۴۶۷
۴. علی علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله - ۴۶۸
۵. علی علیه السلام محرم اسرار رسول خدا صلی الله علیه و اله - ۴۷۰
۶. علی علیه السلام حامل علوم رسول خدا صلی الله علیه و اله - ۴۷۴
- اشاره - ۴۷۴
- مقام علمی علی علیه السلام و برتری او بر خلفاء - ۴۷۷
- عظمت مقام علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله - ۴۸۱

- ۴۸۷ ۷. علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و اله
- ۴۹۲ فضیلت و برتری در سنت الهی و روایات اسلامی
- ۴۹۳ سخن فخر رازی در مورد افضلیت
- ۴۹۳ اشاره
- ۴۹۵ الف) احادیث اشباه و نظایر
- ۴۹۸ ب) احادیث افضلیت
- ۵۰۰ ج) حدیث برادری
- ۵۰۱ د) حدیث طیر مشوی (پرنده بریان)
- ۵۰۶ سخن علامه مسعودی در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵۰۸ گفتار نابخردانه ابن ابی الحدید در تقدیم مفضول بر افضل
- ۵۱۱ سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در شایستگی و سزاواری خود به خلافت
- ۵۲۳ اعتراف خلفا به افضلیت و سزاواری امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت
- ۵۲۳ اشاره
- ۵۲۴ الف) اعترافات أبوبکر
- ۵۲۴ اشاره
- ۵۳۰ سخنی درباره درخواست استعفا و اقاله خواهی أبوبکر
- ۵۳۴ خلاصه ای از نتایج گفته های أبوبکر درباره خلافت
- ۵۳۷ ب) اعترافات عمر بن خطاب
- ۵۴۳ ج) اعتراف عثمان
- ۵۴۴ د) اعترافات معاویه بن أبی سفیان
- ۵۴۹ ه) اعتراف عمر بن عبدالعزیز
- ۵۵۷ ثبوت افضلیت علی علیه السلام بر خلفا
- ۵۵۸ تصریح «صحابه» به افضلیت و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵۵۸ اشاره
- ۵۵۹ نخست - مردان صحابه
- ۵۵۹ ۱- أبودر غفاری

۲- أبو أيوب أنصاري ۵۶۲

۳- أنس بن مالك ۵۶۴

۴- جابر بن عبدالله أنصاري ۵۶۸

۵- حذيفه يمانى ۵۷۲

۶- عبدالله بن عباس ۵۷۷

۷- عبد الله بن مسعود ۵۸۴

۸- عبد الله بن عتياش بن أبي ربيعه ۵۸۶

۹- عمار بن ياسر ۵۸۶

۱۰- وليد بن جابر بن ظالم طائي ۵۸۷

دوم - على عليه السلام در گفتار زنان صحابه ۵۹۰

۱- ام المؤمنين عائشه دختر ابوبكر ۵۹۰

۲- ام المؤمنين ام سلمه ۵۹۵

۳- معاذة غفاريه ۵۹۷

۴- ام سنان بنت خيثمه ۵۹۸

۵- اروى دختر حارث بن عبدالمطلب ۵۹۹

۶- حزه دختر حليمه سعديه ۶۰۱

۷- دارميته حجونييه ۶۰۶

۸- غانمه بنت غانم ۶۰۸

گفتار برخی از دانشمندان و محدثان در برتری اميرمؤمنان على عليه السلام ۶۱۲

۱- امام أحمد بن حنبل (متوفای سال ۲۴۱ هجری) ۶۱۲

۲- أبو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (متوفای سال ۲۵۵ هجری) ۶۱۴

۳- ابن مغازلی شافعی ۶۱۸

۴- امام أبو جعفر اسکافی (متوفای سال ۲۴۰ هجری) ۶۱۹

۵- حافظ، أبو نعیم اصفهانی (متوفای سال ۳۰ هجری) ۶۲۰

۶- جارالله زمخشری (متوفای سال ۵۳۸ هجری) ۶۲۱

۷- أخطب خوارزمی ۶۲۲

- ۸- شیخ الاسلام جوینی حموینی ۶۲۳
- ۹- امام فخرالدین رازی (متوفای سال ۶۰۶ هجری) ۶۲۴
- ۱۰- علامه سبط ابن جوزی ۶۲۶
- ۱۱- حجة الاسلام أبو حامد غزالی (متوفای سال ۵۰۵ هجری) ۶۳۰
- ۱۲- حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی (مقتول و متوفای سال ۶۵۸ هجری) ۶۳۱
- ۱۳- علامه ابن صباغ مالکی (متوفای سال ۸۵۵ هجری) ۶۳۱
- ۱۴- عامر بن شراحیل شعبی ۶۳۲
- ۱۵- علامه ابن اَبی الحديد معتزلی (متوفای سال ۶۵۶ هجری) ۶۳۳
- ۱۶- علامه عبد الرؤف مناوی (متوفای سال ۱۲۰۹ هجری) ۶۳۵
- ۱۷- دکتر محمّد حسین ذهبی ۶۳۵
- ۱۸- محمّد فرید و جدی (نویسنده دائرة المعارف قرن بیستم) ۶۳۶
- ۱۹- عباس محمود عقّاد ۶۳۷
- ۲۰- عبد الفتّاح عبد المقصود ۶۳۷
- ۲۱- جورج جرداق ۶۳۸
- ۲۲- میخائیل نُعیمه ۶۴۰
- ۲۳- جبران خلیل جبران ۶۴۰
- ۲۴- توماس کارلایل ۶۴۱
- ۲۵- شبلی شمیل ۶۴۲
- أفضلیت امیر المؤمنین علیه السلام در قصاید و مدایح ۶۴۲
- اشاره ۶۴۲
- ۱- محمّد حمیری ۶۴۳
- ۲- عبدالباقی عمری افندی بغدادی ۶۴۵
- ۳- مأمون خلیفه عباسی ۶۴۷
- ۴- خطیب خوارزمی ۶۴۹
- ۵- وامق مسیحی ۶۵۳
- ۶- بولس سلامه ۶۵۴

- ۶۵۵ ----- ۷-جلال الدین مولوی
- ۶۵۹ ----- ۸-سعدی شیرازی (م ۶۹۵ هـ)
- ۶۵۹ ----- ۹-اقبال لاهوری
- ۶۶۴ ----- بخش نهم: بررسی آراء پیروان مکتب خلفا و استدلال های آن ها درباره خلافت
- ۶۶۴ ----- اشاره
- ۶۶۶ ----- بررسی آراء پیروان مکتب خلفا و استدلال های آن ها درباره خلافت
- ۶۶۶ ----- ۱-بررسی استدلال به بیعت ابوبکر
- ۶۶۶ ----- اشاره
- ۶۶۶ ----- الف: واژه بیعت در لغت عرب
- ۶۶۶ ----- اشاره
- ۶۶۷ ----- ماهیت بیعت
- ۶۶۷ ----- ب-واژه بیعت در فرهنگ اسلام
- ۶۶۷ ----- اشاره
- ۶۶۸ ----- بیعت در سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله
- ۶۶۸ ----- اشاره
- ۶۶۹ ----- ۱-نخستین بیعت
- ۶۶۹ ----- ۲-بیعت بزرگ دوم در عقبه
- ۶۷۰ ----- ۳-بیعت رضوان یا بیعت شجره
- ۶۷۴ ----- شرایط بیعت و اطاعت از امام در سنت پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۶۷۶ ----- نگاهی گذرا به ماجرای سقیفه و بیعت ابی بکر
- ۶۷۹ ----- یورش به خانه فاطمه علیها السلام
- ۶۸۵ ----- ارتداد یا نپذیرفتن بیعت ابی بکر و سرنوشت مالک بن نویره نماینده رسول خدا
- ۶۸۶ ----- قتل و غارت قبیله کنده به عنوان ارتداد
- ۶۸۶ ----- اشاره
- ۶۹۱ ----- ۲-بررسی استدلال به شورا
- ۶۹۱ ----- اشاره

- ۶۹۱ ----- استدلال به شورا در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۶۹۳ ----- استدلال به نظرخواهی پیغمبر از یارانش
- ۶۹۳ ----- الف. در جنگ بدر
- ۶۹۷ ----- ب. در جنگ أحد
- ۷۰۰ ----- ج. در جنگ خندق
- ۷۰۶ ----- اعتراض برخی از صحابه به نتیجه شورا
- ۷۱۰ ----- منظور اصلی از تشکیل شورا
- ۷۱۱ ----- آثار شوم شورا
- ۷۱۲ ----- داوری معاویه درباره شورا
- ۷۱۲ ----- اشاره
- ۷۱۲ ----- ۳- بررسی استدلال به عمل صحابه
- ۷۱۳ ----- ۴- بررسی استدلال به سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه
- ۷۱۳ ----- اشاره
- ۷۱۷ ----- تصریحات امیرالمؤمنین در مورد خلافت
- ۷۱۷ ----- اشاره
- ۷۳۴ ----- شکایت ها و گلایه های امیرالمؤمنین علیه السلام در مسأله خلافت
- ۷۳۷ ----- پیام امیرالمؤمنین علیه السلام به یاران و شیعیان خود
- ۷۴۵ ----- موضع خواص خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خلافت
- ۷۴۵ ----- موضع صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در مورد خلافت
- ۷۴۹ ----- موضع محمد بن الحنفیه در مورد خلافت
- ۷۵۰ ----- موضع عباس بن عبد المطلب در مورد خلافت
- ۷۵۱ ----- موضع فضل بن عباس در مورد خلافت
- ۷۵۲ ----- موضع عبدالله بن عباس در مورد خلافت
- ۷۵۴ ----- تأملی در این دو گفتگو
- ۷۵۹ ----- درنگی در خطبه یاد شده
- ۷۶۱ ----- عبد الله بن عباس و بخشی از سخنان او با عبدالله زبیر

- ٧٦٣ تصریحات صادره از امامان اهل بیت علیهم السلام و موضع آنان دربارهٔ خلافت
- ٧٦٣ موضع امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد خلافت
- ٧٦٦ موضع امام حسین علیه السلام دربارهٔ خلافت
- ٧٦٧ موضع امام زین العابدین علیه السلام دربارهٔ خلافت
- ٧٧٠ موضع امام باقر علیه السلام دربارهٔ خلافت
- ٧٧٢ موضع امام صادق علیه السلام در مورد خلافت
- ٧٧٣ موضع امام کاظم علیه السلام در مورد خلافت
- ٧٧٤ موضع امام رضا و بقیته امامان علیهم السلام در مورد خلافت
- ٧٧٤ اشاره
- ٧٨٣ ٥. بررسی استدلال به خلافت با زور و غلبه
- ٧٨٥ دربارهٔ مرکز

امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء جلد 1

مشخصات کتاب

پدید آورنده: هاشمی، شهیدی اسدالله 1321 -

عنوان: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء جلد اول

تکرار نام پدیدآور: تألیف سید اسدالله هاشمی شهیدی

مشخصات نشر: قم اکرام 1391

مشخصات ظاهری: : 2 جلد جلد (1) 736 ص.

بها: : 400000 ریال 2-28-6266-600-978 (*): ISBN

ISBN (1): 978-600-6266-26-8

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: امامت

موضوع: خلافت

موضوع: علی علیه السلام بن ابی طالب، امام، اول 23 قبل از هجرت 4ق- اثبات خلافت

موضوع: امامت - احادیث

رده ی کنگره: 91 الف 2 / 5 / 223 BP

رده دیوبندی: 297/452

شماره ی مدرک: 2427686

ص: 1

اشاره

امامت و خلافت

از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفاء

جلد اول

تألیف:

سیّد اسدالله هاشمی شهیدی

ص: 3

پدید آورنده: هاشمی، شهیدی اسدالله 1321 -

عنوان: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا جلد اول

تکرار نام پدیدآور: تالیف سید اسدالله هاشمی شهیدی

مشخصات نشر: قم اکرام 1391

مشخصات ظاهری: : 2 جلد جلد (1) 736 ص.

بها: : 400000 ریال 2-28-6266-600-978 (*): ISBN

ISBN (1): 978-600-6266-26-8

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: امامت

موضوع: خلافت

موضوع: علی علیه السلام بن ابی طالب، امام، اول 23 قبل از هجرت 4ق- اثبات خلافت

موضوع: امامت - احادیث

رده ی کنگره: 91 الف 2 / 5 / BP 223

رده دیویی: 297/452

شماره ی مدرک: 2427686

نام کتاب: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا (جلد 1)

نویسنده: اسدالله هاشمی شهیدی

نشر: انتشارات اکرام

نوبت چاپ: اول زمستان 91

شمارگان: 3000 نسخه

لیتوگرافی و چاپ: کوثر - نگین

قیمت: 40,000 تومان

شابک دوره: 2 - 28-6266-600-978

شابک جلد 1: 978-600-6266-26-8

مرکز پخش 1: دفتر مرکزی: قم خیابان معلم معلم، 10 فرعی اول (دست راست) پلاک 21

تلفن: 09121519929 همراه: 0251 - 7737792 - 7737102

مرکز پخش 2: فروشگاه، قم خیابان صفاییه کوی 24 (ممتاز) پلاک 65

تلفن: 1149-37135 - 7731263 - 77329693 - 251 صندوق پستی:

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله العظيم في كتابه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ) نساء / 59

(ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و اولی الامر (اوصیای پیامبر صلی الله علیه و اله) نیز که از خود شما هستند اطاعت نمایید و هرگاه درباره چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله بازگردانید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید...)

وقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ...)

(من در میان شما دو ذخیره گران بها را به یادگار می گذارم کتاب خدا و عترت و اهل بیت علیهم السلام را، که اگر شما به آن ها چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو ذخیره نفیس از هم جدا نمی شوند تا زمانی که در روز رستخیز در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوند... (1))

وقال صلی الله علیه و آله:

(نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ شَجَرَةِ النَّبُوَّةِ، وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ، لَيْسَ أَحَدٌ مَنِ الْخَلَائِقِ يَفْضُلُ أَهْلَ بَيْتِي غَيْرِي).

(ما اهل بیت علیهم السلام همگی از شجره طیبه نبوت و کانون پیام الهی هستیم، هیچ یک از مردمان به غیر از خودم بر اهل بیت علیهم السلام برتری ندارند). (2)

ص: 5

1- ینابیع المودة، ج 1، ص 23 باب 3 چاپ نجف؛ سنن ترمذی ج 5 ص 663، ح 3778، چاپ بیروت؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 450، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی علیه السلام، ح 36، چاپ بیروت، دارالفکر و بسیاری از منابع دیگر با اختلاف در لفظ.

2- احقاق الحق، ج 9، ص 378، به نقل از مناقب ابن مغازلی (خطی).

تقدیم:

به پیشگاه قدس اشرف کائنات پیامبر صلی الله علیه و اله رحمت حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و اهل بیت پاک و پاکیزه او علیهم السلام، که پیشوایان امت و راهنمایان بشریت اند

تقدیم به آنان که آیات محکمت، خدا پیشوایان دین جانشینان واقعی سیدالمرسلین واسطه های فیض رب العالمین، و چراغ های نور در تاریکی و پرچم های برافراشته حقّ اند

و تقدیم به آن پاکیزگان که برگزیدگان خدا، شایسته ترین انسان ها، و بلندترین قلّه های سر به فلک کشیده عظمت و افتخارند که در میان همه انسان ها تنها خداوند ایشان را از هر نوع پلیدی و آلودگی پاک و پاکیزه ساخته و فقط آنان را مطهر و معصوم قرار داده است.

ص: 6

پیشگفتار...19

بخش اول: بحث های مقدماتی درباره امامت

نظام امامت و رهبری در اسلام...23

شرح و تفسیر کلمه «امام»، «امت» و «امامت»...25

امامت در لغت...26

امامت در قرآن...27

امامت در روایات...29

امامت و پیشوایی از نظر شیعه...33

مفهوم امامت در نزد شیعه...34

وجوب نصب امام...35

نصب، امام لطف واجب الهی است...35

ویژگی ها و صفات امام...38

تعداد ائمه از نظر شیعه امامیه...42

معنای شیعه و حقیقت آن در لغت...42

پیدایش «تشیع» از نظر دانشمندان...44

سرآغاز دعوت به تشیع...52

سابقه تاریخی عنوان «شیعه» برای پیروان اهل بیت علیهم السلام...54

تعریف امامت در گفتار بزرگان شیعه...62

امامت در سخنان پیشوایان معصوم علیهم...67

بخش دوم: معرفی امامان معصوم و اثبات امامت دوازده امام از اهل بیت علیهم السلام

ویژگی های امام معصوم علیه السلام...77

دلایل برتری بنی هاشم بر دیگر طوایف و قبائل عرب...80

امامان معصوم علیهم السلام از اهل بیت پیامبر علیهم السلام و عترت او هستند...85

سخنی درباره فرزندان پیامبر صلی الله علیه و اله از نسل فاطمه علیها السلام...94

پیامبر صلی الله علیه و اله فرزندان، فاطمه علیها السلام، حسنین علیهما السلام را فرزندان خود خوانده است...99

مشخصات دوازده امام در سخنان امامان اهل بیت علیهم السلام...104

بخش سوم: شرایط امامت در مکتب اهل بیت علیهم السلام

شرایط امامت در مکتب اهل بیت علیهم السلام...125

1- امام باید معصوم باشد...126

سخنی درباره عصمت...126

سخن فخر رازی درباره دلالت قرآن بر عصمت امام...129

روایات اهل بیت علیهم السلام درباره عصمت امام...129

2- امام باید عادل باشد...142

روایات اهل بیت علیهم السلام درباره عدالت امام...147

3- امام باید اعلم افراد امت باشد...162

روایات اهل بیت علیهم السلام درباره علم و دانش امام...165

بخش چهارم: دیدگاه های مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام درباره صحابه و عدالت اصحاب

تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام...193

1- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء...193

صحابی از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت...194

امّا لغت عرب...194

امّا قرآن کریم...195

ص: 8

و اما سنت پیامبر صلی الله علیه و اله...197

2- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام...198

روش شناخت صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء...199

بررسی ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفاء...200

عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام...204

1- عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء...204

دلیل پیروان مکتب خلفاء بر عدالت اصحاب...205

2- عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام...208

قاعده شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و اله...219

بخش پنجم: بررسی رویداد تاریخی صدر اسلام و چگونگی روی کار آمدن خلفاء سه گانه

رویداد تاریخی صدر اسلام و چگونگی روی کار آمدن خلفاء سه گانه...227

آغاز توطئه های منافقان برای ترور پیامبر صلی الله علیه و اله...230

اعتراف به حقیقت و تناقض گوئی ابن حزم اندلسی...234

اکنون باید دید «حذیفه» کیست؟...235

حذیفه بن یمان عبسی...235

پیمان شوم یا نخستین صحیفه ملعونه...238

نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله بعد از حجّة الوداع...244

تنظیم صحیفه ملعونه دوّم در خانه ابوبکر...246

اسامی اصحاب عقبه...247

امضا کنندگان صحیفه دوّم در خانه ابوبکر...247

متن معاهده نامه دوم اصحاب صحیفه...249

برخورد پیامبر صلی الله علیه و اله با امضا کنندگان صحیفهٔ دوم...251

فرستادن منافقین با لشکر اسامه...252

درخواست عایشه از دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و اله برای پرستاری از آن حضرت...254

بازگشت ابوبکر و عمر از لشکر اسامه...255

خُشی شدن نقشهٔ نماز ابوبکر به جای پیامبر صلی الله علیه و اله...257

جلوگیری از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله...262

ص: 9

- اهانت به ساحت مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله...267
- علّت انصراف پیامبر صلی الله علیه و اله از نوشتن وصیّت نامه...269
- اعتراف عمّر به جلوگیری از وصیّت پیامبر صلی الله علیه و اله...270
- وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله...271
- چرا «عمّر» وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله را انکار می کرد؟...273
- ماجرای سقیفه و بیعت ابوبکر...274
- سقیفه به روایت عمر...274
- بیعت همگانی...283
- رویدادهای بعد از بیعت همگانی...284
- به خاکسپاری پیکر رسول خدا صلی الله علیه و اله و حاضران در آن مراسم...285
- پس از دفن رسول خدا صلی الله علیه و اله...286
- تحصن در خانه فاطمه علیها السلام...290
- حمله به خانه فاطمه علیها السلام...292
- کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند...300
1. فَرَوَةَ بن عمّرو...300
2. خالد بن سعید اموی...301
3. سعد بن عبادة...302
- راویان بیعت نکردن سعد...306
- ابوبکر، عمر را به جانشینی خود معرفی می کند...306
- شورا و بیعت عثمان...307
- امام می دانست که خلافت را به او نمی دهند...313

کشته شدن عثمان...319

بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام...323

درخواست شرکت در حکومت...325

ابن ابی الحدید هم در این باره می گوید...326

شکستن بیعت و ملحق شدن به عایشه...327

سرانجام شوم...332

ص: 10

بخش ششم: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب خلفاء و نظریات پیروان این مکتب درباره امامت

امامت و خلافت از دیدگاه مکتب خلفاء...337

امامت و خلافت در نظر ابوبکر...338

امامت و خلافت در نظر عمر...338

امامت و خلافت در نظر عثمان...338

امامت و خلافت از دیدگاه پیروان مکتب خلفاء...339

تعریف خلافت و امامت در بیان پیروان مکتب خلفاء...340

عقائد و آراء پیروان مکتب خلفاء درباره امامت...342

سخنانی از دانشمندان مکتب خلفاء درباره امامت...344

وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر در مکتب خلفاء...350

بخش هفتم: در بیان این که مقام امامت انتصابی است نه انتخابی و به دست خداوند است نه به دست مردم

مقام امامت انتصابی است نه انتخابی...357

1. مسأله گزینش و انتخاب در قرآن...358

، گزینش حقّ ویژه خداوند است...359

2. برنامه نصب و تعیین امام...363

اول: خلیفه و خلافت...344

خلیفه در اصطلاح اسلامی...367

خلیفه خدا در روی زمین...370

جانشینان ، خدا پیشوایان مردمند...373

خلیفه و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله...375

دوم امام و امامت...379

امامت حضرت ابراهیم علیه السلام...380

،امامت عهد و پیمان الهی است...385

امام و پیشوای مسلمانان بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله...386

ص: 11

بخش هشتم: شایستگی امیر مؤمنان برای احراز مقام امامت و خلافت...393

شایستگی امیر مؤمنان علیه السلام برای احراز مقام امامت و خلافت...393

1- اصالت خانوادگی و شرافت نَسَب آن حضرت...395

و اما نَسَب شریف آن حضرت...397

2- خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و اله

3- ولادت با سعادت آن حضرت در خانه کعبه...403

مشروح داستان ولادت در خانه خدا...403

شهرت روایت ولادت و تواتر آن...407

الف: گفتار دانشمندان اهل سنت در تواتر حدیث ولادت...408

ب: گفتار دانشمندان بزرگ شیعه در تواتر حدیث ولادت...411

1. زیارت مخصوص 17 ربیع...413

2. زیارت مطلقه امیر مؤمنان علیه السلام...414

دوران کودکی، شیر خواری و تربیت اولیّه...414

همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و اله از آغاز تا پایان...419

1. علی علیه السلام در خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله...419

2. علی علیه السلام در غار حرا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله...421

3. علی علیه السلام نخستین مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و اله ایمان آورد...424

پیشقدم بودن علی علیه السلام در گواهی به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله...425

سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در پیشقدمی خود در اسلام...427

روایت عقیف کندی درباره نماز گزاردن علی علیه السلام...428

4. علی علیه السلام پرچمدار رسول الله صلی الله علیه و آله...429

5. علی علیه السلام محرم اسرار رسول خدا صلی الله علیه و اله...431

6. علی علیه السلام حامل علوم رسول خدا صلی الله علیه و اله...434

مقام علمی علی علیه السلام و برتری او بر خلفاء...437

عظمت مقام علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله...441

7. علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و اله...447

فضیلت و برتری در سنت الهی و روایات اسلامی...452

ص: 12

سخن فخر رازی در مورد افضلیت...453

الف) احادیث اشباه و نظایر...455

ب) احادیث افضلیت...458

ج) حدیث برادری...460

د) حدیث طیر مشوی (پرنده بریان)...461

سخن علامه مسعودی در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام...466

گفتار نابخردانه ابن ابی الحدید در تقدیم مفضول بر افضل...468

سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در شایستگی و سزاواری خود به خلافت...471

اعتراف خلفا به افضلیت و سزاواری امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت...483

الف) اعترافات ابوبکر...484

سخنی درباره در خواست استعفا و اقاله خواهی ابوبکر...490

خلاصه ای از نتایج گفته های ابوبکر درباره خلافت...494

ب) اعترافات عمر بن خطاب...497

ج) اعتراف عثمان...503

د) اعترافات معاویه بن ابی سفیان...504

ه) اعتراف عمر بن عبدالعزیز...509

ثبوت افضلیت علیه السلام بر خلفا...517

تصریح «صحابه» به افضلیت و اولویت امیرالمؤمنین...518

نخست - مردان صحابه...519

1- ابوذر غفاری...519

2- ابو ایوب أنصاری...522

3- أنس بن مالك...524

4- جابر بن عبدالله أنصاري...528

5- حذيفه يمانى...532

6- عبدالله بن عباس...537

7- عبدالله بن مسعود...544

8- عبدالله بن عيَّاش بن أبي ربيعة...546

9- عمّار بن ياسر...546

10- وليد بن جابر بن ظالم طائى...547

ص: 13

دوم - علی علیه السلام در گفتار زنان صحابه...550

1- امّ المؤمنین عائشه دختر ابوبکر...550

2- امّ المؤمنین امّ سلمه...555

3- معاذه غفاریّه...557

4- امّ سنان بنت خيثمه...558

5- اروی دختر حارث بن عبدالمطلب...559

6- حرّه دختر حلیمه سعدیه...561

7- دارمیّه حجونیّه...566

8- غانمه بنت غانم...568

گفتار برخی از دانشمندان و محدّثان در برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام...572

1- امام أحمد بن حنبل (متوفای سال 241 هجری)...572

2- أبو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (متوفای سال 255 هجری)...574

3- ابن مغازلی شافعی...578

4- امام أبو جعفر اسکافی (متوفای سال 240 هجری)...579

5- حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفای سال 430 هجری)...580

6- جارالله زمخشری (متوفای سال 538 هجری)...581

7- أخطب خوارزمی...582

8- شیخ الاسلام جوینی حموی...583

9- امام فخرالدین رازی (متوفای سال 606 هجری)...584

10- علامه سبط ابن جوزی...584

11- حجّة الاسلام أبو حامد غزالی (متوفای سال 505 هجری)...589

12- حافظ محمد بن يوسف گنجی شافعی (مقتول و متوفای سال 658 هجری)...590

13- علامه ابن صباغ مالکی (متوفای سال 855 هجری)...590

14- عامر بن شراحیل شعبی...591

15- علامه ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای سال 656 هجری)...592

16- علامه عبدالرؤف مناوی (متوفای سال 1209 هجری)...594

17- دکتر محمد حسین ذہبی...594

18- محمد فرید وجدی (نویسنده دائرة المعارف قرن بیستم)...595

ص: 14

19- عبّاس محمود عقّاد...596

20- عبد الفتّاح عبدالمقصود...596

21- جورج جرداق...597

22- ميخائيل نعيمة...599

23- جبران خليل جبران...599

24- توماس كارلايل...600

25- شبلي شمّيل...601

أفضليّت امير المؤمنين عليه السلام در قصايد و مدايح...601

1- محمّد حميرى...602

2- عبدالباقى عمرى افندى بغدادى...603

3- مأمون خليفه عباسى...605

4- خطيب خوارزمى...606

5- وامق مسيحى...609

6 - بولس سلامه...610

7- جلال الدين مولوى...611

8- سعدى شيرازى (م 695هـ)...614

9- اقبال لاهورى...614

بخش نهم: بررسى آراء پيروان مكتب خلفا و استدلال هاى آن ها درباره خلافت

بررسى آراء پيروان مكتب خلفا و استدلال هاى آن ها درباره خلافت...619

1- بررسى استدلال به بيعت ابوبكر...619

الف: واژه بيعت در لغت عرب...619

ماهیت بیعت...620

ب- واژه بیعت در فرهنگ اسلام...620

بیعت در سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله...621

1- نخستین بیعت...622

2- بیعت بزرگ دّوم در عقبه...622

3- بیعت رضوان یا بیعت شجره...623

ص: 15

شرایط بیعت و اطاعت از امام در سنت پیامبر صلی الله علیه و اله...627

نگاهی گذرا به ماجرای سقیفه و بیعت ابی بکر...629

یورش به خانه فاطمه علیها السلام...632

ارتداد یا نپذیرفتن بیعت ابی بکر و سرنوشت مالک بن نویره نماینده رسول خدا صلی الله علیه و اله...638

قتل و غارت قبیله کنده به عنوان ارتداد...639

2- بررسی استدلال به شورا...644

استدلال به شورا در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله...644

استدلال به نظرخواهی پیغمبر از یارانش...646

الف. در جنگ بدر...646

ب. در جنگ احد...650

ج. در جنگ خندق...653

اعتراض برخی از صحابه به نتیجه شورا...659

منظور اصلی از تشکیل شورا...663

آثار شوم شورا...664

داوری معاویه درباره شورا...665

3- بررسی استدلال به عمل صحابه...556

4- بررسی استدلال به سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه...666

تصریحات امیرالمؤمنین علیه السلام این در مورد خلافت...670

شکایت ها و گلایه های امیرالمؤمنین علیه السلام در مسأله خلافت...687

پیام امیرالمؤمنین علیه السلام به یاران و شیعیان خود...690

موضع خواص خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خلافت...698

موضع صدّيقه كبرى فاطمه زهرا عليها السلام در مورد خلافت...698

موضع محمّد بن الحنفیّه در مورد خلافت...702

موضع عبّاس بن عبدالمطلّب در مورد خلافت...703

موضع فضل بن عبّاس در مورد خلافت...704

موضع عبدالله بن عبّاس در مورد خلافت...705

تأملی در این دو گفتگو...707

درنگی در خطبه یاد شده...712

ص: 16

عبدالله بن عباس و بخشی از سخنان او با عبدالله زبیر...714

تصریحات صادره از امامان اهل بیت علیهم السلام و موضع آنان دربارهٔ خلافت...716

موضع امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد خلافت...716

موضع امام حسین علیه السلام دربارهٔ خلافت...719

موضع امام زین العابدین علیه السلام دربارهٔ خلافت...720

موضع امام باقر علیه السلام دربارهٔ خلافت...723

موضع امام صادق علیه السلام در مورد خلافت...725

موضع امام کاظم علیه السلام در مورد خلافت...726

موضع امام رضا و بقیه امامان علیهم السلام در مورد خلافت...727

5. بررسی استدلال به خلافت با زور و غلبه...735

ص: 17

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

اما بعد: بر ارباب علم و دانش و صاحبان معرفت و، بینش پوشیده و مخفی نیست که مسأله «امامت و خلافت» یکی از مهم ترین مسائل اعتقادی اسلامی است که ریشه قرآنی دارد و از آغاز اسلام تاکنون در نزد مسلمانان از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و در شمار یکی از عمیق ترین و دقیق ترین و گسترده ترین مباحث علمی و دینی قرار داشته است تا بدانجا که در این باره کتاب های فراوانی از سوی علمای شیعه و سنی به رشته تحریر درآمده و هر یک در این زمینه نظریاتی ابراز داشته و برای اثبات عقیده خود دلالتی را ارائه نموده اند.

اهل سنت و جماعت و پیروان مکتب خلفا بر این باورند که امامت و خلافت یک مقام عرفی و اجتماعی است که امام و خلیفه به وسیله بیعتی که با او به عمل می آید به این سمت برگزیده می شود و لزوم وجود او به خاطر اجراء احکام و نظام جزائی اسلام است و از این رو هرگاه مردم با کسی بیعت کردند و پیرو او گردیدند، بر همگان واجب شرعی است که از او پیروی کنند.

اما شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: بر اساس آیات قرآن و روایات، اسلامی مسأله «امامت و خلافت» یک مقام و منصب الهی است که خود پیامبر صلی الله علیه و اله باید از سوی خداوند کسی را که اهلیت و شایستگی آن مقام را داشته باشد به مردم بشناساند و رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز امامان و خلفای پس از خود را به صورت مکرر، بطور علنی و آشکار در موارد عدیده به مسلمانان شناسانده و یکایک ایشان را با نام و نشان

و ویژگی هایشان معین و مشخص فرموده است.

با توجه به این دو دیدگاه مختلف - و این که مسأله امامت و خلافت در قرآن کریم به صراحت مطرح شده و بی انصافی هایی نیز در این زمینه از جانب برخی از دانشمندان اهل سنت صورت گرفته است - نگارنده در صدد برآمد تا در این باره به کاوش و تحقیق علمی پرداخته و در حد امکان این موضوع را از نظر آیات و روایات و گفتار برخی از دانشمندان بزرگ شیعه و اهل سنت مورد بررسی قرار دهد تا کسانی که مایلند درک صحیحی از مسأله «امامت و خلافت» داشته باشند، با مراجعه به آن که در واقع فهرستی مختصر از آیات و روایات و نظریات دانشمندان مکتب خلفا و مکتب اهل بیت علیهم السلام است حقیقت و واقعیت مطلب را دریافته و اطلاعات لازم را به دست آورند. (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا) و امیدوارم که این اثر ناچیز مورد رضای خدا و توجه معصومین علیهم السلام قرار گرفته و روزنه ای را به روی حقیقت خواهان حق جو بگشاید

و ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلْتُ و إلیه أنیب

سیّد اسد الله هاشمی شهیدی

مؤرّخه 1391/11/1 هجری شمسی

برابر با 27 ربیع الثانی 1433 هجری قمری

ص: 20

اشاره

شامل:

نظام امامت و رهبری در اسلام

امامت در لغت

امامت در قرآن

امامت و پیشوائی از نظر شیعه

مفهوم امامت در نزد شیعه

و جوب نصب امام

نصب، امام لطف واجب الهی است

ویژگی ها و صفات امام

تعداد امامان از نظر شیعه

معنای شیعه و حقیقت آن در لغت

پیدایش تشیع از نظر دانشمندان

سر آغاز دعوت به تشیع

سابقه تاریخی عنوان «شیعه» برای پیروان اهل بیت علیهم السلام

تعریف امامت در گفتار بزرگان شیعه

امامت در سخنان پیشوایان معصوم علیه السلام

امامت یا خلافت به معنای رهبری و پیشوائی است و اصطلاحاً، پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله بر پیشوائی و رهبریت مسلمانان اطلاق شده و هیچ کس منکر این معنا نیست زیرا نیاز جامعه به رهبری یک امر بدیهی و مسلّم است که مورد اتفاق شیعه سنی است و اختلاف اساسی در مسأله نصب و انتخاب یا تعیین خلیفه و امام است. (1)

امامت و رهبری در مکتب شیعه از مسائل بسیار مهمی است که جزء اصول دین و نظام مسلمین و امتداد رسالت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به شمار می رود و از نظر اعتقادی در ردیف توحید و نبوت و معاد قرار دارد و علاوه بر آن که خود اصلی از اصول دین به حساب می آید و با سایر عقاید اسلامی ارتباط مستقیم دارد، دارای ابعاد متعدّد و گوناگونی است که یک بعد آن مربوط به حکومت و فرمانروایی از جانب خداوند است.

بحث درباره امامت بحث در ماهیت و چگونگی حکومت اسلام و شیوه زمامداری و شرایط رهبری و بلندی مقام و منصب امام است که بدون وجود او جاودانگی اسلام و ابدیت و خاتمیت این دین درک نمی شود

، شیعه مقام امامت را یک مقام و منصب الهی می داند و معتقد است که امام باید از گناه و خطا «معصوم» بوده و از جانب خدا نصب و تعیین گردد زیرا امام رهبر فکری و سیاسی و اجتماعی و خلیفه خدا و حاکم و ولی امر و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله است که پس از وی بر جان و مال و نفوس مردم اولویت دارد.

ص: 23

1- در این باره در بحث های آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت و به روشنی ثابت خواهیم نمود که مقام امامت انتصابی است و تنها از طریق نص و نصب و تعیین خداوند محقق می شود.

از نظر، شیعه مقام امامت که مقام جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است به وسیله نصّ و تصریح پیامبر صلی الله علیه و اله اثبات می شود و منحصر در امامان دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام آن حضرت می باشد که برای شناخت احکام اسلام پس از درگذشت آن بزرگوار به آن ها باید رجوع کرد و از آن ها پیروی نمود و به سخن آنان گوش داد و به آن عمل کرد زیرا طبق نصوص متواتره اسلامی:

امامان آیات محکّمات خدا و پیشوایان دین و ستون های اسلام و پناهگاه های قرآن و چراغ های هدایت و راهنمایی اند

، آنان برگزیدگان خدا نشانه های، تقویٰ امانتداران، الهی نگهبانان، دین مرزداران، احکام زمامداران واقعی، اسلام راز داران پیامبر صلی الله علیه و اله و حافظان کتاب و استوانه های آئین او و خزینه های دانش و مرجع حکمت های آن حضرت اند.

، آنان خاندان نبوت و کانون رحمت و مرکز نزول وحی الهی و داعیان الی الله و چراغ های نور در تاریکی و مشعل های هدایت و پرچم های برافراشته حق اند.

به وسیله آن ها حق از باطل باز شناخته می شود و برجای خود استوار می ماند و باطل و نادرستی ریشه کن می گردد و از بین می رود.

آنان بهترین بازماندگان رسول خدا صلی الله علیه و اله شایسته ترین، انسان ها و بلندترین قلّه های سر به فلک کشیده عظمت و افتخارند که هیچ کس در شرافت و فضیلت و پاکی و پاکدامنی به پایه آن ها نمی رسد.

آن ها، راهنمایان، دین جانشینان واقعی، سیدالمرسلین، نور چشمان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله واسطه های فیض ربّ العالمین و تجسّم عینی اسلام اند که خداوند آنان را از هر نوع پلیدی و آلودگی پاک و پاکیزه ساخته و تنها آن ها را مطهّر و معصوم قرار داده است.

به وسیله آن ها بندگان ره گمگشته هدایت و راهنمایی می شوند و مردگان ضلالت و گمراهی احیا می گردند. (1)

، بنابراین با توجه به این که «امامت» یکی از اصول اجتناب ناپذیر اسلام و «امام»

ص: 24

1- تمام مطالبی که در بالا گفته شد فشرده روایات بی شماری است که خوانندگان عزیز آن ها را در صفحات آینده همین کتاب ملاحظه خواهند فرمود.

حافظ اصول و فروع اسلام و نگهبان، دین و عقیده به «نظام امامت» عقیده به نظام، مستمر الهی است که بازندگی امت اسلامی ارتباط پیدا می کند از این رو برای روشن شدن «مبحث امامت» و آشنایی هر چه بیشتر با مفهوم «امام»، «امت» و «امامت» نخست به شرح و تفسیر این چند کلمه، پرداخته سپس به برخی از آیاتی که در این زمینه در قرآن کریم وارد شده اشاره می کنیم و آن گاه درباره امامت و حقیقت آن به تفصیل سخن می گوئیم.

شرح و تفسیر کلمه «امام»، «امت» و «امامت»

یکی از اصطلاحات معروف و مشهور اسلامی که در رابطه با موضوع رهبری در اسلام مطرح شده و در قرآن کریم و روایات اسلامی و کتاب های بی شماری که در علوم مختلف اسلامی نوشته شده بسیار دیده می شود کلمه «امام» و «امت» و «امامت»، است و شیعیان اثنا عشری (دوازده امامی) را بدان لحاظ (امامیه) می گویند که به وجود «امام» و پیشوایی معصوم در هر عصر و زمانی معتقد می باشند.

کلمه امام و امامت از ماده (ام) و به معنای هر چیزی است که چیزهای دیگر به آن ضمیمه شده و یا نسبت داده شود.

کلمه «امام» و «امت» و «امامت» از نظر معنا به هم نزدیک و وابسته اند و هر کجا که «امت» باشد «امامت» نیز هست و امت بدون امام معنا ندارد

اطلاق کلمه «امت» بر مردمی که «پیشوا» و، امام و رهبر واحدی داشته باشند و از نظر ایمان و عقیده و پیروی از او در یک جهت واحد حرکت کنند، بطور حقیقت است و در غیر این صورت اطلاق کلمه «امت» مجاز می باشد

بنابراین کلمه «امت» به گروهی اطلاق می شود که بواسطه پیروی از امام واحد همه با هم در یک ردیف بوده و به امام خود انتساب داشته و از او پیروی کنند و امام کسی است که این گروه به او مُتَسَب بوده و او رهبر، راهنما امام پیشوا و مقتدای آن ها باشد، و لذا اطلاق کلمه «امام» بر پیغمبر و امام و اطلاق کلمه «امت» بر پیروان پیغمبر و امام جنبه حقیقت، دارد چنان که «پیروان اسلام» را امت پیامبر صلی الله علیه و اله و پیروان موسی و عیسی علیهما السلام را امت موسی و عیسی می نامیم

امامت در لغت عرب به معنای پیشوایی و رهبری است و کسی که پیشوا و رهبر جمعیتی باشد و نظرها بسوی او متوجه گردد و از اعمال و افکارش پیروی نمایند در زبان عربی «امام» نامیده می شود

امام جماعت را از آن جهت «امام» می نامند که مأمومین به او اقتدا می کنند و از اعمال و گفتار و حرکاتش پیروی می نمایند و او را در این معراج روحانی مقتدا و پیشوای خود قرار می دهند.

راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» در تعریف امام چنین می گوید:

(الْإِمَامُ: الْمُؤْتَمَّرُ بِهِ إِنْسَانًا كَانَ يَقْتَدِي بِقَوْلِهِ أَوْ فِعْلِهِ، أَوْ كِتَابًا أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ، مُحِقًّا كَانَ أَوْ مُبْطِلًا، وَ جَمْعُهُ أَيْمَةٌ).

امام: عبارت از چیزی است که از او پیروی می شود خواه انسان باشد که از لحاظ گفتار و یا کردار مورد پیروی قرار می گیرد و یا این که کتاب، باشد و یا چیزی دیگر و فرق نمی کند که آن چه مورد پیروی است حق باشد و یا باطل و جمع آن ائمه است (1)

در کتاب «قاموس المحيط» نیز درباره کلمه امام چنین می نویسد:

امام به معنای طریق - راه - و شخصی است که نگهدارنده امور مردم و اصلاح کننده باشد. به همین جهت قرآن را امام، گویند پیامبر را نیز امام گویند، جانشینان آن حضرت را نیز امام. گویند و نیز رئیس لشکر و دلیل راه را هم امام گفته اند. (2)

صاحب کتاب «مجمع البحرين» نیز پیرامون کلمه امام چنین می نویسد:

(الإمام بالكسر على فعال للذي يؤتم به).

کلمه امام به کسر، همزه بر وزن فعال به کسی یا چیزی گفته می شود که به او اقتدا کنند...

و نیز طریق را امام. گویند بدان سبب که مردم آن را قصد کنند و از آن پیروی نمایند. (3)

بنابراین کلمه «امام» به معنای «پیشوا» در زبان فارسی درست ترجمه تحت اللفظی کلمه امام است در، عربی و پیشوا کسی است که پیشتاز و پیشرو بوده و عده ای از او پیروی کنند اعم از آن که آن پیشوا عادل و راه یافته و درست کردار باشد و یا

1- مفردات راغب، صفحه 2 ماده (أم)

2- قاموس المحيط، جلد 4 صفحه 78 فصل الهمزة، باب الميم.

3- مجمع البحرين، جلد 6 صفحه 10 و 14، ماده (أمم).

امامت در قرآن

قبل از هر چیز باید توجه داشت که گر چه در قرآن کریم آیات چندی درباره مسأله «امامت» وارد شده و مورد استدلال دانشمندان اسلامی در باب «امامت عامه» قرار گرفته و جای هیچ گونه شک و تردید در رابطه با اصل مسأله امامت برای احدی باقی نگذاشته، است اما در عین حال باید دانست که در قرآن کریم کلمه «امامت» وجود ندارد ولی کلمه «امام» بصورت مفرد و جمع آن «ائمّه» در دوازده مورد آمده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1- در سوره «بقره» درباره امامت حضرت ابراهیم علیه السلام چنین می فرماید:

(وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ). (1)

هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به وسائل گوناگونی آزمود و او آن ها را به انجام رسانید، خداوند به او فرمود من تو را امام (ورهبِر) مردم قرار دادم ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز) امامانی قرار ده خداوند فرمود: پیمان من (مقام امامت) به ستمکاران نمی رسد».

2- در سوره «انبیاء» در مورد پیشوایی حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام چنین می فرماید:

(وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ).

ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که (مردمان را) به فرمان ما هدایت می کردند، و انجام کارهای نیک و به پاداشتن نماز و ادای زکاة را به آن ها وحی نمودیم و آنان فقط مرا عبادت می کردند» (2)

3-3 در سوره «سجده» درباره پیشوایان به حق و عادل چنین می فرماید:

(وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ).

ما از ایشان (هدایت یافتگان) امامانی قرار دادیم که چون صبر کردند و به آیات ما یقین

ص: 27

1- سوره بقره، آیه 124

2- سوره انبیاء آیه 73

داشتند به فرمان ما مردمان را هدایت می کردند» (1)

4- در سوره «فرقان» ضمن بیان ویژگی های «عباد الرحمن» و بندگان شایسته خدا چنین می فرماید:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

آن ها کسانی هستند که (در مقام نیایش) می گویند: خدایا! از همسران و فرزندانمان به ما چشم روشنی عطا فرما، و ما را امام (و پیشوای) اهل تقوی قرار ده» (2)

5- در سوره «قصص» در مورد وعده خداوند به مستضعفان که سرانجام در آینده تاریخ در زمان حضرت مهدی علیه السلام به حکومت خواهند رسید و بر سر تا سر جهان حکمفرمائی خواهند نمود چنین می فرماید:

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

«و ما اراده کرده ایم بر آن ها که در روی زمین به ضعف کشیده شده اند منت نهادن آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم» (3)

در این جا ذکر این نکته را ضروری می دانیم که گر چه کلمه «امام» در آیات یاد شده در مورد پیشوایی «پیشوایان به حق» به کار رفته است ولی در عین حال در آیات دیگری بر، دین، شریعت و کتاب های آسمانی و پیشوایان، گمراه نیز اطلاق گردیده است

مانند:

وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

ما همه چیز (از آثار گذشته و اعمال انسان ها) را در کتاب (و نامه اعمال) ثبت کرده ایم. (4)

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً

و پیش از آن (قرآن) کتاب موسی «تورات» پیشوا و رحمت بود. (5)

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ

ص: 28

1- سوره سجده، آیه 24

2- سوره فرقان آیه 74

3- سوره قصص، آیه 5

4- سوره احقاف، آیه 12

5- سوره یس آیه 12

روزی هر دسته از مردمان را بوسیله امامشان فرا می خوانیم (1)

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)

ما آن سمتگران را (به اقتضای سیرتشان) پیشوایانی قرار دادیم که امت خود را به سوی دوزخ (و اعمال دوزخی) فرا می خوانند. (2)

(فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرَةِ)

با سردمداران کفر (و پیشوایان ضلالت) کار زار کنید. (3)

البته ناگفته نماند که نفس کلمه «امام» به خودی خود مفهوم مقدّسی ندارد زیرا چنان که گفتیم کلمه «امام» به معنای «پیشوایی و رهبری» است و «پیشوا»، کسی است که پیشتاز و پیشرو بوده و عدّه ای تابع و پیرو او باشند - خواه عادل باشد و خواه باطل - و همان گونه که اشاره کردیم قرآن کریم هم کلمه «امام» را در هر دو مورد به معنای «پیشوا» بکار برده است چنان که در یک جا در مورد پیشوایان به حق می فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا).

ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند. (4)

و در جای دیگر در مورد پیشوایان باطل می فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ).

ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که امت خود را بسوی آتش فرا می خوانند (5)

و در آیه دیگر درباره فرعون کلمه ای نظیر کلمه امام بکار برده و می فرماید:

(يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ).

او در روز قیامت پیشاپیش قومش حرکت می کند و آن ها را وارد آتش می نماید. (6)

امامت در روایات

جالب توجه این که: کلمه امام در بسیاری از روایات اسلامی نیز وارد شده و به معنای پیشوا آمده است که پیشوایان معصوم علیهم السلام به توضیح و تفسیر آن پرداخته و با

ص: 29

2- سورة قصص، آيه 41

3- سورة توبه، آيه 12

4- سورة انبياء، آيه 73

5- سورة قصص، آيه 41.

6- سورة هود، آيه 98

بیان این مطلب که «امامان» در منطق قرآن بر دو گونه اند پیشوایان به حق را از پیشوایان باطل جدا ساخته اند.

در این زمینه روایات بسیاری از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده است که به عنوان نمونه برخی از آن ها را در این جا می آوریم

1- در ضمن سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در «نهج البلاغه» درباره عملکرد گروهی از منافقان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله چنین آمده است:

ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ، وَالِدُعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالنُّورِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ، وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا).

سپس آن ها - منافقان - بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله باقی ماندند و به پیشوایان گمراه و کسانی که بوسیله دروغ و بهتان مردمان را به سوی آتش دعوت می نمودند نزدیک شدند و پیشوایان گمراه هم به آن ها پست و مقام دادند و فرمانروا گردانیدند و آن ها را برگردن مردم سوار کردند و به وسیله آن ها دنیا را خوردند. (1)

2- در حدیثی که در همین رابطه از حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام نقل شده چنین آمده است:

مردی بنام بشر بن غالب از محضر اقدس امام حسین علیه السلام پرسید: «ای پسر پیامبر! مرا از قول خدای تعالی که می فرماید: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ). (2) آگاه کن؟ فرمود:

(إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ، وَإِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا، هُوَ لَاءٌ فِي الْجَنَّةِ وَهُوَ لَاءٌ فِي النَّارِ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ).

امامی دعوت به هدایت می کند و گروهی دعوت او را اجابت می کنند و امامی دعوت به گمراهی می کند و گروهی دعوت او را می پذیرند آن ها در بهشتند و این ها در دوزخ، و این است معنای سخن خداوند که می فرماید: گروهی در بهشتند و گروهی در آتش. (3)

3- در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام روایت نموده چنین آمده است:

ص: 30

1- نهج البلاغه، فیض، خطبه 201 صفحه 666 و صبحی صالح خطبه 210، صفحه 326

2- سوره اسراء، آیه 71

3- تفسیر نور الثقلین، جلد 3 صفحه 192 مقتل الخوارزمی 221/1 و امالی صدوق، مجلس 30

«إِنَّ الْأُئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَمَامَانِ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَجَعَلْنَاَهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ، وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: (وَجَعَلْنَاَهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ، وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ، وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ».

امامان در کتاب خدا - قرآن - بر دو گونه اند چنان که خداوند خود فرموده است: «ما آن ها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» (1) نه به امر مردم یعنی امر خدا را بر امر خود مقدم می دارند و حکم خدا را بر حکم خود مقدم می دانند و فرموده است: «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند» (2) اینان امر خود را بر امر خدا و حکم خود را بر حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آن چه در کتاب خدای تعالی آمده است به پیروی هوای نفس خود می پردازند. (3)

با توجه به آن چه گذشت به خوبی روشن می شود که کلمه «امام» به معنای «پیشوا»، است خواه پیشوای عادل باشد و خواه پیشوای باطل. و البته ما فعلاً به پیشوای باطل کاری، نداریم و هدف ما در این جا شناساندن مفهوم پیشوا است.

دو نکته مهم: صرف نظر از معنای لغوی، امامت و این که کلمه «امام» در قرآن کریم به مطلق «پیشوا» اطلاق شده است در این جا باید به دو نکته اشاره کنیم:

نکته اول: این که باید توجه داشت که اختلاف در معنای اصطلاحی امامت از نظر شیعه و سنی (4) ارتباطی به معنای لغوی آن ندارد زیرا معنای لغوی آن بالاتفاق رهبری و پیشوایی است و در لغت و قرآن مجید نیز در این معنی زیاد به کار رفته است.

و نکته دوم: این که باید دانست بحث و گفتار ما در مسأله امامت امامتی است که جنبه نمایندگی از جانب پیغمبر داشته، باشد و به رنگ خلافت و جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله در، آید ولی امامتی که در آن جنبه جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله نداشته باشد هر چند یکی از

ص: 31

1- سوره انبیاء، آیه 73

2- سوره قصص، آیه 41.

3- کافی جلد 1، صفحه 216، حدیث 2 و اختصاص مفید، صفحه 21

4- از دیدگاه مکتب تشیع امامت یک مقام و منصب الهی است و امام خلیفه و جانشین پیغمبر است که امامت و خلافت او از طرف خدا به وسیله پیامبر صلی الله علیه و اله به مردم ابلاغ می شود و اما از دیدگاه اهل سنت: امامت یک مقام عرفی و اجتماعی است که امام و خلیفه مسلمان به وسیله بیعتی که با او به عمل می آید به این سمت برگزیده می شود

حقایق قرآنی است و بسیاری از پیامبران الهی پس از طی مرحله نبوت به آن مقام نائل می شوند فعلاً مورد بحث و گفتگو نیست گرچه ممکن است در ضمن بحث های آینده به چنین امامتی نیز اشاره ای داشته باشیم.

به هر حال از مجموع آیاتی که متذکر شدیم دو نکته اساسی استفاده می شود که شایان توجه است:

نخست این که «امامت» به معنای مطلق «رهبری و پیشوایی» است و دیگر این که: مقام امامت یک مقام و منصب الهی است و امام شخصیت ممتازی است که امامت پیشوایی او از جانب، خداوند و انتخاب و نصب و تعیین او مخصوص ذات حضرت احدیت، است و کسی غیر از خداوند حق انتخاب و انتصاب و تعیین امام را ندارد

، بنابراین طبق آیات یاد شده از نظر قرآن یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکانی اختصاص ندارد نظام امامت، است و غیر از نظام امامت هیچ یک از نظام های دیگر مشروعیت ندارند و همه آن ها، باطل و تمام کسانی که به زور و قلدری استبداد و، دیکتاتوری و قهر و غلبه خود را بر مردم تحمیل می کنند و زمام امور جامعه را به دست می گیرند و خود را زمامدار و پیشوا و رئیس و رهبر جامعه معرفی می کنند همه و همه طاغوت و حکومت آن ها حکومت ظلم و جور و نظام آن ها طاغوتی است. (1)

بطور خلاصه: با توجه به این معنا که مسأله امامت در، قرآن هم در رابطه با رشد و تکامل، انسان و هم در رابطه با انحطاط و سقوط او مطرح گردیده و حقیقت امامت عبارت از «پیشوایی و زمامداری و ریاست عامه الهی بر کلیه امور دین و دنیای مردم از طرف خداوند است» و این خود یک مقام و منصب الهی و تبلور عقیده توحید است و رهبری و زمامداری «امام»، از جانب خدا و به اذن خدا و نصب و انتخاب خداوند است و امام مجری احکام خدا و مأمور هدایت خلق خدا و حافظ دین و شریعت الهی است

از این رو جای هیچ گونه تردید نیست که غیر از «نظام امامت» تمام نظام های دیگر باطل و همه آن ها نظام های شرک و کفر و بت پرستی و استعباد و استعمار و استکبار

ص: 32

1- این فراز اشاره به عقیده اهل سنت است که می پندارند یکی از راه های انعقاد امامت «غلبه و زور» است. برای آگاهی کامل از این موضوع به بخش ششم همین کتاب مراجعه فرمائید.

، است و رهبران و پیشوایان و زمامداران آن ها هم سردمداران کفر و پیشوایان ضلالت و گمراهی می باشند

آن چه تا این جا در رابطه با مسأله امامت و رهبری گفته شد مربوط به امامت عامه و زمامداری رهبران دینی و مذهبی و پیشوایی پیشوایان به حق است که در قرآن کریم در نهایت وضوح و روشنی بیان شده است.

و اما در مورد «امامت خاصه» و ولایت و خلافت و امامت امیر مؤمن علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت از امامان اهل بیت علیهم السلام که در واقع پایه و اساس بحث ما را در رابطه با «نظام امامت و رهبری در اسلام» تشکیل می دهد آیات و روایات بسیاری رسیده است که چون نیازمند بحث و بررسی بیشتری است در بخش های آینده در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

امامت و پیشوایی از نظر شیعه

امامت و پیشوایی در نظر شیعه از «اصول دین» است و از نظر اعتقادی در ردیف توحید و نبوت و معاد قرار دارد و منصب «امامت» در واقع امتداد رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله می باشد و امام علیه السلام به تمام وظایفی که بر عهده پیامبر بوده است قیام می کند و همه را انجام می دهد.

به اعتقاد شیعه «امام» جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و اله و پاسدار، وحی و نگهبان شریعت و مبین، احکام و مجری قوانین، الهی و حافظ منافع، مسلمین و تأمین کننده عدالت، امنیت و آشنای کامل به رموز قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله، است و بدون وجود امام پیاده شدن قوانین نجات بخش و سعادت آفرین اسلام و اجراء حدود و احکام و پاسداری از مرزها و اطراف کشور اسلامی امکان پذیر نیست.

اعتقاد شیعه آن است که گر چه با درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله باب نبوت و نزول وحی بسته می شود و بعد از پیامبر گرامی اسلام پیامبری نخواهد آمد و بر احدی وحی نازل نخواهد شد ولی این بدان معنا نیست که جامعه اسلامی از بیان اصول عقائد و تشریح فروع و احکام، اسلام و نشر و گسترش آئین، راستین و حکومت و فرمانروایی الهی بی نیاز می باشد و دیگر احتیاجی به امام و رهبر و راهنمایی ندارد.

به اعتقاد شیعه نیاز امت اسلامی به انسان ممتازی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله

به عنوان «امام» وظایف مقام رسالت را به عهده، بگیرد و جامعه را رهبری و کند اصول و فروع احکام اسلام را تشریح، نماید و امت اسلامی را از هر نوع انحراف و کجروی باز دارد پیوسته باقی، است و انجام همه این امور به عهده امام است.

به عقیده شیعه «امامت» یکی از اصول اجتناب ناپذیر اسلام و از اساسی ترین پایه های اجتماعی آن است زیرا تمام عقاید و اعمالی که به عنوان برنامه تکامل انسان در اسلام مطرح شده به امامت بستگی دارد و امام تنها کسی است که پس از مقام رسالت محور حق و عدل و کانون، رهبری و نشانه روشنی میان خدای عزوجل، مردم و مرجع اخذ، احکام و پناهگاه، امت و ملجأ مشکلات فکری و عقیدتی جامعه اسلامی است.

مفهوم امامت در نزد شیعه

مسأله امامت و رهبری در میان شیعه اهمیت فوق العاده ای دارد و در میان سایر فرق اسلامی آن قدر برای این مسأله اهمیت قایل نیستند سر این مطلب آن است که مفهوم «امامت» در نزد شیعه با مفهوم در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فرقه های اسلامی متفاوت است.

در مورد مسأله امامت آن چه در نظر شیعه در درجه اول اهمیت قرار دارد مسأله جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله در تبیین و تشریح، احکام و پیاده کردن قوانین، قرآن و تأمین و تحکیم، امنیت و گسترش اسلام است ولی اساس مسأله در باب «امامت» جنبه معنوی آن است که امام یک شخصیت ممتاز و استثنائی است که از طریقی معنوی اسلام را به خوبی می شناسد و جزئیات احکام را می داند و آگاه ترین مردم نسبت به امور دینی و دنیوی و سیاستمداری و کشورداری است و مانند پیغمبر، معصوم و از هر نوع خطا و لغزش مصون و محفوظ است

به عبارت دیگر: «امام» هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند و جامعه را رهبری می نماید پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که «امام در اعمال مردم دارد و هدایتش مانند هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنان تنها از راه راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالآخره صرف آدرس دادن نیست بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه رساندن است.

و به عبارت روشن تر: این مقام «یعنی: مقام امامت» همان رهبری همه جانبه مادی و معنوی جسمانی و روحانی و ظاهری و باطنی، است و امام رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و رهبر، مذهبی و مربی اخلاقی و روانی و رهبر باطنی و درونی است.

امام با نیروی نهانی معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند و با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد و با نیروی حکومت الهی خویش اصول عدالت را اجرا می‌سازد و مردم را در مسیر حق و حقیقت هدایت می‌نماید و از هر نظر رهبر و هادی و زمامدار و عهده دار تربیت جامعه بشر است.

وجوب نصب امام

شیعه، مقام امامت را یک منصب الهی می‌داند و از آن جا که «امامت» یکی از اصول بنیادی و زیر بنایی این مکتب به شمار می‌رود و همه مسئولیت‌ها و رهبری‌ها پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله بر عهده امام گذاشته شده و امام مرجع فکری و علمی و دینی و سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شود از این رو معتقد است که «امام» باید از جانب خدا، نصب و تعیین گردد و مقام امامت و رهبری را خدای تعالی به او ارزانی، کند همان گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام را امام و پیشوای مردم قرار داد و او را به مقام امامت و رهبری جامعه منصوب منصوب ساخت.

به عقیده شیعه فلسفه بعثت پیامبر صلی الله علیه و اله با فلسفه نصب و تعیین امام از طرف خدا یکی، است و همان علل و انگیزه‌ای که ایجاب می‌کند خداوند پیامبر صلی الله علیه و الهی را برای هدایت و ارشاد مردم برانگیزد همان علل و انگیزه ایجاب می‌نماید که امامی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله عهده دار وظایف مقام رسالت، شود از طرف خدا منصوب گردد.

نصب، امام لطف واجب الهی است

به عقیده شیعه امامیه امامت امری الهی است و به همان دلیل که بر خداوند عقلا لازم است که برای هدایت بندگان خود پیغمبری برایشان بفرستد باید پس از درگذشت پیغمبرش نیز امامی برایشان نصب کند که احکام دین او را به طریق صحیح اجرا نماید و از افتادن مردم در ضلالت و گمراهی جلوگیری کند وجود امام «لطف الهی» بر مردم است و خداوند که «أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» است باید چنین لطفی را در مورد ایشان مبذول دارد

زیرا خودش «رحمت» را بر خود واجب دانسته و در قرآن کریم فرموده است (و كَتَبَ عَلَيِ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) (1)

همچنین در نظر شیعه، امامیه امامت ریاست عامه مسلمانان در امور دین و، دنیاست و آن نیابت از پیغمبر است و عقلاً واجب است که پیغمبر برای خود جانشینی تعیین نماید زیرا امامت «لطف خداوند» بر بشر است و اگر برای مردم رئیس و پیشوایی باشد که از او اطاعت کنند تا حقّ مظلوم را از ظالم بستانند و ستمگران را از بیداد و ستم، بازدارد البتّه به سوی خیر و صلاح نزدیک تر و از فساد و تباهی دورتر و وجود امام در بین آنان موجب سعادت دنیا و آخرت ایشان خواهد بود. (2)

به عقیده شیعه امامیه مستحقّ «امامت» یا «ریاست عامّه» باید شخص معلوم و معینی، بوده و از جانب خدای تعالی استحقاق آن را، یافته و «خدا» و «رسول» او را به مقام امامت نصب فرموده باشند.

اما لطف بودن نصب، امام به جهت این است که او مردم را به اطاعت از خداوند نزدیک و از معصیت او دور می سازد و در نزد شیعه امامیه هر دلیلی که دلالت بر «نصب نبی» دارد بر وجوب «نصب امام» نیز دلالت دارد زیرا امامت خلافت و جانشینی از پیغمبر است و فرقی که هست این است که به پیغمبر «وحی الهی» می رسد بدون واسطه، بشر اما «امام» علم و دانش و احکام الهی و جمیع معلومات خود را از طریق پیامبر صلی الله علیه و اله و یا امام قبلی که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و اله به امامت او تصریح شده دریافت می کند و هر مطلبی که برای او پیش آید و بخواهد آن را بداند از راه الهام دانسته و به سبب «قوه قدسیّه» و نیروی معنوی خاصی که خداوند به او عنایت کرده است حقایق را درک می کند.

بنابراین اگر امام به مسئله ای توجه پیدا کرد و خواست آن را آن طور که هست بداند، می داند و این دانستن دستخوش خطا و اشتباه نمی گردد و نیازی به دلایل عقلی و تلقین و راهنمایی استاد و معلّم، ندارد گرچه علم امام قابلیت آن را دارد که هر آن و هر لحظه بیش تر و زیادتر گردد. (3)

ص: 36

1- سوره انعام، آیه 12.

2- باب حادی عشر، مبحث امامت، مبحث اوّل

3- درباره علم، امام در بخش سوم تحت عنوان شرایط امامت در مکتب اهل بیت علیهم السلام به تفصیل سخن خواهیم گفت.

به عقیده شیعه امامیه امامت لطف واجب الهی، است زیرا خداوند نسبت به بندگان خود رؤف و مهربان و از خود آن‌ها نسبت به خودشان رؤف‌تر و مهربان‌تر است و شایسته نیست و دور از رأفت و رحمت است که خداوند بندگان خود را به حال خود رها کند و رهبری برایشان تعیین ننماید که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله اداره امور اجتماع را به دست بگیرد و عدالت را در میان ایشان برقرار سازد و ظلم و تجاوز را از بین مردم بردارد.

بنابراین همان‌گونه که برانگیختن پیامبر بر خدای تعالی واجب است، «نصب امام» هم به مقتضای رحمت و رأفت خداوندی واجب است و حکمت و عدالت اقتضای چنین لطفی را می‌نماید.

و اگر نصب امام مانند انتخاب خلفاء و سلاطین به خود مردم واگذار گردد در میان ایشان اختلاف واقع شود و هر گروهی میل به امامت کسی، کند و این اختلاف باعث فتنه و فساد و هرج و مرج و از بین رفتن شریعت گردد.

از این رو خداوند در هر عصر و زمانی امامی را بر مردم می‌گمارد تا هادی و رهبر ایشان، بوده و آنان را از خطا و گمراهی نگاه دارد و انسان‌ها را به سوی سعادت دنیا آخرت هدایت و رهبری، کند و این، امام دارای همان ولایت عامی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردم داشته است.

به عقیده شیعه امامیه امامت امتداد مقام نبوت است و نصب و تعیین، امام باید از ناحیه خداوند به زبان پیامبر صلی الله علیه و اله و یا به زبان امام قبلی صورت بگیرد و آن با آزادی اختیار و انتخاب مردم نیست و مردم چنین حقی را ندارند که هر که را بخواهند انتخاب کنند و به امامت نصب نمایند و هر که را که نخواهند او را کنار زده و طرد نمایند و در نتیجه بدون امام به سر برند زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرموده است (مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ) هر کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (1).

ص: 37

1- این حدیث از احادیث مشهور و متواتری است که مورد قبول شیعه و سنی است، و در بسیاری از منابع معتبر طرفین نقل شده و از طریق شیعه و سنی اسناد فراوان دارد برای دستیابی به مدارک و اسناد آن به کتاب شریف بحار الانوار، ج 23، ص 95 - 76 و کتاب پراج «الغدیر»، ج 10، ص 360 و جوامع حدیثی اهل سنت اعم از سنن مسانید صحاح معاجم، تفسیر و تاریخ ملل و نحل و نیز بخش دوازدهم همین کتاب که درباره «وجوب شناخت و معرفت امام» آورده ایم مراجعه فرمایید.

بنابراین جایز نیست در هیچ زمانی زمین از امامی که اطاعت او بر مردم واجب است و از طرف خدا منصوب می باشد خالی، بماند خواه انسان ها او را به امامت بپذیرند و خواه نپذیرند خواه او را کمک و یاری کنند و خواه نکنند خواه از او اطاعت و پیروی نمایند و خواه، ننمایند خواه از انظار مردم ظاهر و آشکار باشد و یا پنهان و نهان زیرا همان گونه که غایب شدن پیامبر صلی الله علیه و اله همانند غایب شدن او در «غار ثور» و در «شعب ابوطالب» صحیح است غیبت امام نیز مانعی ندارد و طولانی شدن یا کوتاه بودن مدت غیبت، امام از نظر عقل فرقی ندارد.

خداوند در قرآن کریم در سوره «رعد» آیه 8 می فرماید: (وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) «برای هر گروهی راهنما و رهبری هست».

و در سوره «فاطر» آیه 22 می فرماید: (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)، هیچ امتی نیست مگر آن که در میان آن ها بیم دهنده ای [از نتایج گناه و عذاب الهی] بوده است.

ویژگی ها و صفات امام

از آن جا که در نظر شیعه «امامت» خلافت از خدا و رسول و مهم ترین اصل اعتقادی مذهب تشیع به شمار می رود و بدون اعتقاد به آن ایمان مسلمان کامل نمی شود، از این رو شیعیان برای این مسئله مهم اعتقادی شرایط بسیاری قائلند که مهم ترین آن ها از این قرار است

اول - این که «امام» باید «معصوم» باشد و مقصود از «عصمت» این است که از جمیع گناهان و آلودگی های ظاهری و باطنی عمدی و سهوی از دوران کودکی تا هنگام، مرگ پاک و پاکیزه بوده و با وجود قدرت بر انجام، فعل هرگز گرد گناه نگردد و مرتکب معصیت نشود و از سهو و خطا و فراموشی در امان باشد (1)

علامه حلی (رضوان الله تعالی علیه) در «باب حادی عشر» گوید:

واجب است که امام «معصوم» باشد و گر نه «تسلسل» لازم، آید زیرا مقصود از

ص: 38

1- نهج الحق و كشف الصدق، ص 164 چاپ قم دار الهجره اوائل المقالات، ص 74 چاپ قم، مکتبه الدآوری و نیز ر.ک: بخش سوم همین کتاب تحت عنوان شرایط امامت در مکتب اهل بیت علیهم السلام.

«نصب امام» بازداشتن ستمگر از ستم و بیداد و گرفتن داد مظلوم از ظالم است اگر امام معصوم نباشد خود وی به ستم گراید و مردم به امام دیگری محتاج باشند که او را از ظلم و جور باز دارد اگر آن امام نیز ستم، کند مردم به امام عادل دیگری نیازمند خواهند بود در این صورت «تسلسل» لازم آید و تسلسل باطل است پس واجب است امامی که از جانب خداوند یا امام دیگر تعیین می شود «معصوم» باشد.

دلیل دیگر بر عصمت امام آن است که اگر گناهی از او صادر شود واجب است که او را از آن گناه نهی کنند در این صورت بر اثر گناهی که مرتکب شده است دیگر احترامی پیش مردم ندارد و دل های رعیت از او رمیده، گردد و کسی از وی فرمان نبرد و فایده نصب او منتفی گردد و دیگر نتواند که امر به معروف و نهی از منکر، نماید و این محال است زیرا او حافظ شرع است پس ناچار امام باید «معصوم» باشد، تا شریعت از زیاده و نقصان در امان باشد. (1)

«فاضل مقداد» درباره وجوب عصمت امام: گوید

غیر معصوم - به هر حال - ظالم و ستمکار است و به هیچ وجه اهلیت و صلاحیت امامت را ندارد زیرا ظالم به کسی گفته می شود که از جاده حق تجاوز کند و سبب مخالفت با احکام الهی گردیده بر نفس خود یا بر دیگری ستم نماید و کسی که معصوم نیست به سبب امکان صدور خطا و گناه و ظلم از او شایسته امامت نیست زیرا خداوند فرموده است که: «(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) عهد و پیمان من به ستمکاران نمی رسد». مراد از «عهد» در این آیه امامت است به دلیل صدر، آیه که خدای تعالی خطاب به ابراهیم فرموده است (إِنِّي جَاعِلٌكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)، من تو را برای مردم امام قرار دادم» و این کرامت پس از آن بود که خداوند وی را نخست پیغمبر و خلیل خود قرار داده بود سپس ابراهیم از خداوند درخواست نمود که کسانی از فرزندان او را نیز امام قرار دهد و چون مرتبه امام مقام والائی، بود خداوند امتناع کرده و فرمود: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) پیمان من به ستمکاران نمی رسد». (2)

دوم - این که امام باید «منصوص علیه» بوده و آشکارا به امامت وی تصریح شده

ص: 39

1- باب حادی عشر مبحث، امامت مبحث دوم

2- شرح باب حادی عشر مبحث امامت مبحث دوم با اندکی توضیح و نقل به معنا، تفسیر مجمع البیان، ج 1 ص 377 چاپ بیروت، اعلمی و تفسیر تبیان شیخ طوسی ذیل آیه.

باشد زیرا «عصمت» که شرط امامت است از امور پنهانی و باطنی است که به جز ذات باری تعالی احدی از آن اطلاع ندارد از این رو ناچار کسی باید امام را معرفی و منصوص نماید که خود «معصوم» و از عصمت امام آگاه باشد مانند پیغمبر و یا امام پیشین و یا این که خداوند به دست او معجزه ای ظاهر سازد که بر صحت امامت او دلالت نماید. (1)

سوم- این که «امام» باید بر همه آحاد رعیت خود افضل و اعلم باشد همچنان که پیغمبر از همه افراد زمان برتر بود

فاضل مقداد گوید واجب است که امام «افضل» مردم زمان خود باشد زیرا که او پیشوای کلّ مردم عالم است پس اگر در میان مردم کسی باشد که برتر از او باشد تقدّم «مفضول» بر «فاضل» لازم آید و آن عقلا قبیح است (2)

توضیح: این که، امامت خلافت و جانشینی، پیغمبر و ادامه وظیفه مقام رسالت است. و امام رهبر جامعه اسلامی و راهنمای امت و حافظ و نگهبان دین و حجت بالغه، خداوند و پناهگاه مردم در، مشکلات و امین خدا در، زمین و محور حق و عدل و مایه عزّت مؤمنان و نابودی، کافران و بازدارنده از زشتی ها و منکرات و مفسر قرآن و مبین احکام و سایر صفات مربوط به مقام رفیع امامت است.

و اگر امام همانند پیامبر صلی الله علیه و اله در تمام صفات و کمالات نفسانی مانند علم و حلم و سخاوت و شجاعت و راستگویی و حسن تدبیر و خردمندی و خوش خلقی و تقوی و پاکی و عفت و پاکدامنی و عدالت و دادگری و سیاست و مردم داری و زهد و عبادت و سایر صفات دیگری که از خصوصیات اخلاقی خاتم پیغمبران است افضل و برتر از همه مردم زمان خود، نباشد پس به چه امتیازی می تواند بر دیگری مقدم شود و از او سبقت جوید و مدعی مقام امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گردد و اطاعت خود را بر همه مردم واجب بداند و نافرمانی آن ها را حرام و گناه، شمارد و چگونه با رهبری او دین خدا و حقوق مردم محفوظ می ماند و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود و چگونه بر مردم واجب است که از او اطاعت و پیروی، نمایند و چگونه می تواند به عنوان «پیشوا» بر مردم حکومت کند و مایه آرامش دل ها و راحتی آن ها، باشد و چگونه به وسیله چنین

ص: 40

1- همان مدرک سابق

2- شرح باب حادی عشر، مبحث چهارم

کسی سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین می‌گردد در حالی که دیگری از او برتر و داناتر و عادل‌تر و در اداره امور قوی‌تر و در هدایت و ارشاد مردم از وی تواناتر است؟ و اگر لازم نبود که «امام» افضل و برتر از همه مردم زمان خود، باشد جایز بود که خداوند پیامبر صلی الله علیه و اله را مبعوث کند و او را به نبوت برگزیند و برای هدایت و ارشاد مردم بفرستد در حالی که در بین مردم کسی که از او شایسته‌تر و لایق‌تر و بر اداء رسالت قویتر و قدرتمندتر است وجود داشته باشد و حال آن که چنین نیست و خداوند تمام پیامبران را «افضل» و برتر از همه مردم زمان خود قرار داده است.

بنابراین آیا می‌توان گفت تقدیم «مفضول» بر «فاضل» در «امامت» جایز است و در نبوت جایز نیست با این که وظیفه پیغمبر و امام - هر دو- ارشاد و هدایت و راهنمایی مردم است.

پس شکی نیست که تقدیم «مفضول» بر «فاضل» از نظر عقل قبیح است و امام باید بر همه افراد رعیت خود افضل باشد همچنان که پیغمبر از همه مردمان زمان خود افضل و برتر بود و این حکم بدیهی عقل است که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد و هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند آن را انکار کند مگر این که در وادی ضلالت و گمراهی گرفتار آمده باشد. (1)

به هر حال از دیدگاه شیعه امامیه امامت و رهبری یک مقام و منصب الهی است و «امام» الگو اسوه و یک انسان، نمونه و واسطه بین خدا و مردم و مردم است و از این رو «امامت» بستگی به شخصیت قومی و ارتباطات نسبی ندارد و طبق دلخواه کسی، نیست و مولود آراء و نظرات توده مردم برای تعیین سرنوشت کشور و رهبری جهان اسلام، نمی‌باشد و رأی افراد ملت نمی‌تواند زعامت بر مردم را از نظر اسلام تعیین کند، بلکه امامت در عرض نبوت، است و شخص امام باید از جانب خدا برگزیده و، انتخاب و بوسیله پیامبر صلی الله علیه و اله به مردم معرفی و به امامت منصوب گردد و از این جهت است که شیعیان عقیده دارند که «امام» باید واجد جمیع شرایط امامت بوده و «معصوم» و «منصوص علیه» و «افضل» از همه مردم زمان خود باشد

ص: 41

1- جهت آگاهی بیشتر در مورد ویژگی‌ها و صفات امام به کتاب‌های کلامی شیعه مانند: الاقتصاد فیما یجب علی العباد تمهید الاصول، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد مناهج الیقین اللوامع الالهیه شرح باب حادی عشر، گوهر مراد سرمایه ایمان و دیگر کتب کلامی و اعتقادی مراجعه شود.

عقیده شیعه امامیه اثنی عشریه بر این استوار است که امامان به حق که مرجع اخذ احکام شرعی می باشند و به امامت آنان تصریح شده و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یکایک ایشان را با نام و عنوان معرفی نموده دوازده نفرند که نخستین فرد ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین فرد ایشان محمد بن الحسن العسگری مهدی موعود و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است که از انظار، غایب و پس از بروز علائم و نشانه هایی به لطف خدا و قدرت حق تعالی ظهور خواهد کرد و دنیا را چنان که پر از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد خواهد نمود. (1)

آن چه تا بدینجا، آوردیم در رابطه با عقیده شیعه در مسئله امامت بود که بطور اختصار آن را بیان نمودیم.

و اینک برای این که «شیعه» را بشناسیم و با حقیقت مکتب و مذهب شیعه آشنا شویم به بررسی مفهوم و مدلول لفظ «شیعه» و سابقه، تاریخی و عنوان اختصاصی آن به پیروان اهل بیت علیهم السلام می پردازیم و در ضمن نظریات برخی از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت را نیز در رابطه با «پیدایش تشیع» بازگو می کنیم تا معلوم شود که شیعه کیست و معنای واقعی آن چیست و دعوت به تشیع از چه زمانی آغاز شده نخستین کسی که واژه «شیعه» را در سخنان خود بکار برده و آن را عنوان خاصی برای گروندگان به امامت قرار داده چه کسی بوده است.

معنای شیعه و حقیقت آن در لغت

«شیعه» در لغت به معنای پیرو و یاور است و در اصطلاح به کسانی گفته می شود که ولایت و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان آن حضرت را پذیرفته و به امامتشان معتقد بوده و از آنان پیروی نمایند و این نام برای پیروان اهل بیت علیهم السلام در نزد عموم به اندازه ای معروف و مشهور شده تا جایی که وقتی نام «شیعه» به زبان می آید

ص: 42

1- با توجه به این که در بخش های مختلف این کتاب اسامی مبارک دوازده امام به صورت مکرر از منابع اهل سنت نقل شده از این رو، از ذکر نام آن بزرگواران در این جا خودداری نمودیم

هر شنونده ای بی درنگ می فهمد که منظور از آن پیروان علی بن ابی طالب و فرزندانش علیهم السلام می باشند.

ابن منظور در «لسان العرب» در ماده «شیع» در این باره می نویسد:

(... أَصْلُ الشَّيْعَةِ الْفِرْقَةُ مِنَ النَّاسِ، وَيَقَعُ عَلَى الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالْجَمْعِ الْمُدَّكَّرِ وَالْمَوْثُثِ بِلَفْظِ وَاحِدٍ وَمَعْنَى وَاحِدٍ، وَقَدْ غَلَبَ هَذَا الْإِسْمَ عَلَى مَنْ يَتَوَالَى عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، حَتَّى صَارَ لَهُمْ إِسْمٌ خَاصًّا، فَإِذَا قِيلَ: فُلَانٌ مِنَ الشَّيْعَةِ عُرِفَ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَفِي مَذَهَبِ الشَّيْعَةِ كَذَا، أَيْ عِنْدَهُمْ أَصْلُ ذَلِكَ مِنَ الْمُشَايِعَةِ، وَهِيَ الْمُتَابِعَةُ وَالْمُطَاوَعَةُ...)

(... شیعه نام فرقه و گروهی از مردم است و در مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث بطور یکسان با یک لفظ و یک معنا بکار می رود و این نام به قدری شهرت پیدا کرده است تا بدانجا که اسم خاص پیروان علی و اهل بیتش - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - گردیده است. بنابراین اگر گفته شود که فلانی از «شیعه» است معلوم می شود که او از پیروان علی علیه السلام و خاندان وی - علیهم السلام می باشد و در مذهب شیعه چنین است یعنی در نزد ایشان به کسی که دوستدار و پیرو عالی علیه السلام و خاندان آن حضرت باشد شیعه می گویند و اصل آن از «مشایعت» است که به معنای پیروی و فرمانبرداری است»⁽¹⁾.)

این معنای لغوی «شیعه» می باشد که با معنای اصطلاحی آن (که لفظ مزبور بدان اختصاص یافته) مطابقت کامل دارد و معروف ترین دانشمندان لغت شناس هم مانند: فیروزآبادی در «قاموس المحيط» و ابن اثیر در «نهاية اللغة» و طریحی در «مجمع البحرين» و همچنین سایر فرهنگ های لغت عرب به آن تصریح کرده اند⁽²⁾.

و البته فرهنگ های لغت عرب در این باره تنها نیستند، بلکه فقها و متکلمان مورخان و صاحبان ملل و نحل و غیر از آن ها نیز لفظ «شیعه» را نام خاص پیروان علی و فرزندان آن حضرت علیهم السلام می دانند و حتی «ابن خلدون» در کتاب معروف خود بنام «مقدمه» می گوید:

ص: 43

1- لسان العرب، ج 8، ص 189، ماده «شیع».

2- برای اطمینان بیشتر در این مورد به ماده «شاع» و «شیع» و لفظ، شیعه به کتاب های یاد شده مراجعه فرمایید.

بدان که لفظ «شیعه» در لغت به معنای یاران و پیروان است و در اصطلاح فقهاء و متکلمان امروز و گذشته جهان بر پیروان علی و فرزندان (رضی الله عنهم) اطلاق می شود». (1)

در همین رابطه شهرستانی نیز در کتاب «ملل و نحل»، خود، در معرفی «شیعه» می نویسد:

«شیعه کسانی را گویند که از طریق «نص» و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و اله قائل به امامت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و عقیده دارند که امامت از بین فرزندان او بیرون نمی رود و می گویند پیشوایی مسلمین امری نیست که مربوط به اجماع امت باشد، و نیز امری نیست که پیامبر گرامی اسلام آن را مهمل گذارده و درباره اش وصیتی نکرده و به شخص مورد اعتماد خود واگذار نموده باشد و آنان ثبوت عصمت امامان را از گناهان کبیره و صغیره واجب می دانند» (2)

پیدایش «تشیع» از نظر دانشمندان

گروهی از مورخان و نویسندگان اهل سنت - از متقدمین و متأخرین - عقیده دارند و در کتاب های خود نوشته اند که شیعه گری پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و در اواخر خلافت «عثمان» به وجود آمده و از بدعت های «عبدالله بن سبأ» معروف به «ابن امة السوداء» (فرزند کنیز سیاه) است

این عده گفته اند: تا زمان عثمان در بین مسلمانان تحزب و دسته بندی وجود نداشت و همه با هم همکاری داشتند در اواخر حکومت عثمان به واسطه تبعیضات قومی و حیف و میل در بیت المال مسلمانان گروهی ناراضی پیدا شدند و برای کوبیدن و اسقاط حکومت عثمان به جانب علی علیه السلام متمایل، گردیدند و یک سلسله تبلیغات وسیع و دامنه داری را در شهرهای اسلامی به راه انداخته از دستگاه حکومت عثمان و فرمانداران وقت مذمت نموده و مردم را به سوی علی علیه السلام دعوت نمودند.

از این زمان بود که گروهی از مسلمانان از سایرین جدا شده و به طور رسمی و علنی

ص: 44

1- مقدمه ابن خلدون، ص، 190، فصل 27، چاپ بیروت

2- ملل و نحل شهرستانی، ج 1، ص 131 باب 6، تخریج محمد فتح الله بدران.

از علی علیه السلام حمایت کردند و از همین زمان بود که «تشیّع» بنیانگذاری شده و جمعی به نام «شیعه» و طرفدار امامت علی بن ابیطالب علیه السلام با عقاید و آراء مخصوص به وجود آمده، و سر دستۀ آنان فردی به نام «عبدالله بن سبا» بود که در آغاز یهودی و سپس اسلام آورد و به مصر رفت و در انقلابی که علیه عثمان روی داد شرکت نمود و از سران مخالفان او به شمار می رفت و پس از قتل عثمان به علی علیه السلام پیوست و از جمله یاران او گردید.

با توجه به گفته ها و نظریاتی که این گروه اظهار داشته اند اگر ما بخواهیم این موضوع را از نظر تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم باید بگویم اساس این عقیده به فردی به نام «سیف بن عمر تمیمی» در قرن دوم هجری مرتبط می گردد که پس از او برخی از مورخان مانند طبری و دیگران از اهل سنت و همچنین شماری از خاورشناسان به ترویج آن، پرداخته و بعدها نیز پاره ای از نویسندگان مخالف شیعه در این باره قلم فرسایی کرده و قاطعانه نظر داده اند که به روایت سیف بن عمر، تشیّع در زمان رسول خدا و خلافت شیخین (ابوبکر و عمر) وجود نداشته و نخستین کسی که اصول تشیّع را از خود ساخت و بنیاد رافضی گری و شیعه گری را بنا نهاد فردی بنام عبدالله بن سبا یهودی بود که در زمان خلیفۀ سوم (عثمان) اسلام آورد و مسلمانان را به بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت کرد و عدۀ ای از مسلمانان نیز از او پیروی کردند و بنام شیعه علی نامیده شدند. (1)

حال برای اثبات این مدعا به شواهدی که در این مورد می آوریم توجه فرمایید.

محمد بن جریر طبری موسوم به امام، المورّخین در تاریخ معروف خود «تاریخ الامم و الملوک» که همه مورّخان و نویسندگان اهل سنت و همچنین برخی از خاورشناسان داستان «عبدالله بن سبا» را از کتاب او نقل کرده اند و نخستین کسی است که در دام «سیف بن عمر» گرفتار آمده و قصه «ابن سبا» (2) را مطرح ساخته است

ص: 45

1- تاریخ المذاهب الاسلامیه شیخ ابو زهره ص 44، نشأه الفكر الفلسفي في الاسلام، ص 18، السنّه و الشیعه، سیّد رشید رضا، ص 4.
2- داستان عبدالله بن سبا، به تاریخ طبری و ابن عساکر منتهی می شود و راوی آن چنان که در متن اشاره کردیم، سیف بن عمر تمیمی است که از دروغگویان معروف و حدیث سازان بزرگ است، گروه زیادی از محققان از- اهل سنت و خاورشناسان و شیعیان - وجود این شخص را ساختگی و افسانه ای می دانند که اصلاً "واقعیت خارجی نداشته است جامع ترین تحقیق در این باره کتاب «عبدالله بن سبا» اثر علامۀ محقق سیّد مرتضی عسکری است که بطور گسترده و عمیق با ذکر شواهد و دلائل در این کتاب ثابت کرده است که مدارک داستان یاد شده تاریخ طبری و راوی آن سیف بن عمر تمیمی است که به گواهی علمای، رجال متهم به جعل حدیث و زندقه است و به روایات او نمی توان استناد کرد. جهت آگاهی بیشتر به کتاب مذکور و دائره المعارف تشیّع، ج 9، ص 5553، لغت «سبائیه» مراجعه فرمایید.

«عبدالله بن «سبأ» مردی یهودی از اهل صنعاء «یمن» بود در زمان عثمان - به صورت ظاهر - اسلام آورد سپس در شهرهای اسلامی به گردش پرداخت تا مسلمانان را گمراه کرده آنان را به راه خطا، اندازد کار خود را از حجاز آغاز نمود، سپس به بصره و کوفه درآمد و به شام سفر کرد و اهل آن او را بیرون کردند و سرانجام به مصر رفت در مجامع مسلمین حاضر می شد و مردم را دعوت می کرد که به «رجعت» اعتقاد داشته باشند او می گفت حقیقتاً جای تعجب است که کسی به بازگشت حضرت عیسی به این دنیا معتقد باشد ولی به رجعت حضرت محمد که قرآن صریحاً آن را بیان کرده، است ایمان نداشته باشد؛ گذشته از این هزار پیغمبر آمده که هر کدام «وصی» و جانشینی داشته اند داشته اند وصی محمد نیز «علی» است و چون محمد خاتم پیامبران است «علی» نیز خاتم اوصیاء می باشد (1) ستم کارتر از آن که به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و اله عمل نکند و در جای رسول خدا صلی الله علیه و اله بنشیند و زمام امر امت را به دست بگیرد چه کسی است؟ عثمان حق این وصی را به ناحق غصب کرده و درباره وی ستم نموده است پس

ص: 46

1- جای بسی شگفتی است که با این که مسأله «رجعت» یک حقیقت قرآنی است و در آیات متعددی به این موضوع تصریح گردیده است با این همه اهل سنت آن را وسیله طعن و انتقاد بر شیعه قرار داده و آنان را در مورد این اعتقاد سرزنش می نمایند در حالی که قرآن با صدای رسا فریاد می زند: (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا)، روزی فرا می رسد که ما از هر امتی گروهی را از آن کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند زنده می کنیم (سوره نمل آیه 83) و این در حالی است که در روز قیامت، همه امت ها و ملت ها محشور می شوند و اما در مورد «وصیت» خوانندگان عزیز توجه دارند که مسأله «وصیت» از دلایل بسیار قوی و محکم شیعه در اثبات امامت و خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام است و از این رو مخالفان شیعه در طول تاریخ اسلام کوشیده و می کوشند تا آن را مخدوش نموده و شیعیان را در مسأله امامت دچار شک و تردید نمایند. جهت آگاهی بیشتر در این باره به بخش یازدهم همین کتاب تحت عنوان کوشش پیگیر مکتب خلفاء «در انکار وصیت» مراجعه فرمایید.

برخیزید و قیام کنید و حق را به اهلش بازگردانید [و برای اسقاط حکومت عثمان] ابتدا از فرمانداران خود انتقاد و عیب جویی، کنید و علناً امر به معروف و نهی از منکر نمایید تا دل های مردم را به سوی خدا جلب کنید و آنان را به این امر دعوت نمایید

سپس مبلغین و دعوت گران خود را به این سو و آن سو فرستاده، دستورشان داد تا به بهانه امر به معروف و نهی از منکر فرمانداران وقت را، بکوبند و سبائیان هر جا که بودند به منظور پیشرفت برنامه رهبرشان (عبدالله بن سبأ) مردم را علیه فرمانداران می شورانیدند و نامه هایی در انتقاد از حکومت وقت می نوشتند و به این شهر و آن شهر می، فرستادند و نتیجه این تبلیغات آن شد که عده ای از مسلمانان به پاخواستند و رهسپار مدینه گردیدند عثمان را در خانه اش محاصره، نموده تا کار به کشته شدنش انجامید. (1)

این قضیه تاریخی که طبری آن را از «سیف بن عمر تمیمی» نقل نموده، مدرک تمام کسانی است که عقیده دارند شیعه گری در اواخر خلافت عثمان به وجود آمده و از بدعت های عبدالله بن سبأ یهودی است.

و بر اثر همین واقعه تاریخی است که برخی از متأخران از نویسندگان مغرض و مخالف، شیعه از اهل سنت که به اصطلاح خواسته اند حوادث تاریخی را به روش تجزیه و تحلیل بنویسند و به ریشه هر حادثه ای برسند - عمداً و یا سهواً - و یا از روی بی اطلاعی و عدم آگاهی از آیات و اخبار اسلامی و دور بودن از مکتب اهل بیت علیهم السلام و یا در واقع از روی بغض و عداوت و دشمنی با شیعه - افسانه ابن سبأ را دستاویز خود قرار داده و نسنجیده و بدون فکر و اندیشه و تعمق در تاریخ، بی آن که به خود زحمتی دهند و درباره شیعه تحقیق کنند قلم را به دست گرفته و یکه تاز عرصه می دان، شده و عنان قلم را رها ساخته و بی مهابا به پیش تاخته و به قول معروف تنها به قاضی رفته و راضی، برگشته و بر خلاف تمام موازین عقلی و ایمانی و اخلاقی و تقوای، علمی حق را فدای هوا و هوس خود، نموده و از هیچ گونه تهمت و دروغ افترائی نسبت به شیعه و تشیع فروگذار نکرده اند.

و این در صورتی است که خود علما و دانشمندان بزرگ و شخصیت های سرشناس

ص: 47

اهل سنت از مورخان و مفسران و محدثان روایات زیادی را در رابطه با عنوان اختصاصی «شیعه» برای پیروان اهل بیت علیهم السلام در منابع مهم و معتبر خویش - از تاریخ و تفسیر و حدیث و غیر از این ها - از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که ما برخی از آن ها را در خلال صفحات آینده به عنوان شاهد ذکر خواهیم نمود

به هر حال مطالبی که هم اکنون از نظر خوانندگان گرامی می گذرد نموداری از نظریات برخی از نویسندگان اهل سنت در رابطه با پیدایش «اهل مذهب تشیع» می باشد که خواننده را با عقاید ایشان درباره «شیعه» آشنا می سازد.

شیخ، ابوزهره در کتاب «المذاهب الاسلامیه» درباره شیعه می نویسد: «شیعه قدیمی ترین مسلک سیاسی اسلامی است؛ و این عقیده سیاسی در عصر عثمان به وجود آمد و در دوران خلافت علی علیه السلام تکمیل گردید (1)

سید رشید رضا متوفی سال 1356، هجری در کتاب «الشیعه و السنه» می نویسد: «شیعه گری بنام خلیفه چهارم علی بن ابی طالب (رضی الله عنه)، آغاز ایجاد تفرقه دینی و سیاسی امت محمدی، گردیده و نخستین کسی که اصول تشیع را از خود ساخت یک نفر یهودی بنام عبدالله بن سبأ بود که از راه خدعه و نیرنگ اظهار اسلام نمود وی مردم را به «غلو» درباره علی - علیه السلام - کرم الله وجهه - دعوت می کرد تا میان این امت تفرقه ایجاد نموده دین و دنیای آن ها را تباه گرداند» (2)

احمد، امین در کتاب خود «فجر الاسلام» می نویسد «اواخر خلافت عثمان گروه هایی مخفیانه در همه جا پراکنده، شده مردم را به خلع عثمان و تولیت دیگری دعوت می نمودند از این گروه ها برخی به نفع «علی» تبلیغات می نمودند که مشهورترین سرکردگان آن ها «عبدالله بن سبأ» یکی از یهودیان «یمن» بود که به ظاهر اسلام آورده بود و در بصره و کوفه و شام و مصر به گردش می پرداخت و می گفت هر پیغمبر وصی داشته و علی وصی محمد است... «ابن سبأ» از برجسته ترین کسانی بود که مردم را علیه عثمان شورانید تا کشته شد...» (3) احمد امین این نغمه را با صدای رساتری در فصل، شیعه ساز کرده و چنین می نگارد: عقیده به «رجعت» را ابن سبأ از

ص: 48

1- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص 30.

2- الشیعه و السنه، ص 4 - 6

3- فجر الاسلام، ص 254

کیش یهودی آورده است زیرا یهودیان عقیده دارند که الیاس پیغمبر به آسمان عروج نموده و باز خواهد گشت... این، عقیده شیعیان را به پنهان شدن ائمه و عقیده به ظهور مهدی منتظر کشانید». (1)

سپس در عین بی خبری و ناآگاهی از عقاید شیعه از افسانه عبدالله بن سبأ - که اصل وجود او از نظر تاریخ، مشکوک و بر فرض وجود کم ترین نقشی در تاریخ تشیع و عقیده شیعه ندارد - الهام گرفته و نسبت های ناروایی به شیعیان داده و چنین گوید: «به راستی تشیع پناهگاهی بوده که هر کس خواهان ویران کردن اسلام بوده است به سبب دشمنی و حقدی که داشته به آن پناه می برده است هر دسته ای که خواسته اند تبلیغات دینی نیاکان خود را از یهودی و مسیحی و زردشتی و... در دین اسلام وارد کنند دوستی اهل بیت پیغمبر را پرده ای قرار داده در پشت، آن هر چه خواسته اند انجام داده اند و شیعیان عقیده به رجعت را از یهود آموخته اند...». (2)

خلاصه سخن احمد امین این است که شیعیان عقیده به رجعت و امامت را از «عبدالله بن سبأ» آموخته اند و عقیده ایشان به عصمت ائمه و غیبت مهدی موعود نیز از این جا تراوش نموده است

، آری در همه این پندارها تهمت ها و نسبت های، ناروا دست آویز احمد امین افسانه عبدالله بن سبأ، و مدرکش هم تاریخ طبری بوده است و چنین می نماید که کینه توزی و دشمنی با شیعه وی را به نوشتن این پندارهای بی اساس و دور از حقیقت واداشته است.

یکی دیگر از کسانی که در وجه تسمیه شیعه و آغاز پیدایش تشیع سخن گفته است محمد بن اسحاق معروف به «ابن ندیم» است.

وی عقیده دارد که اصطلاح شیعه به صورت شهرت و علمیت در زمان خلافت علی علیه السلام و در جنگ «جمل» به وجود آمد

نامبرده در کتاب معروف خود بنام «الفهرست» آن جا که از اخبار متکلمان شیعه امامیه و سبب نامیده شدن «شیعه» به این، نام سخن می گوید چنین اظهار می دارد:

هنگامی که طلحه و زبیر به مخالفت با علی علیه السلام - رضی الله عنه - برخاستند و به جز خونخواهی از عثمان به چیز دیگری تن ندادند و علی علیه السلام تصمیم گرفت با آن ها وارد

ص: 49

1- فجر الاسلام ص 270.

2- فجر الاسلام، ص 276

جنگ شود کسانی که در این امر پیرو او، شدند خود را شیعه نامیدند و آن حضرت هم آن‌ها را به عنوان «شیعیان من» می‌خواند (1)

در برابر همه این اظهار نظرها و عقائدی که متذکر، شدیم برخی دیگر عقیده دارند که «تشیع» در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و به اشاره آن حضرت به وجود آمد.

سعد بن عبدالله اشعری و حسن بن موسای نوبختی - از قدمای شیعه - می‌نویسند:

نخستین فرقه ای که در اسلام پیدا شد فرقه علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و پس از او بنام «شیعه علی» نامیده می‌شدند و همواره معروف بودند که متمایل به علی علیه السلام و معتقد به امامت او هستند مقداد بن اسود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر از جمله شیعیان بودند این‌ها نخستین کسانی بودند که بنام «شیعه» نامیده شدند زیرا نام شیعه تازگی ندارد در قدیم، هم شیعه نوح و شیعه ابراهیم و شیعه موسی و شیعه عیسی استعمال می‌شده است. (2)

از دانشمندان محقق اهل سنت محمد کرد علی نیز در کتاب «خطط الشام» در این باره می‌نویسد:

«گروهی از بزرگان صحابه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله به ولایت و دوستی نسبت به علی علیه السلام معروف بوده اند مانند:

سلمان فارسی که می‌گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت نمودیم بر این که خیرخواه مسلمین، بوده از نصیحت و ارشاد آنان دریغ نورزیم و از علی بن ابی طالب پیروی کنیم و دوستدار او باشیم

و مانند: ابوسعید خدری که می‌گفت مردم به پنج امر موظف، گشتند اما به چهار امر عمل کردند و یک امر دیگر را ترک گفتند وقتی از او راجع به چهار امر سؤال کردند پاسخ داد، نماز، زکات روزه ماه رمضان و حج [که مردم عملاً بدانها پای بند بودند]: پرسیدند آن امری که مردم نسبت به آن بی‌اعتنایی کردند چیست؟ گفت ولایت (ورهبری) علی بن ابی طالب گفتند آیا ولایت علی علیه السلام مانند آن چهار امر و در کنار آن‌ها فرض و واجب است؟ پاسخ داد، آری همراه آن چهار امر این امر مانند آن‌ها

ص: 50

1- فهرست ابن ندیم ص 263 و ترجمه آن به قلم: م.رضا تجدد، ص 326.

2- المقالات و الفرق، ص 15، فرق الشیعه، ص 3.

و مانند ابی ذر، غفاری و عمار، یاسر و حذیفه بن الیمان و ذی الشّهادتین خزیمه بن ثابت و ابویوب انصاری و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباده که همگی به ولایت و رهبری علی علیه السلام اعتقاد داشته و به تشیّع و پیروی از او نامور و معروف بوده اند.

آن گاه محمّد کرد علی می گوید:

«اما نظریّه پاره ای از نویسندگان - مبنی بر این که پدید آمدن گروهی به عنوان «اهل مذهب تشیّع» از بدعت ها و نوآوری های عبدالله بن سبأ، معروف به «ابن السّوداء» می باشد- نظریّه ای نادرست و از قَلّت معرفت این نویسندگان نسبت به حقیقت مکتب «شیعه» ریشه می گیرد، اگر کسی راجع به این مرد از دیدگاه شیعه اطلاعی کسب کند و از مراتب تنفر و بیزاری شیعه نسبت به او و گفتار و کردارش آگاه گردد و سخن دانشمندان شیعه را- که بدون هیچ گونه اختلافی وی را مورد طعن قرار داده اند - مورد مطالعه قرار دهد به این نکته پی می برد که تا چه اندازه نظریه این نویسندگان به حقیقت و درستی نزدیک است؟ [یعنی متوجّه خواهد شد که نظریه آنان فاقد هر نوع صحّت و واقعیت است]. بدون تردید شیعه نخستین بار در حجاز که باید آن را سرزمین تشیّع بر شمرد - پدید آمد.»

محمّد کرد علی سپس یادآور می شود که پیدایش شیعه در دمشق نیز به قرن اوّل هجری می پیوندد. (1)

محمّد کرد، علی شیعه و یا از مدافعان و طرفداران شیعه، نیست لکن امانت و تقوای علمی موجب گشته است تا وی بدون غرض ورزی و این که تحت تأثیر تعصبات مذهبی قرار گیرد حقیقت را آشکار سازد.

طه، حسین ادیب و متفکر عرب از اهل سنّت، نیز پس از تحلیل داستان عبدالله بن سبأ، او را فردی خیالی و داستان وی را ساخته و پرداخته دشمنان شیعه دانسته و گوید: آن چه راجع به او گفته اند به این دلایل قابل قبول نیست زیرا اوّلاً - همه مورّخان معتبر اسلامی داستان او را نقل نکرده اند؛ ثانیاً - اساس این داستان از سیف بن عمر

ص: 51

است که در دروغ پردازی و حدیث سازی او جای شک و تردید نیست؛ ثالثاً - کارهایی که به او نسبت داده اند از قبیل، معجزات که از یک فرد عادی ساخته نیست مگر آن که مسلمانان را در نهایت بلاهت و ساده لوحی فرض کنیم؛ رابعاً - با قبول چنین داستانی سکوت عثمان و کارگزاران وی در مقابل آن قابل توجیه نیست در حالی که عثمان با کسانی چون: محمد بن حذیفه محمد بن ابی بکر، عمار یاسر ابوذر غفاری و دیگران با شدت برخورد کرده است؛ خامساً - از فردی بنام عبدالله بن سبأ، در جنگ «جمل» و «صفین» اثر و نشانی یافت نمی شود (1)

و بالاخره علامه امینی در نقل داستان ابن سبأ گوید:

لازم است در این باره راه احتیاط را برگزینیم و مقام مسلمانان صدر اسلام را بالاتر از این بدانیم که مردی یهودی از صنعاء یمن بیاید و به دروغ اظهار اسلام، کند و آنان را فریب دهد به گونه ای که مردم و سردمداران و متصدیان امر حکومت همگی تسلیم مکر و نیرنگ او شوند و او به گونه ای که خود می پسندد عقاید مسلمانان را به بازی، بگیرد این ها نه مورد قبول عقل است و نه ارزش تاریخی دارد (2)

آن چه تا بدینجا بیان داشتیم اقوال و عقایدی بود که برخی از دانشمندان درباره «پیدایش تشیع» و افسانه «عبدالله بن سبأ» اظهار داشته و ما نیز بطور اختصار بدانها اشاره کردیم

حال باید ببینیم دعوت به تشیع از چه زمانی آغاز شده و نخستین کسی که واژه «شیعه» را در مورد پیروان علی و فرزندان او ائمه اهل بیت علیهم السلام به کار برده چه کسی بوده است؟

سرآغاز دعوت به تشیع

بر اساس حدیث صحیح و متواتری که گروه زیادی از حافظان حدیث و راویان آثار نبوی در معتبرترین منابع حدیثی و تاریخی و تفسیری خود آورده و به صحت آن گواهی داده اند گزاف نیست اگر بگوییم دعوت به تشیع از آن روزی که پیغمبر گرامی

ص: 52

1- علی و بنوه ص، 98 الفتنه الکبری، 131/1 و 98/2

2- الغدیر، ج 9، ص 220

اسلام صلی الله علیه و آله مأموریت یافت تا دعوت خویش را آشکار نموده بستگان نزدیک خود را به پذیرش اسلام دعوت کند و به آن ها هشدار دهد و دل آنان را از عذاب خدا بیمناک سازد از همان روز آغاز گردید.

زیرا وقتی آیه: (وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ) (1) نازل شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خویشان نزدیک خود را از بنی هاشم که تعداد آن ها در آن روز از چهل نفر یکی کم تر و یا بیش تر بود، دعوت نمود ضمن سخنانی خطاب به آنان فرمود: (اَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلٰی هٰذَا الْاَمْرِ عَلٰی اَنْ يَكُوْنَ اَخِيْ وَ وَصِيِّيْ وَ خَلِيْفَتِيْ فِيْكُمْ؟): کدام یک از شما مرا بر این کار یاری می دهد، تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟) هیچ یک از حاضران به درخواست آن حضرت - به جز علی مرتضی علیه السلام - پاسخ مثبت نداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها فرمود: (اِنَّ هٰذَا اَخِيْ وَ وَصِيِّيْ وَ خَلِيْفَتِيْ فِيْكُمْ فَاسْمَعُوْا لَهٗ وَ اطِيعُوْا): این علی برادر و وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود به امر او گوش فرا دهید و از او فرمان برید (2)

بنابراین دعوت به تشیع و پیروی از صاحب، ولایت، یعنی ولی بزرگ خدا علی مرتضی علیه السلام از جانب خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله همگام و همزمان با دعوت به توحید و نبوت حضرتش از سوی آن جناب صورت گرفته است و به همین جهت ابوذر غفاری که چهارمین یا پنجمین نفری است که به اسلام گرویده است (3) شیعه علی علیه السلام بوده است.

ص: 53

1- سوره شعراء، آیه 214

2- تاریخ طبری، ج 1، ص 321-319 تحقیق ابوالفضل ابراهیم و چاپ اروپا، ص 1171، تاریخ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 62 و 63 ط دار صادر، بیروت، تاریخ ابی الفداء، ج 1 ص 175 ط، بیروت، تاریخ ابن عساکر، ج 1 ط 2، ص 1 ط 2، ص 99، ح 137 و 138 و 139، سیره حلبی، ج 1، ص 461 ط بیروت، دارالمعرفه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 210 و ص 244 که به صحت حدیث تصریح کرده است، کنز العمال، ج 13، ص 133-131 ط بیروت، مؤسسه الرساله منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج 5، ص 41 و 42، شواهد التنزیل، ج 1 ص 371، ح 514 و 580 ط بیروت، فرائد السمطین، ج 1 ص 86 کفایة الطالب، ص 205 ط حیدریه و ص 89 ط، عزى باب، 51، تفسیر طبری، ج 19، ص 74، تفسیر خازن، ج 3، ص 371 و 390 ط مصر. و برای اطلاع بیشتر در این زمینه به بخش یازدهم همین کتاب، تحت عنوان آیه دوم در اخطار به نزدیکان و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی... مراجعه فرمائید.

3- طبقات ابن سعد، ج 4، ص 224 چاپ بیروت، اسد الغابه، ج 1، ص 357 شماره 800 چاپ بیروت اصابه ابن حجر، ج 4، ص 63 و الاستیعاب در حاشیه اصابه، ج 1، ص 213

سابقه تاریخی عنوان «شیعه» برای پیروان اهل بیت علیهم السلام

ممکن است برخی از افراد ناآگاه تصوّر کنند که عنوان «شیعه» برای پیروان اهل بیت علیهم السلام پس از مدّتی بعد از ظهور اسلام به آنان اختصاص یافته و آن گاه که دوستداران این خاندان رو به فزونی نهاده و در سرزمین های مختلف پراکنده شدند به این نام و عنوان نامیده شدند تا از سایرین ممتاز و مشخص شوند، ولی باید توجه داشت که این تصوّر درست نیست و با روایاتی که در این زمینه از صاحب رسالت رسیده است سازش ندارد

زیرا اگر ما احادیث نبوی را مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که عنوان «شیعه»، همراه و همگام با ظهور و طلوع اسلام دارای سابقه می باشد و نخستین کسی که واژه «شیعه» را در سخنان خود به کار برده و آن را عنوان خاصی برای دوستان و پیروان اهل بیت علیهم السلام قرار داده، است شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله و صاحب شریعت اسلام است و شاهد ما روایات فراوانی است که خود دانشمندان اهل سنّت - در کتب فضائل و تفسیر و حدیث - در باب فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که ما برخی از آن ها را در این جا به عنوان شاهد می آوریم و اینک به نمونه هایی از این روایات توجه فرمایید:

1- خطیب خوارزمی حنفی - که اهل سنّت او را صدر الائمه خوانده اند - در کتاب «مناقب» در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

(يا عَلِيّ! إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحِجْزَةِ اللَّهِ، وَأَخَذْتَ أَنْتَ بِحِجْزَتِي، وَأَخَذَ وُلْدُكَ بِحِجْزَتِكَ وَأَخَذَتْ شَيْعَةُ وُلْدِي بِحِجْزَتِهِمْ، فَتَرَى أَيْنَ يَوْمَئِذٍ بَنَاءُ؟) (1)

ای علی! وقتی روز قیامت به هم رسد من دامن خدا را می گیرم و تو دامن و بند کمر مرا می گیری و فرزندان تو دامن تو را و شیعه فرزندان تو دامن آن ها را در چنین حالتی فکر می کنی که دستور دهند ما را به کجا برند؟

حجزه جایگاه بند لنگ و جامه است سپس این کلمه را از باب مجاورت و نزدیکی به خود لنگ و تن پوش پایین اطلاق کرده اند و گرفتن دامن و بند کمر یکدیگر، کنایه

ص: 54

1- مناقب خوارزمی، ص، 245، چاپ تبریز و ص 296، ح 289 چاپ قم و مقتل الحسین / خوارزمی، ص 106 چاپ نجف، و احقاق الحق، ج 7، ص 175 و ج 9، ص 509

از شدت نگهداری یکدیگر و مبالغه در پیروی از همدیگر است.

2- ابن حجر هیتمی در کتاب معروف خود بنام «الصواعق المحرقة» از طبرانی از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«دوست من رسول خدا صلی الله علیه و اله: فرمود ای علی! علی! تو [در روز قیامت] بر خدا وارد می شوی در حالی که شیعه تو از خدا راضی و خدا نیز از آن ها راضی و خشنود است و دشمنان و او وارد می شوند در حالی که خشمگین و ناخشنود و دست هایشان به گردنشان بسته و سرهای خود را به علت تنگی غل بالا گرفته و چشم ها را به پایین انداخته اند. آن گاه دست های خود را به دور گردش فراهم آورد تا این حالت را نشان دهد که چگونه به غل و زنجیر کشیده می شوند». (1)

3- همچنین ابن حجر در کتاب صواعق خود گفته است: آیه یازدهم از آیاتی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام نازل، شده این آیه شریفه است:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) (2)

بطور مسلم کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، بهترین آفریدگانند.

سپس گفته است: حافظ جمال الدین زرنندی از ابن عباس نقل کرده که گفته است وقتی این آیه شریفه نازل شد رسول خدا به علی علیه السلام فرمود: منظور این آیه [خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، بهترین آفریدگان] تو و شیعه توست تو با شیعه خود در روز قیامت به پیشگاه خدا می آید در حالی که از خدا راضی و خشنود هستید و خدا نیز از شما خشنود است و دشمنان به پیشگاه خدا می آید در حالی که خشمگین بوده و سرها را به خاطر تنگی غل و زنجیر به بالا گرفته اند علی عرض: کرد دشمن من کیست؟ فرمود کسی که از تو تبری جوید و به لعن و سب تو پردازد. (3)

4- و نیز ابن حجر در کتاب «صواعق» پس از دهمین آیه - از آیاتی که درباره فضیلت اهل بیت ذکر کرده است - یعنی آیه:

ص: 55

1- صواعق المحرقة، ص 154، المعجم الاوسط، ج 4 ص 555 ح 3946، مجمع الزوائد، ج 9 ص 137، و کنز العمال، ج 13 ص 156 ح 36483

2- سورة بینه، آیه 7.

3- صواعق المحرقة، ص 161 نظم در السمطين، ص 92 شواهد التنزيل ج 2، ص 461، ج 1126، در المنثور، ج 6، ص 379، نور الابصار، ص 87 و 124، ينابيع المودة، ص 323.

پروردگارت آن چنان تو را مشمول عطایای خود خواهد ساخت که خشنود گردی

می گوید: احمد در کتاب «مناقب» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود:

(أَمَّا تَرْضَى إِنَّكَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ... وَشِيعَتِنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَعَنْ شِمَائِلِنَا):

ایا دوست نمی داری که تو و حسن و حسین با من در بهشت باشید... و شیعه و پیروان ما مقامی در دو سوی راست و چپ ما داشته باشند؟ (2)

5- و همو در صواعقش گفته: است طبرانی در حدیثی چنین آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود:

(إِنَّ أَوَّلَ أَزْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ... وَشِيعَتِنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشِمَائِلِنَا)، بدون تردید نخستین گروه چهار نفری که وارد بهشت می گردند من و تو و حسن و حسین هستیم... و شیعیان ما از اطراف راست و چپ ما بر آن وارد می شوند (3)

6- و باز در همان کتاب در حدیثی از «دیلمی» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود:

(يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَلِدُرَّتِكَ وَلَوْلَدِكَ وَلَا هَلْكَ وَ لَشِيعَتِكَ...).

ای علی! خدای تعالی برای تو و نوادگانت و فرزندان و خانواده ات و شیعیانت آمرزش و مغفرت را منظور داشته است. (4)

7- ابن اثیر جزری نیز در کتاب (التَّهْيِئَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَالْآثَرِ) در ماده «قمح» چنین یاد کرده است که در حدیث علی علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرمود:

(سَتَقَدِّمُ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ، وَيُقَدِّمُ عَلَيْهِ عَدُوَّكَ غَضَابِي مُقْمِحِينَ، ثُمَّ جَمَعَ يَدَهُ إِلَى عُنُقِهِ يُرِيهِمْ كَيْفَ الْأَقْمَاحِ):

ص: 56

1- سوره ضحی، آیه 5

2- صواعق المحرقة، ص 161 فضائل الصحابه، ج 2 ص 1068 624، رياض النضره، 157/3 ح 15 ط، بيروت، دار المعرفه و ینابیع الموده، ص 322 و 361.

3- صواعق المحرقة، ص 161 مكتبة القاهرة، المعجم الكبير، ج 1، ص 319، ح 950 و 32/3، ح 2624، مقتل . خوارزمی، ج 1 ص 109 مجمع الزوائد، ج 9 ص 131 و 174، كنز العمال، ج 12، ص 98، ح 34166، فرائد السمطين، ج 2، ص 43 ینابیع الموده، ص 322 و 361 ط نجف.

4- صواعق المحرقة، ص 161 ط مكتبة القاهرة، مناقب خوارزمی، ص 294، ح 284 طقم فرائد السمطين ج 1، ص 308 ح 247، ینابیع الموده، ص 323 و 361 ط نجف.

تو و شیعه تو [در روز قیامت] بر خدا وارد می شوید در حالی که خشنود و مورد رضای خدا هستید و دشمنان تو در آن روز بر خدا وارد می شوند در حالی که دست هایشان بر گردنشان بسته است آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله دست ها را روی گردن گذاشت و سر و گردن را در میان آن ها در آورد تا کیفیت «اقمّاح» را به آن ها نشان دهد که چگونه و به چه حالتی با دست و گردن به غل کشیده می شوند (1)

8- جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» ذیل آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) (2) آورده است که ابن عساکر از جابر بن عبدالله [انصاری] روایت کرده که گفت:

«ما نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بودیم که علی علیه السلام به جانب ما، آمد همین که رسول خدا صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را، دید فرمود: سوگند به خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست، این شخص [یعنی علی علیه السلام] و «شیعه» او در روز قیامت رستگارانند در این هنگام آیه مذکور نازل، شد و از آن پس هرگاه اصحاب پیامبر مشاهده می کردند که علی علیه السلام به سویشان می، آید می گفتند «خیر البریه» (بهترین آفریدگان) آمد (3)

9- همچنین سیوطی در تفسیر «در المنثور» آورده است که ابن مردویه از علی علیه السلام حدیثی را نقل کرده که می گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و اله به من فرمود:

[ای علی!] آیا این سخن خداوند را نشنیده ای که فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ): آن کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند آن ها بهترین آفریدگانند؟» اینان عبارت از تو و شیعه تو هستند، وعده گاه من و وعده گاه شما کنار حوض [کوثر] است وقتی که امت ها برای حساب و بازپرسی می، آیند شما را در فردای قیامت با عنوان «غَرّ، محجّلین آبرومندان و روسفیدان» یاد می کنند (4)

10- و در همین رابطه خطیب خوارزمی از سلمان فارسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

ص: 57

1- النهایه فی غریب الحدیث والاثار، ج 4، ص 106 ماده «قمح».

2- کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند آن ها بهترین آفریدگانند، سوره بینه، آیه 7.

3- تفسیر در المنثور، ج 6، ص 379 و در چاپ بیروت، ج 8 ص 538

4- تفسیر در المنثور، ج 6، ص 379 و در چاپ بیروت، ج 8، ص 538

ای علی! علیه السلام انگشتی را در دست راست خود قرار ده که از رهگذر آن از جمله مقرّبین محسوب شوی، عرض: کرد یا رسول الله مقرّبین چه کسانی هستند؟ فرمود جبرئیل و میکائیل عرض: کرد با چه انگشتی دستم را بیارایم: فرمود با انگشت عقیق سرخ؛ زیرا عقیق کوهی است که برای خداوند به یکتایی و وحدانیت اقرار نموده و برای من به، نبوّت و برای تو به وصیت و، خلافت و برای فرزندان تو به امامت و برای دوستان تو به بهشت و برای شیعیان تو به فردوس و رودباری در بهشت که در آن از هر گیاهی روئیده شود. (1)

این احادیث نمی ازیم و اندکی از بسیار است که شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن ها دوستان علی علیه السلام و فرزندان او از امامان اهل بیت علیهم السلام و پیروان ایشان را بنام «شیعه» نامیده است.

پس با توجه به آن چه که گذشت روشن می شود که «شیعه» نه یک حزب سیاسی است؛ و نه در اواخر خلافت عثمان به وجود آمده و نه هم بنیانگذار مکتب شیعه عبدالله بن سائیهودی است بلکه واضح لغت «شیعه» شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است که این نام و عنوان را درباره کسانی که دوستان و پیرو علی بن ابی طالب و عترت و خاندان آن حضرت بوده اند استعمال نموده و آن را به صورت مکرر در بین اصحاب به کار برده است تا بدانجا که اسم خاص پیروان علی علیه السلام و فرزندان او علیهم السلام گردیده است.

و از این روست که ابوحاتم رازی در کتاب «الزینة» که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نگاشته می نویسد: «نخستین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله به وجود آمد نام «شیعه» بوده است که چهار تن از صحابه پیغمبر در زمان خود آن حضرت به این نام مشهور بودند 1- ابوذر غفاری 2- سلمان فارسی 3- مقداد اسود کندی 4- عمّار بن یاسر» (2)

اینک با توجه به گفته ابو حاتم رازی و روایاتی که اندکی پیش از این یادآور شدیم از مخالفان و دشمنان شیعه می پرسیم برآستی اگر چنین است و نخستین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله به وجود آمد نام «شیعه» بوده است چگونه ممکن است

ص: 58

1- مناقب خوارزمی، ص 325 و 326، ح 335 چاپ قم.

2- تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، مقدّمه.

که چهار تن از اصحاب خاص رسول خدا صلی الله علیه و اله در زمان حیات آن حضرت به عنوان «شیعه» در بین صحابه مشهور، باشند و پیغمبر خدا بدانند که شیعه گری در اسلام بدعت است و آن ها را از این کار باز ندارد؟

پس معلوم می شود که این چهار تن از اصحاب خاص رسول خدا صلی الله علیه و اله از خود آن حضرت شنیده بودند که فرموده است: «شیعیان علی علیه السلام بهترین آفریدگانند» و شنیده بودند که «شیعیان علی علیه السلام اهل نجات و در روز قیامت رستگارانند» و از این رو افتخار می کردند که «شیعه» هستند تا بدانجا که در بین اصحاب بدین عنوان مشهور و معروف شده بودند.

، بنابراین اصطلاح «شیعه» حتی به صورت شهرت و، علمیت از همان روزگار صدر اسلام و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره کسانی که دوستان علی و فرزندان او علیهم السلام بوده و دل هایشان ولای علی علیه السلام و فرزندان او علیهم السلام را پذیرا، گشته به کار می رفته است.

و از این جا این معنا به خوبی روشن می شود که نخستین کسی که دعوت به «تشیع» را آغاز نموده و برای «اهل بیت» دوستانی و پیروانی قرار داده و از آنان خواسته است تا از عترت و اهل بیت علیهم السلام پیروی نمایند شخص رسول اکرم صلی الله علیه و اله بوده است نه کس دیگر.

و از همین جا معلوم می شود که عترت و اهل بیت علیهم السلام از همان روزگار دوستان و پیروانی داشته اند که از آن جمله شخصیت های سرشناسی مانند: ابوذر و سلمان و مقداد و عمار در بین صحابه بنام «شیعه» معروف بوده اند.

و هیچ جای شگفت نیست و شک و تردیدی هم وجود ندارد که «اسلام» براساس ولایت و رهبری اهل بیت علیهم السلام بنا نهاده شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله آنان را در حدیث معروف و مشهور «ثقلین» که مورد اتفاق شیعه و سنی، است همردیف قرآن قرار داده و امت اسلامی را موظف ساخته است تا به آن ها تمسک . جویند و از آنان پیروی نمایند با یک عبارت جامع با مبنا و معنای بلند فرموده است:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي). (1)

ص: 59

1- صحیح ترمذی، ج 6، ص 662، ح 3786 و ص 663، ح 3788، سنن بیهقی، ج 1، ص 13 و ج 2، ص 148، سنن دارمی، ج 2، ص 432، کنز العمال، ج 1، ص 186، ح 947، فیض القدیر، ج 3، ص 14، مسند احمد حنبل، ج 5، ص 181، مستدرک حاکم، ج 3، ص 109، طبقات ابن سعد، ج 2، قسم 2 ص 2 و بسیاری از منابع معتبر دیگر

هان ای مردم! من در میان شما دو اثر ارزنده را به یادگار می گذارم که اگر بدانها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیت

و علاوه بر این آیاتی از قرآن کریم نیز بر ثبوت امامت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد که مفسران اسلامی روایات زیادی را در شأن نزول آن ها درباره اهل بیت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و صحابه آن حضرت نقل کرده اند که ما در این جا به بعضی از آن ها بطور خلاصه اشاره می کنیم:

1- آیه تطهیر» که خداوند در این آیه «اهل بیت» را پاک و معصوم قرار داده و درباره آنان می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1)

همانا خداوند اراده فرموده است که گناه و پلیدی را از شما «اهل بیت» دور سازد و کاملاً شما را پاک و پاکیزه گرداند

2- آیه «ولایت» که خداوند در این آیه مقام عظمای ولایت و سرپرستی امت اسلامی را به خود و پیامبر صلی الله علیه و اله ، و صدقه دهندگان در حال رکوع - که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد (2) - اختصاص داده و می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ). (3)

همانا ولی شما خداوند است و پیغمبر او و کسانی که ایمان آوردند و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

3- آیه «مباهله» که خداوند در این آیه علی علیه السلام را به منزله شخص پیغمبر معرفی نموده می فرماید:

(... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاتَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (4)

ای پیامبر! بگو بیایید: تا ما و شما پسرانمان، زنانمان و خودهایمان را فراخوانیم

ص: 60

1- سوره احزاب، آیه 33 درباره شأن نزول این آیه و این که درباره چه کسانی نازل شده و مقصود از «اهل بیت»، کیانند در بخش دهم و یازدهم همین کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت.

2- البته با توجه به شأن نزول و روایاتی که ذیل آیه از شیعه و سنی رسیده است.

3- سوره مائده، آیه 55

4- سوره آل عمران، آیه 61

مفسران اجماع کرده اند بر این که «انفسنا» در این آیه اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

4- آیه «مودت» که خداوند در این آیه مودت و دوستی خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و اله را بر امت اسلامی فرض و واجب شمرده و مزد رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را دوستداری اهل بیت آن حضرت قرار داده و می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (2)

بگو ای پیامبر! من در برابر رسالتم هیچ پاداشی از شما درخواست نمی کنم جز این که نزدیکی را دوست بدارید.

5- آیه تبلیغ که طبق روایات وارده خداوند در این آیه با صراحت و تأکید به پیامبر صلی الله علیه و اله فرمان داده است تا به صورت آشکار امامت و خلافت علی علیه السلام را بدون هیچ گونه ابهام و واهمه صریحاً به مردم اعلام کند و خطاب به وی می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتِهِ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...) (3)

ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (شر) مردم نگاه می دارد.

6- آیه «اکمال» که خداوند در این آیه پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و اله امیر مؤمنان علی علیه السلام را در روز «غدیر خم» به طور رسمی به امامت و خلافت و جانشینی خود منصوب نمود امت اسلامی را به «اکمال دین» و «اتمام نعمت» مژده داده و می فرماید:

(... أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...) (4)

ص: 61

1- احقاق الحق، ج 3 ص 46، ضمناً برای اطلاع بیش تر به کتاب های تفسیر مانند تفسیر فخر رازی، ج 8 ص 80 تفسیر کشاف زمخشری، ج 1، ص 193، اسباب النزول واحدی ص 59، شواهد التنزیل حسکانی، ج 1 ص 129-120 ذیل آیه مباحثه فضائل الخمسه، ج 1 ص 296 - 290 و نیز بخش دوم همین کتاب تحت عنوان مشخصات دوازده امام در سخنان امامان علیهم السلام، ذیل روایت امام کاظم علیه السلام مراجعه فرمایید.

2- سوره شوری آیه 23

3- سوره مائده آیه 67

4- سوره مائده، آیه 3

امروز دینتان را برای شما کامل، نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم

7- آیه «اولی الامر» که خداوند در این، آیه اولی الامر (یعنی زمامداران دین) را در ردیف خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله قرار داده و اطاعتشان را چون اطاعت خدا و رسول بر همه افراد با ایمان واجب دانسته و خطاب به مؤمنان می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت، کنید و از رسول خدا صلی الله علیه و اله و «اولی الامر» که از شماست اطاعت کنید

این آیات- و آیات دیگری از این قبیل که نویسندگان کتب فضائل و تفسیر و حدیث درباره اهل بیت پیغمبر علیهم السلام نقل کرده اند - همگی بر ثبوت امامت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند که با توجه به روایات فراوانی که در شأن نزول و تفسیر آن ها در منابع معتبر شیعه و سنی از بزرگان صحابه پیغمبر صلی الله علیه و اله نقل شده است جای هیچ گونه شک و تردید برای هیچ انسان با ایمان و با انصاف که معتقد به خدا و روز جزا، باشد باقی نمی گذارند و ما به خواست خدا برخی از این آیات را در بخش های آینده همراه با نقل بعضی از روایات وارده - در حد امکان - به تفصیل ذکر خواهیم نمود

آن چه تا بدینجا، آوردیم خلاصه ای از عقاید «شیعه امامیه» در مسأله امامت بود که به طور اختصار به آن اشاره کردیم

اینک برای این که معلوم شود که منطق شیعه در بحث امامت چیست؟ نخست فشرده ای از گفتار دانشمندان علم کلام- از علمای امامیه - را در رابطه با تعریف امامت می آوریم و سپس قسمتی از روایاتی را که در مورد مسأله امامت در بیان شناخت توصیف امام از پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است بازگو می نماییم تا حقیقت و واقعیت مسأله امامت و مفهوم اصطلاحی، آن برهمگان روشن شود.

تعریف امامت در گفتار بزرگان شیعه

تعریف هایی که در مورد شناخت و مفهوم اصطلاحی امامت در کتاب های کلامی، آمده

ص: 62

و بیانگر نظریه برخی از دانشمندان و صاحب نظران و محققان و بزرگان شیعه در رابطه با شناساندن مقام شامخ امامت می باشد از این قرار است:

1- مرحوم علامه حلی (رحمه الله علیه) در باب حادی عشر، در (بحث امامت) در معرفی مقام امامت چنین می فرماید:

(الْإِمَامَةُ رِئَاسَةٌ عَامَةٌ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا لِشَخْصٍ مِنَ الْأَشْخَاصِ نِيَابَةً عَنِ النَّبِيِّ). (1)

امامت عبارت است از ریاست عامه در امور دین و دنیای مردم برای فردی از افراد، به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و اله

2- فاضل مقداد (رضوان الله علیه) در کتاب «اللوائح الالهية» در بحث امامت در تعریف مفهوم اصطلاحی امامت چنین می فرماید:

(الْإِمَامَةُ - رِئَاسَةٌ عَامَةٌ فِي الدِّينِ وَالْدُنْيَا لِشَخْصٍ إِنْسَانِيٍّ خِلَافَةً عَنِ النَّبِيِّ). (2)

امامت عبارت است از ریاست عامه در امور دین و دنیای مردم برای یکی از افراد انسان به عنوان جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله

این دو تعریف که از بیان دانشمندان علم کلام درباره شناخت مفهوم اصطلاحی امامت آمده، است گرچه شامل تمام ابعاد امامت نمی شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی امامت - غیر از ریاست عامه بر امور دین و دنیای جامعه - قاصر است و از هر جهت گویای تمام شئون امامان معصوم علیهم السلام و ولایت و امامت آنان که در آیات و اخبار و احادیث اسلامی آمده است نمی باشد ولی در عین حال:

از آن جا که رهبری زمامداران، غاصب و زعامت سیاستمداران غیر دینی را نفی می نماید لذا شیعیان که مقام امامت را یک منصب الهی و به نص پیامبر صلی الله علیه و اله و به عنوان نیابت و جانشینی از رسول خدا صلی الله علیه و اله می دانند آن را می پذیرند

زیرا دو تعریف، مزبور نظر و عقیده آنان را در یکی از ابعاد مهم و عمده امامت که عبارت از ریاست و زعامت عامه بر امور دین و دنیای مردم است و همین معنا متبادر از آیات و اخبار «ولایت» می باشد روشن می سازد البته این دو، تعریف، خصوصاً تعریف دوم ممکن است بر طبق مکتب اهل سنت نیز

ص: 63

1- باب حادی عشر (بحث امامت)

2- اللوائح الالهية صفحة 254 (بحث امامت).

قابل توجیه، باشد بدین معنا که بگویند: در، خلافت شرط نیست که کسی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده برگزیده شده، باشد بلکه «خلافت» به معنی جانشینی، است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند - خواه به تعیین او و خواه به تعیین دیگران باشد - خلیفه و جانشین او خواهد بود!

بنابراین در مورد خلافت و جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله الله نیز ممکن است بگویند: لازم نیست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خود، شخصاً کسی را جانشین خود قرار دهد بلکه اگر دیگران هم کسی را به عنوان جانشین او انتخاب نموده و به جای او منصوب نمودند یا شخصی با قهر و غلبه به جای او، نشست خلیفه و جانشین او خواهد بود!

جواب این مطلب آن است که: این معنا خلاف صریح لفظ نیابت و خلافت است و چنین برداشتی از مفهوم نیابت و خلافت معمول و متعارف نیست و به فرض این که (خلیفه و نائب) بر کسی که به جای دیگری بنشیند - و به زور و قلندری و بدون رضایت او کارهایش را انجام دهد - اطلاق، شود این معنای خلافت و نیابت نیست و چنین کسی نایب و خلیفه واقعی نخواهد بود و بدون هیچ گونه تردید غاصب و ستمگر است.

بنابراین از آن جایی که امامت در مکتب شیعه منصبی الهی است و صاحب آن باید از جانب خدا برگزیده شود و بوسیله پیامبر صلی الله علیه و اله به امامت منصوب گردد، لذا ع دو کلمه نیابت و خلافت که در دو تعریف مذکور آمده است با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است.

ولی با این همه در تطبیق دو تعریف مذکور بر مکتب شیعه بهتر است پس از لفظ «رئاسة»، کلمه «الهیة» نیز اضافه گردد تا روشن شود که حکومت و ریاست «امام» از جانب خداوند است از همین جهت مرحوم سید اسماعیل طبرسی (رحمه الله علیه) مؤلف کتاب «کفایة الموحّدين» کلمه «الهیة» را در تعریف خود اضافه نموده و چنین می گوید:

(الامامة، هی الرئاسة العامة الإلهیة خلافة عن رسول الله صلی الله علیه و آله فی أمور الدین الدنیا). (1)

امامت عبارت از پیشوایی و زمامداری و ریاست گسترده ای است از جانب خدای تعالی نسبت به کلیه امور دینی و دنیوی به عنوان خلافت و جانشینی از رسول خدا صلی الله علیه و اله.

ص: 64

به نظر ما این تعریف جامع و کاملی است و از دو تعریف دیگر بهتر و کامل تر است و هر چند که در دو تعریف قبلی هم همین حقیقت و واقعیتی که در این تعریف آمده است مراد است ولی میان این تعریف با آن دو تعریف دیگر فرق روشنی وجود دارد و آن این که در دو تعریف پیشین تنها سخن از «نیابت و خلافت» به میان آمده است در حالی که هر دو تعریف با مکتب اهل سنت نیز قابل توجیه است زیرا آنان نیز «امام» را خلیفه و جانشین پیامبر می دانند - ولی در این تعریف «امام» به عنوان رئیس عمومی و سرپرست کلیه امور دینی و دنیای مردم از جانب خدا به عنوان نائب و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله شناسانده شده است.

و چنین امامتی که از طرف خدای، تعالی و به نصّ و نصب پیامبر صلی الله علیه و اله و مرجع عمومی مسلمانان در همه امور دینی و دنیوی مردم، باشد جز در سایه علم و عصمت و طهارت و ولایت مطلقه، الهی که از شرایط اساسی امامت در مکتب «شیع» است عملی و امکان پذیر نیست

بنابر آن چه تا این جا درباره شناخت و مفهوم امامت گفته شد این نتیجه به دست می آید که در تحقق مصداق واقعی و حقیقی امامت پیشوایی عملی لازم است و کلمه «امام» و «پیشوا» را به هر رهبر و رئیسی نمی توان اطلاق نمود، بلکه در صورتی اطلاق این الفاظ بر کسی به عنوان جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله صحیح است که تنها به دستور دادن و راهنمایی کردن اکتفا نکند بلکه خودش در عمل کردن به کارهای نیک و شایسته و اجراء احکام الهی پیش بیفتد و قولاً و عملاً جامعه را رهبری کند.

بنابراین اگر بطور اطلاق کلمه «امام» در مورد شخصی بکار برود باید در تمام امور مادی و معنوی دنیوی و اخروی دینی و سیاسی فردی و اجتماعی، امامت و پیشوایی داشته باشد و امور دینی و دنیوی و اجتماعی و سیاسی ملت و مملکت را بر طبق قوانین آسمانی و معیارهای اسلامی اداره کند و کلیه برنامه ها و دستورات دین را اجرا نماید و فرامین اخلاقی و عبادی اسلام را به کار بندد و بطور خلاصه نمونه کامل دین و نماینده وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و اله باشد.

پس در تعریف امامت واقعی باید چنین گفت:

«امامت پیشوایی و زمامداری و ریاست گسترده ای است نسبت به کلیه امور دینی

و دنیوی بعنوان جانشینی از پیغمبر از طرف خداوند».

زیرا: چنان که گفتیم، «امامت» از نظر معنای اصطلاحی آن عبارت است از: مرجعیت، دینی و رهبریّت، سیاسی و ریاست عامه الهی بر کلیه امور دین و دنیای مردم که انتخاب و انتصاب «امام» از جانب خداوند است و امامت و پیشوایی او از طرف خدا بوسیله پیامبر صلی الله علیه و اله به، مردم ابلاغ و اعلام می شود

و از این جا روشن می شود: تعریف هایی که علمای اهل سنت و برخی از دانشمندان امامیه برای امامت کرده اند و در کتاب های علم کلام دیده می شود ناتمام است توضیح آن این که:

«در قاموس بزرگ اسلامی دو کلمه حائز اهمیت وجود دارد که یکی ولایت است و دیگری امامت ولایت، اشاره به معنای عامّ دقیقی دارد که امامت و ولایت باطنی هر دو را شامل می شود و ولایت باطنی همان ولایت الهی عامّ کلی است که از جانب خدای متعال به «ولی» تفویض شده است و آن اداره کردن جهان هستی و مشرف بودن بر آن است به اذن خدا...»

امّا، امامت عبارت از، رهبری و فرمان، روایی و ریاست عامّه در دنیا و دین است که مخصوص پیامبر صلی الله علیه و اله و امامان پس از او است» (1)

پس امامت وقتی بطور اطلاق و بدون قید گفته شود مقصود از آن پیشوایی و، رهبری و زمامداری و سرپرستی جامعه اسلامی است و به عبارت روشنتر امامت در وقتی که بدون قرینهای ذکر، شود در لسان، قرآن و نهج البلاغه و روایات، اسلامی منصب و مقامی است که خدای تعالی به افرادی خاص از خواص بندگان شایسته خود

که انسان های ممتازند عطا می کند و دارندگان آن منصب کارگزاران دین خدا نگهداران امر خدا و حافظان شرع، خدا و گواهان بر خلق خدا و دست پروردگان تربیت خداوند می باشند.

بنابراین «امام» رهبر دینی و فکری و، سیاسی و، اخلاقی و اجتماعی جامعه و خلیفه خدا و حاکم، اسلامی و «ولی امر مسلمین» است او از جانب خدا ولیّ امر و حاکم و خلیفه است و بر جان و مال و نفوس مردم اولویت دارد و بر اداره امور و احقاق

ص: 66

حقوق و حفظ نظم و تأمین امنیت و برقرار کردن، عدالت برهمگان ولایت دارد و امر، او امر خدا و فرمان او فرمان خداست

به هر حال آن چه در بیانات دانشمندان بزرگ شیعه در رابطه با تعریف امامت آمده این است که، امامت یک مقام و منصب الهی است و امام خلیفه و جانشین پیغمبر است که پس از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله رهبری و فرمان رویی و ریاست عامه در امور دین و دنیا مخصوص به اوست که این حکومت و ریاست از جانب خداوند به او واگذار می شود و امامت و خلافتش نیز به وسیله پیامبر صلی الله علیه و اله به مسلمانان ابلاغ و اعلام می گردد.

و به همین دلیل است که در «دائرة المعارف شیعه» در تبیین و توضیح مقام شامخ امامت و شناساندن مفهوم اصطلاحی، آن در یک عبارت جامع و کوتاه، چنین آمده است:

«امامت: یک مقام و منصب الهی و ریاست گسترده ای در امور دنیا و دین است که خداوند تبارک و تعالی آن را در اختیار فرد کاملی از افراد بشر قرار می دهد و به پیامبر صلی الله علیه و اله دستور می دهد تا امت را به سوی او رهنمون شود و او - یعنی امام - جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله در ارشاد و هدایت مردم و حجت خدا در میان بندگانش می باشد». (1)

آن چه تا بدینجا آوردیم سخنان برخی از دانشمندان بزرگ شیعه در تعریف امامت بود که برای شناساندن مفهوم اصطلاحی امامت در کتب خود آورده اند.

و اینک برای این که مسأله امامت و مفهوم اصطلاحی آن بهتر روشن شود این موضوع را از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام و روایاتی که از آن بزرگواران در رابطه با مسأله امامت در کتب حدیث آمده است مورد بررسی قرار می دهیم

امامت در سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام

از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام، امامت کلید، اسلام و نظام، امت و یگانه راه وصول به حق و پیاده کردن قوانین نجات بخش اسلام و ریشه و اساس آئین توحید و خدا پرستی است که است که بدون آن شجره طیبه توحید در جامعه رشد نمی یابد و دین خدا استقرار پیدا نمی کند

ص: 67

در این رابطه سخنان بسیار دقیق و جالبی از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که اسلام برای اثبات مدعای خود قسمتی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم

پیامبر صلی الله علیه و اله اکرم می‌فرماید:

(اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا لِمَنْ وَلاَهُ الْأَمْرَ، فَإِنَّهُ نِظَامُ الْإِسْلَامِ). (1)

بشنوید و فرمان برید از کسی که خداوند زمام امر حکومت را بدست او سپرده است، زیرا او نظام اسلام است.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

(الْإِمَامَةُ نِظَامُ الْأُمَّةِ) (2)

امامت، نظام امت است.

در همین رابطه در «نهج البلاغه» جمله‌ای از آن حضرت نقل شده که دقیقاً معنای «نظام» را روشن می‌کند و در آن، جمله امام علیه السلام درباره نظام امامت و موقعیت زمامدار دینی چنین می‌فرماید:

(وَمَا كَانَ الْقِيَمُ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدَا فِيهِ أَبَدًا) (3)

موقعیت زمامدار، دین بسان رشته مهره است که دانه‌های پراکنده را یک جا گرد می‌آورد و آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد، پس اگر این رشته پاره شود مهره‌ها از هم جدا شده و پراکنده می‌شوند و پس از آن هیچ‌گاه بصورت اول باز نمی‌گردند.

در این گفتار امیر مؤمنان «امام» را به «نظام» (رشته و نخ تسییح) و امت و جامعه را به «خرز» (دانه‌های تسییح و یا گردن بند) تشبیه فرموده است.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح این سخن امام علیه السلام می‌گوید: نظام گردن بند عبارت از آن نخ است که آن را جمع می‌کند (و نظم خاصی به آن می‌دهد) (4)

و اما «خرز» به معنای، مهره و دانه‌های سوراخ‌داری است که برای درست کردن تسییح و یا گردن بند مورد استفاده قرار می‌گیرد

ص: 68

1- امالی، مفید مجلس، 2 حدیث 2 صفحه 14.

2- غرر الحکم.

3- نهج البلاغه، فیض، خطبه 146، صفحه 442 و صبحی صالح، صفحه 203

4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 9 صفحه 96

، بنابراین معنای سخن امیر مؤمنان علیه السلام چنین می شود که:

زامدار، دین و حکمران مملکت و رهبر جامعه اسلامی مانند رشته ای است که دانه های پراکنده را تحت نظام ویژه ای در می آورد و آن ها را بهم پیوند می دهد، و اگر این نخ بگسلد و پاره شود، دانه ها پراکنده می شوند و هر یک به سوئی می روند، و پس از آن دیگر به صورت اول فراهم نمی گردند».

بنابراین، «نظام»، عبارت از واسطه ای است که پراکندگی ها را منسجم می کند و افراد را یک جا گرد می آورد و آن ها را متحد و یکپارچه می سازد و همه را در یک مسیر برای یک هدف قرار می دهد

حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید:

(فَقَرَضَ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرِكِ ... وَالطَّاعَةَ نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَالْإِمَامَةَ لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ) (1)

... خداوند ایمان را برای پاک کردن مردمان از شرک واجب کرد و فرمانبرداری را برای نظام ملت و امامت را برای جلوگیری از پراکندگی مقرر فرمود.

امام حسین علیه السلام می فرماید:

حضرت حسین بن علی علیهما السلام در مورد طبیعت نظام اسلامی و هدف های اساسی آن در بخشی از سخنان خود چنین می فرماید

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَاثُلَ مِنْ فَضُولِ الْحُطَامِ، وَلَكِنْ لُتْرَى الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَتُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَّتِكَ وَأَحْكَامِكَ) (2)

پروردگارا! تو می دانی که مبارزه من با این جمعیت به خاطر علاقه به حکومت و دست یابی به مقام و قدرت و یا به خاطر بهره گیری از مال و ثروت دنیا نبوده، بلکه برای این است که نشانه های آئین تو را در همه جا نشان دهیم تا بندگان ستم دیده تو از بند ستم رهایی یابند و در امن و امان بسر برند و به دستورهای تو از واجبات و محرمات عمل نمایند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلِمًا لِعِبَادِكَ، وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ ... فَهَوَ عَصْمَةُ اللَّانِذِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ) (3)

ص: 69

1- بحار الانوار، جلد 6، صفحه 107، علل الشرایع، صفحه 248 و احتجاج طبرسی جلد 1، صفحه 134.

2- تحف العقول، صفحه 172

3- صحیفه سجادیه، صفحه 336 دعای 47

خداوندا تو دین خودت را در هر زمان بوسیله «امامی» تأیید نمودی و او را بسان پرچمی برای هدایت بندگان بر افراشتی و چون شاخصی نورافکن او را در سرزمین های پهناور خود به پاداشتی... پس او - امام علیه السلام پناهگاه پناهندگان و ملجأ مؤمنان و دستگیره متمسکان و فروغ جهانیان است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(بنی الإسلام على خمسة أشياء: على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية، قال زرارة: فقلت وأى شيء من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل، لأنها مفتاحهنّ وأولى هو الدليل عليهن) (1)

اسلام روی 5 پایه استوار شده است، نماز، زکات حج روزه، و «ولایت». زراره می گوید: عرض کردم کدام یک از این ها برتر است؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید بقیه است و والی (یعنی: امام و حاکم اسلامی) مردم را به سوی آن ها رهبری می کند.

در این جا باید توضیح دهیم که مقصود از «ولایت» در این حدیث و احادیث دیگری مشابه، آن همان «امامت» است و به عبارت دقیق تر «ولایت»: عبارت از رهبری و سرپرستی جامعه می باشد که یکی از شئون امام در رابطه با زمامداری اوست

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(يَحْقِنُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِه الدِّمَاءَ، وَيَصَلِّحُ بِه ذَاتَ الْبَيْنِ، وَيَلْمُ بِه الشَّعْثَ، يَشْعَبُ بِه الصَّدْعَ، وَيَكْسُو بِه الْغَارِي، وَيَشْبَعُ بِه الْجَانِعَ، وَيُؤْمِنُ بِه الْخَائِفَ) (2)

... خدای عزوجل به وسیله «امام» از ریختن خون ها جلوگیری می کند، و اختلافات را از میان می برد و پریشانی را اصلاح می کند و پراکندگی را به هماهنگی مبدل می سازد و برهنه را به وسیله او می پوشاند و گرسنه را سیر می کند و آن که بیمناک است در سایه حکومت او به ایمنی می رسد.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(جَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ، وَالبَاطِنُ مِنْ ذَالِكَ أُمَّةُ الْجَوْرِ، جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ مِنْ ذَالِكَ أُمَّةُ الْحَقِّ) (3)

ص: 70

1- کافی، جلد 2 صفحه 18 حدیث 5.

2- کافی، جلد 1، صفحه 314

3- کافی جلد 1 صفحه 374، حدیث 10

تمام آن چه را که خداوند در قرآن حرام کرده است پلیدی آن محرّمات سطحی و ظاهری است و باطن آن پلیدی‌ها پیشوایان ظلم و جور است و تمام آن چه را که خدای تعالی در این کتاب حلال، دانسته حلیّت آن سطحی و ظاهری است و باطن آن امامان حق است.

مقصود این حدیث این است که رهبری و مدیریت نقش زنده‌ای در تکامل جامعه‌ها و تربیت افراد و صلاح و فساد انسان‌ها دارد به این معنا که ریشه‌های زشتی‌ها تباهیا و بیماری‌های اجتماعی و فساد و جنایاتی که در یک ملت پیدا می‌شود باطن و آن‌ها امامت باطل و پیشوای جائر، است و ریشه‌های فضائل و نیکویی‌ها و شایستگی‌ها و خیرات و برکات امامت امام به حق و پیشوای عادل است.

و به همین لحاظ است که امیر مؤمنان علیه السلام به هنگام اردوگشی به شام برای نبرد با «معاویه بن ابی سفیان» خطاب به پیروان خود می‌فرماید:

«از خدا بترسید و از امام خود فرمان برید که رعیت صالح و شایسته به وسیله امام عادل نجات پیدا می‌کند و رعیت بدکار و فاجر به سبب امام فاجر به هلاکت می‌رسد».⁽¹⁾

و امام صادق علیه السلام نیز در ضمن حدیثی در مورد ولایت والی جائر می‌فرماید:

در ولایت والی جائر هر چه حق است پایمال می‌شود و از یاد می‌رود و هر چه باطل است زنده می‌شود و ستم و تباهی و جور ظهور پیدا می‌کند و کتاب‌های آسمانی کنار گذاشته می‌شود و پیامبران و مؤمنان به قتل می‌رسند و مساجد ویران می‌شود و سنت خدا و شرایع او دگرگون می‌گردد.⁽²⁾

پس امام به حق منشأ و منبع هر خیر و برکت برای همه مردم و پیشوای باطل و ستمگر ریشه هر فساد و شرّ و فساد و شرّ و جنایت است و بر مبنای همین اصل اساسی و استوار است که روایات فراوانی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است که:

«هر کس بدون امام از دنیا، برود به مرگ جاهلیت - یعنی بی نصیب از اسلام - مرده

ص: 71

1- احتجاج طبرسی جلد 1 صفحه 251 ارشاد مفید صفحه 139 ط نجف و بحار الانوار، جلد 32، صفحه 387

2- تحف العقول، صفحه 245 و با ترجمه فارسی ص 347

امام رضا علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَالِحُ الدُّنْيَا، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي، وَفِرْعَةُ الشَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، الصِّيَامِ، وَالْحَجِّ، وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرِ الْفِيءِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءِ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعِ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ.

الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ... (2)

امامت زمام، دین و نظام مسلمانان و اصلاح کننده دنیا و مایه عزت مؤمنان است. امامت ریشه و اساس اسلام بالنده و شاخه سربلند آن است. نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و فراوانی غنایم و صدقات و اجراء حدود و احکام و پاسداری از مرزها و اطراف کشور بوسیله امام صورت اتمام پیدا می کند

امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند و حدود خدا را به پا می دارد، و از دین خدا دفاع می نماید و با حکمت و پند نیکو و برهان رسا مردمان را به راه خدا می خواند.

هشتمین پیشوای معصوم شیعیان در ادامه سخنان خود در بیان شناخت و اوصاف امام و معرفی او چنین می فرماید:

(الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَهِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ. الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمَنِيرُ، وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَالتُّورُ السَّاطِعُ، وَالتَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى، وَأَجْوَازُ الْبُلْدَانِ وَالْقِفَارِ وَلُجَجِ الْبَحَارِ. الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الطَّمَاءِ، وَالدَّالُّ عَلَى الْهُدَى، وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى، الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَقَاعِ الْحَارِّ لِمَنْ اصْطَلَى بِهِ، وَالذَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ..

الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، وَالدَّاعِي إِلَى اللَّهِ، وَالذَّاتُ عَنْ حُرْمِ اللَّهِ.

الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَالْمُبَرِّءُ عَنِ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ،

ص: 72

1- کافی، ج 1، ص 376 باب من مات وليس له امام من ائمة الهدى و ج 2 ص 21، ح 9 و بحار الانوار، ج 23، ص 76 باب 3 و نیز ر.ک: بخش دوازدهم همین کتاب

2- کافی جلد 1، ص 200، غیبت، نعمانی، ص 218، معانی الاخبار، ص 97، و بحار الانوار، ج 25، ص 123.

امام همچون خورشید تابانی است که با نور خود جهان را از کران تا به کران روشن می سازد و خود در اوج قله افق است و دست اهریمنان از آن کوتاه و چشم بدخواهان از دیدن آن ناتوان است. امام ماه تابان و خورشید فروزان و نور درخشنده، و ستاره راهنمایی است که در شدت تاریکی ها پرده ظلمت را می برد و اشعه تابناک نور هدایت را در همه جا می گسترد، در دل شهرها در بیابان های بی آب و علف و در میان امواج کوه پیکر دریا نور افشانی می کند

امام آب حیاتبخش و گوارایی است که تشنگان دانش و شیفتگان پاکی را از سرچشمه معارف حقه سیراب می کند امام مشعل فروزانی است که گمگشتگان وادی ضلالت و گمراهی را به شاهراه حق و حقیقت رهنمون می شود و چون خورشید فروزان با تابش نور و حرارت خود خطرات تاریکی و سرما را نابود می سازد و هر کس از او دوری گزیند به هلاکت می رسد.

امام امین خدا در میان آفریدگان او حجت خدا بر بندگان او، جانشین خدا در سرزمین های او دعوت کننده مردم به سوی خداوند و دفاع کننده از حریم (اوامر و نواهی) الهی است.

امام از همه گناهان، پاک و از تمام عیب ها برکنار است علم و دانش مخصوص به او، و حلم و بردباری از ویژگی های اوست. امام نظام دین و مایه عزت مسلمانان و خشم منافقان و هلاک کافران است....

اکنون که معنا و مفهوم اصطلاحی امامت از دیدگاه مکتب شیعه روشن گردید به اصل مطلب می پردازیم و از ذات اقدس احدیت استمداد می طلبیم و از حضرتش استعانت می جوئیم که ما را در انجام و اتمام این، مختصر، موفق و یاری فرماید.

بخش دوم: معرفی امامان معصوم و اثبات امامت دوازده امام از اهل بیت علیهم السلام

اشاره

شامل:

ویژگی های امام معصوم علیه السلام

دلایل برتری بنی هاشم بر دیگر طوایف و قبایل عرب

امامان معصوم علیهم السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت او هستند

سخنی درباره فرزندان پیامبر صلی الله علیه و اله از نسل فاطمه علیها السلام

پیامبر صلی الله علیه و اله فرزندان فاطمه علیها السلام، حسنین علیهما السلام را فرزندان خود خوانده است

مشخصات دوازده امام در سخنان امامان اهل بیت علیهم السلام

ص: 75

آن چه از مجموع روایات شیعه و سنی در معرفی امامان راستین استفاده می شود این است: که امامان معصوم علیهم السلام از نژاد، عرب از طایفه، قریش از تیره بنی هاشم و از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می باشند که تعداد آن ها 12 نفر و همگی دارای نسب عالی و شرافت خانوادگی و معصوم از خطا و برگزیده از جانب خدا و از هر عیب و نقصی منزّه و مبرا بوده و وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران رسالت 23 ساله خود مکرّر در مکرّر در موارد متعدد به عناوین مختلف آن ها را به مردم معرفی فرموده است.

در این زمینه روایات بسیار زیادی از پیامبر گرامی اسلام و صحابه و تابعین و پیشوایان معصوم رسیده است که (به مناسبت بحثی که در پیش روی داریم) و برای این که با ویژگی های امام معصوم بیشتر آشنا شویم و ضمناً معلوم شود که تصریح به امامت «ائمه اثنا عشر» و ویژگی های خلفاء و جانشینان واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایات اهل سنت نیز آمده است قسمتی از آن ها را در این جا می آوریم:

1- ابن حجر هیتمی مکی از عبدالله بن عمرو روایت کرده است که گفت: از پیامبر اکرم شنیدم که می فرمود:

(يَكُونُ خَلْفِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً) (1)

بعد از من 12 خلیفه خواهد بود.

2- مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب صحیح خود از «جابر بن سمره» روایت کرده است که گفت من با پدرم محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم و از آن حضرت

ص: 77

شنیدم که می فرمود:

(لا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزاً مَنِعاً إِلَىٰ اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ). (1)

پیوسته این دین به شکوه و عزت خود باقی خواهد بود تا روزی که دوازده خلیفه (در رأس آن) باشد که همگی آن ها از قریش هستند.

3- شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّه» از عبدالملک بن عمیر از «جابر بن سمره» روایت کرده است که: گفت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود:

(بَعْدِي اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ) (2)

بعد از من 12 خلیفه خواهد بود که همگی آن ها از بنی هاشم هستند.

4- پیشوای معروف اهل سنت «احمد بن حنبل» در کتاب مسند خود از «مسروق» نقل کرده است که گفت: از عبدالله بن مسعود پرسیدم چند نفر بر این امت حکومت خواهند کرد؟ ابن مسعود در پاسخ: گفت ما در همین باره از رسول خدا صلی الله علیه و اله سؤال کردیم و او در جواب فرمود:

(اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كَعِدَّةِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (3)

دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل

5- در تاریخ ابن عساکر از ابن مسعود چنین نقل شده است که: گفت ما از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسیدیم چند خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد؟ در جواب فرمود:

(إِنَّ عِدَّةَ الْخُلَفَاءِ بَعْدِي عِدَّةُ نَقَبَاءِ مُوسَى). (4)

تعداد خلفای بعد از من به تعداد نقبای حضرت موسی علیه السلام است.

نگارنده گوید: آن چه از منابع مهم حدیث و تاریخ استفاده می شود این است که نقبای بنی اسرائیل هر یک به نوبه خود رئیس و رهبر جمعیتی بوده اند که سمت رهبری و سرپرستی طایفه خود را به عهده داشته اند.

ص: 78

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 184، ح 9 کتاب الإماره طبع بیروت، دار الفکر

2- ینابیع المودّه، ج 2، ص 82 باب 56 مودّه عاشره و جلد 3 صفحه 104 باب 77 فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه و در چاپ نجف، ص 308 و 533

3- مسند احمد بن حنبل، جلد 1 صفحه 398 طبع مصر سال 1313

4- فیض القدیر، ج 2، ص 459، ینابیع المودّه، ج 2، ص 82 و ج 3، ص 105، مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 398، مستدرک حاکم

ج 4، ص 501 و مجمع الزوائد ج 5، ص 190.

در تفسیر روح المعانی از ابن عباس چنین نقل شده است که: (إِنَّهُمْ كَانُوا وزراء و ضارّو أنبياء بَعْدَ ذَلِكَ): «نقبای بنی اسرائیل وزرای حضرت موسی علیه السلام بودند که بعداً به مقام نبوت رسیدند». (1)

و در حالات پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله نیز آمده است: که در شب عقبه که مردم مدینه برای دعوت آن حضرت به محلّ عقبه آمده بودند دستور داد که دوازده نفر «نقیب» به تعداد نقبای بنی اسرائیل از میان خودشان انتخاب کنند که وظیفه آن ها نیز مسأله رهبری و سرپرستی اقوام و بستگان خود بوده است. (2)

و جالب توجه این که در روایات متعددی که از طرق اهل سنت درباره جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد شده به تعداد 12 نفر از خلفای دوازده گانه رسول خدا اشاره شده و تعداد آنان به تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی گردیده است.

، بنابراین با توجه به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره دوازده خلیفه و تشبیهی که آن حضرت در مورد خلفای پس از خود به تعداد «نقبای بنی اسرائیل» فرموده است همچنین با توجه به آیه شریفه (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا)، (3) که بیانگر تعیین و اعزام دوازده نفر از نقبای بنی اسرائیل از طرف خداوند می باشد و باز با توجه به شرحی که آلوسی مصری در تفسیر روح المعانی آورده است که این عده از نقبای بنی اسرائیل وزرای حضرت موسی علیه السلام بودند که بعدها به مقام شامخ نبوت رسیدند شکی نیست که خلفاء و جانشینان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله هم باید برگزیده خدا و از طرف حضرت حق تعیین و انتخاب شده و موضوع خلافت و زعامت و رهبری آن ها به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و اله به مردم، ابلاغ، گردد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آنان را با تمام صفات و خصوصیات و ویژگی هایی که در خور یک رهبر الهی و جانشین آخرین پیامبر خداست بدون پرده پوشی به مردم امت اسلامی معرفی نماید.

زیرا شریعت مقدسه نبوی شریعتی ابدی و جاودانی است که تا پایان عمر جهان و

ص: 79

-
- 1- تفسیر روح المعانی، ج 6، ص 87 و در چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج 6، ص 354
 - 2- سیره ابن هشام، ج 2، ص 81 - 88؛ بحار الانوار، ج 19، ص 24 - 25؛ سفینه البحار، ج 2، ص 607 و 88-81؛ مناقب، ج 1، ص 181.
 - 3- «خداوند از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفت و ما از میان آن ها دوازده نفر رئیس را برانگیختیم». سوره مائده، آیه 12.

انقراض بشریت بر همه انسان ها حکومت خواهد کرد و در ازای دین او و مدت زمامداری خلفای اثنا عشر به درازای عمر دنیا و پایان جهان و قیام قیامت خواهد بود که هرگز با شریعت حضرت موسی علیه السلام قابل مقایسه نیست و به طور مسلم باید در جهت تعیین خلفاء و جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله دقت و عنایت بیشتری مبذول گردد و حداقل همان طوری که خداوند عالم خود نقبای بنی اسرائیل و وزرای حضرت موسی علیه السلام را تعیین و انتخاب فرموده است رهبران جامعه اسلامی و امامان و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و اله اسلام را نیز خود تعیین و انتخاب و معرفی فرماید

دلایل برتری بنی هاشم بر دیگر طوایف و قبائل عرب

همان گونه که اشاره کردیم امام باید از جانب خدا تعیین شود و از آن جا که او خلیفه الله و جانشین خداست و مقام رهبری و راهنمایی به حق را داراست و جانشین بهترین آفریدگان خدا و قائم مقام آخرین الهی پیامبر صلی الله علیه و اله است باید همانند خود پیامبر صلی الله علیه و اله اکرم صلی الله علیه وسلم از اصالت و کرامت و شرافت خانوادگی برخوردار بوده و برتر و بالاتر و افضل همه، مردمان و معصوم از خطا و از هر عیب و نقص منزّه و مبرا باشد تا بتواند نقش رهبری امت را به عهده بگیرد.

و تردیدی نیست که طبق روایات وارده «بنی هاشم» افضل و برتر از همه قبایل قریش بوده که با وجود آن ها هرگز نوبت به دیگران نمی رسد.

و اینک برای روشن شدن این موضوع به قسمتی از روایاتی که در این زمینه می آوریم توجه فرمایید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْعَرَبَ، وَاخْتَارَ مِنَ الْعَرَبِ مُضَرَ، وَمِنَ الْمُضَرِّ قُرَيْشًا، وَمِنَ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاخْتَارَنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ) (1)

خداوند تبارک و تعالی از فرزندان حضرت آدم علیه السلام نژاد عرب را اختیار فرمود، و از نژاد عرب - طایفه - «مُضَرِّ» را اختیار فرمود و از طایفه مُضَرِّ قُرَيْشٍ را اختیار فرمود و از قبیله قریش بنی هاشم را اختیار فرمود و مرا از بنی هاشم اختیار نمود.

ص: 80

و در حدیث دیگری آمده است که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ). (1)

خداوند - بنی - کنانه را از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام برگزید، و قریش را از بنی کنانه برگزید و بنی هاشم را از قریش انتخاب نمود و مرا از بنی هاشم اختیار فرمود.

در همین رابطه «وائله بن اسقع» نیز از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وُلْدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلِ بَنِي كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ) (2)

خداوند سبحان از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از بنی هاشم اختیار فرمود

و در همین زمینه از «مطلب بن وداعه» در حدیثی روایت شده است که گفت:

«عبّاس - عموی رسول خدا صلی الله علیه و اله - نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمد و مثل این که چیزی - در بی احترامی به آن حضرت - شنیده بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و اله برخاست و به منبر رفت و بر فراز منبر ایستاد و فرمود من چه کسی هستم؟ حاضرین گفتند شما رسول خدا هستید. فرمود من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم خدای تعالی آفریدگان را آفرید و مرا در بهترین آن ها قرار داد، سپس آن ها را به دو گروه تقسیم نمود و مرا در بهترین گروه آن ها قرار داد، سپس آن ها را قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد آن گاه آن ها را خانواده گردانید و مرا در بهترین خانواده ها و از بهترین مردمان قرار داد». (3)

و در حدیثی که حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» به سند خود از «عبدالله بن عمر» نقل کرده، آمده است که گفت:

ص: 81

1- صحیح مسلم جلد 2 صفحه 394، کتاب الفضائل حدیث، 1، طبع بیروت دار الفکر.

2- ینابیع المودّه، ج 1، ص 11 باب، 2 و سنن ترمذی، ج 5، ص 583 ح 3605.

3- ینابیع المودّه، ج 1، ص 11 باب، 2 و سنن ترمذی، ج 5، ص 584 ح 3608، باب فضل النبیّ، کتاب المناقب

هنگامی که در کنار خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم زنی از آن جا عبور کرد در این هنگام یکی از حاضران گفت این زن، دختر محمّد است! «ابوسفیان» که در جمع حاضران، بود اظهار داشت مثل محمد در میان بنی هاشم مثل گل خوشبویی است که در میان گاه روئیده باشد.

آن زن سخن ناشایست وی را شنید و بدون آن که سخنی بگوید، به راه خود ادامه داد و بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله شرفیاب شد و جریان را بطوری که شنیده بود به عرض آن حضرت رسانید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله از شنیدن آن سخن خشمناک شد از خانه بیرون آمد و در حالی که آثار خشمناکی از چهره مبارکش نمایان بود خطاب به حاضران فرمود: چه پیش آمده است که سخنان ناهنجاری از برخی از مردمان به گوشم می رسد و در ادامه آن فرمود به راستی خدای تبارک و تعالی آسمان ها را بیافرید و بالاترین آسمان ها را اختیار کرد و آفریدگانی را که خود می خواست در آن جا جای داد سپس به آفرینش موجودات دیگر پرداخته و از میان آن ها فرزندان آدم علیه السلام را برگزید و از همگی آن ها عرب را برگزید و از میان عرب قبیله «مُضَرّ» را انتخاب کرد و از این قبیله گروه قریش را برگزید و از میان، قریش بنی هاشم را اختیار کرد و مرا از میان بنی هاشم انتخاب فرمود.

پس من از بنی هاشم که برگزیده برگزیدگانند، اینک کسی که مرا دوست می دارد به خاطر علاقه مندی به من عرب را هم دوست می دارد و کسی که مرا دوست نمی دارد بر اثر کینه ورزی با من به مردم عرب اظهار علاقه مندی نمی کند و کینه آنان را در دل می گیرد. (1)

و در تفسیر «درّ المنثور» ذیل آیه تطهیر در سوره احزاب و به نقل از حکیم «ترمذی» و «طبرانی» و «ابن مردویه» و «ابونعیم» در کتاب «الدلائل» از «ابن عباس» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

خدای تعالی آفریدگان خود را به دو گروه تقسیم کرد و مرا در گروه شایسته ای از آن دو گروه قرار داد، چنان که خود در قرآن به این دو گروه اشاره کرده است (أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ). (2)

ص: 82

1- مستدرک حاکم، ج 4، ص 73

2- سوره واقعه آیه 27 و 41

و در این رابطه من از اصحاب یمین و از بهترین آنان هستم پس از آن آن دو گروه را به سه بخش تقسیم کرد و مرا در بخش بهترین آن ها قرار داد چنان که فرموده است: (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (1)

و من در جرگه سابقانم و از بهترین، آن ها به شمار می آیم

بعد از آن بخش های سه گانه را به لباس عشیره ها آراست و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد، چنان که خود فرموده است: (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ) (2) ما شما را به شعبه ها و قبیله های مختلف در آورديم تا از این راه، یکدیگر را بشناسید و گرامی ترین شما در پیشگاه خدا پرهیزگارترین شماست.

با توجه به این آیه شریفه من که پیغمبرم در پیشگاه خدای تعالی پرهیزگارترین و گرامی ترین شمایم و به این که از چنین موقعیتی، برخوردارم مباحثات نمی کنم و به خود مغرور نمی گردم

، آن گاه قبیله ها را به خانواده هایی تقسیم کرد و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد چنان که فرموده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (3) آراده خدا چنان است که شما خاندان را از هرگونه، پلیدی پاکیزه سازد و شما را از هرگونه آلودگی دور گرداند در این رابطه من و بستگانم از هر گناهی پاک و پاکیزه ایم (4)

و در یک حدیث دیگر که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از رسالت خود و امامت امامان معصوم علیهم السلام سخن گفته چنین آمده است که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ مِنَ اللَّيَالِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ اخْتَارَنِي مِنَ الرُّسُلِ وَ اخْتَارَ مِنِّي عَلِيًّا، وَ اخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، وَ اخْتَارَ مِنْهُمْ تِسْعَةً تَسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ هُوَ بَاطِنُهُمْ). (5)

ص: 83

1- سوره واقعه، آیه 8-10

2- سوره حجرات، آیه 12.

3- سوره احزاب، آیه 33

4- تفسیر درّ المنثور، ج 5 ص 199 و چاپ بیروت، ج 6، ص 534

5- این حدیث دارای منابع زیادی است و با کمی اختلاف در این کتاب ها دیده می شود؛ بحار الانوار ج 36 ص 256 ح 74، و ص 372

و 373؛ کمال الدین ص 281 ح 32؛ غیبت، نعمانی، ص 67 7؛ دلائل الامامه، ص 241؛ مقتضب الاثر، ص 9 اثبات الوصیه ص 258

خدای تبارک و تعالی از روزها روز جمعه را اختیار، فرمود و از شب‌ها شب قدر و از ماه‌ها ماه مبارک رمضان و مرا از پیامبران برگزید و علی علیه السلام را از من اختیار نمود و از علی حسن و حسین علیهما السلام را اختیار کرد و از آن‌ها 9 نفر دیگر اختیار فرمود که نهمین آن‌ها «قائم» ایشان است و اوست که پس از ظاهر شدن بر دشمنان غالب می‌شود و اوست که مدتی طولانی از نظرها غایب می‌گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در «نهج البلاغه» درباره اصالت و شرافت و نجابت و کرامت و بزرگواری رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و عترت و اهل بیت علیهم السلام آن بزرگوار، چنین می‌فرماید:

(حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِيَّةً، وَأَعَزَّ الْأَرْوَامَاتِ مَغْرَساً مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ، وَأَنْتَجَبَ مِنْهَا أُمَّنَاءُهُ عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ، وَأُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسْرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ؛ نَبَتْ فِي حَرَمٍ؛ وَ بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ؛ لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ، وَ ثَمَرٌ لَا يُنَالُ.)

تا این که منصب و مقام بزرگ نبوت و پیغمبری از جانب خدای سبحان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید و خداوند نهاد اصلی وی را از بهترین معادن - از صلب پدرانی بزرگوار از پیامبران پیشین - استخراج نمود و نهال وجود او را در اصیل‌ترین و عزیزترین سرزمین‌ها - در رحم پاک مادرانی پاکدامن - غرس نمود و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبران را از آن، آفریده و امینان درگاه خود را از آن برگزیده بود به وجود آورد. عترت او بهترین، عترت‌ها، خاندانش بهترین خاندان‌ها و درخت وجودش از بهترین درختان و شجره هاست. در حرم امن خدا - در سرزمین مکه - روئید و در آغوش گرم خانواده ای کریم بزرگ شد و دارای شاخه‌های بلندی است که دست فرومایگان به میوه‌های آن نخواهد رسید. (1)

این‌ها چند نمونه از روایاتی است که دلیل افضلیت بنی هاشم است و برتری آن‌ها را بر دیگر طوایف و قبایل عرب به اثبات می‌رساند و جای هیچ‌گونه شک و تردید در مورد لیاقت ذاتی و شرافت خانوادگی و اصالت و نجابت بنی هاشم برای احدی باقی نمی‌گذارد. (2)

ص: 84

1- نهج البلاغه فیض، ص 279 خطبه 93 و صبحی صالح، ص 139 خطبه 94

2- جهت اطلاع بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 63 - 64 و شرح نهج البلاغه خوئی، ج 7، ص 97 در شرح خطبه 93 مراجعه فرمایید.

امامان معصوم علیهم السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و عترت او هستند

اکنون که رشته سخن پیرامون افضلیت بنی هاشم به این جا رسید شایسته است روایاتی که در رابطه با ویژگی های امام معصوم علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده و قاطعانه امامت را در عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله محدود می کند و مشتمل بر واژه های، امام، امامان، ائمه، خلفا خلیفه و امثال آن هاست نقل کنیم تا از این راه ویژگی های امام معصوم علیه السلام مشخص گردیده و از هرگونه توجیه و تأویل در امان باشیم

والبته باید توجه داشته باشیم که روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله درباره امامت و پیشوایی و شرایط رهبری و بیان ویژگی های امام معصوم علیه السلام رسیده و در کتب معتبره شیعه و سنی ثبت و ضبط گردیده و بیان گر آنند که امامان معصوم علیهم السلام از طایفه قریش از تیره بنی هاشم از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و از نسل مطهر علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه پاک فاطمه اطهر علیها السلام می باشند افزون از شما راست که ما تنها قسمتی از آن ها را در این جا می آوریم.

و اینک روایات وارده:

1- عده زیادی از محدثین عالی مقام شیعه - و حتی برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت - در کتب روایی خود نقل کرده اند که: «هنگامی که خدیجه کبری به فاطمه زهرا علیها السلام باردار، شد آن حضرت از درون رجم با مادرش سخن می گفت (1) و از او دلجویی می نمود روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله بر او وارد شد و شنید که حضرت خدیجه علیها السلام با کسی سخن می گوید: فرمود: ای خدیجه با چه کسی سخن می گویی؟ خدیجه پاسخ داد: فرزندی که در شکم دارم با من سخن می گوید و مونس تنهایی من است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

(یا خدیجه! هذا جبرئیل و یخبرنی أنّها أنثی، و أنّها النّسالة الطّاهرة المیمونة، و أنّ الله تعالی سيجعل نسلی منها، و سيجعل من نسلیها ائمة و یجعلهم خلفاءه فی أرضه بعد انقضاء و حیه) (2)

ص: 85

1- ذخائر العقبی، صفحه 44 نزهة المجالس، ج 2، ص 227 و الروض الفائق، ص 214.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 12 امالی صدوق، ص 475، ح 1 و عوالم، ج 11، ص 17 و 111، حالات حضرت زهرا علیها السلام چاپ جدید

ای خدیجه! هم اینک جبرئیل امین به من خبر می دهد که این فرزند دختر است و او نسلی پاکیزه و بابرکت، است و خدای تعالی نسل مرا از او قرار خواهد داد و از نسل او امامان و پیشوایان دین به وجود خواهد آورد و آن ها را بعد از انقضای وحی خلیفه های خود در زمین خواهد گرداند.

و در یک نقل دیگر است که فرمود:

(أبْشِرِي يَا خَدِيجَةُ! هَذِهِ بِنْتُ جَعَلَهَا اللَّهُ أُمَّ أَحَدٍ عَشَرَ مِنْ خُلَفَائِي، يَخْرُجُونَ بَعْدِي وَبَعْدَ أَيِّهِمْ.)

بشارت باد ای خدیجه که این فرزند تو دختر است که خداوند او را مادر یازده نفر از جانشینان من قرار داده که پس از من و بعد از پدرشان - امیر المؤمنین علیه السلام - به مقام امامت می رسند (1)

2- علامه قندوزی «شیخ سلیمان حنفی بلخی» و عدّه دیگری از دانشمندان و حفاظ حدیث از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ)

خداوند تبارک و تعالی ذرّیه هر پیغمبری را در صلب خودش قرار داد و ذرّیه مرا در صلب علی بن ابی طالب قرار داد. (2)

3- علامه حافظ «محب الدین طبری» در حدیثی از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«من و عباس در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله نشسته بودیم که علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد رسول خدا صلی الله علیه و اله جوابش را داد سپس برخاست و او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و او را در طرف راست خودش نشانید عباس عرض کرد یا رسول الله! علی را دوست داری؟ فرمود عمو جان خدا بیشتر از من دوستش دارد خداوند نسل

ص: 86

1- شیخ عزّ الدین عبد السلام شافعی در «مدح الخلفاء الراشدين» به نقل ملحقات احقاق 12/10 و نیز عبقات الانوار بخش حدیث تقلین ج 3، ص 239 - 240 بدون کلمه «أحد عشر» قریب به این مضمون را نقل کرده است.

2- ینابیع المودّه، ج 2، ص 76، باب 56 و ص 91 باب 57، صواعق المحرقة ص 156 چاپ قاهره و مناقب . خوارزمی فصل، 19، ص 328 ح 339 چاپ قم.

هر پیغمبری را در صلب خودش قرار داد ولی نسل مرا در صلب علی مقرر فرموده است» (1)

4- علامه محدث شهاب الدین سید علی علیه السلام همدانی در کتاب «مودّه القری» از زید بن حارثه - غلام آزاده شده و پسر خوانده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله - نقل کرده است که: «در آن شبی که رسول خدا صلی الله علیه و اله برای نخستین بار از انصار بیعت گرفت، خطاب به آن ها فرمود:

(أخذت علیکم بما أخذ الله علی النّبیین من قبل أن تحفظونی بما تحفظوا أنفسکم و تمنعونی فیما تمنعوا أنفسکم و تحفظوا علیّ بن ابی طالب بما تحفظوا أنفسکم فإنّه الصّدیق الأكبر، یزید الله به دینکم، وإنّ الله تعالی أعطی موسی العضا، وأعطی إبراهیم النّار المطفیة، و عیسی الکلمات التي کان یحیی بها الموتی، وأعطانی هذا یعنی علیاً ولکلّ نبی آیة وهذا آیة ربی، والائمة الطّاهرون من ولده آیات ربی لن تخلوا الأرض من أهل الإیمان ما بقی أحد من ذرّیته، و علیهم تقوم القيامة).

از شما عهد و پیمان می گیرم به آن چه خداوند از پیامبران پیش از من پیمان گرفته است: که از من محافظت کنید همان گونه که از خودتان محافظت می کنید و از من حمایت نمایید همان گونه که از خودتان حمایت به عمل می آورید و از علی بن ابی طالب دفاع کنید همان گونه که از جان خودتان دفاع می کنید که او صدیق اکبر است و خدای تعالی به وسیله او بر ایمانتان می افزاید خداوند سبحان به حضرت موسی علیه السلام عصای - معجزه آسا - را بخشید و به حضرت ابراهیم علیه السلام خاموشی و سرد شدن آتش را، و به حضرت عیسی علیه السلام کلماتی که با آن مرده ها را زنده می کرد و به منم این - علی علیه السلام را - عطا فرموده است. برای هر پیغمبری آیت و نشانه ای است و این آیت پروردگار من است و امامان پاک سرشت از فرزندان او آیات پروردگار من. اند تا زمانی که یکی از فرزندان او باقی باشد زمین از اهل ایمان خالی نمی ماند و با پایان یافتن دوران حیات آن ها قیامت برپا می شود (2)

5- علامه فقیه «ابن مغازلی شافعی» و دیگران با ذکر سند از «اعمش» روایت کرده اند که در مجلس منصور دوانیقی: گفت «حدیث نمود مرا صادق - آل محمد صلی الله علیه و آله - از

ص: 87

-
- 1- ذخائر العقبی، ص 67 تاریخ بغداد، ج 1، ص 317 صواعق المحرقة، ص 156 طبع مکتبة القاهرة
 - 2- مودّة القری مودّت دهم، ص 97 چاپ لاهور؛ المناقب المرتضویه، ص 130، چاپ بمبئی؛ ینابیع المودّه، ج 2، ص 83 مودّت عاشره.

پدران بزرگوارش... از امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که فرمود:

(أَتَانِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ حَجَرٍ شَهِدَ اللَّهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَلِيَّ بِالنَّبُوَّةِ، وَلِعَلِّيَّ بِالْوَصِيَّةِ، وَلِوَلَدِهِ بِالْإِمَامَةِ، وَ لِشَيْعَتِهِ بِالْجَنَّةِ).

هم اینک جبرئیل علیه السلام به نزد من آمد و گفت: انگشتر عقیق در دست کنید که آن نخستین سنگی است که به یکتائی خداوند و پیامبری من و به وصایت علی علیه السلام و امامت فرزندانش -علیهم السلام- و بهشتی بودن شیعیانش گواهی داده است. (1)

6- علامه محدث سید علی علیه السلام همدانی از علی علیه السلام روایت کرده است که: فرمود

روزی من خوابیده بودم که رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد گردید و به من نگاهی کرد و با پای خود مرا حرکت داد و: فرمود

(قُمْ يَدِي بِكَ أَبِي وَأُمِّي، فَإِنَّ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي فَقَالَ لِي: بَشِّرْ هَذَا بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْأُئِمَّةَ مِنْ صُلْبِهِ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَغْفِرُ لَهُ وَ لِدُرِّيَّتِهِ وَ لِشَيْعَتِهِ لِمُحِبَّتِهِ، وَأَنَّ مَنْ طَعَنَ عَلَيْهِ وَ بَخَسَ حَقَّهُ فَهُوَ فِي النَّارِ).

برخیز پدر و مادرم به فدایت هم اکنون جبرئیل علیه السلام به نزد من آمد و به من گفت: این - علی علیه السلام را بشارت ده که خدای تعالی امامان را از صلب او قرار داده و خدای تعالی او و ذریه اش و شیعیانش و دوست دارانش همه را می آمرزد و کسی که درباره او عیب جوئی کند و سرکشی نماید و حقش را از او باز دارد در آتش خواهد بود. (2)

7- خطیب خوارزمی با ذکر سند در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود:

(مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ ذُرِّيَّتَهُ الطَّاهِرِينَ، أُمَّةَ الْهُدَى وَمَصَابِيحَ الدُّجَى مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَخْرُجُوكُمْ مِنْ بَابِ الْهُدَى إِلَى بَابِ الضَّلَالَةِ).

هر کسی که دوست دارد همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و به بهشتی وارد شود که خداوند آن را به من وعده داده است پس باید که علی بن ابی طالب و فرزندان

ص: 88

1- مناقب علی علیه السلام ابن ابی طالب، ص 281 مناقب خوارزمی فصل، 19، ص 234 با کمی اختلاف در لفظ و در چاپ، جامعه، ص 326 ح 335؛ اربعین ابن ابی، فوارس ص 149 ح 39 به نقل ملحقات احقاق 88/4؛ علل الشرایع صدوق ج 1، ص 158، باب 127 ح 3.

2- مودّة القری، ص 33، چاپ لاهور، ینایع الموده، ج 2، ص 69، مودّت دوم.

پاک سرشت او را دوست بدارد که آنان امامان هدایت گر و چراغ های ظلمت و تاریکی پس از او می باشند و شما را از در هدایت به در گمراهی بیرون نمی برند. (1)

8- علامه محدث سید علی همدانی در روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

(مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَيَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَيُعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا بَعْدِي وَ لِيُعَادِ عَدُوَّهُ وَلِيَأْتِمَّ بِالْاِثْمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ وُلْدِهِ فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدِي وَ سَادَاتُ أُمَّتِي).

هر کس که دوست دارد برکشتی نجات سوار شود و به دستگیره محکم و مطمئن تمسک جوید و به ریسمان ناگسستنی الهی چنگ، زند باید که علی بن ابی طالب را پس از من دوست بدارد و با دشمنش دشمن باشد و به امامان راهنما از فرزندان او اقتدا نماید که آن ها بعد از من خلفای من و اوصیاء من و حجّت های خدا بر بندگان خدا و بزرگان امت و راهنمای پرهیزکاران به سوی بهشت هستند. (2)

9- حافظ طبرانی و دیگر حفاظ حدیث و اعلام اهل سنت در حدیثی از ابن عباس نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

(مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ الَّتِي غَرَسَ هَا رَبِّي، فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَلْيُؤَالَ وَلِيِّهِ، وَلْيَقْتَدِ بِالْاِثْمَةِ مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ عَتْرَتِي خُلُقُوا مِنْ طِينَتِي وَرَزَقُوا فَهْمًا وَعِلْمًا وَوَيْلٌ لِلْمُكَدِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَاتِي لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي)

هر کس از آن شادمان می شود که همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و در بهشت جاودانی که خداوند آن را آماده و مهیا ساخته سکنا گزیند پس باید که بعد از من علی و دوستانش را دوست بدارد و به امامان پس از من اقتدا نماید که آنان عترت منند. و از خاک و گل من آفریده شده اند و از فیض علم و فهم - من - برخوردار گردیده اند. وای به حال کسانی از امت که فضائلشان را تکذیب نمایند و رشته پیوند مرا در حق آن ها قطع

ص: 89

1- مناقب خوارزمی فصل 6 ص 34 و در چاپ جامعه، ص 75، ح 55 ینابیع الموده، ج 1، ص 127، باب 43

2- مودّة القربی، ص 96، چاپ لاهور ینابیع المودّد، ج 2، ص 83 باب 56 مودّت عاشره و ج 3، ص 105 باب 77

کنند که خداوند آن ها را از شفاعت من محروم خواهد ساخت. (1)

10- شیخ الاسلام حافظ ابراهیم جوینی حموی در کتاب «فرائد السمطين» با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود:

(مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِدِينِي، وَيَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ بَعْدِي، فَلْيَقْتَدِ بَعْلِي بِنِ أَبِي طَالِبٍ، وَلْيُعَادِ عَدُوَّهُ، وَلْيُؤَالَ وَلِيَّهُ، فَإِنَّهُ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي، وَهُوَ إِمَامٌ كُلُّ مُسْلِمٍ وَأَمِيرٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، قَوْلُهُ قَوْلِي، وَأَمْرُهُ أَمْرِي، وَنَهْيُهُ نَهْيِي، وَتَابِعُهُ تَابِعِي، وَنَاصِرُهُ نَاصِرِي، وَخَازِلُهُ خَازِلِي).

ثُمَّ قَالَ: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرِنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ خَالَفَ عَلِيًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَجَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ وَبُسَّ الْمَصِيرُ، وَمَنْ خَذَلَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ، وَمَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَلَقْنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ ابْنَيْهَا وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأُمَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَأَبُوهُمَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَمِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ تِسْعَةٌ أُمَّةٌ تَأْسِدُ لَهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، إِلَى اللَّهِ أَشَدُّ الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِ لَهُمْ، وَالْمُضِيِّينَ لِحُرْمَتِهِمْ بَعْدِي، وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَنَاصِرًا لِعَثْرَتِي وَأُمَّةٍ أُمَّتِي، مُنْتَقِمًا مِنَ الْجَاهِلِينَ حَقَّهُمْ، (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ))

هر کس دوست دارد که به دین من تمسک جوید و پس از من برکشتی نجات سوار شود باید که به علی بن ابی طالب اقتدا کند و با دشمنش دشمنی ورزد و دوستش را دوست بدارد که او وصی من و جانشین من در حال حیات من و بعد از وفات من در میان امت من است و او بعد از من امام و پیشوای مسلمانان و امیر مؤمنان است گفتار او گفتار من و فرمان او فرمان من و نهی او نهی من و پیرو او پیرو من و یاور او یاور من و هر کس که دست از یاری او بردارد از یاری دادن به من دست برداشته است.

سپس فرمود: هر کس بعد از من از علی علیه السلام مفارقت جوید در روز قیامت نه مرا می بیند و نه

ص: 90

1- این حدیث با اسناد متعدّد و مختلف در بسیاری از منابع معتبر شیعه و سنی با اختلاف کمی در لفظ به صورت گسترده ای نقل شده که از جمله آن ها این منابع است کنز العمال، ج 12، ص 103؛ مستدرک حاکم ج 3 ص 128؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 86 و ج 4، ص 174 با اسناد مختلف و متعدّد؛ تاریخ دمشق، ج 42، ص 240 فرائد السمطين، ج 1، ص 53؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 170؛ ینابیع المودّة، ج 1، ص 126، باب 43؛ مناقب خوارزمی، ص 34، فصل 6 کافی، ج 1، ص 208؛ بحار الانوار ج 36، ص 247؛ بصائر الدرجات، ص 14.

من او را خواهیم دید و هر کس با علی مخالفت کند خداوند بهشت را بر او حرام خواهد کرد و جایگاهش را آتش دوزخ قرار خواهد داد و هر کس علی را یاری ندهد روزی که در پیشگاه خدا حاضر شود خداوند او را یاری نخواهد فرمود، و هر کس که علی را یاری کند روزی که به ملاقات خدا خواهد شتافت خداوند او را یاری خواهد رساند و در بازپرسی از او، آن چه مایه نجات و رستگاری اوست به او تلقین خواهد نمود.

سپس فرمود: حسن و حسین بعد از پدرشان دو امام- و پیشوای - امت منند که هر دو سید و سرور جوانان اهل بهشت اند و مادرشان بانوی بانوان عالم و پدرشان سید اوصیاء است، و از اولاد حسین 9 امام به وجود خواهد آمد که نهمی آن ها قائم ایشان از فرزندان من است که اطاعت آن ها اطاعت من و مخالفت با آن ها مخالفت با من خواهد بود. من به خدا شکایت می برم از کسانی که فضائلشان را انکار می کنند و بعد از من حرمت آن ها را از بین می برند و همین بس که خداوند یار و یاور عترت و امامان امت باشد و از منکران حقشان انتقام بگیرد (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (1) و آنان که ستم روا داشتند به زودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجا و چه سرنوشتی خواهند داشت. (2)

11- حافظ ابومنصور شهردار دیلمی در حدیثی با ذکر سند از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت:

(صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةَ الْأُولَى ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَيْنَا فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ أَصْحَابِي إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ وَبَابُ حِطَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَتَمَسَّ كُفَا بِأَهْلِ بَيْتِي الْأَيِّمَةِ الرَّاشِدِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا. فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ الْأَيِّمَةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، أَوْ قَالَ: مِنْ عِثْرَتِي).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نماز اولی - صبح یا ظهر- را با ما به جای آورد، سپس روی مبارکش را به جانب ما کرد و فرمود: ای گروه اصحابم بدون شک مثل اهل بیت من در میان شما بسان کشتی نوح و باب حطه (3) بنی اسرائیل است، پس بعد از من به اهل بیتم متمسک شوید که

ص: 91

1- سوره شعراء، آیه 227

2- فرائد السمطين، ج 1، ص 54

3- حطه در لغت به معنای ریزش و پایین آوردن و تقاضای آمرزش گناه از خداوند است. و منظور از «باب حطه» حطه یکی از درهای بیت المقدس است که خداوند در زمان حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل دستور عال داده بود برای توبه از گناهانشان از آن در وارد شوند و با ذکر کلمه «حطه» از خدا طلب بخشش نمایند و هر کس مطابق دستور عمل می کرد خدا او را می آمرزید به هر حال منظور از این مثال در حدیث این است که هر کس ولایت اهل بیت و امامت امامان معصوم علیهم السلام را بپذیرد نجات یافته و گرنه به هلاکت رسیده است. جهت آگاهی بیشتر به تفاسیر مراجعه فرمایید.

آن‌ها امامان راهنما از ذریه منند و شما هرگز گمراه نخواهید شد. عرض شد یا رسول الله! امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: 12 نفر از اهل بیت - یا فرمود از عترت من هستند. (1)

12- شیخ الاسلام حموی شافعی در کتاب فرائد السمطین و حافظ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع «المودّه از مجاهد از ابن عباس نقل کرده اند که گفت یک نفر یهودی به نام «نعل» محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله - صلی الله علیه [وآله] و سلّم - آمد و گفت یا محمد! من از تو چیزهایی می‌پرسم که مدتی است ذهن مرا به خود مشغول کرده است اگر جواب قانع کننده ای دادی به دست تو مسلمان خواهم شد، حضرت فرمود: بپرس ای ابا عماره... یهودی گفت به من خبر ده که وصی تو کیست؟ چون هیچ پیامبر صلی الله علیه و الهی نیست مگر آن که وصی دارد و پیامبر صلی الله علیه و اله ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد:

(فَقَالَ: نَعَمْ إِنَّ وَصِيَّيَّ وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سَيِّدُ بَطَايَا الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنُ يَنْتَلُوهُ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ اثْمَةَ أُبْرَارٍ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ فَسْتَهْمُ لِي. قَالَ: نَعَمْ فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَإِنَّهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَإِنَّهُ جَعْفَرٌ، فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَإِنَّهُ مُوسَى، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَإِنَّهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَإِنَّهُ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ إِنَّهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ إِنَّهُ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحَجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ، فَهَذِهِ اثْنَا عَشَرَ اثْمَةً عَدَدُ نُبُوءَاتِ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

فرمود، آری وصی من و خلیفه بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو نوه من «حسن» بعد از او «حسین» است و نه نفر امامان پاک سرشت از صلب حسین خواهند بود. بود گفت یا محمد! راست گفتمی آن نه نفر را برایم نام ببر فرمود: آری چون حسین از دنیا رفت فرزندش «علی بن الحسین» امام، است و چون علی از دنیا رود پسرش «محمد» امام خواهد بود و چون محمد [باقر] از دنیا رفت پسرش جعفر [صادق] امام خواهد بود، و چون جعفر از دنیا برود پسرش «موسی» امام خواهد بود و چون موسی وفات کرد پسرش علی [رضا] امام خواهد بود و چون علی رحلت نمود پسرش

ص: 92

1- مسند الفردوس به نقل ثقلین، عباقت ص، 980، چاپ اصفهان و عباقت الانوار، ج 2، ص 246، ح 12 به نقل امامت و مهدویت، ج 2، ص 294

«محمّد» امام خواهد بود و چون محمد از دنیا رفت پسرش «علی» و بعد از او پسرش «حسن» و بعد از او «حجّة بن الحسن»، این ها دوازده نفر امام اند به تعداد نقباء بنی اسرائیل

نعثل: گفت جای آن ها در بهشت کجاست؟ فرمود با من در درجه من نعثل گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولَ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُمْ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِي)، من در کتاب های گذشته این طور یافته ام که فرمودی و در عهد موسی بن عمران آمده است که چون آخر الزمان شود پیامبری به نام «احمد» مبعوث می شود که خاتم الانبیاء است بعد از او پیامبری نخواهد آمد و از صلب او امامان ابرار به عدد اسباط به وجود می آید. (1)

حضرت فرمود: ای ابا عماره آیا اسباط را می شناسی؟ گفت آری یا رسول الله آن ها دوازده نفر بودند که اولشان لاوی بن برخیا بود که مدتی طولانی از بنی اسرائیل غایب شد و بعد ظاهر گردید و خداوند به وسیله او شریعت را پس از کهنه شدن پیروز گردانید و او با «قرشطیای پادشاه جنگید و او را کشت.

حضرت فرمود: آن چه در بنی اسرائیل اتفاق افتاد در امت من نیز مطابق با آن به وجود خواهد آمد و دوازدهمین نفر از نسل من غایب خواهد شد تا جایی که دیده نشود و برای امت من زمانی خواهد آمد که از اسلام جز نامی و از قرآن جز اسمی باقی نماند. در آن وقت است که خداوند به او اجازه خروج می دهد و او اسلام را آشکار و دین را تجدید می نماید. سپس فرمود: خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد و وای به حال کسی که آنان را دشمن بدارد و خوشا به حال کسی که به آنان تمسک جوید.

نعثل پس از شنیدن این سخنان به پا خاست و در محضر آن حضرت اشعاری چند- در مدح پیامبر و ائمه علیهم السلام سرود. (2)

13- خطیب خوارزمی در «مقتل الحسین» و حافظ ابراهیم حموی در «فرائد السمطین» و محدّث قندوزی در «ینابیع المودّه» و برخی دیگر از دانشمندان اهل سنت

ص: 93

1- در کتاب ینابیع المودّه عبارت فوق چنین آمده است: «و اوصیاء او بعد از وی دوازده نفر خواهند بود»، و این عبارت صحیح تر است زیرا که علی علیه السلام از صلب آن حضرت، نیست مگر این که گفته شود جمله مذکور از باب تغلیب است چنان که در بعضی از روایات «اثنا عشر من ولدی آن ها دوازده نفر از فرزندان من آید» آمده است.

2- فرائد السمطین، ج 2، ص 133، ذیل حدیث، 431 و ینابیع المودّه، ج 3، ص 99، باب 76، و البته ناگفته، نماند که حافظ قندوزی در ینابیع المودّه، حدیث مذکور را از فرائد السمطین نقل نموده و ما آن را از «فرائد» ترجمه کرده ایم.

در بخش فضائل حضرت فاطمه علیها السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که فرمود:

(فَاطِمَةُ بَهْجَةُ قَلْبِي، وَابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَبَعْلُهَا نُورُ بَصَرِي، وَالْأَعْيَمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، وَحَبْلُهُ الْمَمْدُودُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اغْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى)

فاطمه سرور سینه من و دو پسرش میوه دل من و شوهرش نور دیدگان من و امامان از فرزندان او امینان پروردگار من و واسطه بین خدا و خلق خدا هستند هر کس به آن ها تمسک جوید نجات خواهد یافت و هر کس از آن ها تخلف نماید تباه خواهد شد». (1)

14- ابن حجر هیتمی مکی در حدیثی از خلیفه دوم (عمر بن الخطاب) نقل کرده است که: گفت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود:

(كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا سَبَبِي وَنَسَبِي وَكُلُّ بَنِي أَنْثَى عَصَبَتُهُمْ لِأَيِّهِمْ مَا خَلَا وَوَلَدِ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ عَصَبَتُهُمْ)

هر حسب و نسبی در روز قیامت قطع می شود مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری «عصبه» و انتساب آن ها از جانب پدر است مگر اولادهای فاطمه که نسبشان به من می رسد و من پدر آن ها هستم. (2)

سخنی درباره فرزندان پیامبر صلی الله علیه و اله از نسل فاطمه علیها السلام

با توجه به روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله در معرفی امامان معصوم علیهم السلام از منابع معتبر اهل سنت نقل نمودیم این معنا به خوبی ظاهر می شود که امامان اهل بیت علیهم السلام از عترت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله از نسل مطهر علی و فاطمه علیهما السلام و از ذریه و فرزندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله می باشند که پیوستگی و ارتباط فاطمه و علی و فرزندانشان حسن و حسین علیهم السلام با رسول خدا صلی الله علیه و اله از روی نقل متواتر برای همه واضح و روشن است

ولی با این همه: گاهی برخی از کسانی که علاقه ای به خاندان عصمت و طهارت

ص: 94

-
- 1- مقتل الحسین ج 1، ص 59 فصل، فرائد السمطين، ج 2، ص 66، ینابیع الموده، ج 1، ص 80، باب 15.
 - 2- صواعق المحرقة، ص 156 و 236، طبع مکتبه القاهره، طبع، 2، البته ناگفته نماند که حدیث مزبور با مختصری اختلاف در لفظ و سند در چندین منبع معتبر دیگر نیز نقل شده، از آن جمله در مقتل الحسین، ج 1، ص 89 فصل 6؛ فرائد السمطين، ج 2، ص 69 مستدرک حاکم، ج 3، ص 164؛ ینابیع الموده، ج 2، ص 92؛ تاریخ بغداد، ج 11، ص 285 کنز العمال، ج 6، ص 220 طبع 1 مجمع الزوائد، ج 9، ص 1؛ ذخائر العقبی، ص 121

ندارند کوشش می کنند که این موضوع را انکار کنند و از این که آنان را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله بدانند خودداری نمایند و با القاء شبهه ای که در زمانهای بسیار دور، در دوران جاهلیت مطرح بوده است اذهان بعضی از افراد را مشوب، سازند و از این رو می گویند:

چگونه شما می گوید امامان از نسل و ذریه پیامبرند و حال آن که پیامبر از خود نسلی بر جای نگذاشته و اولاد پسر، نداشت و نسل هر کس از اولاد پسر است نه از اولاد، دختر و، امامان فرزند دختر پیامبر هستند در حالی که دختر نسل ندارد و خود او نقشی در نسل و نسب فرزند خود ندارد و انتساب از جانب پدر است نه از جانب مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جدّ مادری آن هاست و نباید آنان را منسوب به ایشان دانست؟

و باز در همین باره به شعر شاعری از شعراء دوره جاهلیت استناد می کنند که گفته است:

بُنُونًا بَنُو أَبْنَانًا وَ بَنَاتِنَا *** بَنُو هُنَّ أَبْنَاءُ الرَّجَالِ الْأَبَاعِدِ

فرزندان، ما فرزندان پسرانمان، هستند و فرزندان دخترانمان، فرزندان مردان بیگانه اند.

البته پاسخ این سؤال با روایاتی که متذکر شدیم - همچنین با مراجعه به قرآن کریم و آیات متعددی که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده (1) و مقام و موقعیت آن ها را مشخص ساخته است - بسیار واضح و روشن است و نیازی به بحث و استدلال ندارد ولی با این همه برای این که این مسأله بهتر روشن شود به طور اجمال یاد آور می شویم که خداوند متعال در قرآن کریم در مورد معرفی فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام چنین می فرماید:

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ).

و از فرزندان او - ابراهیم علیه السلام - است؛ داوود سلیمان، ایوب یوسف، موسی و هارون، و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم و - همچنین - زکریّا و یحیی و عیسی و ایلیاس

ص: 95

1- مانند آیه تطهیر: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، آیه 33 سوره احزاب و آیه مباحله: (... تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ)، آیه 61 سوره آل عمران و آیات سوره (هَلْ أَتَى) سوره هفتاد و ششم و آیات دیگری که در آینده درباره برخی از آن ها به تفصیل سخن خواهیم گفت.

که همه از مردمان شایسته اند. (1)

در این آیات - چنان که ملاحظه می شود - خداوند حضرت عیسی علیه السلام را از ذریه ابراهیم علیه السلام شمرده و او را از فرزندان آن حضرت دانسته است با این که می دانیم حضرت عیسی علیه السلام تنها از طرف مادرش حضرت مریم علیها السلام به آن حضرت مربوط می شود و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل نوه های پسری و دختری هر دو «ذریه» و فرزند زاده محسوب می شوند.

روی همین جهت امامان اهل بیت علیهم السلام که نسبشان به سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام منتهی می شود و همه از طرف مادرشان صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می رسند ابناء رسول الله (فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله) خوانده می شوند اگر چه در دوران جاهلیت که برای زن هیچ گونه ارزشی قائل نبودند تنها نسب را از طرف پدر می دانستند

نکته قابل توجه این که: این مسأله - یعنی انکار انتساب امامان اهل بیت به رسول خدا صلی الله علیه و اله - در زمان خود ائمه علیهم السلام مطرح بوده است که آن بزرگواران و طرفدارانشان با همین آیات 84 و 85 سوره انعام که دلیل قاطع و دندان شکنی محسوب می شود به مخالفان و منکران انتساب پاسخ می گفتند در این زمینه روایات جالبی در تفسیر آیه 84 سوره انعام وارد شده که برای نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم

1- در تفسیر عیاشی و تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: فرمود «به خدا سوگند! خداوند متعال در قرآن مجید نسب حضرت عیسی علیه السلام را که از طرف مادر به حضرت ابراهیم علیه السلام منتهی می شود به عنوان ذریه - فرزند زاده - بیان نموده است، آن گاه آیه شریفه: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ) را تا آخر و آیه بعد را هم «عیسی» تلاوت کرد» (2)

2- در تفسیر «درّ المنثور» از ابو الأسود روایت کرده است که: گفت «روزی حجاج کسی را به نزد یحیی بن معمر - قاضی خراسان که از علاقمندان خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله بود - فرستاد که من شنیده ام تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می دانی - و در این

ص: 96

1- سوره انعام، آیات 84 و 85.

2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367 و تفسیر البرهان، ج 1، ص 539

باره به آیات قرآن استدلال می کنی در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خوانده ام و به چنین آیه ای برخورد نکرده ام یحیی بن معمر در پاسخ او گفت: آیا در سوره انعام به این آیه برخورد کرده ای که می گوید (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ... وَيَحْيَى وَعِيسَى)؟ گفت: آری خوانده ام گفت مگر نه این است که در این آیات «عیسی» ذریه ابراهیم شمرده شده با این که عیسی پدر نداشت - و از طرف پدر به ابراهیم نمی رسد؟ گفت: راست می گویی». (1)

3- خطیب خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» از عامر شعبی روایت کرده است که: گفت «شبی حجاج بن یوسف «ثقفی» کسی را نزد من فرستاد و مرا به نزد خود طلبید.

من ترسیدم و به همین جهت برخاسته وضو گرفتم و (از ترس آن که به خانه باز نگردم) وصیت خود را نمودم چون بر او وارد شدم دیدم چرم مخصوصی را که برای سر بریدن محکومین به اعدام پهن می کردند گسترده و در کنار آن شمشیر برهنه ای نیز گذارده اند. من به حجاج سلام، کردم و او پاسخ مرا داد و گفت: (لَا تَخَفْ فَقَدْ آمَنْتَكَ اللَّيْلَةَ وَغَدًا إِلَى الظُّهْرِ): نترس من امشب تا فردا ظهر به تو امان دادم و تو در این مدت در امان هستی».

آن گاه به من دستور داد بنشینم و سپس اشاره کرد در این وقت مردی را که دست پایش را به کُند و زنجیر بسته بودند پیش روی حجاج آوردند. حجاج به من گفت: (إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ يَقُولُ: إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَأَنَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ فَلْيَأْتِيَنِي بِحُجَّةٍ مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ): این پیرمرد عقیده دارد که حسن و حسین پسران رسول خدا هستند اکنون باید برای اثبات این عقیده و گفتار خود از قرآن دلیل و برهانی بیاورد وگرنه گردن او را خواهیم زد».

من: گفتم لازم است این کُند و زنجیر از او برداشته شود، زیرا اگر او چنین برهان و دلیلی از قرآن بیاورد که طبعاً او را آزاد خواهی کرد و اگر دلیل و برهانی نیاورد که شمشیر این آهن (و زنجیر) را نمی برد مأموران - به دستور حجاج - کند و زنجیر را از دست و پای او باز کردند در این وقت در چهره آن مرد نگریستم دیدم او «سعید بن جبیر» است.

ص: 97

با مشاهده او محزون شدم و با خود گفتم او چگونه می تواند در این باره دلیلی از قرآن ارائه دهد؟ حجاج به او گفت برای اثبات ادعای خود حجت و دلیل روشنی از قرآن بیاور وگرنه گردنت را خواهیم زد سعید گفت مهلت بده حجاج مقداری سکوت کرد و دوباره همان سخن را تکرار نمود و سعید از او مهلت خواست و برای بار سوم سعید لب گشوده گفت:

(أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

سپس این آیات را تلاوت کرد:

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

و ما اسحاق و يعقوب را به ابراهيم بخشيديم و هر کدام را هدايت كرديم و نوح را- نيز - از پيش هدايت ، نموديم و از فرزندان اوست داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون، و ما اين چنين نيكوكاران را پاداش مي دهيم (1)

در این جا سعید ساکت شد و به حجاج گفت: دنباله آیه را بخوان!

حجاج شروع به خواندن کرده گفت:

(وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلِيَّاسَ...)

سعید سربلند کرد و گفت:

چرا «عیسی» در این جا آمده؟

حجاج گفت عیسی از ذریه ابراهیم است

سعید گفت:

(إِنْ كَانَ عِيسَى مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ أَبٌ بَلْ كَانَ ابْنُ بِنْتٍ فَسَبَّ إِلَيْهِ عَلَى بُعْدِهِ فَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَوْلَىٰ أَنْ يُنْسَبَ بآ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَ قُرْبِهِمَا مِنْهُ).

در صورتی که حضرت عیسی علیه السلام با این که پدر، ندارد بلکه پسر دختر ابراهیم است با فاصله دوری که از حضرت ابراهیم علیه السلام دارد ذریه او محسوب شود، پس حسن و حسین علیهم السلام با فاصله نزدیکی که با رسول خدا دارند سزاوارترند که به رسول خدا صلی الله علیه و اله

ص: 98

حجاج دستور داد ده هزار دینار به سعید بدهند و دستور داد آن مبلغ را به همراه سعید به خانه اش ببرند - و شعبی را نیز آزاد کرد - .

شعبی: گوید چون صبح شد با خود گفتم بر من لازم شد به نزد این پیرمرد بروم و علوم و معانی قرآن را از او یاد بگیرم زیرا من فکر می کردم آن ها را می دانم ولی اکنون فهمیدم که من چیزی نمی دانم

پس به سراغ سعید رفتم و او را در مسجد یافتم که آن دینارها را (که حجاج به او داده بود) در برابر خود گذارده و ده دینار ده دینار جدا کرده و به فقراء صدقه می دهد و می گوید: (هَذَا كُلُّهُ بَبَرَكَاتِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام لَنْ كُنَّا أَعْمَمْنَا وَاحِدًا فَقَدْ أَفْرَحْنَا أَلْفًا أَرْضَيْنَا اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ) همه این ها به برکت حسن و حسین علیهما السلام است که اگر ما یکی را غمگین، ساختیم هزار نفر دیگر را خوشحال نمودیم و خدای تعالی و رسول او را راضی کردیم (1)

پیامبر صلی الله علیه و اله فرزندان فاطمه علیها السلام، حسین علیهما السلام را فرزندان خود خوانده است

تردیدی نیست که فرزند زاده ها از طرف دختر و پسر فرزند انسان محسوب می شوند و هیچ گونه تفاوتی در این زمینه وجود ندارد (2) و این موضوع نیز از مختصات پیغمبر اسلام نمی باشد و مخالفت با این مسأله سرچشمه ای جز تعصب و افکار جاهلی ندارد و جالب توجه این که بعضی از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز در ذیل آیه 84 سوره انعام تصریح کرده اند که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان پیامبراند، از جمله:

امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود می گوید: «این آیه دلالت دارد بر این که حسن و حسین از ذریه پیامبر می باشند زیرا خداوند «عیسی» را از ذریه ابراهیم علیه السلام شمرده است با این که حضرت عیسی علیه السلام تنها از طرف مادر به او ملحق می شود» (3)

نویسنده تفسیر «المنار» نیز بعد از نقل کلام فخر رازی می گوید: در این باب حدیثی از «ابوبکر» در «صحیح بخاری» از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که به امام حسن علیه السلام اشاره

ص: 99

1- مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 89

2- در تمام احکام اسلامی از قبیل، ازدواج ارث و مانند آن هیچ گونه تفاوتی میان فرزندان دختر دیده نمی شود جهت اطلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود.

3- تفسیر فخر رازی، ج 13، ص 66

کرده و گفت: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ مِنْ أُمَّةٍ مِنْ أَقْبَانِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (1) (یعنی: کلمه پسر من را بر امام حسن اطلاق کرد) در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ (ابن) بر دختر زاده اطلاق نمی شد... - سپس اضافه می کند - به همین جهت مردم اولاد فاطمه علیها السلام را اولاد رسول و عترت و اهل بیت علیهم السلام او می دانستند (2)

نگارنده: گوید روایاتی که درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام از زبان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وارد شده و در آن ها کلمه «ابن» به کار رفته و در منابع معتبر اهل سنت نیز ثبت و ضبط گردیده است منحصر به یکی دو تا، نیست بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در موارد متعددی کلمه این را درباره فرزندان خود حسن و حسین علیهما السلام به کار برده است که ذیلاً به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1- امام احمد حنبل در کتاب مسند خود از ابوبکر روایت کرده که گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله چنان بود که هرگاه نماز می گذارد حسن علیه السلام می آمد و بر پشت یا گردن آن حضرت بالا می رفت و رسول خدا صلی الله علیه و اله له او را به آرامی بلند می کرد که نیفتد، و این کار بارها اتفاق افتاد و چون نماز آن حضرت تمام می شد عرض می کردند یا رسول الله! ما ندیدیم این رفتاری که با حسن کردی با هیچ کس دیگری انجام دهی؟! فرمود: (إِنَّهُ رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا وَإِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ): به راستی که او گل خوشبوی من است در دنیا و به راستی که این پسر من سید و آقا است». (3)

2- نورالدین هیشمی در کتاب «مجمع الزوائد» از عائشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده است که گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله حسن را می گرفت و به سینه می چسبانید و می فرمود: (اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي وَأَنَا أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ): بار خدایا! این پسر من است که من او را دوست دارم و تو نیز او را دوست بدار و دوست بدار هر کس که او را دوست می دارد» (4)

3- حاکم نیشابوری در «مستدرک» و احمد حنبل در کتاب «مسند» به سند خود از مردی به نام «شداد بن هاد» روایت کرده اند که گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله در هنگام یکی از دو نماز ظهر و یا عصر به نزد ما آمد و یکی از دو

ص: 100

1- صحیح بخاری، ج 9، ص 689 کتاب الفتن باب 1088، طبع بیروت، دار القلم.

2- تفسیر نمونه، ج 5، ص 329

3- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 51

4- مجمع الزوائد، ج 9، ص 176

فرزندش حسن یا حسین علیهما السلام را به همراه خود داشت، پس آن حضرت در جلوی صفوف نماز ایستاد و آن کودک را نزد پای راست خود گذارد سپس به سجده رفت و سجده را طولانی کرد.

راوی گوید: پدرم گفت من از میان مردم سرم را از سجده بلند کردم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله در سجده است و آن کودک بر پشت آن حضرت سوار شده، من به حال سجده برگشتم و چون نماز آن حضرت تمام شد مردم عرضه داشتند: یا رسول الله! در این نمازی که امروز خواندی سجده ای طولانی داشتی که در نمازی دیگر نداشتی آیا در این باره به شما دستوری رسیده بود یا این که بر شما وحی نازل گردید؟ فرمود هیچ یک از این ها نبود، (وَلَكِنْ ابْنِي إِرتَحَلَنِي فَكِرِهْتُ أَنْ أُعْجِلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ): ولکن پسر من بر پشتم سوار شده بود و من نخواستم او را ناراحت کنم تا او خودش به آرامی پایین بیاید». (1)

4- خطیب خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» از ابوبکر روایت کرده است که گوید:

«حسن و حسین علیهما السلام را دیدم در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز می خواند بر پشت آن حضرت می پریدند و او مشغول نماز بود، رسول خدا صلی الله علیه و اله آن دو را با دست خود نگه می داشت تا زمانی که برخیزد و پشت آن حضرت راست شده و آن دو کودک به راحتی روی زمین بایستند و چون نمازش به پایان رسید آن دو را در دامان خود نشانید و دست بر سرشان کشید، سپس فرمود: (إِنَّ ابْنِي هَذَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا): این دو پسر من دو گل خوشبوی من از دنیا هستند». (2)

5- علامه حافظ شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینایع المودّه» از ترمذی و طبرانی از اسامه بن زید روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و اله درباره فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام فرمود:

(هَذَا ابْنِي وَإِنَّا ابْنَتِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْبَبُهُمَا وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا)

این دو - حسن و حسین علیهما السلام - پسران من و پسران دخترم هستند بار خدایا من این دو را دوست دارم و هر کس که آن ها را دوست بدارد دوست می دارم. (3)

این ها نمونه ای از روایات فراوانی است که در فضائل و مناقب حسنین علیهما السلام وارده شده

ص: 101

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 165 و مسند احمد حنبل ج 3، ص 493.

2- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 130.

3- ینایع المودّه، ج 2، ص 136 و در یک چاپ دیگر، ص 373، چاپ نجف.

و رسول خدا صلی الله علیه و اله در این روایات در مورد فرزندان فاطمه علیها السلام کلمه «ابن» را به کار برده و آنان را به عنوان پسران و فرزندان خود یاد نموده و جای هیچ گونه شک و تردید برای احدی باقی نگذاشته است که حسن و حسین علیهما السلام واقعاً و حقیقتاً فرزندان پیامبرند (1) و امامان اهل بیت علیهم السلام هم به همین، مناسبت ذریّه آن حضرت محسوب می شوند.

در همین، رابطه مرحوم شریف رضی (علیه الرحمه) در «نهج البلاغه» از امیر مؤمنان علیه السلام آورده است: هنگامی که امام علیه السلام در یکی از روزهای جنگ «صفین» مشاهده کرد که فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام شتابان به سوی جنگ در حرکت است خطاب به اصحاب و یاران خود فرمود:

(إمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدِنِي فَإِنِّي أَنفَسُ بِهِدَيْنِ - عَنِّي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى الْمَوْتِ. لِنَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (2)

از جابت من این جوان را به شدت بگیرد و نگاهش دارید تا [مرگ او] مرا در هم نکوبد. برآستی که من نسبت به این دو - یعنی حسن و حسین علیهما السلام - در مورد مرگ بخل می ورزم تا نسل رسول خدا صلی الله علیه و اله به منقطع و بریده نشود.

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» درباره این سخن امام علیه السلام چنین می نویسد:

اگر بررسی و بگویی: آیا جایز است که به حسن و حسین و فرزندان ایشان پسران رسول خدا گفته شود! می گویم: آری.

زیرا: خداوند متعال در قرآن ایشان را «پسران پیامبر» نام نهاده و در آیه مباحله فرموده است: «فراخوانیم پسرانمان و پسرانمان را» (3) و جز این نیست که در این آیه معنی «پسرانمان»، حسن و حسین است. وانگهی اگر در مورد فرزندان کسی وصیت به پرداخت مالی، بشود فرزندان دختر نیز مشمول این حکم هستند. خداوند متعال عیسی علیه السلام را ذریّه ابراهیم دانسته و در قرآن چنین فرموده است: «از ذریّه ابراهیم است داود و سلیمان و یحیی و عیسی» (4) اهل لغت در این باره اختلاف ندارند که فرزندان

ص: 102

1- جهت اطلاع کامل از روایاتی که در این باره در کتب دانشمندان اهل سنت آمده است به کتاب نفیس «الغدیر»، ج 7، ص 124 - 126 مراجعه فرمائید.

2- نهج البلاغه، کلام 198، ص 660 و صبحی صالح، کلام، 207، ص 323

3- سوره آل عمران بخشی از آیه 61

4- سوره انعام، بخشی از آیه 84

دختر، هم از نسل مرد بشمار می‌آیند و اگر بگوئی نسبت به این آیه که خداوند می‌فرماید: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست» (1) چه می‌گوئی؟ می‌گویم من از تو می‌پرسم که آیا پیامبر صلی الله علیه و اله پدر ابراهیم فرزند خود از ماریه بوده است یا نه! هر پاسخی که در این مورد دهی همان پاسخ من در مورد حسن و حسین علیهما السلام است. و پاسخ شامل در این آیه آن است که مراد از این آیه زید بن حارثه است زیرا اعراب بنا بر عادت خود که بردگان را پسر خوانده خویش می‌خواندند به زید بن حارثه «زید بن محمد» می‌گفتند و خداوند با این آیه حکم دوره جاهلی را باطل و از آن نهی فرموده است و گفته است محمد صلی الله علیه و اله پدر هیچ یک از مردان بالغ معروف میان شما نیست که کسی را پسر خوانده آن حضرت ندانند نه این که آن حضرت پدر کودکان خودش همچون ابراهیم و حسن و حسین علیهما السلام نیست.

اگر بررسی که آیا پسر دختر آدمی بر طبق اصل حقیقی پسر شمرده می‌شود یا طبق مجاز؟ می‌گویم هر دو ممکن است کسی می‌تواند بگوید آری، اصل و حقیقت همین است و گاهی لفظ مشترک میان دو مفهوم است ولی در یکی از آن دو مشهورتر است و این مانعی نیست که در مفهوم دیگری هم منطبق بر حقیقت باشد کسی هم می‌تواند بگوید که حقیقت عرفی است و در این مورد استعمال آن بیش تر است و مجازی است که در عرف حقیقت شده است مانند استعمال کلمه آسمان برای باران و کلمه راویه برای مشک و انبان. برخی هم می‌توانند بگویند مجازی است که شارع آن را بکار برده است و اطلاق آن در هر صورت جایز و استعمال آن همچون مجازهایی است که بکار می‌رود

دیگر از چیزهایی که دلالت بر آن دارد که فرزندان فاطمه علیها السلام از میان همه بنی هاشم به پیامبر صلی الله علیه و اله اختصاص دارند این است که بدون تردید برای پیامبر صلی الله علیه و اله جایز و حلال نیست که با دختران حسن و حسین علیهما السلام و دختران ذریه ایشان هر چند فاصله میان آنان دور باشد ازدواج کند و حال آن که برای آن حضرت ازدواج با دختران افراد دیگر بنی هاشم و فرزندان ابوطالب حلال است و این هم دلالت بر افزونی قرابت آنان دارد و ایشان فرزندان او شمرده می‌شوند و این خود دلیل قرب آنان است. وانگهی آنان فرزندان برادر یا خواهر آن حضرت نیستند و آن چه که مقتضی حرام بودن ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و اله با دختران ایشان است همان است که آن حضرت پدر ایشان است و ایشان فرزندان اویند اگر بگوئی این سخن شاعر چه می‌شود که گفته است:

ص: 103

«پسران، ما نوه های پسری ما هستند و حال آن که پسران دختران ما پسران مردان دیگرند».

همچنین حکیم، عرب، اکثم بن صیفی (1)، ضمن نکوهش دختران گفته است: «آنان دشمنان را می زایند و از افراد دور ارث می برند» چیست؟

می گویم: آن چه را که شاعر گفته است طبق مفهوم مشهور تر گفته است. در گفتار اکثم بن صیفی هم چیزی نیست که دلالت بر نفی فرزندی ایشان کند بلکه می گوید آنان دشمنان را می، زایند و گاه فرزند صلبی و پسر آدمی دشمن اوست که خداوند متعال در این مورد

فرموده است: «همانا از همسران و فرزندان شما برخی دشمن شمایند» (2) و خداوند متعال با وجود دشمنی، فرزند بودن آنان را نفی نفرموده است. (3)

مشخصات دوازده امام در سخنان امامان اهل بیت علیهم السلام

ما در آغاز بحث - در همین بخش - که درباره جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و اله سخن گفتیم روایات چندی از کتب اهل سنت نقل نمودیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: تعداد جانشینان من دوازده نفر است که همگی آن ها از قریش اند.

همچنین در آن جا که از امامت امامان معصوم علیه السلام سخن به میان آوردیم در احادیث چندی که مشتمل بر واژه های، امام امامان ائمه خلفا و خلیفه بود، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین نقل نمودیم که آن حضرت همگی امامان معصوم علیهم السلام را از عترت و اهل بیت خود معرفی نموده و حتی تعداد و اسامی یکایک آنان را نیز به طور صریح و روشن معین و مشخص فرموده است. (4)

اینک وقت آن رسیده است که مشخصات این دوازده امام معصوم را از زبان خود آن ها بازگو کنیم و پاره ای از روایات فراوانی که از خود آن بزرگواران در مورد معرفی امامان از دودمان اهل بیت علیهم السلام رسیده است، بیاوریم تا اهمیت موضوع جانشینی

ص: 104

1- اکثم (در گذشته به سال نهم هجری) همراه صد تن از قوم خود به قصد مسلمان شدن حرکت کرد؛ در راه مدینه در گذشت. به الاعلام زرکلی ج 1، ص 344 مراجعه فرمایید.

2- سوره تغابن بخشی از آیه 14

3- شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 26 - 28.

4- به حدیث شماره 12 تحت عنوان «امامان معصوم علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و عترت او هستند» مراجعه فرمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و این که امامان و جانشینان حقیقی آن حضرت از اهل بیت علیهم السلام خود حضرتش می باشند بیش از پیش واضح و روشن شود.

و اینک این شما خواننده گرامی و این هم بیانات ائمه هدی و استدلال های منطقی آنان در رابطه با امامت امامان اهل بیت علیهم السلام امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرُسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ: لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوِلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ)

امامان و پیشوایان - به حق - همگی از قریش هستند که درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از «هاشم» - جدّ اعلای پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم - به وجود آمده است. مقام امامت به هیچ وجه در خور صلاحیت دیگران نیست و کسانی غیر از «بنی هاشم» شایستگی مقام امامت - و زمامداری مسلمین - را ندارند. (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح این فقره از بیان امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد: «اگر بگویی تو این کتاب - شرح نهج البلاغه - را بر اساس اصول و قواعد معتزله شرح کرده ای و نظرت درباره این سخن امام علیه السلام چیست که تصریح می نماید به این که امامت در میان قریش نمی تواند تحقق پیدا کند و فقط بنی هاشمند که شایستگی مقام امامت دارند با این که این مطلب با اصول مذهب «معتزله» اعم از متقدمین و یا متأخرین آن ها هیچ کدام سازگار نیست؟ پاسخ می دهم که این موضوع مشکلی است و من خود شخصاً در آن تأمل دارم و اگر چنین سخنی از علی علیه السلام درست باشد که چنین فرموده، است من نیز همان را می گویم که علی علیه السلام فرموده است زیرا در نزد من ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و اله درباره علی علیه السلام فرموده است: (إِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ، وَإِنَّ الْحَقَّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ): علی با حق است و به هر سو که او بگردد حق به همراه او می گردد». (2)

امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث دیگری در مقام بیان اصالت و کرامت و شخصیت خانوادگی امام معصوم علیه السلام چنین می فرماید:

(لَا يَعْلُو عَلَيْهِ حَسَبٌ وَلَا يَدَانِيهِ نَسَبٌ فَهُوَ فِي الذَّرْوَةِ مِنْ قُرَيْشٍ وَالشَّرْفُ مِنْ هَاشِمٍ وَالْبَقِيَّةُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَالشَّخُّ مِنَ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَالنَّفْسُ مِنَ الرَّسُولِ الْفَرُّعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ)

ص: 105

1- نهج البلاغه، فیض، ص 437، و صبحی صالح، ص 201، خطبه 144

2- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 78

امام معصوم علیه السلام برتر و بالاتر از همه انسان هاست و در نَسَب او - پیوند خویشاوندیش با رسول خدا صلی الله علیه و اله - جای هیچ ابهام و ایراد نیست او والاترین، قریش گرامی ترین بنی، هاشم باز مانده ابراهیم خلیل علیه السلام اوج قله شرف، عرب، از برترین چشمه زلال پاکی و نجابت - و خاندان اصالت و کرامت - نسل بشر جان و روان رسول خدا صلی الله علیه و اله و از شاخه های بلند و سر به فلک کشیده از دودمان «عبد مناف» است که شریفی از اشراف خاندان بزرگ نبوت است. (1)

و آن گاه در بیان توضیح اوصاف و دیگر ویژگی های امام معصوم علیه السلام چنین می فرماید:

(وَ الْإِمَامُ ... بَشَرٌ مَلَكَ وَ جَسَدٌ سَمَاوِيٌّ، وَ أَمْرٌ إِلَهِيٌّ وَ رُوحٌ قُدْسِيٌّ، وَ مَقَامٌ عَلِيٌّ، وَ نُورٌ جَلِيٌّ، وَ سِرٌّ خَفِيٌّ فَهوَ مَلَكُ الذَّاتِ إِلَهِي الصِّفَاتِ، زَائِدُ الْحَسَنَاتِ عَالِمٌ بِالْمَغِيَّاتِ، خَصًّا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ نَصًّا مِنْ الصَّادِقِ الْأَمِينِ).

امام... بشری فرشته صفت و جسدی، آسمانی و امر خدایی، و روح قدسی، و مقامی، بلند و نوری تابان و راز پنهان خداوند، است که ذاتش، ملکوتی و صفاتش، الهی و حسناتش فراوان و آگاه به امور پنهان است که از طرف خدای تعالی تعیین شده و امامتش به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و اله به مردم ابلاغ گردیده است. (2)

امیر مؤمنان علیه السلام در قسمت دیگری از سخنان خود در رابطه با ویژگی های امام معصوم چنین می فرماید:

(وَ هَذَا كُلُّهُ لِأَنَّ مُحَمَّدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يُشَارِكُهُمْ فِيهِ مُشَارِكٌ لِأَنَّهُمْ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى التَّأْوِيلِ وَ خَاصَّةُ الرَّبِّ الْجَلِيلِ وَ مَهْبِطُ الْأَمِينِ جَبْرَائِيلَ ... خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ وَ وَلَا هُمْ أَمْرٌ مَمْلُوكَتِهِ فَهُمْ سِرُّ اللَّهِ الْمَخْزُونُ وَ أَوْلِيَاءُ الْمَقْرَبُونَ... إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ، وَ عَنْهُ يَقُولُونَ، وَ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ... عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ، وَ سِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ، وَ عِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ، كَمَا الْقَطْرَةُ فِي الْبَحْرِ، وَ الذَّرَّةُ فِي الْقَفْرِ... فَلَا يُقَاسُ بِهِمْ مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ...)

همه این ویژگی ها مخصوص آل محمد صلی الله علیه و آله است و هرگز کسی در این امتیازات با آن ها شریک نیست زیرا آن ها معدن تنزیل و معنای تأویل و برگزیده خدای تبارک و تعالی می باشند که خانه شان محل فرود جبرئیل امین، است خداوند عالم آن ها را از نور عظمت خود آفریده و سرپرستی امور مملکت خود را به آن ها تفویض فرموده است. آن ها سرّ مخزون خدا و اولیاء مقرب خدا و امر خداوند هستند که به سوی خدا دعوت

ص: 106

1- بحار الانوار، ج 25، ص 172؛ الزام الناصب، ج 1، ص 28؛ مشارق الانوار برسی، ص 116

2- همان مدرک

می کنند و از طرف خدا سخن می گویند و به فرمان خدا عمل می نمایند دانش انبیاء در برابر دانش آن ها و سرّ اوصیاء در برابر سرّ آن ها و عزّت اولیاء در برابر عزّت آن ها، مانند قطره ای در دریا و همچون ذره ای در دل صحرا است... آن ها سرّ خدای یگانه اند که احدی را نمی توان با ایشان قیاس نمود.

و در پایان سخن خود در این باره که امامان از نسل مطهر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می باشند به «طارق بن شهاب» چنین می فرماید:

«امامان ستارگان درخشان بلند مرتبه ای هستند که از نور وجود «علوی» و تابش خورشید عصمت «فاطمی» در آسمان عظمت «محمّدی» جلوه گر شده، و شاخه های درخت تومنند نبوتند که در باغستان سر سبز «احمدی» روئیده و اسرار مکنون الهی هستند که در هیاکل بشری به ودیعت گذارده شده و ذرّیه، پاک و عترت، هاشمی و راهنمایان هدایتگر و هدایت شده ای هستند که از بهترین آفریدگان خدا می باشند.

آنان، ائمه طاهرین و عترت معصومین و ذریه، اکرمین و خلفاء راشدین و بزرگان صدیقین و اوصیاء برگزیده و راهنمایان هدایت شده و سفینه های پرخیر و برکت از آل طه و یس - از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله- و حجت های خدا بر اولین و آخرین هستند که نام هایشان بر تمامی سنگ ها و صخره ها و برگ های درختان و پره های پرندگان، و درهای بهشت و جهنم و عرش و افلاک و بال های فرشتگان و بر حجاب جلال و سراپرده های عزّ و جمال نوشته شده است. (1)

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

بسیاری از روایت کنندگان آثار اهل بیت علیهم السلام از شیعه و سنی در کتب روایی خود آورده اند که وقتی امیرمؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید حسن بن علی علیه السلام در میان مردم خطبه ای ایراد نمود که در ضمن آن خطاب به حاضران چنین فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ ... مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ (وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ وَأَنَا ابْنُ النَّذِيرِ وَأَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَأَنَا ابْنُ السَّرَاحِ الْمُنِيرِ وَأَنَا ابْنُ الَّذِي أُزِيلَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ كَانَ جَبْرَيْلُ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ وَمِنْهُمْ كَانَ يَعْرُجُ وَأَنَا مِنْ

ص: 107

1- جهت آگاهی به منبع این حدیث به کتاب بحار الانوار، ج 25 ص 169 - 174؛ الزام الناصب، ج 1، ص 26 - 30 مشارق الانوار، ص 114 - 118 مراجعه فرمائید.

أهل البيت الذين افترض الله مودتهم وولايتهم، فقال: فيما أنزل على محمد صلى الله عليه وآله: و (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)

هان ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد - بدانند که - من «حسن» فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و اله حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشم سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «و من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی نمودم». (1) آن گاه فرمود: منم فرزند بشارت دهنده منم فرزند بیم دهنده منم فرزند کسی که مردم را به سوی خدا دعوت می نمود منم فرزند چراغ فروزان منم فرزند کسی که خداوند او را برای رحمت جهانیان به پیامبری مبعوث نمود. من از آن اهل بیتی هستم که خداوند آن ها را از هر پلیدی دور ساخته و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است. من از آن خاندانی هستم که جبرئیل علیه السلام در خانه آن ها نازل می شد و از آن جا به آسمان می رفت من از آن اهل بیتی هستم که خداوند مودت و ولایت آن ها - را بر مردمان - واجب نموده است. آن گاه فرمود: خداوند این آیه را در حق ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده و به پیامبرش فرموده است: «بگو ای پیامبر من مزد رسالت را از شما نمی طلبم جز این که دوستدار خویشاوندانم باشید». (2)

و در روایت دیگر است که فرمود

(أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) فَاقْتَرِفُ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ).

من از آن اهل بیتی هستم که خداوند مودت و دوستی آن ها را بر هر مسلمانی واجب نموده و به پیامبرش فرموده است: «بگو ای پیامبر! من در برابر رسالتم هیچ پاداشی از شما نمی خواهم جز این که دوستدار خویشاوندانم، باشید و آن کس که حسنه ای کسب کند (و عمل نیکی انجام دهد) ما بر نیکی عملش می افزایم (3)» منظور خداوند از «اكتساب حسنه» مودت ما اهل بیت است. (4)

و در یک حدیث دیگر که علامه قندوزی در کتاب «ینایع المودة» از امام صادق علیه السلام

ص: 108

1- سوره یوسف، آیه 38.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 361 ح 3 امالی طوسی، ج 1، ص 276؛ صواعق، ص 170

3- سوره شوری، آیه 23

4- مستدرک حاکم، ج 3، ص 172؛ ذخائر العقبی، ص 138، طبع بیروت.

از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام و از جدش علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده چنین است که امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه ای که ایراد نمود چنین فرمود:

(قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِحَدِيثِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ جَحَدَهُ كَفْرَةَ أَهْلِ نَجْرَانَ وَ حَاجُوهُ: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لِعَذَابِ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)، فَأَخْرَجَ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعَهُ مِنَ الْأَنْفُسِ أَبِي وَ مِنَ الْبَنِينَ أَنَا وَ أَخِي الْحُسَيْنَ، وَ مِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ أُمِّي، فَتَحْنُ أَهْلَهُ وَ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ وَ نَفْسَهُ، وَ نَحْنُ مِنْهُ وَ هُوَ مِنَّا).

خدای تعالی در آن وقت که کافران نجران گفتار جدّم را منکر شده و با وی محاجّه کردند به او فرمود: «ای پیامبر! بگو بیایید ما و شما پسرانمان و زنانمان و خودمان را دعوت نماییم سپس مباحله کنیم و آن گاه لعنت و نفرین خدا را بر دروغگویان قرار دهیم (1)»، در این وقت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و اله پدرم را از «انفس» (یعنی: خودمان)، و من و برادرم حسین را از «بنین» (یعنی: پسرانمان) و فاطمه مادرم را از «نساء» (یعنی: زنانمان) انتخاب کرده و به همراه خود به میعادگاه برد پس ما ایم اهل بیت علیهم السلام او و گوشت و خون و جان او، و ما از او هستیم و او از ما است (2)

امام حسین علیه السلام می فرماید:

حضرت حسین بن علی علیه السلام در نامه ای که از مکه معظمه به سران قبایل شهر بصره برای دعوت از آن ها به همکاری با حضرتش نگاشته و توسط یکی از دوستانش بنام «سلیمان» برای آن ها ارسال داشته اند چنین می فرماید:

(أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ أَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ، وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ عَقَبْتَهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كُنَّا أَهْلَهُ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمَنَا بِذَلِكَ فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ، وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، فَإِنْ تَسَّ مَعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرِّشَادِ، وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

ص: 109

1- سوره آل عمران، آیه 61.

2- ینابیع الموده، ج 3، ص 153، چاپ بیروت و در چاپ، نجف، ص 577 و 578 باب 90

اما بعد: خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و اله را از میان همهٔ مردم به پیامبری برگزید و او را به وسیله نبوت گرامی داشت و برای رسالت خود انتخابش فرمود، سپس در حالی که او وظیفهٔ پیامبری را به خوبی انجام داده و مردمان را هدایت و راهنمایی نمود به سوی خویش فرا خواند، و ما خاندان پیامبر، اولیاء و اوصیاء و وارثان، او و شایسته ترین افراد امت نسبت به مقام او از میان همهٔ مردم بودیم ولی گروهی از ما پیشی گرفته و حق ما را ربودند و ما نیز - به خاطر جلوگیری از فتنه و اختلاف میان مسلمانان به آن چه پیش آمده بود - رضایت دادیم و از اختلاف و افتراق پرهیز نمودیم و آرامش و آسایش - مسلمانان - را بر حق مسلم خویش مقدم داشتیم و این در حالی است که به خوبی می دانیم ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله نسبت به این مقام که حق مسلم ما است از کسانی که زمام امور مسلمانان را به دست گرفتند شایسته تریم و اما اینک بیک خود را به سوی شما می فرستم و شما را به کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله دعوت می کنم، زیرا - امروز در شرایطی قرار گرفته ایم که دیگر سنت پیامبر صلی الله علیه و اله یکسره از میان رفته و بدعت ها زنده شده است اگر شما سخن مرا گوش کنید من شما را به راه سعادت و خوشبختی هدایت خواهم نمود درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد.

(1)

در این نامه - چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه می کنند - امام حسین علیه السلام ضمن دعوت از مردم بصره به همکاری با، خود به مقام و موقعیت اهل بیت علیهم السلام پرداخته و توضیح می دهد که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله از هر کس دیگر به مقام امامت و رهبری شایسته تریم زیرا ما، اولیاء و اوصیاء و وارثان حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و اله هستیم و اگر چند صباحی دم فرو بستیم و ساکت شدیم و در خانه را به روی خود بستیم برای این بود که جلوگیری از آشوب را بگیریم و وحدت و یکپارچگی مسلمانان و آسایش و آرامش آنان را حفظ کنیم و گرنه امامت و رهبری حق مسلم ماست که از دودمان خاندان وحی و رسالتیم و هیچ کس حق منازعه و ستیز با این خاندان را ندارد

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

(نحن ائمة المسلمین و حُججُ الله علی العالمین و سادة المؤمنین و قادة العرّ المحجّلین و موالی المسلمین، و نحن امانٌ لأهل الأرض کما أنّ النجوم امانٌ لأهل السماء و نحن اللّذین بنا تمسک السماء أنّ تقع علی الأرض إلاّ باذن الله و بنا ينزل الغیث و تنشر

ص: 110

ما امامان مسلمانان و حجّت های خداوند بر جهانیان و بزرگان مؤمنان و پیشروان پیشانی سفیدان فروغ یافته و سرپرست مسلمانانیم ماییم که وسیله امان برای اهل زمین هستیم چنان که ستارگان وسیله امان برای اهل آسمان ها هستند. ماییم کسانی که به واسطه ما آسمان ها نگه داشته می شوند از این که به زمین افتند مگر به اذن خدا، ماییم که به واسطه وجود ما باران و رحمت خدا نازل می شود و برکت های زمین بیرون می آید. (1)

و در مقام معرفی امامان معصوم علیه السلام از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین می فرماید:

«پروردگارا! بر پاکان خاندان محمد صلی الله علیه و اله درود فرست همان هایی که آنان را برای امر خود برگزیدی و ایشان را خزینه های علمت و پاسداران دینت و جانشینان خودت در زمین و حجت هایی بر بندگانت قرار دادی، و آنان را از پلیدی و ناپاکی به اراده خود پاکیزه ساختی، و وسیله رسیدن به خودت و در آمدن به بهشت گردانیدی». (2)

و هنگامی که آن حضرت را به اسارت به شام آوردند و بر در دروازه دمشق نگه داشتند، و مردی از اهل شام گفت: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَاسْتَأْصَلَكُمْ!) شکر خدا را که شما را کشت و ریشه کن ساخت «حضرتش خطاب به او فرمود:

(آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت آری فرمود: آیا آل حامیم - سوره های حامیم - را خوانده ای؟ گفت: نه، فرمود آیا این آیه را نخوانده ای که می فرماید (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (بگوای پیامبر! من در برابر رسالتم هیچ پاداشی از شما درخواست نمی کنم جز این که خویشانم را دوست بدارید (3). مرد شامی گفت: آیا شما همان ها هستید؟ فرمود: آری ما همان ها هستیم (4).

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پیشوای پنجم شیعیان در تفسیر آیه شریفه: (فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) (به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و نوری که آن را فرو فرستادیم ایمان بیاورید) (5) به ابو خالد کابلی می گوید:

ص: 111

1- ینابیع المودّة، ج 1، ص 20؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 45

2- صحیفه سجّادیه، ص 334 دعای 47

3- سوره شوری، آیه 23

4- تفسیر درّ المنثور، ج 6، ص 7؛ تفسیر طبری، ج 25، ص 25؛ صواعق المحرقة، ص 170.

5- سوره تغابن آیه 8

«به خدا سوگند مقصود از نور امامان معصوم علیهم السلام از آل محمد صلی الله علیه و سلم می باشند تا روز قیامت به خدا سوگند آن ها هستند آن نوری که خداوند آن را فرستاده است؛ به خدا سوگند آن ها هستند نور خدا در آسمان ها و زمین به خدا سوگند ای ابا خالد! که نور امام ها در دل های مؤمنان از نور خورشید فروزان در روز تابنده تر است به خدا سوگند که امامان دل های مؤمنان را منور می سازند و خدای تعالی از هر کسی که بخواهد نور آن ها را پنهان می دارد تا دل های ایشان تاریک گردد به خدا سوگند ای ابا خالد هیچ بنده ای ما را دوست نمی دارد و ولایت ما را نمی پذیرد مگر این که خداوند قلب او را پاکیزه گرداند و خدا قلب هیچ بنده ای را پاکیزه نمی گرداند جز این که تسلیم امر ما باشد، و چون تسلیم امر ما گردد خداوند او را از حساب سخت روز قیامت محافظت خواهد فرمود و او را از بیم و هراس آن روز بزرگ در امان خواهد داشت» (1).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیشوای ششم، شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام ضمن خطبه مفصلی که در بیان حالات و اوصاف امامان معصوم علیهم السلام ایراد نموده در مورد ویژگی ها و خصوصیات امام معصوم علیه السلام چنین می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْضَحَ بِأَيِّمَةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ دِينِهِ وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَاجِهِ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَتَابِعِ عِلْمِهِ؛ فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ، وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ، وَعَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عَلِمًا لِيَخْلُقَهُ، وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ عَالَمِهِ الْبَسَهُ اللَّهُ تَاجَ الْوَقَارِ وَغَشَاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ).

خداوند تبارک و تعالی به وسیله امامان راهنما از خاندان رسالت دین خود را روشن نمود و راه راست خود را به وسیله آن ها آشکار ساخت و به دست ایشان راه رسیدن به سرچشمه های دانش خود را گشود، پس هر کس از امت محمد صلی الله علیه و آله، حق امام خود را چنان که واجب است، بشناسد مزه شیرین ایمان را خواهد چشید و از برتری لطف و زیبایی اسلام آگاه خواهد شد زیرا خدای تعالی امام (معصوم) را همچون نشانه و پرچمی برای آفریدگان خود برافراشته و او را حجتی برای روزی خواران جهان قرار داده و افسر وقار بر سر او نهاده و به نور جبروت الهی او را پوشانیده است. (2).

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

ص: 112

1- کافی، ج 1، ص 194، ح 1.

2- غیبت، نعمانی ص 224، کافی، ج 1، ص 203؛ بحار الانوار، ج 25، ص 150، ح 25.

در اخبار و آثار وارده در یک خبر طولانی وارد شده که هارون الرشید - خلیفه عباسی - امام موسی بن جعفر علیهما السلام را در مجلس خود احضار نموده و گفت: من در نظر دارم که از شما راجع به علی علیه السلام و عباس - عموی پیامبر صلی الله علیه و اله - پرسش هایی به عمل آورم که تا به حال از کسی در این باره پرسش ننموده ام.

و این در وقتی بود که هارون قصد گرفتن آن حضرت را داشت و طومار درازی بیرون آورد و به حضرت ارائه داد که در آن طومار عقائد زشت و نادرست و گزارش های دروغ علیه آن حضرت و شیعایش نوشته شده بود و هارون بدینوسیله می خواست امام علیه السلام را مورد اهانت قرار داده و با تهمت و افتراء حضرتش را دستگیر نماید.

پس از قرائت، نامه در حالی که سراسر وجود هارون را خشم و کینه فرا گرفته بود امام علیه السلام لب به سخن گشود و مانند پدران بزرگوارش در کمال متانت و وقار با ذکر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله هارون را آرام نمود و آن گاه در ضمن گفتگویی مفصل به یکایک پرسش های هارون پاسخ کافی و وافی، داد و با استدلال به آیات نازل در شأن اهل بیت علیهم السلام مقام و منزلت والای آن ها را بیان داشت و مجد و عظمت خاندان عصمت و طهارت را از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و اله یادآوری، نمود و علت انتساب فرزندان علی و فاطمه علیها السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را برای وی روشن و مبرهن، ساخت تا جایی که هارون در برابر منطق، گیرا بیان شیوا و استدلال محکم امام خشم خود را فرو برد و زبان به تحسین گشود و گفت ای موسی نیازهایت را از ما بخواه!!

اینک تفصیل این جریان را از زبان گهربار خود امام .بشنوید محمد بن محمود در حدیثی طولانی - که ما تنها قسمتی از آن را در این جا می آوریم - از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

«وقتی بر هارون وارد شدم سلام کردم جوابم را داده سپس گفت: ای موسی بن جعفر آیا این مملکت دو خلیفه دارد که برای هر کدام جداگانه مالیات جمع آوری می شود؟ گفتم یا امیرالمؤمنین شما را به خدا مبادا گناه مرا نیز به دوش بکشی و سخنان باطل را که علیه ما گفته می شود از دشمنان ما بپذیری تو خود خوب می دانی که از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله تاکنون بر ما دروغ بسته اند و به ما افتراء زده اند، حال اگر - به احترام رسول خدا صلی الله علیه و اله و نسبت قوم و خویشی که با هم داریم - اجازه دهی حدیثی را که پدرم از پدرانش و آنان نیز از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده اند برایت بگویم. هارون گفت: اجازه

گفتم پدرم از پدرش از پدرانش این چنین نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «هرگاه دو نفر از یک فامیل دست به یکدیگر بدهند حس خویشاوندی به هیجان می آید و بیدار می شود». حال اگر صلاح بدانی تو هم دستت را به دست من بده، هارون گفت نزدیک تر بیا من به او نزدیک شدم دستم را گرفت و با من معانقه کرد و مدتی مرا در آغوش خود نگه داشت و سپس رهایم کرد و گفت ای موسی بنشین راحت باش بر تو باکی نیست.

من به او نگاه کردم، دیدم چشمانش پر از اشک شده است... سپس متوجه من گردید و گفت تو راست: گفتمی وجدت هم راست گفته است خون و رگ هایم آن چنان به هیجان آمد که دل رحمی و نرم خوئی سراسر وجودم را فرا گرفت به طوری که چشم هایم پر از اشک گردید. آن گاه لختی خاموش شد و سپس گفت:

مدّت مدیدی است که مسائلی در درون وجودم مرا به خود مشغول داشته و می خواهم درباره آن ها از تو سؤال کنم و تا به حال از کسی درباره آن ها سؤال نکرده ام. اگر جواب دادی، رهایت می کنم و حرف هیچ کس را درباره تو قبول نخواهم کرد. چون به من خبر داده اند که تا به حال دروغ نگفته ای، حال در مورد این مطالبی که در دل دارم و سؤال می کنم به من راست بگو. گفتم آن چه را که بدانم و تو هم به من امان بدهی، جواب خواهم داد گفت در امان هستی ولی با این شرط که راست بگویی و تقیّه ای که شما اولاد فاطمه علیها السلام به آن شناخته شده اید ترک کنی گفتم ای امیر... آن چه می خواهی پرسسی بپرس

هارون گفت: ما و شما همگی شاخ و برگ یک درخت و از نسل عبدالمطلب هستیم، ما فرزندان عبّاس و شما فرزندان ابوطالب هستید و این هر دو عموی پیامبر صلی الله علیه و اله بوده اند و قوم و خویشی آن ها با پیامبر صلی الله علیه و اله یکسان است پس چرا و چگونه شما بر ما برتری دارید؟ گفتم زیرا ما به پیامبر صلی الله علیه و اله نزدیک تریم گفت چطور؟ گفتم: چون عبد الله و ابوطالب از یک پدر و مادر بودند ولی جدّ شما «عبّاس» نه از مادر عبدالله بود و نه از مادر ابوطالب... هارون گفت چرا شما اجازه می دهید که مردم (چه سنی و چه شیعی) شما را به رسول خدا صلی الله علیه و اله نسبت دهند و به شما بگویند: «ای فرزندان رسول خدا» در حالی که شما (فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و اله، نیستید، بلکه) فرزندان علی هستید و اشخاص را باید به پدرشان نسبت داد (شما از فاطمه نسل و نسب نمی برید، زیرا فاطمه زن است و زن

برای نطفه مرد مثل ظرف است و خود نقشی در نسل و نسب فرزند خود ندارد) و رسول خدا صلی الله علیه و اله جدّ مادری شما است (و نباید شما را منسوب به ایشان دانست؟)

گفتم ای امیر... اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله زنده شود و دختر شما را از شما خواستگاری کند آیا شما به ایشان جواب مثبت می دهید؟ هارون گفت سبحان الله! چگونه ممکن است جواب مثبت ندهم؟! بلکه من با اقدام به این کار بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم به او گفتم ولی آن حضرت نه از من دختر خواستگاری می کند و نه من دخترم را به ازدواج آن حضرت در می آورم گفت چرا؟ گفتم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله پدر من است و پدر شما نیست گفت احسنت! ای موسی

سپس گفت: چگونه شما می گوید ما نسل و ذریّه پیامبر هستیم؟ و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و اله از خود نسلی بر جای نگذاشت. (و اولاد پسر نداشت) و نسل هر کس از اولاد پسر است نه از اولاد دختر و شما فرزندان دختر (او) هستید در حالی که دختر نسل ندارد؟

گفتم از شما خواهش می کنم به حقّ خویشاوندی که با هم داریم... مرا از پاسخ این سؤال معذور دارید گفت هرگز حتماً شما فرزندان علی علیه السلام، باید دلیل خود را ارائه دهید. و تو ای موسی! طبق گزارشی که به من رسیده است رئیس و امام آن ها در این زمان هستی و به هیچ وجه در سؤالاتم تو را معاف نمی دارم و باید در جوابم از قرآن دلیل بیاوری، شما فرزندان علی، ادعا می کنید که هیچ کلمه و حرفی از قرآن، بر شما پوشیده نیست و تأویل آن را می دانید و به این آیه استناد می کنید که: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)؛ «ما در این کتاب از هیچ چیز فروگذار نکرده ایم» (1) و خود را از علماء و قیاس (2) بی نیاز می دانید

ص: 115

1- سوره انعام، آیه 38

2- قیاس یکی از ادله شرعیه استنباط احکام در نزد اکثر اهل سنت است منظور از «قیاس» آن است که موضوعی را به موضوع دیگر که از بعضی جهات با آن شباهت دارد با یکدیگر مقایسه کنند و همان حکمی که درباره موضوع اول است درباره موضوع دوم نیز اجرا نمایند عمل کردن به قیاس نخستین بار در قرن دوم هجری توسط ابو حنیفه عنوان گردید و مورد شرح و بسط قرار گرفت. قیاس کردن احکام در مکتب اهل بیت علیهم السلام به شدت محکوم و باطل شمرده شده است از امام صادق علیه السلام روایت شده که به ابو حنیفه فرمود: (لَا تَقْسَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ ابْلِيسَ)؛ «قیاس مکن که نخستین قیاس کننده شیطان بود». و به یکی از اصحابش به نام ابان فرمود: (إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحَقَّقِ الدِّينِ)؛ «اگر احکام اسلامی قیاس شود دین از بین می رود». جهت آگاهی بیشتر به کتاب منهاج البراعه ج 2، ص 58؛ تفسیر نمونه، ج 6، ص 1 کافی، ج 1، ص 57؛ تفسیر نورالتقلین، ج 2، ص 6 و دیگر کتب مربوطه مراجعه فرمایید.

گفتم: اجازه می دهی جواب بدهم؟ گفت: جوابت را ارائه بده.

گفتم: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُجُوعَ وَإِسْرَائِيلَ وَأَسْرَةَ وَشَارُونَ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) «و از ذریه و نسل او - ابراهیم - است: داوود، سلیمان، ایوب، یوسف موسی و هارون و ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم و - نیز - زکریا و یحیی و عیسی...» (1) ای امیر ... پدر عیسی کیست؟ گفت: عیسی پدر ندارد، گفتم پس ما او را از طریق مریم علیها السلام به فرزندان انبیاء ملحق نمودیم، و به همین طریق، ما نیز از طرف مادرمان فاطمه علیها السلام به نسل رسول الله صلی الله علیه و اله ملحق می شویم.

سپس گفتم: آیا باز هم دلیل بیاورم؟ گفت: اگر دلیل دیگری هم داری بیاور. گفتم این آیه شریفه که خداوند متعال می فرماید: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا تَدْعُوا أَبْنَاءَنَا وَأَبْدَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلْ فَتَجْعَلْ لِعَدَةِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ): «هرگاه بعد از علم و دانشی که - درباره عیسی از طرف خدا برایت - آمد (باز) کسانی با تو به بحث و جدل پرداختند بگو: بیاید ما و شما فرزندانمان، زنانمان و خودمان را دعوت می نماییم آن گاه به مباحله می پردازیم و سپس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» (2) هیچ کس ادعا نکرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در هنگام مباحله بانصاری کسی را به جز علی بن ابی طالب و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین به همراه خود به میعادگاه برده و در زیر عباء قرار داده باشد. پس مراد از (أَبْنَاءَنَا) در این آیه (یعنی: فرزندانمان، همان حسن و حسین علیهما السلام می باشند و مراد از (نِسَاءَنَا) (یعنی زنانمان) فاطمه علیها السلام، و مراد از (أَنْفُسَنَا): (یعنی خودمان) علی بن ابی طالب علیه السلام است...

هارون: گفت، احسنت ای موسی اکنون نیازهای خود را از ما بخواه گفتم اولین حاجتم این است که اجازه دهی پسر عمویت به حرم جدش و نزد خانواده اش برگردد. هارون گفت تا ببینیم، إن شاء الله (3)

آری خواننده گرامی! آیه مباحله یک سند زنده و جاوید برای عظمت اهل بیت است و مفسران و محدثان و مورخان شیعه و اهل سنت عموماً تصریح کرده اند که این آیه در

ص: 116

1- سوره انعام، آیه 84 و 85.

2- سوره آل عمران، آیه 61

3- عیون الاخبار، ج 1، ص 81-85؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 161 - 165، طبع نجف؛ بحار الانوار، ج 48 ص 125 - 129؛

تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 743

حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و اله تنها کسانی را که به همراه خود برای مباحله با نصاری نجران به میعادگاه برده است فرزندان حسن و حسین علیهما السلام و دخترش فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام بودند.

مرحوم شهید قاضی نورالله شوشتری در کتاب شریف «احقاق الحق» می فرماید:

(أَجْمَعَ الْمُفَسِّرُونَ عَلَى أَنَّ (أَبْنَاءَنَا) إِشَارَةٌ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، (نِسَاءَنَا) إِشَارَةٌ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، (وَأَنْفُسَنَا) إِشَارَةٌ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

مفسران اجماع کرده اند بر این که (ابناءنا) اشاره به حسن و حسین علیهما السلام، و (نساءنا) اشاره به فاطمه علیها السلام، و (انفسنا) اشاره به علی علیه السلام است. (1)

و از این گفتار ایشان معلوم می شود که آن چه در بالا گفته شد مورد اجماع همه مفسران شیعه و اهل سنت است، زیرا اکثر آن ها جریان مباحله با نصاری نجران را به طور اجمال یا تفصیل از روایان مختلف نقل کرده اند.

اینک برای روشن شدن این حقیقت برخی از روایاتی را که بعضی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در این باره نقل کرده اند ذیلاً از نظر شما می گذرانیم:

1- فخر رازی در تفسیر معروف خود در پایان حدیث مفصلی که در رابطه با جریان مباحله با نصاری نجران را نقل می کند چنین می گوید:

و روایت شده که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله با جامه پشمین سیاه بیرون آمد به دنبال آن حسن رضی الله عنه آمد و رسول خدا صلی الله علیه و اله او را زیر آن پارچه پشمین برد، سپس حسین رضی الله عنه آمد و رسول خدا صلی الله علیه و اله او را نیز در زیر آن پارچه برد و سپس فاطمه علیها السلام و سپس علی رضی الله عنهما آمدند، آن گاه فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (2): همانا خداوند اراده فرموده است تا پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت دور سازد و پاک و پاکیزه تان گرداند.

فخر رازی به دنبال این حدیث می گوید بدان که صحّت این روایت در میان اهل تفسیر و حدیث مورد اتفاق است. (3)

2- واحدی نیشابوری در کتاب «اسباب النزول» پس از آن که از جابر بن عبدالله انصاری نظیر حدیث فخر رازی را نقل کرده به دنبال آن از «شعبی» روایت کرده که

ص: 117

1- احقاق الحق، ج 3، ص 46

2- سوره احزاب، آیه 33

3- تفسیر فخر رازی، ج 8، ص 80

(أَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَنِسَاءَنَا: فَاطِمَةَ، وَأَنْفُسَنَا عَلَى بُنِّ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ)

منظور از «ابناءنا» حسن و حسین، و از «نساءنا» فاطمه و از «انفسنا» علی بن ابی طالب رضی الله عنهم است. (1)

3- خطیب خوارزمی در کتاب مناقب خود از ابن عباس و حسن و شعبی و سُدی روایت کرده که گفته اند:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله در حالی که علی علیه السلام در پیش روی او و حسن در طرف راست آن حضرت و دستش در دست رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و حسین در طرف چپ و فاطمه علیها السلام پشت سر آن حضرت بودند بیرون آمد، سپس فرمود بیاید که اینان اند پسران ما، یعنی حسن و حسین و اینان اند نفوس ما یعنی علی علیه السلام و خود آن حضرت و اینان اند زنان ما یعنی فاطمه علیها السلام گویند این گفتار را که شنیدند خود را پشت ستون ها و برخی پشت سر یکدیگر مخفی کردند از ترس آن که مبادا آن ها را به مباحله دعوت کند سپس پیش آمده و در برابر آن حضرت زانورده و گفتند: یا ابا القاسم از ما در گذر رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز از آن ها درگذشت و با پرداخت سالی دو هزار حُلّه با آن ها مصالحه کرد» (2)

4- نویسنده تفسیر کشاف «زمخشری» نیز که از بزرگان اهل سنت است پس از آن که جریان مباحله را به تفصیل نقل می کند در ذیل آیه می گوید:

«این آیه قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند» (3)

در این جا می گوئیم که عمل رسول خدا صلی الله علیه و اله در داستان مباحله به خوبی نشان می دهد که منظور از «ابناءنا» (پسرانمان) حسن و حسین علیهما السلام هستند چنان که منظور از «نساءنا» فاطمه علیها السلام و منظور از «انفسنا» تنها علی علیه السلام بوده است و در این باره روایات بسیار، زیادی از شیعه و سنی نقل شده که مجال نقل همه آن ها نیست

امام رضا علیه السلام می فرماید:

هشتمین پیشوای معصوم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در ضمن یک حدیث طولانی درباره ویژگی های امام معصوم و این که امامان علیهم السلام از نسل مطهر علی و

ص: 118

1- اسباب النزول، ص 68 ط بیروت، دار الکتب العلمیه

2- مناقب خوارزمی، ص 96 چاپ تبریز

3- تفسیر کشاف، ج 1، ص 193.

فاطمه علیها السلام می باشند چنین می فرماید:

(وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَرَاعٍ لَا يَنْكُلُ مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ وَالشُّكِّ الرَّهَادَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَنَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبُتُولِ، لَا مَعْمَزَ فِيهِ فِي نَسَبٍ، وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالذُّرَّةَ مِنْ هَاشِمٍ، وَالْعِتْرَةَ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَالرِّضْدَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، شَدْرُ الْأَشْرَافِ، وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنْفٍ، نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْجِلْمِ مُصَدِّقٌ بِالْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مَفْرُوضٌ الطَّاعَةَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ).

امام دانشمندی است که جهالت و نادانی در وجود او راه ندارد راهنمایی است که در نگرهبانی امت و مرزرداری احکام شریعت دچار ضعف نمی شود، معدن پاکی و پاکیزگی و کانون تقوی و پرهیزکاری و اسوه علم و عبادت است- از طرف خدای عزوجل تعیین می شود - و امامتش به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و اله اعلام می گردد. امام از نسل پاک حضرت فاطمه علیها السلام است که در نسب او جای هیچ گونه ایراد و ابهامی وجود ندارد و هیچ کس در شرافت و فضیلت به پایه او نمی رسد امام از خاندان قریش از گرامی ترین دودمان بنی هاشم از عترت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است که مورد رضای خدای عزوجل و از شریف ترین نژاد عرب از تبار عبد مناف است که شاخه ای از شجره طیبه دودمان رسالت و شریفی از اشراف خاندان نبوت است. امام پیوسته علمش در جوشش و فزونی و بردباری اش در اوج کمال انسانی است. او بارگران امامت را بر دوش دارد، از سیاست آگاه است فرمانبرداری از او واجب است بر پا دارنده فرمان خدای عزوجل و خیر خواه بندگان خدا و پاسدار دین و آیین خداوند است. (1)

حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرماید:

حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در توفیق شریفی که توسط سفیر اولش «ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی اسدی» از ناحیه مقدسه صادر فرموده است چنین می فرماید:

(....) وَ لِيُعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ، وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ.

وَ إِنَّ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى سَعِيداً فَقِيداً عَلَى مَنَاجِيبِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَفِينَا وَصِيَّتُهُ وَ عِلْمُهُ، وَ مَنْ هُوَ خَلْفُهُ، وَ مَنْ يَسُدُّ مَسَدَهُ، وَ لَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ، وَ لَا

ص: 119

شیعیان ما باید بدانند که حق با ماست و حق در میان ما است: به جز ما هر کس این ادعا را بکند دروغگو است و جز ما هر کس این دعوی را بنماید گمراه و تبهکار است.

پدرم بر شیوه پدران بزرگوارش گام برداشت و سرانجام سعادت‌مند از این جهان دیده بر، تافت، اما وصیت او بر ما است و دانش او پیش ما است و جانشینی او، و کسی که باید پس از درگذشت او جای او را پر کند با ماست هرگز کسی در این منصب با ما به نزاع بر نمی‌خیزد جز این که ستمگر و تبهکار باشد و جز ما کسی چنین ادعایی نمی‌کند مگر این که کافر و ملحد باشد (1)

، آری امامان معصوم علیه السلام، جملگی از عترت و اهل بیت علیهم السلام پاک پیامبر اند و جز آنان کسی را شایستگی امامت و رهبری نیست آنانند که خداوند آن‌ها را از هر پلیدی و آلودگی مبرا ساخته و پاک و پاکیزه شان گردانیده است.

آنانند که خدا ایشان را به مقام امامت و رهبری خلق برگزیده و به علم و دانش خدادادی مجهز شان، فرموده و چراغ هدایت و کشتی نجات قرارشان داده و آنان را واسطه‌های فیض بین خود و بندگانش گردانیده است.

آنانند که در فضیلت و نجابت و پاکی و پاکدامنی علم و حلم و شجاعت و فصاحت و بلاغت و سخاوت زهد و تقوی و فداکاری و صداقت بردباری و شکیبایی و خویش‌تنداری و استقامت و ایثار و از خود گذشتگی و امانت‌داری و قناعت، سرآمد همه بنی نوع بشر، و تجسم عینی دعوت به قرآن و اخلاق رسول اسلام و نمونه کامل انسانیت بودند

آنانند که دوست و دشمن حتی جبّاران و گردن‌کشان و ستمگران و طاغوت‌های زمان و دشمنان خون‌آشامشان به فضایل و مناقب و کمالات نفسانی آن‌ها اقرار و اعتراف داشته و دارند

، آری آن‌ها الگو اسوه و نمونه بودند که باید به آن‌ها روی آورد و از آن‌ها آموخت و از راه و روششان و گفتار و کردار و رفتارشان پیروی نمود و جز آن‌ها هر کس دعوی امامت نماید و در این منصب الهی با آن‌ها به نزاع برخیزد - هر که باشد - گمراه و تبهکار

ص: 120

و اینک ما در این جا سخن خود را با گفتار یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت بنام «شیراوی شافعی» شیخ اسبق الازهر مصر که جان سخن را از یکی از اهل علم در رابطه با فضایل و مناقب بی شمار اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت نقل کرده است پایان می دهیم

شیراوی شافعی می گوید:

(إِنَّ آلَ الْبَيْتِ حَازُوا الْفَضَائِلَ كُلَّهَا عِلْمًا وَ حِلْمًا وَ فَضَاحَةً وَ ذِكَاةً وَ بَدِيهَةً جُودًا وَ شَجَاعَةً، فَعُلُومُهُمْ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى تَكَرُّرِ دَرْسٍ، وَلَا يَزِيدُ يَوْمُهُمْ فِيهَا عَلَى مَا كَانَ بِالْأَمْسِ، بَلْ هِيَ مَوَاهِبٌ مِنْ مَوْلَاهُمْ مِنْ أَنْكَرِهَا وَ ارَادَ سِتْرَهَا كَانَ كَمَنْ أَرَادَ سِتْرَ وَجْهِ الشَّمْسِ فَمَا سَأَلَهُمْ فِي الْعُلُومِ مُسْتَفِيدٌ وَ وَقَفُوا، وَ لَا جَرَى مَعَهُمْ فِي مِصْمَارِ الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلَّا عَجَزُوا وَ تَخَلَّفُوا، وَ كَمْ عَايَنُوا فِي الْجِلَادِ الْجِدَالِ أُمُورًا فَتَلَقَوْهَا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ وَ مَا اسْتَكَاثُوا وَ مَا ضَعُفُوا، تَقَرَّرَ الشَّقَائِقُ إِذَا هَدَرَتْ شَفَائِقُهُمْ وَ تُصْغَى الْأَسْمَاعُ إِذَا قَالَ قَانِلَهُمْ وَ نَطَقَ نَاطِقُهُمْ، سَجَايَا خَصَّهْمُ بِهَا خَالَفَهُمْ).

به راستی که اهل بیت علیهم السلام همه فضایل را از علم و حلم و فصاحت و ذکاوت و حاضر جوابی و سخاوت و شجاعت دارا شدند علوم و دانش آن ها درسی و تحصیلی نیست و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی افزاید بلکه علوم و دانش آن ها موهبتی است که از نمی افزاید جانب خدایشان به آن ها عطا شده است. هر کس که آن را انکار کند مانند کسی است که بخواهد آفتاب را ببوشاند. هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آن ها پرسشی نکرد که آنان در جواب بمانند و عاجز، شوند هیچ قوم و گروهی با آن ها در میدان مسابقه فضیلت شرکت نکرد جز آن که ناتوان گردید و از آن ها عقب ماند، چه بسیار دلیری ها و چابکی ها و گستاخی ها و خصومت ها و دشمنی ها و جنگ و ستیزها که دیدند و با صبر و شکیبایی به نیکوترین وجه ممکن با آن برخورد نمودند و هرگز بیچاره و ضعیف نگشتند. هر زمان که جوش و خروش آن ها بلند شود و فریاد بر آورند همه جوش و خروش ها و فریادها آرام گیرد و هرگاه گوینده ای از ایشان لب به سخن گشاید و در افشانی کند همه گوش ها به اصغا در آیند و همگان برای شنیدن سخنانشان گوش فرا دارند این ها همه فضایل و ویژگی هایی است که آفریدگارش آن ها را بدان ممتاز گردانیده است. (1)

ص: 121

و در جای دیگر می گوید:

(وَقَدْ أَشْرَفَ نُورُ هَذِهِ السِّلْسِلَةِ الْهَاشِمِيَّةِ وَالْبَيْضَةِ الطَّاهِرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَالْعَصَابَةِ الْعُلُويَّةِ وَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ أَمَاماً مَنَاقِبُهُمْ عَلَيْهِ، وَصِفَاتُهُمْ سَنِيَّةٌ، وَنَفُوسُهُمْ شَرِيفَةٌ أَبْيَةُ وَأَرْوَمَتُهُمْ كَرِيمَةٌ مُحَمَّدِيَّةٌ، وَهُمْ مُحَمَّدُ الْحُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ الْخَالِصِ بْنِ عَلِيِّ الْهَادِي بْنِ مُحَمَّدِ الْجَوَادِ بْنِ عَلِيِّ الرَّضَا بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيِّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ابْنِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ أَخِي الْإِمَامِ الْحَسَنِ وَلَدِي اللَّيْثِ الْغَالِبِ عَلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ).

نور این سلسله هاشمی و خاندان پاک نبوی و جماعت علوی جهانی را روشن ساخته است، و آن ها دوازده امام اند که فضایل و مناقشان والا صفاتشان عالی و ارجمند و خودشان شریف و بلند مرتبه و اصل و نسبشان بزرگوار و محمدی است و آن ها عبارتند از: محمد الحجة بن الحسن... صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين (1)

ص: 122

1- همان مدرک، ص 180، آخر باب خامس

اشاره

شامل:

امام باید معصوم باشد

امام باید عادل باشد

امام باید افضل و اعلم افراد امت باشد

ص: 123

از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام امامت و پیشوایی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله اداره وظایف مقام رسالت است و «امام» تمام وظایفی را که رسول گرامی اسلام به عهده بر عهده داشته است بر عهده می گیرد و تنها تفاوتی که «رسول» و «امام» دارند این است که پیامبر صلی الله علیه و اله پایه گذار دین و طرف وحی الهی و دارای کتاب، است و امام منهای مقام نبوت نسخه دوم، پیامبر صلی الله علیه و اله و جانشین، رسول و نماینده واقعی او و مبین اصول و فروع و حافظ و نگهبان، دین و مرجع کلیه امور دینی و دنیوی و ادامه دهنده راه او و تعقیب کننده تمام وظایف مقام نبوت به عنوان جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله است.

در این دید و، نظر که، امامت ادامه وظایف، رسالت و «امام» نسخه دوم پیامبر صلی الله علیه و اله منهای نزول وحی آسمانی است شک نیست که امام که رهبر کلّ و حجت بر تمام مردم است باید افضل و اعلم از همه و مورد وثوق و اعتماد جامعه و مصون از جمیع سوابق سوء و منزّه از تمام معایب و نواقص خَلقی و خُلقی و لایق و شایسته مقام، رهبری و قادر بر انجام وظایف مقام رسالت باشد

:زیرا تردیدی نیست که در عهده داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری صلاحیت و قابلیت لازم است و در امری مهم و حساس مانند «امامت» که رهبری در تمام امور دین و دنیای مردم است این صلاحیت و قابلیت باید بیشتر و جدّی تر مراعات شود

اینک برای روشن شدن، مطلب مهم ترین شرایط امامت را از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام مورد بررسی قرار می دهیم:

1- امام باید معصوم باشد 2- امام باید عادل باشد 3- امام باید اعلم افراد امت باشد.

اشاره

یکی از مسائل مهمی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام در مورد در مورد امامت مطرح است مسأله معصوم بودن «امام» و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که شیعیان امامیه «عصمت» را یکی از شرایط اساسی امامت می دانند و معتقدند که امام باید «معصوم» باشد تا بتواند به عنوان جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله زمام امور جامعه اسلامی را به دست بگیرد زیرا امام حافظ و نگهبان، شریعت و مجری احکام و راهنمای بشریت است و از این رو باید از آغاز کودکی تا هنگام وفات از تمام بدی ها و زشتیها و آلودگی ها و گناهان پاک و پاکیزه بوده و از هر نوع خطا و لغزش و اشتباه در امان باشد

سخنی درباره عصمت

عصمت در لغت عرب به معنی پاکی و پاکدامنی و نالودگی به گناه، و نگهداری، نفس و خودداری و خویشتن داری و بازداشتن خویش از آلودگی است و «عاصم»، به معنی، حافظ و، مانع و باز، دارنده و نگاه دارنده و «معصوم» به معنی مصون و محفوظ و باز داشته شده از گناه است. (1)

راغب اصفهانی در کتاب مفردات در مورد «عصمت» چنین می گوید:

«کلمه «عصم» که لفظ عصمت از آن گرفته شده هم به فتح صاد و هم به سکون آن، به معنی امساک و خودداری است و اعتصام (یعنی: چنگ زدن) به معنی حالتی است از انسان که در طلب حافظی است که او را حفظ و نگهداری کند

راغب در ادامه سخنان خود درباره عصمت چنین می گوید:

«عصام - به کسر عین - چیزی است که به وسیله آن چیزی بسته و حفظ می شود و عصمتی که در انبیاء است در درجه اول به معنای صفای جوهر و پاکی گوهری است که خدای تعالی آنان را به آن کرامت اختصاص داده است از این معنا که بگذریم به معنی نعمت فضایل جسمانی و نفسانی است که حضرت باری تعالی به آن ها ارزانی داشته آن گاه معنی نصرت و تثبیت قدم های آن ها و سپس معنای سکینه و آرامش و اطمینان

ص: 126

1- به فرهنگ های لغت عرب واژه «عصم» مراجعه فرمایید.

این بود فشرده آن چه راغب در کتاب مفردات در معنای عصمت بیان داشته است.

و اما آن چه در مورد معنای عصمت از قرآن کریم: استفاده می شود آیات فراوانی است که برای روشن شدن اذهان برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1- در داستان حضرت نوح و پسرش آمده است که نوح علیه السلام به فرزند خود گفت:

(وَلَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ)

امروز هیچ بازدارنده و مانعی از خشم خدا وجود ندارد. (2)

2- در داستان پرماجرای یوسف پیامبر صلی الله علیه و اله و عصمت آن پیامبر بزرگ الهی از قول همسر عزیز مصر آمده است که (خطاب به زنان ملامت کننده مصری (3) گفت:

(وَلَقَدْ رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ).

آری - من او را دعوت به خود نمودم ولی او امتناع ورزید- و خویشتن را از آلودگی نگه داشت (4)

3- در آیه، تبلیغ در رابطه با جریان مقدس روز «غدیر خم» خطاب به پیامبر گرامی اسلام آمده است:

(وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

خداوند تو را از- شر- مردم نگه می دارد (5)

4- در یک آیه دیگر که خداوند لطف و عنایت خود را نسبت به پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله بازگو نموده آمده است که:

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِيعُواكَ وَ مَا يُضِيعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَصُدُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا).

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نمی بود گروهی از آنان - یعنی دشمنان - همت می گماشتند که تو را از راه حق و صواب دور سازند (ولی به لطف خدا) آن ها خودشان را

ص: 127

1- مفردات راغب واژه «عصم».

2- سوره هود، آیه 43

3- تفصیل این جریان را در تفاسیر و خود قرآن بخوانید.

4- سوره يوسف، آيه 32.

5- سوره مائده، آيه 67

از راه حقّ دور ساخته و نمی توانند هیچ گونه زیانی به تو برسانند، و خداوند این کتاب آسمانی (قرآن) و مقام حکمت و نبوّت را به تو ارزانی داشته و آن چه را که نمی دانستی به تو آموخته و لطف و عنایت خدا نسبت به تو بسیار بزرگ است (1)

5- در آیه تطهیر که به اتفاق مفسّران و محدّثان شیعه و سنّی در شأن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله نازل شده راجع به عصمت اهل بیت علیهم السلام آمده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

همانا خداوند اراده فرموده است تا پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت دور ساخته و کاملاً پاک و پاکیزه تان گرداند (2)

با توجه به آن چه گذشت به این نتیجه می رسیم که:

عصمت ملکه ای است نفسانی که انسان را از ارتکاب جرائم و فسق و فجور و گناه و فحشاء و منکرات باز می دارد و شخص معصوم نه عمداً و نه سهواً، نه از روی خطا و اشتباه و نه از روی غفلت و فراموشی در هیچ حالت مرتکب گناه و معصیت نمی شود

و بر این اساس «عصمت» فیض الهی است که نصیب بندگان خاصّ خدا می گردد و به سبب آن از سوی خداوند تأیید می شوند و کارهای خوب و شایسته انجام می دهند و از همه بدی ها و زشتی ها دوری می نمایند و هیچ گونه خطا و لغزشی ندارند

، پس معصوم کسی است که از تمام خطاها و لغزش ها و، گناهان مصون و محفوظ بوده و بالطف و عنایت خاصّ خداوند از تمام محرّمات الهی دور و برکنار است

:بنابراین فرشتگان و پیامبران و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت و حضرت فاطمه علیها السلام همگی، معصوم و از خطا و گناه و لغزش و اشتباه مصون و محفوظ می باشند.

به هر حال پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام عقیده دارند که امام باید پاک و «معصوم» بوده و از تمام بدی ها و زشتی ها پیراسته باشد تا بتواند عهده دار مقام خلیفه الهی و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گردد.

اینک برای اثبات شرط بودن مقام عصمت در امام، مسلمین، نخست گفتار یکی از

ص: 128

1- سوره نساء، آیه 113

2- سوره احزاب، آیه 33 درباره این آیه در آینده در بخش یازدهم به تفصیل سخن خواهیم گفت

دانشمندان بزرگ اهل سنت را در این زمینه می‌آوریم و سپس به نقل پاره‌ای از روایات که از طُرُق اهل بیت علیهم السلام رسیده است، می‌پردازیم.

سخن فخر رازی درباره دلالت قرآن بر عصمت امام

فخر رازی از دانشمندان معروف اهل سنت در تفسیر کبیر خود، در ذیل آیه شریفه: (وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت، کنید و از پیامبر صلی الله علیه و اله خدا و صاحبان فرمان نیز اطاعت نمایید) (1)، چنین می‌نویسد:

«کسی که خداوند اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتماً باید «معصوم» باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی می‌شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد می‌کند زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از اولوالأمر لازم است و این موجب اجتماع «امر» و «نهی» می‌شود.

بنابراین، از یک طرف می‌بینیم که خداوند اطاعت فرمان اولوالأمر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوالأمر معصوم از خطا نباشند، چنین فرمانی صحیح نیست، از این مقدمه چنین استفاده می‌کنیم که: اولوالأمر که در آیه فوق به آن‌ها اشاره شده حتماً باید معصوم باشند». (2)

روایات اهل بیت علیهم السلام درباره عصمت امام

روایاتی که در مورد شرط بودن مقام عصمت در، امام از طرق اهل بیت علیهم السلام رسیده و

ص: 129

1- سوره نساء، آیه 59.

2- تفسیر نمونه، ج 3، ص 439 به نقل از تفسیر کبیر فخر رازی، ج 10، ص 144 همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه می‌کنند فخر رازی از مفسران بزرگ اهل سنت با این که معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر وجوب معصوم بودن اولوالأمر پذیرفته است ولی بر اثر آشنا نبودن با مکتب اهل بیت علیهم السلام و یا بنا به عادت همیشگی خود در صدد توجیه گفته خود برآمده و به توجیحات غیر موجهی دست یازیده است که با روح آیه سازگار نیست جهت اطلاع بیشتر به مدارک یاد شده مراجعه فرمایید.

بر لزوم صفت «عصمت» دلالت دارد بسیار زیاد و فراوان است که ما به مناسبت بحثی که در پیش رو داریم قسمتی از آن ها را یادآور می شویم.

اینک این شما خواننده گرامی و این هم روایات وارده:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید:

(بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَمَنَاءٌ مَعْصُومُونَ، وَمَا مَهْدَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، إِلَّا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَعِترَتِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِي. مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ؟ لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي).

بعد از من دوازده امام هست که نه تن آن ها از صلب حسین است که همگی آن ها امین و معصوم هستند و مهدی این امت نیز از ماست آگاه باشید که آن ها اهل بیت علیهم السلام من و عترت من و از گوشت و خون من هستند از من چه می خواهند کسانی که مرا در حق عترتم آزار می دهند؟! خدا آن ها را از شفاعت من محروم سازد. (1)

و در حدیثی از ابن عباس آمده است که فرمود:

(أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ).

من و علی علیه السلام و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاک و پاکیزه و معصوم (از گناه) هستیم (2)

و یک بار در حضور ابوذر و مقداد خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

(يَا عَلِيُّ! أَنْتَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ يَكُونُ بَعْدَكَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أَوْلَادِكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، هُمْ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِي وَ بِطَاعَتِي، كَمَا قَالَ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.))

ای علی! تو بعد از من جانشین من و امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و حجت خدا بر مردمان هستی و بعد از تو یازده نفر از اولاد و فرزندان تو یکی پس از دیگری تا روز قیامت امام خواهند بود و آنان همان هایی هستند که خداوند اطاعت آن ها را به اطاعت خود و اطاعت من مقرون ساخته است چنان که می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

ص: 130

1- منتخب الأثر، ص 65 كفاية الأثر، ص 29

2- بحار الانوار، ج 25، ص 201، ح 13؛ ينابيع المودة، ج 3، ص 101 فراند السمطين، ج 2، ص 133.

الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (1): از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اطاعت کنید و از اولیاء امر خود - اطاعت نمایید. (2)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

(نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبِيِّ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ، نَاصِرُنَا وَ مُجِيبُنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُونَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السُّطُوَّةَ).

ما شجره طیبه نبوت هستیم ماییم خاندانی که خانه مان مرکز نزول وحی و پیغام الهی، و محل رفت و آمد فرشتگان و کانون های علم و دانش و سرچشمه های حکمت است. ماییم که یاوران و دوستانمان منتظر رحمت الهی و دشمنان و کینه توزانمان منتظر خشم و غضب الهی هستند. (3)

سپس در مورد شرایط امامت که امام حتماً باید «معصوم» باشد، در حدیث دیگری چنین می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ، وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا).

خداوند تبارک و تعالی ما را پاک و پاکیزه و معصوم و گواه بر بندگان و حجت خود در زمین قرار داده است ما را قرین قرآن و قرآن را قرین ما گردانیده است، ما هرگز از قرآن جدا نمی شویم و قرآن هم هرگز از ما جدا نمی شود (4)

آن گاه درباره وجوب اطاعت از «اولی الامر» که همان امامان معصوم علیهم السلام از دودمان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم هستند، چنین می فرماید:

(إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِيُؤَلَاةِ الْأَمْرِ، وَ إِنَّمَا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أُولَى الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ).

اطاعت و فرمانبرداری از هیچ کس جز از خداوند تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و اله و اولی الامر واجب نیست و اطاعت از «اولی الامر» بدان جهت واجب شده است که آن ها پاک و پاکیزه و معصوم اند - هرگز گناه نمی کنند- و بر خلاف فرمان خدا دستور نمی دهند.

(5)

ص: 131

1- سوره نساء، آیه 59

2- مناهج الفاضلین، ص 239 به نقل ملحقات احقاق 68/13

3- نهج البلاغه، فیض، ص 337 پایان خطبه 108؛ صبحی صالح، ص 162 پایان خطبه 109

4- کافی، ج 1، ص 191.

5- بحار الانوار، ج 25، ص 200؛ علل الشرایع، ج 1، ص 123 طبع بیروت؛ اثبات الهداة، ج 1، ص 120، ح 178 چاپ قم.

در همین رابطه امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن خطبه ای پس از آن که یاران و پیروان خود را برای نبرد با معاویه پند و اندرز می دهد و از آن ها می خواهد که از وی پیروی کنند در بیان موقعیت خویش و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله چنین می فرماید:

(وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَةِ مَنْ رَبِّي، وَمِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطْعِ لَقَطًا. أَنْظَرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا وَلَا تَسْ بَقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا).
(1)

من از طرف پروردگارم دلیل و حجت دارم در مسیر سنت پیامبر صلی الله علیه و اله حرکت می کنم در راه روشن گام می سپارم و حق را به آسانی به دست می آورم. به اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و اله خود توجه کنید و جانب آن ها را بگیرید و از آنان پیروی کنید که هرگز شما را از راه هدایت بیرون نمی برند و شما را به ضلالت و گمراهی بر نمی گردانند، اگر آن ها توقف کردند توقف کنید و اگر نهضت کردند نهضت. کنید بر آن ها پیشتی نگیرید که گمراه می شوید و از آن ها عقب نیفتید که به هلاکت می رسید.

سپس در یک خطبه دیگر منحرفان و ره گمگشتگان را که از خاندان نبوت دور افتاده و در وادی ضلالت و گمراهی سرگردان شده اند مورد سرزنش قرار داده خطاب به آن ها چنین می فرماید:

(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَ آتَى تُوْفُكُونَ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَالآيَاتُ وَاصِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَ أَعْلَامُ الدِّينِ، وَاللِّسْنَةُ الصِّدْقِ فَانزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ).

هان ای مردم به کجا می روید؟ چگونه از راه حق منحرف می شوید؟ در صورتی که پرچم های حق برپا، و نشانه های حق، روشن و مشعل های هدایت نصب شده است. پس شما را به کجا می برند؟! چرا در پیدا کردن راه حق سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شما است و آن ها پیشوایان حق و پرچم های دین و زبان های راستی می باشند؟! عترت پیامبر صلی الله علیه و اله را به منزله قرآن بدانید و همچون تشنگان بی تاب با گام های بلند و استوار بسویشان بشتابید. (2)

ص: 132

1- نهج البلاغه، فیض، ص 286 خطبه 96؛ صبحی صالح، ص 142، خطبه 97

2- نهج البلاغه، فیض، ص 214، خ 86 و صبحی صالح، ص 119، خ 87

«در این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: (فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ) (عترت را به منزله قرآن بدانید) راز بزرگی نهفته است زیرا به مردم می فرماید: عترت پیامبر صلی الله علیه و اله را در ردیف قرآن قرار دهید و همانگونه که احکام قرآن را بدون چون و چرا به کار می بندید، از احکام و دستورات عترت هم باید بدون استثناء پیروی کنید و مقام آن ها را بزرگ شمارید و مطیع فرمانشان باشید و از این گفتار چنین استفاده می شود که عترت پیامبر صلی الله علیه و اله از خطا و گناه «معصوم» می باشند». (1)

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است که امام حسن مجتبی علیه السلام دومین پیشوای معصوم جهان تشیع در خطبه ای که بعد از شهادت پدر بزرگوارش در کوفه برای مردم ایراد نمود، روی به آن ها کرده و فرمود:

(نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْعَالِيُونَ، وَنَحْنُ عِتْرَةُ رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ، وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ، وَنَحْنُ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ خَلَفَهُمَا جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أُمَّتِهِ، وَنَحْنُ ثَانِي كِتَابِ اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، فَالْمَعُولُ عَلَيْنَا تَفْسِيرُهُ وَلَا نَنْظِي تَأْوِيلَهُ بَلْ تَيَقَّنَا حَقَائِقَهُ، فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ مَقْرُونَةً، قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) وَ(وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) وَاحْذَرُوا الْإِصْغَاءَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

ماییم حزب الله که، عالییم ماییم عترت رسول خدا صلی الله علیه و اله که از همه کس به آن حضرت نزدیک تریم ماییم اهل بیت علیهم السلام رسالت که از همه گناهان و بدی ها معصوم و مطهریم، ماییم یکی از دو ذخیره نفیسی که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و اله آن ها را در میان امت بر جای گذاشت - و فرمود: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَتِي). ماییم همتای کتاب خدا که خداوند بیان هر چیزی را در آن آورده است و هیچ گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به آن راه ندارد، ماییم که خدا علم تنزیل و تأویل را به ما داده و درباره حقایق قرآن به یقین سخن می گوئیم و آیاتش را به ظن و گمان تأویل نمی کنیم، پس از ما اطاعت کنید که اطاعت ما از جانب خدا بر شما واجب شده است و خداوند اطاعت ما را به اطاعت

ص: 133

خود و اطاعت رسول خود مقرون گردانیده و فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر خدا و صاحبان امر نیز اطاعت نمایید» (1) و باز فرموده است: «هرگاه درباره چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله ارجاع دهید» (2) و فرموده است: «اگر مردم کار را به پیامبر و اولی الامر - صاحبان فرمان - واگذار می کردند آن ها - که حجت خدا بر مردم اند و قدرت تشخیص کافی دارند - تدبیر کار را از کتاب خدا می دانستند و حقایق را روشن می ساختند». (3) پس بترسید از این که گوش به فرمان شیطان دهید که او برای شما دشمنی آشکار است. (4)

امام حسن مجتبی علیه السلام این سخنان را در حضور مردم برای سرگرم کردن آن ها فرموده است بلکه برای این فرموده است که بدین وسیله با مردم اتمام حجت شود و آن ها موقعیت اهل بیت علیهم السلام را درک، کنند و مقام و منزلت امام مجتبی علیه السلام را بشناسند و اطاعت از او را چون اطاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله واجب، شمارند و بدانند که او یکی از امامان معصوم است و جز «معصوم» احدی شایسته امامت و رهبری نیست.

امام حسین علیه السلام می فرماید:

سومین پیشوای جهان تشیع سالار شهیدان و سرور آزاد مردان جهان حضرت حسین بن علی علیهما السلام در خطابه ای که در روز عاشورا در برابر لشکریان عمر سعد، جهت اتمام حجت و شناساندن خود ایراد نموده خطاب به آن ها چنین می فرماید

(أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَسُونِي مَنْ أَنَا ثُمَّ إِذْ جَعُوا إِلَيَّ أَنفُسِكُمْ وَعَاتِبُواهَا، وَأَنْظُرُوا هَلْ يَجِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَإِنتِهَاكَ حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَإِبْنَ وَصِيِّهِ وَإِبْنَ عَمِّهِ وَأَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقَ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوْ لَيْسَ حَمَزَةَ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ عَمِّي أَبِي؟ أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي؟ أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِي وَالْأَخِي: هَذَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ ... فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشْكُونَ أَيُّ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فِيكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ».

«هان ای مردم! مرا بشناسید که من کیستم سپس به خود آید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید که آیا کشتن من و در هم شکستن حرمت من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند

ص: 134

1- سوره نساء، آیه 59

2- سوره نساء، آیه 59

3- سوره نساء، آیه 83

4- ینابیع الموده، ج 1، ص 20؛ بحار الانوار، ج 43، ص 359، ح 2 امالی طوسی، ص 121؛ مجالس مفید ص 348، ح 4.

دختر پیامبر شما نیستیم؟ آیا من فرزند وصی پیامبر و - فرزند - پسر عمومی پیامبر صلی الله علیه و اله شما نیستیم؟ آیا من فرزند کسی نیستیم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله را تصدیق نمود؟ آیا حمزه سیدالشهداء عمومی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عمومی خود من نیست؟ آیا شما سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله را در حق من و برادرم نشنیده اید که فرمود: «این دو - حسن و حسین - سید و سرور جوانان اهل بهشت اند؟» اگر شما در این گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله درباره من و برادرم تردید دارید آیا در این واقعیت نیز تردید دارید که من پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و اله شما هستم؟ به خدا سوگند که در شرق و غرب همه عالم - در روی کره زمین - نه در میان شما و نه در بین دیگران پسر دختر پیامبری جز من وجود ندارد. (1)

منظور امام حسین علیه السلام از این سخنان این است که مردم فریب خورده کوفه که تحت تأثیر تبلیغات سوء معاویه و معاویه و دست اندرکاران بنی امیه قرار گرفته بودند او را بشناسند و بدانند که او حجت خدا و امام معصوم و مفترض الطاعه و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله است پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اهل بیت علیهم السلام را همتا و هم ردیف قرآن قرار داده و آن ها را به عنوان مرجع دینی و رهبر مسلمانان معرفی نموده و به مسلمانان توصیه فرموده است که به قرآن اهل بیت علیهم السلام تمسک جویند و از آن ها پیروی نمایند.

و بنابراین نه تنها جنگ با او و در هم شکستن حرمت او برای هیچ یک از مسلمانان روا نیست بلکه بر فرد فرد مسلمانان واجب است سخن او را بشنوند و از او اطاعت نمایند و برای فرا گرفتن احکام دین و شریعت به این خانواده رجوع نمایند که آن ها «أولی الأمر» و صاحبان فرمان و جانشینان واقعی پیامبر اند.

و اما این که آن، حضرت پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان وصی، توصیف نموده از آن جهت است که این صفت برای امیرمؤمنان علیه السلام همچون نبوت جدش و یا شهرت حمزه به «سید الشهداء»، و جعفر به طیار - با دو بال بهشتی» نزد همه مردم آن زمان معروف بوده است و از این رو امام علیه السلام نسب خود را با ذکر صفت «وصی» (2) برای پدرش یادآوری نموده و کسی هم از سپاهیان یزید منکر آن نشده است.

ص: 135

1- مقتل مقرر، ص 228؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 424 و ج 2 ص 392 چاپ اروپا؛ بحارالانوار، ج 45، ص 6؛ ارشاد مفید، ص 234؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 61.

2- در این زمینه در بخش یازدهم کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

(الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا، وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفُ بِهَا، فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوبًا).

امام از ما - اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله - حتماً معصوم است و چون عصمت یک نشان ظاهری نیست که همگان آن را تشخیص دهند به همین جهت باید امام از طرف خدا تعیین و اعلام شود. (1)

در این سخن کوتاه - چنان که ملاحظه می شود - امام زین العابدین علیه السلام «امام» و حجت خدا را «معصوم» معرفی نموده و امامت او را از جانب خدا اعلام می نماید و بدین وسیله هشدار می دهد که مسأله امامت یک امر عادی، نیست و آن گاه در پاسخ سؤال کسی که از آن حضرت سؤال می کند: یا بن رسول الله! معنای عصمت چیست؟ چنین می فرماید:

معصوم کسی است که به «حبل الله» و ریسمان الهی تمسک جوید و ریسمان الهی قرآن است. امام و قرآن تا قیامت از هم جدا نمی شوند امام مردم را به سوی قرآن هدایت می کند و قرآن نیز مردم را به سوی امام هدایت می نماید شاهد مطلب قول خداوند متعال است که در قرآن کریم می فرماید: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (2) این قرآن مردم را به مستقیم ترین راه راست هدایت می کند (3)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: النَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ النَّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ، وَ إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ، يَعْنِي بِأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ فَقَالَ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَ هُمُ الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لَا يَذْبُونُ وَلَا يَعْصُونَ وَ هُمُ الْمُؤَيَّدُونَ الْمُؤَقَّتُونَ الْمُسَدَّدُونَ بِهِمْ يَرْزُقُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِهِمْ يَعْمَرُ بِلَادَهُ وَ بِهِمْ يُنْزِلُ الْقَطْرَ مِنَ السَّمَاءِ وَ بِهِمْ تُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يُمَهَّلُ أَهْلُ الْمَعَاصِي وَ لَا يُعَجَّلُ عَلَيْهِمُ بِالْعُقُوبَةِ وَ الْعَذَابِ لَا يُفَارِقُهُمْ رُوحُ الْقُدُسِ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ)

ص: 136

1- بحار الانوار، ج 25، ص 194؛ معانی الاخبار، ج 1، ص 131

2- سوره اسراء، آیه 9

3- بحار الانوار، ج 25، ص 194 معانی الاخبار، ج 1، ص 131

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ستارگان برای اهل آسمان وسیله امان اند و اهل بیت علیهم السلام من نیز برای اهل زمین وسیله امان می باشند وقتی ستارگان نابود شوند برای اهل آسمان پیش آمد ناگواری رخ می دهد و اگر اهل بیت علیهم السلام من در میان مردم نباشند پیش آمد بدی برای اهل زمین فرا می رسد. مقصود رسول خدا صلی الله علیه و اله از اهل بیت امامانی هستند که خدا اطاعتشان را در ردیف اطاعت خود قرار داده و فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و (اولیاء امر) نیز اطاعت نمایید.» (1)

اهل بیت پیامبر که «اولی الامر» هستند «معصوم» و پاک و پاکیزه می باشند، هرگز مرتکب گناه و معصیت نمی شوند پیوسته از جانب خدا تأیید می شوند، در کارهای نیک همیشه موفق و در راه راست قرار دارند، خداوند به برکت وجود آن ها به بندگانش روزی می دهد و به واسطه آن ها شهرها را آباد می کند به برکت وجود آن ها از آسمان باران نازل می شود، و برکات زمین خارج می گردد و بر گناه کاران عذاب نازل نمی شود. روح القدس از آنان مفارقت نمی کند آن ها از قرآن جدا نمی شوند و قرآن هم از آن ها جدا نمی گردد. (2)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(الأنبياء وأوصيائهم لا ذنوب لهم لأنهم معصومون مطهرون).

پیامبران و جانشینان آن ها گناه ندارند زیرا که آنان پاک و پاکیزه و «معصوم» می باشند (3)

و در حدیث دیگری در همین باره می فرماید:

(نَحْنُ خَزَانُ عِلْمِ اللَّهِ، نَحْنُ تَرَاجِمَةُ أَمْرِ اللَّهِ، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ، أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَنَهَى عَنِ مَعْصِيَتِنَا، نَحْنُ الْحُجْبَةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْأَرْضِ).

ما نگهبانان علم خدا هستیم ما بیان کننده دستورات الهی هستیم. ماییم که خداوند ما را معصوم قرار داده است. ماییم که خداوند به فرمانبرداری از ما امر نموده و از مخالفت با ما نهی فرموده است. ما حجت بالغه - خدا - بر اهل آسمان و زمین هستیم. (4)

در همین رابطه «حسین اشقر» می گوید:

به هشام بن حکم: گفتم این که شما می گوئید امام باید معصوم باشد معنایش

ص: 137

1- سوره نساء، آیه 59

2- بحار الانوار، ج 23، ص 19؛ علل الشرایع، ص 123، باب 103 چاپ بیروت

3- بحار الانوار، ج 25، ص 199؛ خصال، ج 2، ص 154

4- کافی، ج 1، ص 269

چیست؟ در جواب: گفت من همین مطلب را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فرمود

(الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُؤْتَمَعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى]: (وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ))

معصوم کسی است که به وسیله توفیق و تأیید الهی از همه گناهان خودداری می کند و خدای تعالی در قرآن فرموده است هر کس به خدا تمسک جوید به راه راست هدایت شده است (1)

و در ضمن حدیث مفصلی که «مفضّل» از آن حضرت نقل نموده چنین آمده است که در تفسیر آیه شریفه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ): (عهد و پیمان من به ستمکاران نمی رسد) (2) فرمود:

مقصود خداوند این است که هر کس بتی را پرستیده باشد یا معبود باطلی را عبادت کرده باشد و یا حتی یک چشم به هم زدن شرک به خدا ورزیده باشد شایسته امامت نیست اگر چه بعد از آن مسلمان شود زیرا ظلم آن است که چیزی را در غیر جای خودش قرار دهی و بزرگ ترین ظلم شرک به خداوند است که خدای متعال فرموده است: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ). (3) همچنین کسی که مرتکب حرامی شود کوچک باشد یا بزرگ شایستگی امامت را ندارد اگر چه بعد از آن هم توبه کند و همچنین کسی که خودش حد شرعی به گردن دارد نمی تواند بر دیگران حد الهی جاری کند. بنابراین امام باید «معصوم» باشد و عصمت او جز از طریق نص خدای تعالی و تعیین او از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و اله معلوم نمی شود زیرا «عصمت» صفتی نیست که مانند سیاهی و سفیدی و رنگ های دیگر در ظاهر بدن دیده شود بلکه از صفات پنهانی و باطنی است که جز با معرفی خدای دانای به اسرار غیب شناخته نمی شود (4)

و در ضمن خطبه مفصلی که در بیان شناخت اوصاف و حالات امام علیه السلام ایراد نموده چنین می فرماید:

(.... امام برگزیده ای است که از طرف خداوند انتخاب گردیده و خداوند از او راضی و خشنود است هدایت گری است که برای هدایت و راهنمایی مردم و راز داری و اسرار الهی برگزیده شده و رهبر امید بخشی است که همه آرزوها به او منتهی می شود. خداوند

ص: 138

1- بحار الانوار، ج 25، ص 194، ح 6 معانی الاخبار، ج 1، ص 131.

2- سوره بقره، آیه 124

3- سوره لقمان، آیه 13

4- بحار الانوار، ج 25، ص 199 به نقل از خصال شیخ صدوق، ج 1، ص 149

اورا به مقام امامت برگزیده و با عنایات خاص خود او را در جهان آفرینش - عالم ذر - تحت نظر خود پروریده است...

امام - پیوسته منظور نظر الهی است که خداوند او را به وسیله فرشتگان حفاظت می نماید و او - در هر حال - از دام های مکر و فریب شیطان و لشکریانش محفوظ و از شر نفوس خبیثه و نقشه های پلید بد اندیشان و افسون جادوگران در امان و از ارتکاب کارهای بد به دور، و از تمام عیوب و نقائص - خَلْقی و خُلُقی - پیراسته، و از انواع آفت ها و بیماری ها برکنار و از هر گونه تهمت و افتراء ناروا مبرا و از همه خطاها و لغزش ها معصوم، و از تمام زشتی ها و پلیدی ها مصونیت دارد.

امام، از آغاز رشد و بلوغ - در جوانی به حلم و بردباری، خویشتن داری و نیکوکاری و تمام صفات برجسته انسانی معروف و در وقت پیری در دانش و فضیلت سرآمد روزگار، و در پاکی و پاکدامنی در اوج قلّه پاکی است...» (1)

امام رضا علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِدَالِكِ، وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعِ الْحِكْمَةِ، وَالْهَمَمِ الْعِلْمِ إِلَهَامًا، فَلَمْ يَعْوَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ، وَلَا يَحْيِرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ، مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ آمَنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ الْعِثَارِ، يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ: وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

خداوند تبارک و تعالی هر گاه بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند سینه اش را برای آن مقام وسیع می گرداند و قلب او را منبع حکمت قرار می دهد، و علوم خودش را به او الهام می نماید و او بعد از آن از جواب هیچ مشکلی فرو نمی ماند و در پیدا کردن راه حق سرگردان نمی شود. پس او از گناه «معصوم» است، با کمک های الهی تأیید می شود در پیمودن راه راست همیشه موفق است و از هرگونه خطا و لغزش و انحراف مصونیت دارد این امتیاز از طرف خداوند به او داده شده تا حجت خدا در روی زمین و گواه او بر بندگانش باشد و این فضیلت و امتیازی است از جانب خداوند که به هر کس بخواهد عطا می فرماید و خداوند دارای فضل و موهبت بزرگی است (2)

و در نامه ای که خلاصه ای از احکام اسلام ناب را برای مأمون - خلیفه - عباسی

ص: 139

1- کافی، ج 1، ص 204؛ غیبت، نعمانی ص 226؛ بحار الانوار، ج 25، ص 152.

2- کافی، ج 1، ص 202؛ بحار الانوار، ج 25، ص 127؛ غیبت نعمانی، ص 223.

(وَلِلَّهِ أَنْ يُعْطُو وَيَنْقُصَ لَ وَلَا يَجُورَ وَلَا يَظْلِمَ، لِأَنَّهُ تَعَالَى مُنْزَهُ عَنِ ذَلِكَ، لَا يُفْرِضُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُضِدُّ لَهُمْ، وَلَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَلَا يَصْطَفِي مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَبِعِبَادَتِهِ وَيَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ).

و بر خداوند است که ببخشد و عفو کند و به فضل و کرمش رفتار نماید و ظلم و ستم، ننماید زیرا خدای تعالی منزّه و میرای از آن است و خداوند هرگز اطاعت و فرمانبرداری کسی را که می داند مردم را گمراه می کند و آن ها را از صراط حق دور می نماید واجب نمی سازد و برای انجام رسالتش چنین کسی را بر نمی گزیند و از بندگانش آن کسی را که می داند که به خدا و به عبادتش کفر می ورزد و از شیطان پیروی می کند انتخاب نمی نماید (1)

و در مجلس بحث و مناظره ای که مأمون در دربار خود تشکیل داده و عده ای از علمای عراق و خراسان حضور داشتند خطاب به حاضران فرمود:

خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته و به پیامبرش دستور داده است که به وسیله آن ها (و همراه با آنان با نصاری نجران) به مباهله اقدام نماید و فرموده است ای محمد! (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَيَّلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (2): (هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره حضرت عیسی علیه السلام) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند به آن ها بگو بیایید ما پسران خودمان را دعوت می کنیم شما هم پسران خودتان را ما زنان خودمان را دعوت می نمایم شما هم زنان خودتان را ما از نفوس خودمان دعوت می کنیم شما هم از نفوس خودتان، آن گاه مباهله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم).

بعد از این دستور الهی پیامبر «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» - علیهم السلام - را بیرون آورده آن ها را به همراه خود به مباهله برد و این خود ویژگی و مزیتی است که هیچ کس در آن بر ایشان پیشی نگرفته و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده، و شرفی است که قبل از آن هیچ کس و احدی از مردم از آن برخوردار نبوده است. (3)

حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرماید:

ص: 140

1- بحار الانوار، ج 25، ص 199

2- سوره آل عمران، آیه 61

3- تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 349؛ بحار الانوار، ج 25، ص 223؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 231

(... بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ، وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ، أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ عِلْمَاتِهِ مَا بَيَّنَ. ثُمَّ قَبَضَهُ حَمِيداً قَيِّماً سَعِيداً، وَجَعَلَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَأَبْنِ عَمَّتِهِ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِداً وَاحِداً: أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَيْنِي عَمَّهُمُ الْأَذْنِينَ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فَرْقاً بَيِّناً يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ ، بَأَنَّ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَمُسَدَّ تَوَدَّعِ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَأَيْدَهُمْ بِالْذَّلَالِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ لَادَّعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ أَحَدٍ وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا الْعَالَمُ مِنَ الْجَاهِلِ حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَأَقْرَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ).

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رحمة للعالمین برانگیخت و نعمتش را به وسیله او کامل گردانید، و پیامبرانش را با او ختم نمود، او را برای همه مردم به پیامبری مبعوث نمود. و معجزات فراوان و آیات روشن و آشکار به دست او ظاهر گردانید. آن گاه او را پاک و پاکیزه ستوده و پسندیده از این جهان بیرون برد و امر امت را به دست برادر و پسر عمویش «علی بن ابی طالب» علیه السلام و فرزندان او یکی پس از دیگری سپرد به وسیله آن ها دین خود را زنده کرد و نور خود را به اتمام رسانید آن گاه میان آن ها (امامان) و برادران و پسر عموها و دیگر خویشاوندان فرق واضح و تفاوت آشکار قرار داد تا همواره حجت خدا ممتاز باشد و با غیر حجت مشتبّه نشود و امام مأموم باز شناخته شوند و با یکدیگر اشتباه نشوند برای این منظور آن ها را از خطا و لغزش «معصوم» قرار داد و از هر عیبی مبرا، ساخت آنان را پاک و پاکیزه قرار داد و از هر پلیدی پیراسته گردانید آن ها را خزینه های علوم خود قرار داد حکمت خود را به آن ها آموخت و اسرار خود را در نزد آن ها به ودیعت نهاد و آن ها را با دلایل و معجزات تأیید نمود اگر این دلایل و معجزات آشکار نبود همگی در آن برابر می شدند و هر کس دعای امامت و رهبری امت را می کرد دیگر حق و باطل شناخته نمی شد و عالم و جاهل از یکدیگر تشخیص داده نمی شدند. خداوند با این دلایل و معجزات حق را در اهل حق محفوظ ساخت و آن را در محل خود استقرار بخشید. (1)

ص: 141

1- بحار الانوار، ج 53، ص 194؛ الزام الناصب، ج 1، ص 436؛ غیبت شیخ طوسی ص 175؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 280 طبع نجف.

این نامه که از ناحیه مقدّسه از جانب حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شرف صدور، یافته برای کسی که ذره ای شعور و ایمان داشته باشد برای شناخت امام از غیر امام معصوم از غیر معصوم و حجّت از غیر حجّت کفایت می‌کند.

2- امام باید عادل باشد

اشاره

یکی دیگر از مهم ترین شرایط امامت و رهبری صفت عدالت و پاکی و میانه روی در کارها و بکار بستن دستورات خدا بر اساس معیارها و موازین اسلامی و پیراستگی از هر نوع گناه و انحراف و کجروی از راه حق و حقیقت و دست درازی به حقوق دیگران است.

زیرا علت نیاز به وجود امام و هدف از انتخاب و انتصاب او به امامت، استقرار عدالت در جامعه و بازداشتن مردم از ظلم و ستم و ادا نمودن آنان به کارهای نیک و شایسته و جلوگیری از زشتی ها و بدی ها و طاعت و بندگی، خداوند و شکستن شوکت جبّاران و ستمگران و دادخواهی مظلومان و ستمدیدگان است.

بنابراین تردیدی نیست که امام که رهبر عموم مسلمانان در کارهای دینی و دنیوی، آن هاست و خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله محسوب می شود باید عادل و دادگر باشد تا بتواند بر دل ها حکم راند و با به کار گرفتن روشی دادگرانه مردم را به جان فرمانبردار خود سازد و اگر طریق عدالت را از دست بدهد و گناهکاری پیشه کند پایگاه معنوی او در بین مردم متزلزل می شود و کسی سر بر خط فرمان او نمی نهد و در نتیجه هدفی که از انتخاب و انتصاب او در نظر بوده، است تحقق پذیر نخواهد بود.

به طور خلاصه براساس آیات هدایتگر قرآن و صریح روایات اسلامی امام جانشین خدا و نماینده پیامبر صلی الله علیه و اله و نایب خاص آن حضرت است و بدیهی است که باید میان نایب و منوب عنه شباهت اساسی و جوهری وجود داشته باشد و این شباهت به وسیله ملکات راسخ باطنی و فضایل نفسانی همچون پاکی و طهارت نفس و عدالت و دیگر صفات کمال تحقق پیدا می کند و از این رو امام باید آئینه تمام نمای پیامبر صلی الله علیه و اله و همچون خود او دارای تمام صفات کمال و فضایل نفسانی باشد تا از سایر پیروان حضرتش ممتاز بوده و وظیفه ها و مسئولیت های خطیر و سنگینی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله به عهده او نهاده شده است به انجام رساند.

پس با توجه به آن چه گذشت روشن می شود که یکی از مهم ترین شرایط امامت این است که امام باید «عادل» باشد زیرا عدالت در کنار عصمت یک حالت نفسانی است که آدمی را از ارتکاب گناه باز می دارد و از اکتساب معاصی از جمله دروغ خیانت مکر و تزویر ظلم و ستم تعدی و تجاوز متابعت هوا و هوس و بدخواهی منع می نماید (1) و او را وادار می کند که هر چیزی را در جای خود قرار دهد و با هر یک از افراد جامعه آن گونه که از نظر عقل و یا شرع و یا عرف مستحق آن است با او رفتار نماید نیکو کار را به خاطر نیکی و احسانش محترم شمارد و بدکار را به خاطر بدیش عقاب نماید و حق مظلوم را از ظالم بستاند و در اجرای قانون و فرمان خدا برای هیچ کس تبعیض قائل نشود.

اینک برای این که معلوم شود یکی از مهم ترین اصولی که پیامبران الهی مردم را به آن فرا خوانده و برای پی ریزی بنیادها و پایه های آن کوشش ها نموده و تلاش های فراوان نموده اند بر پایی قسط و عدالت و دادگری در میان آنان بوده است به برخی از آیاتی که در قرآن کریم در مورد برانگیخته شدن انبیاء وارد شده و به طور صریح و روشن بر همان اصل اساسی و هدف نهائی از بعثت پیامبران و فرود آمدن کتاب های آسمانی و میزان الهی دلالت می کند اشاره می کنیم:

1- در سوره «حدید» آیه 57 در مورد هدف از بعثت و استقرار همه جانبه قسط و عدل در بین مردم به وسیله انبیاء، چنین می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ).

هر آینه ما پیامبرانمان را با نشانه های روشن و آشکار برانگیختیم، و با آنان کتاب و میزان - عدل - فرو فرستادیم تا مردمان قسط و عدل را به پا دارند.

ص: 143

1- ناگفته نماند که از دیدگاه امامیه: برجسته ترین صفات امام عصمت و افضلیت است و دیگر صفات کمالی امام هم چون علم عفت، شجاعت و عدالت امام به این دو صفت باز می گردد. و گر چه مقام عصمت بیان کننده این مطلب نیز هست که امام از حقیقت و واقعیت عدالت به خوبی آگاه است و میانه روی در کارها را نیک رعایت می کند اما در عین حال در جنب عصمت امام از عیوب، اتصاف وی را به صفات کمال و اصول فضایل نفسانی - که منشأ تمام فضایل به شمار می آید - ضروری می دانند. جهت آگاهی بیشتر به کتاب های کلامی شیعه مراجعه شود.

2- در سوره «ص» آیه 26 در مورد حکومت حضرت داوود علیه السلام و حق داوری او در میان مردم به خاطر خلافت و جانشینی خداوند در زمین چنین می فرماید:

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)

ای داوود! ما تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوا و هوس پیروی منما که تو را از راه خدا باز می دارد

3- در سوره «نساء» آیه 58 در مورد وجوب بازگرداندن امانت های مردم به صاحبان، آن ها چنین می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی که در میان مردم داوری می کنید به عدالت رفتار نمایید.

4- در سوره «مائده» آیه 8 در مورد اهمیت مسأله «عدالت» و این که این اصل اساسی یک رکن مهم اسلام و زیر بنای فکری مسلمانان و از اصول مذهب به شمار می رود و بر آنان واجب است تا برای احیای دین خدا در به پا داشتن آن قیام کنند و روشی داد گرانه در پیش گیرند و در تمام زمینه ها آن را به کار بندند و درباره دوست و دشمن بطور یکسان عمل، نمایند خطاب به افراد با ایمان چنین می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...)

ای کسانی که ایمان آورده اید همواره برای - احیای دین - خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید دشمنی با گروهی شما را به ترک عدالت وادار نکند عدالت را پیشه کنید که آن به تقوی و پرهیزکاری نزدیک تر است....

5- در سوره «شوری» آیه 15 در مورد رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله گرامی برای دعوت مردم به آخرین دین الهی و حکومت حقه قرآنی و برپایی نظام جاوید اسلامی که خداوند وجود مقدس حضرتش را به تأسیس آن مأمور، نموده خطاب به وی چنین می فرماید:

(... فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ...)

... تو نیز - همچون پیامبر صلی الله علیه و الهان گذشته مردمان را به دین حق دعوت کن و چنان که دستورت داده اند استوار باش و از هواهای ایشان پیروی منما، و بگو من به هر کتابی که خدا فرو فرستاده ایمان دارم و مرا فرمان داده اند تا در میان همه شما به عدالت رفتار کنم....

این آیات همچنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند در رابطه با بعثت انبیاء و حکومت دینی و وظیفه جانشینان خدا در برقراری قسط و عدل در میان مردم نازل شده است.

بنابراین اجرای عدالت در جامعه روحی است که دین خدا به آن زنده است و صراط مستقیم حق به آن پیموده می شود و تا هنگامی که عدل در کار نباشد دینی در کار نخواهد بود و تا زمانی که عدالت در جامعه تحقق نیابد رسالت دینی و تکلیف شرعی تحقق نخواهد یافت و بر این اساس طبق آیات یاد شده شکی نیست که آن کس که به عنوان خلیفه و جانشین خدا در بین مردم حکومت می کند باید متصف به صفت عدالت بوده و در بین مردم با عدل و دادگری حکومت نماید چرا که او جانشین خداست و خداوند عادل است و به بندگانش ظلم روا ندارد

به هر حال از دلایل بسیار واضح و روشن بر لزوم صفت «عدالت» در امام و رهبر، مسلمین آیات بسیاری است که مردم را به ملاحظه این صفت در زمامدار فرا خوانده و امامت و رهبری را عهد و پیمان الهی دانسته و از اطاعت ظالم و فاسد و تابع هوا و هوس شدیداً نهی فرموده و فرمانبرداری از ظالم و ستمگر را موجب ضلالت و گمراهی و دور افتادن از حق و دخول در آتش جهنم دانسته است.

در این زمینه آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده که برای نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم

1- در سوره «بقره» آیه 124 در مورد تقاضای حضرت ابراهیم علیه السلام که از خداوند درخواست نمود تا امامت را در ذریه او نیز قرار دهد می فرماید:

(قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

ابراهیم علیه السلام - گفت: و از فرزندان من نیز - امامانی قرار بده - خداوند فرمود: عهد و پیمان من (امامت) نصیب ستمکاران نخواهد شد.

2- در سوره «هود» آیه 113 در مورد تمایل و دوستی و اطاعت از اشخاص ظالم و

ستمکار می فرماید:

(وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ)

و شما مؤمنان هرگز به کسانی که ستم کردند متمایل نشوید که آتش دامنگیرتان می شود.

3- در سوره «کهف» آیه 28 در مورد پیروی کردن از اشخاص غافل و فاسد و تابع هوا و هوس می فرماید:

(وَلَا تُطِيعُوا مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا).

هرگز از آن کس که ما قلب او را از یاد خود غافل کرده ایم و از هوا و هوس خود پیروی کرده و کارش تباه می باشد اطاعت ننما

4- در سوره «شعراء» آیه 150 - 151 در مورد پیروی از رفتار حکمرانان ظالم و ستمگر می فرماید:

(وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ - الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ).

و از رفتار زمامداران اسرافکار و ستمگر که در روی زمین فساد می کنند و به اصلاح حال خلق نمی پردازند پیروی نکنید.

5- در سوره «هل آتی» آیه 24 در مورد اطاعت از حکم خدا خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا).

ای پیامبر!- بر اطاعت حکم پروردگار صابر و شکیبا باش و از مردم کفر پیشه و گنهکار پیروی ننما

این ها قسمتی از آیات فراوانی است که در قرآن کریم وارد شده و مردم را به ملاحظه صفت عدالت در زمامدار فرا خوانده و به روشنی

گواهی می دهند که یکی از مهم ترین شرایط «امامت» وجود صفت عدالت در «امام» است.

، بنابراین طبق آیات یاد شده اطاعت و فرمانبرداری از افراد ظالم و ستمکار و فاسد مفسد و تابع هوا و هوس ، حرام و مخالفت با آن ها بر هر

انسان مسلمان با ایمان واجب و لازم است

و بر این ، اساس جای هیچ گونه شک و تردید و ابهام برای هیچ انسان با ایمان و

منصفی باقی نمی ماند که امام و رهبر جامعه اسلامی باید دارای صفت «عدالت» بوده و از هر نوع ظلم و ستم و گناه و نافرمانی خدا پیراسته باشد تا مؤمنان بتوانند از او پیروی نمایند.

روایات اهل بیت علیهم السلام درباره عدالت امام

روایاتی که درباره عدالت، امام از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده و بیانگر لزوم صفت «عدالت» در امام است بسیار زیاد و فراوان است که چون گاهی بالفظ، امامت و گاهی بالفظ، ولایت و حتی گاهی بالفظ امارت، از آن بزرگواران نقل شده است به دلیل اهمیت موضوع برخی از آن ها را (از منابع شیعه و سنی) در این جا نقل می کنیم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید:

(لَا تَصَلِّحُ الْإِمَامَةَ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَحٌّ يَحْجِزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ، حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ عَضْبَهُ، وَحُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ.)

امامت - و رهبری - شایسته نیست جز برای کسی که دارای سه خصلت باشد. 1- تقوایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد. 2- حلمی که به وسیله آن خشم خود را نگهدارد. 3- مدیریت خوب در قلمرو حکومت و سرپرستی خویش تا جایی که برای مردم همچون پدری مهربان باشد. (1)

و در حدیثی از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«پس از من مردانی زمام امور حکومت شما را به دست خواهند گرفت که سنت مرا نادیده می گیرند و به بدعت عمل می کنند و نماز را در موقع خود نمی خوانند. پرسیدم ای رسول خدا! اگر من همزمان با ایشان باشم - در این صورت - تکلیف من چیست؟ فرمود: ای پسر امّ عبد! از من می پرسی چه باید بکنی؟ از فرمانروایی که معصیت خدا، کند نباید اطاعت کرد» (2)

و نیز از آن حضرت روایت شده است که به «کعب بن عجره» فرمود:

«ای کعب خداوند تو را از شرّ امارت سفهاء حفظ کند! کعب عرضه داشت: یا رسول

ص: 147

1- کافی، ج 1، ص 407، ح 8.

2- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 956، ح 2865؛ مسند احمد، ج 1، ص 400.

الله! امارت سفهاء چیست؟ فرمود: بعد از من فرمان روایانی بر سر کار می آیند که رهرو راه من نباشند و به سنت من عمل نمی کنند هر کس که آن ها را در ادعاء و دروغشان تصدیق کند و بر ستم بارگی آنان کمک نماید از من نخواهد بود و من هم از آنان، بیزارم و اینان بر سر حوض - کوثر - بر من وارد نخواهند شد، و هر کس که آن ها را در دروغ هائی که می گویند تصدیق نکند و بر ستم هایی که بر مردم روا می دارند یاری ندهد از من است و من هم از آن ها خواهم بود و در کنار حوض بر من وارد خواهند شد». (1)

و در همین رابطه در حدیثی از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

(سَتَحْرُصُونَ عَلَيَّ الْإِمَارَةَ وَ سَتَكُونُ نِدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

بر سر زمامداری حرص خواهید ورزید ولی در روز قیامت پشیمانی به بار خواهد آورد. (2)

و در یک حدیث دیگر به تمام حکمرانان و فرمانروایان و زمامداران شدیداً هشدار داده و چنین می فرماید:

(أَيُّمَا وَالٍ وَوَلِيٍّ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي أُقِيمَ عَلَيَّ حَدُّ الصِّرَاطِ وَ نَشَرَتِ الْمَلَائِكَةُ صَحِيفَتَهُ، فَإِنْ كَانَ عَادِلًا أَنْجَاهُ اللَّهُ بِعَدْلِهِ، وَ إِنْ كَانَ جَائِرًا انْتَقَصَ بِهِ الصِّرَاطَ حَتَّى تَتْرَائِلُ مَفَاصِلُهُ ثُمَّ يَهْوَى إِلَى النَّارِ).

هر زمامداری که پس از من زمام امور را به دست بگیرد، روز قیامت او را در کنار «صراط» نگه می دارند و فرشتگان نامه عمل او را می گشایند، اگر عادل بوده است که خدا او را به برکت عدالتش نجات می دهد و اگر ظالم بوده است صراط آن چنان فشاری بر او وارد می سازد که تمام مفاصلش از هم جدا می شود سپس در آتش دوزخ سرنگون می گردد. (3)

و نیز در یک روایت دیگر می فرماید:

ص: 148

1- مستدرک حاکم، ج 1، ص 79 و ج 4، ص 127 و مسند أحمد حنبل، ج 4، ص 243 و تاریخ بغداد، ج 2، ن 102 و ج 5، ص 365.

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 704، طبع بیروت، باب 1103، باب ما یکره من الحرص علی الاماره، کتاب الأحکام.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 36 و 37.

(مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ).

هیچ حاکمی بر گروهی از مسلمانان حکمرانی نمی کند مگر این که اگر بمیرد و به آنان خیانت کرده باشد خداوند بهشت را بر او حرام خواهد گردانید. (1)

و در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«محبوب ترین و مقرب ترین مردم روز قیامت در پیشگاه خداوند پیشوای عادل است همچنان که مبعوض ترین و دورترین مردم در نزد خداوند امام ظالم است.» (2)

و در حدیثی که «سدیر صیرفی» از امام صادق علیه السلام در مورد سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به حکام و زمامداران نقل کرده چنین آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگامی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خبر وفاتش داده شد در حالی که سالم و تندرست بود و دردی نداشت - و این خبر را جبرئیل امین برایش آورد - پیامبر صلی الله علیه و اله به مردم اعلام نمود که برای نماز جماعت حاضر شوند و به مهاجر و انصار دستور داد تا مسلح گردند، و چون مردم گرد آمدند پیامبر صلی الله علیه و اله بر فراز منبر رفت و خبر وفات خود را به آن ها اعلام نمود و سپس فرمود:

من خدا را به والی و فرمانروای پس از خود یادآور می شوم از این که مبدا بر جماعت مسلمین رحم نیاورد - بلکه - باید بزرگشان را احترام کند و به ضعیفشان مهربانی نماید و عالیشان را بزرگ شمارد و به آن ها زیان نرساند تا خوار و ذلیلشان گرداند و نیازمندشان نسازد تا از دیشان به در برد و در خانه خود را به روی آن ها نبندد تا از حال آن ها بی خبر بماند و توانای آن ها ناتوانشان را بخورد و در لشکر کشی و جنگ ها به آن ها گرسنگی ندهد و بر آن ها سختی روا ندارد تا نسل امتم را قطع کند سپس فرمود: شاهد باشید که من ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم.» (3)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

(لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ عَدْلٍ).

حکومت و اجرای حدود و اقامه نماز جمعه جز با امامی، عادل درست نمی شود. (4)

ص: 149

1- صحیح بخاری، ج 9، ص 704 کتاب الاحکام، ح 1970، باب ما یکره من الحرص علی الاماره

2- جامع الاصول، ج 4، ص 447 به نقل از سنن ترمذی؛ بحار الانوار، ج 7، ص 351 و روضة الواعظین، ج 2، ص 466

3- کافی، ج 1، ص 406، ح 4

4- بحار الانوار، ج 89 ص 256؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 184

و در فرمان خود به مالک اشتر که به عنوان «عهدنامه» به افتخار او صادر، نموده خطاب به وی می فرماید:

(....) وَلِيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ).

... باید که محبوب ترین چیزها در نظر تو آن باشد که در معیار حق حالتی میانه داشته باشد، و از نظر عدالت همگان را شامل شود و خشنودی رعیت را بیشتر فراهم آورد. (1)

و به هنگام اردو کشی به سرزمین شام برای نبرد با «معاویه بن ابن سفیان» خطاب به یاران و پیروان خود می فرماید:

(... إِيْتَقُوا اللَّهَ عِبَادِ اللَّهِ وَأَطِيعُوهُ، وَأَطِيعُوا إِمَامَكُمْ فَإِنَّ الرَّعِيَّةَ الصَّالِحَةَ تَتَجَوَّعُ بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ، أَلَا وَإِنَّ الرَّعِيَّةَ الْفَاجِرَةَ تَهْلِكُ بِالْإِمَامِ الْفَاجِرِ).

«ای بندگان خدا از خدا بترسید و از او اطاعت کنید و از امام خود پیروی نمایید که رعیت صالح و شایسته به وسیله امام عادل نجات پیدا می کند و آگاه باشید که رعیت بدکار و فاجر به سبب پیشوای بدکار و فاجر به هلاکت می رسد». (2)

و هنگامی که فساد و تبهکاری عثمان و کارگزاران او در مدینه و سایر شهرها از حدّ، گذشت و گروهی از مردم مصر و بصره و کوفه به دعوت جمعی از اهل مدینه و صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله به مدینه، آمدند و از کارهای زشت و ناپسند عثمان به آن حضرت شکایت برده و از او درخواست نمودند تا از جانب آن ها با عثمان گفتگو نماید و از او بخواهد تا رضایت آن ها را فراهم آورد حضرتش به نزد عثمان رفته و او را نصیحت می کند و به خاطر کارهای زشتش وی را سرزنش می نماید و در ضمن سخنان خود خطاب به او چنین می فرماید

(فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدًى وَ هَدًى، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَمَاتَ بَدْعَةً مَجْهُولَةً. وَإِنَّ السُّنَّةَ لَنَبِيْرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبَدْعَ لظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوْدَةً، وَأَحْيَا بَدْعَةً مَتْرُوْكَةً. وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ: يُوْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيْرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُوْرُ فِيهَا كَمَا تَدُوْرُ الرَّحَى، ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا).

ص: 150

1- نهج البلاغه، فیض، ص 996 و صبحی صالح، ص 429 بخش نامه ها

2- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 251؛ بحار الانوار، ج 32، ص 387؛ ارشاد مفید، ص 139، طبع نجف.

بدان که بهترین بندگان خدا در نزد خداوند امام و پیشوای عادل و درستکاری است که خود - به راه حق - هدایت یافته و دیگران را هدایت کند و سنت معلومی - از سنت های ، رسول خدا صلی الله علیه و اله را به یاد داشته و بدعت مجهولی را بمیراند سنت ها روشن و نورانی اند و نشانه های مشخص دارند بدعت ها نیز آشکارند و علامت هایی دارند و بدترین مردمان در نزد خداوند امام و پیشوای ستمکاری است که خود گمراه شده و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند و سنتی را که - از رسول خدا صلی الله علیه و اله - گرفته شده بمیراند و بدعتی را که از بین رفته است زنده گرداند و من خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: چون روز قیامت شود پیشوای ستمکار را می آورند در حالی که نه یار و یاور دارد - تا او را از آتش دوزخ برهاند - و نه عذرخواهی دارد - تا او را از شکنجه و عذاب قیامت نجات دهد - پس در آتش سوزان جهنم انداخته می شود و در آن می گردد، همچنان که آسیا گردش می نماید، و سپس در گودی ته دوزخ بازداشت و زندانی می شود. (1)

در همین رابطه در خطبه شفشقیه یکی از علل پذیرش بیعت خود را پس از 25 سال فترت اجراء عدالت و از بین بردن زمینه های ظلم و ستم و دستگیری بیچارگان و مستمندان و یاری مظلومان و ستمدیدگان و حفظ حقوق مادی و معنوی ضعیفان و محرومان دانسته و در کمال صراحت می فرماید

(أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ، وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَلَا لَفَيْتُمْ ذُنُوبَكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَّا)

قسم به پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر نبود انبوه آن جمعیت بسیار که حاضر شدند - تا با من بیعت کنند - و با وجود یار و یاور حجت تمام شود و نبود آن پیمانی که خداوند از دانایان امت گرفته است که در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش صبر و شکیب از خود نشان ندهند هر آینه زمام و مهار شتر خلافت را برکوهان آن می انداختم و آخر آن را با جام اولش آب می دادم و می دیدید که زرق و برق این دنیا در پیش من از عطسه بز ماده پست تر و بی ارزشتر است.

و هنگامی که کسانی چون عبدالله بن عمر سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه

ص: 151

حسان بن ثابت و اسامة بن زيد از بیعت آن حضرت سرباز زدند در میان اصحاب خود به ، پاخاسته و خطاب به همه کسانی که با حضرتش بیعت نموده بودند و برخی از آن ها طمعی در به دست آوردن عطا و منزلت و مقام از حکومت حضرتش داشتند، چنین می فرماید:

(لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً، وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ.

أَيُّهَا النَّاسُ، أَعْيُنِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ أَيُّمُ اللَّهِ لِأَنْصِبَ فَنَ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَ لَا قُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّى أُورِدَهُ مِنْهُ لَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا).

بیعت کردن شما با من کاری حساب نشده - به طور تصادفی - و بدون فکر و اندیشه نبود (1) و اکنون کار من و شما یکسان نیست من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا به خاطر خودتان می خواهید

ای مردم مرا در برابر خواسته های خودتان یاری کنید به خدا سوگند که من داد ستمدیده را از ستمگر خواهم گرفت و مهار ستمگر را آن چنان خواهم کشید تا این که او را به سرچشمه حق برسانم هر چند که او دوست نداشته باشد. (2)

و در یکی از خطبه های نهج البلاغه که بر فراز منبر کوفه ایراد نموده و در آن علت پذیرش زمامداری خویش و اصرار بر حکومت بر مردم و صفات یک پیشوای عادل را برای یاران خود بیان فرموده است خطاب به آن ها می فرماید

ای مردمان گوناگون و ای دل های پراکنده شما که بدن هایتان حاضر و عقل هایتان پنهان است من شما را با عطوفت و مهربانی به سوی حق می کشانم ولی شما همچون گوسفندانی که از غرش شیر فرار می کنند می گریزید هیئات که من با کمک شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت، بزدايم و یا کجی حق را راست نمایم.

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ

ص: 152

1- این مطلب اشاره به بیعت ابو بکر و سخن عمر بن الخطاب است که در سخنان خود گفته است: «بیعت با ابو بکر کاری شتابزده و حساب نشده و بدون فکر و اندیشه بود» صحیح بخاری، ج 8، ص 587 کتاب المحاربین.

2- نهج البلاغه، فیض، ص 417، کلام 136 و صبحی صالح، ص 194.

الْمُظْلَمُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ).

خداوندا! تو خود می دانی که هدف ما (از خلافت و آن چه انجام دادیم)، رقابت برای به دست گرفتن قدرت و نیز دستیابی به فزونی مال دنیا نبود بلکه می خواستیم نشانه های دین تو را باز گردانیم و در سرزمین های تو آشکارا دست به اصلاح، زینم تا بندگان ستمدیده ات در امن و آسایش زندگی کنند و حدود و احکام تعطیل شده دین تو که به دست فراموشی سپرده شده، بار دیگر عملی گردد. (1)

آن گاه به دنبال آن در توصیف امام به حق و این که والی مسلمین باید چه شرایطی را دارا باشد چنین می فرماید:

(وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدِمَاءِ وَالْمَغَائِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَةً.

وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّ لَهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَبَّافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمِهِ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ، وَيَقِفُ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعْطَلُ لِلْسُّنَّةِ فَيَهْلِكُ الْأُمَّةَ).

و شما دانستید که سزاوار نیست آن کس که بر ناموس و خون و غنائم و احکام و زمامداری مسلمانان ولایت دارد بخیل باشد زیرا اگر چنین کسی بخیل باشد اموالشان را حیف و میل می کند و نباید نادان باشد تا به واسطه جهل و نادانی خود مردمان را گمراه کند و نباید ستمگر باشد تا به وسیله ظلم و ستم رابطه خود را با مردمان قطع کند و نباید در تقسیم اموال بی عدالتی کند و دسته ای را با دست های دیگر فرق گذارد و نباید رشوه خوار باشد تا به سبب آن حقوق مردمان را پایمال نموده و بر خلاف حکم شرع قضاوت نماید و از اجرای حدود خدا، بازماند و نباید احکام و سنن الهی را تعطیل کند که تعطیل سنت موجب هلاکت و تباهی امت است. (2)

، آری امیر مؤمنان علیه السلام که خود در طول مدت 25 سال مورد ظلم و ستم غاصبان خلافت قرار گرفته و تلخی دوران حکومت های پیشین را چشیده است در آن جا که از زشتی ظلم و ستم سخن می گوید و از آن بیزاری می جوید در مورد این صفت نکوهیده چنین می فرماید

ص: 153

1- نهج البلاغه، فیض، ص 406، کلام 131 و صبحی صالح، ص 189

2- نهج البلاغه، فیض، ص 407، کلام 131 و عبده، 19/2 و صبحی صالح، ص 189

(وَ اللَّهُ لَا نَأْتِي عَلَى حَسَبِكَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَمَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَ غَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنَ الْحَطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟!).

به خدا سوگند! اگر همه شب را - تا به صبح بر روی خارهای سعدان (1)، بیدار به سر برم! و یا این که در میان غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم نزد من محبوب تر است از این که خدا و رسولش را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به بعضی از بندگان ستم نموده و چیزی از اموال دنیا را (از کسی) غصب کرده باشم چگونه به کسی ستم روا دارم برای آن جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی و از هم پاشیدگی به پیش می رود و مدت های طولانی در میان خاک ها می ماند. (2)

و آن گاه پس از آن که داستان «حدیده محماة» (آهن گداخته) را با برادرش «عقیل» و جریان حلوایی که به عنوان «هدیه» برای حضرتش آورده بودند به تفصیل نقل می کند به دنبال آن چنین می فرماید:

(وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلَاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا...)

به خدا سوگند! اگر همه اقلیم های هفتگانه را با هر چه در زیر آسمان هاست به من بدهند تا خدا را نافرمانی کنم و - و به ناحق - پوست جوی را از دهان مورچه ای بگیرم چنین کاری نخواهم کرد و این دنیای شما در نزد من از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد بسی خوارتر و بی ارزش تر است... (3)

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و معاویه به کوفه آمد و از آن حضرت درخواست نمود تا درباره فضائل بنی امیه سخنی بگوید، آن حضرت به پا خواست و پس از حمد و ستایش خداوند و درود بر پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله سخنانی به این شرح ایراد نمود:

«هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بداند که من حسن فرزند

ص: 154

- 1- گیاهی است دارای خارهای سه پهلو که شتر آن را با رغبت می خورد (فرهنگ عمید)
- 2- نهج البلاغه، فیض ص 713، خطبه 215 و صبحی صالح، ص 346، خطبه 224
- 3- نهج البلاغه، فیض، ص 714، خطبه 215 و صبحی صالح، ص 347، خطبه 224

رسول خدا صلی الله علیه و اله هستم، من فرزند بشارت دهنده- به بهشت - و بیم دهنده- از آتش جهنم هستم- من فرزند برگزیده به رسالت من فرزند کسی هستم که فرشتگان بر او درود فرستند من فرزند کسی هستم که امت به وجود او شرافت یافتند، من فرزند کسی هستم که جبرئیل از طرف خدای تعالی در نزد او سفیر بود من فرزند کسی هستم که برای جهانیان به رحمت مبعوث گردید».

معاویه که نتوانست دشمنی و حسادت خود را نسبت به آن حضرت پنهان کند گفت: ای! حسن اکنون رطب را برای ما توصیف کن، فرمود: آریای معاویه (الرَّيْحُ تَلَقَّحُهُ، وَالشَّمْسُ تَنْفَحُهُ وَالْقَمَرُ يُلَوِّنُهُ، وَالْحَرُّ يَنْضَجُهُ، وَاللَّيْلُ يُبْرِدُهُ)؛ باد آن را گرد افشانی کند و خورشید در آن بدمد و ماهش رنگ آمیزی، کند و گرما آن را بپزد و شب آن را خنک و گوارا سازد

و سپس سخنان قبلی خود را ادامه داده و فرمود:

«من پسر کسی هستم که مستجاب الدعوه بود من پسر کسی هستم که نسبت به پروردگارش همچون نزدیکی دو سر کمان و یا نزدیک تر بود من پسر کسی هستم که شفاعت کند و شفاعتش پذیرفته شود من پسر مکه و منی هستم من پسر کسی هستم که قریش بازور تسلیم او گردید من پسر کسی هستم که هر که پیرو او باشد سعادت مند است و هر که او را خوار شمارد تیره روز و بدبخت است من پسر کسی هستم که زمین برایش مسجد و پاک کننده شده من پسر کسی هستم که اخبار آسمان ها برای او پیاپی می آمد منم فرزند آن هایی که خداوند پلیدی و آلودگی را از آن ها دور ساخته و کاملاً پاک و پاکیزه شان ساخته است».

(1)

سخنان امام مجتبی علیه السلام که به این جا رسید معاویه که دیگر تاب شنیدن فضایل اهل بیت علیهم السلام را، نداشت روی به آن حضرت نموده: گفت ای حسن گمان می کنم هنوز فکر خلافت در سر می پروری؟ امام مجتبی علیه السلام در پاسخ او فرمود:

(وَيْلَكَ يَا مُعَاوِيَةَ، إِنَّمَا الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَعَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ، لَعَمْرِي إِنَّا لِأَعْلَامِ الْهُدَى وَمِنَارِ التَّقَى، وَ لَكَ يَا مُعَاوِيَةَ مِمَّنْ أَبَادَ السُّنَنَ، وَ أَحْيَا الْبِدْعَ، وَ اتَّخَذَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَ دِينَ اللَّهِ لِعِبَاءً).

ص: 155

1- جمله آخر اشاره به آیه تطهیر آیه 33 از سوره احزاب است که به اتفاق مفسران از شیعه و سنی در شأن اهل بیت نازل شده است

وای بر تو ای، معاویه همانا خلیفه کسی است که به راه و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله گام بردارد و به فرمانبرداری خدا عمل کند و به جان خودم سوگند! که تنها ما نشانه های هدایت و مشعل های فروزان تقواییم و لکن تو ای معاویه از کسانی هستی که سنت ها - ی اسلامی - را از میان برده و بدعت ها را زنده کرده ای و بندگان خدا را به صورت (برده) در آورده و دین خدا را بازیچه خود قرار داده ای (1)

امام حسین علیه السلام می فرماید:

حضرت حسین بن علی علیه السلام در ضمن نامه ای که هنگام اعزام حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام در پاسخ نامه های مردم کوفه نوشته است در مقام معرفی امام به حق چنین می فرماید:

(فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ).

به جان خودم، سوگند که امام - و پیشوا - نیست جز کسی که طبق کتاب خدا (قرآن) حکم کند و در میان مردم به عدالت و دادگری بپا خیزد و به دین حق معتقد باشد، و در برابر هوس های نفسانی خویش به خاطر خدا خویشتن داری کند (2)

این سخن امام حسین علیه السلام اشاره به شرایط رهبری اصیل اسلامی و آرمان های مردمی و اجتماعی دین است که هر مسلمانی باید از آن تبعیت، نمایند یعنی شناخت صحیح دین و پیروی از امام و یک رهبر الهی و معصوم که برنامه کار او عمل به کتاب، خدا و منظور و هدف او اجرای حق و عدالت، است راهگشای یک زندگی سالم و برخوردار از رفاه و امنیت اجتماعی است که در آن نه ظلم و ستمی است و نه، محرومیتی نه مسلمان مورد ستم قرار می گیرد و حش پامال می شود و نه غیر مسلمان از حق خود محروم می گردد

و این همان مقصد اعلا و آرمان رسالت، انبیاء و امامت اوصیاء و حکومت حقه قرآنی و نظام اسلامی است که خداوند وجود مقدس خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را به تأسیس آن مأمور نموده و در قرآن خود فرموده است:

(فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ

ص: 156

1- بحار الانوار، ج 44، ص 41، ح 3 تحف العقول با ترجمه فارسی، ص 234

2- بحار الانوار، ج 44، ص 334؛ ارشاد مفید، ص 186

اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ...)

پس - مردمان را - به دین حق دعوت کن و چنان که فرمانت داده اند استوار باش، و از هواهای ایشان پیروی منما، و بگو به هر کتابی که خدا فرو فرستاده است ایمان دارم و مرا فرمان داده اند تا در میان شما به عدالت رفتار کنم. (1)

، آری امام حجت خدا نگهبان، دین عامل به کتاب خدا و متصدی نشر احکام الهی است که برای به پا داشتن امر قرآن قیام می کند و برنامه های آن را عملی می سازد و در نشر و گسترش و زنده نگهداشتن آن می کوشد.

و به همین دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به فرمان خدای تعالی امیر مؤمنان علیه السلام و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت را در حدیث معروف «ثقلین»، یکی از دو یادگار گران بهای خود معرفی می نماید.

و به همین دلیل است که رسول خدا صلی الله علیه و اله در معرفی دو نوه گرامی خود امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهما السلام می فرماید:

(الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ).

حسن و حسین هر دوی آن ها از اسباط هستند. (2)

و در معرفی سالار شهیدان و رهبر آزاد مردان جهان حضرت حسین بن علی علیه السلام می فرماید:

(حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ).

حسین از من است و من از حسینم خداوند دوستدار کسی است که او را دوست بدارد، حسین سبطی از اسباط است. (3)

منظور رسول خدا صلی الله علیه و اله از بکار بردن لفظ «منی» (از من است) در این حدیث و احادیث، دیگر این است که به مردم بفهماند حضرت حسین بن علی علیه السلام امام و

ص: 157

1- سوره شوری، آیه 15

2- کنز العمال، ج 13، ص 101 و 105. در مورد دو سبط پیامبر صلی الله علیه و اله در بخش های آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 177؛ مسند احمد حنبل، ج 4، ص 172 اسدالغابه، ج 2، ص 19 و ج 5، ص 130 بخاری در الادب المفرد باب معانقة النبی ح 364؛ ترمذی ج 5 ص 658 باب معانقة الحسن و الحسين.

پیشوای معصوم است و وظیفه امام تبلیغ احکام است و امام حسین علیه السلام در مقام تبلیغ احکام الهی از جانب خدا به منزله شخص پیغمبر است.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

امام زین العابدین علیه السلام در فرازی از دعای روز عرفه که هدف های حکومت دینی و الهی را به طور شایسته ای تشریح نموده در مورد امامت و ولایت و حاکمیت و وظیفه ای که امام معصوم علیه السلام به عهده دارد چنین می فرماید:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ يَا مُمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوْامِرِهِ، وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلَّا يَتَقَدَّمَ مَتَقَدِّمًا، وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرًا، فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ... وَأَقِمَّ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ شَرَّ رَائِعِكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ، - صَلَوَاتُكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ أَحْيِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اجْلُ بِه صَدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَ ابْنِ بِهِ الصِّدْقَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَأَزِلْ بِهِ التَّكْبِيرَ عَنْ صِدْرِاطِكَ، وَ اْمَحَقِّ بِه بُغَاةَ قَصْدِكَ عَوْجًا، وَ اِلْبِجْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَانِكَ، وَ اِبْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَانِكَ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ...

خداوندا! تو دین خودت را در هر زمان به وسیله امامی تأیید نمودی که او را علمی (و نشانه ای) برای بندگان و چراغی در شهرهایت قرار دادی و این پس از آن بود که رشته او را به رشته عنایات خویش، پیوستی و او را وسیله دست یافتن به رضوان خود، ساختی و فرمانبرداری از او را واجب و نافرمانیش را ممنوع شمردی و فرمان دادی که به او امرش گردن نهند و از آن چه نهی کند دست بازدارند و هیچ کس بر او پیشی نجوید و از او دور نیفتد، پس او پناهگاه پناهندگان و ملجأ مؤمنان و دستگیره متمسکان و فروغ جهانیان است.

خداوندا! پس شکرگزاری نعمتی را که به ولی خود ارزانی داشته ای به او الهام کن... و کتاب و حدود و احکام و سنت های رسالت را - که درودهای تو بر او و آل او باد - به دست او برپای دار و نشانه های دینت را که ستمکاران از میان برده اند به وسیله او زنده کن، و زنگ انحراف را از راه خودت به وسیله او، بزدا و راه را از چاه به مدد او آشکار ساز و منحرفان از طریق خود را به دست او نابود کن و کسانی را که می خواهند مقصود تو را

دگرگون سازند به وسیله او از میان بردار و از لطف او دوستانت را بهره مند فرما، و دست او را بر دشمنانت بگشا و رأفت و محبت و مهربانی و لطف او را نصیب ما گردان.... (1)

مقصود از این کلمات نورانی این است که «امام معصوم» محور حق و عدل و فرمانبرداری از او، واجب و مخالفت با او مخالفت با اوامر الهی و خواست های حضرت حق است.

زیرا: کتاب خدا تنها به وسیله امام تبیین می شود و احکام و شرایع دین به وسیله امام زنده می ماند و حدود الهی به وسیله امام به جریان می افتد و مردم به وسیله امام هدایت می یابند و عدالت اجتماعی به وسیله امام برقرار می گردد و در این صورت است که دین خدا دین می شود و بشریت از چنگال ظلم و ستم جباران و گردنگشان و قدرتمندان و طاغوت های زمان نجات پیدا می کند

و به همین جهت است که آن حضرت در نامه معروف خود که به «محمد بن مسلم زهری» از فقهای، مدینه نگاشته - و ما فزاهایی از آن را در این جا می آوریم - او را موعظه و نصیحت می نماید و خطاب به وی چنین می فرماید:

«... خداوند ما و تو را از فتنه ها نکه دارد و به تو از آتش دوزخ ترحم نماید، تو امروز به وضعی افتاده ای که سزاوار است هر که تو را بدان حال ببیند برایت طلب رحمت کند بار نعمت خدا بر دوش تو سنگین شده که به تو بدنی سالم و عمری در از عنایت فرموده و حجت خداوند بر تو تمام شده است که قرآن را نیک می دانی و تو را در شناخت احکام دینش «فقیه» گردانیده و سنت پیامبرش را هم به تو شناسانده است...»

پس بنگر که فردا که در پیشگاه خدا می ایستی چگونه مردی خواهی بود... گمان مبر که خدا عذر تو را بپذیرد و از تقصیرت در گذرد هیئات هیئات که چنین نخواهد بود. خدا در قرآن از علما پیمان گرفته است که «دین خدا را آشکار کنند و پنهان مدارند» (2)

این را بدان که کم ترین چیزی که تو آن را پنهان کرده ای و سبک ترین چیزی که بار آن را به دوش گرفته ای این است که تو وحشت و نگرانی ستمگر را به آسودگی بدل کرده ای و راه گمراهی را بر او آسان ساخته ای؛ و این کار با نزدیک شدن تو به او و پذیرفتن دعوت او صورت گرفته است.

از آن می ترسم که فردای قیامت با این گناه در میان خیانتکاران جای داشته باشی و از تو

ص: 159

1- صحیفه سجّادیه، ص 337 - 338 دعای 47

2- سوره آل عمران، آیه 187.

پرسند از آن چه گرفتی و به ستمکاری ستمکاران کمک کردی؟ و پرسند که چرا چیزی که حق تو نبود از کسی که به تو بخشید گرفتی؟ و چرا به کسی نزدیک شدی که حق هیچ کس را به او نمی داد؟ و چرا در آن هنگام که تو را به خود نزدیک کرد از باطلی جلوگیری نکردی؟ و چرا با دشمن خدا دوست شدی؟

آیا در آن هنگام که ستمگران تو را برای همکاری فرا خواندند، تو را همچون میله آهنی قرار ندادند که آسیاب ستمکاری خویش را بر گرد آن به گردش درآورند؟ و همچون پلی نشدی که از آن عبور کنند و به بلاها (و جنایت هایی که بر مردم روا می دارند) دسترسی پیدا کنند؟ و همچون نردبانی برای گمراهی های ایشان نبودی؟ آیا تو فریبکاری های ایشان را توجیه نکردی و گام به گام ایشان نرفتی؟ آنان به وسیله تو مردمان را درباره علماء - از آل محمد صلی الله علیه و آله - به تردید انداختند و دل های نادانان را به سوی خود جلب نمودند...

آری، آن چه به تو بخشیدند از آن چه از تو گرفتند بسیار کم تر است، و آن چه برای تو آباد کردند در برابر آن چه خراب کردند بسیار ناچیز است. اینک به حال خود بنگر که هیچ کس به حال تو نخواهد گریست و حساب خود را همچون حساب کسی که مورد سؤال قرار گرفته رسیدگی کن

گمان مدار که می خواهم تو را توبیخ و ملامت و سرزنش نمایم بلکه مقصودم این است که خداوند اندیشه نارسای تو را بالا برد و آن چه را که از دینت از دست داده ای به تو باز گرداند... از این پس از همه کارهای ناروا روی گردان تا به نیکوکاران ملحق شوی...» (1)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ أئِمَّةَ الْجَوْرِ وَاتَّبَاعَهُمْ لَمَعزُولُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا.)

«پیشوایان ستمکار و پیروان آن ها از دین خدا برکنار اند خود آن ها گمراه و مردمان را نیز گمراه می کنند» (2)

و در همین رابطه در یک حدیث دیگر می فرماید:

(قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً، وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً).

ص: 160

1- تحف العقول، ص 198 - 200

2- کافی، ج 1، ص 375، ح 2

خدای تبارک و تعالی - در حدیث قدسی - فرموده است: هر آینه هر دسته ای از مسلمین را که در اسلام از امام - و پیشوای - ستمکاری که از جانب خدا نیست پیروی کرده است عذاب خواهیم کرد هر چند که در اعمالش نکوکار و پرهیزگار باشد، و هر دسته از مسلمین را که از امام عادل‌ی که برگزیده از جانب خداست پیروی کرده است، خواهیم بخشید، هر چند که آن دسته نسبت به خود ستمکار و گناهکار باشد. (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عَتَبَ عَلَيَّ هَوْلَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ عَتَبَ عَلَيَّ هَوْلَاءُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)، يَعْنِي مَن ظَلَمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ لَوْلَا يَتَّهِمُ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ. وَقَالَ: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) إِنَّمَا عَلَيَّ بِهِذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَيَّ الْإِسْلَامَ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنَ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ، فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

هر کس که خدا را با پیروی کردن از امام - و پیشوای - ستمکاری که از جانب خدا نیست دینداری کند دین ندارد و بر کسی که با پیروی کردن از امام عادل‌ی که از جانب خداست خدا را دینداری کند سرزنشی نیست راوی عرض کرد: - یابن رسول الله - آن ها دین ندارند و بر این ها سرزنشی نیست؟! فرمود آری آن ها دین ندارند و بر این ها سرزنشی نیست، سپس فرمود آیا قول خدای تعالی را نشنیده ای که می فرماید خداوند: [خداوند یار و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند و او آن ها را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد]، (2) یعنی آن ها را از تاریکی های گناهان به واسطه پیروی کردن از امام عادل‌ی که از جانب خداست به سوی نور توبه و مغفرت و آمرزش می برد - آن گاه فرمود: - و خداوند فرموده است: [و کسانی که کافر شدند سرپرست آن ها طغیانگران سرکشند که آن ها را از نور به سوی تاریکی ها می برند]، (3) مقصود از این آیه شریفه این است که آن ها نور اسلام داشتند، ولی چون از هر امام سمتگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند، به واسطه

ص: 161

1- کافی، ج 1، ص 376، ح 4.

2- سوره بقره، آیه 257

3- سوره بقره، آیه 257

پیروی کردن از او از نور اسلام بیرون رفته و به تاریکی کفر روی آوردند و خداوند هم برای ایشان همراه با کفار، آتش دوزخ را واجب ساخت، پس آن ها اهل آتش اند، و برای همیشه در آن - جاودان - خواهند بود. (1)

از مجموع این روایات به خوبی استفاده می شود که افراد ظالم و ستمکار به هیچ وجه شایستگی مقام امامت و رهبری را ندارند و حکومت این گونه افراد باعث گمراهی امت و تعطیل، سنت و احیاء، بدعت و ذلت و خواری رعیت خواهد بود و پذیرفتن ولایت و رهبری چنین کسی از طرف ملت موجب خروج از تحت ولایت خدا و قرار گرفتن تحت ولایت، شیطان و بیرون رفتن از نور اسلام و ورود در ظلمت، کفر و در نتیجه دخول در آتش سوزان جهنم است.

3- امام باید اعلم افراد امت باشد

تردیدی نیست که «امام معصوم» که رهبر کل و حجت خدا و خلیفه الله و نماینده او در بین مردم و پیشوای خلق، است باید برتر و بالاتر و دانشمندتر و اعلم و افضل از همه مردمان باشد و این حکم بدیهی عقل است که معلم از متعلم و استاد از شاگرد و راهنما از، راهجو و مقتدی از، مقتدی اعلم و افضل و اکمل باشد و گرنه بین امام و مأموم تفاوتی وجود نخواهد داشت.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

بگو - ای پیامبر! آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند با هم برابرند؟ (2)

و در یک آیه دیگر می فرماید:

(وَ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ).

آیا کسی که - مردم را - به راه حق رهبری می کند برای پیروی کردن شایسته تر است یا کسی که خود هدایت نمی شود مگر آن که او را هدایت کنند پس شما را چه شده است؟

ص: 162

1- کافی، ج 1، ص 357 و 376، ح 3.

2- سوره زمر، آیه 9

چگونه قضاوت می کنید؟! (1)

و در جای دیگر می فرماید:

(يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ).

خداوند به هر که بخواهد علم و حکمت عطا می فرماید و به هر کس که علم و حکمت داده شود خیر فراوانی رسیده است ولی جز خردمندان کسی اندرز نمی گیرد. (2)

از آن جا که مقام شامخ، امامت مقام خلیفه، الهی و ولایت مطلقه خداوندی و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، است و امام معصوم حافظ و نگهبان دین و حامل رسالت پیامبر خدا به نسل های آینده است خداوند امام علیه السلام را انسانی ممتاز و برتر از سایر مردمان آفریده و اسرار و رموز قرآن و معانی باطنی آن را به وی آموخته و او را به علم دانشی اختصاص داده است که هرگز در مقام مقایسه با دیگران با هیچ یک از انسان های روی زمین برابر نیست.

خداوند در قرآن کریم درباره این بندگان برگزیده و ممتاز می فرماید:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).

سپس ما کسانی از بندگان برگزیده خود را وارث این کتاب - آسمانی قرآن - گردانیدیم. (3) و در آیه دیگر در مقام معرفی آنان می فرماید:

(فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ).

سوگند به جایگاه ستارگان و این سوگند اگر بدانید سوگند بزرگی است که این قرآن کتابی بزرگ و گرامی و در لوح محفوظ (سرّ حق) است که جز دست پاکان و پاکیزگان بدان نخواهد رسید. (4)

و در یک آیه دیگر در مورد دانایان علوم قرآن و کسانی که با حقایق و اسرار آن آشنایی دارند و معانی باطنی آن را درک می کنند خطاب به پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: 163

1- سوره یونس، آیه 35.

2- سوره بقره، آیه 269

3- سوره فاطر، آیه 32.

4- سوره واقعه آیات 75-79

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ).

اوست خداوندی که قرآن را بر تو فرو فرستاد که برخی از آن آیات محکمی است که آن ها اساس و مرجع سایر آیات کتاب خداست (و احتمال و اشتباه در آن راه نیابد) و برخی دیگر، آیات متشابهی است (که معانی آن ها به سهولت و آسانی درک نشود) و اما کسانی که در دل هایشان میل به باطل و انحراف است به دنبال آیات متشابه می روند تا با تأویل کردن آن شبهه و فتنه پدید آورند در حالی که تأویل قرآن را جز خدا و کسانی که علم و دانش فراوان دارند نمی داند و اینان اند که می گویند ما به همه کتاب ایمان داریم که همه اش از جانب پروردگاران، است ولی این حقیقت را جز خردمندان، متذکر نمی شوند. (1)

از این آیات به خوبی استفاده می شود که خداوند متعال برخی از بندگان شایسته خود را از میان همه مردم برگزیده و آنان را وارث علم کتاب خود - قرآن کریم - نموده و برای این کتاب آسمانی اسرار و رموز درونی و باطنی قرار داده است که جز خودش و پاکان و پاکیزگان که راسخ در علم الهی اند از فهم حقایق آن آگاهی ندارند.

بر این، اساس تردیدی نیست که مقصود از پاکان و پاکیزگان و کسانی که راسخ در علم، اند کسی جز اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت و امامان معصوم علیهم السلام از عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله نخواهد بود زیرا به حکم آیه تطهیر آن ها هستند که خداوند ایشان را پاک و پاکیزه قرار داده و از پلیدی و آلودگی مبرایشان ساخته و از هر گونه خطا و لغزش و گناه و اشتباه مصون و محفوظشان داشته است.

و به همین جهت است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به فرمان خدای متعال، علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان او را (در حدیث شریف نبوی، «ثقلین») که مشهور و متواتر است و در کتاب های علمای مذاهب اسلامی با اسناد و مدارک - آمده است) یکی از دو یادگار گران بهای خویش معرفی نموده و فرموده است:

(فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلِمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ).

ص: 164

از کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام پیشی نگیرید که هلاک می شوید و در حق آن ها کوتاهی نکنید که هلاک می شوید و به آنان یاد ندهید که آن ها از شما داناترند. (1)

روایات اهل بیت علیهم السلام درباره علم و دانش امام

آن چه از مجموع روایات وارده در رابطه با علم و دانش امام استفاده می شود این است: که امام یک فرد استثنائی، است علم و دانش او خدادادی است سینه اش گنجینه علوم نبوت، است تمام مسائل حلال و حرام را می داند آسمان و زمین در برابر او همچون کف دست اوست آشنا به همه زبان هاست از گذشته و آینده جهان آگاه است از اعمالی که مردم انجام می دهند اطلاع دارد دوست و دشمن را می شناسد از اخبار دوستان و شیعیانش چیزی بر او پوشیده نمی ماند هرگز علوم خود را فراموش نمی کند و دانش او به اندازه ای است که خیلی ها تاب و تحمل آن را ندارند

و اینک برای آشنایی با علم و دانش امام که خلیفه الله و نماینده خدا و حجت بالغه خداوند است و راسخ در علم و گنجینه علوم خدایی، است به احادیثی که در این زمین می آوریم توجه فرمائید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید:

(إِنَّا عَشَرٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهْمِي وَعِلْمِي وَحِكْمَتِي وَخَلَقَهُمْ مِنْ طِينَتِي. فَوَيْلٌ لِلْمُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهِمْ بَعْدَى الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي مَا لَهُمْ؟! لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي).

دوازده تن از اهل بیت، من خداوند علم و فهم و حکمت مرا به آن ها عطا فرموده است و آن ها را از خاک و گل من آفریده است. وای به حال کسانی که بعد از من بر آن ها فخر فروشند و در برابرشان تکبر نمایند و صله رحم مرا در حق آن ها قطع نمایند. آن ها را چه شده است؟ خداوند آن ها را از شفاعت من محروم سازد. (2)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

حضرت علی علیه السلام در نخستین خطبه ای که در مدینه پس از تصدی مقام خلافت

ص: 165

1- صواعق المحرقة، ص 228 و در چاپ دیگر ص 188؛ در المنشور سیوطی، ج 2، ص 60 كنز العمال، ج 1، ص 166 و اسد الغابه، ج 3، ص 137.

2- كشف الغمّة، ج 2، ص 507 چاپ، تبریز عيون الاخبار، ج 1، ص 53 اعلام الوری، ص 390، اختصاص ص 208 و منتخب الاثر، ص 32، ح 48

ایراد نموده درباره عظمت و شرافت امامان اهل بیت علیهم السلام و مقام رفیع و والای آن بزرگواران و برگزیدگان حق چنین می فرماید:

(أَلَا إِنَّ أُبْرَارَ عَتْرَتِي، وَأَطَايِبَ أُرُومَتِي، أَحْكَمَ النَّاسِ صَغَارًا، وَأَعْلَمَ النَّاسِ كِبَارًا، أَلَا وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلْمُنَا، وَحُكْمِ اللَّهِ حُكْمُنَا، وَمِنْ قَوْلِ صَادِقٍ سَمِعْنَا. فَإِن تَتَّبِعُوا آثَارَنَا تَهْتَدُوا بِبَصَائِرِنَا، وَإِن لَمْ تَفْعَلُوا يَهْلِكْكُمْ اللَّهُ بِأَيْدِينَا. مَعَنَا رَأْيَةُ الْحَقِّ، مَنْ تَبِعَهَا لِحَقٍّ، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا غَرَقَ. أَلَا وَبِنَايُذْرِكُ تَرَهُ كُلَّ مُؤْمِنٍ، وَبِنَا تُلْعَجُ رِبْقَةَ الدَّلِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَبِنَا فُتِحَ لَابِكُمْ، وَمِنَّا يُخْتَمُ لَابِكُمْ).

نیکان عترت من و پاکان بستگان من در کودکی حکیم ترین مردمان و در بزرگی داناترین آن ها هستند. آگاه باشید که ما خاندانی هستیم که از علوم خداوند به ما تعلیم شده، و از حکمت خداوند به ما عطا گردیده و ما آن را از صادق مصدق فرا گرفتیم. اگر از آثار ما پیروی کنید با بصیرت های ما هدایت می شوید و اگر از ما پیروی نکنید به دست ما به هلاکت می رسید پرچم حق با ماست کسی که با آن همراهی کند به حق می رسد و کسی که از آن عقب بماند غرق می شود انتقام هر مؤمنی به دست ما گرفته می شود، و طوق ذلّت و زبونی به دست ما از گردن شما برداشته می شود. دین به وسیله ما آغاز گردید و انجامش نیز به دست ماست نه دیگری (1)

و در یک خطبه دیگر که در ضمن سخنان خود خاندان نبوت را معرفی می نماید چنین می فرماید:

«خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله رازداران پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ، پناهگاه فرمان او، مخزن دانش ها و حکمت ها حافظان کتاب و سنت و استوانه های آئین او می باشند هیچ کس از افراد امت را نمی توان به آنان قیاس کرد آنان پایه های دین و ستون های ایمان و یقین هستند.

دور افتادگان از راه حق به آن ها رجوع می کنند و واماندگان به آن ها می پیوندند. خصائص امامت (علوم و معارف دین و ویژگی های امامت) نزد آن هاست و وصیت پیامبر در حق آن هاست و آنان وارثان (حقیقی) پیامبرانند» (2)

و در یک مناسبت دیگر در ضمن یک خطبه شیوا که از سرچشمه زلال وحی الهام گرفته درباره فضائل ائمه اهل بیت علیهم السلام چنین می فرماید:

ص: 166

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 276؛ ینابیع الموده، ج 3، ص 174 و منتخب الاثر، ص 151.

2- نهج البلاغه فیض، ص 44، خطبه 2 و صبحی صالح، ص 47.

«خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله مایه زندگی علم و دانش و نابودی جهالت و نادانی هستند، آنانند که حلم و بردباری ایشان از دانش و علمشان خبر می دهد و ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از استحکام، منطقشان با حق مخالفت نمی کنند و درباره آن با یکدیگر اختلاف ندارند آنان استوانه های اسلام و پناهگاه حوادث اند به وسیله آن ها حق در جای خود استوار می گردد و باطل ریشه کن می شود و زبان باطل از کامش بیرون می آید آنان دین را از روی تعقل و دانایی شناخته اند نه از راه شنیدن و نقل دیگران، زیرا ناقلان علم فراوان و رعایت کنندگان آن بسیار اندک و ناچیزند». (1)

و در ضمن خطبه ای که در پند و اندرز دادن به مردم ایراد نموده در ستایش امامان معصوم از خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله چنین می فرماید:

(مائیم شعار - اسلام که از جهت پیوند با رسول خدا صلی الله علیه و اله همچون پیراهن تن او هستیم - مائیم اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله، مائیم خزانه داران درب ها - علوم پیامبر - که جز از راه در نمی توان وارد خانه گردید و هر کس راه دیگری در پیش گیرد و از غیر در وارد خانه شود دزد نامیده می شود... آیات کریمه قرآن درباره این خاندان نازل شده و آنان گنجینه های علوم الهی اند اگر لب به سخن گشایند راست می گویند و اگر سکوت اختیار کنند کسی نمی تواند بر آنان پیشی گیرد» (2)

و در حدیثی آمده است که درباره ویژگی های اهل بیت علیهم السلام و رهبری رهبران معصوم علیهم السلام فرمود:

«مائیم برگزیدگان (خدا) و رهبری ما رهبری انبیاء است و حزب ما حزب خدای تعالی و گروه ستمکاران حزب شیطان، است هر کس که ما و دشمنان ما را مساوی بداند از شیعیان ما نیست» (3)

و در حدیث دیگری آمده است که در همین زمینه فرمود:

«ما نور آسمان ها و زمین و کشتی های نجاتیم علوم پنهانی خداوند در نزد ما است و بازگشت امور به سوی ما می باشد» (4)

آری خوانندگان گرامی! امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود در «نهج البلاغه»

ص: 167

1- نهج البلاغه فیض، ص 825 خطبه 239 و صبحی صالح، ص 357

2- نهج البلاغه، فیض، ص 480 خطبه 153 و صبحی صالح، ص 215 خطبه 154

3- صواعق المحرقة، ص 238 طبع قاهره ط 2 سال 1385، آخر باب خصوصیاتهم الدالة علی عظیم کراماتهم.

4- تذكرة الخواص، ص 130.

که در مورد حکومت و فرمانروایی و شرایط زمامداری ایراد، نموده، علم و قدرت را یکی از شرایط رهبری در حکومت الهی به شمار آورده و امارت و خلافت بر مسلمانان را از آن کسی دانسته است که تواناترین افراد بر اداره امور مملکت بوده و داناترین آن‌ها نسبت به اوامر و دستورات الهی باشد چنان که می‌فرماید

ای مردم! شایسته‌ترین افراد برای این کار (امامت و حکومت)؛ کسی است که بر آن تواناتر و از حکم خدا درباره آن آگاه‌تر باشد؛ پس اگر آشوبگری فتنه بر پا کند، از او می‌خواهند تا به حق گردن نهد و اگر امتناع ورزد به دفع او بر می‌خیزند». (1)

و در خطبه دیگری که پس از کشته شدن طلحه و، زبیر در موعظه و نصیحت مردم و ارشاد و راهنمایی آنان ایراد نموده چنین می‌فرماید

«ای مردم شما هنگامی که در تاریکی جهالت و گمراهی بودید به وسیله ما هدایت شدید و به راه راست قدم نهادید و به اوج قله کمال رسیدید و به وسیله ما تیرگی شب‌های دیجور را شکافتید و به روشنائی رسیدید که باد گوشی که از فریادهای رهنمای دلسوز بیدار نشود و پند و اندرز نگیرد». (2)

و در ضمن یک خطبه دیگر پس از ستایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اشاره به انقراض بنی امیه که مردم را اندرز می‌دهد خطاب به آنان چنین می‌فرماید:

«ای مردم! چراغ (راه سعادت و خوشبختی خود) را از روشنائی مشعل فروزان پند دهنده پند پذیرفته- که به گفتار خود عمل می‌کند- روشن کنید و از چشمه زلال علمی که از تیرگی‌ها و آلودگی‌ها پیراسته است بهره برداری نمائید». (3)

و باز در خطبه دیگری پس از آن که از بعثت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و گرفتاری مسلمین در آینده تاریخ سخن می‌گوید و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از امام خویش تحریص و ترغیب می‌نماید به ارشاد و راهنمایی مردم پرداخته خطاب به آنان چنین می‌فرماید:

«.... این را بدانید که شما هرگز راه راست را نخواهید شناخت مگر آن که کسی که آن را ترک کرده است بشناسید و به پیمان کتاب (خدا) هرگز عمل نخواهید کرد مگر آن که

ص: 168

1- نهج البلاغه فیض، ص، 558، خطبه 172 و صبحی صالح، ص 247 خطبه 173

2- نهج البلاغه، فیض ص، 55، خطبه 4 و صبحی صالح، ص 51

3- نهج البلاغه فیض ص 311، خطبه 104 و صبحی صالح، ص 152 خطبه 105

کسی را که پیمان شکسته است بشناسید و هرگز به کتاب خدا (قرآن) چنگ نمی زنید مگر این که کسانی که قرآن را کنار گذاشته اند بشناسید. این مطلب را از نزد اهل آن - امامان اهل بیت علیهم السلام - جویا شوید که خود مایه زندگی علم و دانش و مرگ جهل و نادانی اند آنان کسانی هستند که داوریشان از دانششان به شما خبر می دهد و سکوتشان از سخنگویشان و ظاهرشان از باطنشان با دین مخالفت نمی کنند و در آن اختلافی ندارند، پس دین (و قرآن) در میان ایشان گواهی راستگو و خاموشی گویا است». (1)

و زمانی که تصمیم می گیرد برای سرکوبی معاویه به سوی شام عزیمت نماید در میان اصحاب و یاران خود بپا می خیزد و در ضمن یک خطبه مفصل و طولانی خطاب به آنان چنین می فرماید

«... هان ای مسلمانان از خدا بترسید و برای جهاد با معاویه ستمکار و پیمان شکن و یاران ستمکار و پیمان شکن او بپاخیزید و در این راه همدیگر را تشویق نمائید. آیاتی را که از کتاب خدای عزوجل برای - پند و اندرز - شما تلاوت می کنم و خداوند آن را بر پیامبر خود فرو فرستاده بشنوید تا بدان وسیله پند و اندرز گیرید که به خدا سوگند آن برای شما بهترین پند و موعظه است. پس از موعظه خداوند سود جوئید و از نافرمانی خدا برکنار بمانید که خدای تعالی شما را به - کسانی دیگر - غیر از خود شما پند و اندرز داده و به پیامبرش فرموده است:

(أَلَمْ تَر إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءَنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ - وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

«آیا از [حال] آن گروه بنی اسرائیل خبر نیافتی که پس از وفات موسی به پیامبر زمان خود گفتند پادشاهی برای ما انتخاب کن تا در راه خدا پیکار کنیم [آن پیامبر] گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد چه بسا که پیکار نکنید گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با

ص: 169

آن که ما از دیارمان و از [نزد] فرزندانمان بیرون رانده شده ایم. پس چون حکم جنگ بر آنان مقرر شد جز شماری اندک از آنان [همگی] روی از جهاد گردانیدند، و خداوند به [کردار] ستمگران آگاه است.

و پیامبرشان به آنان گفت همانا خداوند طالوت را به پادشاهی شما برگماشته است: گفتند چگونه او [می تواند] بر ما پادشاهی داشته، باشد با این که ما به پادشاهی از او شایسته تریم و به او ثروت زیادی داده نشده است؟ پیامبرشان: گفت خداوند او را بر شما برگزیده و او را در علم و دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده است و خدا پادشاهی خود را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست». (1)

ای مردم! در این آیات برای شما درس عبرتی است تا بدانید که خداوند خلافت و امارت را بعد از پیغمبران در فرزندانشان قرار داده است خداوند طالوت را بر دیگران فضیلت و برتری داد چون او را برگزیده بود و از جهت علم و نیروی بدنی بر آنان ترجیح داشت. بنابراین آیا شما چنین می پندارید که خداوند بنی امیه را بر بنی هاشم برگزیده و معاویه از جهت علم و دانش و نیروی بدنی بر من برتری دارد؟» (2)

مفهوم این سخن امیر مؤمنان علیه السلام این است که، امام، الگو اسوه، نمونه حجت خدا در، زمین برگزیده الهی و حاکم بر سر نوشت مردم است و دارای امتیازات خاصی است که از آن جمله: مقام علم و دانش خدادادی است که خداوند آن را به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله عطا نموده و بدین وسیله آنان را بر دیگران مزیت و برتری بخشیده و آنان کانون علم دانش الهی و مخزن اسرار علوم نبوی و وارثان حقیقی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله می باشند.

و از همین جهت است که می بینیم هنگامی که خوارج نهروان حکمیت عمرو و عاص و ابوموسی اشعری را انکار می نمایند اصحاب خود را مورد سرزنش قرار داده و خطاب به آن ها چنین می فرماید:

«ما مردان را «حکم» قرار ندادیم بلکه قرآن را حاکم گردانیدیم و این قرآن خطی است نوشته که میان دوپاره جلد آن است که به زبان سخن نمی گوید و ناگزیر تفسیر کننده و مترجمی می خواهد و مردان از آن سخن می گویند... پس اگر صادقانه درباره کتاب خدا حکم شود ما - اهل بیت - شایسته ترین مردمان به، قرآنیم و اگر به سنت پیامبر صلی الله علیه و اله

ص: 170

1- سوره بقره آیه 246 و 247

2- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 253، ط نجف.

داوری شود ما از همه کس به قرآن سزاوارتریم». (1)

آری، امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ای که در فضائل و مناقب امامان اهل بیت علیهم السلام ایراد نموده در رابطه با مقام علم و دانش خدادادی و لیاقت ذاتی و شایستگی خاندان عصمت و طهارت برای امامت و رهبری چنین می :

«کجایند کسانی که می پندارند در علم مهارت دارند به جز ما اهل بیت؟ آن ها دروغ می گویند و به ما ستم می نمایند، زیرا خداوند به ما - اهل بیت - برتری بخشیده و دیگران را پست و زبون ساخته است. خداوند این مقام و منزلت را به ما عطا فرموده و دیگران را محروم ساخته است. خدا ما را در این نعمت ها داخل نموده و دیگران را بیرون رانده است به وسیله ما مردم هدایت می شوند و کوری گمراهی بر طرف می گردد. امامان همگی از قریش» هستند که درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از «هاشم» است و مقام امامت به هیچ وجه در خور صلاحیت دیگران نیست». (2)

سپس در یک حدیث دیگر در بیان الطاف بی کران خداوند در حق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و دانش نامحدودی که خداوند به این خاندان عنایت فرموده است چنین می فرماید:

(إِنَّا أَعْطَيْنَا عِلْمَ الْمَنَائِي وَالْبَلَايَا، وَالتَّأْوِيلَ وَالتَّنْزِيلَ، وَفَصَلَ الْخِطَابِ، وَعِلْمَ التَّوَاذِلِ وَالْوَقَائِعِ، وَلَا يَعْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ).

علم مرگ و میرها به ما داده شده، علم تأویل و تنزیل و فصل الخطاب به ما عطا گردیده، علم حوادث و وقایع به ما داده شده و هرگز چیزی از ما پوشیده نمی ماند. (3)

امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن سخنان مشروح دیگری که درباره مقام والای امام و قرب و منزلت او در نزد خداوند جهت استحضار طارق بن شهاب در مسأله امامت بیان داشته است نیروی درک و تشخیص امامان علیهم السلام را چنین تفسیر می کند:

(السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ عِنْدَ الْإِمَامِ، كَيْدِهِ مِنْ رَاحَتِهِ، يَعْرِفُ ظَاهِرَهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَيَعْلَمُ بَرَّهَا مِنْ فَاجِرِهَا).

آسمان ها و زمین در نزد امام علیه السلام همچون کف دست اوست ظاهر و باطن آن ها را می فهمد،

ص: 171

1- نهج البلاغة، فیض، ص 386 و صبحی صالح، ص 182

2- نهج البلاغة، فیض، ص 437، خطبه 144 و صبحی صالح، ص 201.

3- الزام النَّاصِبِ، ج 2، ص 246.

و همچنین در همین رابطه در توصیف «امام» می‌فرماید:

(و يُنصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ، مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ، وَيُلْبَسُ الْهَيْبَةَ وَعِلْمُ الصِّمِيرِ، وَيَطَّلِعُ عَلَى الْغَيْبِ وَيَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ عَالَمِ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ).

برای امام عمودی از نور از زمین تا آسمان نصب می‌شود که اعمال بندگان را در آن می‌بیند. با نور هیبت و جلال خداوندی پوشانده می‌شود. باطن انسان‌ها و رازهای نهفته در دل‌ها را می‌داند بر پنهانی‌ها اطلاع پیدا می‌کند میان مشرق و مغرب عالم را می‌بیند و چیزی از عالم ملک و ملکوت بر او پنهان نمی‌ماند (2)

، آری عنایات بیکران خداوند در حق ائمه هدی علیهم السلام به اندازه‌ای بود که بسیاری از اشخاص قدرت تحمل آن را نداشتند و در نتیجه گاهی درباره آن‌ها به اشتباه افتاده به آن بزرگواران نسبت الوهیت می‌دادند.

به همین مناسبت یکبار که امیر مؤمنان علیه السلام در یک خطبه مفصل و طولانی از علائم ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و فتنه و آشوب‌های آخر الزمان و قدرت امامت سخن می‌گفت «علی بن قدامه» عرضه داشت:

یا امیرالمؤمنین! تو خود این مطلب را روشن ساختی که فرمان شما بر همه موجودات به اذن و اجازه پروردگار نافذ است و اگر تو خود این مطلب را بیان نمی‌کردی ما می‌گفتیم: «جز تو خدایی نیست!» امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخش فرمود:

«تعجب نکن که هلاک می‌شوی ما بنده ایم چون شما ازدواج می‌کنیم در رحم مادر و صلب پدر قرار می‌گیریم با این تفاوت که آن چه در آسمان‌ها و زمین انجام یافته و یا به وقوع خواهد پیوست خدا به ما یاد داده است این دانش‌ها مخصوص ماست؛ من، حسن، حسین مادرشان زهرا و امامان، بعدی یکی پس از دیگری تا، مهدی همه از یک سرچشمه آب خورده ایم و علوم همه ما به یک نقطه بر می‌گردد. چه از من بپرسید یا از امامان بعدی بپرسید (علوم همه ما یکی است) هرگز هیچ عصری تا قیام قائم از ما خالی نخواهد بود این اعتراف را از من بشنوید و گواه باشید که روزی شما را گواه

ص: 172

1- بحار الانوار، ج 25، ص 173؛ الزام الناصب، ج 1، ص 29 و مشارق الانوار، ص 117

2- بحار الانوار، ج 25، ص 169؛ الزام الناصب، ج 1، ص 26 و مشارق الانوار، ص 115

خواهم گرفت: علی بن ابی طالب نوری مخلوق و بنده ای مرزوق است، هر کس جز این را بگوید لعنت خدا بر او باد» (1)

و یک بار دیگر نیز هنگامی که آن حضرت از بعضی حوادث آینده و امور غیبی خبر می‌داد یکی از یارانش به پا خاست و عرضه داشت:

یا امیرالمؤمنین! از غیب سخن می‌گویی؟ و به علم غیب آشنایی؟ امام علیه السلام خندید و به آن مرد که از طایفه «بنی کلب» بود، فرمود:

«ای برادر کلبی! این علم غیب نیست بلکه آموخته ای است که آن را از صاحب علم و دانش - یعنی: از رسول خدا صلی الله علیه و اله - فرا گرفته ام علم غیب تنها علم قیامت است، و آن چه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده است که در گفتار خود می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ...) (2) پس خداوند سبحان از آن چه در رحم مادر هاست آگاه است پسر است یا دختر زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل سعادتمند است یا شقی چه کسی هیزم دوزخ است و چه کسی در بهشت همنشین پیامبران این ها علوم غیبیه ای است که غیر از خدا کسی نمی‌داند و اما غیر از این ها - چیزهای دیگر - را خداوند به پیامبرش تعلیم داده و او هم به من آموخته است، و برایم دعا نمود که خداوند آن را در سینه ام جای دهد و اعضای پیکرم را از آن مالا مال سازد». (3)

امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

(إِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَنَحْنُ أَهْلُهُ وَهُوَ عِنْدَنَا مَجْمُوعٌ كُلُّهُ بِحَدَافِيرِهِ، وَإِنَّهُ لَا يَحْدِثُ شَيْءٌ إِلَّا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى أُرْسِلَ الْخَدَشِ إِلَّا وَهُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوبٌ بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَخْطِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ)

علم و دانش در نزد ما اهل بیت است و ما اهل دانش هستیم تمام علوم نزد ما جمع است و چیزی تا روز رستخیز رخ نمی‌دهد حتی دیه یک خراش مگر این که علمش پیش ماست که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و اله و دستخط علی بن ابی طالب نوشته شده است» (4)

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

(لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ: (وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ!

ص: 173

1- الزام النَّاصِبِ، ج 2، ص 251

2- سوره لقمان، آیه 34

3- نهج البلاغة، فیض، ص 398، خطبه 128 و صبحی صالح، ص 186

4- احتجاج طبرسی، ج 2، ص 6.

هُوَ التَّوْرَةُ أَوْ الْأَنْجِيلُ أَوْ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: لَا، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ أَبِي فَقَالَ: هُوَ هَذَا الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ).

موقعی که این آیه شریفه نازل شد «ما هر چیزی را در امام مبین جمع کرده ایم» (1)

اصحاب گفتند: یا رسول الله! مراد از امام مبین تورات است یا انجیل و یا قرآن؟ فرمود: هیچ کدام آن گاه چون پدرم - علی علیه السلام - آمد، فرمود: این است آن امامی که خدای تعالی همه علوم را در او جمع کرده است. (2)

و هنگامی که عازم سفر کربلا بود و در بین راه - در منزل ثعلبیه - با یک مرد کوفی ملاقات نمود، ضمن سؤال و گفتگو خطاب به او فرمود:

(أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتَكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دَارِنَا وَنُزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَفْمَسَدَ تَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَجَهَلْنَا؟ هَذَا مِمَّا لَا يَكُونُ).

آگاه باش به خدا سوگند که اگر تو را در مدینه ملاقات می نمودم جای پای جبرئیل علیه السلام را در خانه مان و محل فرود آمدن او را در جایی که برای جدّم - رسول خدا صلی الله علیه و اله - وحی می آورد به تو نشان می دادم ای برادر کوفی! - این را بدان که: سرچشمه علم و دانش نزد ما - اهل بیت - است آیا آن ها عالم و دانا هستند و ما نادان و جاهل؟! چنین چیزی نشدنی است. (3)

این حدیث در مقام بیان علم و دانش امام و وارثان حقیقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، است و از آن روشن می شود که امام حسین در مقام پاسخگویی به آن مرد کوفی بوده است و هر چند که اصل سؤال در تاریخ، نیامده اما از طرز بیان امام علیه السلام معلوم می شود که طرف خطاب مردی نا آگاه و ظاهر بین و کوتاه فکر بوده است که حرکت امام علیه السلام را مانند سایر هواداران بنی امیه مورد اعتراض قرار داده و پسر پیغمبر ضمن بر شمردن فجایع بنی امیه برای اثبات حقانیت خود و روشن ساختن آن مرد کوفی چنین سخنی را فرموده است و با بیان این مطلب که «أهل البيت أدرى بما فيه» او را به اشتباه خود واقف ساخته است.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

ص: 174

1- سوره یس، آیه 12

2- ینابیع المودة، ج 1، ص 75، باب 14.

3- کافی، ج 1، ص 398، ح 2 بصائر الدرجات، ص 31، ح باب 7 و بحار الانوار، ج 26، ص 157 ح 1.

«در بین خدا و حجت خدا حجاب و پرده ای نیست و بدون حجت خدا برای خداوند سری وجود نخواهد داشت. مائیم درهای - رحمت خدا، مائیم درهای صراط مستقیم، مائیم راز داران علم خدا و مترجم وحی خدا و مائیم پایه و اساس توحید و گنجینه اسرار خداوند» (1)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

امام باقر علیه السلام در حدیثی در بیان ویژگی های امام معصوم علیه السلام چنین می فرماید:

(لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ يُوَلَّدُ مُطَهَّرًا مَخْتُونًا، وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتِهِ رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ.. وَتَنَامُ عَيْنَاهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَلَا يَتَنَاءَبُ وَلَا يَتَمَطَّى وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ أَمَامِهِ... وَهُوَ مُحَدَّثٌ (2) إِلَى أَنْ تَنْقُضِي أَيَّامَهُ).

امام چند نشانه بارز دارد پاک و پاکیزه متولد می شود چون به دنیا بیاید دو کف دست خود را به زمین، نهاده با صدای بلند «شهادتین» بر زبان جاری می کند (و به یگانگی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله گواهی می دهد) دیدگانش در خواب فرو می رود ولی دلش همیشه بیدار است. دهن دره و بغل باز کردن ندارد از پشت سر همچون پیش رو می بیند و او «محدث» است (یعنی: فرشتگان پیوسته با او سخن می گویند) تا زمانی که روزگار او به سر آید. (3)

و در پاسخ سؤال «سدیر» که از آن حضرت پرسید: «شما امامان - در نزد خدا- چه مقامی دارید؟» فرمود:

(نَحْنُ خُرَّانُ عِلْمِ اللَّهِ وَنَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَنَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَمَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ).

ما خزانه دار علم خدائیم ما مترجم وحی خدائیم ما حجت رسای الهی بر تمام موجودات آسمان و مخلوقات روی زمین هستیم (4)

ص: 175

1- ینابیع المودّه، ج 3، ص 147، باب 89.

2- «محدث» - به فتح، دال که در متن حدیث آمده - یعنی کسی که مطلب به مدد فیض الهی و واسطه معنوی، به او گفته شود. و این مقام و مرتبه والای ویژه «امام معصوم» است و همه امامان معصوم علیهم السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله دارای چنین مرتبه و مقامی بودند (جهت آگاهی بیشتر به کتاب اصول کافی، ج 1، ص 270 - 271 و بحار الانوار، ج 26، ص 66 - 85 مراجعه فرمائید).

3- کافی، جلد 1 صفحه 388 و بحار الانوار، جلد 25 صفحه 168

4- کافی، ج 1، ص 192، ح 3.

و به سوره بن کلب فرمود:

(وَاللَّهُ إِنَّا لَخَزَانُ اللَّهِ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ لَا عَلَى ذَهَبٍ وَلَا عَلَى فِضَّةٍ إِلَّا عَلَى عِلْمِهِ).

به خدا سوگند که ما خزانه دار علوم الهی هستیم در آسمان و زمین، نه بر طلا و نقره، بلکه خزانه دار علم خدائیم. (1)

و در مورد این که خدای تعالی به امامان اهل بیت علیهم السلام نیروی عطا فرموده که هر کس را ببینند تشخیص می دهند که آیا اهل ایمان است یا اهل نفاق؟ به جابر فرمود:

(إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النَّفَاقِ).

هنگامی که ما شخصی را ببینیم مؤمن بودن یا منافق بودن او را باز می شناسیم. (2)

در همین رابطه «ضریس کناسی» می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که به اصحابش می فرمود

«در شگفتم از کسانی که ولایت ما را قبول دارند و ما را امام و پیشوای خود می دانند و اطاعت از ما را مانند اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و اله واجب می شمارند ولی به واسطه ضعفی که دارند دلیل خودشان را نقض می کنند و با خودشان دشمنی می نمایند و حق ما را ناقص می شمارند و بر کسانی که حق ما را شناخته و تسلیم امر ما (امامت) شده اند خرده می گیرند!!! آیا شما گمان می کنید که خدای تعالی اطاعت اولیاء خودش را بر بندگانش واجب می کند ولی اخبار آسمان و زمین را از آن ها پوشیده می دارد و مواد دانش خود را در مورد مسائلی که مردم بدان نیاز دارند از آن ها قطع می نماید؟!» (3)

پنجمین پیشوای معصوم شیعیان در حدیث دیگری در رابطه با «علم امام» می فرماید:

«در باره علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از امیر مؤمنان پرسیدند، فرمود: پیغمبر اکرم صل الله علیه و اله علم همه پیامبران را می دانست و از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت با اطلاع بود سپس فرمود: به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست من همه علوم پیامبر را می دانم و از گذشته و آینده تا قیامت اطلاع دارم» (4)

و به عمر بن ابان فرمود

(إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمْ يُرْفَعْ وَالْعِلْمُ يُتَوَارَثُ وَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَالِمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ

ص: 176

1- کافی، ج 1، ص 192، ح 2.

2- کافی، ج 1، ص 438، ح 2

3- کافی، ج 1، ص 261 ح 4.

4- بحار الانوار، ج 26، ص 110.

(وَإِنَّهُ لَمَّا يَهْلِكُ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عَلِمَ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ).

علمی که با حضرت آدم علیه السلام نازل گردید از بین نرفت بلکه به وسیله توارث باقی ماند. علی علیه السلام عالم این امت بود و هرگز هیچ عالمی از ما از دنیا نمی رود مگر این که کسی از اهلش را به جای خود می گذارد که علوم او را دارا باشد یا این که هر چه را خدا خواست بداند. (1)

و در یک حدیث دیگر که «ابوحزمه ثمالی» از آن حضرت روایت نموده آمده است که فرمود:

(إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى إِلَّا وَ مِثْلَ فِيهَا مَنْ يَعْرِفُ الْحَقَّ، فَإِذَا زَادَ النَّاسُ قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَإِذَا نَقَصُوا مِنْهُ قَالَ: قَدْ نَقَصُوا، وَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ).

زمین هرگز باقی نمی ماند جز این که کسی از ما در آن باشد که حق را بشناسد تا اگر مردم زیاد روی کنند، او بگوید که زیاد رفتید و اگر کوتاهی کردند، او بگوید کوتاهی کردید. اگر چنین شخص عالمی وجود نداشته باشد که انحراف مردم را تذکر دهد، حق از باطل باز شناخته نمی شود. (2)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«خدای عزوجل به وسیله امامان راهنما از خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله، دین خود را روشن نمود و راه راست خود را به وسیله ایشان آشکار ساخت و به دست آنان راه رسیدن به سرچشمه های دانش خود را گشود؛ پس هر کس از امت محمد صلی الله علیه و اله حق امام خود را چنان که واجب است، بشناسد مزه شیرین ایمان را خواهد، چشید و از برتری لطف و زیبایی اسلام آگاه خواهد شد.

زیرا که خدای تبارک و تعالی امام را همچون نشانه و پرچمی برای آفریدگان خود، برافراشته و او را حجتی برای روزی خواران جهان قرار داده و افسر وقار بر سر او نهاده و به نور جبروت الهی او را پوشانیده است.

امام - از طریقی معنوی - با آسمان ارتباط دارد و فیوضات آسمانی لحظه ای از وی قطع نمی شود؛ و جز به واسطه امام به آن چه نزد خداست دسترسی نیست و خدا اعمال بندگان را جز با شناخت و معرفت امام نمی پذیرد؛ این است که امام از مسائل نامعلوم و

ص: 177

1- کافی، ج 1، ص 222، ح 2.

2- بحار الانوار، ج 23، ص 26 34؛ علل الشرایع، ص 77 و بصائر الدرجات، ص 96

سنت های پیچیده و فتنه های شبهه آفرین، عالم و آگاه است...

امام تا هنگامی که پدرش زنده است سخنی نمی گوید و چون ایام امامت پدرش سپری گردد و مقدرات خدا نسبت به او پایان پذیرد و اراده خدا او را به سوی محبت خود رساند و او در گذرد امر خدا به وی می رسد و خدا مسئولیت نگهبانی دینش را به عهده او می گذارد و او را بر بندگانش حجت قرار می دهد و بر سر زمین هایش سر پرست می نماید.

خداوند امام را- با روح خود (روح القدس) تأیید می کند، و دانش بیکران خود را به او ارزانی می دارد و از بیان علم و فضلی که جدا کننده حق و باطل باشد به او عطا می، فرماید و اسرارش را در نزد او به ودیعت می گذارد و او را برای امر بزرگش (رهبری تمام مخلوق) فرا می خواند و او را برای- هدایت - بندگانش به عنوان نشانه و علامتی منصوب می سازد و بر جهانیان حجت قرار می دهد و برای مؤمنان مشعل هدایت و روشنایی و بر بندگان قیّم و سرپرست و ولیّ امر...

خداوند او را به پیشوایی امت برگزیده و از امامت او راضی و خشنود است راز خود را به او سپرده و او را حافظ علم خود و نگهبان حکمت خویش و راهنمای دینش قرار داده تا راه های روشن دین و احکام شریعت و حدود آئین از واجبات و محرمات را زنده نگهدارد.

هنگامی که مردم نادان، سرگردان و اهل جدل در گمراهی به سر می برند، او با انوار درخشان و تعالیم حیاتبخش به عدالت قیام می کند و با حقی آشکار و بیانی روشن به راه مستقیمی که پدران درستکارش رفته اند مردم را رهنمون می شود

پس حقّ چنین دانشمند فرزانه ای را جز شقاوتمند خیره سر نادیده نمی گیرد و سخن او را جز گمراه تیره رأی تکذیب نمی کند و پیروی او را جز نگون بختی که بر خدا جرأت نموده ترک نمی نماید» (1)

و در همین زمینه درباره امامان اهل بیت از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و این که آنانند که کانون علم و دانش الهی اند می فرماید

(نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِيَرِ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَدِيعةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ).

ص: 178

ما شجره طیبه نبوت و خانه رحمت و کلیدهای حکمت و کانون دانش و خاندان رسالت هستیم مائیم که خانه هایمان جایگاه آمد و رفت فرشتگان است. مائیم که محل اسرار الهی هستیم و مائیم که امانت الهی در میان بندگان او می باشیم. (1)

و در حدیث مختصر دیگری که ابن مسکان از آن حضرت روایت نموده آمده است که در تفسیر آیه شریفه: (وَ كَذَلِكَ تَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ): «ما این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد» (2)، فرمود:

«خداوند حجاب آسمان های هفتگانه را برداشت تا حضرت ابراهیم علیه السلام نظر کند، و از زمین نیز حجاب را برداشت تا آن چه در آن بود رؤیت نماید و همین برنامه را برای محمد صلی الله علیه و اله انجام داد و نسبت به صاحب شما (یعنی خود آن حضرت) و امامان بعد از او نیز همین کار را انجام داد» (3)

و در حدیثی به محمد بن مروان در توصیف امام فرمود:

(إِنَّ الْإِمَامَ لَيْسَ مَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وُلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ: (و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)، فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يُبَصِّرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ).

امام هنگامی که در شکم مادر است می شنود چون دیده به جهان گشاید، در میان شانه هایش نوشته می شود [سخن پروردگارت به راستی و عدالت به پایان رسید کسی قدرت تغییر کلمات او را ندارد که او شنوا و داناست]، (4) چون امامت به او برسد، خداوند برای او عمودی از نور عطا می کند که به وسیله آن اعمال مردم هر شهری را می بیند (5)

و در حدیث دیگری در رابطه با علم امام می فرماید:

(إِنَّ الدُّنْيَا لَتَمَّ لُ لِلْإِمَامِ فِي مِثْلِ فَلَقَمَةِ الْجَوْزِ، فَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِنْهَا شَيْءٌ. وَإِنَّهُ لَيَتَنَاوَلُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا كَمَا يَتَنَاوَلُ أَحَدُكُمْ مِنْ فَوْقِ مَا يَدْتِهِ مَا يَشَاءُ).

همه دنیا همانند یک حبه گرد و در برابر امام علیه السلام نمایان می شود و چیزی از آن برای او

ص: 179

1- کافی، ج 1، ص 221، ح 3.

2- سوره انعام، آیه 75

3- بحار الانوار، ج 26، ص 114، ح 15

4- سوره انعام، آیه 115

5- کافی، ج 1، ص 387 ح 2

پوشیده نمی ماند از هر طرف بخواهد در آن تصرف می کند آن چنان که یکی از شما در سفره ای که در برابرتان گسترده است از هر طرف بخواهد دست می برد و از آن بهره می گیرد (1)

و در یک حدیث دیگر در همین زمینه می فرماید:

(الإمام يَسْمَعُ الصَّوْتِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ... فَإِذَا تَرَعَرَ نَصَبَتْ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ يَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ).

امام هنگامی که در شکم مادر است می شنود... و زمانی که امامت به او برسد برای او عمودی از نور از آسمان تا زمین نصب می شود که اعمال بندگان را در آن می بیند. (2)

و در تفسیر آیه شریفه: (وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ): «بگو عمل کنید که خدا و پیامبر و مؤمنان اعمال شما را می بینند»، (3) فرمود:

(هُمُ الْأَيِّمَةُ، تُعْرَضُ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلِّ يَوْمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

مقصود از مؤمنان امامان هستند که اعمال بندگان هر روز تا روز قیامت بر آن ها عرضه می شود. (4)

و در تفسیر آیه شریفه: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ): «به راستی که در آن، نشانه هایی است برای هوشمندان» (5) به عبدالله بن سلیمان فرمود:

منظور از «هوشمندان» امامان هستند... سپس فرمود امام هرگاه کسی را ببیند، او را می شناسد و از رنگ چهره اش - به ایمان یا نفاق او - پی می برد و اگر سخن او را از پشت دیوار هم بشنود او را می شناسد و می داند که او چگونه انسانی است. خدای تعالی می فرماید: (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتَلَفَ الْأَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ): «و از جمله آیات خدا، آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان ها و رنگ های شمایست به راستی که در این اختلاف برای دانشمندان نشانه هایی است» (6) و منظور از دانشمندان امامان هستند. پس امام هر امری را که بشنود و به زبان، آید می فهمد چه آن که گوینده اهل نجات باشد یا اهل

ص: 180

1- بحار الانوار، ج 25، ص 367، ح 11 و اختصاص مفید، ص 217.

2- بحار الانوار، ج 26، ص 136، ح 16 و بصائر الدرجات، ص 452 و 453، ج 6 و 9

3- سوره توبه، آیه 105.

4- بصائر الدرجات، ص 447، ح 4

5- سوره حجر، آیه 75

6- سوره روم، آیه 21

و هنگامی که «ابوبصیر» از آن حضرت پرسید جانم فدای تو باد، آیا امیرمؤمنان علیه السلام اسامی اصحاب حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می دانست آن چنان که تعدادشان را می دانست؟ فرمود:

(إِی وَاللّٰهِ لَقَدْ كَانَ یَعْرِفُ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ).

آری به خدا سوگند! آن ها را با نامشان و نام پدرانشان می شناخت. (2)

سپس افزود:

«آن چه امیرمؤمنان علیه السلام می دانست حسن علیه السلام نیز می دانست آن چه حسن علیه السلام می دانست حسین علیه السلام نیز می دانست آن چه حسین علیه السلام می دانست علی بن الحسین علیهما السلام نیز می دانست آن چه علی بن الحسین علیهما السلام می دانست محمّد بن علی علیهما السلام نیز می دانست و آن چه محمّد بن علی علیهما السلام می دانست صاحب شما نیز می داند (یعنی خود آن بزرگوار) ابوبصیر پرسید: آیا در کتابی نوشته شده؟ فرمود:

آری در کتابی نوشته شده که در اعماق دل محفوظ است آن چنان در دل نقش بسته که هرگز فراموش نمی شود» (3)

و در یک مناسبت دیگر که در مورد علم و آگاهی امام معصوم علیه السلام سخن می گفت، در مقام معرفی علم امام علیه السلام چنین فرمود:

(وَإِلّٰهِ لَقَدْ أَعْطَيْنَا عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ).

به خدا سوگند! علم اولین و آخرین به ما عطا شده است.

و چون یکی از اصحاب آن حضرت از محضر اقدسش پرسید فدایت شوم آیا شما علم غیب دارید؟ فرمود:

«وای بر تو من از نطفه هایی که در صلب پدران و رجم مادران است خبر دارم وای بر شما سینه های خودتان را توسعه دهید تا چشم های شما بینا شود و قلب شما درک کند ما حجّت خداییم در بین مردم ولی جز مؤمنی که نیروی ایمانش مانند کوه تهامه باشد تاب تحمل این مطلب را ندارد. به خدا سوگند اگر بخواهم از سنگ ریزه ها به شما خبر

ص: 181

1- کافی، ج 1، ص 439، ح 3.

2- الملاحم و الفتن، ص 202 و دلائل الامامه، ص 307

3- بشارة الاسلام، ص 208 و غاية المرام، ص 722.

دهم می توانم در صورتی که هیچ روز و شبی نیست جز این که بر تعداد سنگ ریزه ها افزوده می شود...» (1)

و هنگامی که «مفضّل» از آن حضرت پرسید: فدایت شوم آیا ممکن است خداوند اطاعت کسی را واجب کند ولی اخبار آسمان را از او پوشیده بدارد؟ فرمود

«نه - هرگز - زیرا خداوند گرمی تر و مهربان تر از آن است که اطاعت کسی را بر بندگانش واجب نماید ولی اخبار آسمان را در هر صبح و شام در اختیارش قرار ندهد» (2)

به همین مناسبت روزی خود آن حضرت آغاز سخن نموده و به برخی از اصحاب خود فرمود:

﴿وَاللّٰهُ اِنِّىْ لَاعْلَمُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ، وَمَا فِى الْجَنَّةِ وَمَا فِى النَّارِ، وَمَا كَانَ وَمَا يَكُوْنُ اِلٰى اَنْ تَقُوْمَ السَّاعَةُ اَعْلَمُهُ مِنْ كِتٰبِ اللّٰهِ ، اَنْظُرْ اِلَيْهِ هَكَذَا: ثُمَّ بَسَطَ كَفْيَهُ ثُمَّ قَالَ: اِنَّ اللّٰهَ يَقُوْلُ: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتٰبَ تَبْيٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)﴾ .

به خدا سوگند آن چه در آسمان ها و زمین روی می دهد من از آن آگاهم آن چه در بهشت و جهنم می گذرد آن چه واقع شده و آن چه در آینده واقع خواهد شد تا روز قیامت همه را می دانم همه آن ها را از کتاب خدا می دانم آن گاه دست خود را باز کرد و فرمود: این چنین به آن نگاه می کنم، سپس فرمود: خداوند - در قرآن کریم - می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتٰبَ تَبْيٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (3) : «ما قرآن را به سوی تو فرستادیم که بیانگر هر چیزی است» (4)

و بار دیگر به گروهی از اصحاب خود فرمود:

«من به آن چه در آسمان و زمین و بهشت و دوزخ است آگهی دارم و حوادث گذشته و آینده را می دانم آن گاه کمی توقف نمود و چون دید این مطلب بر شنوندگان گران آمد فرمود من تمامی این ها را از کتاب خدا می دانم زیرا خدای تعالی می فرماید ما قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم که بیانگر هر چیزی است» (5)

و در حدیث دیگری که «عبدالاعلی مولی آل سام» از آن حضرت روایت نموده آمده

ص: 182

1- بحار الانوار، ج 26، ص 27 - 28 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 250.

2- کافی، ج 1، ص 261، ح 3؛ بحار الانوار، ج 26، ص 110، ح 3 و بصائر الدرجات، ص 35.

3- سوره نحل، آیه 16.

4- بحار الانوار، ج 26، ص 111، ح 7 بصائر الدرجات، ص 147، ح 2

5- کافی، ج 1، ص 261، ح 2؛ بحار الانوار، ج 26، ص 111، ح 8 و بصائر الدرجات، ص 124، ح 6.

«به خدا سوگند! من کتاب خدا را از اول تا آخرش می دانم، به طوری که گوئی همه قرآن در کف دست من است. خبرهای مربوط به آسمان و زمین در آن است آن چه در گذشته واقع شده و آن چه در آینده واقع خواهد شد در آن است چنان که خدای تعالی می فرماید: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ). (1)

، آری، خاندان، پیامبر رازداران، پیامبر صلی الله علیه و اله مخزن دانش ها و حکمت ها و وارثان حقیقی علوم و دانش بی کران پیامبر اند که علم کتاب را از جدشان رسول خدا صلی الله علیه و اله به ارث برده اند و چیزی را جز از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نمی کنند همه گفتارشان از پیامبر صلی الله علیه و اله و او هم از جبرئیل، امین و او هم از خدای جمیل است.

در این رابطه امام صادق علیه السلام می فرماید:

«حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدّم، و حدیث جدّم حدیث حسین علیه السلام و حدیث حسین علیه السلام حدیث حسن علیه السلام، و حدیث حسن علیه السلام حدیث امیر المؤمنین علیه السلام و حدیث امیر المؤمنین علیه السلام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله گفته خدای تعالی است». (2)

و در همین رابطه «ضریس کناسی» گوید که امام صادق علیه السلام فرمود:

«حضرت داوود علیه السلام علوم پیامبران را به ارث برد و حضرت سلیمان علیه السلام علم داوود علیه السلام را به ارث برد و محمّد علیه السلام از سلیمان علیه السلام و ارث برد و ما - امامان اهل بیت علوم و دانش را - از محمّد صلی الله علیه و اله به ارث بردیم صحف حضرت ابراهیم علیه السلام و الواح حضرت موسی علیه السلام نزد ما است». (3)

و نیز عبد الأعلى بن اعین روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله هستم من - از همه کس - به کتاب خدا - قرآن - دانا ترم، در قرآن خبر آغاز آفرینش است و آن چه خواهد بود تا روز قیامت در آن است خبر آسمان و زمین و خبر بهشت و دوزخ و خبر آن چه بوده است و خبر آن چه خواهد بود و من آن ها را می دانم به طوری که گویی به کف دست خود نگاه می کنم. در کتاب خدا بیان هر

ص: 183

1- کافی، ج 1، ص 229، ح 4 و الزام الناصب، ج 1، ص 16 طبع نجف.

2- کافی، ج 1، ص 53، ح 14.

3- کافی، ج 1، ص 225 و بحار الانوار، ج 26، ص 183 ح 12.

چیزی آمده است و خداوند متعال می فرماید: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّهَ طَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (1): (سپس ما این کتاب را به کسانی از بندگانمان که آن ها را برگزیدیم به ارث دادیم) و مانیم آن هایی که خدای تعالی آنان را برگزیده است، و مانیم آن کسانی که این کتاب را که بیانگر همه چیز است به ارث برده ایم). (2)

در همین زمینه: یحیی بن عبدالله بن الحسن می گوید از امام صادق شنیدم که هنگام دیدار گروهی از مردم کوفه به ایشان فرمود

(عَجَبًا لِلنَّاسِ يَقُولُونَ: أَحَدُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَمِلُوا بِهِ اهْتَدَا، وَ يَرَوْنَ أَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لَمْ نَأْخُذْ عِلْمَهُ وَ لَمْ نَهْتَدِ بِهِ، وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ، فِي مَنَازِلِنَا أَنْزَلَ الْوَحْيَ، وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ إِلَى النَّاسِ الْعِلْمُ. أَفْتَرَاهُمْ عَمِلُوا اهْتَدَا وَ جَهِلْنَا وَ صَدَلْنَا؟ إِنَّ هَذَا مَحَالٌ).

از مردمان در شگفتم! می گویند که همه علم خود را از رسول خدا صلی الله علیه و اله صلی الله علیه و سلم گرفته و بدان عمل کرده و به هدایت رسیده اند و چنان تصور می کنند که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله ، علم او را نگرفته و به آن راه نیافته ایم در صورتی که ما از بستگان او و فرزندان او هستیم که وحی در خانه های ما نازل شده و علم و دانش از جانب ما به سایر مردم رسیده است. آیا می شود که آن ها دانسته و راه یافته باشند و ما نادان و گمراه باشیم؟ این امری محال است. (3)

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(مَبْلُغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: مَاضٍ، وَ غَابِرٍ، وَ حَادِثٍ، فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ، وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ، وَأَمَّا الْحَادِثُ، فَقَدْ فُتِيَ الْقُلُوبِ وَ تَقَرَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا).

علم و دانش ما - امامان - بر سه گونه است: گذشته آینده و حادث (و تازه) اما علوم گذشته - به وسیله پیامبر صلی الله علیه و اله - برای ما تفسیر شده و اما علوم آینده - در جامعه و مصحفی که نزد ماست (4) - برای ما نوشته شده و اما علوم حادث و تازه، از راه الهام به

ص: 184

1- سوره فاطر، آیه 32

2- ینابیع المودّه، ج 3، ص 149، باب 89

3- بحار الانوار، ج 2، ص 179 از کتاب مجالس شیخ مفید.

4- طبق روایات وارده «جامعه» عبارت است از: طوماری به طول هفتاد ذراع رسول خدا صلی الله علیه و اله که به املاء زبانی آن حضرت و دست خط علی علیه السلام نوشته شده و تمام حلال و حرام و همه احتیاجات دینی مردم حتی جریمه یک خراش در آن موجود است. و اما مصحف: که در روایات زیادی از آن سخن به میان آمده و منظور از آن مصحف فاطمه علیها السلام است، اوراق نوشته ای است که به صورت کتاب در یک جلد جمع آوری گردیده و از مواریث ائمه علیهم السلام می باشد و آن غیر از قرآن است و امامان معصوم علیهم السلام به این نکته تصریح فرموده اند. جهت آگاهی بیشتر به اصول کافی، ج 1، ص 238 باب ذکر الصحیفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه علیها السلام، مراجعه شود.

دل و تأثیر در گوش حاصل می شود و آن بهترین دانش ماست - ولی با این همه ما پیغمبر نیستیم - و پیغمبری بعد از پیغمبر ما نیست (1)

و در پاسخ سؤال «ابو بصیر» که از آن حضرت پرسید «فدایت شوم امام به چه وسیله شناخته می شود؟» فرمود:

«امام به وسیله چند خصلت شناخته می شود: نخست این که چیزی از طرف پدرش که به امامت او اشاره داشته باشد درباره او ثابت شود (2) تا برای مردم حجت باشد و از هر چه پیرسند فوراً جواب گوید، و اگر در محضرش سکوت کنند خود آغاز سخن کند، و از فردای نیامده خبر بدهد و به هر لغت و زبانی سخن بگوید. سپس فرمود: ای ابا محمد! پیش از آن که از این مجلس برخیزی نشانه ای را به تو می نمایانم.

ابو بصیر: گوید طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و به لغت عربی با آن حضرت سخن گفت و امام علیه السلام به زبان «فارسی» جوابش داد، مرد خراسانی گفت: فدایت شوم! به خدا سوگند من از سخن گفتن با شما به لغت خراسانی مانعی نداشتم جز این که گمان می کردم شما آن لغت را خوب نمی دانید امام علیه السلام در جواب او فرمود: «سبحان الله! اگر من نتوانم خوب جواب تو را بگویم بر تو چه فضیلتی دارم؟ سپس به من فرمود:

«ای ابا محمد! همانا کسی است که سخن هیچ یک از مردمان، و نه سخن پرندگان و نه سخن چارپایان و نه سخن هیچ جاننداری بر او پوشیده نمی ماند، پس هر کسی که این صفات را نداشته باشد، امام نیست» (3).

امام رضا علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَنْبِيَاءَ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ] يُوقَفُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْرُوجِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ....)

ص: 185

1- کافی، ج 1، ص 264، ح 1.

2- مثل این که شخصاً به امامت او تصریح کند و درباره او وصیت نماید و علم و سلاح و سایر نشانه های امامت را به او بسپارد.

3- کافی، ج 1، ص 285 ح 7.

به راستی که خدای تعالی پیامبران و امامان را- که درود خدا بر آنان باد - تأیید نموده و از خزانه علم و حکمت خود به آن ها عطا فرموده و دیگران را از آن محروم ساخته است. (1)

هشتمین پیشوای معصوم شیعیان در ادامه سخنان خود در رابطه با علم و فضل و کمال و رتبه امام علیه السلام چنین می فرماید:

«علم آنان برتر از علم . هر زمان است، زیرا خداوند متعال می فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ): (آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که هدایت نمی شود مگر این که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است چگونه قضاوت می کنید) (2) ، و می فرماید: (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا): (به کسی که حکمت - علم و دانش - داده شده خیر بسیاری داده شده است) (3) و باز می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ): (خداوند او (طالوت) را بر شما برگزیده و بر نیروی علمی و قدرت جسمی او وسعت بخشیده است و خداوند ملک خویش را به هر که خواهد می بخشد و احسان خداوند، وسیع و آگاه (از لیاقت افراد برای منصب ها) است) (4) ، و به پیامبرش - که درود و رحمت خداوند بر او باد- می فرماید: (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا): (خداوند بر تو کتاب و حکمت فرو فرستاد، و آن چه را که نمی دانستی به تو آموخت و فضل و کرم خداوند نسبت به تو بسیار بزرگ است) (5) و در حق امامان - معصوم- از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و عترت و ذریه اش - که درود خداوند بر همه آنان باد - می فرماید: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا - فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا): (آیا به مردم - یعنی: پیامبر و خاندانش - حسد می ورزند که خداوند از فضل و کرم خود به آن ها بخشیده است؟! به راستی که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ملک و سلطنت عظیمی به آن ها ، بخشیدیم ولی برخی از آنان ایمان آوردند و برخی دیگر از آن روی گردان شدند و

ص: 186

1- کافی، ج 1، ص 202.

2- سوره یونس، آیه 35

3- سوره بقره، آیه 269

4- سوره بقره، آیه 247

5- سوره نساء آیه 113

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ضمن یک حدیث طولانی دیگر در بیان اوصاف حمیده و ویژگی های امام معصوم چنین می فرماید:

(لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ: يَكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ، وَأَحْكَمَ النَّاسِ، وَأَتْقَى النَّاسِ، وَأَحْلَمَ النَّاسِ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ، وَأَسَدَّخِيَ النَّاسِ وَأَعْبَدَ النَّاسِ... ویری مَنْ خَلْفَهُ كَمَا يَرَى مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ... وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَيَكُونُ مُحَدَّثًا.. وَوَكُونُ رَائِحَتُهُ أَطْيَبُ مِنْ رَائِحَةِ الْمَسْكَ).

وَيَكُونُ أَوْلَىٰ بِالنَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ، وَاشْفَقُ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ، يَكُونُ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَيَكُونُ أَخَذَ النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ، وَأَكْفَى النَّاسِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ، وَيَكُونُ دُعَاوَهُ مُسْتَجَابًا حَتَّىٰ أَنَّهُ لَوْ دُعِيَ عَلَىٰ صَخْرَةٍ لَأَنْشَقَّتْ بِبِنَصْفَيْنِ.

وَذَلَالَتُهُ (فِي خِصْلَتَيْنِ): فِي الْعِلْمِ وَاسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ، وَكُلُّ مَا أَخْبَرَ بِهِ مِنَ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَحْدُثُ قَبْلَ كَوْنِهَا، فَذَلِكَ بِعَهْدِ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَوَارَثَهُ عَنْ آبَائِهِ عَنْهُ عَلَيْهِمُ السَّلَام).

امام دارای نشانه هایی است: او داناترین مردمان حکیم ترین آنان پرهیزکارترین انسان بردبارترین مردمان شجاع ترین آنان و سخی ترین و عابدترین همگان است. او از پشت سر چون پیش رو می بیند و سایه ندارد

دیدگانش در خواب فرو می رود ولی دلش همیشه بیدار است. فرشتگان با او سخن می گویند عطر وجودش از هر مشکى معطرتر است

او برای مردم نسبت به خودشان از خودشان شایسته تر و از پدر و مادرشان مهربان تر و در برابر خدا از همه متواضع تر است. آن چه به مردم فرمان دهد خود بیش از دیگران به آن عمل می کند و آن چه مردم را از آن نهی کند خود بیش از دیگران از آن پرهیز می نماید. دعایش همواره به اجابت می رسد حتی اگر در مورد سنگی دعا کند آن سنگ از وسط به دو نیم می شود.

امام دو نشانه بارز دارد که به آن ها شناخته می شود: 1- دانش بی کران 2- استجابت دعا، آن چه از رویدادها پیش از وقوع آن ها سخن بگوید به صورت پیمانی است که توسط پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله به ارث برده است. (3)

ص: 187

1- سوره نساء، آیه 54 و 55.

2- کافی، ج 1، ص 202، ح 1.

3- عیون الاخبار، ج 1، ص 213 و 112؛ بحار الانوار، ج 25، ص 116 - 118 و معانی الاخبار، ص 101

و در نامه ای که برای «عبدالله بن جندب» نگاشته و در آن نامه از علم و دانش امامان سخن گفته و توضیح داده است که «امامان» علم و دانش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علوم همه پیامبران و اوصیاء پیشین را به ارث برده اند چنین می فرماید:

«همانا محمّد صلی الله علیه و آله امین خدا در میان بندگان خدا بود و چون از دنیا رحلت نمود ما اهل بیت علیهم السلام وارث او شدیم پس ما امنای پروردگار در زمین هستیم علم مرگ و میرها و علم حوادث - از گذشته و آینده - و علم انساب عرب و کسانی که مسلمان متولد می شوند نزد ما است ماییم که هر گاه کسی را ببینیم او را می شناسیم که در حقیقت مؤمن است یا منافق و نام شیعیان ما و نام پدرانشان نزد ما ثبت است خداوند از ما و آن ها پیمان گرفته است که بر سر هر آبی که وارد شویم آن ها هم وارد شوند و به هر جا که قدم گذاریم آن ها نیز قدم گذارند هیچ کس جز ما و آن ها بر حقیقت دین اسلام نیست.

ماییم برگزیدگان رهایی بخش ماییم بازماندگان، پیامبران ماییم فرزندان اوصیاء ماییم که در کتاب خدا صاحب امتیازیم ماییم که به کتاب خدا - از دیگران - شایسته تر و سزاوارتریم ماییم که - از همه کس - به رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک تریم ماییم آن کسانی که خداوند دین خود را برای ما تشریح نموده و در کتاب خود فرموده است (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ) وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى فَقَدْ عَلَّمْنَا وَ بَلَّغْنَا عِلْمَ مَا عَلَّمْنَا وَ اسْتَوَدَّ عَنَّا عِلْمَهُمْ، نَحْنُ وَرَثَةُ أُولِي الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ، (1) (يَا آلَ مُحَمَّدٍ وَلَا تَتَفَرَّقُوا) (وَ كُونُوا عَلَى جَمَاعَةٍ).... یعنی: خداوند - مقرر فرمود برای شما (ای آل محمّد) از دین آن چه را که به نوح سفارش کرده بود (پس به ما سفارش نمود آن چه را که به نوح (پیغمبر) سفارش نموده بود و آن چه را که به توحی فرستادیم (ای محمّد) و آن چه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم (پس به ما آموخت و رسانید آن چه را که باید بدانیم و علوم این پیامبران را - به ودیعت - به ما سپرد [و] ما وارث پیامبران اولوالعزم، هستیم که به ما سفارش نمود دین را به پا دارید (ای آل محمّد) و در آن تفرقه نیندازید و با هم متحد باشید.....» (2)

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

ابوحمزّه، نصیر خادم امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که آن حضرت خادم های زیادی از ترک و رومی و صقلابی (اسلاوها) داشت و به طور مکرر به گوش خود شنیدم

ص: 188

1- سوره شوری، آیه 13

2- کافی، ج 1، ص 223، ح 1.

که حضرتش با آن‌ها به زبان خودشان سخن می‌گوید من در این باره دچار شگفت شده و با خود می‌گفتم که امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه متولد شده، و تارحلت پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام با کسی ملاقات ننموده - و با غیر عرب نشست و برخاست نداشته -، پس چگونه این زبان‌های مختلف را یاد گرفته است؟

همچنان با خود می‌اندیشیدم که ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام به سوی من رو کرد و فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبَانَ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ. وَأَعْطَاهُ مَعْرِفَةَ كُلِّ شَيْءٍ. فَهُوَ يَعْرِفُ اللُّغَاتِ وَالْأَنْسَابَ وَالْحَوَادِثَ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَبَّةِ وَالْمَحْجُوجِ فَرْقٌ).

خدای تبارک و تعالی حجت خود را از دیگر مخلوقات خود ممتاز آفریده و شناخت هر چیزی را به او عطا فرموده است. پس او همه، زبان‌ها نسب‌ها و رویدادها را می‌داند و اگر چنین نبود میان حجت خدا و دیگران فرقی وجود نداشت. (1)

آن‌چه تا بدینجا، آوردیم مهم‌ترین شرایط امامت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام بود که همه آن‌ها را از زبان و بیان ائمه معصومین علیهم السلام نقل نمودیم.

و اکنون برای این‌که با ویژگی‌ها و دیدگاه‌های مکتب خلفا و مکتب اهل بیت علیهم السلام در مورد مسأله امامت و خلافت آگاه شویم عقاید و آراء پیروان دو مکتب را در بحث، آینده درباره صحابه و عدالت اصحاب مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهیم

ص: 189

اشاره

شامل:

تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء

تعریف صحابی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

روش شناخت صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء

بررسی ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفاء

عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء

عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

ص: 191

1- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء

اشاره

پیروان مکتب خلفاء کسی را «صحابی» می شناسند که رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیده و به او ایمان آورده باشد؛ اگرچه این دیدار بسیار کوتاه و حتی ساعتی در روز باشد.

ابن حجر عسقلانی در مقدمه فصل اول کتاب خود «الاصابه» در تعریف صحابی چنین می نویسد:

«صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و اله، را در حالی که به او ایمان آورده دیدار نموده و مسلمان از دنیا رفته باشد

چنین کسی صحابی است؛ خواه با پیغمبر زمانی در از نشست و برخاست کرده باشد یا مدتی کوتاه خواه از آن حضرت سخنی شنیده و روایت کرده باشد یا نه؛ خواه با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله به جنگ مشرکین رفته باشد یا خیر حتی یک بار دیدن آن حضرت هم کفایت می کند، اگرچه با او ننشسته و مجلس او را درک نکرده باشد و یا این که به خدمت آن حضرت رسیده، ولی بنا به علتی مانند کوری یا عارضه ای دیگر، او را به چشم سر ندیده باشد» (1)

، آری، مطابق تعریفی که ابن حجر در کتاب اصابه برای معرفی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله آورده است همه کسانی که پیامبر صلی الله علیه و اله را دیده اند اگرچه برای یک بار هم آن حضرت را دیدار کرده و حتی روایتی از او نقل نکرده باشند، صحابی شناخته می. شوند و این چیزی است که تمام پیروان مکتب خلفاء آن را پذیرفته و باور دارند.

ص: 193

در این باره «نووی» در مقدمه شرحی که بر صحیح مسلم نگاشته چنین می گوید:

«هر مسلمانی که پیامبر صلی الله علیه و اله را هر چند برای یک لحظه دیده باشد صحابی شناخته می شود و این در جای خود صحیح است و بر همین عقیده است احمد بن حنبل، و بخاری در کتاب صحیح خود و تمام حدیث نگاران» (1)

صحابی از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت

اگر به کتاب خدا - قرآن - و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و کتاب هایی که در فرهنگ لغت عرب نوشته شده مراجعه، شود نتیجه این سهل انگاری که در تعریف و شناخت صحابی و زیان و ضرری که از این رهگذر بر تاریخ اسلام و مسلمانان و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله رفته است به خوبی درک می شود

زیرا: کلمه صحابی چنان چه در لغت عرب، آمده به معنی همدم و رفیق و معاشر است و به کسی اطلاق می شود که مدت درازی با کسی همصحبت و همراه بوده باشد، و از این رو، لفظ مزبور به مسلمانانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله را دیده و یا حتی جزء یاران علا آن حضرت بوده اند اختصاص ندارد بلکه همه کسانی را که با حضرتش معاشر بوده و نشست و برخاست داشته اند - خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان - همه را شامل می شود و این مطلبی است که در فرهنگ های لغت عرب بدان تصریح شده و شواهدی نیز از کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله علاوه بر آن گواهی می دهند

اما لغت عرب

در کتاب «قاموس المحيط» در معنای کلمه «صحبت» می نویسد: (صَحِبَهُ صِدْحَابَةً وَ صُحْبَةً عَاشِرَهُ): «با او مصاحبت کرد و همصحبت شد یعنی با او معاشرت کرد». همچنین در کتاب «لسان العرب» در معنای کلمه «صاحب» و «صحبت» می نویسد: (صَحِبَهُ يَصْصِحْبُهُ صُحْبَةً ... وَ صَاحِبَهُ: عَاشِرَهُ وَ الصَّاحِبُ الْمُعَاشِرُ): «با او مصاحبت کرد و همصحبت گردید یعنی با او رفاقت و معاشرت کرد و «صاحب» به معنای معاشر است». (2)

ص: 194

-
- 1- صحیح مسلم با شرح نووی، ج 1 ص 35 چاپ دار إحياء التراث.
 - 2- قاموس المحيط و لسان العرب مادة (صحب) و سایر کتب لغت

بنابراین لفظ صاحب و صحبت و صحابه چنان که در فرهنگ لغت عرب آمده، به معنای رفیق و معاشر است و «صحابی» کسی است که با پیغمبر خدا محشور بوده و با حضرتش معاشرت و نشست و برخاست نموده، باشد خواه چنین کسی مسلمان باشد یا کافر نکوکار باشد یا بدکار فاسق و فاجر باشد یا متقی و پرهیزگار.

اما قرآن کریم

خدای تعالی در سوره «نجم» در مورد نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خطاب به مشرکین می فرماید:

(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى)

«هرگز همنشین شما (محمد) از صراط مستقیم منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است.» (1)

در سوره «سبأ» که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و اله دستور می دهد تا مردمان را به آیین حق دعوت کند و افکار خفته آنان را بیدار نماید تا از انکار حق و اتهام های ناروا نسبت به پیغمبر خدا دست بردارند و درباره وظیفه خطیر پیامبر صلی الله علیه و اله و سابقه وی در میان خودشان و عاقبت کار خود بیندیشند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و اله می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بَوَاحِدَةً، أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ...)

«ای پیامبر!- بگو: من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم و آن این که دونفر دونفر، یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید سپس فکر خود را به کار گیرید [و بیندیشید]، این دوست و همنشین شما (محمد) هیچ گونه جنون ندارد» (2)

در سوره «اعراف» درباره کسانی که آیات خدا را تکذیب می نمودند می فرماید:

(وَأَمْلى لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٍ، أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ...)

«به آن ها مهلت می دهم زیرا نقشه من بسیار قوی و حساب شده است. آیا فکر نکردند که همنشین ایشان [=پیامبر] هیچ گونه (اثری از) جنون ندارد؟!...» (3)

ص: 195

1- سوره نجم، آیه 2

2- سوره سبأ، آیه 46

3- سوره اعراف، آیه 183.

در سوره «انعام» که خداوند به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله دستور می دهد تا در برابر مشرکان که اصرار داشتند مسلمانان را به کفر و بت پرستی بازگردانند با یک دلیل روشن و دندان شکن به آن ها پاسخ می دهد می فرماید:

﴿قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسَّ تَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُوهُ إِلَىٰ الْهُدَىٰ اثْتِنَا...﴾

«ای پیامبر!- بگو آیا غیر از خدا چیزی را بخوانیم (و عبادت کنیم) که نه سودی به حال ما دارد نه زیانی و (به این ترتیب) به عقب برگردیم بعد از آن که خداوند ما را هدایت کرده است؟! همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیاطین در روی زمین راه را گم کرده و سرگردان مانده است؛ در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند (و می گویند) به سوی ما بیا!» (1)

در سوره «کهف» درباره آن دو نفری که با هم دوست بودند و یکی از آن ها مؤمن و دیگری کافر بود و در مورد اعتقاد به خدا با هم گفتگویی داشتند می فرماید

﴿فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾

«آن که کافر بود - به رفیقش در حالی که با او گفتگو می کرد گفت: من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرت [از تو] نیرومندترم». (2)

و در آیه دیگر در مورد پاسخ آن فرد مؤمن به رفیق، کافرش می فرماید:

﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا﴾

«رفیق (با ایمان) وی در حالی که با او گفتگو می کرد گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک سپس از نطفه، آفرید و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد کافر شدی؟!» (3)

و در سوره «لقمان» در مورد حدود فرمانبرداری از پدر و مادر و لزوم خوشرفتاری و نیکی به آنان می فرماید:

﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾.

ص: 196

1- سوره انعام، آیه 71

2- سوره کهف، آیه 34

3- سوره کهف، آیه 37.

هرگاه آن دو [پدر و مادر] تلاش کنند تا این که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که به آن آگاهی نداری [بلکه می دانی باطل است] از ایشان اطاعت مکن ولی با آن دو در دنیا به طور شایسته ای معاشرت کن» (1)

در این آیات چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند، کلمه «صاحب» و «اصحاب» به معنای، همنشین، دوست، رفیق یار و همدم و معاشر و همصحبت آمده است و همان گونه که ملاحظه گردید کلمه «صاحب» هم به پیغمبر بزرگ اسلام اطلاق شده و هم در مورد شخص مؤمن و کافری که با یکدیگر رفاقت و مصاحبت و معاشرت داشته اند استعمال گردیده است

و انا سنت پیامبر صلی الله علیه و اله

در ضمن حدیثی که دربارهٔ عبدالله بن ابی سر دسته منافقان وارد شده آمده است: هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله درخواست نمودند تا فرمان قتل او را صادر کند فرمود:

«نمی خواهم که مردم بگویند: محمد! اصحابش را می کشد» (2)

و همچنین در یک حدیث دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که: گفت

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله غنایم جنگ حنین را در «جعرانه» (3) تقسیم می نمود مردی: گفت یا رسول الله! به عدالت رفتار کن! رسول خدا صلی الله علیه و اله با ناراحتی فرمود: وای بر تو، اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟! عمر گفت: ای رسول، خدا بگذار من این مرد منافق را بکشم! رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «پناه می برم به خدا از این که مردم بگویند: من اصحابم را می کشم». (4)

پس طبق آیات و روایات یاد شده و همچنین از نظرگاه لغت عرب لفظ صاحب و اصحاب و مشتقات آن ها به معنی همصحبت همنشین و یار و معاشر است و معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و اله اختصاص به مسلمان و کافر ندارد بلکه همه کسانی که با آن حضرت نشست و برخاست داشته اند از مؤمن و منافق و کافر و فاسق و عادل و نکوکار و بدکار را

ص: 197

1- سوره لقمان، آیه 15

2- تفسیر طبری، ج 28، ص 74.

3- جعرانه نام جایی است بین مکه و طائف و به مکه نزدیک تر است.

4- کنز العمال، ج 11، ص 303 ط بیروت، مؤسسه الرساله

نیز شامل می شود.

و اما این که پیروان مکتب خلفاء لفظ «صحابی» را به مسلمانانی که با رسول خدا صلی الله علیه و اله معاشرت داشته اند اختصاص داده و آن را در معنایی که خود برای آن ساخته اند استعمال نموده و آنان را بنام صحابی نامگذاری کرده اند مطلبی است که در مباحث آینده درباره آن سخن خواهیم گفت.

2- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

اشاره

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در تعریف صحابی همان مطلبی را می گویند که در فرهنگ های لغت عربی آمده است.

آنان می گویند: کلمه «صاحب» که جمع آن «صحاب»، «اصحاب»، «صحاب» و «صحابه» می باشد در لغت عرب به معنی، همدم، همراه، رفیق یار و معاشر است و زمانی آن را به کار می برند که دوفقر زمان نسبتاً درازی را باهم و در کنار هم و به معاشرت با یکدیگر گذرانیده باشند و اصولاً مصاحبت با طول زمان معاشرت ملازمه دارد. (1)

و چون مصاحبت و معاشرت بین دو تن صورت می گیرد از این رو کلمه «صاحب» که جمع آن «اصحاب» و «صحابه» است همیشه در کلام عرب به کلمه بعد از خود به صورت اضافه به کار برده می شود چنان که در قرآن کریم در داستان حضرت یوسف علیه السلام آمده است که وی به رفقای زندانی خود گفت (یا صاحِبِ السِّجْنِ) (ای یاران زندانی من) و مانند «اصحاب موسی» (یاران حضرت موسی) که کلمه «صاحب» و «اصحاب»، بر کلمه «السِّجْنِ» و «موسی» اضافه شده است.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند همین قاعده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله رعایت له می شد و به کسانی که با آن حضرت نشست و برخاست و معاشرت داشتند «صاحب رسول الله» (همصحبت رسول خدا) و «اصحاب رسول خدا» (یاران رسول خدا) می گفتند و کلمه «صاحب» و «اصحاب» را بر کلمه «رسول خدا» اضافه می کردند.

همچنان که در مورد مؤمنانی که با رسول خدا صلی الله علیه و اله در «بیعت رضوان» یا «بیعت

ص: 198

1- مفردات راغب، مجمع البحرین لسان العرب مادة «صحاب».

شجره» در زیر درختی بیعت نمودند (اصحاب بیعت شجره) و به تهیدستانی که بود پیامبر صلی الله علیه و اله آنان را به لحاظ نداشتن مسکن به طور موقت در مسجد جای داده «اصحاب صُفّه» (همنشینان صُفّه) می گفتند و کلمه «اصحاب» را به «بیعت شجره» و «صُفّه» اضافه می نمودند

، بنابراین لفظ «صاحب» و «اصحاب» و «صحابه» نام خاصی برای یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله نبوده است بلکه بعدها به صورت اسم خاصی درآمده و مسلمانان پیرو مکتب خلفاء یاران پیامبر صلی الله علیه و اله را به عنوان «صحابی و اصحاب» نامگذاری نموده و این کلمه را بدون مضاف الیه به کار برده و از آن یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله را اراده می کردند. پس کلمه «صحابی» و «صحابه» اصطلاح شرعی نیست بلکه از نامگذاری های مسلمانان و مانند یکی از واژه های لغت عربی است.

روش شناخت صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء

نویسندگان شرح حال صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله برای معرفی اصحاب و شناخت صحابه قاعده و روش خاصی وضع کرده اند که از آن طریق می توان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله را از دیگران بازشناخت. از آن جمله ابن حجر در کتاب «اصابه» تحت عنوان «قاعده ای که در پرتو، آن عدّه زیادی صحابی شناخته می شوند» چنین می نویسد:

«در فتوحات و جنگ ها پیشینیان را چنین رسم بوده است که به جز شخص صحابی، کسی دیگر را به فرماندهی سپاه بر نمی گزیدند... در سال دهم هجرت حتی یک نفر هم در مکه و طائف یافت نمی شد که اسلام نیاورده و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و اله در حجّه الوداع شرکت نکرده باشد در اواخر زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و اله در شهر مدینه، و از افراد قبائل اوس و خزرج کسی پیدا نمی شد که مسلمان نشده باشد. تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در حال حیات بود هیچ یک از کسانی که نام بردیم آشکارا اظهار کفر نکرده و کافر نشده بودند» (1)

ابن حجر در جای دیگر از همان کتاب می نویسد:

«از جمله سخنان سربسته پیشوایان درباره نشانه و علامتی که بوسیله آن شخص صحابی شناخته می شود روایتی است که ابن ابی شیبّه در کتاب مُصَنَّف خود از

ص: 199

طریقی که بر آن باکی نیست آورده است که پیشینیان را رسم بر این بوده است که در جنگ‌ها به جز شخص صحابی را به فرماندهی سپاه نمی‌گماشتند» (1)

این روایت که به گفته ابن حجر از طریقی رسیده که بر آن باکی نیست روایتی است که طبری و ابن عساکر به اسناد خود از سیف بن عمر از ابوعثمان از خالد و عباد آورده اند که در آن می‌گوید

«فرماندهان از صحابه انتخاب می‌شدند مگر آن موقعی که یک فرد صحابی را که بتواند از عهده چنین کار مهمی برآید نمی‌یافتند: (2)

طبری در یک روایت دیگر در همین باره از قول سیف می‌نویسد:

«اگر عمر در میان اصحاب کسی را می‌یافت که از عهده اداره جنگ برآید از انتخابش به فرماندهی سپاه فروگذاری نمی‌کرد اما اگر به چنین کسی در میان اصحاب دست نمی‌یافت یکی از تابعین خوشنام را با همان ویژگی‌ها بر می‌گزید. ولی کسانی که در جنگ‌های ارتداد با مسلمانان شرکت کرده بودند چنین امیدی را نداشتند» (3)

بررسی ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفاء

در مورد دو روایت یاد شده که ابن حجر آن را «ضابطه شناخت صحابی» قرار داده است باید دانست: علاوه بر آن که راوی دو روایت، مزبور سیف بن عمر تمیمی است که به دروغ سازی و زندقه متهم است (4)، با حقایق مسلم تاریخی نیز که در منابع پیروان مکتب خلفاء و حتی اصحاب خود ابن حجر آمده است تناقض آشکار دارد که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی می‌نویسد:

امرؤ القیس به دست عمر اسلام آورد و خلیفه نیز او را در همان مجلس و پیش از آن که حتی رکعتی نماز گزارده، باشد ولایت و حکومت داد (5)

اصفهانی تفصیل این داستان را از زبان عوف بن خارجة مری چنین آورده است:

ص: 200

1- الاصابه، ج 1 ص 8

2- تاریخ طبری، ج 1، ص 2151 چاپ اروپا

3- تاریخ طبری، ج 1 ص 2457-2458 چاپ اروپا

4- به کتب رجال، و به ویژه کتاب «عبدالله بن سبا» نوشته علامه سید مرتضی عسکری مراجعه فرمایید.

5- اغانی، ج 14، ص 158 و ج 16، ص 104 - 103 چاپ بیروت، اعلمی

روزی در زمان خلافت عمر بن خطاب نزد او نشسته بودم در آن حال مردی از در درآمد که موی اندکی در دو طرف سرش به چشم می خورد آن مرد پاهای کجی داشت؛ به طوری که انگشت های هر دو پای او روبروی هم و پاشنه هایش تقریباً در امتداد شانه هایش قرار داشت. او در حالی که مردم نشسته در مجلس را پس و پیش می کرد و از روی سر آن ها قدم بر می داشت خود را به جلو کشید تا این که روبروی عمر قرار گرفت و او را به رسم خلافت درود گفت عمر از او پرسید: کیستی؟ آن مرد جواب داد: من مردی مسیحی هستم و نامم امرؤ القیس بن عدی کلبی است. عمر او را شناخت پس پرسید بسیار خوب چه می خواهی؟ امرؤ القیس پاسخ داد که می خواهم مسلمان شوم. عمر اسلام را بر او عرضه کرد و او هم پذیرفت. سپس عمر فرمان داد تا نیزه ای برایش حاضر کردند. پس پرچی بر آن بست و به دستش داد و او را بر مسلمانان قضاعه (1) شام حکومت داد.

امرؤ القیس در حالی که پرچم را در دست خود می فشرد و باد آن را بالای سرش به اهتزاز درآورده بود بازگشت و به سوی محل مأموریتش روان گردید. (2)

داستان حکومت یافتن علقمه بن علاثة کلبی بر حوران (3) توسط عمر پس از قضیه ارتدادش نیز با چنان ادعایی آشکارا متناقض است. در اغانی اصفهانی ضمن شرح حال علقمه، آمده است:

«علقمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله اسلام آورد و از مصاحبت حضرتش برخوردار شد اما در زمان خلافت ابوبکر از اسلام روی برگردانید و مرتد شد ابوبکر، خالد بن ولید را به دستگیری او مأمور کرد ولی علقمه از چنگش گریخت می گویند بعدها علقمه عذرخواهانه بازگشت و از نو اسلام آورد. (4)

و در اصابه ابن حجر آمده است:

ص: 201

1- قضاعه، مجموعه قبائل بزرگی است شامل، حیدان بهراء، بلی جهینه و غیره که ابن حزم در کتاب انساب خود، ص 440-460 به شرح آن ها پرداخته است مرکز قضاعه نخست در شحر و بعد در نجران و سپس در شام بوده است محل سکونت افراد این قبائل سرزمینی بسیار وسیع و پهناور بین شام و حجاز تا عراق بوده است ر.ک: معجم قبائل عرب واژه قضاعه، ج 3، ص 957

2- الاغانی، ج 14، ص 157. ابن حزم آن را به طور فشرده در جمهرة، ص 284، آورده است.

3- حوران منطقه ایست وسیع از استان، دمشق که قراء و قصبات و مزارع فراوانی دارد. معجم البلدان، ج 2، ص 358

4- الاغانی، ج 15، ص 156 و ج 16، ص 226 چاپ بیروت اعلمی

علقمه در زمان خلافت عمر شراب خورد و عمر نیز او را حد زد علقمه پس از خوردن این حد مرتد شد و رو به دیار روم نهاد امپراتور روم او را به گرمی پذیرفت، از او پرسید تو پسر عموی عامر بن طفیل نیستی؟! علقمه به شخصیتش برخورد و در پاسخ امپراتور: گفت مثل این که تو جز به وجود عامر مرا نمی شناسی؟

پس سرخورده و ناراحت از روم به مدینه بازگشت و از نو اسلام آورد. (1)

اما داستان حکومت یافتن او را اصفهانی و ابن حجر هر دو آورده اند اصفهانی می نویسد:

علقمه- که از دوستان خالد بن ولید بود - پس از ارتدادش به مدینه بازگشت و شبانگاه دور از چشم دیگران خود را به مسجد رساند و در گوشه ای پنهان شد. ساعتی بعد عمر بن خطاب به مسجد قدم نهاد و علقمه را سلام گفت خلیفه که با خالد بن ولید شباهتی تمام داشت در تاریکی شب علقمه را به اشتباه انداخت و علقمه چنین پنداشت که این تازه وارد خالد بن ولید است. پس سر صحبت را با او باز کرد و در ضمن آن از وی پرسید: بالاخره تو را از کار برکنار کرد؟ عمر که متوجه اشتباه علقمه شده بود برای این که چیزی دستگیرش بشود زیرکانه به جای خالد جواب داد آری همین طور است علقمه با لحنی متأثر: گفت معلوم است این به سبب رقابت و حسادتی است که با تو داشته اند عمر موقع را مناسب دانست و مودیانه از علقمه پرسید از تو چه کمکی بر می آید تا انتقام بگیرم؟! علقمه شتابزده پاسخ داد پناه می برم به خدا عمر بر ما حق فرمانبرداری دارد و ما مجاز نیستیم که علیه او کاری انجام دهیم و به مخالفتش برخیزیم پس از این گفتگو عمر (یا به گمان، علقمه خالد) از جای برخاست و از مسجد بیرون رفت.

روز بعد، عمر آماده پذیرایی از مردم گردید. خالد بن ولید نیز به همراه علقمه وارد شد و در کنجی آرام گرفتند. ساعتی گذشت و در فرصتی مناسب، عمر رو به علقمه کرد و پرسید: خوب علقمه آن حرف ها را تو با خالد در میان گذاشتی؟! علقمه نگران و ناراحت به یاد حرف های دیشبش با خالد افتاد پس شتابزده از خالد پرسید: ابو سلیمان! تو چیزی

ص: 202

1- الاصابة ج 2 ص 484 گفتنی است بین علقمه و پسر عمویش عامر مسأله ای پیش آمد و سخنانی دور از عفت کلام رد و بدل شد که ما از ترجمه آن شرم داریم ولی وقایع نگاران از جمله اصفهانی در اغانی ج 15، ص 50 55 و ابن حزم در جمهرة، ص 284 آن را آورده اند. طالبان به آن مدارک مراجعه کنند. رنجیدن علقمه از امپراتور روم هم به سبب اشاره او به ماجرای میان علقمه و عامر بوده است.

به او گفته ای؟ خالد پاسخ داد: وای بر تو قسم به خدا پیش از آن که تو او را ببینی، من او را دیدار نکرده ام و پس از اندکی مکث به سخن خود چنین ادامه داد نکند تو پیش از من او را دیده و به جای من گرفته باشی؟! علقمه - که کاملاً موضوع را دریافته بود گفت: آری، به خدا همین طور است آن وقت به طرف عمر برگشت و از خلیفه پرسید ای امیرالمؤمنین! تو که چیزی به جز خیر و خوبی از من نشنیده ای، این طور نیست؟ عمر گفت: آری همین طور است. بگو ببینم دوست داری تا حکومت «حوران» را به تو بدهم؟ علقمه گفت: آری. آن وقت خلیفه حکومت و فرمانروایی حوران را به علقمه واگذار کرد و او تا پایان عمر بر آن جا فرمان راند و در آن جا هم درگذشت. (1)

ابن حجر در پایان این داستان می نویسد که عمر گفت اگر من هوادارانی واقعی مثل تو به دنبال داشتم که همه رأی تو را داشتند از هر چیز دنیا نزد من محبوب تر بود. (2)

، حال از پیروان مکتب خلفاء می پرسیم آیا «امرؤ القیس» که در زمان عُمر و به دست وی اسلام آورد و خلیفه در همان مجلس و حتی پیش از آن که رکعتی نماز گزارده باشد به او حکومت و فرمانروایی، داد از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است؟

آیا «علقمه» که در زمان ابوبکر مرتد شد و از اسلام روی گردانید و در زمان عمر شراب خورد و خلیفه هم حدّ شراب خواری را بر او جاری، نمود از افراد خوش نام بوده است که خلیفه فرمان حکومت «حوران» را به نام وی صادر نمود؟

ما قضاوت را به عهده خواننده می گذاریم تا خود به داوری بنشیند و منصفانه قضاوت کند.

به هر حال آن چه تا بدینجا، آوردیم عین وقایع تاریخی بود که با ضابطه شناخت صحابی تناقض آشکار دارد ولی با وجود، این دانشمندان پیرو مکتب خلفاء به آن چه «سیف بن عمر تمیمی» روایت کرده است استناد، بسته و از آن، روایات ضابطه ای برای شناخت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله کشف نموده و به دنبال آن بسیاری از افراد ساخته و پرداخته «سیف بن عمر» متهم به زندقه را که اصلاً وجود خارجی نداشته اند در صف یاران واقعی رسول خدا صلی الله علیه و اله جای داده و آن ها را در شمار صحابه به حساب آورده و از آن ها روایت کرده اند.

ص: 203

1- الاغانی، ج 16، ص 228 ط بیروت، اعلمی.

2- الاصابه، ج 2، ص 505 در شرح حال علقمه.

اشاره

پیروان مکتب خلفاء همهٔ اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله را عادل می دانند و در اخذ احکام و معارف اسلامی به ایشان مراجعه می کنند و احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت می کنند صحیح می شمارند و بر صحت روایات آن ها سر تسلیم فرود می آورند و خود را متعهد می دانند که به هر چه اصحاب روایت کرده اند عمل، نمایند و اجازه نمی دهند که هیچ یک از آن ها مورد ایراد و انتقاد قرار گیرد و اگر کسی یک نفر آن ها را مورد خرده گیری قرار دهد کافر و زندیق شمرده می شود

حافظ حدیث ابن حجر عسقلانی در فصل سوم از مقدمه کتاب خود «الاصابه فی تمییز الصحابه» در مورد عدالت اصحاب چنین می نویسد

«اهل سنت بر این امر اتفاق دارند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله همگی عادل اند و کسی با آن ها مخالفتی ندارد مگر افرادی اهمیت از اهل بدعت...» (1)

ابن اثیر نیز در مقدمه کتاب خود «اسد الغابه» چنین می نویسد:

«سنن، که محور شرح و تفصیل احکام و آشنایی با حلال و حرام و دیگر امور مربوط به دین و آیین ما می باشد هنگامی قابل قبول است که رجال اسانید و راویان آن ها قبلاً شناسایی شده باشند که پیشاپیش و مقدم بر آن ها شناخت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار دارد و اگر کسی اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و اله را شناسد دیگران برای او مجهول تر و ناشناخته تر باقی خواهند ماند پس شایسته است اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله از لحاظ نسب و شرح حالشان شناخته شوند...»

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله با دیگر راویان حدیث و سنت در همه موارد یکسان برابرنند مگر در جرح و تعدیل و خرده گیری و ایراد زیرا همه آن ها عادلانند و راهی برای عیبجویی و خرده گیری از ایشان وجود ندارد» (2)

از امام اهل، حدیث ابو ذرعه، نیز نقل شده است:

«اگر دیدی کسی در مقام عیبجویی و خرده گیری بر یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله

ص: 204

1- الاصابة فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 9

2- اسد الغابه، ج 1، ص 3.

است، بدان که او زندیق است (1)، زیرا می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و قرآن و آن چه در قرآن آمده، همه حق و درست می باشند و تمامی آن ها را هم همان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله به ما رسانیده اند.

بنابراین کسانی که به عیبجویی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله می پردازند، در صدد این هستند که گواهان ما را بر همه این مدارک و مطالب از اعتبار و اهمیت بیندازند تا در پی آن به راحتی بتوانند قرآن و سنت را باطل و بی اعتبار اعلام کنند. در صورتی که زندیقان از هر کسی دیگر سزاوارترند تا پرده شان دریده شود و مورد انتقاد و خرده گیری قرار بگیرند» (2)

دلیل پیروان مکتب خلفاء بر عدالت اصحاب

امام جرح و تعدیل حافظ ابوحاتم رازی (3) از دانشمندان گران قدر علم درایه و حدیث در مکتب خلفاء در مقدمه کتابش در مورد عدالت اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین می نویسد:

اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کسانی هستند که شاهد نزول وحی و قرآن بوده چگونگی تفسیر و تأویل آن را آموخته اند خداوند ایشان را به همدمی پیامبر صلی الله علیه و الهش و یاری دادن به او و برپاداشتن دین و نمودن آئینش برگزیده و آنان را برای مصاحبت با پیامبرش پسندیده و رهبران ما قرار داده است.

آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و اله اسلام از جانب خداوند تعالی به آنان ابلاغ کرده است (از سنت هایی که نهاده و مقرراتی که وضع فرموده و احکامی که صادر کرده و داوری هایی که نموده، آن چه را که روا شمرده و به آن فرمان داده یا مانع شده و از آن نهی فرموده است) همه و همه را با تمام وجود فرا گرفته و به خاطر سپرده و در دین فقیه و دانشمند شده اند.

آنان به امر و نهی خدا و مراد و مقصود از آن در پرتو دیداری که با رسول خدا صلی الله علیه و اله و نظارتی که بر نحوه تفسیر قرآن و تأویل آن به وسیله حضرتش داشته اند آگاهی یافته و

ص: 205

1- ای کاش می دانستیم امام اهل حدیث و فقیه مشهور ابو ذرعه درباره منافقینی که جزء اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند، چه نظری داشته است؟!.

2- اصابه ابن حجر، ج 1، ص 10.

3- ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم رازی متوفای 327 هجری قمری کتاب معروفش (تقدمة المعرفة لکتاب الجرح و التعدیل) است و در سال 1371 قمری در حیدر آباد دکن به چاپ رسیده است.

طرز استفاده و چگونگی برداشت از قرآن را به خوبی و روشنی دریافته اند.

خدای تعالی از این که آنان را بزرگ شمرده و امتیاز پیشوایی امت را به ایشان ارزانی داشته است بر آنان منت گذارده شک و تردید و دروغ و اشتباه و خودپسندی و عیبجویی را از ایشان برداشته و عدول امتشان نامیده و درباره ایشان فرموده است:

(وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) (و بدین سان شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید) (1)

و رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز از سوی خداوند، «وسطاً» را «عدلاً» تفسیر فرموده است.

بنابراین، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله عادلان این امت و پیشوایان ما به راه راست و حجت های خدا در امر، دین و حاملان قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله می باشند خدای تعالی فرمان داده است تا به ایشان تمسک جسته راه و روش آنان در پیش گرفته شود و مقرر فرموده است تا ما ایشان را الگوی خویش قرار دهیم و در راه آن ها قدم برداریم. (2) و در این رابطه فرموده است:

(وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ... وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى). «هر کس که با رسول خدا صلی الله علیه و اله مخالفت کند... و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را در این مسیر به خودش وا می گذاریم». (3)

و در احادیث متعددی می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله مردم را بر آن می دارد که در تبلیغ سخنانش بکوشند و اصحاب خود را مخاطب ساخته ضمن دعا درباره ایشان می فرماید: (نَصَّرَ اللَّهُ أَمْرَهُ سَمِعَ مَقَالَتِي فَحَفَظَهَا وَعَاَهَا، حَتَّى يُبَلِّغَهَا غَيْرَهُ): «خداوند

ص: 206

1- سوره بقره، آیه 143

2- باید توجه داشت که بر اساس آیات و روایات وارده عادلان، امت و پیشوایان دین و حجت های خدا در زمین و حاملان قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله که خدای تعالی فرمان داده است تا امت اسلامی بد آن ها تمسک جویند و راه و روش آنان را در پیش بگیرند، فقط امامان معصوم از اهل بیت پیامبرند، نه کسان دیگر. زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در حدیث معروف و مشهور «ثقلین» که مورد قبول شیعه و سنی است تنها آنان را همردیف قرآن قرار داده و امت اسلامی و همه اصحاب را موظف ساخته است تا از آنان پیروی کنند و راه و روش آنان را در پیش بگیرند و ما در بخش های مختلف این کتاب و به ویژه در بخش دهم یازدهم و سیزدهم در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

3- سوره نساء آیه 115 لازم به تذکر است که پیروان مکتب اهل بیت با اتکاء به آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله عقیده دارند که مقصود از «مؤمنین» در آیه مزبور مؤمنین صحابه می باشند، همان گونه که در خود آیه به آن تصریح شده است و توضیح آن در مباحث آینده با ذکر ادله کافی خواهد آمد.

خرّم و شاداب بدارد کسی که سخنان مرا بشنود و آن را به خاطر بسپارد تا آن را به دیگران برساند».

و نیز طی سخنانی خطاب به اصحابش فرموده است: (فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ): «کسانی که حاضرند این سخنان مرا به دیگران که غایبند برسانند. و نیز به آنان فرموده است: (بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَ حَدِّثُوا عَنِّي وَ لَا حَرَجَ): «از قول من، حتی یک آیه هم که شده، به دیگران برسانید و هیچ پروایی نداشته باشید».

پس اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله- که خداوند از آنان خشنود باد- در همه شهرها و مرزها پراکنده شده در جنگ ها و نبردها و پیروزی ها شرکت جسته مقامات حکومتی و قضاوت و داوری در دعاوی را به عهده گرفتند و در شهرهای خویش و یا هر جا فرود می آمدند و یا اقامت می گزیدند آن چه را که از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرا گرفته بودند و به خاطر داشتند، به دیگران رساندند و منتشر ساختند. (1)

و آن چه را که مردم از ایشان می پرسیدند، با توجه به پاسخی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در حضور ایشان به آن و یا نظائر آن داده و در خاطرشان مانده بود پاسخ می دادند و نظریه و فتوای خود را بیان می کردند و با نیتی پاک و قصد تقرب به خدای بزرگ خود را آماده ساخته بودند تا واجبات و احکام و سنت های رسول خدا صلی الله علیه و اله را از حلال و حرام به مردم بیاموزند. اینان چنین بودند تا آن گاه که خدای عزوجل ایشان را به سوی خود فراخواند که خشنودی خدا و بخشایش و رحمت او بر همه آنان باد. (2)

ابن عبد البر قرطبی نیز در مقدمه کتاب «استیعاب» می نویسد:

عدالت همه اصحاب ثابت شده است.

آیات و احادیثی را که بخصوص درباره مؤمنین صحابه وارد شده، همانند سپس آن چه را که از ابوحاتم رازی نقل، کردیم در مورد عدالت اصحاب آورده است (3)

ص: 207

1- بر خلاف گفته این دانشمند بر اهل علم و اطلاع پوشیده نیست که مکتب خلفا پیوسته از انتشار احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و به ویژه نوشتن آن تا سده اول هجری به شدت جلوگیری نموده است. برای پی بردن به حقیقت این موضوع به کتاب معالم المدرستین ج 254 ط 2 تحت عنوان: التّهی عن کتابة سنّة الرسول صلی الله علیه و اله مراجعه فرمائید.

2- معالم المدرستین، ج 1، ص 124 ط 3 به نقل از جرح و تعدیل ابوحاتم رازی، ص 7 و 9

3- ابو عمر، یوسف بن عبدالله از نوادگان محمد بن عبد البر النمری القرطبی المالکی است و کتاب معروفش «الاستیعاب فی اسماء الاصحاب» می باشد برای دیدن اظهارات وی درباره اصحاب به مقدمه کتاب استیعاب مراجعه فرمائید.

خطیب بغدادی نیز در کتاب «الکفایه» در مورد عدالت صحابه می گوید:

عدالت همه اصحاب ثابت و واضح است زیرا خدای تعالی آنان را به صفت «عدالت» توصیف نموده و از پاکی و درستی آنان خبر داده و ایشان را برای مصاحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله اختیار فرموده است.

آن گاه این دانشمند نیز مانند دو دانشمند دیگر از هم مسلکان خود به آیاتی از قرآن که درباره مؤمنین صحابه وارد، شده استدلال نموده و آن ها را برای اثبات عدالت همه، اصحاب به عنوان شاهد ذکر می نماید (1)

آن چه تا بدینجا، آوردیم نظر پیروان مکتب خلفاء درباره عدالت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله بود اینک ببینیم نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام و پیروان آن ها درباره عدالت اصحاب از چه قرار است.

2- عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

اشاره

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از قرآن کریم عقیده دارند که در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله مؤمنان پاک نیتی وجود داشتند که خداوند در قرآن کریم به ستایش ایشان پرداخته و از آن ها به نیکی یاد کرده است چنان چه در مورد بیعت شجره می فرماید:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا)

«بی گمان خداوند از مؤمنانی که پای درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود گردید و از راز درونشان آگاه گردید و بر آن ها آرامش فرود آورد و پیروزی نزدیکی به ایشان مرحمت فرمود». (2)

در این آیه خداوند ستایش خود را ویژه افراد مؤمنی از صحابه قرار داده که در بیعت شجره شرکت کردند (3) و هرگز شامل حال منافقان ایشان مانند عبدالله ابن ابی و اوس بن خولی و جدّ بن قیس و مغیره بن شعبه که آنان نیز در آن جا حضور داشته اند نمی شود

ص: 208

1- الاصابه، ج 1، ص 910 فصل 3 در بیان حال صحابه.

2- سوره فتح، آیه 18.

3- داستان بیعت شجره در مغازی واقدی، ص 604 و در خطط مقریزی، ص 291 آمده است

پس این آیه هرگز شامل همه افرادی که در بیعت شجره شرکت نکردند و با پیامبر صلی الله علیه و اله خدا بیعت نمودند نمی شود و بر نیک فرجامی تمام مؤمنانی که با آن حضرت بیعت نمودند نیز دلالت ندارد زیرا آیه بیش از این دلالت نمی کند که خدای تعالی از ایشان راضی و خشنود گردیده و بیعتشان را پذیرفت و بر آن پاداششان خواهد داد ولی هیچ گاه رضایت خداوند از این بیعت کنندگان مستلزم این نیست که تا به ابد و برای همیشه از آنان راضی باشد دلیل این گفتار این است که خداوند در همان سوره می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ اللَّهُ فَسَدَّ يُمُوتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)

«مؤمنانی که (در حدیبه) با تو بیعت کردند در حقیقت با خدا پیمان بسته اند و دست خدا روی دست آن هاست، پس از این، هر کس که آن را بشکند، خودش را شکسته است و هر کس به پیمانی که با خدا بسته است و فادار بماند به زودی خداوند به او پاداش بزرگ عطا خواهد فرمود».⁽¹⁾

پس اگر رضایت خداوند برای همیشه شامل حال آن ها می شد و در میان بیعت کنندگان به حقیقت کسی پیدا نمی شد که پیمان خداوند را بشکند، این قسمت از آیه که می فرماید:

(فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ) (هر کس که آن پیمان را بشکند، خودش را شکسته است) معنایی نداشت.⁽²⁾

آری پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام بر این باورند که در میان همان اصحاب منافقانی وجود داشته اند که خدای تعالی در آیات متعددی از آنان بدگویی نموده و به مذمتشان پرداخته و از جمله درباره آنان فرموده است:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَدَّ نِعَابَهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابِ عَظِيمٍ)

«و از بادیه نشینان دوروبرتان منافقانی وجود دارند و از اهالی مدینه نیز کسانی کارکشته و بس ماهر در دورویی و نفاق می باشند که شما ایشان را نمی شناسید و فقط ما آن ها را

ص: 209

1- سوره فتح، آیه 10.

2- اقتباس از کتاب «مع الخطیب فی خطوطه العریضه» نوشته آیه الله لطف الله صافی، ص 120.

می شناسیم. ما - به زودی و در آینده - آنان را دوبار عذاب خواهیم کرد، سپس آن ها را به عذابی دردناک مبتلا خواهیم ساخت» (1).

، بنابراین طبق این آیه شریفه کسانی در میان آن ها بوده اند که خداوند از وجود آن ها و نفاقشان خبر داده است.

و نیز در میان آن ها کسانی بوده اند که خداوند فرموده است:

(وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قِائِمًا). (2)

«و چون داد و ستدی و یا سرگرمی را به ببینند به سوی آن روی آورند و تورا ایستاده - در حال اداء نماز جمعه - رها سازند».

این واقعه زمانی اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و اله در مسجد ایستاده و به خواندن خطبه نماز جمعه مشغول بود.

جابر بن عبدالله انصاری در این باره گوید:

«قافله ای در روز جمعه وارد مدینه شد ما با پیامبر خدا بودیم همه مردم متفرق و پراکنده شدند جز دوازده نفر که باقی ماندند پس خداوند

این آیه را نازل فرمود» (3).

و در روایت دیگری آمده است:

«همان گونه که ما مشغول نماز خواندن با پیامبر صلی الله علیه و اله بودیم، کاروانی که حامل مواد خوراکی بود وارد شد پس مردم به طرف

کاروان روی آوردند تا جایی که فقط دوازده مرد با پیامبر صلی الله علیه و اله باقی ماندند. سپس این آیه نازل شد: (وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا...

(4)

و نیز در میان آن ها کسانی بوده اند که خداوند از تهمت زدیشان به حرم پیامبر صلی الله علیه و اله پرده برداشته آن گاه که حرم شریف

رسول خدا صلی الله علیه و اله را به انحراف اخلاقی متهم کرده بودند - که از چنین سخن ناروایی به خدا پناه می بریم (5)

همچنین در میان آن ها کسانی بوده اند که در گردنه «هرشی» و هنگام بازگشت

ص: 210

1- سوره توبه، آیه 101

2- سوره جمعه، آیه 11

3- صحیح بخاری، ج 6، ص 534 کتاب التفسیر، در تفسیر سوره جمعه.

4- صحیح بخاری، ج 2، ص 428 کتاب الجمعة، طبع بیروت دار القلم.

5- به تفسیر آیات 11-17 سوره نور در رابطه با جریان افک که درباره اعلام پاکدامنی، عایشه بنا به روایت اهل سنت یا پاک‌پاره بنا به

روایت شیعه نازل شده است به کتب تفسیر مراجعه فرمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله از غزوة تبوک (1)، یا بنا به قولی از حجة الوداع (2)، قصد جان شریفش را کرده بودند و می خواستند آن حضرت را ترور نمایند که داستانش از این قرار است:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله از غزوة تبوک باز می گشت چون به عقبه هرشی رسید که بر سر راه شام و مکه و مدینه قرار دارد و در دامنه آن دره ای است که مسیر کاروانیان است دستور داد تا سپاه از میان دره عبور کند و خود شبانه از طریق گردنه هرشی روانه مدینه شد. برخی از منافقان فرصت را غنیمت شمرده قرار گذاشتند تا همان شب شتر پیامبر صلی الله علیه و اله را بر فراز گردنه رم دهند و او را به دره پرتاب نموده از میان بردارند که توطئه آن ها بوسیله عمّار یاسر و حدیفه و دو تن از اصحاب آن حضرت که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و اله بودند، خنثی گردید.»

تازه از همه این ها، گذشته پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند تشریف به همصحبتی با رسول خدا صلی الله علیه و اله در مقام مقایسه از همسری با آن حضرت که بالاتر نیست زیرا همسری با حضرتش در بالاترین سطح از مصاحبت و صحابی بودن قرار دارد ولی با این همه خداوند خطاب به همسرانش می فرماید

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ). «ای زنان پیامبر! هر کدام از شما اگر کار ناشایسته ای را عمداً مرتکب شود، دوبرابر عذاب و تنبیه می شود» (3)

و خطاب به دو تن از ایشان می فرماید:

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ) (4)

«اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید رواست زیرا دل های شما [بر خلاف رضای پیامبر] میل کرده است و چنان چه بر آزار او همداستان شوید همانا خداوند خود، یار و نگهبان اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [علی علیه السلام] و فرشتگان، همگی یاور و پشتیبان

ص: 211

1- امتاع الاسماع مقریزی، ص 477، سیره حلبی ه حلبی ج 3 ص 120 چاپ بیروت، دار المعرفه مجمع الزوائد ج 1 ص 110 و ج 6 ص 195، در المنثور، ج 3 ص 258 مسند احمد حنبل ج 5 ص 390 و 453 صحیح مسلم ج 8 ص 122 باب صفات المنافقین.

2- پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام این توطئه را به سبب مراسم غدیر خم در جحفه و در بازگشت آن حضرت از حجة الوداع می دانند. ر.ک. بحار الانوار، ج 28، ص 97.

3- سوره احزاب، آیه 30

4- سوره تحریم، آیه 4.

تا آن جا که می فرماید:

(وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبَدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ، وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ...)

«خداوند برای کسانی که کفر ورزیده اند زن نوح و زن لوط را مثل آورده است که آن دو زن در خانه دو تن از پیامبران و بندگان نیکوکار و صالح ما بودند که به ایشان خیانت کردند [و همسر پیغمبر بودن] آن دو را از عذاب الهی مانع نگردید و [در روز قیامت] به آن دو گفته می شود که همراه با دیگر دوزخیان به جهنم در آید. و خداوند برای مؤمنان، همسر فرعون را مثل آورده است که گفت: پروردگارا! نزد خودت در بهشت خانه ای برای من بنا کن...» (1)

پس همراهی و مجالست و مصاحبت با پیغمبر صلی الله علیه و سلم دلیل بر بالا بودن مقام و درجه ایمان همراهان و همصحبتان نمی شود زیرا: خداوند از راز درونی دو تن از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله پرده برداشته و فرموده است: «اگر شما دو زن پیامبر صلی الله علیه و آله به درگاه خدا توبه، کنید شایسته است. چه آن که دل های شما بر خلاف رضای پیامبر میل کرده است»، و سرانجام خداوند آن ها را به عذاب الهی تهدید نموده و زن نوح و لوط را به عنوان مثال آورده است که با این که آن دو همسر دو پیامبر صلی الله علیه و آله الهی بودند چون به آن ها خیانت کردند، در روز قیامت به آن ها گفته می شود که همراه با سایر دوزخیان وارد جهنم شوند و هرگز همسر پیغمبر بودن آن دو را از عذاب الهی مانع نمی شود.

و از این جا معلوم می شود که آن دو زن از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با این که افتخار همسری پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام همصحبتی با آن حضرت را داشته اند با این همه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را اذیت و آزار می داده اند و موجبات نارضایتی آن حضرت را فراهم می نموده تا جایی که خداوند آن ها را به عذاب الهی تهدید نموده است.

در این رابطه بخاری در کتاب صحیح خود در حدیثی از ابن عباس آورده است:

«یک سال گذشت و من دنبال فرصتی بودم که از عمر درباره آن دوزنی که علیه پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 212

همداستان شدند و نقشه کشیدند، سؤال کنم ولی از او وحشت داشتم تا این که روزی وارد منزلی شد و زیر درخت بزرگی رفت و هنگامی که از آن جا خارج شد، از او پرسیدم پاسخ داد: آن دوزن عایشه و حفصه بودند. سپس گفت: ما در زمان جاهلیت ارزشی برای زنان قائل نبودیم ولی وقتی اسلام آمد و خداوند از آنان سخن به میان آورد، دیدیم که آنان بر ما حقوقی دارند بی آن که در کارهایمان از آن ها استفاده کنیم. به هر حال، روزی بین من و همسرم گفتگویی رخ داد و او با من به درستی سخن گفت، من به او گفتم تو اصل و نسب خوبی نداری گفت تو این سخن را به من می گویی در حالی که دخترت رسول خدا صلی الله علیه و اله را آزار می دهد پس من به سوی حفصه آمدم و به او گفتم: هشدارت می دهم مبادا که خدا و رسولش را نافرمانی کنی...» (1)

همچنین «بخاری» در حدیث دیگری از خود «عایشه» روایت کرده است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله در نزد زینب دختر جحش - دختر عمه پیغمبر و یکی از همسران حضرت - غسل می نوشید و مدتی در نزد او می ماند من و حفصه (دختر عمر) با هم توطئه کردیم که هر کدام از ما زودتر بر او وارد شدیم به پیغمبر بگوییم: تو «مغفیر» (2) خورده ای و من بوی مغفیر از دهانت استشمام می کنم

حضرت فرمود: نه چنین نیست ولی من غسل می نوشیدم...» (3)

و نیز حافظان اخبار با سلسله سند از «حمزة بن ابی اسید عامری» نقل کرده اند که وی از پدرش که در جنگ «بدر» شرکت داشت روایت نموده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله اسماء دختر نعمان جونیه را به همسری خود درآورد مرا فرستاد که او را بیاورم حفصه به عایشه گفت تو برای او حنا ببند!! من او را آرایش می کنم!! و همین کار را هم کردند. سپس یکی از آن ها به وی گفت: پیغمبر خوشحال می شود که وقتی زن بر او وارد گردد، بگوید از تو به خدا پناه می برم!! موقعی که اسماء بر پیغمبر وارد گردید و در اطاق بسته شد و حضرت پرده کشید و دست به طرف او برد، اسماء گفت: «اعوذ بالله منک» از تو به خدا پناه می برم پیغمبر هم آستین خود را جلو صورت گرفت و آنرا

ص: 213

1- صحیح بخاری، ج 7 ص 281 ح 735، کتاب اللباس، باب ما کان النبی صلی الله علیه و آله یتجوز من اللباس و البسط، چاپ بیروت دار القلم سال 1407 هجری

2- مغفیر شیره درخت مخصوصی است که از آن می چکد و می بندد شیرین و خوشمزه و بوی تند و زننده ای دارد (المعجم الوسیط و نهایت ابن اثیر ماده «غفر»)

3- صحیح بخاری، ج 6، ص 540، ح 1336، کتاب التفسیر در تفسیر سوره تحریم چاپ بیروت، دار القلم

پوشاند و سه بار فرمود: به خدا پناه بردم! سپس از اطاق بیرون آمد و به ابو اسید فرمود: ای ابو اسید او را به کسانش برگردان و دو پیراهن کرباسی به او تسلیم کن و طلاقش بده اسماء بعد از این ماجرا پیوسته می گفت این زن سنگدل مرا فریب داد عبدالله بن عمر گوید: هشام بن محمد می گفت: زهیر بن معاویه جعفری روایت کرد که سرانجام اسماء از غصه مُرد! (1)

پس وقتی که همسران پیامبر صلی الله علیه و اله که مدتی طولانی با آن حضرت همراه و همدم و همصحبت بوده اند این گونه با پیامبر صلی الله علیه و اله خدا رفتار کنند و حضرتش را بیازارند و علیه او با یکدیگر همدست و همدستان، شوند و راه خطا و انحراف را در پیش گیرند و بر خلاف رضای خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله عمل نمایند تا بدانجا که خداوند درباره عایشه و حفصه تصریح نماید که گنه کارند و بر آن ها لازم است که به سوی خدا توبه نمایند چون دل های آن ها از حق منحرف شده است آیا می توان گفت که همه اصحاب پیغمبر عادلند و هیچ گونه خطا و گناه و لغزشی ندارند و همه در اوج قله پاکی و پاکیزگی قرار دارند!!!

سبحان الله چگونه می توان همه اصحاب پیغمبر را عادل شمرد و حال آن که در میان آن ها افراد منافقی بودند که وعده های خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله را دروغ و فریب می پنداشتند، چنان که خدای متعال فرموده است:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) (2)

«منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری است می گویند: خدا و پیامبر صلی الله علیه و الهش به ما جز وعده فریب ندادند».

چگونه می توان گفت که همه اصحاب پیغمبر، عادلند و حال آن که خدای تعالی فرموده است:

(... وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...) (3)

«بعضی از اهل مدینه نیز در نفاق فرو رفته اند تو آن ها را نمی شناسی ما آن ها را می شناسیم»

ص: 214

1- مستدرک حاکم، ج 4، ص 37 طبقات ابن سعد، ج 8 ص 145 چاپ بیروت، تاریخ طبری، ج 3، ص 167، تحقیق ابو الفصیل

ابراهیم و اصابه ابن حجر، ج 4، ص 233

2- سوره احزاب، آیه 12

3- سوره توبه آیه 101

و فرموده است:

(لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ) (1)

«آن ها پیش از این هم فتنه جو بودند کارها را بر تو دگرگون می ساختند، تا این که حق آمد و فرمان خدا آشکار شد و آن ها کراحت داشتند».

و فرموده است:

(وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ) (2)

«آن ها چیزی را قصد کردند که به آن نرسیدند و گله ای نداشتند جز این که خدا و پیامبرش از لطف و کرم خود آن ها را بی نیاز کرده است».

چگونه می توان گفت همه اصحاب پیغمبر، عادلند و حال آن که در میان آن ها کسانی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و اله را آزار می دادند و خداوند در قرآن کریم آنان را چنین توصیف نموده است:

(وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أُنْزِلَ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (3)

«و برخی از آن ها کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و اله را آزار می دهند و می گویند او گوش (آدم خوش باوری) است، بگو خوش باوری او به نفع شماست [ولی بدانید] او به خدا ایمان دارد و [تنها] مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی که ایمان آورده اند و آن ها که رسول خدا را آزار می دهند عذاب دردناکی دارند».

و در همین زمینه در یک آیه دیگر فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (4)

«آن کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند خداوند آن ها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آن ها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است».

ص: 215

1- سوره توبه، آیه 48

2- سوره توبه آیه 73

3- سوره توبه آیه 61

4- سوره احزاب، آیه 57

اگر همهٔ اصحاب پیغمبر عادل و مبرّای از خطا و گناه، بودند و از خدا و پیامبرش اطاعت می کردند و رسول خدا صلی الله علیه و اله را آزار نمی دادند که خداوند از رفتار ناهنجار آنان خبر نمی داد و آزار دهندگان را مورد لعن و نفرین قرار نمی داد و آن ها را به عذاب دردناک و خوارکننده تهدید نمی فرمود پس اگر رفتار برخی از صحابه در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و اله با آن حضرت چنین بوده است چگونه می توان گفت که همه اصحاب پیغمبر عادل اند؟

ای کاش می دانستیم منافقانی که در آیات شریفه قرآنی از آن ها سخن رفته است بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله کجا رفتند؟ آن ها که در تمام مدّت حیات پیامبر حضرتش را اذیت و آزار داده و اندوهگین ساخته بودند کجا رفتند؟ آن ها که در شب «عقبه» در گردنه «هرشی» غلتک هایی رها ساختند تا شتر پیغمبر را رم دهند و حضرتش را به درون دره پرتاب کنند و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله اسامی آنان را به حدیفه آموخت و نقشه آنان نقش بر آب شد کجا رفتند؟

چگونه بعد از انقطاع نزول وحی با آن همه نفاق و دورویی یک باره متحول شدند و دگرگونی عمیقی در آن ها به وجود آمد که همگی به صفات تقوا و پرهیزگاری ورع و پاکدامنی و عدالت و دادگری آراسته گردیدند؟

آیا حیات پیامبر باعث نفاق منافقین بود؟ یا مرگ آن حضرت موجب ایمان و عدالت آن ها گردید و ایشان را بعد از انبیاء بهترین بندگان خدا نمود؟ چگونه تلاوت آیات الهی در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و اله در آن ها تأثیری نبخشید ولی واقعیت آن ها با وفات پیغمبر دگرگون شد و بعد از آن همه نفاق و اذیت و آزار، پیامبر صلی الله علیه و اله چنان طهارت و قدسیتی پیدا کردند که همگی جامه عدالت و تقوا پوشیدند؟ چه چیز اقتضا دارد که ما به این معتقدات خلاف عقل و وجدان ملتزم باشیم و همهٔ صحابه را به اعتبار صحابی بودن عادل بدانیم؟

خلاصه مطلب آن که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: طبق گواهی قرآن و حدیث و، تاریخ جای هیچ تردیدی نیست که در میان اصحاب پیغمبر منافقان زیادی وجود داشتند که تا آخرین لحظه حیات پیامبر صلی الله علیه و اله بر نفاق خود باقی ماندند.

اما قرآن کریم: در یکی از آیات محکّمات سوره آل عمران این مطلب را با بهترین و رساترین و محکم ترین عبارت بیان داشته و بطور کلی عموم صحابه را مورد خطاب قرار داده و فرموده است

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصَرَ اللَّهُ شَيْئاً، وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (1)

«محمد صلی الله علیه و سلم نیست مگر پیامبری که قبل از او هم پیامبران دیگری آمدند و درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ هر کس به عقب بازگردد هرگز به خدا ضرری نمی زند و خدا به زودی شاکران را پاداش خواهد داد

این آیه در کمال صراحت اعلام می دارد که عده زیادی از اصحاب پیغمبر با مرگ آن حضرت تغییر می کنند و مرتد می شوند و به دوران جاهلیت باز می گردند و در این، میان تنها اقلیتی که با حضرتش عهد و پیمان بسته بودند در ایمان خود ثابت قدم می مانند که خداوند در آیه مزبور آنان را «شاکران» نامیده است.

و اما احادیث معتبر: صحیح که درباره ارتداد عده ای از صحابه در مهم ترین منابع حدیثی اهل سنت وارد شده فراوان است (2) و قسمت اعظم این روایات را «ابن اثیر جزری» در کتاب «جامع الاصول» از صحیح بخاری و مسلم (که از صحاح ششگانه اهل سنت و مقدم بر چهار کتاب صحیح دیگر است) گردآوری نموده و از جمله در حدیثی از دو کتاب مذکور از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده است که فرمود:

«در روز قیامت گروهی از یاران من بر من وارد می شوند ولی از بهره گیری حوض - کوثر - منع می شوند، من می گویم پروردگارا! اینان اصحاب من هستند، خطاب می رسد تو نمی دانی آنان بعد از تو چه بدعت هایی گذاردند آنان مرتد شدند و به دوران جاهلیت بازگشتند» (3)

و در همین، رابطه بیهقی به سند خود از عبدالله اشعری از ابودرداء نقل کرده است که گفت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله عرضه داشتیم:

«یا رسول الله! به من رسیده است که شما فرموده اید: گروهی بعد از ایمان آوردن مرتد می شوند؟ فرمود: آری ولی [بدان که] تو از آن ها نیستی». (4)

ص: 217

1- سوره آل عمران، آیه 144.

2- برای دیدن این روایات به کتاب دیگر مؤلف به نام «صحابه از دیدگاه کتاب و سنت و تاریخ» مراجعه فرمائید.

3- جامع الاصول، ج 11، ص 1260، ح 7273 صحیح بخاری، ج 6، ص 390 باب 317

4- تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 213، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه

و اما تاریخ: عموم مورّخان در کتاب های تاریخی خود نوشته اند که پیغمبر با هزار نفر از اصحاب به «أحد» رفت ولی پیش از رسیدن به أحد سیصد نفر از منافقان - به تصریح همه سیره نویسان - برگشتند و تنی چند از منافقان از ترس این که مبادا شناخته و مشهور شوند باقی ماندند.

، بنابراین اگر در بین هزار نفر از صحابه، پیامبر صلی الله علیه و اله جز همین سیصد نفر منافق بیشتر، نبود برای پی بردن به این حقیقت کافی بود که بدانیم در میان صحابه عده زیادی از افراد منافق و غیر معلوم الحال وجود داشته است.

علاوه بر این اگر کسی کتاب های تاریخی و حدیثی اهل سنت را مورد مطالعه قرار دهد به شگفتی هایی خواهد رسید که چگونه گفتار خدای تعالی درباره انقلاب برخی از اصحاب تحقق یافت و چگونه پرده هایشان بالا، رفت و حقیقتشان آشکار گردید و همزمان با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله فوراً منقلب شدند و تغییر کردند و به دوران جاهلیت باز، گشتند و جسد مبارکش را در بین خاندانش رها ساختند و در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و بر سر خلافت و جانشینی حضرتش به نزاع و کشمکش پرداختند و صاحب شرعی و قانونی و واقعی آن را کنار زدند و به اهل بیت علیهم السلام پیغمبرشان ظلم و ستم روا، داشتند و مرتکب گناهان کبیره، شدند و بدعت های تازه در دین گذاردند و حوادثی به وجود آوردند که قلم از نوشتن آن شرم دارد. (1)

آری خواننده گرامی پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: گرچه مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و اله برای افراد مسلمان شرف و افتخار بزرگی است که هیچ مقام بلندی به آن نمی رسد ولی صرف مصاحبت با آن حضرت عدالت ساز نمی باشد، بلکه باید با ثبات و استقامت در دین و ایمان و انجام عمل صالح، و مخالفت هوای نفس و دوری از گناه و فرمانبرداری از خدا و، رسول و متّصف شدن به صفات نیک و اخلاق، الهی عدالت را کسب نمود و مراتب و درجات عدالت هم بستگی به اعمال و کردار انسان دارد

، بنابراین صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله از لحاظ مصون بودن از خطا و گناه مانند سایر مردمند که

ص: 218

1- در بحث های آینده در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت و با ذکر شواهدی از روایات تاریخی پرده از کار این گونه اصحاب خواهیم برداشت تا راز «نظریه عدالت صحابه» بر همگان روشن شود.

افراد موثق و عادل مؤمن و متقی و منزّه از معصیت خداوند در میان آن‌ها زیاد است و هم‌گنهکار و نافرمان و افراد مجهول الحال و منافق در بین آن‌ها به فراوانی یافت می‌شوند

به همین دلیل و از آن‌جا که در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله - طبق گواهی قرآن و حدیث و تاریخ - افراد منافقی وجود داشتند که به جز خداوند کس دیگری آن‌ها را نمی‌شناخته، است از این رو پیغمبر خدا محک شناسایی مؤمن و منافق را دوستی و دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده و آن را به همگان خاطر نشان ساخته است.

و اینک به روایاتی که در این زمینه تحت عنوان: «قاعده شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و اله» می‌آوریم توجه فرمایید.

قاعده شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

بر اساس روایت مشهور و متواتری که عده زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در منابع حدیثی و تاریخی، خود از افرادی سرشناس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله: چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ام سلمه (همسر پیامبر) و عبدالله ابن عباس و ابوذر غفاری و ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله، انصاری و انس بن مالک و عمران بن حصین و عده ای دیگر نقل کرده اند آن حضرت قاعده شناخت مؤمن از منافق را دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام اعلام، نموده و فرموده است: «علی را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و کسی جز منافق او را دشمن نمی‌شمارد.» (1)

این حدیث در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله در میان مسلمانان، شایع و زبان زد همه مردم و ضابطه ای در دست افراد برای شناختن مؤمن از منافق بوده است که بدین وسیله آن‌ها را از یکدیگر باز می‌شناختند

ص: 219

1- این حدیث در مهم ترین منابع معتبر اهل سنت از روایان مختلفی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده است که برخی از آن‌ها از این قرار است مسند احمد حنبل، ج 1، ص 84 سنن نسایی، ج 8 ص 17، سنن، ترمذی، ج 5، ص 299 باب مناقب علی بن ابی طالب، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 42، ح 114 صحیح، مسلم، ج 1، ص 55 مستدرک حاکم، ج 3، ص 129 کنز العمال، ج 13، ص 120، درّ المنثور، ج 6، ص 66، کفایة الطالب، ص 68 باب، تذکرة الخواص، ص 28، تاریخ بغداد، ج 2، ص 255 و ج 14، ص 426، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 170 و بسیاری از منابع دیگر

در این زمینه ابوذر غفاری می گوید

(مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا بِتَكْذِيبِهِمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالتَّخَلُّفَ عَنِ الصَّلَاةِ وَالْبُغْضَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ)

«ما منافقان را جز از راه تکذیبشان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله و روی گرداندنشان از نماز و دشمنیشان با علی بن ابی طالب علیه السلام را نمی شناختیم» (1)

ابوسعید خدری نیز می گوید:

«ما گروه انصار منافقان را از راه دشمنی آن ها با علی بن ابی طالب علیه السلام هم می شناختیم» (2) جابر بن عبدالله انصاری نیز می گوید:

«ما گروه انصار منافقانمان را جز از راه دشمنی آن ها با علی بن ابی طالب علیه السلام نمی شناختیم» (3)

در مستدرک حاکم در روایتی آمده است:

«مردی به سلمان فارسی: گفت تو چه قدر علی علیه السلام را دوست می داری؟ سلمان: گفت از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود

هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است» (4)

از عمّار یاسر نیز روایت شده است که گفت:

شنیدم پیغمبر به علی علیه السلام می فرمود: یا علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و راستگو بداند و بدا به حال کسی که تو را دشمن بدارد و دروغگویت شمارد (5)

عمر و بن شاس اسلمی هم که در «حدیثیه» با پیغمبر بوده است می گوید:

من با علی علیه السلام به یمن رفتیم. در آن جا علی علیه السلام بر من سخت گرفت، من هم ناراحت شدم. وقتی به مدینه آمدم در مسجد پیغمبر از او به همه کس شکایت نمودم تا این که خبر به پیغمبر رسید. روزی وارد مسجد شدم و رسول خدا صلی الله علیه و اله در میان اصحابش نشسته بود.

ص: 220

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 129، کنز العمال، ج 15، ص 91

2- صحیح ترمذی، ج 5، ص 635 و حلیة الاولیاء، ج 6، ص 284

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 133 استیعاب، ج 2، ص 464 ریاض النضرة، ج 2، ص 284 و تاریخ ذهبی، ج 2، ص 198 و بسیاری از منابع دیگر.

4- مستدرک حاکم، ج 3، ص 130

5- مستدرک حاکم، ج 3، ص 135، کنز العمال، ج 11، ص 622، ح 33030.

همین که مرا دید نگاهش را به من دوخت تا این که آمدم و نشستم. آن گاه رو به من نمود و فرمود: ای عمرو! به خدا قسم مرا آزردهی عرض کردم یا رسول الله! به خدا پناه می برم از این که شما را بیزارم، فرمود، بلی هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است. (1)

در همین، رابطه ابن عبدالبر در کتاب «استیعاب» در شرح حال علی علیه السلام آورده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر کس علی را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. (2)

در روایت دیگری از «ابوسعید خدری» آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

به خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست هیچ کس ما اهل بیت علیهم السلام را دشمن نمی دارد مگر این که خداوند او را در آتش دوزخ درآورد. (3)

محبّ الدین طبری نیز در «ریاض النضره» در حدیثی از «ابوبکر» آورده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیدم که خیمه ای برافراشته و خود بر کمان عربی تکیه داده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن خیمه قرار داشتند و آن حضرت فرمود

ای گروه مسلمانان! من در صلح و سازش با هر کس که با اهل این خیمه در صلح و سازش باشد و در جنگ و نبرد با هر کس که با اینان در جنگ و نبرد باشد. و دوست می دارم هر کس که آنان را دوست بدارد اینان را دوست نمی دارد مگر کسی که خوشبخت و سعادت مند بوده و بستر ولادتش پاک باشد [یعنی از زنا متولد نشده باشد] و دشمن نمی دارد ایشان را مگر کسی که بدبخت و شقی بوده و ثمره بستری ناپاک و آلوده باشد (4)

از عبدالله بن عباس هم روایت شده که گفته است:

ص: 221

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 129 و مسند احمد حنبل، ج 3، ص 483

2- استیعاب، ج 3، ص 204، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 150

4- ریاض النضره، ج 3، ص 132، ح 1417 چاپ، بیروت، دار المعرفه مناقب خوارزمی، ص 297، ح 291 چاپ، قم، مقتل الحسین، ج 1، ص 4 چاپ، نجف، فرائد السمطین، ج 2، ص 40، ح 373، سمط النجوم، ج 2، ص 488، ح 62.

«رسول خدا صلی الله علیه و اله نظری به علی علیه السلام افکند و فرمود: تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی شمارد مگر منافق هر کس که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن شمرده است. دوست من دوست خدا و دشمن من دشمن خداست وای به حال کسی که بعد از من با تو دشمنی کند»⁽¹⁾.

مسلم نیز در کتاب صحیح خود از عدی بن ثابت از «زر» از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«سوگند به پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را، آفرید، این پیمانی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله با من بسته است که به جز مؤمن مرا دوست ندارد و به جز منافق مرا دشمن نشمارد»⁽²⁾.

مرحوم شریف رضی رحمه الله نیز در نهج البلاغه از علی علیه السلام آورده که فرموده است:

«اگر من با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد، دشمن نخواهد داشت و اگر همه دنیا را به کام منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت! و این به خاطر آنست که - این نشانه - مقدر شده و بر زبان پیامبر امی - درس نخوانده - گذشته است که فرمود:

ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت»⁽³⁾.

نگارنده گوید: روایاتی که در مورد دوستی و دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام در منابع معتبر اهل سنت وارد شده فراوان است و ما به همین مقدار بسنده می کنیم و خوانندگان عزیز را به کتاب های مربوطه ارجاع می دهیم⁽⁴⁾.

اینک با توجه به روایاتی که متذکر شدیم و این که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ): «خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن بدارد»⁽⁵⁾ پیروان مکتب

ص: 222

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 133.

2- صحیح مسلم، ج 1، ص 55 باب الدلیل علی أنّ حب الانصار و علی من الایمان.

3- نهج البلاغه، ص 1109 کلمات قصار، شماره 42 و صبحی صالح، ص 477 شماره 45

4- برای دیدن بخشی از اسناد و مدارک حدیث مذکور به کتاب پر ارج فضائل الخمسه ج 2، ص 258 - 220، مراجعه فرمایید.

5- مسند احمد، ج 1، ص 119، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 43، ح 116، مجمع الزوائد، ج 9، ص 104 و 108، کنز العمال، ج 1، ص

188، ح 957 و 958 و ج 11، ح 31662 و 32946 و ج 13، ح 36417 و 36420 و 362885 و 36486 و 36487 و 36515

صواعق المحرقة ص 43، فصول المهمه، ص 41، سیره حلبی، ج 3، ص 336 چاپ بیروت، دار المعرفه، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص

169، ریاض النضره، ج 3، ص 109 و 110 ح 1338 و 1341 ط بیروت، دار المعرفه تاریخ بغداد، ج 7، ص 377، بحار الانوار، ج 37،

ص 185 و بسیاری از منابع و مصادر دیگر

اهل بیت علیهم السلام سخت احتیاط می کنند که مبدا احکام و مقررات دین را از صحابه ای بگیرند که دوستدار علی علیه السلام نبوده و بلکه دشمن او بوده است و به عبارت دیگر نکند آن صحابی از منافقانی بوده باشد که به جز خداوند کسی دیگر آن ها را نمی شناسد.

به همین دلیل بر خود لازم می دانند که: اوضاع و احوال راوی حدیث را مورد بررسی قرار دهند تا ایمان و عدالت او ثابت شود اگر طبق ادله شرعی عدالت وی ثابت گردید روایتش را می پذیرند و اگر از کسانی بود که با امیرمؤمنان و یا یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام جنگیده و با وی دشمنی کرده است حدیث او را نمی پذیرند و می گویند بر اساس ادله قطعی از کتاب و سنت حدیث کسانی که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام باشند در امور دینی از درجه اعتبار ساقط است.

حال که دیدگاه های مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام درباره «صحابه» و «عدالت أصحاب» روشن گردید به رویداد مهم و تاریخی صدر اسلام که به وسیله برخی از أصحاب برای به دست گرفتن زمام امور مسلمانان به هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله صورت گرفت می پردازیم و مسأله خلافت خلفا و چگونگی روی کار آمدن ابوبکر و عمر و عثمان و بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به طور خلاصه مورد بررسی قرار می دهیم

بخش پنجم: بررسی رویداد تاریخی صدر اسلام و چگونگی روی کار آمدن خلفاء سه گانه

اشاره

شامل:

طرح به حکومت رسیدن خلفا

آغاز توطئه های منافقان برای ترور پیامبر صلی الله علیه و اله

پیمان شوم یا نخستین صحیفه ملعونه

نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله در حجّة الوداع

تنظیم صحیفه ملعونه دوم در خانه ابوبکر

اسامی أصحاب عقبه و امضا کنندگان صحیفه دوّم

متن معاهده نامه دوم أصحاب صحیفه

برخورد پیامبر صلی الله علیه و اله با امضا کنندگان صحیفه دوّم

فرستادن منافقین با لشکر اسامه

بازگشت ابوبکر و عمر از لشکر اسامه

خنثی شدن نقشه نماز ابوبکر به جای پیامبر صلی الله علیه و اله

جلوگیری از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله

رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و میدان داری عُمر

ماجرای سقیفه و بیعت ابوبکر

خلافت عمر بن خطّاب

شورا و بیعت عثمان

کشته شدن عثمان

بیعت با امیر المؤمنین علی علیه السلام

رویداد تاریخی صدر اسلام و چگونگی روی کار آمدن خلفاء سه گانه

بر اساس روایات تاریخی و حدیثی که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است جای هیچ گونه شک و تردید برای احدی باقی نمی ماند که رویداد تاریخی صدر اسلام و ماجرای سقیفه که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله به وجود آمد - و ابوبکر و عمرو و ابو عبیده جراح که در آن روز برای قبضه کردن خلافت اسلامی و به دست گرفتن زمام امور مسلمانان و بیعت گرفتن از مهاجر و انصار به یکدیگر تعارف می کردند و سرانجام «ابوبکر» را به خلافت برداشتند - گردانندگان، آن از خیلی پیشتر از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله برنامه آن را تنظیم نموده و وظیفه و نقش هر کدام از آن ها در بین خودشان برای هر یک از آنان روشن و مشخص بوده است.

و این مطلبی است که بسیاری از روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام در کمال صراحت و برخی از روایات مکتب خلفا نیز گاهی به طور سربسته و گاهی هم به صراحت بدان گواهی می دهد و حقیقت آن را بر ملا می سازد و جای هیچ سخنی برای کسی باقی نمی گذارد که ماجرای سقیفه از سوی برخی از اصحاب برای انحراف خلافت از مسیر اصلی خود و جلوگیری از خلافت و رهبری علی علیه السلام صورت گرفته است.

، حال برای اثبات این مطلب به شواهد و قرآنی که در این زمینه در منابع مهمّ تاریخ و حدیث آمده است اشاره می کنیم

الف) ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» به نقل از یکی از مصنفات ابو احمد عسکری آورده است:

ص: 227

«عمر» به صورت اجیر و مزدور همراه ولید بن مغیره (مخزومی) برای بازرگانی که سرمایه اش از ولید بود به شام رفت در آن هنگام عمر هیجده ساله بود او شتر ولید را به چرا می برد و بارهای او را بر می داشت و از کالاهای او نگهداری می کرد چون به جائی بنام «بلقاء» رسیدند یکی از علمای روم «عمر» را دید و شروع به نگرستن به او کرد و مدتی طولانی به او نگاه کرد و سپس گفت ای پسر گمان می کنم که نام تو «عامر» یا «عمران» یا چیزی نظیر این دو نام باشد؟ گفت نام من «عمر» است. گفت هر دو رانت را برهنه کن او چنان کرد بر یکی از آن ها خال سیاهی همچون کف دستی بود آن مرد از عمر خواست سر خود را هم برهنه کند؛ او چنان کرد و معلوم شد جلو سرش بدون پوست سپس آن عالم از عمر خواست که با دست خود کاری انجام دهد و متوجه شد که او چپ دست است.

آن گاه به عمر گفت تو پادشاه عرب خواهی بود و سوگند به حق مریم عذراء که چنین است. عمر در حالی که او را استهزاء می کرد خندید آن مرد گفت می خندی؟ سوگند به حق مریم عذراء که تو پادشاه عرب و پادشاه روم و پادشاه ایران خواهی بود عمر در حالی که سخن او را بی ارزش می شمرد او را رها کرد عمر پس از آن می گفت آن مرد رومی در حالی که سوار بر خری بود از پی من می آمد تا آن که ولید کالاهای خود را فروخت و با بهای آن عطر و لباس خرید و آهنگ حجاز کرد و آن مرد همچنان از پی من می آمد... چون از مرزهای شام گذشتیم و وارد حجاز شدیم و آهنگ رفتن به مکه کردیم او با من وداع کرد و برگشت.... (1)

ب) در روایت دیگری در همین زمینه در تاریخ آمده است:

عمر در زمان جاهلیت در سفری به شام به دیر راهبی پناهنده شد راهب بر مبنای مدارک و اطلاعاتی که داشت به او گفت تو به حکومت می رسی و از او خواست که وقتی حاکم شد آن دیر و حوالی آن را خراب نکند و به همان حالت باقی گذارد. (2)

ص: 228

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 12 ص 183 در شرح خطبه 223 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

2- سفینه البحار، ج 2، ص 269 چاپ قدیم و ج 6 ص 488 چاپ أسوه.

ج) مؤید دیگر قضیه واقعه ای است که در قرآن کریم در سوره تحریم به آن اشاره شده و خدای تعالی درباره دوتن از همسران پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است

(وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيِّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ * إِنَّ تَوْبًا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ) (1)

«آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و اله رازی را با بعضی از زنان خویش در میان گذاشت (وی آن را به دیگری خبر داد) ولی هنگامی که وی آن راز را افشا کرد خداوند پیامبر صلی الله علیه و اله را از این جریان آگاه، ساخت پیامبر صلی الله علیه و اله نیز قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و اله همسرش را از آن خبردار کرد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟! پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا با خبر ساخت. اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (کار شایسته ای کرده اید) که دل هایتان از حق منحرف گشته است و اگر بر ضد پیامبر دست به دست هم بدهید (کاری از پیش) نخواهید برد زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند.»

همان گونه که ملاحظه می شود آیه در مقام تهدید است زیرا تظاهر به معنای پشت به پشت هم دادن و همیاری کردن و دست به دست هم دادن و توطئه کردن است حال موضوع از چه قرار بوده است که خداوند آن دوزن را این گونه تهدید می کند؟ این ماجرا نمی تواند یک امر ساده و عادی باشد.

آن چه از روایات وارده در تفسیر آیه استفاده می شود این است که پیامبر صلی الله علیه و اله سرّی از اسرار خود را نزد یکی از همسران خود - یعنی حفصه دختر عمر - افشا نموده و به او سفارش فرمود که این مطلب را به کسی نگوید و آن این بود که به او فرموده بود پدر تو با پدر عایشه (ابوبکر) بعد از من به حکومت می رسند این سخن را پیامبر صلی الله علیه و اله به عنوان رازی بیان داشته بود این راز را حفصه با عایشه در میان گذارد و این دو تن به یکدیگر علاقه مند بوده و با هم می جوشیدند عایشه هم آن را به پدرش ابوبکر گفت: پدرش هم آن را با عمر در میان گذاشت و چون حفصه راز رسول خدا صلی الله علیه و اله را بر خلاف

ص: 229

دستور آن جناب فاش، نمود حضرتش وی را مورد بازخواست قرار داده و فرمود مگر من به تو نگفتم که این راز را پوشیده نگه داری و به کسی نگوئی؟

در جواب: گفت به خدایی که تو را به حق به پیامبر صلی الله علیه و الهی مبعوث فرموده است از شدت خوشحالی نتوانستم آن را کتمان کنم... (1) بدین ترتیب از آن جا که آن دوزن راز پیامبر صلی الله علیه و اله را فاش کرده بودند حضرتش مقداری از آن جریان را بیان نموده و نسبت به آن اعتراض کرد و از بعضی دیگر اعراض نمود

، بنابراین رازی که آن دوزن آن را افشا کرده بودند جز آمادگی پدران آن ها برای گرفتن حکومت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله له چه می توانست باشد؟

در این رابطه در تفسیر در المنثور در روایتی که ابن ابی حاتم از مجاهد و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده اند آمده است که آن قسمتی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله پیگیری نموده و بیان فرمود مسأله ماریه بود (2) و آن چه را که از پیگیری آن صرف نظر نمود مسأله زمامداری ابوبکر و عمر بعد از رحلت خود بود زیرا ترسید این موضوع در بین مردم شایع شود (3)

آغاز توطئه های منافقان برای ترور پیامبر صلی الله علیه و اله

به نظر می رسد از همان موقعی که راز پیامبر صلی الله علیه و اله توسط یکی از همسرانش افشا گردید، ابوبکر و عمر برای رسیدن به مقصود و دستیابی به حکومت اسلامی نقشه کشیدند و این موضوع را با همفکران خود در میان گذاشتند و آن ها را با خود همراه و هماهنگ ساخته و ایشان را برای اجرای برنامه غصب خلافت آماده و مهیا نمودند.

شاهد گویای این مطلب روایات فراوانی است که بزرگان اهل سنت آن ها را در رابطه با جنگ تبوک در کتب روایتی خود نقل کرده اند که گروهی از منافقان توطئه کردند و تصمیم گرفتند تا در مراجعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از غزوه تبوک حضرتش را به قتل برسانند.

ص: 230

1- تفسیر کشف زمخشری، ج 4، ص 567 و 570 در تفسیر سوره تحریم چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، تفسیر در المنثور سیوطی، ج 8 ص 204 در تفسیر سوره تحریم چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، مجمع الزوائد، ج 5، ص 178، چاپ بیروت، دار الفکر

2- برای آگاهی بیشتر در این باره به کتاب های تفسیر در تفسیر سوره تحریم مراجعه فرمائید.

3- تفسیر در المنثور، ج 8، ص 204 در تفسیر سوره تحریم چاپ بیروت.

باید توجه داشت: روایاتی که در مورد عملکرد منافقان در غزوه «تبوک» وارد شده مؤکداً این موضوع را تأیید می نماید که آنان با نقشه های شوم و شیطانی خود می خواستند شب هنگام پس از مراجعت رسول خدا صلی الله علیه و اله از تبوک بر فراز گردنه «هرشی» شتر آن حضرت را رم دهند و حضرتش را به درون دره پرتاب کنند و بدین وسیله آن جناب را ترور نموده و به قتل رسانند.

«زمخشری» - که نزد مخالفان شیعه به تشیع و یا دروغ گوئی متهم نیست - در کتاب «کشاف» در تفسیر این سخن خداوند که فرموده است:

(لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ (1))، (به راستی که پیش از این نیز در صدد فتنه جویی برآمدند و کارها را بر تو وارونه ساختند).

به نقل از «ابن جزیح» آورده است «12 تن پیش از غزوه تبوک» در گردنه به کمین نشستند تا رسول خدا صلی الله علیه و اله را ترور کنند «و قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ» یعنی نقشه کشیدند و مکرها کردند و برای از بین بردن امر تو ریزی کردند برخی از قراء واژه «قَلَّبُوا» را بدون تشدید یعنی به صورت «قَلَّبُوا» قرائت کرده اند (حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ)، (تا این که حق آمد و امر خدا آشکار گردید) (2)

هم چنین زمخشری در کتاب «کشاف» در تفسیر این سخن خداوند که فرموده است: (وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا (3)): (و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیدند و بر کاری که نتوانستند انجام دهند همت گماشتند). آورده است مقصود ترور رسول خدا صلی الله علیه و اله به هنگام بازگشت از «تبوک» است که 15 نفر هم پیمان شدند که شب هنگام وقتی که آن حضرت به سرگردنه رسید او را از شتری که بر آن سوار بود به دره بیندازند ولی «عمّار بن یاسر» - رضی الله عنه - پیش افتاد و افسار شتر آن حضرت را گرفت و کشید و حذیفه از پشت سر مشغول راندن شتر آن حضرت شد. در این هنگام «حذیفه» صدای پای شتر و اسلحه (کشیده شدن شمشیر از غلاف) را شنید و چند نفر را که نقاب بر چهره کشیده بودند دید و صدا زد: دشمنان خدا را بگیرید و آنان

ص: 231

1- سوره توبه، آیه 48.

2- تفسیر کشاف، ج 2، ص 264، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

3- سوره توبه آیه 74

بیهقی نیز جریان مزبور را در کتاب «دلایل النبوه» با تفصیل زیادتری این گونه آورده است:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله از «تبوک» به «مدینه» باز می گشت گروهی از یاران و همراهان وی نقشه کشیدند که حضرتش را بر فراز گردن های که در بین راه وجود داشت به درون دژ بیندازند همین که به گردنه رسیدند و می خواستند به همراه آن حضرت راه گردنه را در پیش بگیرند رسول خدا صلی الله علیه و اله دستور داد تا اعلان کنند هر که می خواهد از وسط بیابان عبور کند چون بیابان وسیع است ولی خود آن حضرت مسیرش را از بالای گردنه قرار داد لشکریان راه بیابان را در پیش گرفتند جز همان چند نفری که توطئه کرده بودند فرصت را غنیمت شمرده خود را آماده کرده و صورت های خود را پوشانده و جلوتر خود را به اطراف گردنه رسانده و تصمیم گرفتند رسول خدا صلی الله علیه و اله را به قتل برسانند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله به حذیفه و عمار دستور داد تا همراه آن جناب پیاده به راه بیفتند، به عمار یاسر دستور داد تا مهار شتر را از جلو بکشد و به حذیفه نیز دستور داد تا از پشت، سر شتر حضرتش را براند در این میان که در حال حرکت بودند ناگهان چند نفر از پشت سر خود را به شتر پیامبر صلی الله علیه و اله رسانیدند رسول خدا صلی الله علیه و اله خشمناک گردید و به حذیفه دستور داد با عصای سر کج خود که از آهن بود به روی شتران آن ها بزند.

حذیفه پیش رفت و با عصای خود به روی شتران ایشان زد و دید که آن ها چهره های خود را پوشانده اند و چون حذیفه را دیدند دچار ترس و وحشت شدند و دانستند که نقشه آنان بر حذیفه معلوم شد پس درنگ را جایز ندانسته به سرعت خود را به پائین کوه رسانده و خود را در میان لشکریان گم کردند و چون حذیفه بازگشت و خود را به رسول خدا صلی الله علیه و اله رسانید حضرتش فرمود حذیفه مرکب را به سرعت، بران و ای عمار زود حرکت کن پس به سرعت خود را به بالای گردنه رسانده و از گردنه خارج شده و منتظر رسیدن مردم شدند

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و اله از حذیفه پرسید: آیا از آن گروه یا مرکب هایشان و یا کسی از آن ها را شناختی؟ عرض کرد شترانشان را شناختم که یکی از آن ها شتر فلانی و

ص: 232

یکی دیگر شتر فلانکس بود ولی خود آن‌ها را نشناختم سرو و صورتشان بسته بود و در تاریکی شب گریختند

فرمود می‌دانید چه کاری داشتند و منظورشان چه بود؟ گفتند نه یا رسول الله.

فرمود این‌ها نقشه کشیده بودند تا به دنبال من به بالای گردنه بیایند و شتر مرا رم دهند و مرا به دره بیفکنند.

عرض کردند: ای رسول خدا آیا دستور نمی‌دهی هنگامی که مردم به شما پیوستند گردن آن‌ها را بزنند؟ فرمود خوش ندارم که مردم بگویند محمد در میان اصحاب خود شمشیر نهاده است!

سپس نام یکایک آن‌ها را برای حذیفه و عمّار ذکر نمود و به آن دو دستور داد آن را مکتوم بدارند و به دیگران نگویند (1)

ناگفته نماند: روایاتی که در مورد توطئه منافقان درباره‌ی ترور پیامبر صلی الله علیه و اله در «غزوه تبوک» و گردنه هر شی وارد شده روایات زیادی است که بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت آن‌ها را در کتاب‌های معروف خود نقل کرده‌اند. (2)

در برخی از این روایات تنها به تعداد مهاجمان که 12 نفر و یا 14 و یا 15 نفر بوده‌اند اشاره شده و در برخی دیگر از اسامی بعضی از آنان سخن رفته است و در بعضی از آن‌ها هم از توطئه گران به عنوان «صحابه» یاد شده است که نام‌های غاصبان خلافت نیز در میان آن‌ها دیده می‌شود

ص: 233

1- دلائل النبوه، ج 5، ص 256 - 257 باب رجوع النبی صلی الله علیه و آله من تبوک، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، البداية والنهایه، ج 5 ص 19، و مسند أحمد، ج 5، ص 453 در حدیث أبي الطفیل عامر بن وائله.

2- برای آگاهی از روایات وارده در این موضوع در منابع اهل سنت به این کتاب‌ها مراجعه فرمائید: دلائل النبوة بیهقی، ج 5 ص 256 باب رجوع النبی صلی الله علیه و آله من تبوک چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه، سنن بیهقی ج 9 ص 33 کتاب السیر: باب من لیس للامام من یغزوه بحال و در چاپ دیگر، ج 13 ص 258 ط، بیروت، دار الفکر البداية والنهایه، ج 5 ص 18 و 19 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه، مجمع الزوائد، ج 1 ص 110، مسند احمد، ج 5 ص 453 در حدیث أبي الطفیل عامر بن وائله، تفسیر در المنثور، آیه: (يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا) آیه 74 در سوره توبه، تفسیر أبي السعود، ج 4، ص 84 در تفسیر آیه 74 در سوره توبه، تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیه 74 در سوره توبه معجم کبیر طبرانی ج 3 ص 165 در اسامی أصحاب عقبه، سیره حلبی، ج 3، ص 120 چاپ، بیروت و امتاع الأسماع، مقریزی، ص 345 - 346 چاپ قاهره، دار العلوم العربیه.

اعتراف به حقیقت و تناقض گوئی ابن حزم اندلسی

جالب توجه این که: ابن حزم اندلسی - از دانشمندان بنام اهل سنت - حادثه تبوک را در کتاب خود «المحلی» ذکر نموده و چون دیده است در برخی از اخبار مانند خبر «حذیفه»، نام های غاصبان خلافت در جمع منافقان به صراحت آمده است در صدد ردّ و انکار حضور آن سه نفر در حادثه مزبور برآمده و بدین ترتیب به طور ضمنی و ناخودآگاه به دست داشتن ایشان در نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله اعتراف نموده است زیرا وی در سخن خود در این باره گفته است:

«اما حدیث حذیفه از درجه اعتبار ساقط است زیرا از طریق «ولید بن جُمیع» روایت شده و او نمی دانسته است که حدیث مزبور جعلی و ساختگی است! و از جعلی بودن آن بی اطلاع بوده است چه آن که او اخباری را روایت کرده که در آن ها آمده است:

«أبو بکر» و «عمر» و «عثمان» و «طلحه» و «سعد بن أبی وقاص» می خواستند رسول خدا صلی الله علیه و اله را به قتل برسانند و حضرتش را در حادثه تبوک از بالای گردنه به درون دژ پرتاب، نمایند و اگر این قضیه - همان گونه که بیان کردیم - صحّت داشته باشد البته بی تردید نفاق آن ها محرز بوده است ولی آن ها از این کار توبه کرده اند و هیچ کس نه حذیفه و نه دیگری از باطن آن ها خبردار نبوده است و از این رو حذیفه از نماز گذاردن بر جنازه آنان خودداری کرده است. (1)

حال باید دید «ولید بن جُمیع» کیست؟

با مراجعه به کتب رجال معلوم می شود که مقصود از او ولید بن عبدالله بن جمیع است.

ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» (2) گوید: ولید بن جمیع ابن معین و عجللی او را توثیق نموده اند و احمد و ابوزرعه گفته اند بر او باکی نیست، و ابو حاتم گفته است حدیث او نیکو و صالح است.

و در کتاب جرح و تعدیل رازی، (3) آمده است اسحاق بن منصور به نقل از یحیی بن معین گفته است

ص: 234

1- المَحَلِّي، ج 11، ص 225

2- میزان الاعتدال، ج 4، ص 337، چاپ بیروت، دار الفکر

3- الجرح والتعديل، ج 9، ص 8 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیة.

ولید بن جمیع مورد وثوق است و ابن حجر عسقلانی در «اصابه» او را در جملهٔ راویان خود ذکر کرده است (1) و ابن کثیر شامی وی را از جملهٔ راویان موثق خود قرار داده است. (2)

و مسلم نیز در کتاب «صحیح خود او را در جملهٔ راویان خود ذکر نموده است. (3)

بنابراین طبق نظر مسلم و ذهبی و ابن معین و عجللی، و ابی زرعه و ابی حاتم رازی و ابن حجر سند حدیث صحیح است و اینان حدیفة بن یمان و ولید بن جمیع را موثق دانسته و ابن حزم اندلسی نیز طبق گفتار خودش قطع پیدا کرده است که حدیفة بر جنازه ابوبکر و عمر و عثمان نماز نگذارده است زیرا گفته است: هیچ کس نه حدیفة و نه دیگری از باطن آن ها آگاه نبوده و از این رو از نماز گذاردن بر جنازه آنان خودداری کرده است.

اکنون باید دید «حدیفة» کیست؟

حدیفة بن یمان عبسی

حدیفة فرزند «حَسَّیل» معروف به یمان و یکی از بزرگان یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است. او کسی است که منافقان را می شناخت زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله به هنگام بازگشت از «تبوک» عده ای از آنان را به وی معرفی فرمود.

ابن اثیر در شرح حال حدیفة می نویسد: او صاحب سرّ رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و منافقان را می شناخت یک وقت «عمر» از او پرسید آیا در میان عمّال و فرمانداران من کسی از منافقان هست؟ گفت آری یک نفر هست عمر: گفت او را به من معرفی کن حدیفة: گفت او را معرفی نمی کنم (حدیفة گوید) بعدها عمر آن شخص را معزول کرد مثل این که دریافته بود که او کیست!

بر اساس همین منافق شناسی حدیفة بود که هرگاه یکی از یاران پیامبر از دنیا می رفت «عمر» دربارهٔ او از حدیفة می پرسید اگر حدیفة برای نماز بر او حاضر می شد

ص: 235

1- الاصابه، ج 1، ص 454 و ج 4، ص 505

2- البدایة والنهایه، ج 4، ص 315 و ج 5، ص 252 و ج 6، ص 208.

3- تهذیب التهذیب، ج 11، ص 121 - 122 و صحیح مسلم، ج 2، ص 618 ح، 11، چاپ، بیروت، دارالفکر 1408هـ-

عمر هم می رفت و اگر حذیفه نمی رفت عمر هم خودداری می نمود (1)

در همین رابطه در تاریخ ابن عساکر به نقل از حذیفه آمده است:

عمر بن خطاب از کنار من گذشت و من در مسجد نشسته بودم به من: گفت حذیفه! فلانی (یعنی ابوبکر) (2)، از دنیا رفته است بر جنازه او حاضر شو.

این را گفت و راه خود را در پیش گرفت تا این که نزدیک بود از مسجد خارج شود متوجه من گردید و دید که همچنان بر جای خود نشسته ام پس به طرف من برگشت و گفت: حذیفه تو را به خدا سوگند آیا من هم از آن ها (یعنی از منافقان) هستم؟

حذیفه گوید: گفتم نه! ولی بعد از تو کسی دیگر را استثنا نمی کنم

ناگهان دیدم که اشک های عمر جاری شد. (3)

از این حدیث ظاهر می شود که «عمر» فهمید که حذیفه رغبتی به نماز خواندن بر جنازه ابوبکر ندارد به همین دلیل بود- که گریه کرد و اشک هایش جاری گردید.

و نیز ابن عبدالبر وعده دیگری از دانشمندان اهل سنت در حدیثی آورده اند که: عبدالرحمن بن عوف بر ام سلمه وارد شد... ام سلمه به او گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: «گروهی از اصحاب من پس از آن که از آن ها جدا شدم هرگز مرا نخواهند دید»، عبدالرحمن از آن جا بیرون آمد و عمر را ملاقات کرد و آن چه از ام سلمه شنیده بود برای او بازگو نمود عمر شتابان به سراغ ام سلمه رفت و از او پرسید تو را به خدا سوگند آیا من هم از آن ها هستم؟ ام سلمه: گفت نه ولی بعد از تو این سخن را به کس دیگری نخواهم گفت (4)

از این حدیث نیز ظاهر می شود که عمر جداً از این موضوع خائف و هراسان بوده است بطوری که حذیفه و ام سلمه را در تنگنا قرار داده و آن ها ناگزیر متوسل به تقیه

ص: 236

1- أسد الغابه، ج 1، ص 468 شماره 1113 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

2- منظور از فلانی در حدیث مزبور «ابوبکر» است و این عادت اهل سنت است که در هر جا که مطلبی بر نکوهش شیخین دلالت کند به جای نام آن ها کلمه فلانی را ذکر می کنند

3- تاریخ مدینه دمشق، ج 12، ص 276 چاپ، بیروت، دارالفکر و مختصر تاریخ ابن عساکر، ج 6، ص 253 ط دار الفکر 1404 ه.ق.

4- استیعاب، ج 2، ص 389 در شرح حال عبدالرحمن بن عوف چاپ، بیروت منشورات محمد علی، بیضون، دار الکتب العلمیه، تاریخ مدینه دمشق، ج 35، ص 268، مسند أحمد حنبل، ج 6 ص 298 و 312 مجمع الزوائد، ج 1، ص 112 کتاب الایمان، باب منه فی

المنافقین، المعجم الكبير، ج 23 ص 317

شده اند که سخنی بگویند که بر خلاف میل باطنی آن ها بوده است و این موضوع کاملاً از طرز سخن آن ها آشکار است

با توجه به آن چه گذشت چگونه می توان گفت که حدیث حذیفه از درجه اعتبار ساقط است در حالی که دانشمندان بزرگ رجال، شناس حذیفه را رازدار منافق شناس و صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و اله معرفی، نموده و او هم در برخی از موارد با کنایه و اشاره بعضی از منافقان را به دیگران شناسانیده است.

از باب مثال: ابن عبدالبر در شرح حال ابو موسای اشعری می نویسد: از «حذیفه» درباره او روایتی نقل شده که در آن مطلبی است که من خوش نمی دارم آن را بازگو کنم و به هر حال خدا او را بیامرزد (1)

ابن ابی الحدید گوید: سخنی که ابن عبدالبر به آن اشاره کرده و آن را نگفته است این است که در حضور حذیفه سخن از تدین ابوموسی به میان آمد حذیفه گفت شما درباره او چنین می گوئید ولی من گواهی می دهم که او دشمن خدا که او دشمن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و در این جهان و به روز رستاخیز در حال ستیز با آنان است روزی که معذرت خواهی و بهانه تراشی ستمگران را سودی نمی بخشد و برای آنان لعنت و بدفرجامی است. و حذیفه کسی است که منافقان را می شناخته و صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله کار آنان و نام هایشان را به وی آموخته است.

ابن ابی الحدید در ادامه گوید: و روایت شده است که از عمّار (یاسر) درباره ابو موسی سؤال، شد: گفت من از حذیفه درباره او سخنی بزرگ و شگفت انگیز شنیدم. شنیدم که می گفت: صاحب آن شب کلاه سیاه و سپس عمّار روی ترش کرد و لب های خویش را، گزید آن چنان که از آن کار او دانستم که ابو موسی نیز از جمله افرادی بوده است که در آن شب روی گردنه بوده اند (و آهنگ رم دادن شتر پیامبر و قصد جان آن حضرت را داشته اند).

و در حدیث ابوالطفیل آمده است که بین حذیفه و مردی از منافقان - از اصحاب عقبه - سخنان تند و ناخوشایندی ردّ و بدل شد حذیفه به او گفت تو را به خدا سوگند می دهم که بگویی اصحاب عقبه چند نفر بودند؟ حاضران گفتند: اینک که از تو پرسید

ص: 237

1- استیعاب، ج 3، ص 104، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه در شرح حال عبدالله بن قیس اشعری.

جوابش را بده ابوموسای اشعری: گفت آن گونه که به ما رسیده است آن ها 14 نفر بودند حذیفه: گفت و اگر تو در میان آن ها بودی آنان 15 نفر بودند و من گواهی می دهم که 12 نفر آن ها دشمن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و در این جهان و به روز رستاخیز با آنان در حال ستیزند ولی سه نفر آن ها معذور بودند و گفتند ما صدای منادی رسول خدا صلی الله علیه و اله را نشنیدیم و ندانستیم که آن گروه نیز چه هدف و مقصدی دارند. (1)

پس این سخن حذیفه که گفته است: «و اگر تو در میان آن ها بودی آنان 15 نفر بودند»، معنایش این است که آن ها در واقع 14 نفر نبودند بلکه تو نیز از جمله ایشان بودی که البته سه نفر آن ها معذور بوده اند زیرا گفته اند ما صدای منادی رسول خدا صلی الله علیه و اله را نشنیدیم و از توطئه آن گروه نیز اطلاعی نداشتیم پس اگر تو از جمله معذورین نبوده ای ناگزیر جزء همان 12 نفری خواهی بود که دشمن خدا و رسول بوده اند.

از آن چه تا بدینجا درباره ترور پیامبر صلی الله علیه و اله در حادثه تبوک آوردیم به این نتیجه می رسیم که سخنان بیمارگونه «ابن حزم در بی اعتبار جلوه دادن حدیث «حذیفه» جز تعصّب و طرفداری از شیخین چیز دیگری نیست وگرنه جریان توطئه آن ها طبق روایاتی که متذکر شدیم همچون آفتاب نیمروز بر افراد تیزبین و عاقل ثابت و مسلم است و ردّ و انکار آن چون آب در غربال بیختن و مشت بر سندان کوفتن است.

پیمان شوم یا نخستین صحیفه ملعونه

آن چه از مجموع روایات حدیثی تاریخی استفاده می شود این است که ابوبکر و عمر پس از افشا شدن سرّ پیامبر صلی الله علیه و اله توسط حفصه و عایشه و شکست توطئه منافقان در حادثه، تبوک تصمیم گرفتند بعد از واقعه «غدیر خم» و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام، ولایت بار دیگر وارد عمل گردیده به پندار، خود یا این که پیامبر صلی الله علیه و اله خدا را از میان بردارند و خواسته خود را عملی سازند و یا این که به هر نحو ممکن نگذارند امر خلافت و رهبری به اهل بیت علیهم السلام آن حضرت برسد!

از این رو در صدد برآمدند با یک برنامه دقیق و حساب شده برای تحقق بخشیدن

ص: 238

1- مصنف ابن ابي شيبة، ج 7، ص 445 كتاب المغازي، ما جاء في ليلة العقبة و نزدیک به آن در كنز العمال، ج 14 ص 86 حدیث 38011 و نیز، ر.ک: مسند أحمد، ج 5 ص 390 - 391 و صحیح مسلم، ج 2، ص 618 ح 11 كتاب صفات المنافقين و أحكامهم، چاپ بیروت، دارالفکر، 1408 هجری.

به اهداف خود با چند تن دیگر از همفکران خویش در بین خودشان عهدنامه ای بنویسند و به آن رسمیت دهند تا در مقام عمل به آن ملتزم بوده و در مراحل بعدی یکدیگر را تنها نگذارند

و اینک برای روشن شدن، مطلب برخی از روایاتی را که در این زمینه در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است در این جا نقل می کنیم

1. در کتاب «اقبال الأعمال» به نقل از کتاب «النشر و الطی» آمده است:

پس از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و اله در «حجّة» «الوداع» در «منی» و تکرار آن در «مسجد خیف» درباره قرآن و اهل بیت عدّه ای گردهم آمدند و گفتند: محمّد می خواهد امامت و رهبری را در خاندان خود قرار دهد از این رو 4 تن آنان از میان جمعیت خارج شده و به مکه رفته و وارد خانه کعبه شدند و (به صورت سرّی میان خود قرار دادی نوشتند (1) مبنی بر این که هرگاه خداوند محمد را می راند یا کشته شد نگذارند امر امامت به دست اهل بیت او بیفتد. (2)

2. در کتاب بحار الأنوار از تقریب ابی الصلاح از تاریخ ثقفی نقل کرده است که: مردی نزد ابی بن کعب (3) آمد و گفت ای با مندر آیا به من نمی گوئی که نظرت درباره عثمان چیست؟ وی از پاسخ به آن مرد خودداری نمود آن مرد گفت خداوند به شما أصحاب محمد پاداش خیر ندهد شما وحی را مشاهده کردید و آن را به چشم خود دیدید و اینک که ما در فهم دین از شما می پرسیم چیزی از آن را به ما یاد نمی دهید در این هنگام «ابی» گفت: هلك أصحاب العقدة و ربّ الكعبة به پروردگار کعبه سوگند که هم پیمانان به هلاکت رسیدند (و آخرتشان تباه گردید) ولی من دلم به حال آن ها نمی سوزد بلکه اندوه من برای مردمی است که به وسیله آن ها گمراه می شوند سپس

ص: 239

1- این چهار تن چنان که در روایات آینده ملاحظه خواهید فرمود ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح و سالم (مولای ابی حذیفه) بودند.

2- اقبال الأعمال، ج 1، ص 455 چاپ قدیم و ص 764، چاپ بیروت، أعلمی.

3- ابی بن کعب: یکی از فضلاء و فقهای صحابه پیامبر اسلام و از هفتاد نفری است که در «عقبه» حاضر شدند و با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردند و نیز از شرکت کنندگان در جنگ «بدر» و یکی از نویسندگان وحی و از جمله دوازده نفری است که در یک مجلس در پای منبر ابوبکر به خلافت وی اعتراض کرد. شرح حالش در استیعاب، اصابة ابن حجر، قاموس الرجال و به ویژه در اعیان الشیعه، ج 2 ص 455 - 458 به تفصیل آمده است.

گفت: به خدا سوگند اگر خداوند تا روز جمعه مرا زنده نگهداشت پرده‌ها را کنار زده و حقایق را بیان خواهم کرد خواه مرا بکشند و خواه زنده بمانم!»

ولی افسوس که عمر او وفا نکرد و روز پنج‌شنبه همان هفته از دنیا رفت. (1)

3. ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» با سلسله‌سند از «قیس بن عباد» روایت کرده که گفته است به مدینه رفتم تا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله را ملاقات کنم؛ مخصوصاً خیلی علاقه داشتم که «أبی بن کعب» را دیدار نمایم؛ در صف اول - جماعت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله - به نماز ایستادم، ناگهان دیدم «أبی» آمد و چون نماز خود را به پایان رسانید شروع به حدیث گفتن، نمود گردن‌ها به سوی او کشیده شد تا بیانات او را بشنوند او سه بار گفت هلك اهل العُقده و رب الكعبه به پروردگار کعبه سوگند که همپیمانان (سران این امت) گمراه شدند و آخرتشان تباه گردید هم خودشان گمراه شدند و به هلاکت رسیدند و هم دیگران را به هلاکت رساندند ولی من دلم به حال آن‌ها نمی‌سوزد بلکه اندوه من برای مسلمانانی است که به وسیله آن‌ها گمراه می‌شوند. (2)

4. در کتاب کافی از حارث بن حصیره اسدی از حضرت ابي جعفر (امام محمد باقر علیه السلام) روایت کرده که فرمود همراه پدرم (علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام) وارد خانه کعبه، شدم پدرم بر روی سنگ سرخ در بین دو ستون کعبه نماز خواند و سپس فرمود این جا بود که آن‌ها با یکدیگر هم پیمان شدند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله بمیرد یا کشته شود نگذارند که این امر (ولایت) به خاندان او باز گردد: گفتم آن‌ها چه کسانی بودند؟ فرمود: اولی و دومی (أبو بکر و عمر) و أبو عبیده جراح و سالم بن حبیبه. (3)

5. در کتاب «روضه کافی از حضرت ابي عبدالله (امام جعفر صادق علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه:

ص: 240

1- بحار الأنوار، ج 8 ص 316، چاپ قدیم و ج 31، ص 269 - 270، چاپ جدید، ط بیروت، دار الرضا و قاموس الرجال تستری، ج 1 ص 354 چاپ قم، مؤسسه النشر الاسلامی و نیز برای آگاهی بیشتر، رک: تاریخ مدینه دمشق، ج 7 ص 340 و 341 چاپ بیروت، دارالفکر و طبقات ابن سعد، ج 3 ص 500 - 502 چاپ بیروت.

2- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 252

3- کافی، ج 4 ص 545 ح 28 و منظور از سالم بن حبیبه همان سالم (مولای ابي حذیفه) است و معلوم می‌شود که نام مادرش حبیبه بوده است.

(... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (1)

(هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خداوند چهارمین آن هاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خداوند ششمین آن هاست و نه تعدادی کم تر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آن هاست هر جا که باشند سپس روز قیامت آن ها را از اعمالشان آگاه می سازد چراکه خداوند به هر چیزی دانا است.)

فرمود این آیه درباره فلان و فلان (أبو بکر و عمر) و أبو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولای ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل گردید آن گاه که میان خود نامه ای نوشتند و هم عهد شدند و با یکدیگر توافق کردند که اگر محمد از دنیا رفت هرگز نگذارند که خلافت در بنی هاشم قرار گیرد (2)

6. در مسند احمد حنبل در حدیثی از نافع از فرزند عمر آمده است:

«زمانی که عمر بن خطاب از دنیا رفت او را در بین قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله گذاشتند که ناگهان علی - رضی الله عنه - آمد و در برابر صفوف جمعیت ایستاد و گفت: او همین است؟! - و تا سه بار این جمله را تکرار نمود - و سپس گفت: رحمت خدا بر تو باد (3) «هیچ یک از بندگان خدای تعالی در نزد من محبوب تر از این شخص نیست که او و نوشته اش را بعد از نوشته رسول خدا صلی الله علیه و اله دیدار کنم (4)»

این حدیث به طور سربسته و اجمال به موضوع همان نوشته اشاره دارد و توضیح و تفسیر آن در حدیث بعدی خواهد آمد.

7. در کتاب سلیم بن قیس هلالی و احتجاج طبرسی در مورد مناسبت شده امیر مؤمنان علیه السلام و سخنان آن حضرت در اجتماع مهاجر و انصار در زمان خلافت عثمان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله چنین آمده است

ص: 241

1- سوره مجادله، آیه 7.

2- کافی، ج 8 ص 179 ح 202.

3- این جمله از روی طعن است و مانند این سخن مردم است که وقتی کسی از دنیا می رود و در دل از او ناراحتند به زبان می گویند خدا او را پیامرزد که چنین و چنان بود یعنی آدم خوب و درستکاری نبود و از ارتکاب خلاف و گناه باکی نداشت

4- مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 109، چاپ قدیم و در یک چاپ دیگر، ج 1، ص 176 ح 868 و 869 چاپ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و اله خطابه ای ایراد کرد - که بعد از آن خطاب های ایراد نکرد- و فرمود: «ای مردم من در میان شما دو چیز گران بها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم به این دو تمسک جوئید که هرگز گمراه نمی‌شوید خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و به من وعده داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

عمر بن خطاب در حال شبهه غضب برخاست و گفت: یا رسول الله آیا همه اهل بیت چنین اند؟ فرمود نه فقط اوصیاء من از اهل بیتم که اول آنان برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه من در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی علیه السلام است. سپس پسر حسن سپس پسر حسین سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا بر سر حوض کوثر نزد من. آیند آنان شاهدان خدا در زمین و حجت‌های او بر خلقش و خزانه داران علم او و معادن حکمت اویند هر کس آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از فرمان خدا سرپیچی کرده است»؟ همه گفتند: شهادت می‌دهیم که پیامبر صلی الله علیه و اله این مطلب را فرمود

«... طلحة بن عبیدالله - که «زیرک قریش خوانده می‌شد- گفت: چه کنیم با ادعای ابوبکر و عمر و اصحابش که او را تصدیق کردند و بر گفتار او شهادت دادند در آن روزی که تو را به اجبار می‌آوردند و در گردنت طنابی بود! به تو گفتند: «بیعت کن» و تو در مقابل آنان با فضائل و سوابق خود استدلال کردی و همه تو را تصدیق کردند ولی بعد از آن ابوبکر ادعا کرد از پیامبر صلی الله علیه و اله شنیده که گفته است: «خداوند نخواسته است نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود» و عمر و ابوعبیده جراح و سالم - مولای ابی حذیفه - و معاذ بن جبل هم او را تصدیق کردند؟!»

سپس طلحه رو به علی علیه السلام کرد و گفت همه آن چه گفتی و ادعا کردی حق است آن چه از سابقه و فضیلت که با آن ها استدلال کردی ما هم اقرار می‌کنیم و قبول داریم ولی درباره، خلافت این پنج نفر به آن چه شنیدی شهادت دادند در این جا علی علیه السلام پیا خاست و از سخن طلحه به غضب آمد و چیزی که کتمان می‌کرد و نهان می‌داشت فاش نمود و مطلبی را که در روز مرگ عمر فرموده بود و مبهم بود و مردم مقصود آن حضرت را نفهمیده بودند روشن نمود و رو به طلحه کرد و در حالی که مردم همه

می شنیدند فرمود: ای طلحه! «به خدا سوگند هیچ نوشته ای که روز قیامت با آن خدا را ملاقات کنم در نزد من محبوب تر از نوشته این پنج نفر نیست که در حجّة الوداع در خانه کعبه بر سر وفای به آن هم پیمان شدند که: «اگر خداوند محمّد را بکشد یا بمیرد یکدیگر را بر ضدّ من کمک کنند و از همدیگر پشتیبانی نمایند تا خلافت به من نرسد» (1).

و در دنباله حدیث آمده است که علی علیه السلام به عبدالله فرزند عمر که در آن جا حاضر بود فرمود:

«تورا به خدا سوگند می دهم که بگوئی وقتی ما - اصحاب شوری از نزد پدرت - خارج شدیم (2)، پدرت به تو چه گفت؟ عبدالله بن عمر گفت: حال که مرا قسم دادی، راستش این است که او گفت: «اگر مردم با اصلع (3) بنی هاشم بیعت کنند آنان را به وسط جاده روشن خواهد کشانید و طبق کتاب پروردگارشان و سنت پیامبر شان بپا خواهد داشت»!.

سپس علی علیه السلام فرمود: ای پسر عمر در آن جا تو چه گفتی؟ پسر عمر گفت: من به او: گفتم ای، پدر چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی؟ علی علیه السلام فرمود: عمر چه جوابی به تو داد؟ پسر عمر: گفتم او مطلبی گفت که آن را کتمان می کنم! فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله آن چه او به تو او به تو گفته و تو به او گفته ای به من خیر داده است پسر عمر: پرسید چه موقع خیر داده است؟ فرمود در زمان حیاتش به من خبر داد و سپس در آن شبی که پدرت از دنیا رفت در خواب به من خبر داد و هر کس پیامبر صلی الله علیه و اله را در خواب ببیند گویا در بیداری دیده است.

پسر عمر: گفت چه چیزی به تو خبر داده است؟ فرمود ای پسر، عمر تورا به خدا سوگند که اگر برایت نقل کردم گفتارم را تصدیق کنی؟ پسر عمر: گفت اگر هم خواستم ساکت می مانم علی علیه السلام فرمود: وقتی به او گفتم:

«چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی»؟ گفت: مانع من صحیفه و نوشته ای

ص: 243

1- بحار الأنوار، ج 1، ص 414 - 417 و احتجاج طبرسی، ج 1، ص 216 - 218 ط نجف.

2- در بحار و احتجاج طبرسی وقتی که من خارج شدم آمده است ولی در اصل سلیم بن قیس همان گونه که ما در متن آورده ایم وارد شده

3- اصلع، به کسی که موی جلوسریش ریخته باشد گفته می شود و در این جا مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام است.

است که در بین خود نوشته ایم و معاهده ای که در کعبه در حجة الوداع بر سر آن پیمان شده ایم! پسر عمر در این جا ساکت شد و گفت
تورا بحق پیامبر صلی الله علیه و اله قسم می دهم که از من دست برداری...»! (1)

آن چه تا بدینجا آوردیم دلالتی بود که نشان می داد ابوبکر و عمر با چند تن دیگر از همفکران خود هم پیمان شده و در بین خود صحیفه
ای نوشته و با یکدیگر توافق نمودند برای رسیدن به حکومت، اسلامی پیامبر خدا صلی الله علیه و اله را نابود ساخته و نگذارند آمر رهبری
به خاندان آن حضرت برسد.

حال برای اثبات این مطلب و این که به روشنی معلوم شود که آن دو نفر - یعنی ابوبکر و عمر - و سه هم پیمان اصلی آنان و دیگر، منافقان
پس از اجرای برنامه «غدیر خم» و سخنان پیامبر صلی الله علیه و اله که بی پرده علی علیه السلام را به مقام امامت و ولایت و جانشینی
خود معرفی، فرمود تصمیم جدی گرفتند که اگر بتوانند رسول خدا صلی الله علیه و اله را به قتل برسانند و اگر نتوانند به نقشه بعدی خود
جامه عمل بپوشانند به نقل توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و اله و برنامه های بعدی آنان می پردازیم تا حقیقت ماجرای سقیفه و روی کار
آمدن خلفای سه گانه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله بر همگان روشن شود.

نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله بعد از حجة الوداع

در کتاب اقبال الأعمال سید ابن طاووس رحمة الله علیه به نقل از کتاب «النشر و الطی» - یکی از منابع کهن اسلامی از یکی از دانشمندان
اهل سنت - درباره «غدیر خم» چنین آمده است:

«در حدیث است که خداوند متعال در روز مباحله (2)، علی علیه السلام را بر دشمنان عرضه کرد و آنان از دشمنی خود دست کشیدند و
در روز «غدیر» بر دوستان عرضه نمود ولی آنان دشمن او گردیدند بین که بین این دو چه قدر فاصله است!».

هم او به نقل از «ابو سعید سمّان» می گوید «ابلیس در صورت پیرمردی خوش

ص: 244

1- بحار الانوار، ج 1، ص 419 و احتجاج طبرسی، ج 1، ص 219 - 220.

2- درباره «مباحله» و آیه ای که در این باره نازل شده و یکی از بارزترین فضائل خاندان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و از امتیازات
خاص اهل بیت آن حضرت است در بخش های آینده بویژه در بخش دهم کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت.

چهره به نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و عرض کرد: ای، محمد چه قدر اندک اند بیعت کنندگان با تو در مورد سخنی که درباره پسر عمویت علی علیه السلام اگفتی این جا بود که خداوند این آیه را نازل فرمود:

(وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ): (1) (و به راستی که ابلیس گمان خود را در مورد آنان راست یافت و جز گروهی از مؤمنان همه از او پیروی کردند).

نویسنده کتاب مذکور در ادامه آورده است:

گروهی از منافقانی که پیمان شکنی کرده بودند گرد هم آمدند و: گفتند محمد دیروز در مسجد «خیف» سخنی گفت و امروز در این جا بر آن تأکید کرد و قطعاً وقتی به «مدینه» باز گردد برای آن بیعت خواهد گرفت. بنابراین نظر ما این است که پیش از ورود محمد به «مدینه» او را بکشیم!

در آن شب، 14 تن در گردن های بین «جحفه» (2) و «أبواء»، (3) به کمین نشستند تا آن حضرت را به قتل برسانند؛ 7 تن در سمت راست گردنه و 7 تن دیگر در سمت چپ آن به کمین نشستند تا کاری کنند که شتر آن حضرت رم. کند وقتی شب فرا رسید رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز گزارد و در حالی که بر شتر خود که آن را «ناجیه» می نامید سوار، بود حرکت کرد و آن دسته از اصحاب که قصد کمین داشتند پیشروی حضرتش حرکت کردند. وقتی آن حضرت به گردنه یاد شده، رسید جبرئیل ندا در داد ای، محمد فلانی و فلانی - و همه آن 14 نفر را به نام ذکر کرد نام این افراد در کتاب «النشر و الطی» ذکر شده است - در گردنه ای به کمین نشسته اند تا شما را ترور. کنند. رسول خدا صلی الله علیه و اله نظری به پشت سر خود انداخت و: پرسید چه کسی پشت سر من است؟ «حذیفه بن یمان» عرض کرد من فرمود آیا آن چه را که ما شنیدیم شنیدی؟ عرض کرد. بله فرمود: کتمان کن.

سپس به نزدیک آن افراد رفت و آن ها را با نام خود و پدرانشان صدا کرد وقتی صدای رسول خدا صلی الله علیه و اله را، شنیدند از گردنه عبور کردند و در میان افراد دیگر وارد شدند و

ص: 245

1- سورة سبأ، آیه 20.

2- جحفه، نام دهکده بزرگی بر سر راه مدینه از طرف مکه بوده است (معجم البلدان).

3- أبواء: نام قریه ای است که «آمنه» مادر پیامبر صلی الله علیه و اله در آن جا مدفون است. (معجم البلدان).

دست شتران خود را که در گردنه بسته، بودند آن ها را رها، کردند و رسول خدا صلی الله علیه و اله به سوی شتران آن ها روانه شد و آن ها را شناخت و سپس مردم به رسول خدا صلی الله علیه و اله پیوستند و وقتی در منزلگاه فرود آمد فرمود چه شده است عده ای را که در کعبه با هم سوگند یاد می کنند اگر خدا محمد را می راند یا کشته شد نمی گذاریم این امر (ولایت و رهبری) به خاندان و اهل بیت او باز گردد و بعد از آن تصمیم به کاری را که نباید بگیرند، می گیرند. این جا بود که آن چند نفر نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدند و سوگند یاد کردند که هیچ قصدی نداشتند و خداوند - تبارک و تعالی - این آیه را نازل فرمود:

(يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا...)، (1) به خدا سوگند می خورند که (سخن ناروا) نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفتند و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیدند و به کاری که نتوانستند، بکنند همت گماشتند... (2)

تنظیم صحیفه ملعونه دوم در خانه ابوبکر

آن چه از روایات وارده در مورد توطئه منافقان استفاده می شود این است که اصحاب، صحیفه پس از پایان یافتن برنامه «غدیر» و بازگشت به مدینه، برای عملی ساختن نقشه های خود پس از روز رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله سخت به تکاپو افتاده بودند.

از این رو، - مطابق اسناد و مدارک موجود در منابع معتبر حدیث - بعد از جریان «غدیر خم»، (3) چهارده تن از اصحاب «عقبه» (4) به اضافه بیست تن دیگر با یکدیگر هم پیمان شدند و پس از مراجعت به مدینه در خانه ابوبکر اجتماع کردند و بر آن پیمانی که در خانه کعبه بسته بودند در میان خودشان صحیفه ای را در مورد منع خلافت علی علیه السلام نوشته و بدان گواهی داده و آن را امضا نمودند.

ص: 246

1- سوره توبه، آیه 74.

2- اقبال الأعمال، ص 770 769 چاپ بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی.

3- در مورد «غدیر خم» در بحث های آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

4- اصحاب: عقبه کسانی بودند که می خواستند شتر پیامبر صلی الله علیه و اله را بر فراز گردنه «هر شی» رم دهند و حضرتش را به درون درّه بیندازند و او را به قتل برسانند.

طبق روایت مفصلی که از «حذیفه بن یمان» دربارهٔ حادثهٔ «تبوک» نقل شده اسامی آن چهارده تن از «اصحاب عقبه» از این قرار است:

أبو بکر، عمر، عثمان، طلحه عبدالرحمن بن عوف سعد بن ابی وقاص، أبو عیبة جراح، معاویة بن ابی سفیان عمرو بن عاص أبو موسی، أشعری مغیره بن شعبه ثقفی اوس بن حدثان، بصری أبوهریره و أبوطلحه أنصاری. (1)

اینان اصحاب عقبه بودند که می خواستند شتر پیامبر صلی الله علیه و اله را بر فراز «عقبه» رم دهند و حضرتش را به درون درّه پرتاب نمایند و بدین وسیله او را به قتل برسانند.

امضا کنندگان صحیفهٔ دوم در خانه ابوبکر

و اما آن گروه دیگری که در وقت نوشتن صحیفه حاضر شدند و بدان گواهی دادند و آن را امضا نمودند و علی علیه السلام را از خلافت منع کردند، عبارتند از:

أبوسفیان، عکرمة بن ابی جهل، صفوان بن أمیة بن خَلَف، سعید بن عاص، خالد بن ولید عیاش بن ربیعہ بشیر بن سعد، سهیل بن عمرو حکیم بن حزام صهیب بن سنان أبوالأعور سلمی و مطیع بن أسود مدری. (2)

آری خواننده گرامی! آنان که در صدد قبضه کردن خلافت اسلامی پس از رحلت رسول گرامی اسلام بودند و فکر حکومت بعد از حضرتش را با همه دوری از آن جناب در سر می پروراندند از آن جا که نومیدانه به خواسته دلخواه خود نرسیدند نقشه دیگری برای رسیدن به هدف خود کشیدند و آن این که در صدد برآمدند پس از رسیدن به مدینه افراد دیگری از مجموعه منافقان را با خود همراه کنند و خود را برای اجرای نقشه های گسترده تری آماده و مهیا نمایند.

بدین منظور در یکی از شب های ماه محرّم سال یازدهم هجری یک گروه چند نفری در خانه ابوبکر جمع شدند تا آخرین نتایج افکار و عملکرد خود را بازنگری کنند و برنامهٔ دقیقی را برای آینده نزدیک خود تدارک ببینند.

ص: 247

1- بحار الأنوار، ج 28 ص 100 و ارشاد القلوب دیلمی، ج 2 ص 332 چاپ بیروت، منشورات أعلمی.

2- بحار الأنوار، ج 28 ص 111 و ارشاد القلوب، ج 2، ص 341.

این افراد در یک محاسبه و جمع بندی کلی در مورد افکار عمومی مردم و آمادگی شرایط برای اجرای نقشه های سقیفه به نتایجی رسیدند که همه آن ها را به نحو دلخواه خود در نوشته و پیمان نامه خویش منعکس کردند.

این عده که برای رسیدن به حکومت بعد از پیامبر هم پیمان شده بودند در واقع اساسنامه «سقیفه» را به عنوان یک قانون اساسی دائمی بر ضد «غدیر» و امامان برگزیده الهی تنظیم کردند

به همین جهت برای فریب مردم آن روز و نسل های آینده آن را با مکر و حيله تمام تدوین نوده و در آن به آیات قرآن استشهاد کردند (!) و از پایه های اساسی و مسلم اسلام به عنوان ابزاری بر ضد دستورات الهی استفاده کرده و آن چه در روزهای غصب ولایت در برابر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح نمودند از قبل و پیش از آن در آن پیمان نامه گنجاندهند.

سپس به عنوان بنیانگذاران مکتب خلفا تصویب کردند که اگر قدرت را به دست، گرفتند خلافت از همان پنج نفر امضا کنندگان صحیفه اول - یعنی ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و معاذ بن جبل و سالم (مولای ابی حذیفه) خارج نباشد و تا آنان زنده هستند نوبت خلافت به دیگری نرسد

آنان در همان شبی که به طور دسته جمعی در خانه ابوبکر گرد آمده بودند، قانون اساسی سقیفه را تدوین و به تصویب رسانیده و به سعید بن عاص دستور دادند تا آن را برایشان، بنویسد و به امضای 34 نفر حاضر در جلسه رسانیدند و در آخر آن صحیفه نوشتند: سعید بن عاص این صحیفه را با توافق کسانی که اسم و شهادتشان در آخر این ورقه است در محرم سال یازدهم هجری نوشته است.

سپس صحیفه را به ابو عبیده جراح سپردند و او را امین خویش قرار دادند و او نیز آن را به مکه آورد و در خانه کعبه در زیر خاک پنهان کرد و همیشه در آن جا بود تا زمان خلافت عمر بن خطاب که وی آن را از آن جا خارج ساخت (1)

ص: 248

1- خوانندگان گرامی برای اطلاع از جزئیات کلیه مطالبی که در مورد حادثه تبوک و ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و صحیفه ملعونه دوم بیان نمودیم به روایت مفصل حذیفه در کتاب ارشاد القلوب دیلمی، ج 2 ص 321-343 چاپ بیروت منشورات اعلمی و بحار الأنوار، ج 28 ص 86-114 مراجعه فرمائید.

متن صحیفه دوم که در خانه ابوبکر به امضای 34 نفر رسید چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته ای است که عده ای از اصحاب محمد رسول الله از مهاجرین و انصار بر آن متفق شدند همانان که خداوند آنان را در کتاب خویش به لسان پیامبر صلی الله علیه و الهش مدح کرده است آنان پس از این که فکر و مشورت کردند متفق القول، شدند، این صحیفه را با توجه به ایام گذشته و روزگارهای باقیمانده نوشتند تا مسلمانانی که بعد از آنان میآیند به این عده اقتدا کنند (!)

اما بعد، خداوند با منت و کرم خود محمد را بر همه مردم مبعوث نمود برای دینی که برای بندگانش انتخاب کرده بود او وظیفه خود را ادا نمود و آن چه خدا به وی امر کرده بود تبلیغ نمود و بر ما واجب کرد که تمام آن ها را بپا داریم تا زمانی که دین را کامل و واجبات را واجب نمود و سنتها را پایه گذاری کرد آن گاه پروردگار پیشگاه خود را برای وی انتخاب کرد و او را با احترام و رضایت خاطر قبض روح نمود بدون این که کسی را برای بعد از خود به خلافت برساند

پیامبر اختیار خلافت را بر عهده مسلمان گذاشت تا هر کس که به فکر او و دلسوز بودنش اطمینان دارند برای خود انتخاب کنند مسلمانان باید به خوبی از پیامبر صلی الله علیه و اله پیروی کنند همان طور که خداوند فرموده است:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرِ)

«برای شما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله پیروی نیکو لازم است برای کسانی که به خدا و روز قیامت امیدوارند».

پیامبر کسی را به خلافت نرساند بدلیل این که این امر در یک خاندان مانند ارث ادامه پیدا نکند بدون این که بقیه مسلمان در آن سهیم باشند و باعث دولتمندی اغنیا نشود تا کسی که به خلافت رسید نگوید این امر در این خاندان از پدر به فرزند تا روز قیامت به ارث می رسد

بر مسلمان واجب است که پس از رحلت هر خلیفه ای صاحب نظران جمع شوند و مشورت کنند و هر کس را که مستحق خلافت دیدند امیر خود نمایند و او را صاحب اختیار مسلمان قرار دهند؛ چرا که بر اهل هر زمانی کسی که صلاحیت خلافت را دارد

اگر کسی از مردم ادعا کند که رسول الله شخصی را به عنوان خلیفه منصوب کرده و اسم و نسب او را معین نموده سخن باطلی گفته و حرفی زده که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله خلاف آن را معتقدند و با جماعت مسلمین مخالفت کرده است.

اگر کسی ادعا کند که خلافت پیامبر صلی الله علیه و اله ارثی است و او این امر را برای کسی به ارث می گذارد حرف محالی زده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: «ما پیامبران ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بر جای می ماند صدقه است» (!)

اگر کسی ادعا کند که خلافت جز برای یک نفر از بین مردم صلاحیت ندارد و منحصر در اوست و سزاوار دیگری نیست برای این که این مقام مانند نبوت است؛ چنین کسی دروغ گفته است زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده: «اصحاب من مانند ستارگانند که به هر کدام اقتدا کنید هدایت خواهید شد».

اگر کسی ادعا کند که او مستحق خلافت و امامت بدلیل خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و اله است و خلافت منحصر در او و فرزندانش می باشد یعنی فرزند از پدر خلافت را ارث می برد و این در هر زمانی ادامه دارد و هیچ کس جز اینان صلاحیت ندارد و تا روز قیامت سزاوار آن هاست؛ چنین کسی هم دروغ گفته است هر چند که نسب خویشاوندی نزدیکی با پیامبر داشته باشد (!) زیرا خداوند فرموده است - و کلام خدا بر همه حاکم است - (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ)، «با ارزش ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است «حقوق مسلمین مساوی است و پایین ترین افراد هم می توانند درباره حقوق خود اقدام کنند همه مسلمین یک واحد در برابر دشمنانشان هستند» پس هر کس به کتاب خدا ایمان آورد و به سنت پیامبر اقرار کند راهش مستقیم است و به سوی خدا پیش می رود و مسیر صحیح را می پیماید.

هر کس روش خلیفه را قبول نکند مخالف حق و کتاب خداست و از جماعت مسلمین جدا شده است؛ او را بکشید که قتل او به صلاح امت است.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: «هر کس در بین امت من - در حالی که متحد بودند - آمد و قصد داشت تفرقه بیندازد او را به قتل برسانید هر که می خواهد باشد؛ چرا که اتحاد رحمت و اختلاف عذاب است امت من هیچ گاه بر گمراهی متفق نخواهند شد و

مسلمانان یَدِ واحدی در برابر دشمنانشان هستند». بین مسلمین کسی اختلاف نمی اندازد مگر این که تکروی می کند و دشمن آن هاست و به دشمنان مسلمانان کمک می کند خدا و رسولش خون او را مباح و قتل او را حلال کرده اند. (1)

برخورد پیامبر صلی الله علیه و اله با امضا کنندگان صحیفه دوم

همان شب که صحیفه ملعونه دوم توسط آن گروه امضا شد پیامبر صلی الله علیه و اله پس از نماز صبح رو به ابو عبیده جراح کرده فرمود: «خوشا به حال تو که امین این امت شده ای!» سپس آیه 79 سوره بقره را تلاوت فرمود:

(فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ)

وای بر کسانی که نوشته ای را به دست خویش می نویسند و سپس می گویند: این از سوی خداست، تا با آن مبلغ کمی به دست آورند. وای بر آنان از آن چه دست هایشان می نویسد و وای بر آنان از آن چه کسب می کنند

آن گاه با ذکر آیه 108 سوره نساء فرمود: کسانی که در این امت چنین صحیفه ای را نوشته اند شباهت دارند به آنان که خدا می فرماید:

(يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا)

«از مردم مخفی می کنند اما از خدا مخفی نمی کنند و خدا ناظر آنان است هنگامی که شب را سحر می کنند در سخنی که خدا راضی نیست و خدا به آن چه انجام می دهند احاطه دارد».

سپس فرمود: امروز گروهی در امت من تشکیل یافته اند که در صحیفه نوشتنشان مانند سردمداران زمان جاهلیت شده اند که صحیفه ای بر علیه ما نوشتند و در کعبه آویزان نمودند خداوند به آن عده امکانات می دهد تا آن ها و کسانی را که بعد از آنان می آیند امتحان کند و انسان های خبیث و پاک را از هم جدا سازد. اگر نبود که خداوند به

ص: 251

من دستور داده از آن‌ها اعراض نمایم برای مقدّری که می‌خواهد به انجام رساند، هم اکنون آنان را پیش آورده گردنشان را می‌زدم!

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و اله این سخنان را می‌فرمود لرزه بر اندام امضا کنندگان صحیفه افتاد و اختیار از کف داده، بودند به طوری که بر حاضران در مجلس مخفی نماند که حضرت با سخن خویش آن عده را قصد کرده و این آیه‌های قرآنی را درباره آنان می‌خواند. (1)

فرستادن منافقین با لشکر اسامه

بر اساس روایات، تاریخی رسول خدا صلی الله علیه و اله در آخرین روزهای عمر خود سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید و با هدف جنگ با رومیان آماده ساخت و مقرر داشت تا همه سران مهاجر و انصار همچون ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید و دیگران تحت فرماندهی او در این جنگ شرکت کنند.

در اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و اله اسامه در یک فرسخی شهر، مدینه در ناحیه ای به نام «جُرف» اردو زد و در همین احوال پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بیمار و بستری گردید.

ابن سعد واقدی در کتاب «طبقات» خود می‌نویسد:

انتخاب اسامه به سمت فرماندهی سپاه که در آن موقع وی بیش از هفده سال، نداشت بر گروهی از نامداران صحابه گران آمد و نسبت به فرماندهی او طعنه زدند و اعتراض کنان گفتند آیا جوانی نوحاسته را بر پیشگامان اسلام از مهاجر و انصار فرماندهی می‌دهند؟

رسول خدا صلی الله علیه و اله از شنیدن این سخن خشمگین گردید و در حالی که دستمالی بر سر بسته و قطیفه ای بر دوش افکنده بود بیرون آمد و بر فراز منبر رفت و فرمود:

این چه سخنی است که از بعضی از شما درباره فرماندهی اسامه شنیده‌ام؟ شما پیش از این نیز درباره فرماندهی پدرش به طعنه پرداخته بودید و حال آن که به خدا سوگند هم زید شایستگی فرماندهی را داشت و هم، پسرش اسامه این شایستگی را دارد.

ص: 252

پس از منبر به زیر آمد و به خانه رفت. در همین هنگام همه افرادی که مقرر شده بود تا در سپاه اسامه شرکت کنند برای وداع به خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله رسیدند و از آن جا به اردوگاه رفتند پس از رفتن ایشان دیری نپائید که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله شدت یافت و در همان حال پیاپی می فرمود: سپاه اسامه را روانه کنید... (1)

بخاری نیز در کتاب صحیح خود از ابن عمر روایت کرده که: گفت

«پیامبر صلی الله علیه و اله اسامه را بر قومی امارت داد پس آنان فرماندهی وی را نپذیرفتند و در این مورد زبان به طعنه، گشودند پس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: اگر در مورد فرماندهی او زبان به طعنه، گشائید قبل از او فرماندهی پدرش را نیز، نپذیرفتید و به خدا سوگند که او سزاوار امارت و فرماندهی، بود و از دوست داشتنی ترین مردم نزد من بود و این هم (پسرش اسامه) یکی از محبوب ترین مردم نزد من بعد از او می باشد.» (2)

ابن ابی الحدید معتزلی هم در «شرح نهج البلاغه» به نقل از ابوبکر جوهری می نویسد: أحمد بن اسحاق بن صالح از احمد بن سیار... از عبدالله بن عبدالرحمن نقل می کند که:

پیامبر صلی الله علیه و اله در بیماری مرگ، خود اسامه بن زید را به فرماندهی لشکری گماشت که عموم بزرگان مهاجران و انصار در آن شرکت داشتند و ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر هم در زمره آنان بودند. پیامبر صلی الله علیه و اله به اسامه فرمان داد به «موت»، یعنی همان جایی که پدر اسامه کشته شده بود حرکت کند و در وادی فلسطین جنگ و جهاد کند.

اسامه در این کار مسامحه و سستی ورزید و لشکر هم بدان سبب اهمال و سنگینی کرد. پیامبر صلی الله علیه و اله در بیماری خودگاه سنگین و گاهی هم بهتر می شد و همواره در گسیل داشتن لشکر اسامه تأکید می نمود تا آن جا که اسامه به پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: پدر و مادرم فدای تو باد آیا اجازه می دهی چند روزی درنگ کنم تا خداوند متعال شفایت دهد؟ فرمود: نه حرکت کن و در پناه برکت خداوند برو: گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و اله اگر بروم و تو بر این حال باشی در دل من شوری از اضطراب و نگرانی درباره تو خواهد بود فرمود در پناه

ص: 253

1- ما این جریان را بطور فشرده از طبقات ابن سعد، ج 4، ص 65-69 چاپ بیروت نقل کرده ایم. کسانی که طالب اطلاعات بیشتری هستند می توانند به دیگر منابع و مدارک تاریخی مراجعه فرمایند.

2- صحیح بخاری، ج 5، ص 254، کتاب المغازی، غزوه زید بن حارثه چاپ، بیروت، دار القلم

نصرت و عافیت حرکت کن و برو: گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و اله من خوش نمی دارم که از همه مسافران و کاروان ها مرتب درباره حال تو پرسم فرمود: آن چه را به تو فرمان می دهم انجام بده.

سپس ضعف بر رسول خدا صلی الله علیه و اله چیره شد. اسامه هم برخاست و آماده حرکت شد و چون پیامبر صلی الله علیه و اله از آن حال ضعف بیرون آمد درباره اسامه و آن لشکر پرسید گفتند: مجهز می شوند و در حال حرکتند سپس آن حضرت پشت سر هم فرمود: لشکر اسامه را روانه کنید خدا لعنت کند کسی را که از آن تخلف نماید. (انْفُذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ لَعْنَ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ).

و این جمله را به صورت مکرر می فرمود اسامه در حالی که پرچم بر دوش داشت و صحابه هم همراهش بودند بیرون رفت و در «جُرف»، (1) - حدود یک فرسخی مدینه - فرود آمد در حالی که ابوبکر و عمر و بیشتر مهاجران و از انصار هم اسید بن حُضَیر و بشیر بن سعد و سران دیگر انصار نیز همراهش بودند... (2)

درخواست عایشه از دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و اله برای پرستاری از آن حضرت

رسول خدا صلی الله علیه و اله در منزل امّ سلمه «رضی الله عنه» بود که عایشه به منزل وی آمد و از او تقاضا کرد تا پیامبر صلی الله علیه و اله را برای پرستاری حضرتش به منزل خویش انتقال دهد. دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و اله نیز همین درخواست را از ام سلمه کردند (که اجازه دهد آن حضرت را به خانه عایشه ببرند) امّ سلمه اجازه داد. (3) پیامبر صلی الله علیه و اله که از شدت درد توانایی راه رفتن را نداشت به کمک علی علیه السلام و فضل بن عباس به منزل عایشه انتقال یافت. (4)

به راستی چه عاملی باعث آن گردید که عایشه پیامبر صلی الله علیه و اله را از منزل امّ سلمه به خانه خودش انتقال دهد؟

آیا امّ سلمه که «آیه تطهیر» در خانه او نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و اله درباره او فرمود: «تواز

ص: 254

1- جُرف: به ضم اول نام جایی در سه میلی مدینه در راه شام. است به معجم البلدان مراجعه فرمائید.

2- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 52، چاپ ابوالفضل ابراهیم

3- ارشاد شیخ مفید، ص 97 چاپ، قم، مکتبه بصیرتی.

4- تاریخ طبری، ج 3، ص 189، چاپ ابوالفضل ابراهیم امتاع الأسماع، ج 1، ص 389، چاپ قاهره

نیکان و خوبان هستی» (1) توانایی مراقبت و پرستاری از آن حضرت را نداشت؟! آیا دلسوزی و محبت ام سلمه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله کم تر از عایشه بود؟! یا این که در واقع می خواست در روزهای پایانی عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از نزدیک اوضاع ایشان را تحت کنترل خود داشته باشد؟ و یا این که نقشه به قدرت رساندن پدرش را در سر می پروراند؟ (2)

بازگشت ابوبکر و عمر از لشکر أسامه

همان گونه که اشاره کردیم پیامبر صلی الله علیه و اله پرچم جنگ را به دست خود برای أسامه بست و به او دستور داد به آن سرزمینی که پدرت در آن جا کشته شد حرکت کن (3) و به نام خدا و در راه خدا با آنان بجنگ

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در حضور یافتن مهاجرین و انصار در این سپاه تأکید فراوانی داشت (4) و حتی کسانی را که از سپاه أسامه سرپیچی کنند لعنت کنند لعنت نمود. (5)

مورّخین در کتب تاریخی خود تصریح کرده اند که در میان این جمع افرادی همچون: ابوبکر، عمر، عثمان ابو عبیده جراح، سعد بن ابی وقاص سعید بن زید و قتاده بن نعمان... حضور داشتند... (6)

بر اساس روایت مفصّلی که از حدیثه یمانی نقل شده رسول خدا صلی الله علیه و اله آن چند نفر و

ص: 255

1- در مورد نزول آیه تطهیر در خانه ام سلمه و سخن پیامبر صلی الله علیه و اله به آن بانوی محترمه، به بخش دهم همین کتاب تحت عنوان «آیه تطهیر و فضیلت خاندان نبوی» و نیز فضائل الخمسه، ج 1، ص 275 از علامه فقید، آیه الله سیّد مرتضی فیروزآبادی مراجعه فرمائید.

2- برای دریافت حقیقت به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9 ص 197 که نامبرده در گفتگوی مفصّلی با استاد خود در مورد دشمنی عایشه با علی علیه السلام داشته است، همچنین کتاب سقیفة استاد علامه عسکری، ص 24 - 25 و نیز بخش یازدهم همین کتاب تحت عنوان: «سخنی از ابن ابی الحدید در کینه توزی عایشه با امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه فرمائید».

3- ارشاد شیخ مفید، ص 96 چاپ، قم مکتبه بصیرتی سیره ابن هشام، ج 4 ص 291، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 113 و شرح ابن ابی الحدید، ج 6 ص 52

4- تاریخ طبری، ج 3، ص 184 بحار الأنوار، ج 22، ص 466

5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 52.

6- مغازی واقدی، ج 2 ص 1118 سیره ابن هشام، ج 4 ص 291 امتاع الأسماع مقریزی، ج 1 ص 384، چاپ قاهره طبقات ابن سعد، ج 4، ص 66 چاپ بیروت، کامل ابن اثیر، ج 2 ص 317، الجمل شیخ مفید، ص 97.

کسانی که آنان را برای مخالفت با علی علیه السلام دوست می داشتند گرد هم آورد و نیز آنان که از «طلقاً» و آزادشدگان منافقان بودند و آمارشان در حدود چهار هزار نفر می رسید، همه را تحت فرماندهی اسامه قرار داد و او را امیر آن ها گردانید و فرمان داد که - هر چه زودتر - به سوی شام حرکت کنند

آن ها گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله ما تازه از سفری آمده ایم که در این سفر با شما همراه، بوده، ایم از شما درخواست داریم که اجازه دهید اندکی بمانیم و کارهایمان را اصلاح کنیم. حضرت دستور داد که بمانند و نیازمندی هایشان را اصلاح کنند ولی به اسامه فرمود در چند میلی مدینه منتظر بماند که آن ها نیز پس از اصلاح کارهایشان به او پیوندند.

منظور رسول خدا صلی الله علیه و اله این بود که مدینه را از ایشان خالی کند زیرا آنان سرگرم نقشه ای بودند که می خواستند آن را پیاده کنند از این رو رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمان داد که از مدینه خارج شوند - و احدی از آن ها در مدینه باقی نماند و آنان که مطلب را دریافته بودند کندی کردند و از مدینه خارج نشدند

رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز که سهل انگاری آن ها را مشاهده، فرمود، به قیس بن سعد بن عباد و حباب بن منذر فرمان داد تا آن ها را به سوی لشکر اسامه کوچ دهند. قیس بن سعد و حباب بن منذر نیز آن ها را از مدینه بیرون کرده و به لشکرگاه اسامه ملحق نمودند و به او گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و اله به تو اجازه تخلّف نداده و هم اکنون حرکت کن تا رسول خدا صلی الله علیه و اله کوچ کردن تو را بداند.

اسامه کوچ کرد و قیس بن سعد و حباب بن منذر به طرف مدینه برگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و اله را از حرکت اسامه آگاه کردند. حضرت فرمود: این گروه نمی روند و از جای خود حرکت نمی کنند.

راوی گوید: پس ابوبکر، عمر، ابو عبیده با اسامه بن زید خلوت کردند و گفتند: که ما در چنین شرایطی به کجا می رویم؟ چرا مدینه را خالی بگذاریم در حالی که حضور ما در مدینه از هر زمان دیگری لازم تر است

اسامه: پرسید چرا و برای چه؟ گفتند رسول خدا صلی الله علیه و اله در آستانه مرگ است و به خدا سوگند اگر از دنیا برود اتفاقاتی رخ می دهد که اصلاح آن ممکن نخواهد بود پس بهتر است ببینیم کار پیامبر صلی الله علیه و اله به کجا می انجامد و سپس حرکت می کنیم

آنان با این سخنان «اسامه» را راضی کردند که به جای اول خود در لشکرگاه مدینه باز گردند. آن گاه پس از بازگشت خویش از فرصت استفاده کرده کسی را نزد عایشه فرستادند تا از حال رسول خدا صلی الله علیه و اله برایشان خبری بیاورد

، پس فرستاده آنان نزد عایشه آمد و پنهانی از حال رسول خدا صلی الله علیه و اله جو یا شد. عایشه به او گفت برو به ابی بکر و عمر و همراهانشان بگو که پیامبر صلی الله علیه و اله مشرف به مرگ است هیچ یک از شما از جای خود حرکت نکنند و من ساعت به ساعت اخبار را به شما گزارش می دهم

مرض رسول خدا صلی الله علیه و اله شدت یافت و عایشه «صهیب» را فرستاد و به او گفت برو به سوی ابوبکر و او را آگاه کن که امیدی به بهبودی پیامبر صلی الله علیه و اله نیست، تو و عمر و أبو عبیده و هر کس را که صلاح بدانید در اسرع وقت خود را به مدینه برسانید ولی شبانه بطور پنهانی وارد شوید...

پس، ابوبکر، عمر، أبو عبیده شبانه وارد مدینه شدند و حال مرض رسول خدا صلی الله علیه و اله سنگین بود حذیفه گوید پیامبر صلی الله علیه و اله لحظاتی به خود آمد و فرمود در این شب شرّ بزرگی وارد مدینه شد عرض کردند چه شری ای رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: آنان که در لشکر اسامه بودند چند نفرشان برگشتند و با فرمان من مخالفت نمودند. (1)

خنثی شدن نقشه نماز ابوبکر به جای پیامبر صلی الله علیه و اله

در ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله در خانه عایشه بود که بیماری آن حضرت ادامه پیدا کرد و سنگین شد پس روز (دوشنبه) بلال - اذان گوی آن حضرت - هنگام نماز صبح آمد و در حالی که بیماری حضرت را در خود فرو برده بود گفت هنگام نماز، است خدا شما را رحمت کند. آواز بلال را به گوش آن حضرت، رسانیدند فرمود کسی را بگوئید تا با مردم نماز بخواند. (2)

در کتاب «خصائص الانمه» روایت شده است: هنگامی که بیماری پیامبر سنگین، شد علی علیه السلام را فرا خواند و سر خود را در دامن او قرار داد و از حال رفت تا زمانی که به

ص: 257

1- ارشاد القلوب، ج 2 ص 337 - 338، بحار الأنوار، ج 28، ص 107 - 109.

2- ارشاد شیخ مفید، ص 97 چاپ، قم، مکتبه بصیرتی

بر این اساس علت این که پیامبر صلی الله علیه و اله کسی را برای امامت نماز معین نفرمود به دو جهت بود جهت اول این که سر مبارک آن حضرت بر روی زانوی علی علیه السلام بود و علی علیه السلام در آن حالت نمی توانست در مسجد برای امامت حاضر شود و جهت دوم این که گروه مهاجرین و انصار همگی می بایست در سپاه اسامه حضور داشته باشند از این، رو حضرت کسی را برای امامت نماز معین نکرد و فقط فرمود: «کسی را بگوئید تا با مردم نماز بخواند».

اما این سخن پیامبر صلی الله علیه و اله از منزل عایشه بدین صورت خارج شد که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: ابوبکر را بگوئید تا با مردم نماز بگذارد!!» حفصه: گفت عمر را بگوئید تا با مردم نماز بگذارد».

شیخ مفید: گوید

وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله کلام عایشه و حفصه را شنید و علاقه شدید هر کدام از این دو را در به امامت رساندن پدرانشان و فریفتگی آنان را در این کار دید که چگونه در این باره تلاش می کنند در حالی که هنوز پیامبر صلی الله علیه و اله در حال حیات است، خطاب به آن دو زن فرمود: (اَكْفُنَّ قَائِلًا لِّكَ صَوِيحِبَاتُ يُوسُفَ): دست بردارید شما همانند زنان اطراف یوسف هستید (که باعث به زندان افتادن حضرت شدند)».

سپس شتابان برخاست از این که مبادا یکی از آن دو نفر در امامت بر مردم سبقت بگیرند و حال آن که حضرت هر دو را امر کرده بود که با اسامه از شهر خارج شوند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله شکی نبود که آن دو تخلف کرده اند.

هنگامی که حضرت صدای عایشه و حفصه را شنید دانست که این دو نفر (ابوبکر و عمر) در مدینه هستند و از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و اله سرپیچی کرده اند به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و اله برای دفع فتنه و از بین بردن شبهه تصمیم گرفت خود شخصاً به مسجد، برود و لذا در حالی که از شدت ضعف توانائی راه رفتن نداشت و دست های مبارکش را علی بن ابی طالب علیه السلام و فضل بن عباس گرفته و بر آن دو تکیه داده و پاهای حضرتش از ضعف و ناتوانی بر زمین کشیده می شد با این حال به مسجد آمد، هنگامی که آن

ص: 258

حضرت از منزل خارج و روانه مسجد شد ابوبکر را دید که در محراب ایستاده است پس حضرت با دست مبارک خود به او اشاره فرمود که از محراب کنار برو، ابوبکر به کناری رفت و رسول خدا صلی الله علیه و اله در جای ابوبکر نشسته و تکبیرة الاحرام نماز را گفت و نمازی را که ابوبکر شروع کرده بود - به هیچ انگاشت - و نماز را از نو آغاز کرد و دنبال نماز ابوبکر را نگرفت و بنا را بر افعالی که در نماز ابوبکر گذشته بود گذاشت. (1)

در همین رابطه در ادامه حدیثی از حذیفه آمده است:

... بلال مؤذن رسول خدا بود و در هنگام نمازها اذان می گفت و رسول خدا صلی الله علیه و اله را آگاه می ساخت اگر پیامبر صلی الله علیه و اله قدرت بیرون رفتن داشت خودش می رفت و با مردم نماز می خواند و اگر توانائی نماز خواندن نداشت به علی بن ابی طالب دستور می داد تا برود و با مردم نماز بخواند علی بن ابی طالب علیه السلام و فضل بن عباس در مدّت بیماری پیامبر صلی الله علیه و اله پیوسته ملازم با آن حضرت بودند

و چون رسول خدا صلی الله علیه و اله آن شب را به صبح آورد - یعنی همان شبی که آن چند نفر که تحت فرماندهی اُسامه بودند با فرمان رسول خدا مخالفت کرده و برگشته بودند - بلال اذان، گفت سپس طبق عادت همیشگی خود خدمت پیامبر آمد تا آن حضرت را آگاه کند ولی پیامبر صلی الله علیه و اله را سنگین و ممنوع الملاقات دید (و نتوانست به حضور حضرتش راه یابد).

عایشه (که از نزدیک شاهد شدّت بیماری پیامبر صلی الله علیه و اله بود؛ و می دید که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و اله نمی تواند برای نماز به مسجد برود علی علیه السلام را به جای خود می فرستد، فرصت را غنیمت شمرد و) به «صُهَیب» (2) دستور داد تا سراغ پدرش ابوبکر برود و او را آگاه کند که حال رسول خدا صلی الله علیه و اله سنگین است و قدرت بر حرکت ندارد که به مسجد برود و علی بن ابی طالب علیه السلام هم که ملازم خدمت پیامبر است و نمی تواند برود و با مردم نماز بخواند پس تو به مسجد برو و با مردم نماز بخوان که اکنون وقت آماده است و این نماز برای آینده تو حجت است (!).

گوید مردم از آن چه در خانه پیامبر می گذشت بی اطلاع بودند و در مسجد انتظار

ص: 259

1- ارشاد شیخ مفید، ص 97 - 98 و اعلام الوری، ج 1 ص 265 چاپ، قم، مؤسسه آل البيت.

2- برای اطلاع از شرح حالش به اسد الغابه ابن اثیر و تهذیب التهذیب ابن حجر و طبقات ابن سعد، ج 3 ص 226 - 230 چاپ بیروت و دیگر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و یا علی علیه السلام را داشتند که ناگاه دیدند ابوبکر وارد مسجد شد و به سوی محراب رفت و گفت بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله سنگین شده و ادعا کرد که آن حضرت به من دستور داده است تا با مردم نماز بخوانم (!)

مردی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله به او گفت: تو را چه به این کار تو که در لشکر اسامه، بودی نه به خدا سوگند ما کسی را سراغ نداریم که به سوی تو فرستاده باشد و نه هم به تو دستور نماز داده باشد.

مردم بلال را صدا زدند بلال: گفت صبر کنید تا در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و اله اجازه بگیرم پس بلال با عجله به در خانه پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و در را به شدت کوبید پیامبر صلی الله علیه و اله صدای کوبه در را شنید و فرمود این چه در زدنی است؟ به ببینید چه خبر است؟ فضل بن عباس آمد و در را باز کرد ناگاه بلال را، دید: گفت بلال چه خبر است؟ بلال: گفت ابوبکر به مسجد آمده و در جای رسول خدا صلی الله علیه و اله ایستاده و می خواهد با مردم نماز بخواند و گمان می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرمان داده است تا با مردم نماز بخواند (!)

فضل: گفت مگر ابوبکر در لشکر اسامه نبود؟ به خدا سوگند شرّ بزرگی که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود همین پس فضل به همراه بلال وارد منزل پیامبر شدند پیامبر بلافاصله فرمود مرا بلند کنید و به مسجد ببرید سوگند به آن خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست فتنه بزرگی بر اسلام وارد شده است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله بیرون آمد در حالی که دستمالی به سر بسته و بر علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده و پاهای مبارکش به زمین کشیده می شد تا این که وارد مسجد شد و ابوبکر در محراب ایستاده بود و اطرافش را، عمر، ابو عبیده، سالم (غلام ابي حذیفه) صهیب و چند تن دیگر از منافقان گرفته بودند ولی بیشتر مردم در انتظار بلال بودند که خبری از خانه رسول خدا بیاورد.

چون مردم رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیدند که با آن حال ضعف و ناتوانی وارد مسجد شد مطلب را بزرگ شمردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و از پشت سر عبای ابوبکر را گرفت و او را از محراب بیرون کشید و ابوبکر و کسانی که دور او را گرفته بودند پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و اله خود را پنهان نمودند (1)

ص: 260

1- گفتنی است که علما و دانشمندان اهل سنت؛ با نقل روایات جعلی علیه السلام و ساختگی و احادیث ضدّ و نقیضی که در مورد نماز ابوبکر در کتب روایتی خود نقل کرده اند همین نماز بی سر و ته و بی اصل و اساس را که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله با عمل خود آن را باطل اعلام نمود- و با آن حال ضعف و ناتوانی به مسجد آمد و ابوبکر را کنار زد و با مردم به صورت نشسته نماز جماعت خواند- آن را دلیل بر اثبات امامت و خلافت ابوبکر قرار داده و تمام آیات و روایات وارده در فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را نادیده گرفته و از هیچ گونه دروغ و افتراء حتی نسبت به شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله لوله و امیرالمؤمنین علیه السلام هم دریغ نورزیده اند. اینان فراموش کرده اند که طبق روایات وارده - حتی در کتب تاریخی خودشان - ابوبکر و عمر و یارانشان همگی می بایست در لشکر اسامه باشند و بازگشت آن ها به مدینه بر خلاف دستور صریح رسول خدا صلی الله علیه و اله و سرپیچی از امر و فرمان آن حضرت است و با توجه به این مطلب چگونه می توان پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه و اله هم به ابوبکر دستور داده باشد تا در سپاه اسامه باشد و هم متخلفان از سپاه اسامه را لعنت کرده باشد و هم به ابوبکر فرمان دهد تا در صبح روز دوشنبه - روز وفات حضرتش - با مردم نماز جماعت بخواند. و ان هذا لشیء عجاب. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب «آخرین نماز پیامبر» نوشته علامه سید مرتضی

عسکری مراجعه فرمائید.

سپس مردم جلو آمدند و با رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز خواندند ولی پیامبر نشسته نماز خواند و بلال هم صدای تکبیر را به مردم می‌رسانید تا آن که نماز به پایان رسید بعد از نماز پیامبر صلی الله علیه و اله نگاهی کرد و اُبی بکر را ندید خطاب به حاضران فرمود: ای مردم از پسر ابوقحافه و اصحابش تعجب نمی‌کنید که من آن‌ها را تحت فرمان اسامه قرار دادم ولی با فرمان من مخالفت کرده و برای ایجاد فتنه و آشوب به مدینه باز گشتند؟!

سپس فرمود: مرا بر فراز منبر ببرید حضرت در حالی که دستمالی به سر بسته بود بر پایین‌ترین پله منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم از امر پروردگارم آن چه همه به سوی آن می‌روند (یعنی مرگ) بر من نازل شده است. من شما را با حجت واضحی که شب آن مانند روز است ترک می‌گویم. بعد از من اختلاف نکنید آن گونه که بنی اسرائیل قبل از شما اختلاف کردند ای مردم بر شما حلال نمی‌کنم جز آن چه قرآن حلال کرده و حرام نمی‌کنم جز آن چه قرآن حرام کرده است. من در میان شما دو چیز گران بها باقی می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید گمراه نمی‌شوید و لغزش نمی‌یابید کتاب خدا و عترت من اهل بیت من این دو جانشینان من در میان شما هستند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند و من از شما سؤال کنم با آنان چگونه رفتار کردید آن روز عده ای از حوض من کنار زده می‌شوند همان گونه که شتران غریبه کنار زده می‌شوند آنان می‌گویند من فلانی هستم و من پاسخ می‌دهم نامتان را می‌دانم ولی شما بعد از من از دین

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و اله از منبر پائین آمد و به منزل رفت. (1)

جلوگیری از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله

یکی از حوادث مسلم تاریخ اسلام که منابع صحاح و معتبر اهل سنت و سایر مسانید ایشان آن را ثبت نموده و مورخان و سیره نویسان نیز آن را در کتاب های خود نقل کرده اند، موضوع گستاخی و اهانت به ساحت قدس نبوی و جلوگیری از وصیت آن پیامبر صلی الله علیه و اله بزرگ خداست که اندکی پیش از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله به وسیله عمر بن خطاب، روی داد.

گر چه نقل این موضوع برای هر انسان مسلمان با ایمانی سخت و ناگوار و دردآور است اما در عین حال برای این که معلوم شود همان کسانی که بر خلاف خواسته پیامبر صلی الله علیه و اله از مدینه بیرون رفتند و مراقب اوضاع بودند تا در اولین فرصت مناسب نقشه توطئه خود را به مرحله اجرا در آورند - و سرانجام در واپسین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و اله از نوشتن منشور ابدی آن حضرت جلوگیری نموده و نگذاشتند پیامبر خدا صلی الله علیه و اله برای همیشه مسلمانان را از گمراهی و پراکندگی نجات بخشیده و آخرین برنامه تربیتی خود را به عنوان یک سند کتبی در دست مسلمانان قرار دهد-؛ بخشی از روایات مربوط به جلوگیری از وصیت را که در منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت آمده است یادآور می شویم و اینک برخی از آن روایات:

عمر بن خطاب خود می گوید ما نزد پیامبر صلی الله علیه و اله بودیم و زن ها پشت پرده نشسته بودند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مرا با هفت مشک آب شستشو دهید و صفحه ای (= کاغذی) و دواتی را برای من بیاورید تا نوشته ای برای شما بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید زن ها: گفتند آن چه رسول خدا صلی الله علیه و اله می خواهد برایش حاضر کنید. (2)

مقریزی: گوید زینب دختر جحش همسر پیامبر صلی الله علیه و اله و زنانی که با او بودند این سخن را گفتند (3)

ص: 262

-
- 1- ارشاد القلوب دیلمی، ج 2 ص 339 - 341 چاپ بیروت، اعلمی و نیز، ر.ک: بحار الأنوار، ج 28 ص 109 - 111 و ج 22، ص 486 - 485
 - 2- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 243 - 244 چاپ بیروت.
 - 3- إمتاع الأسماع، ج 1، ص 390، چاپ قاهره.

عمر می گوید: من گفتم: خاموش باشید شما همان زنانی هستید که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله مریض می شود چشم هایتان را می فشارید و گریه می کنید و هنگامی که سلامتی خود را بازیافت گریانش را می گیرید (و خرجی می خواهید). (1)

رسول خدا صلی الله علیه و اله: فرمود اینان بهتر از شما هستند. (2)

ابن سعد در کتاب طبقات خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و اله به هنگام، مرگ کاغذی طلبید تا برای امت خود نوشته ای بنویسد که نه امت گمراه شوند و نه دیگری بتواند آن ها را گمراه نماید حضرت مجلس چنان جنجالی به راه انداختند که پیامبر صلی الله علیه و اله دست از تصمیم خود برداشت (3)

و در مسند احمد از ابن عباس روایت کرده که: چون مرگ پیامبر صلی الله علیه و اله نزدیک شد، فرمود «شانه گوسفندی برای من بیاورید که برای شما نوشته ای بنویسم تا پس از من حتی دو نفر از شما با هم اختلاف نوزند.»

ابن عباس گوید: جماعت حاضر شروع به داد و فریاد کردند یکی از زنان گفت: «وای بر شما پیامبر می خواهد وصیت کند.» (4) (ولی کسی به سخن او توجهی ننمود).

در روایت دیگر ابن عباس می گوید پیامبر صلی الله علیه و اله در آن بیماری که بر اثر آن از دنیا رفت فرمود: «برای من دواتی و صحیفه ای بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.»

عمر گفت: پس برای گشودن فلان، شهر و فلان، شهر از شهرهای روم چه کسی خواهد بود؟! رسول خدا صلی الله علیه و اله نخواهد مُرد تا این شهرها را بگشائیم و اگر بمیرد ما منتظر او می مانیم همچنان که بنی اسرائیل منتظر موسی علیه السلام ماندند زینب همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت: مگر نمی شنوید که پیامبر صلی الله علیه و اله می خواهد به شما وصیت کند!

پس جنجالی به راه انداختند که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: برخیزید و چون برخاستند هماندم رسول خدا صلی الله علیه و اله و رحلت نمود. (5)

ص: 263

1- این است میزان ادب و نزاکت آن صحابی عادل و مردی که دنیای اسلام او را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله می دانند!!

2- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 243 چاپ بیروت

3- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 244، چاپ بیروت، دار بیروت.

4- مسند أحمد حنبل، ج 1 ص 293 چاپ مصر

5- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 244 چاپ بیروت، دار بیروت.

بخاری نیز به سند خود از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود روایت کرده که ابن عباس گفت:

«هنگامی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله فرا رسید در حالی که گروهی از مردان از جمله «عمر بن خطاب» در خانه پیامبر صلی الله علیه و اله به حضور داشتند حضرت فرمود بیاید برای شما نوشته ای بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید عمر: گفت درد بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و اله غلبه کرده است شما هم که قرآن، دارید پس همین کتاب خدا برای ما کفایت می کند.

در این هنگام حاضران در خانه اختلاف کردند و با هم به نزاع و کشمکش پرداختند؛ گروهی گفتند خواسته پیغمبر را بر آورید تا برای شما نوشته ای بنویسد که پس از وی هرگز گمراه نشوید و گروهی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند وقتی زیاد سر و صدا کردند و غوغا به راه انداختند و سخنان بیهوده گفتند و در حضور پیامبر صلی الله علیه و اله اختلاف نمودند حضرت فرمود برخیزید از نزد من بروید

عبدالله بن مسعود: گفت ابن عباس پیوسته می: گفت مصیبت و تمام مصیبت آن روزی بود که در اثر شدت اختلاف و سروصدا نگذاشتند رسول خدا صلی الله علیه و اله آن نوشته را برایشان بنویسد. (1)

این روایت را «مسلم» نیز در کتاب صحیح خود در آخر باب وصایا نقل کرده است. أحمد حنبل هم آن را در جزء اول مسند خود از عبدالله عباس آورده است. سایر اصحاب سنن و اخبار نیز این حدیث را نقل کرده و در آن تصرّف نموده و نقل به معنا کرده اند، زیرا لفظ مسلمی که در اکثر کتب تاریخ و حدیث نقل شده این است که «عمر»: گفت پیامبر صلی الله علیه و اله هذیان می گوید! «ان التبی یهجر».

ولی برخی از محدثین مانند «بخاری» گفته اند که «عمر»: گفت درد بر پیامبر صلی الله علیه و اله فشار آورده است (إن التبی قد غلب علیہ الوجع)، تا گفتار «عمر» را اصلاح کنند و جلوسوائی آن را بگیرند.

دلیل بر این مطلب روایتی است که ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «سقیفه» به اسناد خود از ابن عباس آورده است:

ص: 264

1- صحیح بخاری، ج 7، ص 225 کتاب المرضی و الطّب، باب 357، قول المریض قوموا عنی، چاپ بیروت، دار القلم، مسند احمد، ج 1، ص 325 چاپ قدیم.

«هنگامی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله فرا رسید در حالی که گروهی از مردان از جمله عمر خطاب در خانه پیامبر صلی الله علیه و اله بودند حضرت فرمود دوات و صحیفه ای برای من بیاورید تا نوشته ای برای شما بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید» (عمر سخنی گفت که معنی آن این بود که درد بر پیغمبر صلی الله علیه و اله غلبه یافته است). سپس عمر سپس عمر: گفت قرآن در نزد، ماست کتاب خدا برای ما کافی است.

کسانی که در خانه بودند به گفتگو و مشاجره پرداختند یکی می گفت سخن همان است که رسول خدا صلی الله علیه و اله، فرمود و دیگری می گفت سخن همان است که عمر گفت چون اختلاف و پریشان گوئی و مشاجره ایشان فزونی یافت پیامبر صلی الله علیه و اله خشمگین گردید و فرمود: «برخیزید! برای هیچ پیامبری شایسته نیست که در حضورش این چنین ستیز و اختلاف شود...» (1)

ملاحظه می کنید که محدّثین و مورّخین اعتراض «عمر» را نقل به معنا نموده و عین گفته او را همان گونه که بوده است نقل نکرده اند.

و دلیل دیگر این که: محدّثان اهل سنّت چون در آن ایّام نمی توانستند نام «عمر» را به صراحت ذکر کنند و یا در واقع نمی خواستند که گوینده را آشکارا معرفی نمایند از این رو، تنها سخن معترض را - بدون این که از کسی نامی به میان بیاورند - عیناً و به همان الفاظ نقل کرده اند.

از جمله: بخاری در باب (جوائز الوفد) از کتاب «الجهاد و السیر» به سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت:

«روز پنج شنبه و چه روز پنجشنبه ای!»

سپس چندان گریست که سنگریزه ها از قطرات اشکش تر شد آن گاه: گفت آری در روز پنجشنبه درد بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و اله فشار آورد حضرت فرمود: وسیله نوشتنی برای من بیاورید تا چیزی را برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. اصحاب به نزاع و کشمکش پرداختند با این که مناسب نبود در نزد پیغمبر به نزاع برخیزند. آن ها گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و اله هذیان می گوید

ص: 265

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 51، چاپ ابوالفضل ابراهیم و سقیفه جوهری، ص 73، اصدار مکتبه نینوی الحدیثه تحقیق: دکتر محمّد هادی امینی

پیامبر فرمود: مرا به حال خود رها کنید حالی که دارم از آن چه به من نسبت می دهید بهتر است.

پیامبر صلی الله علیه و اله هنگام وفات به سه چیز وصیت نمود «مشرکان را از جزیره العرب بیرون، برانید نمایندگانی را که می آیند به همان گونه که من جایزه می دادم پاداش دهید. ابن عباس: گفت سوّمی را فراموش کردم». (1)

بدون تردید موضوع سوّم نیز که ابن عباس گفته است آن را فراموش کرده ام چیزی جز این نبوده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله خواسته بود نوشته ای برایشان بنویسد تا از گمراهی مصون بمانند ولی، سیاست محدّثین را ناگزیر ساخته بود که خود را به فراموشی بزنند! به هر حال، حدیث مزبور را علاوه بر «بخاری» سایر محدّثین و مورّخین هم آن را از سعید بن جبیر از حدیث ابن عباس نقل و روایت نموده اند.

از آن جمله: أبو جعفر طبری در تاریخ خود آورده است سعید بن جبیر روایت کرده است که ابن عباس که خدایش رحمت کند! می گفت:

«روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه ای! سپس چندان گریست که اشک چشمش سنگریزه ها را تر، کرد به او: گفتیم جریان روز پنجشنبه چه بود؟ گفت روزی بود که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله شدّت یافت فرمود: «برای من لوحه و دواتی - یا این که فرمود: شانه گوسفند و دواتی - بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید». حاضرین به نزاع و کشمکش پرداختند فرمود:

برخیزید و از نزد من بیرون بروید برای هیچ پیامبری شایسته نیست که در حضور او به نزاع و کشمکش برخیزند «فقالوا: ما شأنه؟! أهجر؟» آنان گفتند او را چه می شود آیا هذیان می گوید؟ پرسید چه می گوید آنان خواستند سخن خود را تکرار کنند: فرمود مرا به حال، خود واگذارید حالی که دارم بهتر از چیزی است که مرا به آن فرا می خوانید.

و سپس در سه مورد وصیت کرد و فرمود: «مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید

ص: 266

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 490 باب 814 جوائز الوفد، کتاب الجهاد و السیر، ح 1229 و ج 6 ص 317 کتاب المغازی، باب 199 مرض النبی صلی الله علیه و آله، چاپ بیروت، دار القلم

و به نمایندگان همان گونه که من جایزه می دادم جایزه دهید» و در مورد وصیت سوّم عمداً سکوت کرد و یا این که چیزی در این باره فرمود و من آن را فراموش کرده ام» (1)

هم، چنین مسلم در کتاب وصیت از سعید بن جبیر به طریق دیگری از ابن عباس روایت کرده که گفت:

«روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه ای»

سپس چندان گریست که قطرات اشک هایش همچون دانه های مروارید بر رخسارش جاری شد آن گاه گفت پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود شانه گوسفند و دواتی - یا لوح و دواتی - برای من، بیاورید تا فرمانی برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید اصحاب گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و اله هذیان می گوید! (2)

اهانت به ساحت مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله

با کمی دقت در روایت های گذشته مطمئن می شویم تنها کسی که رسول خدا صلی الله علیه و اله را به هذیان گوئی توصیف نمود عمر بن خطاب بود زیرا به جز از «عمر» از کس دیگری نامی به میان نیامده است که در آن محضر سخنی گفته باشد و نگذارد که رسول خدا صلی الله علیه و اله وصیت نامه اش را بنویسد!

این «عمر» بود که در جواب زنان پیامبر صلی الله علیه و اله که گفتند «آن چه رسول خدا می خواهد برایش بیاورید» گفت: شما همان زنانی هستید که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله مریض شود چشم هایتان را می فشارید و گریه می کنید و هنگامی که سلامتی خود را باز یافت گریانش را می گیرید و نفقه می خواهید و با این مثل رایج آنان را سرزنش کرد و با آن لحن توهین آمیز با همسران پیامبر صلی الله علیه و اله سخن گفت.

این عمر بود که چون دید اکثریت مجلس با خواسته رسول خدا صلی الله علیه و اله موافقت و نزدیک است مسلمانان سند تاریخی و کتبی را به دست آورند و همه نقشه های عمر و اطرافیانش نقش بر آب شود - طبق روایت بخاری - گفت: «فشار مرض بر پیامبر غلبه

ص: 267

1- تاریخ طبری، ج 1 ص 1806 چاپ اروپا و ج 3 ص 192 - 193 چاپ ابوالفضل ابراهیم، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13 ص 30 - 31 و طبقات ابن سعد، ج 2 ص 242 چاپ بیروت.

2- صحیح مسلم ج 2 ص 72 ح 21، چاپ بیروت، دارالفکر، مسند أحمد حنبل، ج 1 ص 355 چاپ مصر و طبقات ابن سعد، ج 2 ص 243 چاپ بیروت.

یافته است شما هم که قرآن دارید و همان کتاب خدا برای ما کفایت می کند!»

و این عمر بود که به گفته ابن عباس یکی از کسانی که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ... لَيْهَجُرُ»: پیامبر صلی الله علیه و اله هذیان می گوید!!!»

و به همین دلیل بود که وقتی به آن حضرت عرضه داشتند: «آن چه خواستید برای شما، نیاوریم؟» فرمود: بعد از آن سخن دیگر چه بیاورید؟!» (1)

در این جا لازم است این نکته را یادآور شویم که لفظ ثابت و مسلمی که در اکثر کتب حدیث و تاریخ آمده است همان هذیان گفتن است و گرچه برخی از محدثین و مورّخین کوشیده اند تا گفتار عمر را با جمله «درد بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و اله غلبه یافته است» تعدیل نموده و آن را عادی و بی اشکال جلوه دهند ولی مستندات حدیثی و تاریخی عکس آن را ثابت می کند و برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت هم به این موضوع تصریح کرده اند.

در این رابطه سبط ابن جوزی در کتاب «تذکرة الخواص» به نقل از کتاب «سرّ العالمین» أبو حامد غزالی می نویسد:

«روزی که رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت اندکی پیش از آن فرمود کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از من دچار اختلاف نشوید (در این هنگام) عمر گفت این مرد را به حال خود واگذارید که هذیان می گوید!». (2)

حقیقت این است که هر کس درباره این گستاخی بزرگ که کتاب های صحاح و منابع معتبر حدیثی و تاریخی اهل سنت آن را نقل کرده اند دقت کند به خوبی در می یابد که نخستین کسی که در آن روز گفت: «پیغمبر هذیان می گوید!» عمر بن خطاب بوده است که پس از آن سخن شوم و نامربوط افراد حاضر در حضور پیامبر صلی الله علیه و اله به مشاجره پرداختند و چون اختلاف و پریشان گوئی و کشمکش ایشان فزونی یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله برآشفته و با ناراحتی خطاب به آنان فرمود از نزد من برخیزید و بیرون بروید.

و از این جریان معلوم می شود که عمر، خطاب به مقام رفیع و شامخ رسول خدا صلی الله علیه و اله هیچ اعتنائی، نکرد و احترام حضرتش را مراعات ننمود و در کمال وقاحت بدان حضرت

ص: 268

1- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 242 چاپ بیروت

2- تذکرة الخواص، ص 62 چاپ نجف

اهانت نمود و گستاخی را به جانی رساند که حضرتش را به هذیان گوئی متهم ساخت و بزرگ ترین اهانت را به ساحت مقدّس آن حضرت روا داشت، و وضعیتی به وجود آورد که وجود مقدّس نبوی را ناگزیر ساختند تا از نوشتن مکتوبی که برای همیشه مسلمانان را از گمراهی و پراکندگی نجات می بخشید صرف نظر نماید.

عَلّت انصراف پیامبر صلی الله علیه و اله از نوشتن وصیّت نامه

اگر شما خواننده گرامی در این جمله از سخن پیامبر صلی الله علیه و اله که فرمود: «بیائید تا نامه ای برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» و در حدیث ثقلین (1) که فرمود: «من دو ذخیره گران بها را در میان شما به جای می گذارم که اگر به آن ها چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید و آن دو کتاب خدا - قرآن - و عترت من - اهل بیت - من است»، دقّت کنید خواهید دانست که منظور از دو حدیث یک چیز بوده است و وجود مقدّس پیامبر صلی الله علیه و اله خواسته است در بیماری خود در واپسین دم حیات آن چه را که در حدیث ثقلین برایشان واجب نموده طیّ فرمانی تفصیل دهد.

علّت صرف نظر کردن پیامبر صلی الله علیه و اله از این منظور همان سخنی بود که گستاخانه به آن حضرت، گفتند و آن وجود مقدّس را ناگزیر ساختند تا از نوشتن آن مکتوب منصرف، گردد زیرا: اگر آن را عملی می ساخت بعد از وی جز فتنه و اختلاف بر سر این که آیا پیامبر صلی الله علیه و اله در نوشته خود (العیاذ بالله) هذیان، گفت یا هذیان نگفت، چیزی نمی ماند. چنان که همان لحظه و در برابر دیدگان پیامبر صلی الله علیه و اله بگو مگو در گرفت و کار به کشمکش انجامید و آن همه سخنان بیهوده و نامربوط گفتند و پیامبر صلی الله علیه و اله هم در آن لحظه بیش از این نمی توانست بگوید که به ایشان فرمود: «برخیزید»

اگر پیامبر صلی الله علیه و اله اصرار می ورزید و فرمان یا وصیّت نامه را می نوشت آن ها هم ناگزیر می شدند که در این سخن خود «پیغمبر هذیان گفت» یا فشاری نمایند، و دار و دسته خود را برای اثبات این هذیان (نعوذ بالله) بسیج نمایند تا نغمه های ناهنجار ساز کنند افسانه ها پردازند و طومارهای خود را در رد فرمان مزبور و کسانی که به آن استناد

ص: 269

1- حدیث ثقلین، از احادیث مشهور و متواتر است و در منابع معتبر شیعه و اهل سنت با ألفاظ و عبارات مختلف نقل گردیده است.

از این رو حکمت بالغه الهی اقتضا نمود که پیامبر صلی الله علیه و اله از نوشتن چنین فرمانی صرف نظر کند مبادا آن عده و طرفدارانشان برای نکوهش از مقام والای نبوت (نعوذ بالله) فتح بابی کنند. (1)

اعتراف عمر به جلوگیری از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله

احمد بن ابی طاهر بغدادی در تاریخ بغداد از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

در نخستین روزهای خلافت، عمر نزد او رفتم در حالی که یک صاع خرما در ظرف آن و در پیش روی او بود و می خورد؛ او به من تعارف کرد فقط یک دانه خرما میل نمودم اما او آن یک صاع را تا به آخر خورد و از کوزه آبی که نزد او بود آب نوشید سپس بر بالشی که داشت تکیه زد و به من رو نمود و گفت از کجا می آیی؟ گفتم از مسجد: گفت پسر عمویت را چگونه رها کردی؟ فکر کردم از عبدالله بن جعفر می پرسد: گفتم با نوه اش سرگرم بود گفت نه از او نمی پرسم مقصودم بزرگ شما اهل بیت (علی بن ابی طالب) است! گفتم: به آبیاری درختان خود مشغول است و قرآن را تلاوت می نماید! گفت: ای عبدالله! خون شترهای قربانی بر گردن تو باشد. (2)

اگر این پرسش را کتمان کنی گفتم بگو: گفت آیا هنوز هم از موضوع خلافت چیزی در ذهن او باقی مانده است؟ گفتم: آری! گفت آیا گمان می کند رسول خدا خلافت را برای او قرار داده است؟ گفتم آری و اضافه می کنم که من راجع به ادعای علی از پدرم پرسیدم و او گفت علی راست می گوید عمر: گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله گاهی سخنان والایی و بزرگی بر زبان می راند که هیچ حجت و برهانی آن را ثابت نمی کند عذری را از میان بر نمی دارد!

آری گاهی این مسأله را گوشزد می نمود و می خواست در بستر مرگ صریحاً نام او را عنوان نماید ولی من از آن جایی که بر اسلام بیمناک بودم و به آن شفقت داشتم که نکند در این مسیر خطری آن را تهدید نماید از تصریح به اسم او ممانعت نمودم!

ص: 270

1- اقتباس از کتاب «اجتهاد در مقابل نص» ترجمه علی علیه السلام دوانی، ص 172 برای اطلاع بیشتر در مورد جلوگیری از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله به کتاب مزبور تحت عنوان: «گستاخی به پیغمبر خدا» و یا اصل عربی آن به نام «النص و الاجتهاد» مراجعه فرمائید.

2- سوگندی است که در آن زمان معمول بوده است.

سوگند به خدای این خانه (کعبه معظمه) قریش بر این امر (خلافت علی علیه السلام) هرگز اجتماع نمی کردند و اتفاق آراء در بین آن ها صورت نمی گرفت و اگر او متصدی این امر می شد، عرب ها از اطراف مدینه کوس مخالفت می زدند و بیعت او را می شکستند و چون رسول خدا صلی الله علیه و اله متوجه شد که من از قصد او آگاهم دست نگه داشت و در این مورد چیزی نگفت و خدا، و خدا هم قضای حتمی اش را جاری نمود (و آن چه را که صلاح اسلام و مسلمین در آن بود به اجرا گذارد!!) (1)

(مؤلف گوید) این گفته، عمر اشاره به مسأله، دوات قلم و کاغذ است که پیامبر دستور داد، بیاورند اما عمر مانع شد و گفت این مرد بر اثر شدت، درد هذیان می گوید «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» و (کتاب خدا ما را کافی است).

وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله

ظهر روز دوشنبه بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله برای همیشه دیده بر هم نهاد در آن هنگام ابوبکر بیرون از مدینه و در سُنح (2) بود و بر بالین پیغمبر حضور نداشت. اما عمر در مدینه بود و اجازه خواست تا بر بالین پیغمبر حاضر شود، پس همراه با مغیره بن شعبه پا به درون اتاق نهاد و پارچه ای را که بر چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله انداخته بودند به کنار زد و خیره در صورت آن حضرت شد پس از لحظاتی، چند، سر برداشت و سکوت را در هم شکست و گفت رسول خدا چه سخت بیهوش افتاده است مغیره: گفت به خدا قسم که پیغمبر از دنیا رفته است عمر بر سرش فریاد کشید که دروغ می گویی رسول خدا صلی الله علیه و اله نمرده است تو مردی فتنه گر و آشوب طلبی پیغمبر خدا هرگز نمی میرد مگر وقتی که ریشه منافقان را از بیخ و بن براندازد. (3)

آن گاه عمر از اتاق بیرون آمد و در میان حاضران پشت سر هم گفت:

ص: 271

1- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج 12 ص 20، كشف الغمة، ج 2، ص 46.

2- سُنح: یکی از محله های مدینه بوده است که در سمت شرق مدینه واقع شده و حدود یک میل از مدینه فاصله داشته و منزل شخصی ابو بکر و مسکن بنی الحارث از انصار در آن جا بوده است. ر.ک: معجم البلدان، ج 3، ص 265، چاپ بیروت، دار صادر

3- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 267، چاپ بیروت مسند أحمد حنبل، ج 6، ص 219 و کنز العمال، ج 7، ص 232 ح 18755، چاپ بیروت، مؤسسة الرساله.

برخی منافقین شایع کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله مرده است. رسول خدا، نمرده بلکه پیش خدا رفته است؛ همان طور که موسی در میان قومش از نظرها غائب شد و چهل روز دیده نشد به خدا قسم که رسول خدا صلی الله علیه و اله بر می گردد و دست و پای کسانی را که شایع کرده اند او مرده است می برد! (1) هر کس بگوید «پیغمبر مرده است»، من با شمشیرم گردنش را می زنم! پیغمبر، نمرده بلکه به آسمان رفته است! (2)

در همان هنگام تلاوت آیه ای از قرآن به وسیله ابن ام مکتوم به گوش رسید که می خواند:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) محمد نیست مگر پیغمبری که پیش از او پیامبری در گذشته اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ (3)

همچنین عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر گفت:

بی گمان پیغمبر خدا از دنیا رفته است و من نشانه ای را که هنگام مرگ بر چهره فرزندان عبدالمطلب ظاهر می شود و از آن اطلاع کامل دارم در سیمایش مشاهده کرده ام. آن گاه رو به مردم کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که مطلبی از پیغمبر درباره مرگش شنیده باشد؟ اگر، هست برخیزد و به ما هم بگوید حاضران گفتند نه پس بار دیگر عباس مردم را مخاطب ساخت و گفت مردم شما گواه باشید که حتی یک نفر هم نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره مرگش چیزی به او گفته و یا خبری داده باشد. (4)

با این، همه نه سخنان، عباس عموی، پیغمبر و نه تأیید مردم در مورد مرگ رسول خدا صلی الله علیه و اله و نه صراحت و روشنی آیه قرآن که با صدای بلند به وسیله ابن ام مکتوم خوانده می شد هیچ کدام عمر را از میدان به در نبرد و او را از معرکه گیری باز نداشت. او

ص: 272

1- سیره حلبیه، ج 3، ص 474، چاپ، بیروت، دار المعرفه طبقات ابن سعد، ج 2، ص 266، چاپ بیروت تاریخ طبری، ج 1، ص 1818 چاپ اروپا و ج 3 ص 202 چاپ ابوالفضل ابراهیم.

2- تاریخ ابو الفداء، ج 1، ص 164

3- تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 243 و در چاپ دیگر، ج 5، ص 212 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه

4- تمهید باقلانی، ص 192 - 193، طبقات ابن سعد، ج 2 ص 267 و 271 چاپ بیروت و تاریخ ابن کثیر ج 5 ص 213 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و أنساب الأشراف، ج 2، ص 243، چاپ بیروت، دار الفکر.

همچنان می گفت و تهدید می کرد تا این که کف بر لب هایش نشست! (1)

میدان داری عمر آن قدر دوام یافت تا ابوبکر از راه رسید و به جمع آن ها پیوست (2) در تأیید مرگ پیغمبر همان آیه ای را خواند که ابن ام مکتوم خوانده بود. در این جا بود که عمر رو به ابوبکر کرد و پرسید این آیه در قرآن است؟ ابوبکر گفت: آری! آن وقت عمر خاموش شد و دیگر شعار نداد! (3)

چرا «عمر» وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله را انکار می کرد؟

با توجه به آن چه گذشت اینک این سؤال مطرح می شود که چرا «عمر» وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله را انکار می کرد و با این که «ابن ام مکتوم» آیه ای را که متضمن مرگ پیامبر صلی الله علیه و اله است یادآور می شود او به کار و گفتار خود ادامه می دهد و به سخنان عباس نیز اعتنائی نمی کند؟

آیا آن چه بعضی از مورّخین نوشته اند که «عمر در آن روز دیوانه شده بود» صحت دارد؟ (4)

آیا به راستی عمر از شدت علاقه و محبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و از فشار غصّه و اندوهی که با از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و اله در خود می دید، شمشیر کشیده و کسانی را که می گفتند رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفته است تهدید می نمود؟ ولی نه. ما می دانیم که این گونه نیست و حقیقت مطلب غیر از این هاست.

به نظر ما ابن ابی الحدید به حقیقت مطلب پی برده، است آن جا که گوید: «همین که «عمر» فهمید رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفته است ترسید مبادا بر سر امامت و پیشوایی

ص: 273

- 1- أنساب الأشراف بلاذری، ج 2، ص 243، چاپ، بیروت، دارالفکر، طبقات ابن سعد، ج 2، ص 267، چاپ، بیروت، دارالفکر، تاریخ الخميس، ج 2، ص 16 چاپ، بیروت، دار صادر و سیره حلبی، ج 3، ص 475، چاپ بیروت، دارالمعرفه
- 2- تاریخ طبری، ج 3، ص 201 و 202، چاپ ابوالفضل ابراهیم و تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 212 و 213، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه وکنز العمال، ج 7، ص 232.
- 3- قبلاً اشاره کردیم که این آیه به وسیله ابن ام مکتوم قرائت شده بود، ولی عمر به آن اعتنائی نکرد و سخنان دیگران نیز سودی نداشت به هر حال این اظهار تردید در آن روز در وفات پیامبر صلی الله علیه و اله از ویژگی های عمر بوده است.
- 4- سیره حلبیّه، ج 3، ص 474، چاپ بیروت، دارالمعرفه

شورش و انقلابی پیش آید و انصار یا دیگران زمام امور حکومت را به دست گیرند، از این رو مصلحت دید که مردم را به هر نحوی که ممکن است ساکت و آرام نگهدارد.

بدین جهت آن چه را که گفت و مردم را به شک و تردید وا داشت برای محافظت حریم دین و دولت بود و برای همین منظور از کار خود باز نایستاد تا آن گاه که ابوبکر رسید و به جمع حاضران پیوست (1)

ماجرای سقیفه و بیعت ابوبکر

پس از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و گروهی از مهاجران نیز به آن ها پیوستند بدین سان بجز خویشاوندان پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی دیگر پیرامون پیکر آن حضرت باقی نماند. آنان عبارت بودند از:

علی بن ابی طالب (پسر عموی، پیغمبر)، عباس بن عبدالمطلب (عموی پیغمبر) فضل بن عباس (پسر عموی، پیغمبر)، قثم بن عباس (پسر عموی پیغمبر)، اسامه زید (آزاد کرده پیغمبر)، صالح (آزاد کرد پیغمبر) و اوس بن خولی (از انصار) (2). و تنها همین اشخاص بودند که غسل و تدفین رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده گرفتند زیرا همان گونه که گفته شد انصار و گروهی از مهاجران در سقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند که اکنون به شرح آن خواهیم پرداخت

سقیفه به روایت عمر

عمر داستان سقیفه را این چنین تعریف کرده است:

وقتی که پیغمبر از دنیا، رفت از خبرهایی که به ما رسید یکی این بود که انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند من به ابوبکر پیشنهاد کردم که بیا تا ما هم به برادران انصار خود بیونددیم ابوبکر موافقت کرد و ما همراه یکدیگر خود را به سقیفه

ص: 274

1- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 43 در شرح خطبه 26، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم.

2- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 277 - 279 و نزدیک به آن در: البدء و التاریخ و کنز العمال، ج 7، ص 255 ح 18795 و 18846 که می نویسد کار تجهیز پیغمبر را چهار نفر بر عهده گرفتند. آن گاه آن چه را که ما آورده، ایم آورده است. و نیز عقد الفرید، ج 3، ص 61؛ و نزدیک به آن سخن صریح ذهبی است در تاریخش، ج 1، ص 321 و 324 و 326.

رساندیم علی علیه السلام و زبیر و همراهان ایشان با ما. نبودند هنگامی که به سقیفه رسیدیم متوجه شدیم که طایفه انصار مردی را که در گلیمی پیچیده بودند و می گفتند سعد بن عباد است و تب، دارد با خود به آن جا آورده بودند.

ما در کنار ایشان نشستیم و دیری نپایید که دیدیم سخنران آن ها برخاست و پس از حمد و سپاس خداوند گفت:

ما یاران خداییم و نیروی رزمنده و به هم فشرده. اسلام اما شما گروه مهاجران مردمی به شماره اندک هستید و...

من خواستم که در پاسخ او چیزی بگویم که ابوبکر آستینم را کشید و گفت خونسرد. باش پس خودش از جای برخاست و به سخن پرداخت به خدا قسم که او در سخن خویش هیچ نکته ای را که من می خواستم بر زبان، بیاورم از دست نهاد یا همان را گفت و یا بهتر از آن را به زبان آورد. او گفت

ای گروه انصار! آن چه را از خوبی و امتیازات خود بر شمردید بی گمان اهل و برازنده انید اما خلافت و فرمانروایی تنها در خور قبیله قریش است؛ زیرا که آن ها از لحاظ شرافت حسب و نسب وزنه ای و در میان قبایل عرب ممتاز می باشند.

این است که من به عنوان خیرخواهی شما یکی از این دو تن را پیشنهاد می کنم تا هر کدام را که، بخواهید به خلافت انتخاب و با او بیعت کنید این را گفت و دست من و ابو عبیده را گرفت و به آنان معرفی نمود تنها این سخن آخر او بود که از آن خوشم نیامد

در این هنگام یکی از انصار برخاست و گفت (أَنَا جُدَيْلُهَا الْمُحَكِّكُ، وَ عُدَيْقُهَا الْمُرَجَّبُ)، یعنی ما گروه انصار به منزله آن چوبی هستیم که شتران پشت خود را با آن می خاراندند و درختی که به زیر سایه اش پناه می برند حال که چنین، است شما مهاجران برای خود فرمانروایی برگزینید و ما هم برای خود زمامداری انتخاب می کنیم

در پی این، سخن بگو مگو و سر و صدا از هر طرف برخاست و چند دستگی و اختلاف بشدت ظاهر گردید من از این موقعیت استفاده کردم و به ابوبکر گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت. کنم او هم دستش را پیش آورد و من با او بیعت کردم مهاجران نیز با او بیعت نمودند و به دنبال، ایشان انصار هم با او بیعت کردند.

پس از این که از کار بیعت ابوبکر فراغت یافتیم بسوی سعد بن عباد هجوم بردیم

بعد از همه این حرف ها اگر کسی بعد از این و بدون کسب نظر و مشورت با مسلمانان با مردی به خلافت بیعت، کند نه از او پیروی کنید و نه از بیعت گیرنده، که هر دو مستحق مرگند. (1)

طبری در داستان سقیفه و بیعت ابوبکر می نویسد: (2)

طایفه انصار پیکر رسول خدا صلی الله علیه و اله را در میان خانواده اش رها کردند تا آنان به تدفینش پردازند و خود در خود در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و گفتند ما پس از محمد سعد بن عباد را به حکومت بر خود بر می گزینیم آنان سعد بن عباد را که مریض بود با خود به آن جا آورده بودند...

سعد بن عباد خدای را ستایش کرد و سابقه انصار را در دین و فضیلت و برتریشان را در اسلام برشمرد و از احترامی که آنان برای پیغمبر خدا و اصحابش قائل هستند و جنگ هایی که با دشمنان کردند یاد کرد و تأکید کرد که پیغمبر خدا در حالی از دنیا رفته که از ایشان راضی و خشنود بود سرانجام گفت

اینک شما گروه انصار زمام حکومت را تنها خود به دست بگیرید و آن را به دیگری وا مگذارید

در پاسخ سعد همه انصار بانگ بر آوردند که رأی و اندیشه ات کاملاً درست و سخنانت راست و متین است و ما هرگز خلاف تو کاری انجام نخواهیم داد و تو را هم به حکومت و زمامداری انتخاب می کنیم.

پس از این موافقت، قطعی مطالبی دیگر به میان آمد و سخنانی بینشان رد و بدل شد و سرانجام گفتند اگر مهاجران قریش زیر بار این تصمیم ما نرفتند و آن را نپذیرفتند و گفتند که ما، مهاجران و نخستین یاران، پیغمبر و از خویشاوندان او هستیم و شما حق ندارید تا در حکومت و زمامداری پیغمبر با ما از در خلاف درآید، چه جواب بدهیم؟ این جا بود که گروهی از آن ها گفتند ما هم می گوییم ما برای خودمان امیری انتخاب می کنیم شما هم برای خودتان زمامداری انتخاب کنید! سعد بن عباد که تا آن زمان خاموش نشسته بود گفت و این خود اولین قدم شکست و عقب نشینی ما خواهد

ص: 276

1- صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا، ج 4، ص 120.

2- ما این خبر را به طور فشرده از تاریخ طبری در ذکر رویدادهای بعد از وفات پیغمبر نقل کردیم و اگر در این مورد سخنی به غیر از سخن طبری، بیاوریم به آن تصریح خواهیم کرد

همه این مطالب به گوش ابوبکر و عمر رسید؛ پس شتابان به همراه ابو عبیده جراح رو به سقیفه بنی ساعده نهادند اسید بن حضیر (2) و عویم بن ساعده و عاصم بن عدی (3) از بنی عجلان، (4) نیز به ایشان پیوستند و همگی در آن جا به صف نشستند. ابوبکر پس از این که از سخن گفتن عمر در آن جمع جلوگیری نمود خودش برخاست و حمد و سپاس خدا را به جای آورد و سپس از سابقه مهاجران و این که ایشان در میان همه مردم عرب در تصدیق به رسالت پیغمبر پیشگام بوده اند یاد کرد و گفت:

مهاجران نخستین کسانی بودند که در روی زمین به عبادت خدا پرداختند و به پیامبرش ایمان آوردند آنان دوستان نزدیک و از بستگان پیغمبرند و به همین دلیل در به دست گرفتن زمام حکومت بعد از حضرتش از دیگران سزاوارترند و در این امر بجز ستمکاران کسی با فرمانروایی ایشان به مخالفت و ستیزه بر نمی خیزد

ابوبکر پس از این، سخنان از فضیلت انصار سخن به میان آورد و چنین ادامه داد:

البته پس از مهاجران و سبقت گیرندگان در اسلام کسی مقام و منزلت شما انصار را نزد ما نخواهد داشت فرمان و حکومت از آن، ما و مقام و منزلت وزارت از آن شما باشد آن گاه حباب بن منذر (5) از جای برخاست و خطاب به انصار گفت:

ص: 277

1- به تاریخ طبری در ذکر رویدادهای سال یازدهم هجرت، ج 2، ص 5 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1838 مراجعه کنید که آن را از طریق عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی عمره انصاری آورده است و نیز رجوع شود به تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 125 و نزدیک به آن در تاریخ الخلفاء از ابن قتیبه، ج 1، ص 5. همچنین ابوبکر جوهری در جلد دوم کتاب سقیفه خود به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در خطبه و من کلام له فی معنی الانصار.

2- اسید بن حضیر نامش در سیره ابن هشام، ج 4، ص 335 آمده است. او از نوادگان سماک بن عتیک بن رافع بن... از قبیله اوس است. اسید بیعت عقبه دوم را درک کرد و در جنگ احد از خود ثبات قدم نشان داد و در همه جنگ های پیغمبر شرکت نموده بود. اسید را نزد ابوبکر مقامی والا و ارجمند بود و او را بر همه انصار مقدم می داشت اسید در سال 20 یا 21 درگذشت و عمر در حمل جنازه اش شرکت کرد. اصحاب صحاح 18 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در استیعاب، ج 1، ص 31 - 33؛ اصابة ج 1، ص 64 و جوامع السیره، ص 283، آمده است.

3- عاصم بن عدی بن الجعد بن العجلان از همپیمانان با انصار و از بزرگان بنی عجلان بود. او جنگ احد و جنگ های بعد از آن را درک کرد و در سال 45 هجری درگذشت استیعاب، ج 3، ص 133، اصابة، ج 2، 237؛ اسد الغابه، ج 3، ص 75.

4- سیره ابن هشام، ج 4، ص 339

5- حباب بن منذر بن الجموح بن زید بن حرام بن... انصاری بود جنگ های پیغمبر را درک کرد و در خلافت عمر از دنیا رفت. ر.ک: استیعاب، در حاشیه اصابة ج 1، ص 353؛ اصابة، ج 1، ص 302؛ اسد الغابه، ج 1، ص 364 جمهرة ابن حزم، ص 359

ای گروه انصار! زمام امور حکومت را خود به دست بگیرید که این مهاجران جیره خوار شما و زیر سایه شما زندگی می کنند و هیچ گردنکشی را زهره آن نیست که را سر از فرمان شما بتابد پس از دودستگی و اختلاف پرهیزید که اختلاف کارتان را به تباهی و فساد خواهد کشید و شکست خورده ریاست و حکومت از چنگتان به در خواهد شد. اگر اینان زیر بار نرفتند و بجز آن چه را که از ایشان، شنیدید چیزی دیگر، نگفتند در آن صورت ما از میان خود فرمانروایی بر می گزینیم و آن ها هم برای خودشان امیری انتخاب کنند

در این عمر جا از جای برخاست و گفت:

هرگز چنین چیزی امکان ندارد و دو شمشیر در یک غلاف ننگند به خدا سوگند که عرب به حکومت و فرمانروایی شما سر فرود نخواهد آورد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و الهش از غیر شماست اما عرب با حکومت و زمامداری کسی که از خاندان نبوت و پیامبر صلی الله علیه و الهی باشد مخالفت نخواهد کرد ما علیه کسی که به مخالفت ما برخیزد دلیل و برهانی قاطع داریم و آن این که چه کسی حکومت و فرمانروایی محمد را از چنگ ما بیرون بر سر آن به ستیزه و مخالفت بر می خیزد در صورتی که ما از بستگان و می کند و با ما بر سر خاندان او هستیم؟ مگر آن کس که به گمراهی، افتاده به گناه آلوده شده و به ورطه هلاکت افتاده باشد؟ (1)

حباب بار دیگر برخاست و گفت:

ای گروه انصار! دست هایتان را به یکدیگر بدهید و گوش به سخنان این مرد و یارانش ندهید که حق خود را از حکومت و زمامداری از دست خواهید داد اگر اینان زیر بار خواسته شما نرفتند ایشان را از سرزمین خود بیرون کنید و حرف خودتان را به کرسی بنشانید و زمام امور را به دست بگیرید که به خدا قسم شما از آنان به فرمانروایی

ص: 278

1- چون امیرالمؤمنین علیه این دلیل مهاجران را شنید، فرمود: (احتجوا بالشجرة و أضاعوا الثمرة). یعنی به درخت نبوت احتجاج کردند و میوه آن را نادیده گرفتند. زیرا میوه درخت نبوت، خانواده و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت می باشند که مهاجران برای به دست گرفتن حکومت پیغمبر آن را نادیده گرفتند. شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 2 و ج 6 ص 4 چاپ ابوالفضل ابراهیم.

سزاوارتر می باشید چه کافران به ضرب شمشیر شما سر فرود آوردند و به این آیین گرویدند.

ما به منزله همان چوبی هستیم که شتران پشت خود را با آن می خارانند و جان پناهی برای ضعفا و ناتوانان و این است که می گویم تنها اراده شما کافی است تا جنگ و خونریزی را از سر بگیریم عمر: گفت با چنین اندیشه ای خدا تو را بکشد و حباب پاسخ داد خدا تو را بکشد

ابو عبیده چون چنان، دید خطاب به طایفه انصار: گفت ای گروه انصار شما نخستین کسانی بودید که به یاری رسول خدا صلی الله علیه و اله و دفاع از آیین مقدسش برخاستید. اینک در تبدیل و تغییر دین و اساس وحدت مسلمانان نخستین کس نباشید!

پس از سخنان زیرکانه ابو عبیده، جراح بشیر بن سعد خزرجی از جای برخاست و: گفت

ای گروه انصار! به خدا قسم که ما در جهاد با مشرکان و پیشگامی در پذیرش اسلام دارای موقعیت و مقامی والا گردیده ایم و در این راه بجز رضا و خشنودی، خدایمان و

فرمانبرداری از پیامبران و ریاضت و خودسازی نفسمان را نخواسته ایم پس شایسته نیست که ما با داشتن آن همه فضایل بر مردم گردنکشی کنیم و بر آنان منت بگذاریم و آن را وسیله کسب مال و منال دنیای خود سازیم خداوند ولی نعمت، ماست او در این مورد بر ما منت نهاده است.

ای مردم! این را بدانید که محمد صلی الله علیه و اله از قریش است و افراد قبیله اش به او نزدیک تر و در به دست گرفتن ریاست و حکومتش از دیگران سزاوارترند و من از خدا می خواهم که هرگز مرا نبیند که من در امر حکومت با آن ها به ستیزه و نزاع برخاسته باشم پس شما از خدا بترسید و با آن ها مخالفت، نکنید و در امر حکومت با ایشان به نزاع و ستیزه برنخیزید و دشمنی نکنید

چون بشیر سخن به پایان برد ابوبکر برخاست و گفت: این، عمر و این هم ابو عبیده هر کدام را که می خواهید انتخاب و با او بیعت کنید. ولی عمر و ابو عبیده یک صدا: گفتند با وجود، تو به خدا قسم که ما چنین مقامی را

عبدالرحمن بن عوف هم از جا برخاست و ضمن سخنانی گفت:

ای گروه انصار! اگر چه شما را مقامی والا و شامخ، است اما در میان شما کسانی مانند ابوبکر و عمر و علی علیه السلام یافت نمی شود مندر بن ارقم نیز برخاست و روی به عبدالرحمن کرد و گفت

ما برتری کسانی را که نام بردی منکر نیستیم؛ بویژه این که در میان ایشان مردی وجود دارد که اگر برای به دست گرفتن زمام امور حکومت پیشقدم می شد، کسی با او به مخالفت بر نمی خاست (منظور مندر علی بن ابی طالب بود). (2)

آن گاه همه انصار و یا برخی از ایشان بانگ برداشتند که ما فقط با علی بیعت می کنیم. (3) عمر خود می گوید:

سروصدا و همهمه حاضران از هر طرف برخاست و سخنان نامفهوم از هر گوشه شنیده می شد تا آن جا که ترسیدم اختلاف موجب از هم گسیختگی شیرازه کار ما بشود. این بود که به ابوبکر: گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم (4)

اما پیش از آن که دست عمر در دست ابوبکر قرار بگیرد بشیر بن سعد پیشدستی کرد و دست به دست ابوبکر زد و با او بیعت نمود!

حباب بن مندر که شاهد ماجرا، بود بر سر بشیر فریاد کشید که ای! بشیر ای نفرین شده خانواده قطع رحم کردی و از این که پسر عمویت به حکومت برسد حسادت نمودی (5)؟ بشیر: گفت نه به خدا، قسم ولی نمی خواستم دست به حق کسانی دراز کرده باشم که خداوند آن را به ایشان روا داشته است.

ص: 280

1- ما در این جا بقیه گفتگوهای ایشان را برای رعایت اختصار نیاورده ایم

2- این مطلب را یعقوبی پس از ذکر وقایعی که گذشت در تاریخ خود، ج 2، ص 103، آورده است. زبیر بن بکار نیز آن را در کتاب موفقیات خود، ص 579، ذکر نموده است.

3- تاریخ طبری، ج 3، ص 208 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1818 از قول ابراهیم ابن اثیر نیز در تاریخ خود، ج 2 ص 123 می گوید این سخن را انصار هنگامی بر زبان آوردند که عمر دست بیعت به دست ابوبکر زده بود!

4- به سیره ابن هشام، ج 4، ص 336 و تمامی مصادری که حدیث فلتة را آورده اند مراجعه شود. ما موضوع «فلتة» را در آن جا که از عقیده عمر درباره بیعت ابوبکر سخن خواهیم گفت، خواهیم آورد.

5- تاریخ طبری، ج 1، ص 1842، چاپ اروپا.

چون قبیله اوس دیدند که بشیر بن سعد چه کرد و قریش هم چه ادعایی دارد و از طرفی قبیله خزرج هم از به حکومت رسانیدن سعد بن عباده چه منظوری در سر دارد این بود که بعضی از ایشان کسانی دیگر از افراد قبیله خود را که اسید بن حضیر (یکی از نقبا) نیز در میانشان بود مورد خطاب قرار دادند و گفتند:

به خدا قسم اگر قبیله خزرج برای یک بار هم که شده خلافت را به دست بگیرد برای همیشه افتخار نصیب آن ها خواهد شد و بر شما فخر و مباحات خواهند فروخت و هرگز شما را در حکومت خودشان شریک نخواهند کرد پس برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید! (1)

آن گاه همگی برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند و با این کار خود فعالیت سعد بن عباده و افراد قبیله خزرج را در به دست گرفتن زمام امور حکومت نقش بر آب نمودند. مردم از هر سو برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و چیزی نمانده بود که در این گیر و دار، سعد بن عباده، بیمار زیر دست و پای آن ها لگدمال شود که یکی از بستگان سعد فریاد زد مردم مواظب باشید که سعد را لگدمال نکنید عمر در پاسخ او بانگ زد: بکشیدش که خدایش بکشد آن وقت مردم را پس و پیش کرد و خود را بالای سر سعد رسانید و گفت می خواستم چنان لگد مالت کنم که عضوی از اندامت سالم! نماند قیس بن سعد که بالای سر پدرش ایستاده، بود برخاست و ریش عمر را گرفت و گفت به خدا قسم اگر تار مویی از سر او کم کنی با یک دندان سالم بر نمی گردی و ابوبکر نیز به عمر: گفت آرام باش عمر در چنین موقعیتی مدارا و نرمی به کار می آید نه خشونت و تندی (2)!

عمر با شنیدن سخن، ابوبکر پشت به قیس کرد و از او دور شد. اما سعد بن عباده خطاب به عمر: گفت به خدا سوگند اگر بیمار نبودم و آن قدر توانایی می داشتم که از

ص: 281

1- ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه خود می نویسد چون قبیله اوس دید که یکی از رؤسای قبیله خزرج با ابوبکر بیعت کرد اسید بن حضیر که یکی از رؤسای اوس به حساب می آمد و با سعد بن عباده رقابت، داشت با ابوبکر بیعت نمود تا از حسادتی که به سعد بن عباده داشت خلافت به او نرسد شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 2 و ج 6 ص 10 چاپ ابوالفضل ابراهیم در شرح خطبه «و من کلام له فی معنی الانصار».

2- در این جا آشکارا حضور دو نحوه سیاست متفاوت «خشونت» و «نرمی: از سوی دو خلیفه به چشم می خورد.

جای، برخیزم در گذرگاه ها و کوچه های مدینه چنان غرشی از من می شنیدی که از وحشت و ترس خود و یارانت در بیغوله ها پنهان می شدید در آن حال به خدا سوگند تو را نزد کسانی می فرستادم که تا همین دیروز زیر دست و فرمانبردارشان بودی نه آقا و بالا سر آن ها!

آن گاه خطاب به یاران خود: گفت مرا از این جا ببری پس سعد را به خانه اش رسانیدند.

ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه خود آورده است:

عمر در روز سقیفه بنی ساعده همان روزی که با ابوبکر بیعت به عمل آمد، کمر خود را بسته و در پیشاپیش ابوبکر می دوید و فریاد می زد توجه توجه مردم با ابوبکر بیعت کردند! (1)

و به این ترتیب مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را به مسجد بردند تا دیگران نیز با او بیعت کنند.

در همین هنگام بود که علی علیه السلام و، عباس که هنوز از مراسم غسل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فارغ نشده بودند در مسجد بانگ تکبیر شنیدند علی علیه السلام از عمویش عباس پرسید

چه خبر شده است؟ عباس: گفت چنین چیزی هرگز سابقه نداشته است و سپس گفت نگفتمت؟! (2)

در همان احوال براء بن عازب در کوی بنی هاشم به راه افتاد و با صدای بلند به طایفه بنی هاشم گفت چه نشسته اید که با ابوبکر بیعت کردند

با شنیدن این اخطار برخی از افراد قبیله بنی هاشم: گفتند مسلمانان را حق نبود تا کاری را به این بزرگی بدون حضور ما انجام دهند؛ در صورتی که ما در به دست گرفتن زمام حکومت محمد سزاوارتریم

ص: 282

1- سقیفه ابوبکر جوهری؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 133 و در ص 74 به عبارتی دیگر و ج 2 ص 56 چاپ ابو الفضل ابراهیم

2- عقد الفرید ابن عبدربه، ج 4، ص 258؛ ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه به روایت ابن ابی الحدید در ج 1، ص 132 و در ص 74 مفصلتر؛ زبیر بن بکار در الموقیبات، ص 577 - 580 و 583 و 592 بنا به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 2 - 16 و ج 6، ص 17 - 38 چاپ ابو الفضل ابراهیم. در شرح «و من کلام له فی معنی الانصار».

عباس در پاسخ آن‌ها گفت: اما به خدای کعبه که چنین کردند!

و این در حالی بود که همه مهاجران و اکثریت انصار کم‌ترین تردیدی نداشتند که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و اله جانشین آن حضرت بوده و زمام حکومت را به دست خواهد گرفت. (1) و بنا به روایتی مهاجران و انصار در فرمانروایی علی علیه السلام پس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله تردیدی نداشتند.

طبری می‌نویسد:

همه افراد قبیله اسلم در روز سقیفه بنی ساعده به مدینه آمده بودند از دحام ایشان در شهر مدینه به حدی بود که عبور و مرور در کوچه‌های آن بسختی صورت می‌گرفت. افراد این قبیله با ابوبکر به خلافت بیعت کردند و عمر در این مورد چنین گفت همین که قبیله اسلم را دیدم به پیروزی یقین کردم! (2)

بیعت همگانی

پس از بیعت با ابوبکر در سقیفه کسانی که با او بیعت کرده بودند وی را چون عروسی که به حجله می‌برند شادی کنان به مسجد پیغمبر بردند.

ابوبکر بر فراز منبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله نشست و تا شب هنگام مردم تا شب هنگام مردم می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند همین امر ایشان را تا سه شبانه شب از مسأله دفن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله به خود مشغول داشته بود (3)!

فردای روزی که در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت به عمل آمد ابوبکر بر فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله بنشست و، عمر پیش از آن که او سخنی بگوید برخاست و پس از حمد و سپاس خداوند گفت که سخن دیروزش نه بر اساس کتاب خدا بوده و نه دستوری از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله بلکه او خود چنان می‌پنداشته که پیغمبر شخصاً به تدبیر کارها

ص: 283

1- الموقیات زبیر بن بکار، ص 580

2- تاریخ طبری، ج 2، ص 458 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1843؛ تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 224 که می‌نویسد: اسلم آمد و بیعت کرد؛ الموقیات زبیر بن بکار بنا به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 287 که می‌گوید: با بیعت قبیله اسلم ابوبکر نیرو گرفت اما نگفته اند که قبیله مزبور چه روزی وارد مدینه شده ولی ظن قوی بر این است که افراد مزبور روز سه شنبه وارد مدینه شده اند. شیخ مفید در کتاب جمل خود، ص 43 می‌نویسد افراد قبیله اسلم برای خرید مایحتاج خود به مدینه آمده بودند.

3- موقیات زبیر بن بکار، ص 578؛ الریاض النضره، ج 1، ص 164؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 188.

خواهد پرداخت و او آخرین کسی خواهد بود که از جهان می رود و در پایان سخن گفت:

خداوند کتاب خود را که دستمایه هدایت و راهنمایی پیامبرش نیز بوده در میان شما نهاده که اگر به آن چنگ بزنید خداوند هم شما را به همان راه که پیامبرش را هدایت می فرمود راهنمایی خواهد کرد. اکنون خداوند شما را در زمامداری بهترینتان که یار و همدم غار رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده همراهی کرده است. پس برخیزید و با او بیعت کنید بدین ترتیب مردم نیز پس از بیعت در سقیفه بار دیگر با ابوبکر بیعت به عمل آوردند در صحیح بخاری آمده است پیش از آن گروهی در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرده، بودند اما بیعت عمومی با او بر فراز منبر به عمل آمد.

انس بن مالک می گوید من در آن روز به گوش خود شنیدم که عمر پشت سر هم به ابوبکر تکلیف می کرد که از منبر بالا، رود تا این که سرانجام ابوبکر بر فراز منبر نشست و همه مردم با او بیعت کردند. آن گاه ابوبکر لب به سخن گشود و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و گفت

ای مردم! با این که من از شما بهتر نبودم زمام حکومت بر شما را به دست گرفتم پس اگر رفتارم را خوب و کارم را شایسته یافتید مرا یاری دهید و اگر بدی کردم و دچار لغزش و خطا شدم مرا به راه .. آورید مادام که فرمانبردار خدا و رسولش باشم مرا فرمانبردار باشید؛ و چون خدا و پیامبر صلی الله علیه و الهش را نافرمانی، کردم مرا حقی بر فرمانبرداری شما نخواهد بود اینک برخیزید و نمازتان را بخوانید که خدا شما را رحمت کند. (1)

رویدادهای بعد از بیعت همگانی

روز دوشنبه رسول خدا صلی الله علیه و اله دیده از جهان فرویست و به سرای باقی شتافت. اما مسأله حکومت بر جای مانده از آن، حضرت مردم را از پرداختن به تجهیز پیکر مقدس

ص: 284

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 340؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 203 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1829؛ عیون الاخبار . ابن قتیبه، ج 2، ص 234 الرياض النضرة، ج 1، ص 167؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 248؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 47؛ کنز العمال، ج 3، ص 129، ح 2253؛ الحلبيّة، ج 3، ص 397؛ و صحیح بخاری، ج 4، ص 165 کتاب البيعة از قول، انس که خطبه عمر را با جزئی اختلاف آورده است. اما کسانی که تنها خطبه ابوبکر را آورده اند جوهری در سقیفه به نقل از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 134؛ الصفوة، ج 1، ص 98.

او به خود مشغول داشت! (1)

آن ها از بقیه روز دوشنبه تا شامگاه روز سه شنبه از پیغمبر خود بیخبر بودند و در این مدت نخست به سخنرانی های در سقیفه بنی ساعده و بعد به نخستین بیعت با ابوبکر، و سپس به بیعت عمومی با او در مسجد و آن گاه سخنرانی او و سخنرانی عمر بن خطاب سرگرم و مشغول بودند تا آن گاه که ابوبکر با ایشان به نماز برخاست!

گفته اند که چون کار بیعت ابوبکر به پایان رسید مردم در روز سه شنبه به یاد جنازه پیغمبرشان افتادند (2) آن وقت بود که به خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله رو آوردند و بر جنازه آن حضرت نماز گزارند. (3) آن ها در گروه های چند نفری می آمدند و بدون این که کسی بر آن ها امامت کند بر پیکر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله نماز می خواندند (4)

به خاکسپاری پیکر رسول خدا صلی الله علیه و اله و حاضران در آن مراسم

همان کسانی که پیکر پاک و مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله را غسل دادند در مراسم به خاکسپاری نیز شرکت داشتند آنان عبارت بودند از: عباس علی علیه السلام بن ابیطالب، فضل بن عباس و صالح آزاد کرده. پیغمبر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله جنازه آن حضرت را در میان افراد خانواده او رها کرده و همین چند نفر عهده دار تجهیز پیکر رسول خدا شده بودند. (5)

بنا به روایتی، دیگر علی علیه السلام همراه با فضل و قثم فرزندان عباس و شقران، آزاد کرده، پیغمبر و بنا به قولی اسامه بن زید تمام مراسم تجهیز پیکر رسول خدا صلی الله علیه و اله را به عهده داشتند (6) و ابوبکر و عمر در این مراسم حضور نداشتند! (7) عایشه ام المؤمنین می گوید:

ص: 285

1- طبقات ابن سعد، ج 2، ق 2، ص 778، چاپ لیدن.

2- سیره ابن هشام، ج 4، ص 343؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 450 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1830؛ تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 126؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 248 الحلییه، ج 3، ص 392 و 394 که در آن روزی را که از بیعت ابوبکر فراغت یافتند و به یاد تجهیز پیغمبر صلی الله علیه و اله افتادند معلوم نکرده است.

3- سیره ابن هشام، ج 4، ص 343

4- طبقات ابن سعد، ج 2، ق 2، ص 70 کامل ابن اثیر، ج 2، در ذکر حوادث سال 11 هجری.

5- طبقات ابن سعد، ج 2، ق 2، ص 70؛ و نزدیک به آن در البدء و التاریخ و کنز العمال، ج 4، ص 54 و 60 که گوید: کار تجهیز او را چهار نفر بر عهده گرفتند و سپس آن چه را که ما آورده ایم، آورده است.

6- العقد الفرید، ج 3، ص 61 و نزدیک به آن سخن ذهبی است در تاریخش، ج 1، ص 321 و 326.

7- کنز العمال، ج 3، ص 140.

(مَا عَلِمْنَا بِدَفْنِ الرَّسُولِ، حَتَّى سَمِعْنَا صَوْتَ الْمَسَاحِي مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ، لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ).

یعنی ما از به خاک سپردن پیغمبر خبر نداشتیم تا آن گاه که در دل شب چهارشنبه صدای بیل ها به گوشمان رسید (1)!

و در روایتی آمده است که:

بجز نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و اله کسی دیگر در به خاک سپردن پیکر آن حضرت شرکت نداشت و هنگامی طایفه بنی غنم صدای بیل ها را شنیدند که در خانه های خود آرمیده بودند. (2)

همچنین بزرگان انصار از طایفه بنی غنم می گفتند که ما صدای بیل ها را در اواخر شب شنیدیم! (3)

پس از دفن رسول خدا صلی الله علیه و اله

نتیجه ای که از ماجرای سقیفه بنی ساعده به دست آمد این بود که ابوبکر و حزب او پیروز شناخته شدند و سعد بن عباد و طرفدارانش بکلی از صحنه سیاست و حکومت کنار گذاشته شدند اما علی علیه السلام و یارانش که نه در سقیفه حاضر بودند و نه در آن نقشی داشتند اقلیتی ثابت قدم و مخالفینی جدی و مصمم به حساب آمدند.

این جا بود که ابوبکر و حزب برنده او از یک سو و علی علیه السلام و یارانش از سوی دیگر برای جلب حمایت انصار سخت به تکاپو افتادند زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات خود می نویسد

چون کار بیعت ابوبکر به سامان رسید و خلیفه بودنش مسلم گشت گروه بسیاری از انصار به یاد علی علیه السلام افتادند و از کرده خود و بیعتشان با ابوبکر پشیمان شدند و به نام علی علیه السلام

ص: 286

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 344؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 452 و 455 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1833-1837؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 270؛ اسد الغابة، ج 1، ص 34 در شرح حال پیامبر صلی الله علیه و اله و در روایات دیگر آمده است که صدای بیل ها را در شب سه شنبه شنیدند ر.ک: تاریخ ابن سعد، ج 2، ق 2، ص 78؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 191 تاریخ، ذهبی، ج 1، ص 327 در صورتی که «شب چهارشنبه» درست تر است و در مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 62 تأکید شده «در آخر شب چهارشنبه» و در ص 724 آمده است که گفت «ما علمنا این یدفن حتی سمعنا...»

2- طبقات ابن سعد، ج 2، ق 2، ص 78.

3- طبقات ابن سعد، ج 2، ق 2، ص 78.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: (2)

عده ای از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و جانب علی بن ابی طالب را گرفتند که در میانشان چهره های سرشناسی چون عباس بن عبدالمطلب و پسرش فضل زبیر ابن، عوام خالد بن سعید مقداد بن عمرو (3) سلمان فارسی ابوذر غفاری عمار بن یاسر براء بن عازب (4) و ابی بن کعب (5) دیده می شدند. ابوبکر چون اوضاع را چنان دید کسی را به دنبال عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح و مغیره بن شعبه فرستاد. و چون آنان، آمدند ماجرا را گفت و از ایشان پرسید چاره چیست؟ آنان پاسخ دادند: (6) صواب آن است که خودت عباس را ببینی و از این حکومت سهمی برای او و فرزندان او به وی پیشنهاد کنی تا از یاری علی علیه السلام بریده و به تو پیوندد. آن وقت همین کارش دلیلی قاطع علیه علی علیه السلام به دست شما خواهد داد! (7)

ص: 287

1- الموقیات، ص 583

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 124 - 125؛ سقیفه جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 13، که مفصل آن در ص 74 آمده و نزدیک به آن در الامامه و السیاسة، ج 1، ص 14

3- مقداد بن عمرو بن ثعلبة بن مالک بن..... عمرو در جاهلیت متهم به قتل شد و ناچار به حَضْرَموت گریخت و با قبیلۀ کنده پیمان بست و زنی از آن قبیلۀ را بگرفت و از او مقداد به دنیا آمد. مقداد چون بزرگ شد بین او و ابو شمر نزاعی در گرفت که مقداد پای او را مجروح کرد و به مکه گریخت و خود را زیر حمایت اسود بن عبدیغوث در آورد اسود او را به فرزندگی گرفت و مقداد بن اسود خوانده شد. اما پس از نزول آیه (أُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) بار دیگر مقداد بن عمرو و نامیده شد پیغمبر در حق مقداد فرموده است خداوند مرا به دوستی چهار تن امر فرموده: علی علیه السلام مقداد سلمان و ابوذر مقداد در سال 33 درگذشت. استیعاب، ج 3، ص 451؛ اصابة، ج 3، ص 433 - 434.

4- ابو عمر و براء بن عازب بن الحارث بن.... در جنگ بدر به علت کم سالی پیغمبر به او اجازه شرکت نداد و بعد در 14 جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و اله شرکت کرد. در جنگ های جمل و صفین و نهروان در کنار امام علی علیه السلام شمشیر زد و در کوفه خانه ای بساخت و در همان جا تا زمان مصعب بن زبیر زندگی کرد. استیعاب، ج 1، ص 144؛ اصابة، ج 1، ص 147.

5- ابی بن کعب از قبیلۀ خزرج در عقبۀ دوم به خدمت پیغمبر عبدالله رسید و با حضرتش بیعت نمود و در جنگ ها شرکت کرد. او از نویسندگان و حی بود و در اواخر حکومت عمر یا اوایل حکومت عثمان از دنیا رفت استیعاب، ج 1، ص 27 - 30؛ اصابة، ج 1، ص 31 - 32.

6- ابوبکر جوهری در سقیفه خود تصریح کرده است که ارائه دهنده این طرح مغیره بن شعبه بوده و این به حقیقت نزدیک تر است.

7- این اضافه در کتاب الإمامة و السیاسة، ج 1، ص 14، آمده است.

این پیشنهاد را پسندیدند و در شبانگاه هر چهار نفر (ابوبکر و عمر و ابو عبیده و مغیره) به خانه عباس رفتند (1) ابوبکر آغاز به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند چنین گفت

خداوند محمد را به پیامبری برانگیخت و او را سرپرست و ولی مؤمنان قرار داد و بر مؤمنان نیز منت نهاد که چنین پیغمبری در میان ایشان باشد تا آن گاه که وی را به سوی خود فرا خواند و آن چه را نزد خود برایش برگزیده بود، به وی ارزانی داشت.

پیغمبر در هنگام وفات کار مردم را به خودشان واگذاشت (2) تا آن چه به صلاح خود می دانند برگزینند. (3) آنان نیز مرا برگزیدند و بر خود فرمانروا ساختند. و بر کارهایشان نگهبان و سرپرست قرار دادند و من هم آن را پذیرفتم من به خواست خدا و یاری پروردگار و به پشتوانه او در این مهم که به عهده گرفته ام نه از آن می ترسم که در کارها سستی و فتوری پیش آید و نه موردی مرا بیمناک و هراسان می سازد و این که تا چه پایه در این راه توفیق یابم به دست خداست؛ بر او توکل می کنم و به او روی می آورم

اما به من گزارش می دهند که بر خلاف هماهنگی عمومی ای که وجود دارد مغرضی زبان به انتقاد و خرده گیری، گشوده شما و موقعیت اجتماعیتان را جانپناه و سپر بلای خود قرار داده و سرباز زدن شما از همکاری با ما را وسیله انحراف افکار عمومی ساخته است، شما یا با دیگران خود را در مسیری که در پیش گرفته اند هماهنگ کنید و یا این فرصت طلبان را از راهی که در پیش دارند باز دارید.

اینک ما نزد تو آمدیم و می خواهیم تا سهمی از این حکومت را به تو واگذاریم تا از آن بهره مند شوی و پس از تو نیز برای فرزندان باقی بماند چه تو عمومی پیغمبر خدایی اما مردم با همه علم و اطلاعی که از مقام و منزلت تو و رفیقت علی علیه السلام داشته اند

ص: 288

-
- 1- در روایت ابن ابی الحدید آمده است که همه این رویدادها در شب دوم از وفات پیغمبر صورت گرفت.
 - 2- کار مردم را به خودشان واگذاشت (فَخَلَّى عَلَى النَّاسِ أُمُورَهُمْ) ضمیر «هم» در «امورهم» بنا به روایت ابن ابی الحدید است.
 - 3- در الإمامة و السياسة و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 74 کلمه «متفقین» (به اتفاق یکدیگر) آمده که به نظر می آید درست تر باشد.

(ریاست و حکومت خودشان را در اختیار شما نگذاشته اند). (1) بنابراین ای طایفه بنی، هاشم تند نروید که رسول خدا صلی الله علیه و اله هم از ماست و هم از شما!

در این جا عمر به میان سخن ابوبکر دوید و گفت:

البته این را هم بدانید که ما از ناچاری به این جا نیامده ایم و نیازی هم به شما نداریم؛ ولی نمی خواستیم در مسأله ای که همه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند آهنگ خلاف از ناحیه شما شنیده شود و شما مورد زخم زبان قرار گیرید که زیانش هم به شما خواهد رسید و هم به ایشان پس هوای خودتان را داشته باشید!

آن گاه عباس لب به سخن گشود و حمد و سپاس خدای را به جای آورد و رو به ابوبکر کرد و گفت:

، خداوند محمد را همچنان که تو گفتی به پیامبری برانگیخت و او را بر مؤمنان ولی و سرپرست قرار داد و به وجودش بر امت اسلامی منت نهاد تا آن گاه که او را به حضور خود فرا خواند و از نعمت های ویژه ای برخوردارش ساخت. او رفت و امور مسلمانان را به خودشان واگذاشت تا آن چه را حق است برای خود برگزینند، نه این که به پیروی از هوای نفس برخیزند و منحرف شوند

اینک تو اگر به نام رسول خدا صلی الله علیه و اله این حکومت را به دست گرفته ای پر واضح است که به حق ما تجاوز نموده و آن را غصب کرده ای و اگر به نام مؤمنان این امت زمام امور را به چنگ آورده، ای ما نیز از مؤمنانیم که به هیچ روی قدمی به سود تو برداشته دخالتی نکرده ایم و اعلام رضا و خرسندی نکرده بلکه ناراحت و خشمگین هم شده ایم.

اما اگر این زمامداری از سوی مؤمنان بر تو واجب، شده چون ما موافق نیستیم پذیرش چنین مقامی بر تو واجب نخواهد بود بنگر که سخنان تا چه پایه خلاف یکدیگرند از طرفی می گویی مورد خرده گیری و انتقاد مردم قرار گرفته ای و از سوی دیگر ادعا می کنی که مردم به تو علاقمند بوده تنها به تو روی آورده و شخص تو را برای حکومت بر خود پذیرفته اند

شگفت آورتر این که تو خود را جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله می خوانی و حال آن که می گویی که آن حضرت کار مردم را به خودشان و نهاده تا زمامداری را برای خود

ص: 289

1- عبارت میان پرائتز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید والإمامة و السياسة آمده است.

برگزینند و حضرتش جانشینی برای خود انتخاب نکرده است و مردم تو را برگزیده اند! اما این که گفتی مرا در این ریاست سهمی خواهی داد اگر این ریاست حق مسلم مؤمنان است تو حق دخل و تصرف در آن را نداری (1) و اگر از آن ماست ما به گرفتن پاره ای از آن رضا نخواهیم داد اکنون این من هستم که به تو می گویم آرام باش و تند نرو که رسول خدا صلی الله علیه و اله از درختی است که ما شاخه های آن، هستیم و شما در حکم سایه نشین و همسایه آن.

سران حزب چون از دیدار خود با عباس هم طرفی، نبستند برخاستند و بیرون آمدند.

تحصن در خانه فاطمه علیها السلام

عمر بن خطاب می گوید:

پس از این که خداوند پیامبرش را به سوی خود فرا، خواند از گزارش هایی که به ما رسید یکی این بود که علی و زبیر و همراهانشان از ما بریده و در مقام مخالفت با ما در خانه فاطمه علیها السلام به گرد آمده اند. (2)

مورخان در شمار کسانی که از بیعت ابوبکر سرباز زده و همراه با علی علیه السلام و زبیر در خانه حضرت فاطمه علیها السلام اجتماع کرده بودند اشخاص زیر را نام برده اند:

عباس بن عبدالمطلب عتبة بن ابی لهب سلمان، فارسی ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود براء بن عازب ابی بن کعب سعد بن ابی وقاص (3)، طلحة بن

ص: 290

1- در سقیفة جوهری و الإمامة و السیاسة چنین آمده است و اگر این حق، توست، ما را به آن نیازی نیست.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 55؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 466 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1822؛ ابن اثیر ج 2، ص 124؛ ابن کثیر، ج 5، ص 246؛ صفوة الصفوة، ج 1، ص 97؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1، ص 123؛ تاریخ سیوطی فصل بیعت ابی بکر، ص 45؛ ابن هشام، ج 4، ص 338؛ تیسیر الوصول، ج 2، ص 41

3- سعد، پسر ابی وقاص مکنی به ابو اسحاق بود نام ابی، وقاص، مالک بن اهیب بن ... و هفتمین نفری بود که به اسلام گروید او در جنگ های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت و نخستین تیراندازی است که در راه اسلام به سوی مشرکین تیر انداخت سعد فرماندهی سپاه مسلمانان را در فتح عراق بر عهده داشت. او کوفه را بنیان نهاد و از جانب عمر فرمانداری آن جا را بر عهده داشت عمر وی را جزء شورای شش نفری خلافت نامزد کرد سعد پس از کشته شدن عثمان از مردم و سیاست کناره گرفت و به دوران معاویه در عقیق درگذشت. جنازه اش را به مدینه حمل کردند و در بقیع به خاک سپردند. استیعاب، ج 2، ص 18 - 25؛ اصابة، ج 2، ص 30 - 32.

موضوع خودداری علی علیہ السلام و ہمراہانش از بیعت با ابوبکر و تحصن آنان در خانہ فاطمہ علیہا السلام در کتاب های، سیرہ، تاریخ صحاح و، مسانید، ادب کلام و شرح حال رجال و معاریف بہ حد تواتر نقل شدہ است و تردیدی در صحت آن نیست ولی چون نویسندگان کتاب های مزبور خوش نداشتند تا از ہمہ اتفاقاتی کہ بین متحصنین و حزب پیروز رخ دادہ است پردہ بردارند بجز آن مقدار کہ ناخودآگاہ از قلمشان تراوش کردہ است چیزی بہ دست ندادہ. اند نمونہ ای از ہمین مقدار اندک را کہ سخن بلاذری دربارہٗ این رویداد مهم تاریخی است می آوریم

ہنگامی کہ علی علیہ السلام زیر بار بیعت ابوبکر، نرفت، ابوبکر عمر بن خطاب را فرمان داد تا او را گر چہ با اعمال زور و خشونت ہم کہ شدہ در محضر وی حاضر کند عمر فرمان برد و در نتیجہ بین او و علی علیہ السلام سخنانی رد و بدل شد تا این کہ علی علیہ السلام بہ او گفت:

شیری را بدوش کہ نیم آن سہم تو خواہد بود بہ خدا سوگند جوش و خروشی را کہ امروز برای حکومتش بہ خرج می دہی برای آن است کہ فردا تو را بر دیگران مقدم دارد و خلافت را بہ تو بسپارد. (2)

ابوبکر در بستر مرگ می گفت:

أما إني لا أسي على شيء من الدنيا إلا على ثلاث فعلتھن، وددت أني تركتھن... فأما الثلاث التي فعلتها فوددت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء، وإن كانوا قد أغلقوه على الحرب... یعنی: من بر هیچ چیز دنیا متأثر و اندوہناک نیستم مگر بر سہ کاری کہ کردہ ام و ای کاش کہ آن ہا را انجام ندادہ بودم... اما آن سہ کاری کہ کاش انجام ندادہ

ص: 291

1- گذشتہ از این مدارک مدارکی دیگر در دست است کہ نشان می دہد اینان ہمگی از بیعت ابوبکر خودداری کردہ در خانہ فاطمہ علیہا السلام گرد آمدہ بودند و در میان همان مدارک نام برخی از اینان بردہ شدہ و این مطلب اضافہ شدہ کہ اینان ہمگی آمدہ بودند تا با «علی» بیعت کنند. ر.ک: الرياض النضرة، ج 1، ص 167؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 188؛ ابن عبد ربہ، ج 3، ص 64؛ تاریخ ابو الفداء، ج 1، ص 156؛ ابن شحنہ در حاشیہ الکامل، ص 112 جوہری بر حسب روایت ابن ابی الحدید، ج 2، ص 130 - 134؛ الحلییہ، ج 3، ص 394 و 397.

2- انساب الاشراف بلاذری، ج 1، ص 587

بودم: ای کاش در خانه فاطمه را نگشوده بودم اگر چه برای جنگ و ستیز با من آن را بسته بودند...

یعقوبی سخن ابوبکر را در این مورد در تاریخ خود چنین آورده است:

ای کاش که من خانه، فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر را بازرسی، نکرده مردان را به خانه او نریخته بودم اگر چه در آن خانه به منظور تدارک جنگ با من بسته شده بود. (1)

حمله به خانه فاطمه علیها السلام

اشاره

مورخان نام کسانی را که بنا به فرمان ابوبکر به خانه فاطمه علیها السلام حمله کردند چنین آورده اند:

عمر بن خطاب خالد بن ولید (2)، عبدالرحمن بن عوف ثابت بن قیس بن شماس (3) زیاد بن لیبید (4)، محمد بن مسلمة (5)، زید بن ثابت (6) سلمة بن سلامة بن

ص: 292

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 619 و چاپ اروپا، ج 1، ص 2140 آن جا که از وفات ابوبکر سخن می گوید؛ مروج الذهب مسعودی، ج 1، ص 414؛ ابن عبد ربه، ج 3 ص 69 آن جا که از استخلاف عمر به جانشینی ابوبکر سخن می گوید: کنز العمال، ج 3، ص 135؛ منتخب کنز، ج 2، ص 171؛ الإمامة و السياسة، ج 1، ص 18؛ کامل مبرد به روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 130 - 131؛ سقیفه جوهری به روایت نهج البلاغه، ج 9، ص 130، لسان المیزان، ج 4، ص 189؛ تاریخ ابن عساکر در شرح حال ابوبکر مرآت الزمان سبط ابن جوزی؛ تاریخ ذهبی، ج 1، ص 388؛ الاموال ابو عبیده، ص 131، که سخن ابوبکر را چنین آورده است *أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُمْهَا، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُ كَذَا وَ كَذَا* یعنی آن سه را که کاش انجام نداده بودم فلان و فلان است و این فلان و فلان را نگفته که چه چیزهایی بوده است

2- ابو، سلیمان خالد بن ولید بن المغیره بن... مادرش لبابة دختر حارث بن حزن، خواهر، میمونه زن پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است. خالد بعد از صلح حدیبیه به مدینه هجرت کرد و در فتح مکه شرکت داشت. ابوبکر فرماندهی سپاه را به عهده او نهاد و وی را سیف الله لقب داد خالد در شهر حمص یا مدینه در سال 21 یا 22 درگذشت استیعاب، ج 1، ص 405 - 408

3- ثابت بن قیس بن شماس بن... در جنگ احد و بقیه جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و اله شرکت کرد و در جنگ یمامه در کنار خالد کشته شد. استیعاب، ج 1، ص 193؛ اصابه، ج 1، ص 197.

4- زیاد بن لیبید بن ثعلبه بن... از بنی بیاضه از مهاجرین و انصار. است زیاد ابتدا در مکه به خدمت پیغمبر رسید و از آن جا به همراهی حضرتش به مدینه مهاجرت کرد. او در عقبه و بدر و دیگر جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و اله حضور داشت و در اوایل خلافت معاویه درگذشت. استیعاب، ج 1، ص 545؛ اصابه، ج 1، ص 540 در مورد نسبش در جمهرة ابن حزم، ص 356، لفظ «بیاضه» آمده است.

5- محمد بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن... در جنگ بدر و بقیه جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و اله شرکت کرد و از کسانی بود که با علی بن ابی طالب به خلافت بیعت نکرد و به همراه حضرتش در جنگی شرکت نمود. محمد بن مسلمة در سال 43 و یا 46 و یا 47

درگذشت. استیعاب، ج 3، ص 315؛ اصابة، ج 3، ص 363-364 نسبش در جمهره ابن حزم، ص 341، آمده است.
6- در مورد زید بن ثابت به کتاب انساب الاشراف بلاذری، ج 1، ص 585 مراجعه شود.

وقش (1)، سلمة بن اسلم (2). و اسید بن حضیر (3)

دانشمندان چگونگی حمله و ورود این اشخاص را به خانه فاطمه علیها السلام زهرا و علیها السلام برخورد ایشان را با متحصنین در آن جا چنین آورده اند

گروهی از مهاجران از جمله علی بن ابی طالب و زبیر که از بیعت با ابوبکر سرباز زده بودند مسلح و خشمگین به خانه فاطمه علیها السلام وارد شدند (4)

به ابوبکر و عمر گزارش دادند که جمعی از مهاجران و انصار در خانه، فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و اله خدا پیرامون علی بن ابی طالب گرد آمده اند (5)

به ایشان اطلاع دادند کسانی که در خانه دختر پیغمبر جمع شده اند، قصد دارند که به خلافت با علی بن ابی طالب بیعت کنند (6)

پس ابوبکر به عمر بن خطاب دستور رود و آن ها را از آن جا پس ابوبکر به عمر بن داد تا به به خانه فاطمه علیها السلام بیرون آورد و اجتماعشان را پراکنده سازد و اگر مقاومت کردند با آن ها بجنگد.

عمر در اجرای فرمان ابوبکر رو به خانه فاطمه علیها السلام نهاد؛ در حالی که چوبی شعله ور در دست گرفته بود و تصمیم داشت تا با، آن خانه را بر سرشان به آتش بکشد چون

ص: 293

1- ابو عوف سلمة بن سلامة بن وقش بن... مادرش سلمی دختر سلمة بن خالد بن عدی است. سلمة عقبه اول و دوم و سپس جنگ بدر و به دنبالش جنگ های دیگر را در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله درک کرد و در سال 45 هجری در مدینه درگذشت استیعاب، ج 2، ص 84؛ اصابة، ج 2، ص 63.

2- ابو سعید سلمة بن اسلم بن حریش بن عدی... در جنگ بدر و دیگر جنگ ها شرکت داشت و در جنگ جسر ابو عبید در سال 14 هجری کشته شد. استیعاب، ج 2، ص 83 شرح حال شماره 2455؛ اصابة، ج 2، ص 61

3- تاریخ طبری، ج 2، ص 443 و 444؛ سقیفه ابوبکر جوهری بنا به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 130 - 134 و ج 2، ص 819 ضمناً شرح حال اسید بن حضیر در صفحات قبل همین کتاب آمده است.

4- ریاض النضرة، ج 1، ص 218؛ سقیفه ابوبکر جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 132 و ج 6، ص 293؛ تاریخ الخميس، ج 2، ص 169.

5- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 126.

6- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 134؛ ابن شحنه در حاشیة الکامل، ج 11، ص 113

فاطمه علیها السلام جلوی ایشان، آمد روی به عمر کرد و گفت:

يَا بِنَ الْخَطَابِ أَجِئْتِ لَتَحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا الْأُمَّةُ. اى پسر! خطاب آمده اى خانه ما را آتش بزنى؟ عمر پاسخ داد، آرى مگر اين كه با مردم همراه شويد. (1) (با ابوبكر بيعت كنيد).

بلاذرى همين موضوع را چنين آورده است:

يَابِنَ الْخَطَابِ، أَتَرَكَ مَحْرَقًا عَلَيَّ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ... يعنى اى پسر خطاب آمده اى تا خانه را بر من آتش بزنى؟ عمر پاسخ داد: آرى!... (2)

سال ها از اين ماجرا گذشت تا اين كه عبدالله بن زبير در مكه بر طايفه بنى هاشم سخت گرفت تا به حكومت و فرمانروايى او گردن نهند اما چون آن ها زير بار نرفتند، دستور داد تا ایشان را در شكاف كوهى جمع كنند و هيضم فراوانى فراهم نمايند و همه آنان را به آتش بكشند!

عروة بن زبير برادر عبدالله بن زبير در توجيه كار برادرش به همان مأموريت عمر در به آتش كشيدن خانه فاطمه عليها السلام در داستان بيعت ابوبكر استناد كرد و گفت:

كار برادرم جنبه تهديد داشته است؛ همچنان كه در گذشته نيز بنى هاشم را كه از بيعت سرپيچى كرده بودند با فراهم آوردن هيضم به قصد آتش زدنيشان ترسانيدند! (3)

منظور عروة از «گذشته» همان داستان هيضم و آتشی است كه به علت خوددارى بنى هاشم از بيعت با ابوبكر بر در خانه فاطمه عليها السلام فراهم كرده بودند.

حافظ، ابراهيم شاعر، مصرى با توجه به همان رويداد چنين سروده است:

وَقَوْلُهُ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ *** أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقِي عَلَيْكَ بِهَا *** إِنْ لَمْ تَبَايَعْ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا

مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ يَفُوهُ بِهَا *** أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا (4)

ص: 294

1- ابن عبدربه، ج 3، ص 64 ابو الفداء، ج 1، ص 156

2- انساب الاشراف بلاذرى، ج 1، ص 586؛ كنز العمال، ج 3، ص 140؛ رياض النضرة، ج 1، ص 167؛ سقيفه جوهرى به روايت ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 132 و 134 و ج 6، ص 2؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 178؛ تاريخ ابن شحنة، ص 113 در حاشيه كامل مبرد، ج 11، ص 113.

3- مروج الذهب، ج 2، ص 100 شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 481 در شرح سخن امام (ما زال الزبير منا حتى نشأ ابنه).

4- چه سخن بزرگى است كه عمر به على عليه السلام گفت شنونده آن را گرامى بدار و گوينده اش را بزرگ شمار! او به على گفت: اگر

بیعت نکنی خانه ات را بر سرت آتش می زنم و با این که دختر پیغمبر در آن جاست یک تن را زنده نمی گذارم غیر از أبو حفص (عمر)
کس دیگری نمی توانست این سخن را در برابر پیشوای رزمندگان عدنان و مدافع آنان بگوید دیوان حافظ ابراهیم، چاپ مصر.

یعقوبی در تاریخ خود آورده است:

آن‌ها به همراه گروهی به خانه علی علیه السلام حمله بردند... در این گیر و دار شمشیر علی علیه السلام شکست و مهاجمان جرأت و جسارت ورود به خانه علی علیه السلام را پیدا کردند و وارد آن جا شدند (1)

طبری نیز در تاریخ خود می‌نویسد:

عمر به خانه، علی علیه السلام که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران در آن جا متحصن بودند، رو آورد زبیر با شمشیر کشیده به مقابله او، شتافت ولی در این اثنا پایش لغزید و شمشیر از دستش بر زمین افتاد پس مهاجمان حمله بردند و او را دستگیر کردند.... (2)

همچنین ابوبکر جوهری نقل کرده است که علی علیه السلام گفت: أنا عبدالله و أخو رسول الله. یعنی من بنده خدا و برادر پیغمبرم سرانجام او را نزد ابوبکر بردند و به او پیشنهاد کردند که با ابوبکر بیعت کند او در پاسخشان گفت:

من به حکومت و فرمانروایی از شما سزاوارترم من با شما بیعت نمی‌کنم این شما باید که با من بیعت کنید شما این حکومت را به دلیل نزدیکی و خویشاوندیتان با پیغمبر از انصار، گرفتید آن‌ها هم زمام حکومت را به موجب همان دلیل در اختیار شما نهادند. من هم همانند دلیل شما را علیه انصار علیه خودتان می‌آورم. پس اگر از هوای نفسستان پیروی نمی‌کنید و از خدا می‌ترسید درباره ما به انصاف داوری کنید و حق ما را در حکومت و زمامداری همان طور که انصار به شما حق دادند، به رسمیت بشناسید و گرنه و بال این ستم که دانسته بر ما روا داشته اید گریبان‌گیرتان خواهد شد.

عمر گفت: آزاد نمی‌شوی مگر این که بیعت کنی؟ علی علیه السلام پاسخ داد عمر شیری را می‌دوشی که نیمی از آن سهم تو خواهد بود اساس حکومتش را امروز محکم گردان

ص: 295

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 126

2- تاریخ طبری، ج 2، ص 443 و 444 و 446 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1818، 1820 و 1822؛ عبقریه عقّاد، 173. شکسته شدن شمشیر زبیر در منابع ذیل آمده است ریاض النضره، ص 167؛ تاریخ خمیس، ج 1، ص 188؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 58، 122، 132 و 134 و ج 6، ص 2؛ کنز العمال، ج 3، ص 128

تا فردا آن را به تو بسپارد به خدا قسم نه سخن تو را می پذیرم و نه از او پیروی می کنم ابوبکر نیز گفت: اگر با من بیعت، نکنی تو را به آن مجبور نمی کنم. ابو عبیده جراح نیز چنین ادامه داد: ای ابوالحسن تو جوانی و اینان پیر مردانی از خویشاوند قرشی تو تو نه تجربه ایشان را داری و نه آشنایی و تسلط آن ها را بر امور

من ابوبکر را برای به عهده گرفتن چنین مهمی از تو توانا تر و بردبار تر و وارد تر می بینم پس تو هم با او موافقت کن و کار حکومت را به او واگذار که اگر زنده بمانی و عمری دراز یابی برای احراز چنین مقامی هم از نظر، فضل و هم از لحاظ نزدیکی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و هم از جهت پیشقدمیت در اسلام و کوشش هایت در راه استواری دین از همگان شایسته تر خواهی بود

علی گفت: ای گروه مهاجران! خدای را فرا چشمتان می دارم که حکومت و فرمانروایی را از خانه محمد صلی الله علیه و اله به خانه ها و محله ها و قبیله های خود نبرید و خانواده اش را از مقام و منزلتی که در میان مردم دارند نیندازید و حقش را پایمال نکنید به خدا سوگند ای مهاجران ما اهل بیت پیغمبر برای به دست گرفتن زمام امور این امت از شما سزاوارتریم؛ مادام که در میان ما خواننده قرآن و دانا به امور دین و آشنا به سنت پیغمبر و آگاه به امور رعیت وجود داشته باشد به خدا سوگند که همه این نشانه ها در ما جمع است. پس از هوای نفسستان پیروی نکنید که قدم به قدم از مسیر حق دور تر خواهید شد.

بشیر بن سعد با شنیدن سخنان، امام رو به او کرد و گفت اگر انصار پیش از آن که با ابوبکر بیعت کنند این سخنان را از تو شنیده بودند در پذیرش حکومت و فرمانروایی تو حتی دو نفر هم با یکدیگر اختلاف نمی کردند؛ اما چه می توان کرد که آنان با ابوبکر بیعت کرده اند و کار از کار گذشته است

باری علی علیه السلام در آن مجلس بیعت نکرد و به خانه خود بازگشت. (1)

همچنین ابوبکر جوهری گفته است:

چون فاطمه علیها السلام دید که با علی علیه السلام و زبیر چه کردند پس بر در حجره خود ایستاد و رو به ابوبکر کرد و گفت: ای ابوبکر! چه زود در مقام نیرنگ با خانواده پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله

ص: 296

1- سقیفه جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 2 - 5

برآمدید به خدا قسم که تا جان در بدن دارم با عمر سخن نخواهم گفت (1)

و در روایتی دیگر آمده است:

فاطمه علیها السلام در حالی که بشدت می گریست از خانه بیرون آمد و مردم را پس می زد و از خانه دورشان می ساخت... (2)

یعقوبی نیز در تاریخ خود می نویسد:

فاطمه علیها السلام از خانه اش بیرون آمد و خطاب به مهاجمینی که خانه اش را اشغال کرده، بودند گفت: از خانه ام بیرون می روید یا این که به خدا قسم سرم را برهنه کرده به خدا شکایت می برم با شنیدن این تهدید مهاجمین و هر کس دیگری که در خانه بودند، بیرون آمدند و

آن جا را ترک کردند. (3)

مسعودی نیز در تاریخ خود می نویسد:

چون کار بیعت با ابوبکر در سقیفه به پایان رسید و روز سه شنبه در مسجد با وی تجدید بیعت به عمل آمد علی علیه السلام از خانه بیرون شد و رو به ابوبکر کرد و گفت: کارهای ما مسلمانان را تباه کردی و هیچ مشورتی نکردی و حق ما را نادیده گرفتی.

(أفسدت علينا أمورنا و لم تستشر و لم ترع لنا حقاً) ابوبکر پاسخ داد: درست است، اما من از بروز فتنه و آشوب می ترسیدم. (4)

(بلي)، ولکنّی خشیت الفتنة)

همچنین یعقوبی می گوید:

گروهی دور علی علیه السلام را گرفتند و از او می خواستند تا با او بیعت کنند. علی علیه السلام به آن ها فرمود فردا صبح با سرهای تراشیده همین جا حاضر شوید. اما چون صبح شد، از آن عده بجز سه نفر کسی دیگر حاضر نشد! (5)

از آن، پس علی علیه السلام شب هنگام فاطمه علیها السلام را بر دراز گوشی می نشانید و به خانه های انصار می برد و از آنان می خواست تا وی را در باز پس گرفتن حقتش یاری دهند.

ص: 297

1- سقیفه جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 134 و ج 2، ص 2 - 5.

2- سقیفه جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 134.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 126

4- مروج الذهب مسعودی، ج 1، ص 414؛ الامامة والسیاسة، ج 1، ص 12 - 14، با اندکی اختلاف.

5- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 126؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 4.

فاطمه علیها السلام نیز آنان را به یاری علی علیه السلام فرا می خواند اما انصار در پاسخ ایشان می گفتند:

ای دختر پیغمبر! ما با این مرد بیعت کردیم و کار از کار گذشته است. اگر پسر عمویت برای به دست گرفتن زمام خلافت بر ابوبکر پیشی گرفته بود البته که ما جز او را نمی پذیرفتیم.

علی در پاسخ آن ها گفت

(أَكُنْتُ أَوْلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّنِّيَّ لَا أُجْهَرُهُ، وَأَخْرَجُ إِلَى النَّاسِ أَنَا زَعْمُهُمْ فِي سُلْطَانِهِ؟) یعنی من جنازه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بدون غسل و کفن در خانه اش رها می کردم و برای به دست آوردن حکومت او با مردم درگیر می شدم؟

فاطمه نیز اضافه کرد که:

ابوالحسن آن چه را که شایسته او بوده انجام داده است آن ها کاری کرده اند که خدا به حسابشان خواهد رسید و باید جوابگوی آن باشند.

(1)

معاویه در نامه ای که برای علی علیه السلام ارسال داشته بود به همین موضوع و آن چه ما از یعقوبی نقل کردیم اشاره دارد که می نویسد:

دیروز را به خاطر می آورم که پرده نشین خانه ات (فاطمه زهرا علیها السلام) را شبانه بر دراز گوشی می نشاندی و دست حسن و حسین را در دست می گرفتی و در زمان بیعت ابوبکر صدیق هیچ کدام از اهل بدر و پیشگامان به اسلام را از دست ننهادی مگر این که به یاری خود فرا خواندی با همسرت بر در خانه شان رفتی و دو فرزندت را سند برهان ارائه دادی و ایشان را علیه همدم پیغمبر به یاری خود خواندی ولی در آخر بجز چهار یا پنج نفر کسی دیگر دعوت را اجابت نکرد زیرا به جان خودم اگر حق با تو بود بی شک به توری می آوردند و دعوت را اجابت می کردند اما تو ادعایی داشتی بی جا و باطل و سخنی می گفتی که کسی باور نداشت و قصد انجام کاری داشتی که ناشدنی بود.

هر چند فراموشکار باشم سخنت را به، ابوسفیان که تو را تحریک به قیام می کرد فراموش نکرده ام که گفتی اگر چهل مرد با اراده و ثابت قدم می یافتند علیه آن ها قیام

ص: 298

1- سقیفه جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 25 - 28؛ ابن قتیبه، ج 1، ص 12

معمر از زهری حدیثی را از، عایشه ام المؤمنین نقل می کند که در آن از ماجرای بین فاطمه علیها السلام و ابوبکر درباره میراث رسول خدا صلی الله علیه و اله سخن رفته است و عایشه در پایان آن می گوید:

فاطمه علیها السلام از ابوبکر روی بگردانید و تا زنده بود با او سخن نگفت. او شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله زنده بود و چون از دنیا، رفت همسرش عالی بر او نماز خواند و به خاکش سپرد و ابوبکر را خبر نکرد فاطمه علیها السلام مایه افتخار و احترام علی علیه السلام بود تا فاطمه علیها السلام زنده، بود علی علیه السلام در میان مردم احترام، داشت و چون از دنیا رفت مردم از او رویگردان. شدند فاطمه علیها السلام تنها شش ماه بعد از پیغمبر در قید حیات بود.

معمر گفت در این جا کسی از زهری پرسید علی علیه السلام در این شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟ زهری: گفت:

نه او و نه هیچ یک از افراد بنی هاشم (2). مگر هنگامی که علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد. علی علیه السلام چون دید که مردم با او بی مهر شده اند ناچار با ابوبکر از در سازش درآمد... (3)

بلاذری می نویسد هنگامی که مسأله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی علیه السلام رفت و گفت:

ص: 299

-
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 67 صفین نصر بن مزاحم، ص 182.
 - 2- در کتاب تیسیر الوصول، ج 2، ص 46 آمده است به خدا قسم نه او و نه هیچ یک از افراد...
 - 3- این حدیث را به طور فشرده از منابع ذیل آورده ایم تاریخ طبری، ج 2، ص 448 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1825؛ صحیح بخاری کتاب، مغازی غزوة خیبر، ج 3، ص 38؛ صحیح مسلم، ج 1، ص 72 وج 5، ص 153، در باب سخن پیغمبر خدا که (نَحْنُ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صِدَقَةٌ)؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 285 - 286؛ ابن عبدربه، ج 3 ص 64 تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 126 که به طور خلاصه آورده کفایة الطالب، گنجی، ص 225 - 226؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 122 مروج الذهب، ج 2، ص 414؛ التنبیه و الاشراف، ص 250 که می گوید تا فاطمه علیها السلام زنده بود علی علیه السلام بیعت نکرد؛ صواعق، ج 1، ص 12؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 193؛ الإمامة و السیاسة، ج 1، ص 14 که نوشته است علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه علیها السلام بیعت کرد و فاطمه علیها السلام 75 روز بعد از پدر زنده بود؛ استیعاب، ج 2، ص 244؛ ابو الفداء، ج 2، ص 156؛ البدء و التاریخ، ج 5، ص 66؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 586؛ اسد الغابة، ج 3، ص 222 در شرح حال ابوبکر که نوشته: بیعت ایشان بعد از شش ماه صورت گرفته و این صحیحتر است؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 105 که گفته است علی علیه السلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه الغدیر امینی، ج 3، ص 102؛ به نقل از الفصل ابن حزم، ص 96 - 97 که نوشته است بیعت علی شش ماه بعد صورت گرفت

* خالد بن سعید اموی (1)

خالد بن سعید از سوی رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمانداری صنعای یمن را به عهده داشت. زمانی که پیغمبر خدا از دنیا، رفت خالد همراه با دو، برادرش آبان و عمر محل خدمت خود را ترک کردند و به مدینه بازگشتند ابوبکر از ایشان پرسید:

برای چه محل مأموریت خودتان را ترک کردید؟ هیچ کس برای فرمانداری شایسته تر از منتخبین رسول خدا صلی الله علیه و اله نمی باشد بر سر کارتان برگردید آنان پاسخ دادند:

ما پسران، احیحه پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله برای هیچ کس دیگر کار نمی کنیم خالد و برادرش آبان مدت زمانی با ابوبکر بیعت نکردند.

او ضمن سخنانی به بنی هاشم گفته بود (شما اهل بیت پیغمبر) درخت تناور و با میوه های نیکو، هستید ما پیرو شما هستیم (2)

خالد تا دو ماه دست بیعت به دست ابوبکر نهاد او می گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا به فرمانداری برگزیده و تا زنده بود از آن سمت برکنارم نساخته است.

او ضمن دیداری با علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان به ایشان گفته بود ای فرزندان عبد مناف از حکومت و ریاست دل برکندید تا دیگران به آن دست یابند؟

این سخن خالد را به گوش ابوبکر، رسانیدند ابوبکر به آن اعتنایی ننمود ولی عمر کینه خالد را به دل گرفت (3)

در همان ایام روزی خالد به خدمت امام رسید و گفت اجازه بده تا با تو بیعت کنم که

ص: 300

1- خالد بن سعید از نوادگان عاص و از پیشگامان در اسلام بود او سومین یا چهارمین و بنا به قولی پنجمین نفری بود که اسلام آورد ابن قتیبه در معارف، ص 128 می نویسد خالد بن سعید پیش از ابوبکر مسلمان شد. او از کسانی بود که به حبشه مهاجرت کرد. او و برادرانش از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله عهده دار صدقات مذحج و فرماندار صنعاء. بود خالد و برادرانش پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و اله به مدینه بازگشتند و در جنگ شام شرکت کردند سرانجام خالد در روز دوشنبه دو شب به آخر جمادی اولی سال 13 هجری در اجنادین به شهادت رسید. استیعاب، ج 1، ص 398 - 400؛ اصابة، ج 1، ص 406؛ اسد الغابة، ج 2، ص 82 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 13 و 16.

2- اسد الغابة، ج 2، ص 82 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 135

3- تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج 1، ص 2079 و ج 2، ص 586؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج 5، ص 51؛ انساب الاشراف بلاذری، ج 1، ص 588 که نوشته است خالد بن سعید مدتی با ابوبکر بیعت نکرد.

به خدا قسم در میان همه این مردم کسی سزاوارتر از تو به جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وجود ندارد (1)

سرانجام وقتی که بنی هاشم با ابوبکر بیعت کردند خالد نیز با ابوبکر بیعت کرد و آن گاه که خلیفه به شام لشکر کشید نخستین کسی را که برگزید و فرماندهی یک چهارم سپاه را به عهده او گذاشت خالد بن سعید بود ولی عمر این انتخاب را نپذیرفت و زبان به اعتراض گشود و گفت تو او را فرماندهی سپاه می دهی در حالی که چنین و چنان کرده و آن حرفه ارا زده است؟! (2) و آن قدر در گوش ابوبکر خواند تا این که رأیش را نسبت به خالد بگردانید و در نتیجه ابوبکر وی را از فرماندهی سپاه برکنار ساخت و یزید بن ابوسفیان را به جایش برگزید! (3)

3. سعد بن عبادة

* سعد بن عبادة (4)

سعد بن عبادة را پس از ماجرای سقیفه چند روزی به حال خودش گذاشتند و سپس به دنبالش فرستادند که بیا و بیعت کن که همه مردم و بستگان با ابوبکر بیعت کرده اند. سعد پاسخ داد:

به خدا قسم تا تمام تیرهای ترکشم را به سوی شما پرتاب نکنم و سنان نیزه ام را با خون شما رنگین، نسازم با شما بیعت نخواهم کرد چه تصور کرده اید؟ تا زمانی که دستم قبضه شمشیر را در اختیار خود دارد آن را بر فرق شما می کوبم و به یاری خانواده و هوادارانم تا آن جا که در قدرت و توان داشته باشم با شما می جنگم و دست

ص: 301

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 126.

2- اسد الغابة، ج 2، ص 82 و به طور مفصل در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 135 به نقل از سقیفه جوهری

3- تاریخ طبری، ج 2، ص 586 و چاپ اروپا، ج 1، ص 2079؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج 5، ص 51

4- سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثة بن... خزرجی و انصاری و آقا و رئیس قبیله خزرج بود. او در بیعت عقبه و تمام جنگ های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، بجز جنگ بدر که شرکتش در این جنگ مورد اختلاف است، شرکت داشت. او مردی بخشنده و با گذشت بود. پرچم انصار را در روز فتح مکه در دست داشت و فریاد برآورد امروز روز جنگ است و... که پیغمبر پرچم را از دستش گرفت و به پسر او سپرد. سعد تا زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد. او در سال 15 هجری در زمان خلافت عمر و به وسیله دو چوبه تیر که در قلبش نشسته بود از پای درآمد و در حوارین به خاک سپرده شد. نسبش در جمهره ابن حزم، ص 65 و شرح حالش در استیعاب، ج 2، ص 23-37، و اصابة، ج 2، ص 27-28، آمده است.

بیعت در دست شما نمی گذارم به خدا قسم اگر همه جن و انس با هم در حکومت و زمامداری شما همدستان، شوند من سر فرود نمی آورم و شما را به رسمیت نمی شناسم و بیعت نمی کنم تا هنگامی که در دادگاه عدل الهی به حسابم رسیدگی شود. (1)

چون سخنان سعد به گوش ابوبکر، رسید عمر گفت او را رها مکن تا با تو بیعت کند اما بشیر بن سعد: گفت

اولج کرده و ممکن نیست که با شما بیعت کند؛ اگر چه جانش را بر سر این کار بگذارد کشتن او هم به همین سادگی ها نیست چه او وقتی کشته می شود که تمامی فرزندان و خانواده و گروهی از افراد فامیل و بستگانش با او کشته شوند او را به حال خودش بگذارید که رها کردنش شما را زیانی نمی رساند؛ زیرا که او فعلاً یک تن است.

راهنمایی بشیر را پذیرفتند و دست از سعد برداشته او را به حال خود گذاشتند (2) سعد هم در هیچ یک از اجتماعاتشان شرکت نمی کرد و در نماز جمعه و جماعت ایشان حاضر نمی گردید و در ادای مناسک حج به همراهی آن ها و در کنارشان دیده نمی شد این حال همچنان ادامه داشت تا این که زمان ابوبکر به سر آمد و نوبت خلافت به عمر رسید.

پس از این که عمر به خلافت رسید روزی سعد بن عباد را در یکی از کوچه های مدینه دید رو به او کرد و گفت

آهای سعد! سعد هم بلافاصله پاسخ داد آهای عمر خلیفه پرسید: تو نبودی که چنین و چنان می گفتی؟ سعد: گفت آری من گفته ام حالا این حکومت را به تو سپرده اند؟ به خدا قسم که رفیقت را بیش تر از تو دوست می داشتیم به خدا که از همسایگی تو بیزارم عمر: گفت هر کس که از همسایه اش خوشش نیاید، جا عوض می کند سعد گفت از این مسأله غافل، نیستم به همسایگی کسی می روم که از تو بهتر باشد.

ص: 302

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 459 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1844؛ تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 126؛ کنز العمال، ج 2296؛ الإمامة و السياسة، ج 1، ص 10 سیرة الحلبیة، ج 4، ص 397 که در پایان آن آمده 3، ص 134، ح است با هر کدام از آن ها روبرو می شد، سلام نمی کرد.

2- ریاض النضرة، ج 1، ص 168؛ علاوه بر مصادر بالا

دیری نگذشت که سعد در همان اوایل خلافت عمر راهی دیار شام شد و... (1) بلاذری در کتاب انساب الاشراف خود می نویسد:

سعد بن عباد با ابوبکر بیعت نکرد و به شام رفت عمر مردی را در پی سعد به شام فرستاد و به او گفت سعد را وادار به بیعت کن و هر ترفند و حيله ای که می توانی به کار گیر؛ اما اگر آن ها کارگر نیفتاد و زیر بار بیعت، نرفت با یاری خدا او را بکش!

آن مرد رو به شام نهاد و سعد را در حوارین دیدار کرد و بی درنگ مسأله بیعت را مطرح کرد و از او خواست تا موافقت کند سعد در پاسخ فرستاده عمر گفت:

با مردی از قریش بیعت نمی کنم فرستاده او را به مرگ تهدید کرد و گفت اگر بیعت نکنی تو را می کشم سعد جواب داد حتی اگر قصد جانم را بکنی فرستاده چون پافشاری او را، دید، گفت مگر تو از هماهنگی با این امت خارجی؟! سعد گفت در مورد، بیعت، آری من حسابم با دیگران جداسست در نتیجه فرستاده با شنیدن پاسخ قطعی، او تیری به جانبش پرتاب کرد که رگ حیاتش را از هم بگسیخت (2)

در کتاب تبصرة العوام آمده است:

آن ها محمد بن مسلمة انصاری را به این مهم مأمور کرده بودند.

محمد نیز به شام رفت و سعد بن عباد را با تیری از پای درآورد و کشت.

و نیز گفته اند که خالد بن ولید در همان هنگام در شام بود و او محمد بن مسلمه را در کشتن سعد بن عباد یاری داد (3)

مسعودی در مروج الذهب می گوید:

سعد بن عباد بیعت نکرد از مدینه بیرون شد و رو به شام نهاد و در آن جا در سال پانزدهم هجرت کشته شد. (4)

همچنین ابن عبد ربه می گوید:

سعد بن عباد را با تیری که در قلبش نشسته و از دنیا رفته بود یافتند جنیان بر او گریستند و با خواندن این شعر مسؤولیت کشتن سعد را به عهده گرفتند ما سعد بن

ص: 303

1- طبقات ابن سعد، ج 3، ق، 2، ص 145 تهذیب ابن عساکر، ج 6، ص 90 در شرح حال سعد؛ کنز العمال، ج 3، ص 134 زیر شماره 2296؛ سیره حلبیه، ج 3، ص 397

2- انساب الاشراف بلاذری، ج 1، ص 589؛ عقد الفرید، ج 3، ص 64 - 65 با اختلافی اندک

3- تبصرة العوام چاپ مجلس تهران، ص 32

4- مروج الذهب، ج 2، ص 301 و 304.

عباده آقا و سرور قبیله خزرج را کشتیم و با دو تیر که در قلبش نشاندهیم، او را از پای درآوردیم. (1)

ابن سعد نیز در طبقات می نویسد:

سعد بن عباده در چاله ای نشسته بود و ادرار می کرد که ترور شد و در دم جان داد. جنازه سعد را در حالی یافتند که بدنش (بر اثر تیر زهر آلود) به سبزی گراییده بود. (2)

و نیز در اسدالغابه آمده است:

سعد بن عباده نه با ابوبکر بیعت کرد و نه با عمر او به شام رفت و در حوارین شام منزل گزید و سرانجام در سال پانزدهم هجرت در همان جا درگذشت. در این اختلافی نیست که سعد را در کنار آبریزی که به طهارت نشسته بود کشته یافتند و بدنش به سبزی گراییده بود. بستگان سعد از مرگ او بی خبر بودند تا این که از میان چاه آبی خبر مرگش را (به شعر) شنیدند و چون در آن چاه نگریستند کسی را در آن ندیدند! (3)

به این ترتیب دفتر زندگانی سعد بن عباده بسته شد ولی از آن جا که کشته شدن چنین شخصیت یک دنده و مخالف بی باکی از سوی حکومت زمامداران، وقت سؤال برانگیز و از حوادثی بود که مورخان نوشتن و بازگویی ماجرای آن را خوش نداشته اند از این رو جمعی از آنان از کنار این حادثه بزرگ با بی اعتنایی گذشته و آن را نادیده گرفته اند و گروهی نیز چگونگی کشته شدن او را با مسائلی خرافی درهم آمیخته و آن را به جنیان نسبت داده اند. (4) اما این قبیل دانشمندان با طرح چنین مسأله ای خرافی نگفته اند که علت کینه شدید و دشمنی جنیان با سعد چه بوده و چرا در میان آن همه، اصحاب از مهاجر و انصار تیرهای جانکاه آنان سینه و قلب سعد را نشانه گرفته است.

اگر این دانشمندان در تکمیل افسانه خود در کتاب های معتبر خویش - مثلاً - می نوشتند چون خودداری سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر و عمر پاکمردان و سردمداران جنیان را ناخوش آمد و از این رو به نابودیش کمر بستند و تیرهای مرگبار زهر آلودشان را تا پر در قلب او نشانند و به دیار دیگرش، فرستاد نکته مبهمی در این

ص: 304

1- عقد الفرید، ج 4، ص 259 - 260

2- طبقات ابن سعد، ج 3، ق 2، ص 145؛ المعارف ابو حنیفه دینوری، ص 113.

3- اسد الغابه در شرح حال سعد بن عباده؛ استیعاب ابن عبدالبر، ج 2، ص 37.

4- مانند محب الدین طبری در کتاب الرياض النضرة و ابن عبدالبر در استیعاب

راویان بیعت نکردن سعد

دانشمندان زیر داستان سرپیچی سعد را از بیعت با ابوبکر و عمر به طور مشروح یا سر بسته و فشرده در کتاب های خود آورده اند:

محمد بن جریر طبری در تاریخ؛ ابن سعد در طبقات؛ بلاذری در جلد اول کتاب انساب ابن عبدالبر در استیعاب ابن عبد ربه در العقد الفرید؛ ابن قتیبه در الإمامة و السياسة، ج 1، ص 9؛ مسعودی در مروج الذهب؛ ابن حجر عسقلانی در الاصابة، ج 2، ص 28 محب الدین طبری در الریاض النضره، ج 1، ص 168؛ ابن اثیر در اسد الغابة، ج 3 ص 222؛ دیار بکری در تاریخ الخمیس؛ علی بن برهان الدین در سیرة الحلبيّة، ج 3، ص 396 - 397 و ابوبکر جوهری در سقیفه بنا به روایت ابن ابی الحدید.

آن چه تا به این جا آوردیم فشرده رویدادهای مهم در به خلافت رسیدن ابوبکر و انجام بیعت با او بود و اینک به نقل چگونگی به خلافت رسیدن عمر می پردازیم.

ابوبکر، عمر را به جانشینی خود معرفی می کند

ابوبکر در بستر، مرگ عثمان را تنها بخواند و به وی فرمان داد که بنویس و عثمان شروع به نوشتن کرد ابوبکر گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

این وصیت ابوبکر بن ابی قحافه است به مسلمانان اما بعد (در این جا ابوبکر از هوش رفت و، عثمان شتابان بقیه وصیت ابوبکر را چنین تمام کرد:)

من عمر بن خطاب را به جانشینی خود و خلافت بر شما برگزیده ام و در این راه از خیرخواهی شما فروگذاری نکرده ام در این موقع ابوبکر چشم گشود و به عثمان گفت:، بخوان ببینم چه نوشته ای عثمان نیز آن چه را نوشته بود برای ابوبکر بخواند ابوبکر با شنیدن مطالب نوشته عثمان تکبیر گفت و اضافه کرد:

از آن ترسیدی که در حالت بیهوشی از دنیا بروم و در میان مردم بر سر جانشینی من اختلاف بیفتد؟ عثمان جواب داد. آری

ابوبکر گفت با آن چه نوشته ای موافقم. خدایت از اسلام و مسلمانان پاداش خیر

دهد آن گاه همان نوشته را امضا کرد.

طبری پیش از این ماجرا می نویسد:

عمر در حالی که شاخه ای از درخت خرما در دست داشت در میان مردم در مسجد پیغمبر نشسته بود، شدید آزاد کرده، ابوبکر که فرمان ولایت عهدی عمر را در دست، داشت در آن جمع حاضر بود عمر رو به مردم کرد و گفت:

ای مردم! به سخنان و سفارش خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله گوش دهید و از فرمانش اطاعت کنید. او می گوید من در خیرخواهی شما کوتاهی نکرده ام (1).

راستی را چه مایه فرق است بین سخنان مزبور عمر با جبهه گیری و سخنان دیروزش به هنگام نوشتن وصیت نامه پیغمبر خدا!

شورا و بیعت عثمان

ابن عبدربه در عقد الفرید می نویسد:

آن هنگام که عمر را زخم زدند به او پیشنهاد شد که کسی را به جانشینی خود برگزیند. او گفت اگر ابو عبیده جراح زنده بود او را حتماً جانشین خود می کردم و اگر خدا علت آن را از من می پرسید در جواب می گفتم که پیامبرت می گفت که او امین امت است و اگر، سالم آزاد کرده ابو حذیفه زنده بود بیشک او را به جای خود بر می گزیدم و اگر خدا مرا مورد بازخواست قرار می داد می گفتم که از پیامبرت شنیدم که می گفت سالم آن قدر خدا را دوست دارد که اگر از خدا هم نمی ترسید، او را نافرمانی نمی کرد. (2)

به او گفتند ای امیرالمؤمنین در هر صورت یکی را به جانشینی خود تعیین کن جواب داد:

بعد از همه این حرف ها تصمیم داشتم که مردی را به حکومت و فرمانروایتان برگزینم که بی گمان شما را به سوی حق و عدالت راهبر می بود (و در این جا اشاره به علی علیه السلام کرد) اما دیدم که زنده و مرده من چنین چیزی را تحمل نمی کند و زیر بار آن نمی رود!

ص: 306

1- تاریخ طبری چاپ اروپا، ج 1، ص 2138

2- ما این ماجرا را به طور فشرده از عقد الفرید، ج 4، ص 274 نقل کردیم.

بلاذری در انساب الاشراف می گوید عمر: گفت علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص را حاضر. کنید و چون حاضر شدند جز با علی علیه السلام و عثمان با دیگری سخنی نگفت به علی علیه السلام گفت:

ای اعلی علیه السلام شاید این مردم حق خوشاوندیت را با پیغمبر و این که داماد او بوده ای و میزان دانش و فقهی که خداوند به تو ارزانی داشته است در نظر بگیرند و تو را به حکومت خویش انتخاب کنند؛ در چنان صورتی خدا را فراموش مکن!

آن گاه رو به عثمان کرد و گفت:

ای عثمان! شاید این مردم داماد پیغمبر بودن و سالمندیت را رعایت کنند پس اگر به حکومت رسیدی از خدا بترس و آل ابو معیط را برگردن مردم سوار مکن.

پس دستور داد تا صُهِیب را حاضر کنند و چون آمد به او گفت: تو مدت سه روز با مردم نماز می گزاری و اینان نیز در خانه ای جمع شوند تا خود به مشورت بنشینند پس اگر به خلافت یک نفر از بین خودشان هم رأی، شدند هر کس را که مخالفت کند گردن بزن!

و چون آن گروه از مجلس عمر بیرون شدند عمر: گفت اگر مردم این «اجلح» (1) را به خلافت انتخاب کنند آنان را به راه راست هدایت خواهد کرد (2)

در ریاض النضرة آمده است که عمر: گفت

لله دَرهم إن ولوها الأصيلع كيف يحملهم على الحق وإن كان السيف على عنقه. یعنی خوشا به حال آن ها اگر آن مرد پیشانی بلند را به حکومت خود برگزینند. در هر حال آنان را به سوی حق خواهد کشید؛ اگر چه در اجرای چنین برنامه ای ناگزیر باشد که همواره شمشیر بر گردن داشته باشد.

محمد بن کعب می گوید در این جا من از عمر پرسیدم این را می دانی و با وجود این او را به حکومت نمی گماری؟ عمر: گفت

ص: 307

1- «اجلح» به مردی گفته می شود که موی جلوی سرش ریخته و در دو طرف جلوی سرش ریخته و در دو طرف، سر اندکی مو داشته باشد. منظور عمر از این، کلمه امیرالمؤمنین علی علیه السلام الا بوده است.

2- انساب الاشراف، ج 5، ص 16 و در چاپ دیگر، ج 6، ص 120 ط بیروت، دارالفر. قریب به همین مضمون در طبقات ابن سعد، ج

3، ق، 1، ص 247 آمده است. همچنین رجوع شود به شرح حال عمر در استیعاب و منتخب کنز، ج 4، ص 429

این که من مردم را به حال خودشان می گذارم از آن جهت است که آن کس که بهتر از من بود مردم را به حال خودشان رها کرد! (1)

بلاذری در انساب الاشراف از قول واقدی می نویسد:

عمر درباره جانشین خود از اطرافیان نظر می خواست که چه کسی را انتخاب کند به او گفتند: نظرت درباره عثمان چیست؟ گفت: اگر او را انتخاب کنم آل ابو معیط را بر گردن مردم سوار می کند گفتند زبیر چطور است گفت او در حالت رضا و خشنودی مؤمن است و در هنگام خشم و غضب کافر دل گفتند طلحه گفت او مردی است متکبر و خود پسند که بینش رو به بالاست و نشیمنگاهش در آب گفتند: سعد بن ابی وقاص چطور؟ گفت فرماندهیش بر سوارکاران جنگی حرف ندارد، اما اداره یک آبادی برایش زیاد و سنگین است پرسیدند درباره عبدالرحمان بن عوف چه می گویی؟ جواب داد، او همین اندازه که بتواند به خانواده اش برسد کافی است! (2)

بلاذری در جای دیگر کتابش می نویسد:

عمر بن خطاب چون زخم برداشت، صهیب آزاد کرده عبدالله جدعان را فرمان داد تا سران مهاجر و انصار را در مجلس او حاضر کنند چون آنان بر وی وارد شدند گفت من کار خلافت و حکومت شما را در میان شش نفر از مهاجران، نخستین که تا هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله مورد رضایت و خشنودی آن حضرت بوده اند، به شورا نهاده ام تا یک تن را از میان خودشان به امامت و پیشوایی شما و امت برگزینند. آن گاه یکایک اعضای شورا را نام برد و سپس رو به ابوطلحه و زید بن سهل خزرجی کرد و گفت:

پنجاه نفر از انصار را انتخاب کن تا تو را همراه، باشند و چون من، درگذشتم این چند نفر را وادار کن تا ظرف سه روز و نه بیشتر یک نفر را از بین خودشان به امامت و پیشوایی خود و امت انتخاب کنند و صهیب را فرمان داد تا آن گاه که امام و پیشوایی انتخاب نکرده اند با مردم نماز بگزارد

در آن هنگام طلحه بن عبیدالله حضور نداشت و در ملکش در سرات بود.

عمر گفت:

اگر ظرف این سه روز طلحه حاضر شد که هیچ و الا بازگشت او را انتظار نکشید و

ص: 308

1- ریاض النضرة، ج 2، ص 95

2- انساب الاشراف، ج 5، ص 17 و در چاپ دیگر: ج 6، ص 121، ط بیروت، دارالفکر.

بجد در انتخاب خلیفه برآیید و با آن کس که اتفاق نظر حاصل کردید بیعت کنید و اگر کسی هم با رأی شما مخالفت کرد گردش را بزنید!
راوی می گوید

یکی را به دنبال طلحه فرستادند و او را تشویق کردند که ظرف آن مدت به مدینه شتاب کند اما با این حال طلحه وقتی به مدینه رسید که عمر درگذشته و با عثمان به خلافت بیعت شده بود از این جهت طلحه در خانه نشست و گفت: آیا من کسی هستم که بی اجازه او کاری را به نامش انجام دهند؟

عثمان چون به دیدنش آمد طلحه به او گفت:

اراستی اگر موافقت نکنم تو هم استعفا می دهی؟ عثمان جواب داد: آری طلحه: گفت در این صورت من هم خلافت تو را تأیید می کنم پس با عثمان بیعت کرد. (1)

همچنین بلاذری می نویسد که عبدالله بن سعد ابی سرح گفت:

من همچنان بیمناک بودم که نکنند بیعت عثمان - به سبب مخالفت طلحه - دچار تزلزل و شکست، شود تا این که طلحه آمد و با رفتارش نسبت به، عثمان این اضطراب و تشویش را از میان برداشت و خویشاوندی خود را با عثمان رعایت کرد عثمان نیز محبت طلحه را بی پاسخ نگذاشت و همیشه جانب احترامش را رعایت می کرد و او را گرمی می داشت تا وقتی که به محاصره درآمد که در آن هنگام سرسخت ترین دشمن عثمان، همین طلحه به حساب می آمد. (2)

بلاذری در جای دیگر و به سند ابن سعد می نویسد که عمر گفت:

انتخاب خلیفه باید بر اساس پیروی اقلیت از اکثریت باشد و مخالف را گردن بزنید. (3)

و نیز به نقل از ابو مخنف می نویسد:

عمر اعضای شورا را فرمان داد تا مدت سه روز برای انتخاب خلیفه به مشورت بنشینند اگر دو نفر با انتخاب مردی و دو نفر دیگر با خلافت مردی دیگر موافقت کردند بار دیگر به رایزنی پردازند و مشورت از سر گیرند. اما اگر چهار نفر با یکی موافقت کرد و یک تن مخالف بود تابع رأی چهار نفری باشید. و چنان چه آراء سه به سه درآمد، رأی آن دسته را بپذیرید که عبدالرحمان بن عوف در آن است زیرا دین و صلاح

ص: 309

1- انساب الاشراف، ج 5، ص 18؛ و در چاپ، بیروت ط دار الفکر، ج 6، ص 123 و قریب به همین مضمون در عقد الفرید، ج 3، ص 73.

2- انساب الاشراف، ج 5، ص 20.

3- انساب الاشراف، ج 5، ص 18

عبدالرحمان قابل اطمینان و رأیش برای مسلمانان مورد قبول و اعتماد است! (1)

همچنین از قول هشام بن سعد از زید بن أسد لم از پدرش آورده است که عمر گفت: اگر آراء سه به سه، شد رأی آن دسته را بپذیرید و اجرا کنید که عبدالرحمان بن عوف در میان آن هاست. (2)

و نیز آورده اند که عمر گفت:

برخی از مردم می گویند که بیعت با ابوبکر کاری شتابزده و حساب نشده بود که خداوند شرش را از این امت دور کرده است و بیعت با عمر نیز بدون کسب نظر و مشورت با مردم صورت گرفته است اما اکنون حکومت پس از من بر عهده شورا است؛ پس اگر چهار نفر با هم اتفاق داشتند دو نفر دیگر باید از آن چهار نفر پیروی کنند اما اگر آراء سه به سه درآمد رأی و نظر دسته عبدالرحمان بن عوف را بپذیرید و تسلیم نظر او شوید حتی اگر عبدالرحمان یک دستش را به عنوان بیعت به دست دیگرش بزند (3) (یعنی خودش را نامزد خلافت کند)

متقی هندی نیز در کنز العمال از قول محمد بن جبیر از پدرش روایت کرده است که عمر گفت: اگر عبدالرحمان بن عوف یک دستش را به عنوان بیعت به دست دیگرش بزند فرمایش را اطاعت کنید و با او بیعت نمایید

و نیز از قول اشلم آورده است که عمر بن خطاب گفت:

با هر کس که عبدالرحمان بن عوف بیعت کرد شما هم بیعت کنید و کسی را هم که زیر بار نرفت گردن بزنید. (4)

از همه این مطالب چنین بر می آید که عمر صدور فرمان حکم خلافت را بنا به سیاستی به دست عبدالرحمان بن عوف نهاد و او را از امتیازی خاص برخوردار کرد تا از آن در موقع مقتضی بهره گیرد زیرا او قبلاً با عبدالرحمن بن عوف قرار گذاشته بود که تبعیت از سیره و رفتار شیخین را در شرایط قبول خلافت بگنجانند و از پیش می دانستند که امام علی علیه السلام از این که عمل به رفتار شیخین در ردیف عمل به کتاب خدا

ص: 310

1- انساب الاشراف، ج 5، ص 19؛ و قریب به همین مضمون در عقد الفرید، ج 3، ص 74

2- طبقات ابن سعد، ج 3، ق 1، ص 43.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 160؛ انساب الاشراف، ج 5، ص 15.

4- کنز العمال، ج 3، ص 160.

و سنت پیغمبر قرار گیرد خودداری خواهد کرد؛ ولی عثمان آن را می پذیرد و در نتیجه به خلافت می رسد و تنها امام با چنین انتخابی مخالفت می کند بنابراین از پیش حکم اعدام مخالف یعنی علی علیه السلام را صادر کرده بود!

دلیل این، سخن علاوه بر آن چه در پیش، آوردیم مطلبی است که ابن سعد در طبقاتش از قول سعید بن العاص آورده است که فشرده آن چنین است:

سعید بن عاص خدمت عمر می رسد و از او می خواهد که مقداری بر مساحت زمینش بیفزاید تا خانه اش را وسعت بدهد خلیفه به او نوید می دهد که پس از ادای نماز صبح خواسته اش را برآورده خواهد ساخت عمر به وعده وفا کرد و صبحگاهان به خانه سعید رفت سعید، خود می گوید

خلیفه با پاهایش خط کشید و بر وسعت خانه ام افزود، اما من گفتم:

ای امیرالمؤمنین! بیشتر بده که مرا اهل بیت علیهم السلام از کوچک و بزرگ، زیادتر شده است. عمر: گفت

فعلاً همین اندازه تو را کافی است و این راز را نگه دار که پس از من کسی به خلافت می رسد که جانب خویشاوندیت را رعایت خواهد کرد و نیازت را برآورده خواهد ساخت! سعید می گوید:

مدت ها از این موضوع گذشت دوران خلافت عمر به سر آمد و عثمان از شورای عمر مقام خلافت را به دست آورد. او از همان ابتدای کار رضایت خاطر مرا جلب کرد و خواسته ام را بشایستگی برآورده ساخت و مرا در حکومتش شریک خود گردانید... (1)

، بنابراین عمر پیشاپیش به سعید بن عاص خبر داده بود که پس از او، عثمان که از بستگان سعید، است به حکومت خواهد رسد و از وی خواسته بود که این راز را پیش خودش نگه دارد.

از این گفتگو چنین بر می آید که منشور خلافت عثمان در دوران حیات عمر و به دست او به امضا رسیده و قطعیت یافته بود و تعیین شورای شش نفری تنها پوششی بود که در زیر آن بی طرفی دستگاه خلافت در انتخاب خلیفه بعدی به نحوی جامعه پسند و مقبول جلوه گر شود

ص: 311

1- طبقات ابن سعد، شرح حال سعید بن العاص، ج 5، ص 20 - 22، چاپ اروپا

اما نقشه ترور و از میان برداشتن، امام گذشته از این مسأله، مطلبی است که باز ابن سعد در طبقاتش از قول همین سعید بن عاص آورده است. او می نویسد:

روزی عمر بن خطاب به سعید بن عاص: گفت چرا تو از من فاصله می گیری و روگردان هستی؟ مثل این که گمان می کنی من پدرت را کشته ام من پدر تو را نکشته ام پدرت را علی بن ابی طالب کشته است! (1)

آیا با این سخن عمر سعی نمی کرد تا سعید را به گرفتن انتقام از کشته پدرش یعنی علی بن ابی طالب تحریک کند؟

امام می دانست که خلافت را به او نمی دهند

امام بخوبی می دانست که خلافت را به او نمی دهند اما با این حال همراه ایشان در شورا شرکت کرد تا نگویند، او خود خلافت را نمی خواست

دلیل ما در این مورد و این که امام پیشاپیش از خوابی که برایش دیده بودند با خبر بود سخنی است که بلاذری در انساب الاشراف آورده است. او می نویسد:

علی علیه السلام در برابر این سخن عمر که گفته بود در صورت رأی سه به سه گروهی برنده است که عبدالرحمان بن عوف در آن باشد به عمویش عباس شکایت برد و: گفت به خدا قسم که خلافت به ما نمی رسد عباس: پرسید برادرزاده عزیزم این را از کجا می گویی؟ امام پاسخ داد:

از آن جا که سعد بن ابی وقاص با پسر عمویش عبدالرحمان بن عوف مخالفت نمی کند عبدالرحمان نیز داماد و هوادار عثمان است و سرانجام هر سه با هم می باشند. حالا اگر طلحه و زبیر هم با من، باشند رأی ایشان برای من هیچ فایده ای ندارد؛ زیرا عبدالرحمان بن عوف در دسته سه تایی دیگر است

ابن کلبی می نویسد عبدالرحمان بن عوف در دسته سه تایی دیگر است!

ابن کلبی می نویسد عبدالرحمان بن عوف، شوهر أم کَلثُوم، دختر عُبَیة بن اُبی، مُعَیط مادرش، اروی، دختر، گریز مادر عثمان است و از این جهت عبدالرحمان را داماد

ص: 312

1- انساب الاشراف، ج 5، ص 19؛ و نزدیک به آن در عقد الفرید، ج 3، ص 74. سعید بن العاص بن سعید بن اخیحه بن... نه ساله و یا در همین حدود بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت. طبقات ابن سعد، ج 5، ص 20 - 22

عثمان می گفتند.

بلاذری از قول ابو مخنف می نویسد:

در روز به خاک سپردن عمر اعضای شورا کاری انجام ندادند ابو طلحه به دستور عمر بر ایشان امامت کرد و نماز گزارد و هیچ اتفاقی نیفتاد صبح روز دیگر ابو طلحه آنان را در محل بیت المال گرد آورد تا به رایزنی پردازند مراسم به خاک سپردن عمر در روز یکشنبه و در چهارمین روز از ترورش صورت گرفت و صُهِيب بن سنان بر جنازه اش نماز خواند و...

چون عبدالرحمان در گوشی و نجوای اعضای شورا و گفت و شنود ایشان را مشاهده کرد و این که هر یک از آن ها می کوشید تا رقیب را از میدان بیرون کند و خود را به مقام خلافت نزدیک تر سازد، به ایشان گفت:

ببینید! من و سعد خود را کنار می کشیم؛ به این شرط که انتخاب یکی از شما چهار نفر با من باشد زیرا نجوایتان به درازا کشیده و مردم منتظرند تا خلیفه و امام خود را بشناسند و از اهالی شهرستان ها نیز کسانی که برای کسب اطلاع از این موضوع تاکنون در مدینه مانده اند توقفتشان به درازا کشیده و می خواهند هر چه زودتر به شهر و دیار خود باز گردند.

همه با پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف موافقت کردند؛ مگر علی علیه السلام که گفت: تا ببینم! در همین هنگام ابو طلحه وارد شد و عبدالرحمان نیز آن چه را گذشته بود از پیشنهاد خود و موافقت همگان بجز علی علیه السلام به اطلاع او رسانید. پس ابو طلحه رو به علی علیه السلام کرد و گفت: ای ابو الحسن عبد الرحمان مورد اعتماد تو و همه مسلمانان است؛ چرا با او مخالفت می کنی او خودش را از میان شما کنار کشیده و به خاطر دیگری هم زیر بار گناه نمی رود! در این جا علی علیه السلام عبد الرحمان بن عوف را سوگند داد تا به خواسته دل اعتنایی نکند حق را مقدم دارد و به صلاح و خیر امت بکوشد و مسأله خویشاوندی، او را از راه حق منحرف نسازد عبدالرحمان همه را پذیرفت و سوگند خورد. پس علی علیه السلام رو به او کرد و: گفت حالا با اطمینان خاطر انتخاب کن

این رویدادها همگی در محل بیت المال صورت گرفت و یا بنا به گفته ای در خانه مِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ.

پس عبدالرحمان یکایک اعضای شورا را سوگندهای غلاظ و شداد داد و از ایشان عهد و پیمان گرفت که اگر او با یکی از آن ها بیعت کند نه تنها با انتخابش مخالفت نکنند بلکه

ص: 313

اگر کسی هم با او و انتخابش مخالفت کرد وی را تنها نگذارند و از او پشتیبانی نمایند. آنان نیز بر همان قرار سوگند خوردند. پس عبدالرحمان پیش آمد و دست علی علیه السلام را در دست گرفت و به او گفت:

با خدا عهد و پیمان بند که اگر من با تو بیعت کردم بنی عبدالمطلب را بر گردن مردم سوار نخواهی کرد و روش و رفتارت همان سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله خواهد بود و به کم و زیاد از آن تجاوز نخواهی نمود! علی علیه السلام در پاسخ او گفت:

من زیر بار عهد و پیمان خداوند در مواردی که نه خود درک کرده و نه هیچ کس دیگر آن را درک کرده است نخواهم رفت و چه کسی را توانایی آن باشد که قدم جای پای پیغمبر و سیره او بگذارد؟ اما من با آن جا که بتوانم و امکانات برایم فراهم شود و نیز به اندازه دانش و آگاهی به سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله با شما رفتار خواهم نمود.

پس عبدالرحمان دست علی علیه السلام را رها کرد و عثمان را سوگند داد و از او عهد و پیمان گرفت که بنی امیه را بر گردن مردم سوار نکند و سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله و ابوبکر و عمر را در پیش بگیرد و به کم و زیاد از آن ها تجاوز نکند عثمان همه را پذیرفت و در انجامش سوگند خورد. پس علی علیه السلام رو به عبدالرحمان کرد و گفت: عثمان خواسته ات را برآورده ساخت معطل چه هستی با او بیعت کن!

عبدالرحمان بار دیگر رو به علی علیه السلام کرد و دستش را در دست گرفت و از او خواست تا بار دیگر همان سوگند را بخورد که از سیره رسول خدا صلی الله علیه و اله و ابوبکر و عمر سرپیچی ننماید

علی علیه السلام گفت: من سعی و کوشش می کنم؛ اما عثمان می گفت: آری، عهد و پیمان خدا، و سخت تر از آن چه از پیامبرانش گرفته است بر من باد که از سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله و ابوبکر و عمر در هیچ موردی سرپیچی نکنم.

پس عبدالرحمان با عثمان بیعت کرد و به دنبال او دیگر اعضای شورا با عثمان بیعت کردند. در این هنگام علی علیه السلام که ایستاده و ناظر ماجرا بود بنشست. پس عبدالرحمان رو به او کرد و گفت:

بیعت کن و گرنه گردنت زده می شود عبدالرحمان این تهدید را کرد، ولی هیچ کدام شمشیری با خود نداشتند.

و نیز گفته اند که:

علی علیه السلام خشمگین از محل شورا بیرون آمد ولی اعضای شورا خود را به او رسانیده و

گفتند: موافقت کن، وگرنه با تو می جنگیم! در نتیجه، علی علیه السلام با آن ها بازگشت و با عثمان بیعت کرد. (1)

در این خبر ابتدای سخن و پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف به امام که در آن «سیره ابوبکر و عمر» مطرح شده بود حذف شده و ابتدای سخن و پاسخ امام نیز با تصرفاتی چند در آن، آمده و آخر کلام آن حضرت هم انداخته شده است؛ ولی تمام خبر را در روایت زیر می بینیم

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

عبدالرحمان بن عوف با علی علیه السلام بن ابی طالب خلوت کرد و به او گفت خدا به سود ما بر تو گواه باد که اگر زمام حکومت را به دست، گرفتی به موجب کتاب خدا و سنت پیغمبرش و روش ابوبکر و عمر بر ما حکومت کنی علی علیه السلام پاسخ داد:

رفتارم با شما تا آن جا که در توان داشته باشم بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش خواهد بود. (أسیر فیکم بکتاب الله و سنّة نبیّه ما استطعت) پس عبدالرحمان با عثمان به کناری رفت و به او گفت:

خدا به سود ما بر تو گواه باد که اگر زمام حکومت را به دست گرفتی با ما بر اساس کتاب خدا و سنت پیغمبرش و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی عثمان پاسخ داد:

من با شما رفتاری بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و روش ابوبکر و عمر خواهم. داشت بار دیگر عبدالرحمان علی علیه السلام را به کناری کشید و سخن نخستین خود را با او در میان نهاد و علی علیه السلام نیز چون بار اول به وی پاسخ داد سپس عثمان را به کنار کشید و گفته نخستین خود را از سر گرفت و از وی همان جواب مساعد اول را شنید. بار سوم با علی علیه السلام خلوت کرد و پیشنهاد اول خود را تکرار کرد در این نوبت امام به او گفت:

کتاب خدا و سنت پیغمبرش احتیاجی به سیره و روش دیگری ندارد تو می کوشی به هر صورت که شده خلافت را از من دور کنی (إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ لَا يُحْتَاجُ مَعَهُمَا إِلَى إِجْرِي أَحَدٍ! أَنْتَ مُجْتَهِدٌ أَنْ تَزُوِيَ هَذَا الْأَمْرَ عَنِّي) عبدالرحمان به اعتراض امام توجهی نکرد و رو به عثمان کرد و سخن نخستین خود را برای سومین بار تکرار کرد و از عثمان همان جواب نخستین را شنید پس بیدرنگ دست به دست عثمان زد و با او

ص: 315

همچنین طبری و ابن اثیر در ضمن حوادث و رویدادهای سال 23 هجری می:نویسند

چون عبدالرحمان در سومین روز با عثمان بیعت، کرد علی علیه السلام به عبدالرحمان:گفت دنیا را به کامش کردی این نخستین روزی نیست که شما علیه ما به پشتگرمی یکدیگر برخاسته اید! فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ به خدا قسم تو عثمان را به خلافت نرساندی، مگر این که امید آن داری که او پس از خودش تو را به خلافت بردارد اما خدای را هر روز تقدیری دیگر است. (2)

بخاری نیز بخشی از این جریان را در صحیح خود از مسور بن مخرمه بدین صورت نقل کرده که:گفت

پاسی از شب گذشته بود که عبدالرحمن در خانه ام را کوبید تا از خواب برخاستم. :گفت تو را خواب آلود می بینم به خدا قسم سه سه روز است که خواب درستی به چشمانم نرفته است به سرعت بروزیر و سعد بن ابی وقاص - را برایم بیاور؛ آن دورا آوردم با آنان مشورت کرد و سپس مرا خواست و گفت علی - بن ابی طالب - را طلب کن. او را نیز، آوردم تا آخرین ساعات شب با او گفتگو کرد پس علی علیه السلام برخاست و رفت در حالی که طمع داشت (که او خلیفه شود).

پس گفت: عثمان را برایم بطلب عثمان آمد با او نیز تا اذان صبح سخت گفت. وقتی نماز صبح را با مردم به جماعت خواند و آن چند نفر کنار منبر، گرد آمدند، در پی مهاجرین و انصاری که در شهر بودند و نیز به دنبال فرماندهان سپاه ها فرستاد که همه آمدند. هنگامی که جمع، شدند عبدالرحمن شهادت داد (و شهادتین را بر زبان جاری کرد) سپس گفت: اما بعد! ای علی! من در امر این مردم نگریستم؛ و آنان را چنان دیدم که از عثمان منحرف نشوند پس تو خود را آماده خلافت نکن پس عثمان برخاست و :گفت من با تو بیعت می کنم بر سنت خدا و رسول و دو خلیفه. اش

آن گاه عبدالرحمن با او بیعت کرد و مردم نیز بیعت کردند». (3)

ص: 316

1- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 162.

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 297؛ تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 37؛ عقد الفرید، ج 3، ص 76

3- صحیح بخاری، ج 9، ص 725 کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الامام الناس، باب 1139 ح 2019، چاپ بیروت، دار القلم.

و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح «نهج البلاغه» به نقل از «عوانه» می گوید: یزید بن جریر از شعبی از شقیق بن مسلمه نقل کرده است که گفت:

علی بن ابی طالب علیه السلام چون به خانه خویش، برگشت به بازماندگان پدر خویش گفت: ای فرزندان، عبدالمطلب این قوم شما پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله با شما دشمنی و ستیز کردند همان گونه که در زمان زندگی رسول خدا صلی الله علیه و اله با او دشمنی می کردند و اگر قوم شما فرمانروا، باشند شما هرگز به امارت نخواهید رسید و به خدا سوگند؛ گویا چیزی جز شمشیر این قوم را به حق بر نمی گرداند.

گوید عبدالله بن عمر بن خطاب میان ایشان بود و تمام سخن را شنیده بود پیش آمد و گفت: ای ابوالحسن آیا می خواهی برخی از این مردم را به وسیله برخی دیگر در هم بکوبی؟

فرمود وای بر تو خاموش باش که به خدا سوگند اگر پدرت و رفتار او نسبت به من در گذشته و حال، نبود هرگز پسر عفان و پسر عوف به دشمنی با من بر نمی خاستند و با من ستیزه نمی کردند پس عبدالله برخاست و از آن جا بیرون رفت». (1)

همچنین ابن ابی الحدید از «شعبی» نقل می کند که اعضای شورا با یکدیگر اتفاق کرده بودند تا در قبال کسی که بیعت، نکند متحد باشند و یک سخن بگویند بدین سبب همگی برخاستند و به علی علیه السلام گفتند برخیز و با عثمان بیعت کن گفت اگر این کار را نکنم چه می شود؟ گفتند با تو جهاد می کنیم گوید او پیش عثمان رفت تا بیعت کند و می فرمود خدا و رسولش راست، فرموده اند و چون بیعت کرد عبدالرحمن بن عوف پیش او آمد و از علی علیه السلام پوزش خواست و گفت: عثمان دست و سوگند خود را در اختیار ما نهاد و تو چنان کاری نکردی و چون من دوست داشتم کار مسلمانان را استوار و با عهد و پیمان همراه نمایم خلافت را در او قرار دادم علی علیه السلام فرمود: خاموش باش و سخنی دیگر گوی که او را بر آن کار برگزیدی تا خود پس از او به خلافت برسی. (دَقَّ اللَّهُ بَيْنَكُمْ عَطْرَ مَنْشَمٍ)؛ خداوند در بین شما همچون عطر منشم یکدیگر جنگ، کنند عطر او را به کار می بردند و چون چنین کاری می کردند کشته ها در بین آنان فراوان می گردید. از این رو این عطر در شومی و نامیمونی ضرب المثل گردیده و می گفتند: شومتر از عطر منشم (صحاح جوهری، ج 2، ص 1503 واژه نشم). (2) برافشاند».

ص: 317

1- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 54 در شرح خطبه، 139 تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.

2- اصمعی: گوید منشم نام زنی عطر فروش در مکه بود که هرگاه قبیله «خزاعه» و «جرهم» می خواستند با

ابن اَبی الحدید: گوید دعای امام علیه السلام مستجاب شد و چیزی نگذشت که میان آن دو تفرقه و جدایی افتاد و عبدالرحمن در حالی که از عثمان دل پُری داشت درگذشت « (1)

کشته شدن عثمان

اشاره

بر اساس مدارک، تاریخی هنگامی که عثمان - یعنی همان محصول شورای! خلافتی - زمامدار امت گردید و قدرت حکومت اسلامی را در دست گرفت وضع حکومت و اجتماع مسلمین را - بیش از پیش - دگرگون، ساخت حکومت اسلامی که وظیفه داشت در حفظ حقوق طبقات مردم کوشا باشد و بر اجرای کامل قانون نظارت، نماید در آن عصر یک باره این وظیفه را از یاد برد و در دوران خلافت این خلیفه اموی قانون شکنی به وسیله شخص خلیفه و همکاران وی شروع گردید .

در حکومت، عثمان تأمین رضای خلیفه بر همه چیز مقدم بود و کسانی که طبق دلخواه و هوس وی عمل می کردند در دستگاه حکومت مقرب و محترم بودند عثمان نسبت به فامیل و خویشاوندان خود سخت پای بند بود و در رعایت حال ایشان فوق العاده می کوشید و ایشان را بر دیگران مقدم می داشت

او در راه میدان دادن به فامیل خود «اولاد عاص» و بذل و بخشش بیت المال به خویشان خود در اندیشه ملامت مردم و شورش انقلابیون نبود.

و با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده بود «وقتی فرزندان عاص به سی نفر مرد، رسیدند مال خدا را دست به دست می گردانند و بندگان خدا را به بردگی می گیرند و دین خدا را به نیرنگ می کشند.» (2) هیچ اعتنائی به سخنان آن حضرت ننمود.

روایات صحیح و معتبری که در متون منابع حدیث و تفسیر درباره «اولاد عاص» وارد شده بسیار مشهور و متواتر است رسول خدا صلی الله علیه و اله از وضع این سرکشان منافق خبر داده و آن ها را مورد لعن و نفرین قرار داده است و ما بخشی از آن روایات را در کتاب

ص: 318

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 188، چاپ محمد أبو الفضل ابراهیم.

2- مستدرک حاکم، ج 4، ص 480 شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 56 و کنز العمال، ج 11، ص 165، ح 31055

«صحابه، از دیدگاه کتاب و سنت و تاریخ» آورده ایم.

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» تحت عنوان: «پاره ای از اخبار عثمان بن عفان» می نویسد:

«سومین نفر از خلفاء عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه... است که مردم پس از سپری شدن مدّت شورا و استقرار خلافت برای او با او بیعت کردند و فراست و تیزی بنی عمر (و پیشگوئی زیرکانه او) که به وی گفته بود: «چنان می بینم که چون به خلافت برسی، بنی امیه و بنی محیط را بر گردن مردم سوار کنی» (1) درباره او درست از کار درآمد زیرا عثمان بنی امیه را بر گردن مردم مسلط کرد و حکومت بلاد و شهرها را به آن ها واگذار کرد و زمین ها را به آن ها، بخشید و، افریقیه که در زمان او فتح شد، تمام خمس غنائم آن را گرفت و همه را یک جا به مروان حکم (پسر عمویش) بخشید.

ابن ابی الحدید می گوید عبدالله بن خالد بن اسید از عثمان بخششی خواست و عثمان چهارصد هزار درهم به وی داد و حکم بن ابی العاص که پیامبر صلی الله علیه و اله وی را از مدینه تبعید کرده و ابوبکر و عمر هم حاضر نشدند او را برگردانند، به مدینه باز گردانید و صد هزار درهم به وی عطا کرد.

پیامبر صلی الله علیه و اله نقطه ای را در بازار مدینه بنام: «مهزور» وقف مسلمانان کرده بود ولی عثمان آن را به حارث بن، حکم برادر مروان. بخشید همچنین فدک (2) را که فاطمه زهرا علیها السلام پس از رحلت پدرش - رسول خدا صلی الله علیه و اله - گاهی به عنوان میراث و زمانی به عنوان بخشش مطالبه کرده بود و به او نداده بودند از اموال خالصه مروان قرار داد.

ص: 319

1- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 186 چاپ ابوالفضل ابراهیم.

2- فدک: نام قریه ای در حجاز و از آن جا تا مدینه دو روز راه است چون مردمش آن را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مصالحه نمودند به حکم آیه شریفه: (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْ جَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ...) (آیه 6 سوره حشر)، ملک خاص و خالص رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده است، و هیچ یک از مسلمانان در آن حق و سهمی، نداشتند، زیرا با جنگ و لشکرکشی آن را تصرف ننمودند. هنگامی که آیه شریفه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) قدس سره: «به خویشاوند نزدیکت حقش را بده» (آیه 26 سوره اسراء) نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه و اله آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید سخن درباره آن بسیار و کتاب های مستقلی در این باره نوشته شده و یاقوت حموی نیز در «معجم البلدان» زیر واژه «فدک» درباره آن به تفصیل سخن گفته است. برای اطلاع بیشتر در این باره به معجم البلدان یاقوت حموی، ج 4، ص 238-240 چاپ بیروت، النص و الاجتهاد و یا ترجمه فارسی آن بنام اجتهاد در مقابل نص ص 97 تحت عنوان: فدک، ملک دختر پیامبر صلی الله علیه و اله و کتاب های اختصاصی دیگری که در این باره نوشته شده است مراجعه فرمائید.

چراگاه های اطراف مدینه را از دسترس مسلمانان خارج ساخت و در اختیار بنی امیه گذاشت که تنها در انحصار آنان باشد تمام غنائم فتح آفریقا از طرابلس غرب تا طنجه را یک جا به عبدالله بن سعد اُبی سرح (1)، بخشید و حتی یک نفر از مسلمانان را در آن سهیم ساخت

در همان روزی که صد هزار درهم بیت المال را به مروان، داد دویست هزار درهم نیز به ابوسفیان بخشید ام ابان دخترش را هم به مروان تزویج کرد زید بن ارقم (2) خزانه دار بیت المال کلیدها را آورد پیش وی و گریست عثمان گفت: اگر من به خویشاوندان خود مالی ببخشم تو باید گریه کنی؟ گفت نه ولی من برای این گریه می کنم که گمان کردم تو این اموال را در عوض آن چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله در راه خدا مصرف کرده ای گرفته ای اگر صد درهم هم به مروان می دادی زیاد بود عثمان: گفت پسر ارقم کلیدها را ببنداز که دیگری را به این سمت می گماریم!!

ابن اُبی الحدید می گوید: ابوموسی اشعری با اموال فراوانی از عراق آمد، عثمان همه آن ها را در میان بنی امیه تقسیم کرد دختر دیگرش عایشه را هم به حارث بن حکم تزویج، نمود و صد هزار درهم دیگر بعد از عزل پسر ارقم از بیت المال به وی بخشید. (3)

ص: 320

-
- 1- عبدالله بن سعد اُبی سرح برادر رضاعی عثمان است. وی پیش از فتح مکه اسلام آورده و به مدینه هجرت کرده و جزء نویسندگان وحی درآمده بود ولی بعد از مدتی مُرتد شد و به حال شرک به مکه بازگشت. او همان است که آیه (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...) (آیه 93 سوره حجرات)، درباره وی نازل گردید. رسول خدا صلی الله علیه و اله در روز فتح مکه خون او را مباح گردانید و فرمان داد اگر چه خود را به پرده کعبه آویخته باشد او را به قتل برسانند وی خود را به عثمان رسانید و عثمان او را پناه داد. برای اطلاع بیشتر از شرح حالش به اصابه ابن حجر، ج 2، ص 316 شماره 4711، أسد الغابه، ج 3، ص 259 شماره 2974 چاپ بیروت، استیعاب، ج 3، ص 50 شماره 1571 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه و قاموس الرجال تستری، ج 6، ص 377 چاپ قم و سایر مدارک مربوطه مراجعه فرمائید.
 - 2- بدون تردید زید بن ارقم اشتباه است و صحیح آن عبدالله بن ارقم است که از بنی زهره و خویشاوندان عبدالرحمن بن عوف... است و خزانه دار عُمَر هم بوده است. برای اطمینان خاطر به عقد الفریدید، ج 3 ص 292 چاپ، بیروت، دار الاندلس و اسد الغابه، ج 3، ص 172 شماره 2709 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی و دیگر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.
 - 3- برای اطلاع بیشتر به «الغدیر»، ج 8، ص 286 قسمت بخشش های عثمان مراجعه فرمائید.

ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت، نکنی کسی به جنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و... آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او را به نزد ابوبکر برد و علی علیه السلام با او بیعت کرد پس از بیعت علی علیه السلام با، ابوبکر مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت درآمد. (1)

، آری علی علیه السلام پس از وفات فاطمه علیها السلام و بی مهری مردم با او ناگزیر از سازش با ابوبکر. شد ولی از آن چه بعد از وفات پیغمبر بر او رفته بود گله و شکایت می کرد و حتی در دوران خلافتش نیز از آن رنج جانکاه سخن می گفت این گلایه در خطبه معروف شقشقیه او آشکار است.

کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند

1. فَرَوَةَ بِنِ عَمْرٍو

زبیر بن بکار در کتاب الموققیات خود می نویسد:

فروة بن عمرو از اصحابی بود که زیر بار بیعت ابوبکر نرفت.

فروه در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و اله جنگید و در جنگ ها علاوه بر اسبی که خود بر آن می نشست، اسبی دیگر را به همراه می آورد تا در راه رضای خدا در اختیار رزمنده ای دیگر قرار دهد.

،فروه، آقای قوم خویش و مردی ثروتمند و متعهد بود و هر سال از نخلستان های خود هزار وسق (2) خرما به رسم زکات می پرداخت او از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت جنگید (3)

زبیر بن بکار پس از ذکر این مطالب از پرخاش فروه نسبت به برخی از انصار که ابوبکر را در بیعتش یاری داده بودند سخن گفته است.

ص: 321

1- انساب الاشراف بلاذری، ج 1، ص 587

2- وسق واحد وزن غلات بوده و یک وسق جو معادل است با 186889/150 گرم که پس از گرد کردن تقریباً برابر 186890 گرم امروز ماست تفصیل بیشتر مطلب در کتاب غایة التعدیل دانشمند فقیه مرحوم سردار کابلی آمده است

3- الموققیات، ص 590 فروة بن عمرو از انصار و کسی بود که بیعت عقبه و جنگ بدر و دیگر جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و اله را درک کرد. شرح حالش در اسد الغابة، ج 4، ص 178، آمده است.

کارهای دیگری هم انجام داد که مورد اعتراض مسلمانان واقع گردید مانند تبعید ابوذر غفاری به «ربذه» و مضروب ساختن عبدالله بن مسعود که دنده هایش درهم

دنده هایش شکست و کوتاهی هایی که بر خلاف روش عمر در اجرای حدود و احکام نمود، و جلوگیری از ردّ مظالم و کوتاه ساختن دست متجاوزان و افرادی که برای تنبیه رعیت گماشت و این امور منتهی به این مسأله گردید که نامه ای از او خطاب به معاویه به دست آوردند که در آن نامه به معاویه دستور داده بود که گروهی از مسلمانان را به قتل برساند.

این ها همه موجب شد که بسیاری از مردم مدینه به همراه گروهی که از مصر آمده بودند تا بدعت های او را به اطلاع برسانند؛ جمع شدند و او را به جرم اعمالش به قتل رساندند.

سپس ابن ابی الحدید می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خون عثمان از همه کس پیراسته تر بود خود آن حضرت در بسیاری از سخنانش به این معنی تصریح نموده است از جمله می فرماید:

«به خدا سوگند من عثمان را نکشته ام و مایل به کشته شدن او هم نبودم.» آن حضرت صلوات الله علیه در این گفته خود صادق و راستگو بود. (1)

به هر حال بدعت های عثمان همگی یا بیشتر آن ها را محدثان و مورخان اسلامی به طرق متعدد و به طور متواتر روایت کرده و امر مسلمی دانسته اند.

برای پی بردن به اعمال و رفتار ناستوده عثمان که منجر به کشته شدن وی گردید، کافی است آن چه را که امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه «شقیّه» در معرفی او بیان فرموده است به دقت مورد مطالعه قرار گیرد.

امیرمؤمنان علیه السلام در مورد خلافتکاری های عثمان و رفتار وی که در دوران خلافتش مرتکب گردید می فرماید: «تا این که سومین نفر آن ها به خلافت رسید و باد کرده بر مسند خلافت تکیه داد هنرش خوردن و دفع کردن بود. عمو زادگانش با وی روی کار آمدند و مانند شتر گرسنه که در فصل بهار علف صحرا را می بلعد آن ها نیز اموال خدا را بلعیدند تا این که شیرازه زندگی از هم گسیخت و کردار ناشایستش کارش را تباه

ص: 322

ساخت و سرانجام شکم خوارگی و ثروت اندوزی برای ابد نابودش ساخت» (1).

بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام

پس از کشته شدن، عثمان امر مردم به خودشان بازگشت و گردنشان از قید هر گونه، بیعتی که پیش از آن بسته و ملزم به رعایت آن بودند آزاد گردید. آن گاه مردم گرد علی بن ابی طالب را گرفتند و از او خواستند تا با وی بیعت کنند. طبری می نویسد:

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله به خدمت امام آمدند و گفتند: این مرد (یعنی عثمان) کشته شده و مردم ناگزیرند که امام و پیشوایی داشته باشند و شایسته تر از تو به لحاظ پیشگام بودن در اسلام و خویشاوندیت با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله برای احراز مقام خلافت کسی را سراغ نداریم امام: فرمود

این کار را نکنید؛ اگر من یار و یاور شما باشم بهتر از آن است که بر شما حکومت. کنم گفتند نه به خدا، قسم از تو دست بر نمی داریم تا با تو بیعت. کنیم امام ناگزیر: فرمود پس در مسجد جمع، شوید که بیعت با من نباید پنهانی و دور از چشم دیگران صورت گیرد و باید همه مسلمانان خواستار آن باشند... (2)

و نیز با سندی دیگر می نویسد:

مهاجران و انصار که طلحه و زبیر نیز در میانشان، بودند اجتماع کردند و به خدمت علی علیه السلام رسیدند و گفتند: ای ابوالحسن! آمده ایم تا با تو بیعت کنیم. امام گفت:

من نیازی به حکومت شما، ندارم من هم کنار شما هستم هر کس را به خلافت، بردارید موافقم؛ پس کسی دیگر را در نظر بگیرید.

گفتند: به خدا قسم جز تو کسی دیگر را برای خلافت انتخاب نمی کنیم.

راوی می گوید پس از کشته شدن عثمان بارها در همین مورد به امام مراجعه کردند تا این که سرانجام به او گفتند:

ص: 323

1- ر.ك: نهج البلاغه خطبه سوم معروف به خطبه شمشقیّه

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 152 - 153 و چاپ اروپا، ج 1، ص 3066؛ کنز العمال، ج 3، ص 161، ح 2471 که بیعت امام را به طور مشروح آورده و از آمدن طلحه و زبیر به خدمت امام و خودداری او از پذیرش درخواست آنان در امر خلافت سخن گفته است. ابن اعثم نیز در همین زمینه به تفصیل سخن گفته است. به تاریخ، او، ص 160 - 161، مراجعه شود.

جز به وجود فرمانروا اوضاع مسلمانان سامان نمی پذیرد و زمانی بس دراز گذشته که این نابسامانی در جامعه ما حکم فرماست. امام پاسخ داد:

شما بارها نزد من آمده و رفته و باز گردیده و به اصرار خواهان حکومت من می باشید من هم سخنی دارم اگر آن را بپذیرید حکومت شما را می پذیرم وگرنه مرا به آن نیازی نیست. گفتند به خواست خدا هر چه بگویی، می پذیریم.

علی علیه السلام برخاست و به مسجد آمد و بر فراز منبر نشست و مردم پیرامونش جمع شدند. آن گاه فرمود:

من حکومت و فرمانروایی بر شما را خوش، نداشتم ولی شما زیر بار نرفته، جز به حکومت و خلافت من رضا ندادید اکنون این را بدانید که اگر من حکومت شما را به دست بگیرم:

1. شما باید مرا در امر فرمانروایی یار و مددکار باشید که من بی حضور و بودن شما کاری از پیش نخواهم برد

2. کلیدهای بیت المال و خزانه عمومی شما نزد من، است ولی در همی بدون رضایت شما از آن برداشت نمی شود آن گاه امام از آنان پرسید: موافقت؟ مردم جواب دادند. آری امام رو به آسمان کرد و گفت بار! خدایا بر آنان گواه باش آن گاه بر همان، قرار مردم با او بیعت کردند.

بلاذری در این زمینه می نویسد:

علی علیه السلام به خانه خود برگشت همه مردم از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و دیگران، با شتاب و در حالی که فریاد می زدند و شعار می دادند «امیرالمؤمنین علی است»، به خانه او ریختند و گفتند:

دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم که مردم را ناگزیر از فرمانروا و حاکمی است. علی علیه السلام: گفت انتخاب خلیفه در حد شما نیست این وظیفه اصحاب بدر است؛ هر کس را که آن ها انتخاب کردند خلیفه خواهد بود.

در پاسخ، امام تمامی اصحاب بدر که در قید حیات، بودند به خدمت امام رسیدند و گفتند:

ما هیچ کس را شایسته تر از تو برای احراز مقام خلافت نمی شناسیم...

علی علیه السلام چون چنان، دید بر منبر رفت نخستین کسی که از منبر بالا رفت و دست

بیعت به دست علی زد طلحه بود؛ با انگشت های فلج و از کار افتاده، اش که امام آن را چنین تعبیر کرد: این دست هر پیمانی را که ببندد می شکنند و زیر پا می گذارد! (1)

طبری نیز در تاریخ خود آورده است هنگامی که طلحه با علی علیه السلام بیعت می نمود «حبيب بن ذؤيب» نگاهی بر وی، افکند و گفت: این بیعت سامان نمی پذیرد زیرا نخستین دستی که برای بیعت بلند شده است دستی معیوب و ناقص است است. (2)

درخواست شرکت در حکومت

از مطالعه جریانات تاریخی و حوادثی که پس از بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وسیله طلحه و زبیر پیش، آمد روشن می شود که این دو نفر از دیر زمانی آرزوی خلافت و رسیدن به مقام حکومت اسلامی را در سر می پروراندند ولی بعد از کشته شدن عثمان از آن جا که افکار عمومی مردم با علی علیه السلام بود و تنها او را شایسته مقام خلافت می دانستند از این رو آن، دو از فکر خلافت منصرف شده و به بیعت کردن با علی علیه السلام مبادرت ورزیدند و در بیعت با آن حضرت به صورت ظاهر از همه سبقت گرفته و پیشدستی، کردند و بدین ترتیب می خواستند با سبقت گرفتن به بیعت، توجه دستگاه خلافت را به خود جلب کنند؛ و از این راه بتوانند پست حساسی را به دست بیاورند و به سهم بیشتری نائل گردند

در این زمینه یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

طلحه و زبیر نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند یا علی علیه السلام ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله از هر پست و مقام محروم گشته و هر یک در گوشه انزوا قرار گرفتیم اینک که خلافت به دست تو افتاده است انتظار داریم که ما را در امر خلافت شریک و سهیم خود سازی و یکی از پست های حساس حکومت را در اختیار ما بگذاری!

علی علیه السلام در جوابشان فرمود که از این پیشنهاد صرف نظر کنید زیرا چه مقامی بالاتر

ص: 325

1- أنساب الأشراف، ج 5، ص 70، چاپ اورشلیم 1936 میلادی، به نقل معالم المدرستین، ج 1، ص 142 ط 2 و نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 2، ص 24 و مستدرک حاکم، ج 3، ص 114 که تعبیر امام علیه السلام را در، بیعت طلحه آورده است.

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 428 تحت عنوان خلافة امیرالمؤمنین علی علیه السلام بن ابی طالب، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم و چاپ اروپا، ج 1، ص 3068

از این می خواهید که شما نیرو و قدرت من بوده و در شداید و سختی ها یاور و پشتیبان من باشید. (1)

طبری نیز در تاریخ خود آورده است طلحه و زبیر از علی علیه السلام خواستند امارت کوفه و بصره را به آنان تفویض کند ولی علی علیه السلام در جوابشان فرمود: اگر شما در نزد من باشید و به دستگاه خلافت رونق و سر و سامان بخشید بهتر از این است که به نقاط دورتر بروید و از من جدا شوید زیرا من از فراق و دوری شما احساس تنهایی می کنم (2)

ابن ابی الحدید هم در این باره می گوید

طلحه و زبیر چند روز پس از بیعت با علی علیه السلام به حضورش آمدند و گفتند ای امیر مؤمنان تو خودت به خوبی دیده ای که در تمام مدت حکومت عثمان نسبت به ما چه جفا و ستمی معمول شد و رأی عثمان هم همه اش متوجه بنی امیه بود و خداوند خلافت را پس از او به تو ارزانی فرمود؛ ما را به حکومت برخی از سرزمین ها و یا به کاری از کارهای خود بگمار

علی علیه السلام به آن دو فرمود اینک به آن چه خداوند برای شما قسمت فرموده است راضی باشید تا من در این باره بیندیشم و بدانید که من هیچ یک از یاران خود را در امانت خویش شریک و سهیم نمی سازم مگر این که به دین و آمانتش راضی و خشنود باشم و اعتقاد او را بدانم آن، دو در حالی که ناامید شده بودند از پیش علی علیه السلام برگشتند... (3)

همچنین ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی نقل کرده که گفته است روایت شده که زبیر در حضور مردم گفته است این پاداش ما از سوی علی علیه السلام است برای او در کار عثمان قیام کردیم تا کشته شد و چون با یاری ما به آن چه می خواست، رسید کسانی را که ما از آنان برتر بودیم بر ما برتری داد.

طلحه بن عبیدالله هم گفت: سرزنش جز بر خود ما نیست ما سه تن از اهل شورا باقی مانده بودیم یکی از ما - یعنی سعد بن ابی وقاص - علی علیه السلام را خوش نداشت ما دو

ص: 326

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 180، چاپ بیروت، دار بیروت

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 429، چاپ ابو الفضل ابراهیم و چاپ اروپا، ج 1، ص 3069

3- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 231 در شرح کلام 8

تن با او بیعت کردیم آن چه در دست ما بود به او دادیم ولی او آن چه را در دست داشت از ما باز داشت امروز چنانیم که در مورد امیدی که دیروز داشتیم اشتباه کرده ایم و در مورد فردا همین را هم که امروز به اشتباه خود پی برده ایم امید نداریم (1)

طبری، نیز در این باره می گوید طلحه چون از هر نوع امتیاز مأیوس گردید این مثل معروف را بر زبان راند که: «بهره ما از این کار به اندازه بهره ای است که سگ از لیسیدن دماغش می برد». (2) آری ما از خلافت علی؛ شکمی سیر نکردیم، و به مقامی نرسیدیم

شکستن بیعت و ملحق شدن به عایشه

طلحه و زبیر پس از بیعت با علی علیه السلام به انتظار رسیدن به مقام و مزایا چهارماه در مدینه توقف، نمودند و در این مدت؛ مراقب رفتار علی علیه السلام و در انتظار تغییر روش او، بودند ولی هیچ گونه نرمش و انعطافی در وی احساس نکردند؛ و هیچ تغییری در روش او ندیدند و بدین گونه از رسیدن به هر مقام و امتیازی ناامید؛ و بکلی مأیوس، گردیدند و از طرف دیگر اطلاع یافتند؛ که عایشه پرچم مخالفت با علی علیه السلام را در مکه برافراشته است تصمیم گرفتند برای استمداد از عایشه به سوی مکه حرکت کنند و با همین تصمیم پیش امیرالمؤمنین آمده و به عنوان زیارت خانه خدا از وی اجازه مسافرت خواستند

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

طلحه و زبیر به حضور علی علیه السلام آمدند و از او اجازه خواستند که به عمره بروند. فرمود شما قصد عمره ندارید آنان برای او سوگند خوردند که قصدی جز عمره گزاردن ندارند. باز به ایشان فرمود آهنگ عمره ندارید بلکه قصد خدعه و شکستن بیعت. دارید آن دو به خدا سوگند خوردند که قصدشان مخالفت با علی علیه السلام و شکستن بیعت نیست و هدفی جز عمره گزاردن ندارند علی علیه السلام فرمود دوباره با من تجدید بیعت کنید و آنان با سوگندهای استوار و میثاق های مؤکد تجدید بیعت کردند و امام به آن دو اجازه

ص: 327

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 42.

2- ما لنا من هذا الامر الاكلحسة الكلب انقه (طبری 53/5) و در چاپ دیگر (429/4)

فرمود و همین که آن دو از حضورش بیرون رفتند به کسانی که حاضر بودند گفت به خدا سوگند آن دو را نخواهید دید مگر در فتنه و جنگی که هر دو در آن کشته خواهند شد: گفتند ای امیر المؤمنین دستور فرمای آن دو را پیش تو برگردانند گفت: «تا خداوند قضای حتمی را که مقدر فرموده اجراء کند» (1).

و چون زبیر و طلحه از مدینه به مکه رفتند هیچ کس را نمی دیدند مگر آن که: گفتند بیعتی از علی علیه السلام بر گردن ما نیست و ما با زور و اجبار با او بیعت کردیم؛ و چون این سخن آنان به اطلاع علی علیه السلام رسید فرمود: خداوند آنان و خانه هایشان را از رحمت خود دور بدارد و همانا به خدا سوگند به خوبی می دانم که خود را به بدترین وضع به کشتن می دهند و بر هر کسی هم که وارد شوند بدترین روز را برایش به ارمغان می برند و به خدا سوگند که آهنگ عمره ندارند آنان با دو چهره تبهکار پیش من آمدند و با دو چهره که از آن مکر و شکستن بیعت آشکار بود برگشتند و به خدا سوگند از این پس آن دو با من برخورد و دیدار نمی کنند مگر در لشکری انبوه و خشن و در آن خود را به کشتن می دهند؛ از رحمت خدا بدور باشند. (2)

ابو مخنف در کتاب الجمل خویش می گوید چون زبیر و طلحه همراه عایشه از مکه به قصد بصره بیرون آمدند امیر المؤمنین علی علیه السلام خطبه بی ایراد فرمود و ضمن آن چنین گفت همانا عایشه به بصره حرکت کرد و طلحه و زبیر هم همراه اویند هر یک از آن دو چنین می پندارد که حکومت فقط از آن اوست نه از دوستش. اما طلحه پس عمومی عایشه است (3) و زبیر شوهر خواهر اوست به خدا سوگند بر فرض که به خواسته خود برسند که هرگز نخواهند رسید پس از نزاع و ستیز بسیار سخت که با یکدیگر خواهند کرد یکی از ایشان گردن دیگری را خواهد زد به خدا سوگند این زن که بر شتر سرخ موی سوار است هیچ گردنه بی را نمی پیماید و گرهی را نمی گشاید مگر در معصیت و خشم، خداوند تا آن که خویشتن و همراهانش را به آبشخورهای نابودی درآورد، آری به خدا سوگند یک سوم از لشکر آنان کشته خواهد شد و یک سوم ایشان خواهند گریخت و یک سوم ایشان توبه خواهند کرد و او همان زنی است که سگهای

ص: 328

1- بخشی از آیه 42 سوره انفال

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 232 - 233.

3- قبلاً ملاحظه فرمودید که پدر طلحه پسر عمومی ابوبکر است؛ زبیر هم شوهر اسماء دختر ابوبکر است

منطقه حوآب بر او پارس می کنند و همانا که طلحه و زبیر هر دو می دانند که خطا کارند و اشتباه می کنند و چه بسا عالمی که جهل او وی را می کشد و دانش او همراه اوست و او را سودی نمی بخشد ما را خدای بسنده و بهترین کارگزار است و همانا فتنه یی برپا خاسته است که گروه ستمگر در آند باز دارندگان از گناه کجایند؟ مؤمنان و گروندگان کجایند؟ این چه گرفتاری است که با قریش دارم؟ همانا به خدا سوگند در آن حال که کافر بودند با آنان جنگ کردم و اینک هم در حالی که به فتنه در افتاده اند باید با آنان جنگ کنم؛ و ما نسبت به عایشه گناهی نکرده، ایم جز این که او را در پناه و امان خویش قرار داده ایم؛ و به خدا سوگند چنان باطل را خواهم درید که حق از تهیگاهش آشکار شود و به قریش بگو ناله کننده اش ناله بر آرد و از منبر به زیر آمد (1)

و در همین رابطه در یکی از خطبه های «نهج البلاغه» آمده است که درباره طلحه و زبیر فرمود:

به خدا سوگند آن ها هیچ ایراد منطقی بر من نداشتند؛ انصاف را بین من و خود مراعات نمودند (و کسی را به داوری نطلبیدند) آن ها حقی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک کرده اند و انتقام خونی را می خواهند که خود آن را ریخته اند؛ اگر من در ریختن این خون شریکشان بودم آن ها نیز از آن سهمی دارند و اگر خودشان تنها این خون را ریخته اند این انتقام را باید از خودشان بگیرند.

نخستین مرحله عدالت برای آنان آن است که خود را محکوم کنند من بینایی خویش را به همراه دارم؛ چیزی را بر کسی مشتبه نکرده ام و چیزی بر من نیز مشتبه نشده است.

آن ها گروهی سرکش و ستمگرند که بعضی از بستگان پیامبر صلی الله علیه و اله و همسر او را با خود همراه کردند و کار را بر مردم مشتبه ساختند با این که حقیقت امر روشن است و باطل ریشه کنده شده و زبانش از حرکت بر ضد حق افتاده است به خدا سوگند حوضی برایشان از آب پر سازم که تنها خود بتوانم آبش را بکشم از آن سیراب بر نگردند و پس از آن دیگر آب ننوشند.

ص: 329

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 233 این خطبه در منابع کهن دیگر هم با اختلافات لفظی که در معنی متفق و یکسان است آمده است مثلاً رجوع فرماید به اسکافی المعیار و الموازنة، ص 53 چاپ استاد شیخ محمد باقر محمودی، بیروت، 1402 ق.

(مگر این شما نبودید که) همچون شتران و گوسفندان که به فرزندان خود رو می، آورند به سوی من روی آوردید می گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را می بستم و شما آن را می گشودید من آن را از شما بر می گرفتم و شما به سوی خود می کشیدید.

بار! خدایا آن دو (طلحه و زبیر) از من بریدند و به من ستم نمودند، بیعتم را شکستند و مردم را بر ضد من، شوراندند! خداوندا بیعتی را که از مردم می گیرند بی فرجام کن و کارهایی را که ترتیب داده اند استحکام نبخش و آن ها را به آرزوهایی که برای آن دست و پا می کنند، مرسا من پیش از جنگ از آن ها خواستم که باز گردند و انتظار بازگشتشان را می کشیدم ولی آن ها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت گذاردند (1)

و در یکی دیگر از خطبه های نهج البلاغه نیز آمده است که آن حضرت در مورد کسانی که همراه عایشه به سوی بصره روانه شدند و جنگ جمل را به راه انداختند و طلحه و زبیر در میان آن ها بودند، فرمود: «

(طلحه و زبیر و پیروانشان از مکه) به سوی بصره حرکت کردند و همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله را همچون کنیزی که برای فروش می برند به دنبال خود! کشاندند در حالی که همسران خود را در خانه پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر بیگانگان دور باشند) پرده نشین حرم پیامبر صلی الله علیه و اله را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند و کسانی را به نبرد با من فرا خواندند که همه آن ها در برابر من به اطاعت گردن نهاده بودند و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند (آن ها پس از ورود به بصره) به فرماندار من در آن جا و خزانه داران بیت المال مسلمانان و به مردم بصره حمله بردند، گروهی از آنان را با شکنجه و گروهی را با حيله . کشتند

به خدا سوگند! اگر جز به یک نفر دست نمی یافتند و او را عمداً و بدون گناه می کشتند قتل همه آن ها برای من حلال بود زیرا آن ها حضور داشته اند و انکار نکردند و از او نه با زبان و نه با دست دفاع نمودند تا چه رسد به این که آن ها گروهی از مسلمانان را به اندازه عدّه خود که با آن وارد بصره شدند به قتل رسانیدند. (2)

ص: 330

1- نهج البلاغه صبحی صالح، ص 194 خطبه 137 و نهج البلاغه فیض، ص 418

2- نهج البلاغه صبحی صالح، ص 247 خطبه 172 و نهج البلاغه فیض، ص 556، خطبه 171

ابن ابی الحدید می گوید «قاضی القضاة» در کتاب مغنی از «وهب بن جریر» نقل کرده که: شخصی از اهل بصره به طلحه و زبیر گفت: شما از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله و دارای فضل و بزرگواری هستید علت حرکت شما به سوی بصره و جنگ چیست؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و اله به شما دستور داده یا نظریه شخصی شما است؟ طلحه ساکت بود و با زمین بازی می کرد اما زبیر در پاسخش گفت:

(وَيَحْكَا! حَدُّنَا أَنْ هَاهُنَا دَرَاهِمٌ كَثِيرَةٌ فَجِئْنَا لِنَأْخُذَ مِنْهَا)

«وای بر تو شنیده ایم در این جا دراهم فراوانی است آمده ایم که از آن ها بگیریم!!» (1)

هم چنین «محمد بن سیرین» از «ابو خلیل» نقل می کند که: طلحه و زبیر را قسم دادم که چه چیز باعث شده که به بصره بیایید؟ جواب ندادند تکرار کردم؛ پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که در این جا اموال دنیا فراوان است آمده ایم تا آن را به دست آوریم. ابن سیرین همین معنا را از «احنف بن قیس» که با طلحه و زبیر ملاقات کرده و از آنان انگیزه آمدن به بصره را پرسیده نقل کرده است که به او گفته اند: (إِنَّمَا جِئْنَا لِطَلَبِ الدُّنْيَا) ما به خاطر دنیا آمده ایم» (2)

و در نامه ای که همراه «عمران بن حصین خزاعی» برای طلحه و زبیر فرستاده و «ابو جعفر اسکافی» آن را در کتاب «مقامات» در بخش فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده خطاب به آن دو، چنین آمده است:

شما دو نفر به خوبی می دانید - اگر چه کتمان می کنید - که من به دنبال مردم نرفتم آن ها به سراغ من آمدند من دست بیعت را به سوی آنان نگشودم، آن ها با اصرار زیاد با من بیعت کردند و شما دو نفر هم از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید (حقیقت این است و شما نیز به خوبی آگاهید که) عموم مردم با من به خاطر زور و یا متاع دنیا بیعت نمودند.

حال شما دو نفر اگر از روی میل با من بیعت نمودید باید برگردید و فوراً در پیشگاه خدا توبه کنید و اگر از روی اکراه و نارضایتی بوده یعنی در قلب خود به این امر راضی، نبوده اید شما با دست خود این راه را برای من گشوده و بیعت مرا به گردن خود ثابت کرده اید؛ زیرا اطاعت خویش را آشکار و نارضایتی خویش را پنهان داشته اید، (و در

ص: 331

1- شرح نهج البلاغه، ج 9 ص 317 و 318.

2- همان، مدرک، ص 316 و 317

کاری که هیچ اجباری نباشد ادّعی این که در دل از بیعت خود راضی نبوده اید پذیرفته نیست)

به جان خودم سوگند شما از سایر مهاجران سزاوارتر به تقیّه و کتمان عقیده نیستید (زیرا هیچ کس در آن روز مجبور به اطاعت از من نبود) هرگاه از آغاز کناره گیری کرده بودید کار شما آسانتر بود تا این که نخست بیعت کنید و بعد به بهانه ای از آن سر باز زنید

شما پنداشته اید که من قاتل «عثمان» هستم بیائید تا میان من و شما کسانی حکم کنند که هم اکنون در مدینه اند؛ نه به طرفداری من برخاسته اند و نه به طرفداری از شما. سپس هر کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته است باید مسئولیت آن بپذیرد. پس ای دو پیرمرد کهنسال و ای کسانی که زمام امور عده ای را به دست گرفته، اید از رأی و نظریه خود باز گردید چرا که الآن بازگشت شما از این راه خلاف موجب ننگ و عار، است ولی ادامه این، راه هم ننگ و هم آتش دوزخ را برای شما فراهم می سازد و السلام (1)

سرانجام شوم

، آری طلحه و زبیر همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده بود، بیعت خود را شکستند و با این که عامل اصلی و اساسی قتل «عثمان» خود آن ها و عایشه بودند امام علیه السلام را متّهم به قتل عثمان نمودند و به همراه عایشه به بصره آمدند و جنگ «جمل» را به راه انداختند و دست به قتل و خونریزی و جنایت زدند و سرانجام هم به آرزوی خود نرسیدند و در جنگی که خود آن را پیا کرده بودند به سرنوشتی شوم و نکبت بار گرفتار آمده و هر دو در اثناء جنگ غریبانه جان باختند.

اما زبیر: پس از کناره گیری از جنگ به وسیله «ابن جرموز» کشته شده و اما طلحه یز در گرمای جنگ به وسیله رفیق خود «مروان حکم» از پای درآمد و سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام که فرموده بود: «به خدا سوگند آن دو را نخواهید دید مگر در فتنه و

ص: 332

جنگی که هر دو در آن کشته خواهند شد درباره آن دو، تحقیق یافت. (1)

اینک پس از بررسی رویدادهای مهم و تاریخی صدر اسلام در تشکیل حکومت اسلامی و چگونگی روی کار آمدن خلفاء سه گانه و بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، آراء و نظریات «مکتب خلفا و مکتب اهل بیت - علیهم السلام-» را در مورد خلافت و امامت مورد بحث و تحقیق قرار می دهیم و نظر مکتب خلفا را مقدم می داریم.

ص: 333

1- برای اطلاع بیش تر در این باره به منابع مربوطه و احادیث امّ المؤمنین عایشه و یا ترجمه آن بنام نقش عایشه در تاریخ اسلام و نیز کتاب دیگر مؤلف بنام «صحابه از دیدگاه کتاب و سنت و تاریخ» به ویژه، فصل چهارم آن، مراجعه فرمائید.

بخش ششم: امامت و خلافت از دیدگاه مکتب خلفاء و نظریات پیروان این مکتب درباره امامت

اشاره

شامل:

امامت و خلافت در نظر ابوبکر

امامت و خلافت در نظر عمر

امامت و خلافت در نظر عثمان

امامت و خلافت از دیدگاه پیروان مکتب خلفاء

تعریف امامت و خلافت در بیان پیروان مکتب خلفاء

عقائد و آراء پیروان مکتب خلفاء درباره امامت

سخنانی از دانشمندان مکتب خلفاء درباره امامت

وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر در مکتب خلفاء

ص: 335

پیش از آن که موضوع امامت و خلافت را از دیدگاه مکتب خلفاء مورد بررسی قرار دهیم ناگزیریم توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب کنیم که در اجتماعی که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله در «سقیفه بنی ساعده» برپا گردید و گفتگوها و بحث‌ها و کشمکش‌هایی که در آن روز بر سر مسأله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و اله به عمل آمد، لفظ «امام» به کار برده نشده و کسی درباره امامت و پیشوائی بر، امت سخنی نگفته است بلکه همه گفتگوها درباره «خلیفه» و تعیین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است.

در آن، روز انصار نمی گفتند ملت نیاز به امام دارد و امام باید از ما انتخاب، شود و مهاجران نیز نمی گفتند وجود امام برای مسلمانان لازم است و ما به مقام امامت سزاوارتریم.

ولی از آن جا که کلمه «امر» به معنای (حکومت و فرمانروائی)، و «اولوالامر» به معنای (فرمانروا و حاکم) است و در آن روز این دو کلمه بخصوص لفظ «امر» زیاد به کار رفته و مقصود از آن در لغت عرب و عرف مسلمانان و نصوص اسلامی (چه سنت و چه قرآن کریم) همه و همه امامت و حکومت بر مسلمانان، و مقصود از «اولوالامر»، امام و پیشوای پس از پیغمبر اسلام است (1) و بحث امامت و خلافت نیز، بخصوص بر محور همین دو کلمه دور می زند از این رو ما برای روشن شدن مسأله امامت و خلافت هر دو اصطلاح را به کار برده ایم تا نظر هر دو مکتب (مکتب خلافت و مکتب اهل بیت علیهم السلام) برای همگان روشن شود.

ص: 337

1- در این زمینه در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

امامت و خلافت در نظر ابوبکر

ابوبکر ضمن سخنرانی خود در سقیفه بنی ساعده نظر خود را درباره امامت و خلافت چنین بیان داشته است:

«حکومت و خلافت بر این، امت حقّ خاندان قریش است، زیرا آن‌ها از نظر حسب و نسب و شرافت خانوادگی در میان قبائل عرب از دیگران ممتاز می‌باشند. از این جهت من حکومت و فرمانروائی یکی از این دو نفر، قرشی عمر یا ابوعبیده، را به صلاح شما می‌دانم پس با هر کدام که مایل هستید بیعت کنید!» (1)

امامت و خلافت در نظر عمر

عمر بن خطاب نیز نظر خود را درباره امامت و خلافت چنین بیان داشته است.

«سخن آن کس که می‌گوید بیعت با ابوبکر بدون فکر و اندیشه و شتابزده انجام گرفته است شما را گمراه نکند اگر چه این یک حقیقت است و خداوند شرش را دور گردانیده است اما در میان شما هم کسی مانند ابوبکر نبود که گردن‌ها به سوی او کشیده و چشم‌ها به سوی وی متوجه باشد.

در هر حال اگر بعد از این بدون مشورت و نظر خواهی از مسلمانان کسی با مردی بیعت کند شما از آن دو نفر پیروی نکنید که هر دوی آن‌ها مستحقّ شمشیرند و باید اعدام شوند» (2)

امامت و خلافت در نظر عثمان

یعقوبی در مورد زمامداری بعد از عثمان در تاریخ خود می‌نویسد:

«عثمان به بیماری سختی مبتلا شده بود پس حمران بن ابان را احضار کرد و دستور داد تا فرمانی برای فرمانروای بعد از خودش بنویسد و جای اسم را خالی بگذارد. آن‌گاه

ص: 338

1- صحیح بخاری، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی ج 8 ص 588 ط بیروت.

2- صحیح بخاری کتاب المحاربین باب رجم الحبلی ج 8 ص 587

عثمان به دست خود در جای خالی فرمان، نام عبدالرحمان بن عوف را نوشت (1) و آن را بست و به وسیله حمران برای ام حبیبه، دختر ابوسفیان، فرستاد.

حمران در میان راه فرمان را باز کرد و از محتوای آن آگاهی یافت. پس به نزد عبدالرحمان بن عوف رفت و او را از ماجرا با خبر ساخت عبدالرحمان بسیار خشمناک شد و گفت من عثمان را آشکارا به خلافت رساندم، اما او مرا پنهانی ولیعهد خود می کند؟

این خبر به گوش اهالی مدینه رسید و بنی امیه را به خشم آورد تا آن جا که عثمان، حمران را احضار کرد و صد ضربه تازیانه به او زد و به بصره تبعید نمود همین امر موجب بروز دشمنی بین عثمان و عبدالرحمان بن عوف شد از جمله عبدالرحمان، پسرش را به نزد عثمان فرستاد و به او پیغام داد من در گذشته در حالی با تو بیعت کرده ام که در سه خصلت بر تو برتری داشتم و...» (2)

از این ماجرا معلوم می شود که قرار بوده بعد از عثمان عبدالرحمن بن عوف زمامدار شود. الا این که عبدالرحمن به سال 31 یا 32 و بعد از این که بشدت بین او و عثمان تیره شده بود درگذشت.

امامت و خلافت از دیدگاه پیروان مکتب خلفاء

از دیدگاه پیروان مکتب خلفاء مقام امامت یک مقام عرفی و اجتماعی است و دست جامعه اسلامی در گزینش امام و در واقع انتخاب خلیفه برای جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله را به گونه ای باز است.

در نظر پیروان مکتب خلفاء امامت از فروع دین، است و لزوم انتخاب امام که مقصود، از، آن خلیفه و جانشین پیغمبر است تنها به خاطر اجراء احکام الهی است زیرا در نظر آن ها اجراء، احکام و جهاد در راه خدا بدون وجود امام امکان پذیر نیست و به همین لحاظ امت اسلامی باید فردی را برای امامت - به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله - برگزیند تا او احکام خدا را اجرا کند و با دشمنان جهاد نماید.

ص: 339

1- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 169

2- الاوائل ابی هلال، عسکری چاپ بیروت 1407، ص 129 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج 1، ص 169

در این نظریه که امامت یک مقام عرفی و اجتماعی و مسئول اجراء احکام الهی به شمار می رود برای انتخاب امام قانون صحیح و جامعی وجود ندارد بلکه آنان شیوه روی کار آمدن خلفاء پیشین را ملاک و معیار انتخاب خلیفه قرار داده اند.

مثلاً: چون خلیفه اول با بیعت یک گروه پنج نفری که در «سقیفه» حضور داشتند (1) روی کار آمد یکی از راه های گزینش امام (و در واقع انتخاب خلیفه) را بیعت گروهی می، دانند و از آن جا که خلیفه دوم به وسیله خلیفه پیشین تعیین گردید و زمام امور مسلمانان را به دست گرفت تعیین امام قبلی را یکی از راه های انعقاد امامت می، شمردند و چون خلیفه سوم از طریق شورای شش نفری که عمر، امر به تشکیل آن بود جامه خلافت بر اندام، کرد انتخاب خلیفه را از طریق «شورا» سومین راه انعقاد امامت معرفی می کنند و از آن جا که خلفاء بعدی از «امویان» و «مروانیان» و «عباسیان» و دیگران با قهر و غلبه و زور و استبداد مقام خلافت را به دست آوردند، از این، جهت یکی از راه های انعقاد امامت را قهر و غلبه و زور تصور می نمایند و همه آن ها را امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و اله می دانند و اطاعتشان را لازم و واجب می شمردند!!!

اینان چنین تصور می نمایند که «امامت» یک بعد بیشتر ندارد و آن هم تعیین زمامدار وقت پس از درگذشت پیامبر گرامی اسلام است. در صورتی که چنین نیست و امامت دارای ابعاد گوناگونی است که یک بعد آن مسأله زمامداری و جانشینی پیغمبر است و ابعاد دیگرش مانند معنویت، امام شرایط رهبری و شیوه حکومت در اسلام نیز باید در نظر گرفته شود.

، حال برای این که این موضوع بخوبی روشن شود مسأله خلافت و امامت را از دیدگاه دانشمندان پیرو مکتب خلفاء مورد بررسی مورد بررسی قرار می دهیم

تعریف خلافت و امامت در بیان پیروان مکتب خلفاء

خلافت به معنای جانشینی از پیغمبر است و خلیفه پیغمبر به کسی گفته می شود که بعد از پیغمبر یا در غیاب او وظائف و کارهای او را انجام دهد.

ص: 340

1- این پنج نفر عبارت بودند از عمر بن خطاب ابو عبیده جراح اسید بن حضیر بشیر بن سعد و سالم (آزاد کرده ابو حذیفه).

اکثر دانشمندان اهل سنت «خلافت و امامت» را مترادف یکدیگر شمرده و گفته اند: «خلافت و امامت یک معنا دارند» در هر جا یکی از آن ها صادق باشد دیگری نیز صادق خواهد بود.

معرفی هائی که در کتاب های کلامی اهل سنت از مقام امامت بعمل آمده و بیان گر نظریه دانشمندان اهل تسنن است بخوبی نشان می دهد که آنان مقام خلافت را با مقام امامت یکی دانسته و خلافت و امامت را بصورت دو لفظ مترادف بکار برده اند.

مثلاً ابن خلدون که یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت می باشد در تعریف مقام خلافت چنین نوشته است:

«الخلافة: نيابة عن صاحب الشريعة في حفظ الدين و سياسة الدنيا به تسمى خلافة و امامة والقائم به خليفة و اماما».

«خلافت، یکنوع نیابت و جانشینی از صاحب شریعت است در حفظ دین و سیاست دنیا، و به همین اعتبار خلافت و امامت گفته می شود و متصدی آن مقام را خلیفه و امام می گویند» (1)

فضل بن روزبهان، خنجی نیز که از مدافعین سرسخت مکتب اشاعره است مقام امامت را چنین توصیف می کند:

«الامامة: خلافة عن الرسول في اقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة»

«امامت جانشینی و نیابت از پیامبر است در به پا داشتن دین و نگاهداری جامعه اسلامی بطوری که پیروی همه افراد از امام لازم است» (2)

این دو تعریف و تعریف های دیگری که مشابه آنست همگی نمائی روشن از مکتب اهل تسنن است که مسئولیت «امام» را در اقامه، دین و اجراء حدود و امر به معروف و بازداری مردم از گناه و حفظ و حراست جامعه اسلامی از هر نوع فساد و تباهی خلاصه می کند و خلیفه و امام را به یک معنا به حساب می آورد.

ولی باید دانست که این دو واژه - یعنی خلافت و امامت و یا خلیفه و امام - دو لفظ

ص: 341

1- مقدمه ابن خلدون ص 191 طبع، مصر، المكتبة التجارية.

2- دلائل الصدق ج 2 ص 8

مترادف نیستند و هر چند که در بعضی از موارد بصورت دو لفظ مترادف به کار می روند ولی هم از نظر لغت و هم از نظر اصطلاح میان این دو لفظ فرق روشنی وجود دارد و آن این که:

لفظ «امام» - همان گونه که سابقاً گفتیم - در لغت به معنای قائد و پیشواست که گفتار و رفتار او مورد پیروی دگران، باشد و مسئولیت رهبری جامعه را به عهده بگیرد خواه رهبری او به عنوان جانشینی از جانب پیامبر صلی الله علیه و اله، باشد و یا اصالتاً دارای این مقام گردد.

و علاوه بر این همان طور که قبلاً گفته شد کلمه امام در «قرآن کریم» یک معنای وسیع و گسترده ای دارد که بسیاری از پیامبران و رسولان الهی زیر پوشش آن قرار گرفته اند و به گفته ابن منظور در «لسان العرب» شخص پیامبر اکرم «امام الأئمه» است (1) زیرا: او عالی ترین مقام و موقعیت رهبری را دارا می باشد، و رهبری او از اصالت خاص برخوردار است و عنوان جانشینی از کسی را ندارد.

در حالی که در مسأله «خلافت» موضوع رهبری این گونه نیست و شکل و قیافه دیگری پیدا می کند و رهبری شخص به عنوان «جانشینی از پیامبر» صورت می گیرد.

بنابراین جای شک نیست که «خلافت و امامت» دو لفظ مترادف نیستند زیرا: چنان که گفتیم در تحقق معنای «امامت» زعامت و پیشوائی شرط است و امام باید به آن چه می گوید عمل کند و از نظر گفتار و رفتار مردم را رهبری کند، اما در تحقق معنای لغوی، خلافت، همین مقدار کافی است که شخص خلیفه برای جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و اله تعیین شده و در غیاب او کارهایش را انجام دهد

عقائد و آراء پیروان مکتب خلفاء درباره امامت

در نظر پیروان مکتب، خلافت مقام امامت یک مقام عرفی و اجتماعی است که در میان تمام ملل جهان وجود دارد.

از نظر پیروان مکتب خلفاء (چنان که از کتاب های کلامی آنان استفاده می شود)، همان گونه که مقام ریاست جمهوری و نخست وزیری یک موقعیت خاص اجتماعی است و در هر اجتماعی مردم به شکل خاصی رئیس جمهور و نخست وزیر کشور را

ص: 342

1- به کتاب لسان العرب ماده (امم) مراجعه فرمائید.

انتخاب می کنند همچنین مقام امامت نیز پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله یک منصب عادی و غیر الهی است که توده مردم بخصوص مهاجر و انصار و یا کسانی که اداره امور مردم در دست آن هاست و به اصطلاح «اهل حلّ و عقد» هستند مدیر و مسئول این مقام را انتخاب می کنند و در نتیجه مردم «منتخب» و انتخابگر و امام «منتخب» و برگزیده مردم خواهد بود.

زیرا در نظر، آنان شرط مهم در خلیفه و امام صلاحیت و لیاقت و کاردانی و عرضه اداره کردن امور مملکت است و بس. و لذا اکثر آن ها عقیده دارند که در خلیفه و امام نه عدالت و عصمت و پیراستگی از گناه شرط است و نه آگاهی از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله لازم است و نه هم نیازی به آشنائی با اصول و فروع دارد!!!

به عبارت دیگر پیروان مکتب خلفاء می گویند که امت نه می خواهد اصول و فروع را از امام بیاموزد تا او از مطلع ترین و آگاه ترین مردم نسبت به معارف و احکام اسلام، باشد و نه می خواهد او را وسیله خود در پیشگاه خدا قرار دهد تا او فردی پیراسته از خطا و گناه باشد و لذا می گویند آن چه امت از امام می خواهد این است که قوانین الهی را در میان مردم اجرا کند دست سارق را ببرد زانی را تازیانه، بزند قاتل را قصاص کند مرزهای کشور را صیانت نماید و کارهایی از این قبیل انجام دهد و در چنین فردی جز شایستگی برای اجراء حدود و اداره امور کشور چیز دیگری شرط نیست.

طبق این نظریه وظیفه شاغل مقام خلافت و امامت در این چند امر خلاصه می شود

1- تأمین عدالت اجتماعی با اجراء قوانین اسلام در جامعه اسلامی

2- ایجاد امنیت عمومی که مردم بتوانند با خاطری آسوده و آرام زندگی کنند.

3- گسترش اسلام در سراسر جهان از طریق جهاد در راه خدا

این ها و شبیه این ها در مکتب اهل سنت رؤس کارهای خلیفه و امام پس از پیامبر صلی الله علیه و اله است که در انجام این نوع کارها جز لیاقت و کاردانی و آگاهی از اوضاع جهان چیز دیگری لازم نیست

بنابراین بر اساس آن چه گذشت طبق عقیده اهل سنت هر گاه مردم کسی را برای اداره مقام امامت برگزیدند هر چند فاسق و فاجر و ظالم و آلوده بگناه بوده و جاهل به حدود و احکام اسلام، باشد باید از او اطاعت، کنند و گرچه در مورد خلاف و گناه

می گویند پیروی از او لازم نیست ولی در عین حال عقیده دارند که: بر اثر آلودگی به گناه و ستم از مقام امامت برکنار نمی شود زیرا در نظر آنان امام فردی برخاسته از متن جامعه است و علم و آگاهی و عدالت و عصمت او در سطح خود امت است و یک فرد معصوم و برخاسته از جانب خدا نیست و فرد غیر معصوم در طول عمر گناه می کند اموال را غصب می نماید حقوق را پایمال می کند و خواه ناخواه مرتکب خلاف می شود

و روی همین اساس است که پیروان این، مکتب افرادی مانند، معاویه و یزید و جنایتکاران بنی، امیه و سلاطین بنی عباس و هر طاغوت و جنایت پیشه ای که زمام امور مردم را به دست بگیرد خلیفه پیامبر صلی الله علیه و اله می دانند و آن ها را «امیرالمؤمنین» می خوانند و حکم و رأیشان را نافذ و لازم الاجرا می دانند

سخنانی از دانشمندان مکتب خلفا درباره امامت

چنان که پیش از این اشاره کردیم پیروان مکتب خلفا عقیده دارند که مقام امامت انتخابی است و تعیین امام و پیشوا به دست مردم است و این مردمند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله زمامدار را برای خود انتخاب می نمایند اینک برای روشن شدن مطلب فزازه های چندی از سخنان دانشمندان این مکتب را که در کتاب های کلامی و نوشته های علمای مشهور و معتبر ایشان آمده، است در این جا نقل می کنیم

1- قاضی القضاة «ماوردی»، متوفای سال 450 هجری قمری و نیز علامه زمان قاضی ابویعلی علیه السلام، حنبلی متوفای سال 458 قمری هر یک در کتاب «احکام السلطانية» خود چنین نوشته اند:

«امامت بر امت به دو صورت حاصل می شود یکی از راه گزینش صاحب نظران و معتمدان، امت و دیگر از راه انتصاب به وسیله امام پیشین در گزینش امام به وسیله ارباب حل و عقد و صاحب نظران و معتمدان دانشمندان در تعداد آن ها برای انتخاب امام اتفاق نظر ندارند گروهی را عقیده بر این است که امامت جز با حضور و موافقت همه ارباب حل و عقد از هر شهر و دیاری، صورت نمی گیرد تا رضایت بر فرمانروایی، امام عمومی شود و امامش را همگان گردن نهند چنین عقیده ای بیعت ابوبکر را باطل اعلام می کند زیرا در گزینش او به خلافت، تنها کسانی

که در سقیفه حضور داشتند شرکت کردند و در بیعت با او منتظر نشدند تا دیگران هم بیایند و نظر خودشان را اعلام دارند

گروهی دیگر می گویند کم ترین تعدادی که می توانند در گزینش امام دخالت داشته، باشند پنج نفر از معتمدان و صاحب نظران خواهد بود که با رضایت و موافقت آن ها یک نفر به امامت امت انتخاب می شود و یا این که چهار نفر از ایشان به اتفاق آراء یک نفر از بین خودشان را به عنوان امام گزینش می کنند این گروه دو دلیل بر صحت رأی خود ارائه می دهند اول این که بیعت ابوبکر به وسیله پنج نفر از معتمدان امت که عبارت بودند از عمر بن خطاب، ابوعبیده، جراح اسید بن حضیر، بشیر بن سعد، سالم (آزاد کرده ابو حذیفه) صورت گرفته و سپس بقیه مردم از ایشان پیروی کردند.

دوم این که عمر گزینش امام بعد از خود را بر عهده شورای شش نفری گذاشت و مقرر داشت تا با رضایت و موافقت پنج نفر یکی را از بین خود به امامت برگزینند. و این، رأی بیشتر فقها و متکلمین بصره است.

گروهی دیگر از دانشمندان کوفه بر این عقیده هستند که گزینش امام به وسیله سه نفر هم صورت می گیرد به این ترتیب که یکی از آن ها بر اساس موافقت دو نفر دیگر به امامت می رسد. در آن حال یکی حاکم و دو نفر دیگر شاهد و گواه خواهند بود؛ همچنان که عقد ازدواج به وجود ولی و دو گواه صحت می یابد گروهی نیز می گویند: امامت با گزینش یک نفر هم حاصل می شود. به دلیل این که عباس - عموی پیامبر - به علی - رضوان الله علیهما - گفت دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردم بگویند که عموی، پیغمبر با پسر عموی او بیعت کرد و کسی با تو به مخالفت برنخیزد.

این نوع گزینش امام از آن رو درست است که انتخاب امام مانند حکمی است که حاکم صادر می کند و حکم حاکم نیز نافذ و لازم الاجراست. (1)

انتصاب و معرفی امام بر اساس وصیت و تعیین امام پیشین نیز مطلبی است که بر صحت آن اجماع و اتفاق نظر حاصل است. زیرا دو رویداد تاریخی هست که مورد تأیید و پذیرش مسلمانان قرار گرفته به آن عمل کرده و اعتراضی هم ننموده اند: یکی این که ابوبکر - رضی الله عنه - عمر - رضی الله عنه - را به جانشینی خود برگزید و مسلمانان نیز امامت او را با همان سفارش و معرفی ابوبکر پذیرفتند و با چنین انتصابی موافقت کردند. و دیگری اقدام عمر - رضی الله عنه - در صدور منشور خلافت به نام شش نفر از اعضای شورای انتصابی

ص: 345

بیعت عمر - رضی الله عنه - موکول به کسب موافقت و رضایت دیگر اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نبود زیرا، امام یعنی ابوبکر در تعیین جانشین خود بر دیگران مقدم تر می باشد (1)

ماوردی سپس به اختلاف نظر دانشمندان درباره لزوم شناخت امام پرداخته و می نویسد:

برخی از دانشمندان عقیده دارند که شناخت امام و آشنایی با نام او بر همه واجب است؛ همچنان که شناخت خدا و رسولش بر همه واجب است. اما چیزی که عموم مردم برآند این است که شناخت امام به صورت اجمالی واجب است نه به تفصیل (2)

2- قاضی القضاة ابویعلی علیه السلام نیز در کتاب الاحکام السلطانية نظر گروهی از دانشمندان را درباره انتخاب امام چنین آورده است:

«امامت با اعمال زور و قدرت نیز حاصل می شود و نیازی به گزینش و عقد ندارد بنابراین هر کس که به زور شمشیر پیروزی به دست آورد و بر مسند حکومت و خلافت نشست و «امیر المؤمنین» خوانده شد آن کس را که به خدا و روز قیامت ایمان دارد نمی رسد که شبی را به روز آورد و چنین مردی را پیشوا و امام خود نداند خواه چنین کسی صالح باشد و نیکوکار یا فاسق باشد و تباهکار زیرا او «امیر المؤمنین» است و فرمانش بر همگان نافذ» (3)

سپس ابویعلی علیه السلام درباره پیشوایی که دیگری برای به دست گرفتن قدرت و بیرون آوردن زمام حکومت از دست وی با او می جنگد و هر کدامشان سپاه و یآوری دارند، می نویسد نماز جمعه و خطبه آن به نام فرد پیروز خوانده می شود. آن گاه چنین دلیل می آورد:

«عبدالله بن عمر هنگام جنگ «حرّه» با مردم مدینه نماز جمعه می گذاشت و می گفت: نحن مع من غلب. یعنی ما با کسی هستیم که پیروز شود!» (4)

- امام الحرمین جوینی (م 478ق) در کتاب، الارشاد مقررات گزینش امام را چنین آورده است:

ص: 346

1- احکام السلطانية، ماوردی، ص 10.

2- الاحکام السلطانية، ماوردی، ص 15

3- الاحکام السلطانية، ابویعلی، ص 7 - 11.

4- الاحکام السلطانية ابویعلی، ص 7 - 8 و در چاپ دیگر، ص 20 - 23

«در عقد، امامت اتفاق آراء شرط نیست بلکه بدون آن نیز امامت شکل می گیرد. به این دلیل که ابوبکر به امامت رسید آن هم پیش از این که خبر به امامت رسیدنش به گوش دیگر صحابه و اطراف کشور اسلامی برسد پس او به رتق و فتق امور کشور پرداخت و احکام و فرامین خود را صادر کرد و هیچ کس هم به او اعتراضی ننمود و کسی هم از او نخواست که تا مدتی درنگ کند. بنابراین در تشکیل، امامت، هماهنگی و اجماع امت شرط نیست. و چون اجماع امت شرط صحت امامت نمی باشد، در تعداد نفرات ارباب حل و عقد و صاحب نظران در گزینش، امام حدی معین و تعدادی مشخص به صورت ثابت شده در دست نیست بنابراین امامت با موافقت و صلاح حدید حتی یکی از ارباب حل و عقد صورت می گیرد» (1)

4- ابوبکر بن عربی (م 543 ق) نیز می گوید:

«در گزینش امام و آغاز بیعت با او لازم نیست که همه سران و صاحب نظران امت حضور داشته باشند؛ بلکه برای تشکیل، امامت موافقت یکی دو نفر از صاحب نظران کافی است.» (2)

5- شیخ فقیه و علامه محدث قرطبی (م 671 ق) در مسأله هشتم در تفسیر آیه (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (3) می نویسد:

«برخلاف نظر پاره ای از مردم که می گویند امامت جز به وجود گروهی از خردمندان و ارباب حل و عقد صورت نمی گیرد اگر یک نفر از صاحب نظران و معتمدان مردم هم امام را تعیین و معرفی کند، کافی است و تمکین به انتخاب او بر دیگران واجب است. دلیل ما این است که عمر - رضی الله علیه و آله - در سقیفه بنی ساعده یک تنه عقد بیعت با ابوبکر بست و هیچ یک از اصحاب هم با او مخالفت نکرد بنابراین لازم است که این مسأله چون دیگر عقود برای تحقق نیازی به تعداد معینی از افراد با صلاحیت نداشته باشد.»

همچنین امام ابوالمعالی می گوید:

«هرگاه امامت و پیشوایی کسی به وسیله یک نفر از ارباب حل و عقد صورت بگیرد مسأله خاتمه یافته است و چنین عقدی درست و لازم الاجراست و روا نیست که چنین امامی را بی جهت و بدون این که امری را تغییر داده باشد خلع و از مقام امامت برکنار

ص: 347

1- الارشاد في الكلام، باب الاختيار، ص 424

2- شرح سنن ترمذی، ج 13، ص 229 امام ابوبکر، محمد بن عبدالله الاشبیلی، مشهور به ابن عربی.

3- سوره بقره، آیه 30

نمود بر این مسأله همگان اتفاق نظر دارند.»

ابوالمعالی قرطبی در مسأله پانزدهم در تفسیر آیه مزبور نیز می نویسد:

«هرگاه امامت به اتفاق آراء خردمندان امت و معتمدان قوم و یا همچنان که گذشت، به وسیله یک نفر از ایشان تشکیل و تحقق یافت بر همه مردم واجب است که آن را بپذیرند و با چنان امام بیعت کنند.» (1)

6- قاضی القضاة عضدالدین ایجی (م 756 ق) در کتاب المواقف زیر عنوان «اموری که امامت به وسیله آن ثابت می شود» شرحی مفصل آورده که فشرده آن از این قرار است:

«امامت به وسیله نص از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله یا بنا به اجماع بر اساس انتصاب امام، پیشین یا برخلاف عقیده شیعه با بیعت ارباب حل و عقد و صاحب نظران امت تحقق می یابد. دلیل ما در این مورد اثبات امامت ابوبکر است به وسیله بیعت... هرگاه امامت امامی از راه گزینش و بیعت ثابت گردید مادام که دلیلی عقلی یا نقلی علیه آن اقامه نشود نیازی به اجماع ندارد؛ بلکه موافقت یکی دو نفر از ارباب حل و عقد و معتمدان امت برای آن کافی است زیرا می دانیم که اصحاب با همه تعهد و سختگیری که در دین، داشتند به همین مقدار بسنده کردند همچون امامتی که عمر به ابوبکر داد و یا عبدالرحمان بن عوف به عثمان تقدیم نمود که اجتماع و اعلام موافقت مردم حتی شهر مدینه را شرط نکردند؛ تا چه رسد به اجماع امت با وجود این، کسی هم بر آن ها خرده نگرفت و اعتراضی نکرد و تا زمان ما قرن هاست که در به همین پاشنه چرخیده است.» (2)

شارحین کتاب المواقف همچون سید شریف، جرجانی (م 816 ق) نظریات قاضی ایجی را تأیید و تصدیق کرده اند.

7- فضل الله بن روزبهان خنجی (متوفای سال 927 هجری) فقیه معتبر مکتب خلفا و دانشمند متعصب مشهور (3) در کتاب «سلوک الملوک» در مورد امامت به زور و، غلبه چنین می نویسد:

ص: 348

1- جامع احکام القرآن ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبی، ج 1، ص 269 - 272

2- المواقف فی علم الکلام، ج 8، ص 351 - 352، مقصد سوم.

3- شرح حالش در مقدمه کتاب «وسيلة الخادم الی المخدم که نامبرده» در شرح صلوات چهارده معصوم علیهم السلام نگاشته به تفصیل آمده است.

«طریق چهارم از اسباب پادشاهی و امامت شوکت و استیلا است. علماً گفته اند که چون امام وفات کند و شخصی متصدی امامت گردد بی بیعتی و بی آن که کسی او را خلیفه ساخته باشد و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر امامت او منعقد گردد بی بیعتی، خواه قریشی باشد و خواه نه و خواه عرب باشد یا عجم یا ترک و خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل... و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد». (1)

8- سعدالدین تفتازانی (م: 971 یا 973 هجری) در کتاب «شرح مقاصد» در مورد شرایط رهبری در مکتب خلفا چنین می نویسد:

ولا یشرط ان یکون الامام هاشمیاً، ولا معصوماً، ولا افضل من یولی علیهم»

«در مسأله امامت شرط نیست که امام «هاشمی» باشد و همچنین شرط نیست که امام «معصوم» بوده و افضل از دیگران باشد» (2)

نامبرده در جای دیگر از همان کتاب در مورد انعقاد امامت و لزوم اطاعت از امام و این که هر کس با زور شمشیر و پیروزی نظامی مقام خلافت را به دست آورد خلیفه برحق و خلافت او رسمی و اسلامی خواهد بود چنین می نویسد

«اذا مات الامام و تصدی للامامة من یتجمع شروطها بغير بیعة استخلاف، وقهر الناس بشوكة اتعدت له الخلافة، وكذا اذا كان فاسقاً او جاهلاً علی الأظهر، الا انه یعصى فیما فعل، ویجب طاعة الامام مالم یخالف حکم الشرع سواء كان عادلاً او جائراً»

«هرگاه امامی بمیرد و امام دیگری که واجد شرایط امامت است [از نظر اهل سنت] بدون بیعت و تعیین امام قبلی مقام خلافت را از طریق قهر و غلبه بدست آورد، او خلیفه مسلمین خواهد بود. و همچنین است اگر فاسق باشد یا به احکام اسلام جاهل باشد چیزی که هست اگر به کار نامشروعی فرمان داد اطاعت او لازم نیست و در صورتی که فرمان او مخالف شرع نباشد اطاعت او واجب است خواه عادل باشد و خواه ظالم». (3)

9- قاضی ابوبکر باقلانی (م: 403 هجری) در کتاب «التمهید» در مورد ویژگی های امام و شرایط رهبری در مکتب خلفا چنین می نویسد:

«یجب ان یکون الامام علی اوصاف منها ان یکون قرشیاً من الصمیم، منها ان یکون

ص: 349

1- سلوک الملوک، 47. چاپ حیدرآباد دکن

2- شرح مقاصد الطالبین، ج 2، ص 71.

3- همان مدرک، ج 2، ص 272

من العلم بمنزلة من يصلح ان يكون قاضياً من قضاة المسلمين، و منها ان يكون ذا بصيرة بأمر الحرب و تدبير الجيوش و السرايا، و سد الثغور، و حماية البيضة، و حفظ الامّة و الانتقام من ظالمها و الأخذ لمظلومها... و ليس من صفاته ان يكون معصوماً، و لا ان يكون عالماً بالغيب و لا افرس الامّة و اشجعهم...»

«واجب است امام دارای اوصاف و شرایطی باشد که از آن جمله است:

1- این که «قرشی» باشد؛ 2- این که به اندازه یک قاضی مسلمان آگاهی داشته باشد؛ 3- نسبت به تاکتیک های جنگی و اداره سپاه و حفظ مرزها و صیانت کشور و نگهداری امت و انتقام از ستمگر و گرفتن حق مظلوم آگاهی کامل داشته باشد... و لازم نیست که معصوم و نه عالم به غیب و نه زیرک ترین، ائمت و نه شجاع ترین مردم باشد». (1)

وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر در مکتب خلفاء

دانشمندان مکتب خلفا بر اساس آراء و عقایدی که در مسأله امامت و خلافت ابراز داشته اند عقیده دارند که: اگر کسی به یکی از راه های گفته شده - چون: زور و، غلبه یا بیعت پنج تن یا سه تن یا یک تن و یا انتخاب خلیفه قبلی - به خلافت رسید بر عموم مسلمانان واجب است که او را به رسمیت بشناسند و اوامرش را گردن نهند و از او فرمانبرداری نمایند زیرا او امام و خلیفه و «امیرالمؤمنین» است و فرمانش بر همگان نافذ و اگر هم تباهاکاری پیشه کرد و حقوق مردم را زیر پا گذاشت و فاسق و فاجر بود نمی توان او را از کار برکنار نمود و یا علیه او قیام کرد!!!

این دانشمندان به یک دسته از روایات که متأسفانه - بر اثر غفلت گذشتگان - به هنگام تدوین حدیث به کتب روائی راه یافته استدلال نموده و می گویند در این زمینه روایات فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و اصحاب آن حضرت رسیده است که بر وجوب فرمانبرداری از فرمانروایان و پیشوایان دلالت می کند و مسلمانان را از هر گونه قیام و مخالفت با آن ها باز می دارد اینک به نمونه هائی از این روایات که در معتبرترین منابع حدیثی این گروه آمده است توجه فرمائید:

مسلم در کتاب صحیح خود از قول حذیفة بن یمان آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله

ص: 350

«پس از من پیشوایانی بر سرکار خواهند آمد که نه در راه من قدم برمی دارند و نه روش مرا در پیش خواهند گرفت. در میان ایشان کسانی خواهند برخاست که دل هائی همچون دل شیاطین دارند گرچه به صورت ظاهر انسانند من پرسیدم ای رسول خدا صلی الله علیه و اله اگر من با چنین پیشوایانی همزمان، بودم تکلیف چیست؟ فرمود مطیع و فرمانبردار پیشوا باش اگرچه پشتت را با تازیانه بیازارد و مالت را به یغما برد!» (1)

و در روایت دیگری از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«اگر کسی از پیشوا و زمامدار خویش چیز ناخوش آیندی ببیند، باید که صبر کند و بردبار باشد؛ زیرا اگر کسی به اندازه یک وجب از جماعت مردم کناره بگیرد و در آن حالت بمیرد، مرده اش مانند مرده دوره جاهلیت است» (2)

و در یک روایت دیگر از ابن عباس آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«... هیچ کس را نرسد که از زیر نفوذ حکومت حاکم به اندازه یک وجب بیرون رود زیرا اگر چنین کند و در آن حالت بمیرد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (3)

و از عبدالله بن عمر نقل کرده است که به هنگام جنگ «حزّه» که در زمان یزید بن معاویه اتفاق افتاد به عبدالله بن مطیع گفت از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود:

«هر کس دست از فرمانبرداری حاکم وقت بردارد، روز قیامت در پیشگاه خدا هیچ عذری نخواهد داشت و هر کس که بمیرد و بیعت پیشوائی را به گردن نداشته باشد مرده اش مانند مرده دوره جاهلیت است» (4)

و از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود:

«بهترین امامان شما کسانی هستند که دوستشان دارید و دوستتان دارند و بر آن ها درود می فرستید و آنان نیز بر شما درود می فرستند و بدترین امامان شما کسانی هستند که دشمنشان می دارید و دشمنتان می دارند و نفرینشان می کنید و نفرینتان می کنند. گفتند:

ص: 351

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 198 ح 52، ط بیروت، دارالفکر 1408 هجری

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 199، کتاب الاماره، ح 55.

3- صحیح مسلم، ج 2، ص 199، کتاب الاماره، ح 56.

4- صحیح مسلم، ج 2، ص 200، کتاب الاماره، ح 58

ای رسول خدا صلی الله علیه و اله آیا به وسیله شمشیر آن ها را از خود نرانیم؟ فرمود: نه، مادامی که در میان شما نماز را برپای می دارند...» (1)

آری، دانشمندان پیرو مکتب خلفا با دست آویز قرار دادن چنین روایاتی می گویند: اگر امام و خلیفه تبهکاری نماید برکنار نمی شود نووی (م: 676 هجری) یکی از دانشمندان مشهور مکتب، خلفا در شرحی که بر کتاب صحیح مسلم، نگاشته در باب «لزوم طاعة الامراء...» چنین می نویسد:

«عموم فقها و محدثین و متکلمین اهل سنت بر این مطلب متفقند که امام و پیشوا بر اثر ارتکاب فسق و ستم و عدم اجرای حدود و حقوق الهی خلع و برکنار نمی شود و این، موارد قیام علیه او را توجیه نمی کند بلکه به موجب روایات باید او را پند و اندرز داد و به راه آورد».

نووی در جای دیگر و پیش از این نوشته است:

«به اجماع همه مسلمانان قیام علیه پیشوایان و جنگ با آنان حرام است؛ اگرچه از فاسقان و ستمکاران باشند. احادیثی که در این موضوع و در تأیید یکدیگر آمده، فراوان است. همه اهل سنت بر این امر اتفاق دارند که فرمانروا را بر اثر ارتکاب گناه و تبهکاری نمی توان عزل و برکنار کرد» (2)

قاضی ابوبکر باقلانی (م: 403 هجری) یکی دیگر از دانشمندان معروف پیرو مکتب خلفا، در کتاب «التمهید» درباره آن چه موجب خلع امام و عدم فرمانبرداری از او می شود به طور خلاصه چنین می گوید:

«عموم متکلمان و صاحب نظران و نویسندگان کتاب های حدیث [از اهل سنت] در این امر اتفاق نظر دارند که:

امام و فرمانروا را به علت فسق و تبهکاری و ستمگری و غصب اموال مردم و اذیت و آزار آن ها و دست درازی به جان و مال و تضییع حقوق فردی و اجتماعی و عدم رعایت حقوق و مقررات، الهی نمی توان خلع و برکنار نمود. قیام علیه او حرام است بلکه باید او را پند و اندرز داد و ترسانید و به راه آورد و فرمانش را در مواردی که آدمی را به نافرمانی از خداوند و ارتکاب به گناه می خواند انجام نداد. آنان در این مورد به اخبار

ص: 352

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 202، ج 66 کتاب الاماره، باب خيار الأئمة.

2- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 12، ص 229 و نیز ر.ک: سنن بیهقی، ج 8، ص 158 - 189.

فراوانی استدلال می کنند که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و اصحاب او درباره وجوب فرمانبرداری از فرمانروایان و پیشوایان آمده است؛ حتی اگر آن ها ستمگر باشند و اموال مردم را به خود اختصاص دهند. مثلاً مانند این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: شنوا و فرمانبردار باشید؛ اگرچه فرمانروایتان برده ای بینی بریده یا غلامی حبشی! باشد و پشت سر هر نکوکار و تبهکار نماز گزارید و یا مانند این حدیث که از آن حضرت روایت شده است که فرمود فرمانبردار پیشوایان باش اگرچه مالت را بخورند و پشتت را با تازیانه بیازارند!» (1)

آن چه تا به این جا آوردیم عقیده پیروان مکتب خلفا در چگونگی شکل گیری امامت و خلافت و حکومت اسلامی و دلایلی بود که آنان برای توجیه نظریات خود آورده اند.

اما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند که: امامت منصبی الهی است و به همان دلیل که بر خداوند عقلاً لازم است که برای هدایت و راهنمایی بندگان خود پیغمبری برایشان، بفرستد باید پس از درگذشت پیامبرش نیز امامی برای ایشان نصب کند که احکام دین او را به مردم برساند و آن چه به طور سربسته بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شده شرح و تفسیر نماید و مطالبی را که پیغمبر در طول دوران رسالتش نتوانسته است به عللی آن ها را به گوش مردم برساند برایشان بازگو کند و دستورات دین خدا را به طور صحیح در بین مردم اجرا نماید

و از آن جا که وی مجری دستورات خدا و خلیفه و جانشین پیغمبر خداست باید معصوم از گناه و مصون از خطا و لغزش و افضل و اعلم و عادل و اصلح و اشجع از همه مردمان زمان خود باشد تا بتواند گره ها را بگشاید و مشکلات را برطرف سازد و دین خدای تعالی را بر پای دارد و باطل را از میان بردارد و میان مردم به عدالت رفتار کند و به کسی ظلم و ستم روا ندارد و همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و اله با دشمنان خدا به پیکار برخاست تا سخن خداوند را با چهره ای که فرود آمده نشان دهد، او نیز با مخالفان دین خدا کارزار کند تا حقیقت و واقعیت دین خدا را آشکار سازد.

و علاوه بر همه، این ها باید از طرف پیغمبر خدا به این سمت منصوب شده باشد: زیرا امامت پایه و ستون دین است و بر پیامبر صلی الله علیه و اله روا نیست که نه آن را نادیده بگیرد و نه به خود امت واگذار نماید بلکه باید امام را تعیین کند و او را به مردم معرفی نماید.

ص: 353

آری خواننده گرامی! دانشمندان پیرو مکتب خلفا همه این ویژگی ها و امتیازاتی را که برای خلیفه و امام برشمردیم در خلیفه و امام شرط نمی دانند زیرا به پندار ایشان امامت و خلافت به وسیله بیعت یا از طریق شورا و اجماع اصحاب و یا از راه زور و قدرت حاصل می شود و هر کس به زور شمشیر و قهر و غلبه پیروزی به دست آورد و مسند حکومت و خلافت نشست امیرالمؤمنین خوانده می شود و از این رو عقیده دارند که هر کس که بر مردم چیرگی یافت امام و خلیفه و جانشین پیغمبر است! زیرا آن چه امت از امام می خواهد این است که قوانین الهی را در بین مردم اجرا کند، دست دزد را ببرد قاتل و آدمکش را به کیفر برساند مرزهای کشور را حفاظت نماید از ظلم ظالم جلوگیری به عمل آورد حق مظلوم را بازستاند و کارهایی از این قبیل انجام دهد. و اگر هم تبهکاری پیشه کرد نمی توان او را برکنار، ساخت چنان که برای رفتار زشتی هم که آشکارا انجام دهد نباید بر او خرده ای گرفت و علیه او قیام کرد بلکه باید او را پند و اندرز داد و به راه آورد نادانی او را کژی و کاستی نشاید شمرد لغزش هایش هم سزاوار کیفر نیست و نیازی به وجود هیچ یک از ویژگی ها و منس های بزرگوارانه همچون علم و عصمت و کیاست و شجاعت، ندارد در همه جا باید به او خشنود بود و هیچ سرزنش نباید کرد اگر چه مالت را به یغما ببرد و پشتت را به تازیانه بیازارد!

آری این است امامت و خلافتی که دانشمندان پیرو مکتب خلفاء بدان عقیده دارند و از گزینش و انتخاب آن سخن می گویند

اما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام براساس کتاب خدا - قرآن - و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و مقتضای عقل و خرد عقیده دارند که امامت و خلافت منصبی است الهی و گزینش و انتخاب امام با خداوند است و مردم در این باره هیچ دخالتی ندارند.

و اکنون برای این که معلوم شود مسأله امامت و خلافت یکی از پایه های اصولی اسلام و گزینش و انتخاب امام حق ویژه خداوند است و مردم در این باره هیچ گونه اختیاری، ندارند این موضوع را در بحث آینده از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی مورد بررسی قرار می دهیم

بخش هفتم: در بیان این که مقام امامت انتصابی است نه انتخابی و به دست خداوند است نه به دست مردم

اشاره

شامل:

مسأله گزینش و انتخاب در قرآن

برنامه نصب و تعیین امام

خلیفه در اصطلاح اسلامی

خلیفه خدا در روی زمین

خلیفه و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و اله

امام و امامت

امامت حضرت ابراهیم علیه السلام

امام و پیشوای مسلمانان بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله

ص: 355

در مکتب اهل بیت علیهم السلام مقام امامت همچون مقام نبوت است که تعیین امام همانند تعیین پیامبر صلی الله علیه و اله در اختیار خداوند است و تنها اوست که می تواند برای بندگانش امام و رهبر و برای خود خلیفه و جانشین در زمین تعیین کند.

و به عبارت دیگر مسأله امامت و رهبری از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام، تنها از طریق نصب تحقق پیدا می کند و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله حتماً باید از طرف خدا تعیین گردد و هرگز مصلحت نیست که مسأله رهبری از طریق، شوری یا انتخاب و گزینش امام از طرف مردم و یا به وسیله اهل حلّ و عقد و مانند آن ها به خود امت واگذار گردد.

آن چه در این باره به طور کلی از آیات و روایات اسلامی استفاده می شود این است که همه آن ها بیانگر انتصابی بودن مقام امامت از جانب خداوند است زیرا از مجموع شواهدی که در این زمینه خواهیم آورد اثری از انتخاب امام یا خلیفه از طریق انتخاب مردم دیده نمی شود

اکنون برای روشن شدن مطلب این موضوع را از دیدگاه آیات و اخبار و اصطلاحات، اسلامی و این که خلیفه و، امام جانشین خداوند است و «خلفاء الله» پیشوایان مردمند تحت چند عنوان مورد بررسی قرار می دهیم:

1. مسأله گزینش و انتخاب در قرآن
2. برنامه نصب و تعیین امام
3. خلیفه در اصطلاح اسلامی
4. خلیفه خدا در روی زمین
5. خلیفه و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله

و اینک بیان هر یک از موضوعات یاد شده:

1. مسأله گزینش و انتخاب در قرآن

اشاره

آیاتی که در قرآن کریم پیرامون مسأله امامت و رهبری وارد شده آیات فراوانی است که به دو دسته تقسیم می شوند

دسته اول آیاتی است که بطور کلی در رابطه با مسأله امامت و خلافت و یا به تعبیر دیگر درباره «امامت عامه» وارد شده و دسته دوم آیاتی است که در رابطه با «امامت خاصه» و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است. (1)

از مجموع این آیات - چه آیاتی که درباره امامت عامه وارد شده و چه آیاتی که مربوط به امامت خاصه است - این معنا به خوبی استفاده می شود که مقام امامت همانند مقام نبوت در اختیار خداست و گزینش امام در اختیار مردم نیست و هرگز عقائد و آراء آن ها نمی تواند ملاک و معیار برای گزینش امام باشد.

زیرا: امامت مقامی است تعیین شده از سوی خداوند که شکوه و عظمت خاصی دارد و برای رسیدن به آن صلاحیت ذاتی لازم است و کسی که می خواهد به مقام امامت نائل شود باید واجد کمالات نفسانی و شرایط خاصی باشد و تا زمانی که به مرتبه کمال نفس و یقین نرسد و با حقایق این عالم و جهان غیب ارتباط پیدا نکند و با چشم دل ملکوت عالم و باطن جهان هستی را مشاهده نکند به مقام امامت نمی رسد و از جانب خداوند به پیشوایی مردم برگزیده نمی شود

مقام امامت مقام جانشینی خداوند است و خدای تعالی فقط کسی را به این مقام بر می گزیند که او را شایسته این مقام آفریده باشد مقام امامت، مقام انبیاء و اولیاء خداست و جز آن ها کسی شایستگی تصدی این مقام را ندارد خدای تعالی آن ها را برتر و

ص: 358

1- در مورد برخی از آیاتی که درباره امامت عامه وارد شده در همین بخش و در مورد برخی از آیات دیگری که درباره امامت خاصه یعنی امامت امامان اهل بیت علیهم السلام نازل، شده در بخش یازدهم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

بالا تر و والاتر از دیگران آفریده است و هیچ کس دیگر را در ویژگی های جسمی و روحی و فکری هم سنگ آن ها نیافریده است.

مقام امامت مقام جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله است که هیچ کس را در این باره حق انتخاب و یا عزل و نصب نیست؛ بلکه، فقط این خداوند است که می تواند برای خود حجّت انتخاب کند نه، دیگری و این خداوند است که امام را به مقام امامت منصوب می کند نه دیگران و این خداوند است که مقام امامت را در اختیار بندگان شایسته اش قرار می دهد و آنان را از پرورش ویژه ای برخوردار می سازد.

، حال برای اثبات این مطلب که مقام امامت همانند مقام نبوت در اختیار خداست و گزینش امام در اختیار مردم، نیست نخست به برخی از آیاتی که در رابطه با اصل مسأله گزینش در قرآن کریم وارد شده اشاره می کنیم و سپس با اندکی تفصیل به بحث و بررسی برخی از آیات دیگر که درباره انتخاب و انتصاب امام از جانب خدا سخن گفته است می پردازیم.

گزینش، حق ویژه خداوند است

آیاتی که در قرآن کریم در رابطه با اصل «مسأله گزینش» وارد شده و به وضوح برگزینش خداوند در مورد انبیاء و اولیاء و بعضی از اشخاص و خاندان ها و قبایل دلالت دارند بسیار است که ما برای روشن شدن اذهان برخی از آن ها را در این جا می آوریم

1. در مورد «اصطفاء» و گزینش حضرت آدم و نوح و خاندان حضرت ابراهیم آل، عمران که همان برگزیدگی از نظر نبوت و رسالت و یا امامت و رهبری می: فرماید

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)

خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. (1)

2. در مورد انتخاب حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید

(وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ)

ما او را در این جهان برگزیدیم و بدون تردید او در جهان دیگر از صالحان است. (2)

ص: 359

1- سوره آل عمران، آیه 33.

2- سوره بقره، آیه 130

3. در مورد پیامبری حضرت موسی می فرماید:

(يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي)

ای موسی! من تو را با رسالت های خود و سخن گفتنم - با تو - بر مردمان دیگر، برگزیدم. (1)

4. در مورد انتخاب «طالوت» برای رهبری بنی اسرائیل می فرماید:

(وَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ)

خداوند او را بر شما برگزیده و علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشیده است. (2)

این آیه در مقام جواب اعتراض بنی اسرائیل نسبت به رهبری «طالوت» است و داستان انتخاب و تعیین وی به سمت فرمانروایی بنی اسرائیل آن گونه که قرآن بیان می کند از این قرار است

بنی اسرائیل پس از درگذشت حضرت موسی علیه السلام - که دچار پراکندگی و اختلاف شدند و پس از سال ها عزت و افتخار در برابر دشمنان ضعیف و زیون گشتند - از پیامبر صلی الله علیه و اله زمان خود در خواست کردند که برای آن ها رهبری تعیین کند تا در سایه وجود او با دشمنان خود به مبارزه برخیزند و در راه خدا جهاد کنند پیامبرشان به آن ها اعلام کرد که خداوند شخصی به نام طالوت به عنوان پادشاه برای شما برگزیده است.

(وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَتَىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)

پیامبر صلی الله علیه و اله آن ها به آن ها گفت خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با این که ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد، گفت: خدا او را بر شما برگزیده و علم و قدرت بدنی به او بخشیده است خداوند سلطنتش را به هر کس که بخواهد می بخشد و احسان خداوند وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب ها) آگاه است. (3)

این آیه به روشنی ثابت می کند که مسأله انتخاب رهبر در حکومت الهی مربوط به

ص: 360

1- سوره اعراف، آیه 144.

2- سوره بقره، آیه 247.

3- سوره بقره، آیه 247

خداوند است و او هر کس که بخواهد انتخاب می کند و به هنگام نصب و انتخاب با احدی مشورت نمی نماید و هر چند که «طالوت» پیامبر صلی الله علیه و اله نبود ولی به طور مسلم یک فرد عادی هم نبوده است بلکه از کسانی بوده است. که با تربیت الهی پرورش یافته و برای اداره حکومت لیاقت و شایستگی داشته و واجد شرایط رهبری بوده است.

زیرا طبق صریح آیه مزبور که از قول پیامبر زمان بنی اسرائیل بازگو شده اولاً: طالوت برگزیده خدا بوده ثانیاً: یک فرد عالم و آگاه و آشنا به امر حکومت و سیاست و اداره امور اجتماع بوده و ثالثاً قدرت و توانایی بر اداره امور و کشورداری داشته است و لذا قرآن کریم پس از اشاره به مقام گزینش طالوت از جانب خداوند، جوابی را که پیامبر صلی الله علیه و اله آن زمان به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند:

این که می بینید خداوند «طالوت» را بر شما برگزیده و او را زمامدار شما قرار داده به خاطر این است که او از نظر هوش و فرزاندگی و علم و دانش خدادادی پر مایه و از نظر نیروی جسمانی قوی و پر قدرت، است یعنی شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را که از جمله علم و قدرت است فراموش کرده اید.

5. در مورد گزینش برخی از فرشتگان و انسان ها برای اداء رسالت الهی می فرماید:

(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ)

این خداوند است که فرستادگانی از فرشتگان و آدمیان - برای اداء رسالت - بر می گزیند. (1)

6. در مورد اسحاق و یعقوب دو پیامبر صلی الله علیه و اله شایسته از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ)

ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در نسل و دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم و پاداش او را در این دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است. (2)

7. در مورد لیاقت و شایستگی برخی از فرزندان نوح و ابراهیم علیهما السلام برای نبوت و رهبری، می فرماید:

ص: 361

1- سوره حج آیه 75

2- سوره عنکبوت، آیه 27.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ)

ما نوح و ابراهيم را به پیامبری فرستادیم و نبوت و کتاب را در نسل آن دو - پیامبر - قرار دادیم (1)

8. در مورد درخواست حضرت موسی علیه السلام که از خدا خواست تا فردی از خاندانش را در امر رهبری شریک وی ساخته و یار و یاور او قرار دهد، می فرماید

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي)

برای من وزیری از خاندانم قرار بده، هارون برادرم را. (2)

9. در مورد گروهی از انبیاء الهی که از دودمان حضرت ابراهیم علیه السلام به مقام نبوت رسیدند می فرماید:

(وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

و از پدرانشان و فرزندانیشان و برادرانشان، افرادی را برگزیدیم و آن ها را به راه راست هدایت نمودیم. (3)

10. در مورد انتخاب و گزینش حضرت مریم علیها السلام می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) (4)

خداوند تو را برگزیده و پاکیزه ساخته و تو را بر تمام زنان جهان برتری داده است. (5)

11. در مورد آن بندگان برگزیده ای که حاملان واقعی کتاب خدا، و وارثان حقیقی میراث انبیاء و پاسداران وحی الهی اند می فرماید:

5. ص: 362

1- سوره حدید آیه 26

2- سوره طه، آیه 30

3- سوره انعام، آیه 87.

4- سوره آل عمران، آیه 42

5- این آیه با آن چه درباره بزرگ بانوی اسلام صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام دخت گرامی خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله، رسیده که او سیده زنان، عالم و برترین بانوی بانوان جهان است منافات، ندارد زیرا در روایات متعددی که در فضائل و مناقب حضرت فاطمه علیها السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سایر معصومین علیهم السلام نقل شده چنین آمده است که: «.....» ، مریم کانت سیده نساء، عالمها، و فاطمه علیها السلام سیده نساء العالمین من الأولین و الآخیرین: مریم بانوی زنان زمان خود بود، اما فاطمه علیها السلام بانوی تمام زنان جهان از اولین و آخرین است. «تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 338؛ بحار الانوار ج 43، ص 26؛ معانی الاخبار، ج 1، ص 106 جهت آگاهی از روایات اهل سنت به کتاب «فضائل الخمسه» ج 3، ص 169 مراجعه فرمایید.

سپس ما این کتاب - آسمانی - را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم. (1)

12. و در مورد اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت از خاندان و عترت پیامبر گرامی اسلام له می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)

خداوند اراده فرموده است که گناه و پلیدی را فقط از شما اهل بیت علیهم السلام دور سازد و شما را کاملاً پاک و پاکیزه گرداند. (2)

این ها آیاتی است که در مورد اصل اصطفاء (مسأله گزینش) و تفضیل الهی درباره بعضی اشخاص و خاندان ها و، پیامبران وارد شده و موقعیت امامت و رهبری را نیز از نظر «اصطفاء» و «انتخاب» و «گزینش الهی» روشن می کند و نشان می دهد که گزینش، پیامبر و امام حق خداوند است و در این امر مجالی برای دخالت دیگران نیست.

2. برنامه نصب و تعیین امام

اشاره

شکی نیست که یکی از شئون، پیامبران و یکی از شاخه های ولایت تشریحی و برنامه های الهی آنان برای هدایت و راهنمایی، مردمان حکومت و فرمانروایی است، حکومتی که اصالتاً مربوط به خداوند و نیابتاً مربوط به پیامبران و اولیاء الهی است حکومتی که پایه های اساسی آن را دستورهای واقعی خداوند و اوامر و نواهی او و عدل و دادگری در میان بندگان خدا تشکیل می دهد

، بنابراین از آن جا که بحث امامت و خلافت (بخصوص) در قرآن کریم بر محور این دو اصطلاح اسلامی دور می زند ناگزیریم نخست هر یک از این دو اصطلاح را توضیح

ص: 363

1- سوره فاطر، آیه 32. ناگفته نماند که در روایات فراوانی که از طرق اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه شریفه وارد شده در همه آن ها «بندگان برگزیده خدا» به امامان معصوم علیهم السلام تفسیر شده است. و جالب توجه: این که منصور دوانیقی - خلیفه عباسی - با این که سیاست حکومتش کوبیدن شیعیان و انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام بود، امام جعفر صادق علیه السلام را مصداق این آیه می دانست. جهت آگاهی بیشتر از تفسیر آیه به تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 361 به بعد، و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 378 ترجمه دکتر آیتی مراجعه فرمایید.

2- سوره احزاب، آیه 33 در مورد این آیه شریفه در بخش یازدهم تحت عنوان «عصمت اهل بیت علیهم السلام» به تفصیل سخن خواهیم گفت.

داده و تعریف کنیم و آن گاه به بررسی برنامه نصب و تعیین امام پردازیم.

اول: خلیفه و خلافت

اشاره

خلافت در لغت عرب به معنای نیابت از دیگری است (1)، و خلیفه به کسی گفته می شود که جانشین دیگری شده و قائم مقام او گردیده و در جای او نشسته است. (2) و به همین معنا در قرآن کریم نیز آمده است چنان که در سوره «اعراف» می فرماید:

(وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ)

به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار دادیم. (3)

و در یک آیه دیگر در همین سوره می فرماید:

(وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ)

به یاد آورید آن گاه که شما را جانشینان قوم عاد قرار دادیم. (4)

و در جای دیگر از همین سوره می فرماید:

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ)

آن گاه جانشینانی بعد از ایشان جای آن ها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی تورات) شدند. (5)

و در سوره «مریم» می فرماید:

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ)

جانشینانی بعد از ایشان جای آنان را گرفتند که نماز را سبک داشتند. (6)

و در سوره «انعام» می فرماید:

(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ)

- خدا - اگر بخواهد شما را می برد و بعد از شما هر که را بخواهد جانشین شما می گرداند (7)

- 1- مفردات راغب، مادة «خلف».
- 2- نهاية ابن اثير و لسان العرب، مادّه «خلف».
- 3- سورة اعراف، آيه 69
- 4- سورة اعراف، آيه 74.
- 5- سورة اعراف، آيه 169
- 6- سورة مريم، آيه 59
- 7- سورة انعام، آيه 132

این واژه به همان معنای لغوی اش در احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز آمده است چنان که فرموده است:

(يَكُونُ خَلْفِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً)

بعد از من 12 نفر جانشین خواهد بود. (1)

و فرموده است:

(يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً)

برای این امت 12 نفر خلیفه خواهد بود. (2)

و فرموده است:

(اللَّهُمَّ اِزْحَمْ خُلَفَائِي، اللَّهُمَّ اِزْحَمْ خُلَفَائِي، اللَّهُمَّ اِزْحَمْ خُلَفَائِي. قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوْنَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي)

بار خدایا! جانشینان مرا بیخشی بار خدایا! جانشینان مرا بیخشی بار خدایا! جانشینان مرا بیخشی پرسیدند: ای رسول خدا! جانشینان تو چه کسانی هستند؟ فرمود: آن هایی که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند. (3)

همچنین این واژه در زمان صحابه به همان معنای لغوی اش استعمال شده است.

الف. در زمان خلیفه اول

ابن اثیر در کتاب نهاییه خود آورده است:

«یک نفر اعرابی نزد ابوبکر آمد و پرسید تو جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله هستی؟ ابوبکر: گفت نه! پرسید: پس تو کیستی؟ گفت: «أنا الخليفة» من بازمانده پس از او و چیزی بی مصرف هستم» (4)

آن گاه ابن اثیر پس از معنا کردن کلمه «خالفه» می گوید: ابوبکر این سخن را از جهت تواضع و فروتنی بر زبان آورده است

ب. در زمان خلیفه دوم:

جلال الدین سیوطی (متوفای سال 911 هجری قمری) در کتاب «تاریخ الخلفاء» در

ص: 365

1- صواعق المحرقة، ص 20 از عبدالله بن عمر.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 106، از جابر بن سمره.

- 3- بحار الانوار، ج 2، ص 145 ح 7 و معانى الاخبار، ص 356 و كنز العمال، ج 10، ص 221
- 4- نهاية ابن اثير، ج 1، ص 69 و لسان العرب، ج 9، ص 89 مادة «خلف».

شرح حال «عمر بن خطاب» می نویسد: عسکری در کتاب «الاولئ» و طبرانی در «الکبیر» و حاکم در «المستدرک» آورده اند:

«روزی عمر بن عبدالعزیز از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه پرسید: چرا در زمان ابوبکر نامه ها را با عنوان «من خلیفة رسول الله». (از سوی خلیفة رسول خدا) می نوشتند و در ابتدای کار، عمر با عنوان «من خلیفة ابی بکر» (از سوی جانشین، ابوبکر) می نوشتند و اولین بار چه کسی نوشت: «من امیرالمؤمنین» (از امیر مؤمنان؟) ابوبکر بن سلیمان پاسخ داد:

شفاء، که از بانوان مهاجر است به من گفت: ابوبکر نامه ها را با عنوان «من خلیفة رسول الله» و عمر با عنوان «من خلیفة خلیفة رسول الله» امضا می کردند. تا این که خلیفه دوم به عامل خود در عراق نوشت که دو نفر از مردم زیرک و پر حوصله آن سامان را به نزد من روانه کن تا از اوضاع آن جا و مردمش از ایشان کسب اطلاع کنم. او نیز لبید بن ربیع و عدی بن حاتم را به خدمتش اعزام داشت.

این دو نفر به مدینه وارد شدند و در مسجد به عمر و بن عاص برخورد نموده و به او گفتند از امیرالمؤمنین برای ما اجازه بگیر عمر و عاص با شنیدن این نام گفت: چه اسم مناسبی پس بر «عمر» وارد شد و گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین عمر: پرسید این اسم را از کجا آوردی و منظورت چیست؟

عمر و گفت اولاً ماجرا از این قرار است که دو نفر از عراق آمده و می خواهند خدمت برسند، ثانیاً تو امیر ما هستی و ما مؤمنانیم و از همان روز نامه ها با این عنوان صادر شد.

و نووی نیز در کتاب «تهذیب» گفته است:

عمر به مردم گفت: شما مؤمنانید و من امیر شما هستم؛ این بود که او را «امیرالمؤمنین» نامیدند. در صورتی که پیش از آن به او می گفتند: خلیفة رسول الله و از آن هنگام به بعد از آن نام بلند و طولانی صرف نظر کردند. ⁽¹⁾

به هر حال آن چه از متون منابع مهم حدیثی و تاریخی در رابطه با استعمال لفظ خلیفه استفاده می شود این است که مسلمانان صدر اسلام ابوبکر را خلیفه پیغمبر و عمر را خلیفه خلیفه پیغمبر می نامیدند و بعدها عمر را امیرالمؤمنین گفتند اما در

ص: 366

1- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 137 - 138؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 81 - 82؛ الاولئ عسکری، ص 103 - 104.

دوره های اموی و عباسی علاوه بر عنوان امیرالمؤمنین به هر زمامداری که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله عهده دار حکومت اسلامی می شد لقب «خلیفه الله» نیز اضافه گردید و از این رو حجاج بن یوسف ثقفی در خطبه نماز جمعه خطاب به مردم گفت:

«حرف شنو و فرمانبردار خلیفه الله و برگزیده، او عبدالملک مروان باشید!» (1)

و هنگامی که در زمان حکومت مهدی عباسی در مجلس او گفته شد که «ولید» خلیفه، اموی مردی زندیق بوده، است مهدی عباسی اعتراض کنان گفت خلافت الهی در نزد خداوند بالاتر از آن است که آن را در اختیار زندیقی قرار دهد! (2)

از دوران امویان و عباسیان که بگذریم در دوران حکومت ترکان عثمانی نیز نام «خلیفه» بدون پسوند «الله» و «رسول الله» عنوانی بوده است که در مورد فرمانروای بزرگ مسلمانان به کار می رفته است. (3)

حال با توجه به تمام استعمالات و تغییراتی که در دوره های مختلف تاریخ، اسلامی از زمان خلافت ابوبکر تا دوران خلفای عثمانی در لفظ خلیفه روی داده، اصطلاحاتی که پیروان مکتب خلفا در مورد زمامداری، ابوبکر، عمر، عثمان خلفای اموی و عباسی و ترکان عثمانی به کار برده و بر آن ها نام خلیفه نهاده اند، باید دید که از نظر قرآن و روایات اسلامی معنا و مفهوم خلیفه چیست؟ و در اصطلاح شرع اسلامی خلیفه و جانشین پیغمبر خدا کیست؟

خلیفه در اصطلاح اسلامی

چنان که از موارد کار برد لفظ «خلیفه» در برخی از آیات قرآن کریم و روایات اسلامی استفاده می شود «خلیفه» در اصطلاح اسلامی کسی است که خدای تعالی او را برگزیده و جانشین خود در زمین ساخته است خواه چنین شخصی پیامبر باشد یا وصی پیامبر.

بنابراین لفظ خلیفه در اصطلاح شرع اسلامی به معنی - حاکم و زمامدار مسلمین - نیامده است یعنی این لفظ در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای این معنا قرار داده نشده و آن

ص: 367

1- سنن ابو داود، ج 4، ص 210، ح 4645 باب الخلفاء.

2- البداية والنهاية، ج 10، ص 9.

3- معالم المدرستین، ج 1، ص 159 و 354 جهت آگاهی بیشتر به دایرة المعارف تشیع، ج 7، ص 198 تحت عنوان خلافت مراجعه فرمایید.

حضرت نام خلیفه را در مورد جانشین خودش در امر رهبری و حکومت بر امت اصطلاح نکرده است همچنین خلیفه ای که در قرآن کریم آمده است «خلیفه رسول خدا» نیست بلکه مقصود از آن «خلیفه الله» است. این که در قرآن کریم می خوانیم که خداوند در مورد خلافت آدم علیه السلام به فرشتگان فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)؛ من در روی زمین خلیفه قرار می دهم» (1) و یا این که خطاب به داود پیغمبر فرموده است (إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) ما تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم» (2) در هر دو آیه لفظ خلیفه در معنای خلیفه الهی به کار رفته است تردیدی نیست که حضرت داود - طبق صریح آیه مذکور - خلیفه پیغمبری نیست، بلکه خود او مستقلاً پیامبر صلی الله علیه و اله می باشد و یا این که حضرت آدم علیه السلام خلیفه پیامبر صلی الله علیه و اله قبلی نیست زیرا اصولاً قبل از او پیامبری نبوده است. پس در هر جا که در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله لفظ خلیفه دیده شود به همان معنای لغوی که در زبان عرب داشته به کار رفته است نه به معنای دیگر

، بنابراین حدیثی که می گوید (اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي) از جانشینان واقعی رسول خدا صلی الله علیه و اله با معنای خاص خلافت که همان مقام «خلیفه الهی» باشد سخن می گوید نه از زمامداران پس از او و این جانشینان و، خلفا همان کسانی هستند که سنت آن حضرت را به خوبی می شناسند و به تمام رموز قرآن آشنایی دارند و آن را برای مردم بازگو می کنند و در این خصوص است که بعد از حضرتش نیاز به خلیفه می باشد زیرا خلیفه پیغمبر باید کسی باشد که مانند او عمل، کند و همان گونه که وظیفه شخص پیغمبر رسالت و تبلیغ شرایع الهی است او نیز باید احکام دین و حقایق آیین الهی را به مردم برساند و نکته شایان توجه این که خلیفه به این معنا در روایات زیادی از ائمه اهل بیت علیهم السلام و همچنین در روایات مکتب خلفا آمده است که برای نمونه برخی از آن ها را در این جا می آوریم:

1. در کنز الفوائد کراچکی در حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«علی بن ابی طالب [علیه السلام] خلیفه الله و خلیفه من و حجّت خدا و حجّت من و دروازه - علم

ص: 368

1- سوره بقره، آیه 30

2- سوره ص، آیه 26.

- خدا و درب دانش من و برگزیده خدا و برگزیده من و حبیب خدا و حبیب من و خلیل خدا و خلیل من و شمشیر خدا و شمشیر من است و او برادر و یار و یاور و وزیر و وصی من... و سید اوصیاء و بهترین فرد امت من است.» (1)

2. شیخ الاسلام حموی شافعی در «فرائد السمطین» از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله الا الله فرمود:

«خلفا و اوصیای من و حجت های خداوند بر مردمان بعد از من دوازده نفراند...» (2)

3. علامه قندوزی در «ینابیع المودّه» از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«من سید پیامبرانم و علی سید اوصیا است و اوصیای من بعد از من دوازده نفراند...» (3)

پس خلافت یعنی مقام خلیفه الهی داشتن از وصی پیغمبر جدا شدنی نیست خواه حکومت ظاهری داشته باشد یا نداشته باشد.

از آن چه تا بدینجا گفته شد روشن می شود که گر چه لفظ «خلیفه» در قرآن کریم و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله آمده است ولی بدین معنا که لقب رئیس امت اسلامی و عنوانی از برای جانشینی پیامبر اسلام، باشد استعمال نشده است. زیرا:

چنان که، گفتیم خلیفه در لغت به معنای کسی است که جانشین دیگری شده و قائم مقام او گردیده و در غیاب او کارهایش را به عهده بگیرد و در قرآن کریم - چنان که در آیه مربوط به خلافت داود پیغمبر آمده است - به معنای کسی است که خداوند او را برگزیده و خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داده و از سوی خدای تعالی به سمت حکومت و فرمانروایی بر مردم منصوب شده باشد و در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز - چنان که در حدیث (اَللّٰهُمَّ اِزْحَمْ خُلَفَائِيْ) دیدیم به معنای کسی که به تبلیغ حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله پردازد، آمده است.

پس استعمال لفظ خلیفه در مورد کسانی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله روی کار آمده و زمام امور مسلمانان را به دست گرفته و خود را خلیفه و جانشین پیغمبر معرفی نمودند از اصطلاحات مسلمانان است که از پیروان مکتب خلفا سرچشمه گرفته است

ص: 369

1- بحار الانوار، ج 26، ص 263، ح 47

2- فرائد السمطین، ج 2، ص 312.

3- ینابیع المودّه، ج 2، ص 534 باب 77، چاپ نجف، چاپ هفتم.

زیرا چنان که، دیدیم آنان در ابتدای کار که ابوبکر را برای زمامداری انتخاب نمودند وی را «خلیفه رسول الله» نامیدند و بعد او عمر را «خلیفه خلیفه رسول الله» می گفتند که بعدها به وی لقب «امیرالمؤمنین» دادند و پس از آن نیز خلفای اموی و عباسی را به عنوان «خلیفه» «الله» می شناختند و سرانجام به علت استعمال، زیاد اصطلاح مزبور را مختصر نموده و در زمان حکومت ترکان عثمانی شخص حاکم و سلطان وقت را به عنوان خلیفه قلمداد می نمودند.

به هر حال، لفظ «خلیفه» که یک اصطلاح بسیار معروف و مشهور در مباحث امامت و خلافت، است با همان معنای مشهور آن - یعنی حاکم و زمامدار مسلمین - یک اصطلاح شرعی و اسلامی نیست بلکه از اصطلاحات مسلمانان است که نخست به وسیله مردم به ویژه توسط پیروان مکتب خلفاء این نامگذاری انجام شده و سپس بعدها از سوی فقها و متکلمین - از شیعه و سنی - به صورت یک اصطلاح علمی درآمده است.

اینک با توجه به تمام مطالبی که در مورد استعمال و کار برد لفظ خلیفه و معنای لغوی آن آوردیم باید ببینیم «خلیفه الله» از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی به چه کسی اطلاق می شود؟

خلیفه خدا در روی زمین

در اصطلاح اسلامی «خلیفه الله فی الارض» (جانشین خدا در روی زمین)، به کسی گفته می شود که خداوند او را از میان بشر برگزیده و او را امام و پیشوای مردم و جانشین خود در زمین قرار داده و هدایت و راهنمایی بندگان را به او واگذار کرده است.

این اصطلاح به همین معنا در قرآن کریم آمده است، چنان که می فرماید:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)

به یاد آور - هنگامی که خدای تو به فرشتگان فرمود من در زمین جانشینی قرار می دهم. (1)

این آیه صراحت دارد که خدای تعالی حضرت آدم علیه السلام را خلیفه روی زمین قرار داده و

ص: 370

اورا به عنوان نماینده خود برگزیده و مقام والای «خلیفة اللهی را به او ارزانی داشته است.

، همچنین خدای تعالی در آیه مربوط به خلافت حضرت داود علیه السلام از او به عنوان «خلیفة فی الارض» یاد نموده و خطاب به وی می فرماید:

(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)

ای داوود ما تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم پس در بین مردم به حق داوری کن، و از هوی و هوس پیروی منما که تو را از راه خدا باز می دارد. (1)

این، آیه علاوه بر این که حکومت داود علیه السلام را از جانب خدا معرفی می کند به سه شرط از مهم ترین شرایط رهبری در حکومت الهی نیز اشاره می نماید که مختصراً به آن ها اشاره می کنیم

1. نصب و تعیین خلیفه از جانب خداوند چنان که می فرماید:

«ای داود! ما تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم.»

2. وجود صفت «عدالت» در «زامدار»، چنان که می فرماید:

پس در بین مردم به حق داوری کن.»

3. وجوب مقام «عصمت» در پیشوا چنان که می فرماید:

«و از هوی و هوس پیروی منما که تو را از راه حق گمراه و منحرف می سازد.»

پس حکومت حضرت داود علیه السلام و حق داوری او در میان مردم به خاطر جانشینی خداوند در زمین، است و یا به جهت این است که خداوند او را در زمین جانشین خود ساخته و حق داوری در بین مردم را به او عطا کرده است.

بر این، اساس واگذاری حق داوری به، داود فرع بر تعیین او به عنوان جانشین خداوند در روی زمین است به این معنا که اول خداوند او را برای جانشینی خود برگزیده و سپس حق داوری را به او واگذار کرده است.

، بنابراین اگر آیه ای را یافتیم که بر واگذاری حق داوری بین مردم به یکی از برگزیدگان خدا دلالت، دارد از آن آیه می فهمیم که آن ولی و برگزیده خدا جانشین

ص: 371

خداوند در روی زمین است؛ همچنان که این آیه شریفه گواه بر این مطلب است که می فرماید:

(وَإِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ)

ما تورات را که در آن هدایت و نور است فرستادیم تا پیامبران به وسیله آن حکومت و داوری کنند (1)

همچنین خداوند وجود مقدس خاتم انبیاء حضرت محمد را مخاطب ساخته و به او می فرماید:

(وَإِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ)

ما این قرآن را به حق بر تو فرو فرستادیم تا در بین مردم حکم کنی. (2)

و نیز خداوند می فرماید:

(وَإِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ... فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ)

ما این قرآن را به حق بر تو فرو فرستادیم... پس در بین مردم به آن چه خدا فرو فرستاده است داوری کن (3)

از مجموع این آیات - چه آیه مربوط به حکومت داود علیه السلام و چه آیات سه گانه بعدی - این معنا به خوبی روشن می شود که حکومت داشتن، انبیاء فرع بر انزال کتاب خدا بر آنان بوده است.

و از این جا معلوم می شود که خداوند حاملان کتابش را جانشینان خود در روی زمین قرار داده است خواه آن چه را که از کتاب و برنامه های دین به مردم می رسانند، مستقیماً به وسیله وحی از خدای تعالی دریافت کرده باشند (مانند: آدم، نوح، موسی، عیسی و حضرت محمد صلوات الله علیهم اجمعین) و خواه مانند: اوصیای همه پیامبران از آدم علیه السلام گرفته تا وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله که همگی وظیفه تبلیغ و حفظ و حراست آیین الهی را به عهده داشتند - از راه الهام و توارث کتاب های آسمانی از صاحب شریعت دریافت کرده باشند.

ص: 372

1- سوره مائده، آیه 44

2- سوره نساء، آیه 105

3- سوره مائده آیه 48

خداوند جانشینان خود را در روی، زمین پیشوایان مردم قرار داده و به آنان کتاب و نبوت عطا فرموده و در کتاب آسمانی خود (قرآن کریم) از آنان به عنوان «امام» یاد نموده و درباره آنان چنین فرموده است:

(... وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَ جَعَلْنَاهُمْ اٰئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ اِقَامَ الصَّلَاةَ وَ اٰتَيْنَا الزَّكَاةَ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)

... ما همه (آن ها را) صالح و شایسته گردانیدیم و آن ها را پیشوایان مردم قرار دادیم تا مردمان را به فرمان ما هدایت کنند و انجام هر کار نیکو و به پا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی نمودیم و آن ها هم به عبادت ما پرداختند. (1)

همچنین فرموده است:

(وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيْمَ عَلٰى قَوْمِهِ ... وَ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُوْدَ وَ سُلَيْمٰنَ وَ اَيُّوْبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسٰى وَ هٰرُوْنَ ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيٰى وَ عِيسٰى وَ اِلْيَاسَ ... وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِلْيَسَعَ وَ يُوْنُسَ وَ لُوْطًا وَ كَلَّا فَضَمَّ لَنَا عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ ... وَ اٰجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ... اَوْلٰئِكَ الَّذِيْنَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحَكْمَ وَ النُّبُوَّةَ...)

این است حجّتی که ما ابراهیم را بر قومش دادیم... و به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را به راه راست هدایت نمودیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم، و از فرزندان او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت نمودیم... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از نیکوکارانند و اسماعیل و یسع - یوشع - و یونس و لوط و همه آنان را بر جهانیان برتری دادیم... و آن ها را بر دیگران برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم... آن ها کسانی بودند که ما به آن ها کتاب و حکومت و نبوت عطا کردیم...» (2)

پس طبق آیات یاد شده کسی که خداوند او را جانشین خود در روی زمین قرار داده است حاکم و فرمانروای مردم است و در بین مردم به حکومت و داوری می پردازد.

همچنین، خداوند جانشینان خود را پیشوایان مردم قرار داده است تا آنان را به

ص: 373

1- سوره انبیاء آیه 72-73

2- سوره انعام، آیات 83-89

کتابش راهنمایی کنند و دین و شریعتش را به مردم ابلاغ نمایند

، بنابراین مهم ترین وظیفه جانشینان خدا تبلیغ است چنان که خدای تعالی خود در کتاب مقدّسش به این نکته تصریح نموده و فرموده است:

(فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ)

آیا بر پیامبران جز تبلیغ آشکار چیز دیگری است. (1)

و فرموده است:

(وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ)

بر پیامبر به جز تبلیغ آشکار چیزی نیست. (2)

و فرموده است:

(إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ)

به جز تبلیغ بر تو چیزی نیست. (3)

و فرموده است:

(فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ)

تنها، تبلیغ به عهده تو می باشد. (4)

و فرموده است:

(أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ)

تنها وظیفه پیغمبر ما تبلیغ است. (5)

همچنین کار تبلیغ جز به وسیله پیامبری که به او وحی، شده یا وصی، او که از جانب خداوند تعیین شده، باشد صورت نمی گیرد که نمونه چنین تبلیغی را در مورد ده آیه نخست از سوره براءت در دست داریم که به عنوان شاهد یکی از روایات وارده در این موضوع را در این جا می آوریم

در تفسیر درّ المنثور سیوطی از قول ابو رافع آمده است که گفت:

(رسول خدا صلی الله علیه و اله ابوبکر را با آیات براءت به مکه فرستاد آن گاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و

- 1- سورة نحل، آيه 35.
- 2- سورة نور آيه 54 و سورة عنكبوت، آيه 18.
- 3- سورة شوري، آيه 48.
- 4- سورة آل عمران، آيه 20.
- 5- سورة مائده، آيه 92 و تغابن، 12.

گفت: کار تبلیغ جز به وسیله خودت یا مردی از خودت، نباید انجام گیرد. پس پیامبر صلی الله علیه و اله علی را به دنبال ابوبکر فرستاد تا بین مکه و مدینه به او رسید و آیات مزبور را از ابوبکر گرفت و خودش به مکه برد و در موسم حج بر مردم خواند.» (1)

در این روایت چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند رسول خدا صلی الله علیه و اله صحابی خود ابوبکر را به همراه ده آیه نخست سوره براءت - در سال نهم هجرت و به هنگام موسم حج - به سوی مکه اعزام می دارد تا آن ها را بر مشرکان ابلاغ نماید که، جبرئیل امین وحی الهی به خدمتش می رسد و به او می گوید تبلیغ جز به وسیله، خودت یا مردی از، خودت نباید صورت بگیرد به عبارت دیگر تبلیغ آیات ده گانه سوره براءت به مخاطبین، آن ها وظیفه شخص پیغمبر است و این وظیفه مهم جز توسط شخص پیامبر صلی الله علیه و اله، یا مردی از، او که علی بن ابیطالب علیه السلام وصی او بر دین و شریعتش باشد انجام پذیر نخواهد بود.

از این جا معلوم می شود که تبلیغ مستقیم از جانب خداوند جزء وظایف شخص پیغمبر و مقام ولایت و وصایت آن حضرت است (2) و جز خود او یا شخصی که در واقع خلیفه و جانشین اوست نباید از طرف خدا تبلیغ کند و همچنین دانسته می شود این که رسول خدا صلی الله علیه و اله نخست آیات را به ابوبکر می دهد تا آن را بر مشرکان ابلاغ نماید و سپس او را از این کار عزل و بر کنار می نماید برای این است که مسلمانان بدانند خلیفه و جانشین پیغمبر و کسی که باید بعد از او زمام امور مسلمانان را به دست بگیرد و اوامر خدا را ابلاغ نماید و آوای پیغمبر را به گوش مردمان برساند و مفسر کتاب خدا و مبین احکام و شریعت خدا و نماینده پیغمبر خدا، باشد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حال باید دید آیا پیغمبر خدا در این باره سخنی با مردم گفته و او را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرده است یا خیر؟

خلیفه و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله

آن چه مسلم است این است که پیغمبر خدا در فرصت های مناسب و موارد متعدّد با

ص: 375

1- تفسیر درّ المنثور، ج 3، ص 210.

2- در مورد وصی رسول خدا صلی الله علیه و اله و روایاتی که در این زمینه وارده شده و این که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در این مورد چه کرده و چه مطالبی فرموده است در بخش یازدهم کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت.

الفاظ و عبارات مختلف علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی نموده و این موضوع را عده زیادی از اهل حدیث و تاریخ در کتاب های خود آورده اند که برای نمونه برخی از آن ها را در این جا می آوریم

1. ابن هشام در کتاب سیره خود در مورد جنگ «تبوک» درباره جانشینی علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله چنین آورده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله خواست از مدینه کوچ کند علی بن ابی طالب را برای سرپرستی خانواده و عیالات خود در مدینه گذارد و به او دستور داد تا نزد آن ها بماند.

منافقین در این باره یاوه سرایی کرده گفتند این که پیغمبر علی علیه السلام را همراه خود نبرده به خاطر این بوده است که بودن علی را بر خود سنگین می دانسته و خواسته است خود را از او آسوده کند علی بن ابی طالب که این سخن را شنید اسلحه خود را برداشته و به دنبال آن حضرت حرکت کرد تا در جایی بنام «جُرف» خود را به رسول خدا صلی الله علیه و اله رسانید و به آن جناب: گفت ای رسول خدا منافقین چنین پندارند که چون بودن من در این سفر بر شماگران بوده است مرا در مدینه گذارده ای؟!!

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: آن ها دروغ گفته اند و من تو را برای رسیدگی به کارهای خود و آن چه به جای نهادم در مدینه گذارده ام پس به سوی شهر برگرد و در خانواده من و خانواده خود جانشین من باش (و سرپرستی ایشان را در غیبت من به عهده بگیر) و سپس فرمود:

(أَفَلَا تَرْضَى يَا عَلِيُّ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي): «ای علی علیه السلام آیا خشنود نیستی که مقام و منزلت تو نسبت به من همانند مقام هارون نسبت به موسی باشد جز این که بعد از من پیامبری نیست؟»

علی بن ابی طالب که این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنید به مدینه بازگشت و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله نیز به راه خود ادامه داد. (1)

2. ابن سعد در کتاب طبقات خود از قول براء بن عازب و زید بن ارقم آورده است که این دو صحابی گفته اند:

چون جنگ «تبوک» پیش آمد رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: یا باید من در مدینه بمانم و یا تو و چون علی علیه السلام را به جانشینی خود برگزید، خود به منظور پیکار با

ص: 376

پس از عزيمت پيامبر صلى الله عليه و اله ، كسى گفت رسول خدا صلى الله عليه و اله على السلام را به سبب كارى ناخوشايند كه از او سر زده بر جاى گذاشته است چون اين سخن به گوش على عليه السلام رسيد، خود را به رسول خدا صلى الله عليه و اله رسانيد همين كه چشم پيغمبر به على عليه السلام افتاد پرسيد: اتفاقى افتاده است؟! على عليه السلام گفت: نه، اى رسول خدا صلى الله عليه و اله! اما شنيده ام كسى شايع کرده كه شما به سبب خطايى كه از من سرزده است آزرده خاطر شده و مرا در مدينه بر جاى گذاشته اى

رسول خدا صلى الله عليه و اله تبسمى كرد و فرمود:

«يا على!، اما ترضى أن تكون منى كهارون من موسى غير أنك لست بنبي: اى على! آيا دوست ندارى كه تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسى باشى با اين تفاوت كه تو پيغمبر نىستى؟»، على عليه السلام پاسخ داد دوست دارم اى رسول خدا و پيغمبر فرمود: مقام و منزلت تو آن چنان است. (1)

3. امام احمد حنبل در كتاب «مسند» خود از قول سعد بن ابى وقاص مى نويسد كه وى گفت:

هنگامى كه رسول خدا صلى الله عليه و اله براى غزوه تبوك از مدينه بيرون مى شد على بن ابى طالب - رضى الله عنه - را در مدينه به جانشينى خود برگزيد على به حضرتش گفت: اى رسول خدا! من دوست دارم كه در همه جا در کنار شما باشم. پيغمبر فرمود نمى خواهى كه براى من به منزله هارون براى موسى، باشى با اين تفاوت كه ديگر بعد از من پيامبرى نخواهد بود؟ (2)

4. ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه از قول ام سلمه آورده است كه در آغاز جنگ «جمل» به عايشه گفت:

من به يادت مى آورم كه: من و تو در سفرى همراه رسول خدا صلى الله عليه و اله بوديم و على عليه السلام در آن سفر نعلين رسول خدا صلى الله عليه و اله را مى دوخت و جامه هايش را مى شست، نعلين رسول خدا صلى الله عليه و اله پاره شده بود و على عليه السلام در زير سايه درخت سمره اى نشسته و آن را مى دوخت كه پدرت - ابو بكر - به همراه عمر آمدند و اجازه ورود خواستند ما برخاستيم و به حجاب پناه برديم و آن ها وارد شدند و با پيغمبر به گفتگو پرداختند و

ص: 377

1- طبقات ابن سعد، ج 3، ص 24، چاپ بيروت

2- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 177 ح 1535. در مورد حديث منزلت كه در بسيارى از منابع حديثى اهل سنت آمده است در بخش يازدهم ذيل آيه ولايت به تفصيل سخن خواهيم گفت.

گفتند: ای رسول خدا! ما نمی دانیم شما تاکی در میان ما خواهی بود؟ ای کاش ما را آگاه می ساختی که پس از تو چه کسی خلیفه و زمامدار خواهد بود تا پناهگاه و مرجع ما باشد؟

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من جای او را می دانم (و او را می شناسم) اگر این کار کنم و او را معرفی نمایم شما از گردش پراکنده می شوید همان گونه که بنی اسرائیل از گرد هارون پسر عمران پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند

پس آن دو نفر خاموش شدند و از خدمت پیغمبر مرخص شدند و بعد از آن من و توبه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله باز آمدم و تو که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله از همه ما گستاخ تر بودی پرسیدی ای رسول خدا صلی الله علیه و اله چه کسی را بعد از خود خلیفه قرار داده ای؟ فرمود: پاره دوز کفش (خاصف النعل) ما بیرون آمدم و کسی جز علی علیه السلام را ندیدیم. تو گفتی ای رسول خدا صلی الله علیه و اله! ما به جز علی علیه السلام کس دیگری را نمی بینیم. فرمود: خلیفه همان است. (هو ذاك).

عایشه گفت: درست است داستان را به یاد دارم ام سلمه گفت: پس بعد از این آگاهی چرا بر او خروج می کنی؟ عایشه گفت من از این جهت بیرون می روم که در میان مردم اصلاح کنم و اگر خدا بخواهد اجر و پاداش ببرم؛ ام سلمه گفت: این تو و این رأی تو هر چه می خواهی انجام بده. (1)

5. ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «صواعق المحرقة» در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله روایت کرده است که:

در مرضی که آن حضرت با آن از دنیا رحلت، نمود خطاب به اصحابی که در اطاق او در کنار بسترش جمع شده بودند فرمود:

ای مردم! نزدیک است که به سرعت جانم گرفته شود و از میان شما بروم. به شما چیزی می گویم که عذر من نزد شما باشد آگاه باشید که من در میان شما کتاب پروردگارم و عترتم یعنی اهل بیتم را از خود باقی می گذارم سپس دست علی علیه السلام را گرفت و آن را بلند کرد و فرمود این علی علیه السلام با قرآن است و قرآن با علی علیه السلام است، دو جانشین بصیر من، تا زمانی که بر سر حوض - در روز رستخیز - بر من وارد شوند از یکدیگر جدا نخواهند شد، و من از آن ها خواهم پرسید که بعد از من چگونه با آن ها رفتار کرده اید. (2)

ص: 378

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 218، المعیار والموازنه، ص 28 و الغدیر، ج 2، ص 319

2- صواعق المحرقة ص 126، چاپ مکتبه القاهره

این روایات بیانگر این واقعیت است که رسول خدا صلی الله علیه و اله در موارد مختلف و فرصت های، مناسب خلیفه و جانشین خود را تعیین نموده و علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین پس از خود به اصحاب معرفی، فرموده و مسأله خلافت و جانشینی را به هیچ وجه مهمل و مسکوت نگذارده است.

دوم: امام و امامت

اشاره

امام در لغت عرب به معنای انسانی است که دیگران از او پیروی و متابعت کنند و گفتار و رفتارش را سرمشق و الگوی خود قرار دهند خواه چنین امامی بر حق باشد یا بر باطل (1) همچنان که خداوند در مورد امام بر حق می فرماید:

(يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بيمينِهِ فَاولئك يقرءون كتابهم ولا يظلمون فتيلاً* و من كان في هذِهِ اعمى فهو في الآخرة اعمى و اضل سبيلاً)

روزی [فرا می رسد] که ما هر گروهی از مردمان را با پیشوایشان می خوانیم. پس هر کس که نامه عملش را به دست راستش دهند آن ها نامه عمل خود را می خوانند و کم ترین ستمی به آن ها نخواهد شد. و هر کس که در این دنیا کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراه تر خواهد بود. (2)

و در مورد امام باطل می فرماید:

(فَقَاتِلُوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون)

با پیشوایان کفر و باطل پیکار کنید که آن ها را عهد و پیمان استوار نیست، باشد که کوتاه آیند. (3)

امام در اصطلاح اسلام کسی است که به فرمان خدا رهبر و راهنمای مردم بوده و آنان را به راه حق و دین خدا دعوت کند خواه چنین امامی انسان باشد و یا کتاب خدا چنان که در مورد امام بودن، انسان خداوند درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(إني جاعلك للناس إماماً)

ص: 379

1- به واژه «امم» در فرهنگ های لغت و مقدمه همین کتاب مراجعه فرمایید.

2- سوره اسراء، آیه 71 - 72

3- سوره توبه، آیه 12

من تورا پیشوای مردم قرار دادم (1)

و نیز می فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)

ما آن ها را پیشوایان مردم قرار دادیم تا به فرمان ما مردمان را راهنمایی کنند. (2)

همچنین درباره امام بودن کتاب می فرماید:

(وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً)

و پیش از آن کتاب موسی (تورات) پیشوا و رحمت بود (3)

از همین دو آیه اخیر به خوبی معلوم می شود که شرط امام در اسلام این است که اگر امام «کتاب» باشد باید از جانب خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و الهش برای هدایت مردم نازل شده، باشد همچون کتاب خدا قرآن کریم که به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و اله برای راهنمایی مردم نازل شده و پیش از آن هم کتاب موسی و دیگر کتاب های آسمانی بوده است.

اما اگر «امام» از آدمیان، باشد آن هم به طور قطع باید از جانب خدا تعیین و معرفی شده باشد، همچنان که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده است:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا): من تورا امام و پیشوای مردم قرار دادم.

با توجه به آن چه گذشت به این نتیجه می رسیم که:

الف: امام در اصطلاح اسلامی یا کتابی مُنَزَّل است که خداوند آن را برای هدایت و راهنمایی بندگان بر پیامبران نازل کرده است

ب: یا شخص معلوم و شناخته شده ای است که از جانب خدای تعالی برای هدایت و رهبری مردم تعیین و معرفی، شده و شرط امامت هم معصوم بودن یعنی پاک بودن از آلودگی به هر گناه و پلیدی است.

حال برای این که این مطلب کاملاً روشن شود امامت حضرت ابراهیم علیه السلام را از دیدگاه قرآن و اخبار اهل بیت علیهم السلام مورد بررسی قرار می دهیم.

امامت حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم در مورد امامت حضرت ابراهیم علیه السلام چنین می فرماید:

1- سورة بقره، آيه 124.

2- سورة انبياء، آيه 73

3- سورة هود، آيه 17

(وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)

و هنگامی که خداوند ابراهیم را به وسایل گوناگون آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم ابراهیم گفت: از دودمان من نیز - امامانی قرار بده - خداوند فرمود پیمان من به ستمکاران نمی رسد (1)

این آیه از مهم ترین فرازهای زندگی حضرت ابراهیم و آزمایش های بزرگ الهی و پیروزی حضرت ابراهیم علیه السلام در صحنه آزمایش ها سخن می گوید آزمایش هایی که عظمت مقام و شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام را مشخص می کند و ارزش وجود او را به خوبی آشکار می سازد

از این آیه شریفه که در مورد اعطاء مقام امامت و رهبری به حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شده چند مطلب در رابطه با مسأله امامت استفاده می شود که مختصراً به آن ها اشاره می کنیم

الف: در احراز مقام امامت لیاقت ذاتی و نورانیت باطنی و صفا و صمیمیت قلبی و صلاحیت و شایستگی لازم است و هر کس نمی تواند به آن مقام شامخ نائل گردد و به همین جهت حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن که با چشم باطن ملکوت آسمان و زمین را مشاهده کرد و به مرتبه یقین رسید. (2) و آن گاه به واسطه ابتلاء به آتش نمرود و ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام و یک سلسله وظائف سنگین دیگر که مورد آزمایش و امتحان الهی قرار گرفت و به خوبی از عهده آن ها بر آمد و قابلیت او به اثبات رسید خداوند به او: فرمود من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم.

این حقیقت در حدیث پر معنا و جالبی از امام صادق علیه السلام بدینگونه بیان شده است:

«خداوند ابراهیم علیه السلام را بنده خاص خود قرار داد پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و اله قرارش دهد، و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب فرمود پیش از آن که او را رسول خود سازد و او را رسول خود انتخاب نمود پیش از آن که او را به عنوان خلیل خود برگزیند و او را خلیل خود قرار داد پیش از آن که او را امام قرار دهد و هنگامی که همه این مقامات را در او جمع کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم این مقام در نظر ابراهیم علیه السلام به قدری

ص: 381

1- سوره بقره، آیه 124

2- (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) (سوره انعام، آیه 75).

بزرگ جلوه کرد که عرض نمود خداوندا از دودمان من نیز امامانی قرار بده، خداوند: فرمود پیمان من به ستمکاران آن ها نمی رسد... یعنی شخص سفیه امام افراد با تقوا نخواهد شد. (1)

ب: از آیه مورد بحث به خوبی استفاده می شود که امام که رهبر همه جانبه مادی و معنوی جسمانی و، روحانی و ظاهری و باطنی است و رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و مربی اخلاق و راهنمای دینی و مذهبی و معلم و آموزگار بشریت و مجری احکام الهی است - قطعاً باید از طرف خدا تعیین گردد.

زیرا: امامت یک نوع عهد و پیمان خدایی است که با جعل و انتخاب خدا اثبات می شود و گزینش امام در اختیار مردم نیست و به هیچ وجه عقائد و آراء آن ها نمی تواند در گزینش امام ملاک و معیار باشد چرا که مقام امامت مقام خلیفه اللهی است و از این رو بدیهی است که چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است چنان که در همین آیه به این موضوع تصریح شده و می فرماید: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا): من تو را پیشوای مردم قرار دادم:

و در یک آیه دیگر می فرماید:

(وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)

پروردگار تو آن چه بخواهد می آفریند و بر می گزیند آنان حق گزینش ندارند، خدای تعالی از آن چه که آنان شرک می ورزند پاک و منزّه است. (2)

و در حدیث انس بن مالک نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله در تفسیر این آیه شریفه فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي وَأَهْلَ بَيْتِي عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَأَنْتَجِبْنَا فَجَعَلَنِي الرَّسُولَ وَجَعَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَصِيَّ ثُمَّ قَالَ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ يَعْنِي مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ يَخْتَارُوا وَلَكِنِّي اخْتَارُوا مِنْ أَشَاءِ فَأَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي صَفْوَتُهُ وَخَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ.)

خداوند تبارک و تعالی من و اهل بیتم را از میان همه بندگان برگزید و ما را بر همگان برتری بخشید و مرا رسول و فرستاده و علی علیه السلام را وصی گردانید. سپس فرمود: (مَا كَانَ

ص: 382

1- کافی، ج 1، ص 175، ح 2 اختصاص شیخ مفید، ص 22، چاپ بیروت و بحار الانوار، ج 25، ص 205 ح 17.

2- سوره قصص، آیه 68.

لَهُمُ الْخَيْرَةُ»، «آن‌ها از خود اختیاری ندارند» یعنی: من به بندگانم اختیار ندادم که کسی را برای خود انتخاب کنند بلکه این منم که هر کس را که بخواهم انتخاب می‌کنم. پس من و اهل بیتم برگزیده خدا و انتخاب شده الهی از میان بندگان خدا هستیم. (1)

ج: از آیه مذکور استفاده می‌شود که امام باید «معصوم» و عاری از گناه و خطا باشد زیرا طبق نص صریح آیه شریفه کسانی که رنگ گناه و ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آن‌ها نقطه تاریکی از ظلم و ستم دیده می‌شود - خواه ظلم به خویشان و خواه ظلم به دیگران - حتی اگر برای یک لحظه هم بت پرستی کرده باشند قابلیت امامت را ندارند. چنان که در وصیت لقمان به پسرش آمده است: (يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ): پسر! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم بزرگی است. (2)

در حدیثی از عبدالله بن مسعود نیز نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (أَنَا دَعَوُهُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ): من مورد اجابت دعای پدرم ابراهیم هستم. ما عرضه داشتیم: یا رسول الله چگونه شما مورد اجابت دعای پدرتان ابراهیم هستید؟ فرمود:

خداوند متعال به سوی حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرستاد که: «من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار دادم و چون ابراهیم علیه السلام از این مقام شادمان گردید عرضه داشت پروردگارا! و از فرزندانم نیز امامانی مثل من قرار بده خدای عزوجل به او فرمود: ای ابراهیم من پیمانی را که به آن عمل نخواهم کرد به تو نمی‌بخشم عرضه داشت: پروردگارا! آن پیمانی که تو به آن وفا نخواهی کرد چیست؟ فرمود: من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی‌بخشم، ابراهیم عرضه داشت پروردگارا! ستمکارانی که این پیمان به آن‌ها نمی‌رسد کیانند؟ خداوند فرمود کسی که غیر مرا پرستش نموده و برای بتی سجده کرده باشد هرگز او را امام قرار نمی‌دهم و شایسته نیست که - چنین کسی - امام باشد...

سپس - پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم - فرمود: پس اجابت دعاء (ابراهیم) به من و برادرم علی علیه السلام منتهی گردید که هیچ یک از ما دو نفر هرگز برای بتی سجده نکرده ایم، پس خداوند مرا «نبی» و علی علیه السلام را «وصی» گردانید. (3)

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود:

ابراهیم علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و اله بود پیش از آن که امام، باشد تا این که خداوند فرمود: «من تو را امام و

ص: 383

1- بحار الانوار، ج 23، ص 74، باب 3، ح 22.

2- سوره لقمان، آیه 13.

3- بحار الانوار، ج 25، ص 200، ح 12 و مناقب ابن مغازلی، ص 276، ح 322

پیشوا قرار دادم او عرضه داشت: و از دودمان من نیز امامانی قرار بده خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد آنان که بتی را پرستش کرده اند امام نخواهند بود. (1)

و در ضمن یک حدیث مفصل و طولانی که هشتمین پیشوای معصوم شیعه حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درباره مقام شامخ امامت با عبدالعزیز بن مسلم سخن گفته چنین آمده است که فرمود:

امامت مقام بسیار والایی است که خداوند حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را پس از مقام پیامبری و دوستی خود به آن اختصاص داد و آن سومین فضیلتی بود که خدا او را بدان مشرف ساخت و نامش را در جهان جاودانه نمود و خود فرمود: «من تو را برای مردمان امام و پیشوا قرار می دهم» و چون ابراهیم خلیل علیه السلام که با این مقام غرق شادی شده بود عرضه داشت: «و من ذریّتی؟ و از فرزندانم نیز - امامانی - قرار بده؟ خدای متعال: «فرمود پیمان من (امامت) نصیب ستمکاران نخواهد شد پس این، آیه امامت هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرده است و این منصب مخصوص برگزیدگان است. (2)

پس امامت و رهبری در ابعاد متعدّد و گوناگون که دارد- که از آن جمله خلافت در زمین رهبری و پیشوایی بر قراری عدالت و، امنیت و اداره امور مردم است - دارای شرایط خاصی است که از آن جمله نصب و تعیین امام از جانب خداوند و عدالت زمامدار و وجود مقام عصمت در امام است که بدون شرایط مزبور تحقق حکومت حقّه الهی امکان پذیر نیست

، بنابراین، الطاف بی پایان خدایی اقتضا دارد که افراد ممتاز ولایقی را از بین بشر انتخاب کند و آن ها را برای امامت و رهبری برگزیند و برنامه های جامع و کاملی در اختیارشان قرار دهد تا انسان ها را به سوی سعادت و کمال رهبری کنند و راه سعادت و شقاوت را به آن ها نشان دهند و طریق وصول به سعادت و کمال را برایشان هموار سازند.

این افراد برگزیده و ممتاز قطعاً باید «معصوم» و از خطا و اشتباه و لغزش و گناه در امان باشند تا مفید واقع، شوند، و الگو و اسوه و نمونه باشند تا مردم از آن ها پیروی

ص: 384

1- کافی، ج 1، ص 175، ح 1، باب «طبقات الانبیاء و الرّسل».

2- بحار الانوار، ج 25، ص 121، معانی الاخبار، ج 1، ص 96، ح 2، کافی، ج 1، ص 179، تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 121 و غیبت نعمانی ص 217

، نمایند و اعمال و گفتارشان را با اعمال و گفتار آنان تطبیق دهند و از رفتارشان سرمشق بگیرند.

همچنین باید «عادل» باشند تا در بین مردم به حق و عدالت رفتار، کنند و احکام الهی را به اجرا در آورند و به کسی ظلم و ستم روا، ندارند و حق کسی را پایمال نکنند.

به هر حال از بررسی آیاتی که در قرآن کریم پیرامون مسأله «امامت و رهبری» وارد شده این معنا به خوبی استفاده می شود که مقام امامت مقام خلیفه الهی است و امام و خلیفه قطعاً باید از جانب خدا تعیین شود.

امامت عهد و پیمان الهی است

بر اساس آیه شریفه ای که در مورد امامت حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شده، امامت عهد و پیمان الهی است و، امام خلیفه و جانشین خداوند است و از این رو خدای تعالی چنین مقامی را به بندگان شایسته خود عطا فرموده و به عنوان «عهدی» (پیمان من) آن یاد نموده و مقرر فرموده است که امام باید معصوم و از جانب خدای تعالی به این سمت منصوب و معرفی شده باشد

، بنابراین از آن جا که مقام، امامت عهد و پیمان الهی است و امام خلیفه و جانشین خداوند در زمین است جای هیچ تردید نیست که همانگونه که خداوند مقررات آیین خود را به پیامبرش وحی و ابلاغ می کند تا آن را به مردمان برساند همچنین او را بدین امر آگاه می سازد که عهد و پیمان خود را بر عهده چه کسی نهاده است.

پس با توجه به این که امامت عهد و پیمان الهی است و عهد امامت خداوند به کسی که ستمگر باشد نمی رسد شکی نیست که گزینش و انتخاب امام با خداوند است و طبق آیاتی که در مورد وظایف مهم پیامبر صلی الله علیه و اله وارد شده، (1) شخص پیغمبر هم تنها ابلاغ کننده و رساننده چنین انتصابی است و عصمت هم لازمه آن است که این دو شرط اساسی در ائمه اهل بیت علیهم السلام جمع است و ما به خواست خدا در بحث های آینده در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت ولی در عین حال: در این جا نیز برای روشن

ص: 385

1- مانند: (ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ...) سوره مائده، آیه 99. (... إِنَّ عَلَيكَ إِلَّا الْبَلَاغُ...) سوره شوری، آیه 48 (... فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ....) سوره آل عمران آیه 20 و (أَتَمَّا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) سوره مائده، آیه 92 و تغابن آیه 12

شدن مطلب به برخی از احادیثی که در منابع معتبر اهل سنت در مورد امامت و پیشوایی وارد شده اشاره می‌کنیم

امام و پیشوای مسلمانان بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله

تردید نیست که مسأله امامت و پیشوایی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله یکی از مسائل بسیار مهم و حساسی بوده است که اهمیت و حساسیت آن نه از شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله و نه از نظر اطرافیان آن حضرت - از نظر هیچ کدام - پنهان نبوده است بلکه از همان ابتدای کار و اوایل بعثت همگی در فکر آن بوده اند (1) و از این رو است که می‌بینیم پیامبر صلی الله علیه و اله خدا در نخستین روزی که از پیروان خود برای تشکیل جامعه اسلامی بیعت می‌گرفت (2) و همچنین در گردهمایی کوچکی که از فرزندان عبدالمطلب به هنگام اخطار به نزدیکان و دعوت از آنان به پذیرش اسلام به عمل آورد، (3) و حتی پس از آن در طول دوران، بعثت امام و پیشوای مسلمانان را به عناوین مختلف به آنان معرفی فرموده است.

و اینک برای روشن شدن مطلب به احادیث چندی که در این زمینه از طرق اهل سنت می‌آوریم توجه فرمائید:

1. ابن مغزلی شافعی در کتاب «مناقب» از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هفتاد هزار از امت من بدون حساب وارد بهشت می‌شوند سپس روی به علی علیه السلام نموده و فرمود: آنان از شیعیان تو هستند و تو امام آنان هستی. (4)

2. ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از انس روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و آن گاه به من فرمود:

ای انس! نخستین کسی که از این وارد، شود، امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و

ص: 386

1- ر.ک بخش یازدهم ذیل آیه، پنجم تحت عنوان منظور از لفظ امر و اولوالامر.

2- ر.ک: بخش یازدهم تحت عنوان «اولوالامر در نصوص اسلامی»

3- ر.ک: بخش یازدهم ذیل آیه دوم تحت عنوان «اخطار به نزدیکان و معرفی علی علیه السلام...»

4- مناقب ابن مغزلی، ص 293، ح 335، چاپ اسلامیّه.

فرمانروای نورانیان و خاتم اوصیا (ی پیامبران) خواهد بود. انس گوید: من [در دل خود] گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار بده که ناگاه علی علیه السلام [علیه السلام] وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسید: انس چه کسی وارد شد؟ پاسخ دادم علی. پس رسول خدا صلی الله علیه و اله از جای برخاست و شادمانه او را در آغوش گرفت... و فرمود: تویی که از جانب من تبلیغ می کنی و آوای مرا به گوششان می رسانی و آن چه پس از من درباره آن اختلاف کنند برایشان روشن می نمایی. (1)

3. شیخ الاسلام حموینی در کتاب «فرائد السمطین» از قول ابن عباس روایت کرده است که: گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله (در حدیثی) به ام سلمه: فرمود

این علی بن ابی طالب گوشت و خون او گوشت و خون من است و او نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است جز این که بعد از من پیامبری نیست. ای ام سلمه! این علی علیه السلام امیر مؤمنان، و سرور مسلمانان و وصی من و مخزن علم من و دروازه دانش من است که مردمان از آن در باید وارد شوند... (2)

4. ابن عساکر در «تاریخ دمشق» از «بریده اسلمی» روایت کرده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله به ما فرمان داد تا به علی [علیه السلام] به عنوان «امیر المؤمنین» سلام کنیم و ما هفت نفر بودیم که من در آن روز از همه آنان کوچک تر بودم. (3)

5. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از کتاب حلیة الأولیاء ابونعیم اصفهانی نقل کرده است که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به کسانی که در اطراف آن حضرت بودند فرمود:

سید عرب را برایم بخوانید - یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را - عایشه گفت مگر تو سید عرب نیستی؟ فرمود: من سید فرزندان آدمم و علی علیه السلام سید عرب است. پس چون علی [علیه السلام] آمد به سراغ انصار فرستاد و چون آن ها آمدند خطاب به آنان فرمود آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر به آن متمسک شوید هرگز بعد از آن گمراه نگردید؟ گفتند چرا یا رسول الله! فرمود: این علی - ابن ابی طالب - است. پس او را به سبب دوستی من دوست بدارید و به گرامی داشت من گرامی بدارید و [بدانید] آن چه برایتان

ص: 387

1- حلیة الأولیاء، ج 1، ص 63 ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 2، ص 487؛ شرح، نهج البلاغه، ج 9، ص 169

2- فرائد السمطین، ج 1، ص 150.

3- ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 2، ص 260

گفتم جبرئیل [امین] از طرف خدای تعالی مرا به آن فرمان داده است. (1)

6. حافظ، ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب «کفایة الطالب» از ابی برزّه اسلمی روایت کرده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خدای تعالی در مورد علی [بن ابی طالب] با من عهد و پیمانی مؤکّد در انجام مأموریتم گرفت عرضه داشتم پروردگارا آن را برای من بیان فرمای فرمود بشنو عرض کردم آماده ام فرمود علی علیه السلام پرچمدار هدایت، امام دوستان من و روشنایی فرمانبرداران من می باشد و او نشانه ای است که پرهیزگاران را به آن ملزم نموده و همراه ساخته ام هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است ای پیامبر صلی الله علیه و اله تو او را به این عنایت خاص مژده ده و آگاهش کن... (2)

7. ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود در روایتی از ابن عباس آورده است که گفت:

چون پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و اله از جنگ حنین [سوره نصر] (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) ناز شد پیامبر صلی الله علیه و اله فراوان (سُبْحَانَ اللَّهِ أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ) می گفت و سپس فرمود: ای علی، همانا آن چیزی که به آن وعده شده بودم فرا رسید، پیروزی آمد و مردم گروه گروه وارد دین خدا شدند و هیچ کس از تو برای مقام من سزاوارتر نیست که تو در اسلام از همگان پیشگام تری و به من نزدیکی و داماد منی و سرور زنان جهانیان در خانه تو است و وانگهی به پاس تحمل رنج های فراوان ابو طالب در مورد من به هنگام نزول قرآن بسیار دوست می دارم که حق این نعمت را در مورد فرزندان ابو طالب رعایت کنم. (3)

این روایات همگی به روشنی گواهی می دهند که امام و پیشوای مسلمانان بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله علی بن ابی طالب علیه السلام و امامت منحصر به آن حضرت است و هر کس مدّعی امامت شود و خود را امام بنامد و یا خویشان را جانشین پیامبر بداند ضالّ و مضلّ و گمراه کننده است چرا که وجود اقدس پیامبر صلی الله علیه و اله، علی علیه السلام را به عنوان امام و رهبر مسلمین معرفی فرموده است.

حال که مسأله امامت و خلافت از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی روشن گردید

ص: 388

-
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 170 و حلیة الأولیاء، ج 1، ص 63
 - 2- کفایة الطالب باب چهارم، ص 73، حلیة الأولیاء، ج 1، ص 66 و 67 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 167 خبر سوّم
 - 3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 174 خبر بیست و چهارم در ذکر فضایل علی علیه السلام

بحث آینده را به «شایستگی امیر مؤمنان علیه السلام برای احراز مقام امامت و رهبری» اختصاص می دهیم و نمونه های چندی از فضایل برجسته و امتیازات ویژه آن، حضرت را که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده، است میآوریم تا معلوم شود تنها کسی که شایسته مقام امامت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده است جز علی بن ابی طالب علیه السلام کس دیگری نمی تواند باشد.

ص: 389

بخش هشتم: شایستگی امیر مؤمنان علیه السلام برای احراز مقام امامت و خلافت

اشاره

شامل:

اصالت خانوادگی و شرافت نسب آن حضرت

خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت وی در نور رسول خدا صلی الله علیه و اله

ولادت با سعادت آن حضرت در خانه کعبه

همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و اله از آغاز تا پایان

سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در سزاواری خویش برای خلافت

اعتراف خلفا به افضلیت و سزاواری امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت

تصریح مردان و زنان صحابه به افضلیت و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام

سخنان برخی از علما و محدثان و نویسندگان و سخن سرایان و اندیشمندان درباره عظمت و رفعت مقام امیر المؤمنین علیه السلام

ص: 391

چنان که پیش از این اشاره کردیم از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام مقام امامت همچون مقام نبوت است و همان شرایطی که در مورد رسالت و نبوت معتبر است در امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله نیز معتبر است

زیرا: رهبری همه جانبه امت پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله بستگی به فرد یا افراد برجسته ای دارد که از نظر پاکی و پاکدامنی علم و آگاهی اخلاق و ایمان صفات حمیده و خصال پسندیده یگانه روزگار و آئینه تمام نمای پیامبر صلی الله علیه و اله بوده، در تمام دوران عمر گرد گناه و آلودگی نگردد و در بیان احکام دین و پاسخ پرسش های مذهبی مردم دچار خطا و اشتباه نشود و داناترین فرد امت نسبت به مقررات شریعت بوده و هیچ نکته ای از نکات مشکله مذهبی بر او مخفی و پوشیده نباشد و رهبری او نیز از جانب خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و اله تعیین شود.

پس امام در قسمتی از شئون رهبری و شرایط آن - که علم و عصمت و عدالت برتری باشد - با پیامبر صلی الله علیه و اله شریک و یکسان است و همان شرایطی که برای پیامبر صلی الله علیه و اله لازم است برای امامت نیز لازم است و تنها تفاوتی که پیامبر صلی الله علیه و اله و امام دارند این است که پیامبر صلی الله علیه و اله مؤسس مکتب و حامل پیام وحی و مبلغ احکام شریعت و امام جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله، نگهبان، دین مبین، احکام مجری قوانین، الهی حافظ منافع، مسلمین آشنای به رموز قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و ادامه دهنده راه رسالت است.

و بر این اساس از آن جا که آیین اسلام آیین جهانی و دین خاتم است خاتم است و پس از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد آمد و واگذاری امر رهبری به خود امت نمی تواند نظر صاحب رسالت را تأمین کند از این رو لازم است پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله مقام

جانشینی او به شایسته ترین فرد امت که واجد شرایط امامت و رهبری باشد واگذار، گردد تا او براساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و تبلیغات پیگیر با در دست داشتن زمام قدرت و حکومت جامعه را از هر نوع انحراف و کجروی و گرایش نامطلوب نگهداری نماید

، بنابراین برای تداوم یک مکتب راه صحیح آن است که از طرف خدا فرد شایسته ای که از نظر ایمان و اعتقاد علم و آگاهی پاکی و پاکدامنی و سایر صفات و خصوصیات رهبری همچون پیامبر صلی الله علیه و اله و به منزله شخص آن حضرت، باشد برای رهبری امت برگزیده شده و به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به مردم معرفی گردد تا در پرتو ایمان نیرومند و علم وسیع و مصونیت از خطا رهبری مکتب را به عهده گرفته پایداری آن را تضمین کند چنین شخصیت ممتاز و با فضیلتی که واجد همه صفات کمال و مظهر اوصاف اخلاقی و معنوی پیامبر صلی الله علیه و اله باشد در میان همه مهاجر و انصار کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام را نمی توان پیدا کرد.

و این حقیقتی است که همه شواهد و قرائن تاریخی و روایات اسلامی بدان گواهی می دهند و صحت و درستی این نظریه را تأیید مینمایند. زیرا:

اولاً: طبق روایات فراوانی که از طرق شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد، شده فضایل بی شماری در کتب حدیث و تفسیر و، تاریخ برای آن حضرت نقل شده که برای احدی از امت غیر از او نقل نشده است.

ثانیا: در میان فضایل بی شمار آن حضرت که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است، یک سلسله فضایل اختصاصی وجود دارد که در میان خلق اولین و آخرین تنها به وجود مقدس آن حضرت اختصاص داشته و حتی احدی از انبیاء و اولیاء و اوصیاء با آن حضرت شریک نمی باشد

و ثالثاً: علی علیه السلام تنها کسی است که در دامان پر مهر رسول خدا صلی الله علیه و اله پرورش یافته، از دوران کودکی تا هنگام وفات رسول گرامی شب و روز ملازم آن حضرت بوده از دریای فیض دانش آن جناب بهره ها گرفته و در رسیدن به عالی ترین مدارج، کمال گوی سبقت را از همگان ربوده است به گونه ای که احدی از افراد امت را نمی توان با او مقایسه کرد.

، حال برای این که حقیقت و واقعیت این مطلب روشن، شود نخست به برخی از

ویژگی ها و امتیازات آن حضرت که وی را از دیگران متمایز می سازد، اشاره می کنیم و سپس در بحث دیگری که به دنبال خواهد آمد قسمت دیگری از فضایل و کمالات آن حضرت را که در منابع موثق حدیث آمده و به موجب آن ها وجوب امامت حضرتش اثبات می گردد می آوریم و در پایان برخی از سخنان خود آن حضرت و اعترافات خلفا تصریح عده ای از مردان و زنان، صحابه و گفتار برخی از علما و محدثان و نویسندگان و شعراء مشهور جهان را که درباره شایستگی و سزاواری وی به خلافت در موارد مختلف بیان داشته اند، یاد آور می شویم

و اینک برخی از امتیازات یاد شده:

1- اصالت خانوادگی و شرافت نسب آن حضرت

اشاره

بدون تردید انتساب و نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و اله مزیتی است بر دیگران و فضیلتی است که همتا ندارد از این رو خداوند در قرآن کریم شرافت منسوبین به رسول اکرم صلی الله علیه و اله را از سهمیه «ذوی القربی» به شمار آورده و خطاب به پیامبرش فرموده است: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (1): نخستین بار به انذار خویشاوندان نزدیکت پرداز. و در جای دیگر فرموده است (وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ) (2): این قرآن یاد آوری برای تو و خویشاوندانت می باشد به همین علت خدای متعال صدقات را به خاطر شرافت و عظمت مقامشان بر آنان تحریم نموده است. اگر خاندان رسالت همانند دیگر مردمان، بودند هرگز خداوند آنان را به امتیازات یاد شده اختصاص نمی داد و صدقات را بر آنان تحریم نمی نمود پس هر کس که به رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک تر، باشد مقامش از دیگران ارجمندتر و بلند پایه تر است

و به همین دلیل است که امیر مؤمنان علیه السلام در مقام معرفی اهل بیت و فضیلت و برتری آنان بر دیگران می فرماید

(نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ)

ما خاندانی هستیم که هیچ کس با ما مقایسه نمی شود. (3)

ص: 395

1- سوره شعراء، آیه 214

2- سوره زخرف، آیه 44

3- کشف الغمّه، ج 1، ص 30.

و در یک روایت دیگر می فرماید:

(نحن أهل بیت لا یوازننا أحدٌ)

ما خاندانی هستیم که هیچ کس همتای ما نخواهد بود. (1)

و در دومین خطبه نهج البلاغه - که بعد از رسیدن به مقام خلافت ظاهری خود در توصیف اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و ویژگی آنان و شرایط رهبری ایراد نموده - می فرماید:

(لا یُقاسُ بآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ)

هرگز کسی از افراد این امت را با آل محمد صلی الله علیه و آله نمی توان مقایسه کرد. (2)

در این رابطه ابو عثمان جاحظ که یکی از دشمنان سرسخت علی علیه السلام است، گوید:

علی [علیه السلام] در گفتار و همه گفتارش صادق و راستگوست! چگونه می توان کسی را با این خاندان همتا دانست با این که رسول خدا صلی الله علیه و اله و دو عنصر، پاک علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و دو، فرزندش حسن و حسین علیها السلام و دو شهید اسلام حمزه و جعفر که با دو بال بهشت پرواز می کند و بزرگ سرزمین حجاز عبدالمطلب و سقای حاجیان عباس و حکیم خردمند بطحاء و نجد ابوطالب از این خاندان هستند و آن را تشکیل می دهند و همه خوبی ها در این خاندان جمع شده است. انصار از یاران آن ها و مهاجرین، کسانی هستند که به سوی آن ها هجرت کرده اند و با آنان هستند صدیق آن کسی است که آن ها را تصدیق نموده و فاروق بین حق و باطل در این جمع حضور دارد حواری راستین حواری آنان بوده و اگر ذوالشهادتین به این لقب افتخار یافت به خاطر شهادتی بود که درباره آن ها داد.

کوتاه سخن آن که خیرات و برکات جهان هستی در مصادیق گسترده اش در بین این خاندان برای آن ها از آن ها و با آنان نشأت گرفته است.

در بلندی رتبه و برتری مقام، آنان همین بس که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «من دو چیز گران بها و پر قدر، در بین شما باقی می گذارم که یکی از دیگری بزرگ تر است: کتاب خدا، ریسمان محکم الهی که از آسمان به زمین کشیده شده و دیگری اهل بیت علیهم السلام و عترتم. خدای لطیف و خبیر به من خبر داد که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

و همچنین فرمود: هر سبب و نسبی در قیامت منقطع و گسیخته می گردد، مگر انتساب به

ص: 396

1- حلیة الاولیاء، ج 7، ص 201.

2- نهج البلاغة، فیض، ص 44 خطبة 2 و صبحی صالح، ص 47.

من که هرگز قطع و بریده نخواهد شد. این ها مناقب همه خاندان رسالت بود که گفتم.

اما علی علیه السلام دارای امتیازات ویژه ای است که اگر بخواهیم برای روزهای پر برکت و پر فضیلت عمر شریف وی و مقامات ارزشمند و مناقب بی نظیر وی به تنهایی نگارش کنیم باید کتاب های پر حجم و قطور به رشته تحریر در آوریم او دارای ریشه ای اصیل خواستگاری، کریم مقامی والا- درخت عملی پر بار و تنومند، دانشی فراوان، بیانی شگفت انگیز زبانی سخنور و سینه ای باز است بر این اساس، اخلاقی نمونه ای از پاکی اصالت و شخصیت اوست شخصیت بارز و نوین علی علیه السلام خود گواهی بر افتخارات گذشته خاندان وی می باشد. (1)

این اعتراف یک دشمن سرسخت درباره علی بن ابی طالب است تا چه رسد به دیگران که محبت آن، حضرت در رگ و پوست و خون آن ها در جریان بوده و می باشد.

و اما نَسَب شریف آن حضرت

مادر مکرمه اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. بانویی که تربیت رسول اکرم در دوران کودکی را به عهده داشت و در دامان خویش او را نوازش می نمود نخستین زنی از بنی هاشم بود که در ایمان آوردن به خدا و رسولش از همگان سبقت گرفت و با رسول خدا صلی الله علیه و اله به مدینه هجرت کرد. (2)

روزی که این بانو، دیده از جهان فرو بست رسول خدا صلی الله علیه و اله شخصاً تجهیز او را به عهده گرفت و در پیراهن خویش او را کفن نمود و آن هنگام که کندن قبر از حد زانو گذشت و یا به اندازه لحد، رسید رسول خدا صلی الله علیه و اله با دست مبارک خود خاک را از قبر، برداشت سپس لحظاتی در قبر خوابید و گفت ای پروردگاری که همیشه زنده ای و زندگان را می میرانی و مردگان را زنده می کنی به حق محمد پیامبرت و پیامبران پیش از، من مادرم فاطمه علیها السلام بنت اسد را بیمارز و حجّتش را بر وی تلقین نما و قبرش را بر او

ص: 397

-
- 1- کشف الغمه، ج 1، ص 30؛ ینابیع الموده، ج 1، ص 180، باب 52 با کمی اختلاف در الفاظ و عبارات.
 - 2- ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 1، ص 21 شماره 10 و 11 و 12؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 100؛ الریاض النضره، ج 2، ص 93؛ مناقب خوارزمی فصل 2، ص 13 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 14؛ بحار الانوار، ج 35 ص 179 کشف الغمه اربلی، ج 1، ص 60؛ اعلام الوری طبرسی فصل اول باب اول ص 159؛ ارشاد شیخ مفید، ج 1، ص 2 و مناقب ابن مغزالی، ص 6، شماره 2

وسعت، ببخش زیرا تو ای خدای من بخشنده ترین آمرزندگان در آن حال او را به عقاید حقه تلقین نموده و مرتباً می فرمود فرزندت! فرزندت نه جعفر و نه عقیل! حاضران عرض کردند: یا رسول الله درباره فاطمه مادر علی علیه السلام عملی را انجام دادی که درباره دیگران انجام نداده بودی او را در پیراهنت کفن نمودی و پیش از دفن در آرامگاه او خوابیدی و در حین تلقین به او می گفتی، فرزندت، فرزندت، نه جعفر و نه، عقیل، علت این عمل چه بود؟

فرمود: روزی از روزها درباره ورود مردم به قیامت که همگی عریان و پا برهنه می روند صحبت می کردم فاطمه بنت اسد از شنیدن این سخن، متأثر گردید و گفت: وای بر سرافکنندگی آن روز! من به او وعده دادم که در پیراهن خودم تو را کفن خواهم، کرد تا برهنه به قیامت وارد نشوی و در قبر او خوابیدم تا از فشار قبر در امان باشد و علت این که به او می گفتم فرزندت فرزندت این بود که فرشتگان [نکیر و منکر] بر او وارد شدند و از او پرسیدند خدایت کیست؟ گفت خدای متعال پروردگار من پرسیدند پیامبرت کیست؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله پرسیدند امامت کیست؟ در جواب ماند و من به او گفتم فرزندت، فرزندت یعنی امام و پیشوای تو فرزند علی علیه السلام است نه عقیل و نه جعفر است. (1)

علی علیه السلام نخستین هاشمی بود که از دو هاشمی نشأت گرفته بود و اولین کسی است که از هاشم دو مرتبه تولد یافت؛ [یعنی از طرف پدر و مادر هاشمی بود]. (2)

پدر بزرگوارش ابوطالب عبدمناف بن عبدالمطلب ملقب به شیبة الحمد بود نسب علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و اله در عبدالمطلب با هم جمع می گردد زیرا پدر پیامبر صلی الله علیه و اله ، عبدالله فرزند عبدالمطلب و پدر علی علیه السلام ابوطالب فرزند عبدالمطلب ، است و عبدالمطلب فرزند هاشم بن عبدمناف فرزند قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن

ص: 398

1- بحار الانوار، ج 35، ص 179 و 180؛ فضایل ابن شاذان، ص 102؛ شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 14 با اختصار؛ کشف الغمه، ج 1، ص 60 و 65؛ مناقب خوارزمی، فصل دوم، ص 13؛ اعلام الوری طبرسی، ص 159

2- کافی، ج 1، ص 252؛ بحار الانوار، ج 35، ص 6، شماره 4 و ص 181؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 13 اعلام الوری طبرسی ص 159؛ ارشاد شیخ مفید، ج 1، ص 64

عدنان بن مبدع بن منیع بن آدر بن کعب بن شجب بن یعرب بن هیمع بن قیذر بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام می باشد (1)

و به همین مناسبت در حدیث بسیار معروف و مشهوری که محدثان و مورخان آن را از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده اند آمده است که آن حضرت فرمود:

(أنا و علی من شَجَرَةٍ واحدةٍ و سائرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى)

من و علی علیه السلام از درخت واحدی نشأت گرفته ایم و سایر مردم - به حسب تفاوتی که دارند - از درختان مختلف آفریده شده اند. (2)

آری، علی علیه السلام پسر عموی تئی رسول خدا صلی الله علیه و اله از سوی پدر و مادر؛ دو عموی او عباس و حمزه بن عبدالمطلب و برادرانش عقیل و، جعفر و فرزندان حسن و حسین علیهما السلام و همسرش فاطمه علیها السلام بزرگ بانوی زنان جهان است او واسطه در فضیلت و کمال مخصوص به این، خاندان از سوی خداوند متعال و کرامت وی به شمار می رود که انعام و افضال الهی و تمام مکارم برای آل رسول خدا صلی الله علیه و اله به او گره خورده و آن حضرت سالار و بزرگ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله است و این یک حقیقتی است که برای هیچ کس قابل انکار نیست و حتی مخالفان، هم در گذشته این معنا را تصدیق کرده اند.

در این باره علامه محدث، میر سید علی علیه السلام همدانی در کتاب «مودة القربی» از ابی وائل از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت

«ما در وقت شمارش اصحاب پیغمبر می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان. مردی گفت: ای ابوعبدالرحمان! پس علی چه کاره است؟ عبدالله گفت: علی من اهل البيت لایقاس به احد، هو مع رسول الله صلی الله علیه و اله و آله فی درجته علی از اهل بیت پیغمبر است که احدی را با او نمی توان مقایسه کرد او با رسول خدا صلی الله علیه و اله و در درجه آن حضرت است.» (3)

نامبرده در حدیث دیگری از احمد بن محمد کرزی بغدادی روایت کرده که گفت: از

ص: 399

1- ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، از تاریخ دمشق، ج 1، ص 20، چاپ 2، شماره 6 و 8 و در شماره 22 نسب وی را تا عدنان ذکر نموده است کشف الغمه، ج 1، ص 64 و کشف الیقین، ص 236.

2- مناقب خوارزمی، فصل 14، ص 143، ح 165، چاپ قم؛ مناقب ابن مغزلی، ص 400، ح 453، چاپ قم؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 100؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 288؛ مستدرک حاکم، ج 2، ص 241؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 52 ح 17؛ ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 142 به بعد و بسیاری از منابع دیگر.

3- ینابیع المودة، ج 1، ص 301، المودة السابعة

از پدرم [احمد حنبل] از تفضیل صحابه و برتری آن ها پرسیدم: او گفت: ابوبکر و عمر و ساکت شد. من گفتم پدر! پس علی بن ابی طالب کجاست؟ در جواب گفت: هُوَ من اهل البیت لایقاس به هُوَ لاء علی [علیه السلام] از اهل بیت پیغمبر است و ابوبکر و عمر و عثمان را نمی توان با او مقایسه کرد» (1)

همچنین ابراهیم بیهقی در کتاب «المحاسن و المساوی» از کسی که در مجلس قاسم بن مجّع والی، اهواز حضور داشته روایت کرده که گفت:

مردی از بنی هاشم به مجلس قاسم درآمد و گفت: خداوند حال امیر را به صلاح گرداند، آیا تو را به فضیلتی از فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب [علیه السلام] خبر ندهم؟! او گفت: چرا در صورتی که بخواهی و مایل باشی خبر ده. آن مرد گفت: پدرم به من خبر داد و گفت در مجلس ابن عایشه در بصره حاضر بودم که ناگاه مردی از میان جمعیت برخاست و گفت ای ابوعبدالرحمن برترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله چه کسانی هستند؟ ابن عایشه (2) گفت: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر... [و نامی از علی علیه السلام به میان نیاورد] آن مرد گفت پس علی علیه السلام بن ابی طالب کجاست؟ ابن عایشه گفت این چه سخنی است که می گویی؟ تو از من درباره اصحاب پیغمبر سؤال می کنی یا درباره خود پیغمبر؟ او گفت: من از اصحاب پیغمبر سؤال می کنم ابن عایشه گفت: خداوند تبارک و تعالی - در قرآن کریم - می فرماید: (... قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ..): بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را دعوت نماییم شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم شما هم از نفوس خودتان...» (3) [طبق این آیه علی علیه السلام نفس پیغمبر است] پس چگونه می توان گفت اصحاب پیغمبر مانند خود پیغمبر خواهند بود؟! (4) [یعنی چگونه می توان اصحاب پیغمبر را با علی علیه السلام که نفس پیغمبر و به منزله شخص پیغمبر است مقایسه کرد.] (5)

ص: 400

- 1- همان مدرک، ج 1، ص 302، چاپ نجف.
- 2- شرح حالش در «الکنی و الالقاب»، ج 1، ص 345 تحت عنوان: ابن عایشه و تاریخ بغداد، ج 10، ص 314، شماره 5462 و الاعلام زرکلی، ج 4، ص 196، چاپ بیروت، چاپ 10، تحت عنوان: عبدالله بن محمد آمده است.
- 3- سوره آل عمران، آیه 61
- 4- المحاسن و المساوی ص، 42، چاپ بیروت، دار صادر
- 5- جهت آگاهی وسیع تر به تفاسیر در تفسیر آیه مباحله، آیه 61 از سوره آل عمران، و همچنین بخش دوم همین کتاب تحت عنوان مشخصات دوازده امام و ذیل روایت امام کاظم علیه السلام، مراجعه فرمایید.

نگارنده گوید: روایاتی که در این زمینه از طرق اهل سنت وارد شده فراوان است و ما به خواست خدا بخش عمده ای از آن ها را در بحث های آینده به ویژه در «بخش یازدهم» ذکر خواهیم نمود

2- خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و اله

یکی دیگر از فضایل برجسته امیرالمؤمنین علیه السلام که وی را از دیگران متمایز می سازد و برتری او را بدون چون و چرا به اثبات می رساند خلقت نورانی آن حضرت پیش از، آفرینش و شرکت وی با نور رسول خدا صلی الله علیه و اله در عالم انوار است که وجود این دو عنصر پاک از نور واحدی نشأت گرفته است. در این زمینه روایات زیادی در منابع مهم حدیث وارد شده که برای روشن شدن اذهان برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1. خطیب خوارزمی در کتاب مناقب خود از «سلمان» روایت کرده است که گفت:

«حسبم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود: من و علی علیه السلام در پیشگاه پروردگار، نوری بودیم که بر جهان آفرینش پرتو افکنده بودیم. این نور چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم، خدای را تسبیح و تقدیس می نمود، و در آن هنگام که خدای تعالی آدم را آفرید، این نور به صلب او انتقال یافت و در فاصله طولانی بین ما و آدم در اصلاب طاهره با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب به دو جزء یکی من و دیگری، علی از یکدیگر جدا شدیم.» (1)

2. همچنین خوارزمی در حدیث دیگری از محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«من و علی علیه السلام نور واحدی در پیشگاه الهی بودیم چهارده هزار سال، پیش از آفرینش آدم، پس آن هنگام که خداوند آدم را آفرید این نور را در صلب او قرار داد، پس از آن خدای تعالی پیوس سته آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت تا این که آن را در صلب عبدالمطلب قرار داد سپس از صلب وی دو قسمت گردید، قسمتی از آن به صلب عبدالله و قسمت دیگر به صلب ابوطالب منتقل گردید پس علی علیه السلام از من و من از علی علیه السلام

ص: 401

1- مناقب خوارزمی، فصل 14، ص 145، ح 169 مقتل خوارزمی، ج 1، ص 50 آخر فصل 4. این روایت را دیگران هم نقل کرده اند: ینابیع الموده قندوزی، ص 11، باب اول؛ کفایة الطالب، باب 87، ص 315؛ تذکرة الخواص، ص 46؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 42؛ تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 151، مناقب ابن مغزلی، ص 88، ح 130.

هستم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است از این رو هر کس علی علیه السلام را دوست می دارد به محبت من او را دوست داشته و هر کس با او دشمنی، ورزد، علتش آن خصومتی است که با من در دل دارد.» (1)

3. علامه محدّث، میر سید علی همدانی در کتاب «موّده القربی» در حدیثی از «عثمان بن عفّان» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم چهارده هزار سال پیش از آن که خدا آدم را بیافریند، پس هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور را در صلب او قرار داد و ما پیوسته با هم بودیم تا آن که در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم و نبوت را در من و وصایت را در علی علیه السلام قرار داد.» (2)

4. همچنین محدّث همدانی در روایت دیگری از علی علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله به من فرمود:

«ای علی! خداوند من و تو را از نور [ربوبی] خود آفرید، و هنگامی که آدم را خلق نمود آن نور را در صلب او به ودیعت نهاد و ما پیوسته نور واحدی بودیم تا آن که در صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم پس خداوند نبوت و رسالت را در من و وصایت و امامت را در تو قرار داد.» (3)

5. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ضمن اخباری که در فضایل علی علیه السلام آورده است تحت عنوان: خبر، چهاردهم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«من و علی علیه السلام چهارده هزار سال پیش از آن که آدم آفریده شود، نوری در پیشگاه الهی بودیم و چون آدم آفریده شد این نور در او به دو بخش تقسیم گردید: بخشی از آن منم و بخش دیگر علی است.»

سپس ابن ابی الحدید می گوید: این روایت را احمد حنبل در کتاب «مسند» و هم در کتاب فضایل علی علیه السلام آورده، است و مؤلف کتاب فردوس - یعنی: حافظ دیلمی - هم آن را آورده و در آن چنین افزوده است:

ص: 402

1- مناقب خوارزمی، ص 145، ح، 170، چاپ قم فرائد السمطین، ج 1، ص 43، چاپ بیروت

2- ینابیع الموده، ج 1، ص 304، چاپ نجف، نوبت چاپ هفتم.

3- همان مدرک ج 1، ص 305، چاپ نجف، نوبت چاپ هفتم.

«سپس به - صلب - عبد المطلب منتقل شدیم و پیامبری از آن من و وصایت از آن علی گردید.» (1)

3- ولادت با سعادت آن حضرت در خانه کعبه

اشاره

از جمله فضایل و مناقب امیرمؤمنان علی علیه السلام که در میان فضایل بی شمار آن حضرت چون ستاره درخشانی بر تارک تاریخ بشریت می درخشد و نمایان گر لیاقت ذاتی شایستگی و سزاواری او برای احراز مقام امامت و رهبری امت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است ولادت با سعادت آن حضرت در درون خانه خداست که این خود یک امتیاز و فضیلت ویژه ای است که در میان همه انبیاء و اولیاء و اوصیاء تنها اختصاص به آن جناب دارد زیرا هرگز کسی غیر از او نه پیش از او و نه بعد از او در درون خانه کعبه متولد نشده است.

مشروح داستان ولادت در خانه خدا

علامه، بزرگوار، ابوالحسن علی بن عیسای اربلی (متوفای 693 هجری) در کتاب «کشف الغمه» از کتاب «بشارة المصطفی» از طریق «یزید بن قعنب» مشروح داستان ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خانه خدا چنین نقل می کند که وی گفت:

من و عباس بن عبدالمطلب و گروهی از بنی عبدالعزی در برابر خانه کعبه نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و در حالی که درد زایمان او را فرا گرفته بود راه مسجد الحرام را در پیش گرفت و خود را به دیوار کعبه نزدیک ساخت و چنین گفت

«خداوندا! من به تو و پیامبران و کتاب هایی که از طرف تو نازل شده اند و نیز به سخن جدّم ابراهیم خلیل علیه السلام سازنده این خانه ایمان راسخ دارم پروردگارا، به پاس احترام کسی که این خانه را ساخت و به حق کودکی که در رحم من است، تولد او را بر من آسان فرما.»

یزید بن قعنب: گوید پس دیدیم دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه به درون خانه کعبه رفت و از دیدگان ما ناپدید شد و دیوار به حال اول، برگشت جماعتی که در آن جا بودیم

ص: 403

برخاستیم تا قفل در را باز کنیم اما قفل باز نشد از آن جا فهمیدیم که این شکافتن دیوار به امر پروردگار بوده است سه روز از این ماجرا گذشت و در روز چهارم فاطمه علیها السلام در حالی که مولود کعبه را به روی دست داشت از خانه خدا بیرون آمد و چنین گفت:

«بی گمان من از زنان با ایمان دوران گذشته برتری یافتم زیرا آسیه دختر مزاحم [همسر فرعون] خدای را در جایی به شکل پنهانی پرستش کرد که خداوند دوست نداشت جز در حال اضطرار در آن جا پرستش شود و مریم دختر عمران [که به هنگام ولادت مسیح، به فرمان خداوند، از بیت المقدس و عبادتگاهش خارج گردیده و مسیح را تولّد نمود] با دست خود درخت خرماي خشکیده ای را تکان داد تا از آن خرماي تازه خورد، اما من به فرمان خداوند به خانه کعبه داخل شدم و از میوه های بهشتی، تغذیه نمودم و پس از پایان حمل که خواستم از آن جا خارج شوم، هاتف غیبی مرا ندا کرد ای فاطمه علیها السلام این مولود مسعود را «علی» نام گذار، چرا که خداوند علیّ اعلی می فرماید: من نام او را از نام خویش برگزفتم و او را به ادب خاص خود تربیت نمودم و بر دانش عمیق خویش او را واقف ساختم اوست که در آینده نه چندان دور خانه ام را از وجود بت ها پاک ساخته و آن ها را خواهد شکست و بر پشت بام خانه ام پس از شکستن بت ها، حکومت توحید را اعلام خواهد کرد و مرا تقدیس و تمجید خواهد نمود، خوشحال و شادمان باد، آن کس که او را دوست داشته و فرمانش را اطاعت نماید و تیره روز باد آن کس که با او دشمنی ورزد و از فرمانش سرپیچی نماید.» (1)

در همین رابطه حافظ گنجی شافعی از «جابر بن عبدالله أنصاری» روایت کرده که: گفت از رسول خدا صلی الله علیه و اله دربارهٔ میلاد علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم فرمود: مرا از بهترین مولودی پرسیدی که شبیه حضرت مسیح علیه السلام زاده شده است.

همانا خدای - تبارک و تعالی - علی را از نور من آفرید و مرا از نور او و هر دو از یک نوریم آن گاه خداوند ما را از صلب آدم علیه السلام به اصلاّب پاک و ارحام پاکیزه منتقل ساخت و به هیچ صّلبی در نیامدم جز آن که علی علیه السلام با من بود و پیوسته چنین بودیم تا خداوند مرا به بهترین رَحِم یعنی آمنه و علی علیه السلام را به بهترین رَحِم یعنی فاطمه بنت اَسَد سپرد.

ص: 404

1- کشف الغمه، ج 1، ص 60 بشارة المصطفی، ص 26، ح 10، چاپ قم؛ کشف الیقین، ص 31، چاپ قم؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص 233، چاپ قم بطور خلاصه؛ بحار الانوار، ج 35، ص 8، ح 11

در زمان ما مرد زاهد و عابدی بود به نام «مبرم» که دوستان و هفتاد سال به پرستش خدا سرگرم بود و در طول این مدت یک حاجت هم از خدا نخواست بود؛ خداوند ابوطالب را به نزد او فرستاد همین که چشم مبرم به وی افتاد برخاست، سر او را بوسه داد و او را نزد خود نشانید و گفت تو کیستی؟ گفت مردی از تهامه ام مبرم: گفت از کدام تیره تهامه؟ گفت از بنی هاشم مرد عابد دویاره برجست و بار دوم سر او را بوسید و گفت ای، فلانی خداوند علیّ اعلیٰ به من الهامی کرده است، ابوطالب گفت: چه الهامی؟ گفت فرزندی از تو متولد می شود که ولیّ خدای بزرگ است.

چون شب میلاد علی علیه السلام فرارسید زمین روشن شد و ابوطالب بیرون آمد در حالی که می گفت ای، مردم ولیّ خدا در کعبه به دنیا آمد.

فردا صبح وارد کعبه شد و می گفت:

يَا رَبِّ هَذَا الْفَسَقُ الدَّجِيُّ *** وَالْقَمَرُ الْمَنْبِلُجُ الْمَضِيُّ

بَيْنَ لَنَا مِنْ أَمْرِكَ الْخَفِيِّ *** مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

بناگاه صدای هاتقی را شنید که می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُصْطَفَى النَّبِيِّ *** خَصَّصْتُمْ بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ

إِنَّ اسْمَهُ مِنْ شَايِخِ الْعَلِيِّ *** عَلِيُّ اشْتَقَّ مِنَ الْعَلِيِّ

ای خاندان پیامبر برگزیده شما به این نوزاد پاک و پاکیزه اختصاص داده، شدید اسم او از جانب خدای بزرگ علی گذارده شد و علی برگرفته از علیّ اعلیٰ است. (1)

فقیه، شافعی میر سید علی همدانی در کتاب «موّده القربی» از «عباس بن عبدالمطلب» روایت کرده است که گفت:

چون علی علیه السلام از مادرش «فاطمه» متولد گردید فاطمه نام پدرش «أسد» را بر او نهاد و جناب «ابوطالب» از آن اسم راضی نبود فرمود ای فاطمه بیا تا شبانگاه بالای کوه «أبوقیس» برویم و از خدا بخواهیم شاید ما را از اسم این نوزاد خیر بدهد. پس هر دو به کوه أبوقیس (یا مسجد الحرام) رفتند و به دعا مشغول شدند. جناب «ابوطالب» دعای خود را به صورت شعری بیان داشت و چنین گفت:

يَا رَبِّ هَذَا الْفَسَقُ الدَّجِيُّ *** وَالْفَلَقُ الْمَنْبِلُجُ الْمَضِيُّ

ص: 405

بَيْنَ لَنَا عَنْ امْرِكِ الْمُقْضَى *** بِمَا نُسَمَّى ذَلِكَ الصَّبِيِّ

پروردگارا ای صاحب شب ظلمانی و ماه نورانی از امر پوشیده و حکم مقدر شده خود برای ما آشکار کن که نام این کودک را چه بگذاریم؟»

در آن حال صدایی از آسمان به گوش رسید و ابوطالب سرش را بلند نمود و به جانب صدا چشم دوخت و لوحی مانند «زیرجد» سبز دید که بر آن چهار سطر نوشته شده بود. لوح را بر گرفت و به سینه خود چسباند و دید این اشعار در آن ثبت شده است:

خَصَّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ *** وَالطَّاهِرِ الْمُنْتَجِبِ الرَّضِيِّ

و اسمهُ مِنْ قَاهِرِ الْعَلِيِّ *** عَلِيٌّ اسْتَقَّ مِنَ الْعَلِيِّ

شما دو نفر «ابوطالب و فاطمه» اختصاص یافتید به فرزندی پاک و پاکیزه و برگزیده و، پسندیده و نام او از جانب خدای بزرگ «علی» نهاده شده و علی علیه السلام از نام خداوند علی اعلی گرفته شده است

پس ابوطالب بسیار خوشحال شد و از شدت خوشحالی و سرور در پیشگاه باری تعالی به سجده افتاد و به شکرانه این نعمت بزرگ ده شتر عقیقه کرد و این لوح پیوسته به خانه کعبه آویخته بود و بنی هاشم بدان افتخار می کردند تا زمانی که حجاج بن یوسف ثقفی بر عبدالله بن زبیر غلبه یافت (و خانه کعبه را به آتش کشید). (1)

، آری، علی علیه السلام در خانه کعبه تولد یافت و خود نیز به منزله کعبه است.

در این زمینه علامه مناوی در «کنوز الحقایق» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب به علی علیه السلام فرمود یا علی! تو به منزله خانه کعبه ای (2)

و ابن اثیر جزری در «اسد الغابه» به سند خود از «صنابجی» از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب به آن حضرت فرمود: (أَنْتَ بِمَنْزِلِهِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي...) تو در مقام و منزلت همچون خانه کعبه ای که مردم باید به سوی تو آیند و تو نیازی به

ص: 406

1- ینابیع المودّه، باب 56، ص 304، المناقب السبعون به نقل از مودّة القربی المودّة الثامنہ، چاپ نجف، ج 2، ص 79 چاپ بیروت، أعلمی و نیز رک: کفایة الطالب باب 7، ص 406 و بحار الأنوار، ج 35، ص 18.

2- کنوز الحقایق، ص 188 و فضائل الخمسه، ج 1، ص 214

شهرت روایت ولادت و تواتر آن

اشاره

تردید نیست که داستان ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون خانه کعبه یکی از حقایق مسلم تاریخ است که همه محدثان و مفسران و مورخان شیعه و دانشمندان علم انساب و حتی گروهی زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت آن را در کتاب های خود آورده و به این حقیقت تصریح نموده و آن را یک فضیلت بی نظیر خوانده و روایت ولادت را «متواتر» دانسته اند.

بنابراین با توجه به این مطلب که خبر ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در درون خانه کعبه مشهور و روایت آن در نزد بزرگان شیعه و اهل سنت، متواتر و از دوران گذشته تا عصر حاضر پیوسته در کتاب های هر دو گروه آمده است جای هیچ گونه تردید برای احدی باقی نمی ماند که مسأله ولادت امیرالمؤمنین در خانه خدا یکی از ویژگی ها و امتیازات و فضایل خاص آن حضرت است که هیچ یک از مردمان نه از صحابه پیغمبر و نه هیچ یک از انبیاء و اولیاء و اوصیاء در این فضیلت با او شریک نیست.

و به همین دلیل است که اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت و علمای بزرگ شیعه در طول قرون و اعصار در برابر مخالفان به این فضیلت بزرگ تاریخی استناد جسته و پیوسته آن را دلیل قاطعی بر شایستگی امیر مؤمنان دانسته و در مقام اثبات امامت و حقانیت آن حضرت به آن استدلال می نموده اند.

به هر حال مسأله ولادت با سعادت امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه کعبه از مناقب قطعیه و مسلمه و از فضایل خاص آن حضرت است که مورد اتفاق شیعه و سنی و در میان همه طوایف اسلامی، مشهور و در بسیاری از منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت نیز آمده است.

و جالب توجه آن که: آن عده از دانشمندان اهل سنت، هم، که مسأله ولادت را در کتاب های خود آورده اند تنها به نقل این فضیلت تاریخی اکتفا ننموده اند، بلکه گروهی از آنان با این که در نقل و پذیرش روایات مربوط به «اهل بیت» سخت احتیاط می کرده اند

ص: 407

با این همه: به قطعیت این فضیلت، بزرگ اقرار و اعتراف نموده و با قاطعیت تمام به متواتر بودن حدیث ولادت، تصریح کرده اند.

اینک برای این که در این باره سخنی به گزاف نگفته، باشیم گفتار تنی چند از مشاهیر دانشمندان از بزرگان شیعه و اهل سنت را در این جا می آوریم و گفتار دانشمندان اهل سنت را مقدم می داریم

الف: گفتار دانشمندان اهل سنت در تواتر حدیث ولادت

1. حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف به حاکم نیشابوری، متوفای سال 405، هجری در کتاب بسیار معروف خود «مستدرک صحیحین» در مورد ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه کعبه چنین می گوید:

«... روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را در خانه کعبه به دنیا آورده است.» (1)

2. نورالدین علی بن محمد معروف به ابن صباغ مالکی متوفای 855 هجری در کتاب پر ارج «فصول المهمه» چنین می نویسد:

«علی علیه السلام در مکه معظمه در میان بیت الحرام در روز جمعه 13 رجب، 30 سال گذشته از عام الفیل و 23 سال پیش از هجرت چشم به جهان گشود... پیش از آن حضرت هرگز احدی در بیت الحرام متولد نشد و این برتری ویژه آن حضرت است که خداوند برای ظاهر ساختن مرتبه و مقام و شکوه حضرتش به ایشان عطا فرموده است.» (2)

3. عبدالرحمن، صفوری دانشمند معروف در کتاب «نزهة المجالس» پیرامون ولادت امیرمؤمنان علیه السلام در درون کعبه چنین می نویسد:

«در مکه معظمه در کتاب «الفصول المهمه فی معرفة الائمه» تألیف ابوالحسن مالکی خواندم که علی علیه السلام را مادرش در میان کعبه معظمه به دنیا آورد و این فضیلتی است که خداوند متعال به او اختصاص داد داستان از این قرار بود که فاطمه بنت اسد را درد زایمان گرفت ابو طالب او را وارد کعبه نمود و همان جا فراغت یافت و او را روز 13 رجب سال 30 بعد از عام الفیل سه سال بعد از ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و اله با حضرت

ص: 408

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 483

2- فصول المهمه، ص 30، چاپ نجف.

4. علی بن حسین مسعودی، هذلی متوفای سال 333 یا 345 هجری که بیش از هزار سال است مورد پذیرش همه محققان شیعه و سنی است در کتاب ارزشمند «اثبات الوصیة» در مورد ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه چنین می نویسد:

روایت شده که فاطمه بنت اسد «بیت» را طواف می کرد که ناگهان در حال طواف درد زایمان گرفت، و چون درد او شدت یافت وارد کعبه شد و او را در درون کعبه به دنیا آورد. این زایمان، همانند زایمان آمنه مادر رسول اکرم صلی الله علیه و سلم شد (2) پیش از او یا بعد از او هرگز احدی در درون کعبه به دنیا نیامده است.» (3)

5. شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم، دهلوی متوفای 1176 هجری، محدث معروف، پدر «عبدالعزیز دهلوی» که کتاب «تحفة اثنا عشریة» (4) را در رد تشیع نگاشته در کتاب «ازالة الخفاء» در مورد ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می نویسد:

«بی گمان روایات متواتر است در این که فاطمه بنت اسد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد بدون تردید او در روز جمعه، 13 رجب، سی سال بعد از عام الفیل در خانه کعبه به دنیا آمده است. و هرگز پیش از او یا بعد از او کسی در خانه کعبه زاده نشده است.» (5)

ص: 409

1- نزهة المجالس، ج 2، ص 204.

2- مقصود از این جمله این است که: ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در خانه خدا همانند ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک امر غیر عادی بوده است و ظاهراً، مسعودی به مطالبی که قبلاً در مورد ولادت رسول خدا صلی الله علیه و اله از نورانیت و معنویت بیان داشته و همچنین به روایتی که گنجی شافعی آن را در مورد ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در کتاب «کفایة الطالب» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است اشاره دارد، زیرا: در آن روایت نیز آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: شبی که علی متولد گردید زمین نورانی شد...» برای اطلاع کامل به کتاب «کفایة الطالب»، ص 406، باب 7 و به ویژه کتاب پر ارج «الغدیر» ج 6، ص 21-38 و ج 7، ص 347 مراجعه فرمایید.

3- اثبات الوصیة ص، 111 چاپ، نجف، و ص 129، چاپ قم.

4- کتاب «تحفة اثنا عشریة» ناهنجارترین کتابی است که تاکنون در رد شیعه نوشته شده است. این کتاب را عبدالعزیز، دهلوی متوفای سال 1239 هجری نوشته و ده ها بار به زبان های مختلف چاپ و منتشر شده است، همه دشمنان قسم خورده شیعه در دو قرن اخیر از این کاب تغذیه می شوند. تاکنون ده ها ردیه بر این کتاب نوشته شده که معروف ترین آن ها کتاب پر ارج «عبارات الانوار» در 12 مجلد بزرگ، در اثبات امامت ائمه علیهم السلام می باشد.

5- ازالة الخفاء، ج 2، ص 251، چاپ هند.

6. شهاب الدین ابوالثنا سید محمود آلوسی، بغدادی صاحب تفسیر معروف «روح المعانی» متوفای 1270 هجری که شرح مفصّلی بر قصیده عینیّه عبدالباقی آفندی عمری نوشته هنگامی که به این بیت می رسد که می گوید:

أنت العليّ الذّي فوق العليّ زُفِعَا *** بَطْن مَكَّةَ عِنْدَ الْبَيْتِ إِذْ وُضِعَا

تو آن «علی» هستی که مقام والایت از «علو» هم بالاتر رفت هنگامی که در مکه و در [درون] خانه خدا زاده شدی

در شرح این بیت چنین می نویسد:

«ولادت امیر مؤمنان- کرم الله وجهه - در درون، کعبه در میان ملل جهان مشهور است و در کتاب های فریقین (شیعه و سنی) روایت شده است و هرگز در مورد غیر ایشان چنین فضیلتی ثابت نشده است آری چقدر شایسته و مناسب است که پیشوای پیشوایان در جایی متولد شود که آن جا قبله مؤمنان است. سپاس و ستایش از آن خداوندی است که هر چیزی را در جای شایسته خود قرار می دهد و او فرزانه فرزندگان است.» (1)

از تعبیر آلوسی استفاده می شود که شهرت جهانی این فضیلت و انعکاس آن در کتاب های شیعه و سنی در همه قرون و اعصار بوده است و آن بیش از حد تواتر است و اگر در این حد نبود هرگز شایسته نبود که وی بدان افتخار و مباهات نماید و خدا را بر آن سپاس و ستایش بگوید از تعبیر او به خوبی استفاده می شود که شهرت این واقعه در هر دورانی بیش از حد تواتر بوده است.

7. علامه سید مؤمن، شبلینجی متوفای بعد از سال 1308 هجری در کتاب ارزشمند «نور الابصار» نیز درباره مسأله ولادت مولا امیر مؤمنان علیه السلام در خانه خدا چنین می نویسد:

«علی علیه السلام در مکه در درون کعبه به دنیا آمد این واقعه بنا به قولی در روز 13 رجب، سی سال بعد از عام الفیل 13 سال و به قولی 12 سال و به قولی دیگر 10 سال پیش از بعثت بود و قبل از آن حضرت و یا بعد از او احدی در جوف کعبه متولد نشده است.» (2)

این ها گفتار تئی چند از دانشمندان بزرگ اهل سنت بود که ما آن ها را برای اثبات تواتر حدیث، ولادت از منابع مهم و موثق ایشان نقل نمودیم و اینک به گفتار تئی چند از

ص: 410

1- سرح، الخریده در شرح قصیده عینیّه عبدالباقی آفندی، ص 15.

2- نور الابصار، ص 85 چاپ مصر.

ب: گفتار دانشمندان بزرگ شیعه در تواتر حدیث ولادت

اشاره

1. مرحوم سید، رضی متوفای سال 406 هجری گرد آورنده کتاب جاوید «نهج البلاغه» که از مفاخر خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و اله و پیشوای علم و حدیث و ادب و چهره علمی او بر همه آشکار است در کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» می فرماید:
«امیر مؤمنان علیه السلام در 13 رجب، سی سال بعد از عام الفیل در بیت الله الحرام دیده به جهان گشود. مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. او اول هاشمی است که از پدر و مادر هاشمی متولد شده است [یعنی نَسَب او از طرف پدر و مادر به هاشم جد پیامبر صلی الله علیه و اله می رسد] و ما جز او کسی را نمی شناسیم که در درون کعبه دیده به جهان گشوده باشد.» (1)
2. دانشمند جلیل القدر سید مرتضی علم الهدی برادر بزرگوار سید رضی متوفای سال 436 هجری در شرح قصیده مذهب سید حمیری می فرماید:
«روایت شده است که فاطمه بنت اسد آن حضرت را در درون کعبه به دنیا آورد و او را در این فضیلت همانندی نیست.» (2)
3. استاد دانشمندان تشیع و رئیس امت، اسلامی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف و ملقب به «شیخ مفید» متوفای سال 413 هجری در کتاب گران قدر «ارشاد» می فرماید:
«امیر مؤمنان علیه السلام در روز جمعه 13 رجب سال 30 بعد از عام الفیل در درون بیت الله الحرام متولد شد. هرگز پیش از او و یا بعد از او مولودی در درون کعبه متولد نشده است و این کرامتی بزرگ است که از سوی پروردگار متعال به آن حضرت عطا شده است.» (3)
4. مقدم علمای شیعه و پیشرو طائفه، امامیه ابو جعفر محمد بن حسن، معروف به شیخ طوسی متوفای سال 460 هجری در کتاب پر ارج «تهذیب» که سومین کتاب از کتب اربعه (4) و مورد اعتماد همه شیعیان است می فرماید:

ص: 411

1- خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص 4، چاپ، قم، منشورات الرضی.

2- شرح قصیده مذهب، ص 51

3- ارشاد مفید، ص 9

4- چهار کتاب در میان کتاب های شیعه بیش از هر کتاب دیگر مورد اعتماد است که به آن ها «کتب اربعه» می گویند این چهار کتاب عبارت است از: الف)، کافی از محمد بن یعقوب کلینی متوفای 329 هجری ب) من لا یحضره الفقیه از محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق، متوفای 381 هجری ج) تهذیب، از ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، متوفای 460 هجری د) استبصار که این هم از شیخ طوسی است.

«امیر مؤمنان علیه السلام در مکه معظّمه در درون، کعبه در شب جمعه، 13 رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، دیده به جهان گشود.»

(1)

5. دانشمند محقق و، متتبع رشیدالدین محمد بن علی علیه السلام معروف و مشهور به «ابن شهر آشوب» و سروی، مازندرانی متوفای 588 هجری در کتاب پر ارج «مناقب» پس از نقل روایاتی در پیرامون ولادت مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین می نویسد:

«مولود پاک از تبار پاکان در پاک ترین مکان ها دیده به جهان گشود کجا برای غیر او چنین شرافت و کرامتی یافت می شود. شریف ترین نقاط دنیا حرم مطهر در مکه معظّمه است و شریف ترین نقطه حرم مسجد الحرام است و شریف ترین مسجد الحرام است و شریف ترین نقطه مسجد کعبه است و هرگز مولود دیگری در خانه خدا متولد نشده است.»

کسی که در چنین مکان مقدّسی دیده به جهان گشوده برترین شرافت ها و کرامت ها را دارد، به خصوص که در روز جمعه متولد شده که سید الایّام است، و در ماه رجب که ماه حرام است. هرگز مولودی جز امیر مؤمنان علیه السلام در بیت الحرام و ماه حرام و سید الایّام متولد نشده که در این شرافت و کرامت شریک مولای متقیان باشد.» (2)

6. مرجع والای جهان تشیع آیت، حق ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، حلّی مشهور به «علامه حلّی» و متوفای 726 هجری در کتاب پر ارج «المستجد» می نویسد:

«ابو الحسن امیر مؤمنان علیه السلام در مکه در درون کعبه معظّمه به روز جمعه، 13 رجب، سال 30 عام الفیل دیده به جهان گشود این کرامت ویژه آن حضرت برای تجلیل از مقام او بود، که هرگز احدی پیش از او یا بعد از او در آن جا متولد نشده است.» (3)

وی در کتاب های نهج الحق و کشف الصدق، و کشف الیقین نیز تصریح کرده است که ولادت فرخنده امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه و در روز 13 رجب سال 30 بعد از عام

ص: 412

1- تهذیب، ج 6، ص 19، چاپ اسلامیّه 2

2- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 175 و در چاپ ذوی القربی، ج 2، ص 199.

3- المستجد، ص 248، ضمن مجموعه نفیسه

الفیل واقع شده و هرگز پیش از او کسی در آن جا متولد نشده و بعد از او نیز چنین سعادت نصیب کسی نشده و به هنگام ولادت امیر مؤمنان علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و اله سی ساله بوده است (1)

7. علامه بزرگوار سید هاشم، بحرانی متوفای سال 1107 هجری در کتاب گران قدر «غایة المرام» می فرماید:

«ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در داخل کعبه به حدّ تواتر رسیده و در کتاب های شیعه و سنی به صراحت و قاطعیت بیان شده است.» (2)

در این جا بحث خود را درباره «شهرت روایت ولادت و تواتر آن» به پایان می بریم و اضافه می کنیم که:

در برخی از زیارت های مأثور که از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است نیز، به ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه تصریح شده است که برای مزید بصیرت به دو نمونه آن اشاره می کنیم:

1. زیارت مخصوص 17 ربیع

پیشوای ششم شیعیان امام صادق علیه السلام برای یار با وفایش محمد بن مسلم زیارتی تعلیم فرموده که امیر مؤمنان علیه السلام را در روز 17 ربیع الاول با آن زیارت کند این زیارت را شیخ مفید و شیخ شهید در «مزار» و سیدابن طاووس در «مصباح الزائر» نقل کرده اند. در فرازی از این زیارت چنین آمده است:

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ وُلِدَ فِي الْكَعْبَةِ) (3)

درود بر تو ای کسی که در کعبه دیده به جهان گشودی

در این زیارت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام یکبار یکبار دیگر به ولادت آن حضرت در درون کعبه اشاره می شود:

(الْمَوْلُودُ فِي الْبَيْتِ ذِي الْأَسْتَارِ) (4)

ص: 413

1- نهج السق، ص 232 و 233، چاپ قم و کشف اليقين، ص 31 و 32.

2- غایة المرام، ص 13 و چاپ بیروت، ج 1، ص 50.

3- المزار الكبير، ص 207، و اقبال الاعمال، ص 88

4- المزار الكبير، ص 210 و اقبال الاعمال، ص 90

آن مولودی که در درون کعبه و در سراپرده الهی دیده به جهان گشود.

2. زیارت مطلقه امیر مؤمنان علیه السلام

در زیارت دیگری که سیدابن طاووس به عنوان زیارت مطلقه امیر مؤمنان علیه السلام در مصباح الزائر نقل کرده است چنین آمده است:

(السَّلَامُ عَلَى الْمَوْلُودِ فِي الْكَعْبَةِ الْمَرْجُوحِ فِي السَّمَاءِ). (1)

درود بر آن مولودی که در خانه خدا دیده به جهان گشوده و در آسمان ها عقد نکاحش بسته شد.

دوران کودکی شیر خواری و تربیت اولیه

در این جا لازم است به این مطلب اشاره کنیم که بر اساس روایات حدیثی و تاریخی که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است یکی دیگر از فضائل اختصاصی علی علیه السلام که او را از دیگران متمایز می سازد این است که وی از همان لحظه ولادت در آغوش پیامبر صلی الله علیه و اله قرار گرفت و پیوسته در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله به سر میبرد و پیامبر صلی الله علیه و اله نسبت به او علاقه فراوان داشت و شخصاً تربیت او را به عهده گرفت

در این رابطه برهان الدین حلبی در کتاب «انسان العیون» معروف به سیره حلبیه گوید: در «خصائص العشره» زمخشری آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نام او را علی گذاشت و روزهایی چند او را از آب دهان مبارک خود غذا داد و زبان خود را برای مکیدن در دهان او می نهاد فاطمه بنت اسد مادر علی - رضی الله تعالی عنها - گوید: چون او را به دنیا آوردم پیامبر صلی الله علیه و اله او را علی علیه السلام نامید و آب دهان خود را در دهان او ریخت و زبان خویش را در دهان او گذاشت و علی علیه السلام پیوسته زبان حضرتش را می مکید تا به خواب رفت؛ فردای آن شب دایه ای برای او طلب کردیم ولی علی علیه السلام پستان هیچ زنی را نگرفت ما حضرت محمد صل الله علیه و اله را فرا خواندیم حضرتش زبان خود را در دهان علی نهاد تا خوابش برد و چندگاهی - به اندازه ای که خدا می خواست - به همین

ص: 414

1- مصباح الزائر، ص 146، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام، زیارت چهارم

علامه حلّی - رحمه الله - گوید: آن حضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال پس از عام الفیل در کعبه به دنیا آمد و جز آن حضرت هیچ کس نه قبل و نه بعد از حضرتش در کعبه زاده نشده است.

روزی که علی علیه السلام دیده به جهان گشود از عمر پربخت رسول خدا صلی الله علیه و اله سال سی گذشته بود (هنگامی که، فاطمه نوزاد را به خدمت پیامبر آورد با علاقه شدید آن حضرت نسبت به وی رو به رو شد) پیامبر صلی الله علیه و اله او را بسیار دوست داشت و به مادرش دستور داد تا گهواره او را نزدیک بسترش قرار دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله شخصاً تربیت او را به عهده گرفته و با دست مبارکش بدن او را می شست و به او شیر می داد و به هنگام خواب گهواره اش را حرکت می داد و در وقت بیداری در کمال ملاحظت و مهربانی با او سخن می گفت و گاهی هم او را به سینه می فشرد و می فرمود:

«این [مولود عزیز] برادر ولی، امور، پشتیبان، ذخیره پناهگاه، برگزیده، داماد وصی همسر، دخترم امین بر وصیت ها و خلیفه و جانشین من است.»

به سبب علاقه ای که به علی داشت هیچ گاه از او جدا نمی شد و هر موقع [برای عبادت] از شهر خارج می شد او را به شانه می گرفت و به همراه خود می برد و فراز و نشیب های شهر مکه و کوه های آن را می پیمود [و به دور از چشم بت پرستان قریش به عبادت مشغول می شد]. (2)

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گوید: از امام صادق علیه السلام روایت است که: فرمود علی علیه السلام پیش از رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله نور (وحی) را می دید و صدا را می شنید و پیامبر صلی الله علیه و اله به او فرمود اگر من خاتم پیامبران نبودم تو شریک در نبوت من بودی حال که پیامبر صلی الله علیه و اله نیستی وصی پیامبر صلی الله علیه و اله و وارث او هستی بلکه تو سرور اوصیاء و پیشوای

ص: 415

1- السیرة الحلبیة، ج 1، ص 432 چاپ، بیروت، دار المعرفه و در چاپ دیگر 268/1 و نیز سیره زینی دحلان که در حاشیه سیره حلبی چاپ شده است.

2- کشف الیقین، ص 31، 32 و 33، چاپ قم، نهج الحق و کشف الصدق، ص 233 چاپ قم، مؤسسه دار الهجره ط 3.

علاّ مه مجلسی - رحمه الله - گوید: أبوالقاسم در اخبار أبو رافع از سه طریق روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و اله هنگام ازدواج با خدیجه به عموی خود ابوطالب گفت: من دوست دارم که یکی از فرزندان خود را به من بسپاری تا یاور من باشد و امور مرا کفایت کند و من این لطف شما را سپاسگزارم ابوطالب گفت هر کدام را خواهی انتخاب کن پیامبر صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را برگزید.

پس کسی که ریشه هایش از چشمه نبوت سیراب، شده درخت وجودش پستان نبوت، مکیده شاخه هایش از آبشخوار امامت بارور شده در وحی رشد یافته در خانه نزول قرآن تربیت گردیده و در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و اله با او بوده و تا دم مرگ آن حضرت از او جدا نگشته است هرگز با سایر مردم قابل مقایسه نیست چرا که او از گرامی ترین و پاکیزه ترین ریشه خانوادگی برخوردار بوده و معلوم است که رگ و ریشه شایسته بالنده است و شهاب درخشان نفوذ کننده و آموزش پیامبر صلی الله علیه و اله کارساز.

و پیامبر صلی الله علیه و اله تربیت او را به عهده نگرفت و ضامن پرورش و تربیت نیکوی او نشد مگر به دو دلیل: یا آن که از روی حدس قوی آینده درخشان او را می نگرست و یا از طریق وحی الهی می دانست اگر از روی حدس قوی بوده معلوم است که تیر حدسش به خطا نرفته و پندارش نابجا نبوده است و اگر به وحی الهی بوده، دیگر منزلتی برتر و حالی دلالت کننده تر از آن بر فضیلت و امامت حضرتش وجود ندارد. (2)

آن چه تا بدینجا، آوردیم برخی از ویژگی ها و امتیازات و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام بود که ما برای اثبات برتری آن حضرت بر دیگران تنها به نمونه های یاد شده در این جا بسنده کردیم و گرنه فضایل و مناقب آن حضرت بسیار و افزون از شمار است که حتی کتاب هایی که به عنوان خصائص و فضایل و مناقب آن حضرت به رشته تحریر در آمده هرگز نتوانسته اند همه مناقب ویژه حضرتش را بازگو کنند بلکه آن چه در این کتاب ها آمده قطره ای از، بحار و کلمه ای از، هزار و اندکی از بسیار و مستی از خروار است که در این کتاب ها گرد آوری و منعکس شده است.

ص: 416

1- شرح ابن أبي الحديد، ج 13 ص 210، ذیل خطبة 238.

2- بحار الأنوار، ج 38، ص 295.

آری خواننده گرامی! فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام از حدّ شماره بیرون است و چگونه می توان فضایل کسی را بر شمرد که نام مبارکش از نام خدا بر گرفته شده و بواسطه مقام رفیعش از رفعت و بلندی از «عُلُو» هم بالاتر رفته و بر بلندای عرش خدا نوشته شده است
«... خدایی جز خدای یکتا و بی همتا وجود ندارد محمد رسول او و پیامبر صلی الله علیه و اله رحمت و علی حجّت خدا بر مردم است...» (1)

چگونه می توان فضایل کسی را بر شمرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره اش فرموده است:

«... فرشته ای نزد آمد و پیامی از سوی خداوند آورد که فرمود: ای محمّد! از پیامبرانی که قبل از تو مبعوث شدند، سؤال کن که برای چه مبعوث شدند؟ گفتم: شما بگویید برای چه مبعوث شدند؟ در جوابم گفت: اساس مأموریت و بعثت آن ها، بر ولایت تو و علی بن ابی طالب استوار بوده است.» (2)

چگونه می توان فضایل کسی را بر شمرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله در توصیف مقام والایش فرموده است:

اگر درختان سر به فلک کشیده قلم، شوند دریاها با آن همه وسعت مرکب، گردند، جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده باشند بی تردید نمی توانند فضایل علی بن ابی طالب را بر شمارند.» (3)

آری خواننده گرامی! ویژگی های آن یگانه، روزگار بسیار و فضایلش بی شمار است که از حیطه شمارش بیرون و از توان بشر خارج است.

پس اگر در مواردی تعدادی از فضایل حضرتش به عنوان نمونه بیان شود به معنای انحصار فضایل در آن تعداد نمی باشد بلکه مقصود توضیح و تبیین آن مقدار، است چنان که خود امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود هفتاد فضیلت از فضایل ویژه خود را بر می شمارد و در آغاز آن می فرماید اصحاب و یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم که

ص: 417

1- مناقب خوارزمی فصل نوزدهم ص، 227 و در چاپ قم، ص 318 ح 320

2- مناقب خوارزمی فصل، 19، ص 221 فرائد السمطين، ج 1، ص 81 ش 52؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 156 و تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 97.

3- تذکرة الخواص ابن جوزی، ص 13 فرائد السمطين، ج 1، ص 16؛ کشف الغمه، ج 1، ص 111 و ینابیع الموده، ص 121، باب 40

حافظان قرآن و نگهداران دین او هستند به خوبی می دانند که در میان آن ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آن که من با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد فضیلت دارم که هیچ یک از آن ها در این فضیلت ها با من شریک نمی باشند...»

آن گاه یکایک هفتاد فضیلت از فضایل ویژه خود را می شمارد. (1)

به هر حال، بر شمردن فضایل شخصیت بی نظیری که نام مبارکش بر عرش خدا (2) و بال های فرشتگان (3)، و بر درب بهشت (4) نوشته شده و رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز آن گونه - که پیش از این اشاره کردیم - او را توصیف نموده برای هیچ یک از آفریدگان خدا، از جنّ و انس مقدور نیست و اگر آن شاعر شیرین سخن فارسی زبان خطاب به مولا می گوید:

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست *** که تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم

هرگز سخنی به گزاف نگفته و از راه حق و صواب منحرف نشده است.

اما با این همه باید بگوییم:

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم بقدر تشنگی باید چشید

، بنابراین برای اثبات امامت و حقانیت و شایستگی آن حضرت برای احراز مقام امامت و خلافت راهی جز نقل فضایل حضرتش وجود ندارد، و از این رو ما نیز به پیروی از خود آن بزرگوار که به هنگام احتجاج با مخالفان به پاره ای از فضایل و مناقب خود استدلال می نمود در بحثی که در پیش روی داریم به برخی از فضایل برجسته آن حضرت اشاره خواهیم کرد.

و اینک برای این که مقام والای «امامت» به نحو روشنی ارزیابی شود و به خوبی دریابیم که امامت و رسالت جدای از یکدیگر نیستند و پیوسته، امامت مکمل و متمم رسالت است و برای احراز مقام، امامت لیاقت، ذاتی و اهلّیت و شایستگی و علم و آگاهی و تخلّق به اخلاق الهی و بسیاری از صفات شایسته دیگر لازم است حساس ترین دوران زندگی آن حضرت را بطور خلاصه از هنگام رشد و تمیز تا زمان

ص: 418

1- خصال شیخ صدوق با ترجمه فارسی، ج 2، ص 300

2- مناقب خوارزمی فصل، 19، ص 318، ح 320 چاپ قم.

3- مناقب خوارزمی، فصل 14، ص 148 ح 172 و مقتل خوارزمی، ج 1، ص 38

4- مناقب ابن مغزلی، ص 91 مجمع الزوائد، ج 9، ص 111؛ ریاض النضره، ج 2، ص 222؛ ذخائر العقبی، ص 66؛ کنز العمال، ج

13، ص 138 و تذکرة الخواص، ص 22

همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و اله از آغاز تا پایان

اشاره

آن چه روشن و مسلّم است و تردیدی در آن وجود ندارد این است که: علی علیه السلام نخستین کسی است که رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله را تصدیق نمود و به حق و حقیقت گروید و تا پایان عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و اله بلکه تا آخرین لحظه حیات آن جناب با ثبات قدم استقامت، از خود گذشتگی و فداکاری در خدمت حضرتش بود و هرگز از آن حضرت جدا نگردید.

و از آن جا که وی از همان نخستین لحظه ولادت با عنایت شدید رسول خدا صلی الله علیه و اله رو برو گردید و تحت تربیت حضرتش قرار گرفت و پیوسته چه در دوران پیش از بعثت و چه بعد از آن در محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله، بود افتخارات بزرگی نصیب وی گردید که در طول تاریخ نصیب کسی جز آن حضرت نگردیده و احدی از مسلمانان بر آن دست نیافته است.

صفای باطن و ظهارت نفسانی علی علیه السلام و پرورش پیگیر پیامبر صلی الله علیه و اله خدا از آن حضرت سبب گردید که حضرتش به عالی ترین مدارج کمال، برسد و در همان ایام کودکی با قلب حساس و دیده نافذ و گوش شنوای خود چیزهایی را ببیند و اصواتی را بشنود که برای مردم عادی دیدن و شنیدن آن ها ممکن نیست.

بنابراین با توجه به این که: حساس ترین دوران زندگی آن حضرت را همان شکل گیری شخصیت وی به وسیله پیامبر خدا صلی الله علیه و اله تشکیل می دهد، از این رو برای آشنایی هر چه بیشتر مقام والای امام و اثبات شایستگی و برتری وی بر سایر صحابه از این جا به بعد برخی از امتیازات و فضایل نفسانی و معنوی آن حضرت را که در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است تحت چند عنوان بیان می داریم

1. علی علیه السلام در خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله

از آن جا که اراده و مشیت خدا بر این قرار گرفته بود که ولی بزرگ خدا در خانه پیامبر صلی الله علیه و اله بزرگ شود و تحت تربیت رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار گیرد توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را به این امر معطوف داشت و از این رو هنگامی که علی علیه السلام به سن تمیز رسید رسول خدا صلی الله علیه و اله او را به

خانه خود برد و جزء عیالات خودش قرار داد و در تعلیم و تربیت او کوشش می نمود و به اخلاق و آداب نیکو و فضایل انسانی هدایتش می کرد

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود می نویسد

از نعمت هایی که خداوند به علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - ارزانی داشته و اراده خیری که نسبت به او به انجام رسانیده یکی این رویداد است که

«قریش را به سبب خشکسالی و قحطی عجیبی که واقع شد، تنگی و سختی شدیدی به هم رسید و ابو طالب را که مردی عیالمند و افراد تحت تکفلش بسیار بودند از این رهگذر رنج فراوان نصیب گشت. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و اله که در آن تاریخ هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود به عمویش عباس - بن عبدالمطلب که در میان بنی هاشم از ثروت و مکنت مالی و رفاه بیشتری برخوردار بود، گفت: برادرت ابو طالب مردی عیالمند است و همچنان که می بینی مردم از این قحطی و خشکسالی در رنج و عذابند، بیا تا با هم پیش او برویم و هر یک از ما پسری از او را پذیرفته و بدین وسیله از نانخورهای او بکاهیم.

عباس این پیشنهاد را پذیرفت و هر دو به نزد ابو طالب رفتند و گفتند: ما بر آن شده ایم که تا زمان رفع این گرفتاری و تنگدستی از مردم از بار عیال تو بکاهیم. ابو طالب گفت: فقط عقیل را برای من بگذارید و دیگر هر چه می خواهید انجام دهید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و اله علی را برگرفت و با خود برد و به نزد خود نگهداشت و عباس هم جعفر را با خود برد از آن تاریخ علی [علیه السلام همچنان در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله بود تا این که خداوند او را به پیامبری مبعوث نمود و علی علیه السلام] او را در نبوتش تصدیق نمود و پیروی از او را به جان و دل پذیرا شد

جعفر هم در کنار عمویش عباس به سر می برد تا آن گاه که اسلام آورد و از او بی نیاز گردید.» (1)

و در حدیث دیگری از زید بن علی علیه السلام نواده امام حسن مجتبی علیه السلام از پدرش از جدش روایت شده است که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله در حالی که عموهایش عباس و حمزه در کنارش بودند از اتاق به بیرون نگاه کردند و دیدند که علی علیه السلام و جعفر و عقیل در بیرون از خانه به صورتی سرگردمند؛

ص: 420

پس روی به عموهای خود کرد و گفت از این کودکان هر کدام که می خواهید انتخاب کرده سرپرستی نمایند. یکی از ایشان گفت من جعفر را انتخاب می کنم. دیگری هم: گفت من هم عقیل را بر می گزینم آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله به آن ها فرمود: شما را آزاد گذاشتم تا برای خودتان انتخاب کردید. اما خداوند علی را برای من برگزیده است.» (1)

2. علی علیه السلام در غار حرا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله

آن چه از مجموع شواهد و قرائن و کتب تاریخی استفاده می شود این است که علی علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و اله بزرگ شد و در میان خانواده اش مانند یکی از فرزندان او بود و رسول خدا صلی الله علیه و اله خود شخصاً تربیت او را به عهده گرفت و او نیز پیوسته چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و اله مانند سایه ای به دنبال پیغمبر بود و در تمام حالات از آن حضرت پیروی می کرد و جز خواست پیامبر صلی الله علیه و اله چیزی نمی خواست و انگیزه ای جز انگیزه حضرتش در وجود وی راه نداشت و آن چنان با رسول خدا صلی الله علیه و اله همراه بود که هر گاه آن حضرت از شهر خارج می شد و به کوه و بیابان می رفت علی علیه السلام را نیز همراه خود می برد

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در این باره می نویسد:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پیش از آن که مبعوث به رسالت شود همه ساله یک ماه تمام را در غار حرا به عبادت می پرداخت... و در پایان ماه از کوه سرازیر می شد و یکسره به مسجد الحرام می رفت و هفت بار... خانه خدا را طواف می کرد و سپس به منزل خود باز می گشت

این برنامه همچنان ادامه داشت تا این که سال بعثت فرا رسید و خداوند حضرتش را به رسالت برگزید و او طبق معمول همه ساله در ماه مبارک رمضان در غار حرا مشغول عبادت و نیایش بود و هنگامی که جبرئیل امین برای نخستین بار بر حضرتش نازل شد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت... علی علیه السلام نیز در کنار حضرتش بود- و آن روز از روزهای همان سال بود که پیامبر صلی الله علیه و اله برای عبادت به کوه حرا رفته بود...» (2)

و بدین ترتیب علی علیه السلام هرگز از پیغمبر خدا جدا نشد و رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز با عنایت شدیدی که نسبت به او داشت هیچ گاه او را ترک نگفت.

ص: 421

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 576 و 577

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 208 .

آری امیرمؤمنان علیه السلام خود درباره موقعیت و مقام والای خویش در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و مراقبت های ویژه ای که در دوران کودکی از طرف پیامبر صلی الله علیه و اله نسبت به او به عمل می آمد و پیغمبر خدا هر روز او را با یکی از اصول انسانی و ارزش های اخلاقی و راه و رسم زندگی و معارف عالیه اسلامی آشنا می ساخت در خطبه معروف «قاصعه» چنین می فرماید:

«... شما ای یاران پیامبر صلی الله علیه و اله، مقام و موقعیت مرا در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله از نظر خویشاوندی و قرابت نزدیک و منزلت ویژه ای که در نزد آن حضرت داشتم به خوبی می دانید او مرا در دامن پر مهر خویش پرورش داد هنگامی که کودکی بیش نبودم مرا در آغوش می گرفت و به سینه خود می چسبانید و در کنار رختخواب خود جای می داد و بدنش با بدن من تماس داشت و بوی خوش و پاکیزه خود را به من می بویانید. [چنان کوچک بودم که] غذا را نخست خود در دهان خویش نرم می کرد و سپس در دهان من می گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم مشاهده ننمود.

خداوند از همان هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و اله را از شیر باز گرفتند حضرتش را با فرشته ای از بزرگترین فرشتگانش همراه فرمود تا وی شب و روز او را به راه های بزرگواری و درستی و اخلاق نیک جهانی راهبر باشد و من هم چون شتر بیچه ای که به دنبال مادرش می رود حضرتش را پیروی می کردم او هر روز از اخلاق نیکویش نشانه ای برای من آشکار می ساخت و مرا به پیروی از آن فرمان می داد.

او در هر سال [مدتی] در غار «حرا» می گذرانید و من تنها کسی بودم که در آن ایام او را مشاهده می کردم و به جز من کسی دیگری او را نمی دید در آن روزگار در هیچ خانه ای جز خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و اله و خدیجه در آن بودند اسلام وارد نشده بود که سومین نفر ایشان هم من بودم من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم روح بخش نبوت و پیامبری را استشمام می نمودم

من به هنگام نزول وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله صدای ناله شیطان را شنیدم و از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسیدم: این صدای ناله چیست؟ فرمود این شیطان است که از پرستش خویش مأیوس و نا امید گردیده است. تو آن چه را که من می شنوم؛ می شنوی و آن چه را که من می بینم می بینی جز این که تو پیامبر صلی الله علیه و اله نیستی بلکه وزیر و یاور من در امر رسالت و بر مسیر خیر و صلاح هستی.

من همراه رسول خدا صلی الله علیه و اله بودم هنگامی که گروهی از سران قریش نزد وی آمدند و گفتند: «ای محمد! تو ادعای بزرگی کرده ای ادعایی که هیچ کدام از پدران و خاندانت چنین

ادعایی نکرده اند، ما از تو درخواستی داریم (و معجزه ای می خواهیم) که اگر آن را بپذیری و انجام دهی می دانیم که تو پیامبر صلی الله علیه و اله و فرستاده خدایی و اگر انجام ندهی می فهمیم که تو مردی جادوگر و دروغگو هستی.

رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسید: خواسته شما چیست؟ گفتند: «این درخت را برایمان صدا بزنی تا از بیخ و بن و با همه ریشه هایش از زمین کنده شود پیش تو آید و در برابرت بایستد!» رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست. اگر خداوند این عمل را انجام دهد آیا ایمان می آورید؟ و به حق گواهی می دهید؟ گفتند: آری.

فرمود: به زودی آن چه را که می خواهید به شما نشان می دهم، ولی می دانم که شما به راه خیر و نیکی گرایش ندارید و در میان شما کسی هست که به درون چاه (بدر) افکنده می شود، و نیز- در میان شما- کسی هست که دست به جمع آوری سپاه احزاب می زند! (1) آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله روی به درخت کرد و فرمود ای درخت! اگر تو به خدا و روز جزا ایمان داری و می دانی که من پیامبر صلی الله علیه و اله خدا هستم با همه ریشه هایت از زمین کنده شو و به فرمان خدا روبه من آور و پیش روی من بایست.

قسم به خدایی که حضرتش را به راستی برانگیخته است آن درخت با تمام ریشه هایش از زمین کنده شد و با بانگی عظیم چون صدای به هم خوردن بال های پرندگان پیش آمد تا این که رو بر روی پیغمبر خدا قرار گرفت و سر بلندترین شاخه هایش را بر سر رسول خدا صلی الله علیه و اله فرود آورد و بعضی از شاخه هایش را نیز بر دوش من که در سمت راست پیغمبر بودم افکند.

اما آن گروه هنگامی که این وضع را مشاهده کردند از روی برتری جویی و گردنکشی گفتند: «اکنون به درخت فرمان ده تا نصفش پیش تو آید و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند» پس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمان داد تا چنان شود پس نیمی از آن درخت با سر و صدایی بس شگفت انگیزتر پیش آمد تا آن جا که نزدیک بود رسول خدا صلی الله علیه و اله را در بر بگیرد.

پس قریشیان از روی کفر و ناسپاسی گفتند: اکنون دستور ده این نیمه درخت به جای خود بازگردد و به نیمه دیگرش بپیوندد و همچنان که بود به صورت نخست درآید!

ص: 423

1- این مطلب یکی از معجزات بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و اله است که در آن روز از به چاه افکنده شدن مشرکان قریش در چاه بدر و همچنین از پیدایش جنگ احزاب خبر داده است جهت آگاهی بیش تر به کتاب های تاریخی و شرح حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مراجعه شود.

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمان داد و آن نیمه درخت نیز بازگشت من که شاهد این جریان بودم گفتم لا اله الا الله. ای رسول خدا! صلی الله علیه و اله! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان دارم، و نخستین کسی هستم که اقرار و اعتراف می کند درخت به امر و فرمان خدای تعالی و به خاطر تصدیق نبوت و رسالت تو و نیز به پاس فرمانها و بزرگداشت برنامه دعوت آن چه را که خواستی انجام داد.

اما آن گروه همه! یک صدا! گفتند: «نه! او ساحری است دروغگو که سحری شگفت آور دارد و در سحر خویش سخت با مهارت است [آن گاه با اشاره به من به سخن خود چنین ادامه دادند: آیا به جز این کسی پیدا می شود که تو را در امر رسالت تصدیق کند؟!...» (1)

آری خواننده گرامی! رسول خدا صلی الله علیه و اله این چنین در ایام، کودکی امام علیه السلام را در هر روز با می یکی از دلایل نبوت و رسالت آشنا می ساخت و او را به پیروی از آن فرمان می داد تا این که سرانجام اقیانوسی از علوم و دانش الهی در کام جانفش فرو ریخت و به روزگار بزرگسالی وی را ندیم خاص و محرم اسرار خویش گردانید

3. علی علیه السلام نخستین مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و اله ایمان آورد

اشاره

ابن هشام سیره نویس بزرگ اسلام در کتاب معروف خود چنین می نویسد:

«پس از خدیجه [علیها السلام] نخستین کسی که از مردان به رسول خدا صلی الله علیه و اله ایمان آورد و با او نمازگزارد و نبوت او را تصدیق نمود علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم رضوان الله و سلامه علیه بود و آن جناب در آن روز ده ساله بود.

و از نعمت های بزرگی که خداوند به علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - داد یکی این بود که صلی الله او پیش از اسلام در دامن تربیت رسول خدا صلی الله علیه و اله پرورش یافت.

ابن اسحاق... از مجاهد حدیث کرده که گفت: از جمله نعمت های خداوند و کرامت های او نسبت به علی بن ابی طالب [علیه السلام] این بود که: قریش دچار قحطی و خشکسالی شدیدی، شدند و ابو طالب مردی عیالمند بود که نان خور زیادی داشت پس رسول خدا صلی الله علیه و اله به عباس بن عبدالمطلب عموی خود که دارایی و ثروتش بیش از سایر بنی هاشم بود: فرمود ای عباس نانخوران برادرت ابوطالب، زیادند و چنان که می بینی مردم به این

ص: 424

1- نهج البلاغه، فیض، ص 811 - 817 خطبه 234 و صبحی صالح و صبحی صالح، 300 - 302 خطبه 192.

قحطی سخت دچار گشته اند، بیا تا با هم به نزد او بردیم و به وسیله ای نانخوران او را کم کنیم من یکی از پسران او را به نزد خود می برم و تو هم یکی از آنان را با خودت ببر.

عباس بن عبدالمطلب این پیشنهاد را پذیرفت و هر دو به نزد ابوطالب آمده و منظور خویش را اظهار کردند. ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید - و برخی گویند: گفت: عقیل و طالب را برای من بگذارید و مابقی را هر کدام خواهید ببرید. پس رسول خدا صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را برداشت و عباس نیز جعفر را برداشته و به خانه بردند.

و بدین ترتیب علی علیه السلام در تمام موارد با رسول خدا صلی الله علیه و اله بود تا هنگامی که آن بزرگوار به رسالت مبعوث شد پس علی علیه السلام به حضرتش ایمان آورد و نبوتش را تصدیق کرد و پیروی از او را بر خود لازم شمرد

جعفر نیز در خانه عباس بود تا هنگامی که اسلام آورد و از خانه عباس بیرون رفت.

ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می افزاید:

چون هنگام نماز می شد، رسول خدا صلی الله علیه و اله به سوی درّهای شهر مکه می رفت و علی بن ابی طالب نیز در خفا و پنهانی از پدرش ابوطالب و سایر عموها و قریش به همراه رسول خدا صلی الله علیه و اله می رفت و نمازهای خود را در آن جا می خواندند و چون شام می شد به خانه باز می گشتند...» (1)

پیشقدم بودن علی علیه السلام در گواهی به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله

بسیاری از محدّثان و تاریخ نویسان در کتاب های خود آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی علیه السلام فردای آن روز ایمان آورد (2)

نخستین کسی که پیش از همه درباره سبقت اسلام علی علیه السلام سخن گفته و در روایات زیادی به این مطلب تصریح نموده شخص رسول اکرم صلی الله علیه و اله است که از باب نمونه به برخی از روایات وارده در این موضوع اشاره می کنیم

1. حاکم نیشابوری در «مستدرک» از سلمان روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

ص: 425

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 262 - 263 چاپ مصر

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 112؛ تذکرة الخواص، ص 108 چاپ، تهران اصدار مکتبه نینوی؛ کنز العمال، ج 11، ص 616، ح 32991.

«نخستین کسی که در روز رستاخیز با من بر سر حوض (کوثر) ملاقات می کند پیشقدم ترین شما در اسلام علی بن ابی طالب است.» (1)

2. نورالدین هیشمی در مجمع الزوائد و متقی هندی در کنز العمال از سلمان و ابوذر روایت کرده اند که این دو صحابی گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و اله دست علی را در دست گرفته و فرمود:

«این نخستین کسی است که به من ایمان آورده و نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد کرد، و او صدیق اکبر و فاروق این امت است که بین حق و باطل جدایی می، افکند و او فرمانروای مؤمنان است...» (2)

3. ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» از معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«یا علی! من در امتیاز نبوت در مقابل تو قرار گرفته ام و پس از من پیغمبری نخواهد بود، و تو با هفت امتیاز در مقابل مردم قرار گرفته ای و احدی از قریش را نمی رسد که آن ها را انکار کند. تو نخستین کسی بوده ای که به خدا ایمان آورده ای تو وفادارترین مؤمنی هستی که به پیمان خدا وفاداری کرده ای و تو در امر خدا از همه آنان استوارتری...» (3)

4. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از ابی بکر هذلی و داود بن ابی هند از شعبی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود:

«این (علی) نخستین کسی است که به من ایمان آورده و مرا تصدیق نموده و با من نماز گزارده است.» (4)

5. و در حدیثی که خطیب آن را در «متفق» روایت نموده آمده است که رسول خدا به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

من تو را به ازدواج کسی در آوردم که بهترین فرد امت من است علمش از همه بیشتر حلمش از همه برتر و پیشگام تر از همه در پذیرش اسلام است. (5)

ص: 426

-
- 1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 136
 - 2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 102 کنز العمال، ج 11، ص 616، ح 32990، چاپ مؤسسة الرسالة.
 - 3- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 66
 - 4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 225
 - 5- الغدیر، ج 3، ص 95 و با اندکی اختلاف در عبارت مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 26؛ ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 263 - 266؛ مناقب خوارزمی فصل 9، ص 112، ح 122؛ کنز العمال، ج 13، ص 114 و 135؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 354، چاپ بیروت، دارالفکر و کشف الغمه، ج 1، ص 160، در موردی که برتری وی را از همه صحابه بیان نموده، نقل کرده اند.

روایاتی که در این زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و امیر مؤمنان علیه السلام و امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده و همچنین مطالبی که در سخنان بسیاری از محدثان و مورخان درباره پیشقدم بودن علی علیه السلام در ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آمده است بسیار زیاد است که نقل همه آن ها در این مختصر امکان پذیر نیست از این رو ما برای اثبات مدّعی خود تنها به برخی از سخنان خود، امام و نقل یک داستان تاریخی در این باره بسنده می کنیم.

سخنان امیر المؤمنین علیه السلام در پیشقدمی خود در اسلام.

1. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در حدیثی از آن حضرت آورده است که فرمود

(أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (1)

من نخستین کسی هستم که به همراه پیامبر صلی الله علیه و اله اسلام را اختیار کردم.

2. نورالدین هیشمی در «مجمع الزوائد» و گروهی دیگر از اصحاب حدیث از آن حضرت روایت کرده اند که فرمود:

(أَنَا أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (2)

من نخستین کسی هستم که با رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز گزاردم.

3. در خصایص نسائی در حدیثی از آن حضرت آمده است که فرمود:

«من کسی از این امت را که غیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به عبادت خدا پرداخته باشد جز خودم نمی شناسم. من مدت هفت سال پیش از آن که احدی خدا را پرستد او را پرستش کرده ام» (3)

4. گروه زیادی از دانشمندان، بزرگ اهل سنت در منابع خود از آن حضرت روایت کرده اند که در یکی از سخنان خود فرمود:

(أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٍ، وَلَقَدْ

ص: 427

1- تاریخ بغداد، ج 4، ص 233.

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 103

3- خصایص نسائی، ص 3 و در چاپ اخیر تحقیق سید جعفر حسینی، ص 24؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 112؛ مسند احمد حنبل، ج

1، ص 99 و بسیاری از منابع دیگر

صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَهُ. (1)

من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله و صدیق بزرگم؛ این سخن را پس از من جز دروغگوئی افترا پرداز نمی گوید من با رسول خدا صلی الله علیه و اله هفت سال پیش از همه مردم نمازگزارده ام و من اولین کسی هستم که با او نماز گزارد

5. و در نهج البلاغه در ضمن خطبه ای که ایراد، نموده سبقت خود را به اسلام چنین بیان داشته است:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَتَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْقِنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِالصَّلَاةِ). (2)

خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشت و پیام تو را شنید و به دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله تو پاسخ گفت و پیش از من جز رسول خدا صلی الله علیه و اله کسی نماز نگزارد.

روایت عقیف کندی درباره نماز گزاردن علی علیه السلام

طبق روایتی که در کتب حدیث و تاریخ درباره نمازگزاردن علی علیه السلام در آغاز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و اله از «عقیف کندی» نقل شده چنین آمده است که وی گفت:

«من مرد تاجری بودم و در زمان جاهلیت برای خرید لباس و عطر وارد مکه شدم و در مسجد الحرام در کنار عباس بن عبدالمطلب که مرد بازرگانی بود نشستم و به کعبه می نگریستم وقتی که خورشید به اوج بلندی رسید ناگهان دیدم مردی آمد و نگاهی به آسمان کرد و سپس رو به کعبه ایستاد چیزی نگذشت که نوجوانی آمد و به وی ملحق شد و در سمت راست او ایستاد سپس زنی وارد مسجد شد و در پشت سر آن دو نفر قرار گرفت. آن گاه هر سه با هم مشغول عبادت و نماز شدند- من از دیدن این منظره که در میان بت پرستان مکه سه نفر حساب خود را از جامعه جدا کرده و خدایی جز خدای مردم مکه را می پرستند، در شگفت ماندم- رو به عباس کرده و گفتم: «أمرٌ عظیم!» او نیز همین جمله را تکرار کرد و گفت «أمر عظیم» و سپس افزود: آیا این سه نفر را می شناسی؟ گفتم نه گفت: نخستین کسی که وارد شد و جلوتر از آن دو نفر دیگر ایستاد برادر زاده من محمد بن عبدالله است و دومین نفر برادر زاده دیگر من علی بن ابی طالب

ص: 428

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 112 شرح ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44. فرائد السمطين، ج 1، ص 248؛ ریاض النضره، ج 3، ص 96، چاپ بیروت، دار المعرفه میزان الاعتدال، ج 3، ص 102 تاریخ طبری، ج 2، ص 310 تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم و بسیاری از منابع دیگر

2- نهج البلاغه، فیض، ص 407 و صبحی صالح، ص 189 خطبه 131

است و سومین شخص همسر (محمد خدیجه دختر خویلد) است. و این برادر زاده من - محمد صلی اله علیه و آله به من خبر داده است که آئین وی از جانب خداوند بر او نازل شده است و اکنون در زیر آسمان خدا کسی جز این سه نفر از این دین پیروی نمی کند» (1)

4. علی علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله

در بین مسلمانان خلافتی وجود ندارد که پایه های دین و تقویت ارکان اسلام به وسیله شمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام استوار گردید هرگز در این امر، کسی بر او پیشی نگرفته و پس از او نیز کسی به مرتبه او نرسیده است. او فردی شجاع، نیرومند با اراده ثابت قدم و پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله در، جنگ ها و شمشیر خدا و زداینده حزن و اندوه در میدان های جنگ از چهره رسول الله صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت در تمامی جنگ های خود پرچم اسلام را به دست او می سپرد

در این زمینه روایات فراوانی در منابع معتبر حدیث آمده است که برای نمونه و اثبات شایستگی و برتری آن حضرت بر دیگران برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1. حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود از مالک بن دینار روایت کرده است که: گفت

«از سعید بن جبیر پرسیدم پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله در جنگ ها چه کسی بود؟ نگاهی به من کرد و گفت معلوم می شود تو آدم آسوده خاطری هستی من خشمگین شدم و از سخن او به قاریان قرآن از برادران دینی اش شکایت بردم و گفتم آیا شما از سعید بن جبیر تعجب نمی کنید که من از پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله از او می پرسم و او در جوابم می گوید: تو شخصی آسوده خاطری؟ گفتند: تو در وقتی این مطلب را از او پرسیده ای که وی از شرّ «حجاج» در امان نبوده و می ترسیده است اگر جواب تو را بدهد به چنگال او گرفتار شود. هرگاه به خانه اش رفت برو و از او سؤال کن پس رفتم و از او سؤال کردم که پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله چه کسی بود؟ گفت علی علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و من این مطلب را از ابن عباس شنیده ام.» (2)

ص: 429

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 311 تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، کامل ابن اثیر، ج 2، ص 57، ریاض النضره، ج 3، ص 96، چاپ بیروت دار المعرفه کنز العمال، ج 13، ص 110، چاپ بیروت، مؤسسه الرساله، و سیره حلبی، ج 1، ص 436، چاپ بیروت دار المعرفه و منابع دیگر

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 137؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 25، چاپ بیروت؛ ذخائر العقبی، ص 75 با اختلاف در عبارت

2. امام احمد حنبل در کتاب مسند خود از «هبیره» و «عمرو بن حبشی» روایت کرده است که: حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت پدر بزرگوارش در اجتماع مردم به سخنرانی برخاست و خطاب به آنان فرمود:

«ای مردم! روز گذشته مردی از شما مفارقت کرد و به سرای دیگر شتافت که در میان امت های گذشته کسی در علم و دانش از وی سبقت نگرفته و آیندگان نیز (عظمت) او را درک نخواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و اله پیوسته در جنگ ها پرچم پر افتخار اسلام را به او می سپرد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ او را از گزند دشمن نگه می داشتند. او همچنان به جنگ ادامه می داد و از میدان جنگ بر نمی گشت، تا پیروزی را به دست می آورد.» (1)

3. محب الدین طبری در «ذخایر العقبی» از انس بن مالک روایت کرده است که گفت:

یک بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر فراز منبر رفت و پس از ایراد سخنانی فرمود علی بن ابی طالب کجاست؟ علی علیه السلام از جا برخاست و عرضه داشت یا رسول الله! این جا. حاضرین پیامبر صلی الله علیه و اله او را در بغل گرفت و پیشانیش را بوسید و با صدای بلند فرمود:

(مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ هَذَا أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ خَتْنِي هَذَا لَحْمِي وَ دَمِي وَ شَعْرِي، هَذَا أَبُو السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، هَذَا مُفْرَجُ الْكُرُوبِ عَنِّي، هَذَا أَسَدُ اللَّهِ وَ سَدُّ يَفْئِهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ عَلَى مُبْغِضِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ، وَاللَّهُ مِنْهُ بَرِيءٌ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرَأَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي فَلْيَبْرَأْ مِنْ عَلِيٍّ وَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ ثُمَّ قَالَ: اجْلِسْ يَا عَلِيُّ قَدْ عَرَفَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ.) (2)

ای گروه مسلمانان! این برادر من و پسر عم من و داماد من است، این گوشت من، خون من و موی من است این پدر سبطين - دو نبیره ام - حسن و حسین است که دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت. اند این عقده گشای من در جنگ هاست، این شیر خدا و شمشیر او در

ص: 430

1- مسند احمد، ج 1، ص 199 حلیة الاولیاء، ج 1، ص 65؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 172؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 146؛ ذخایر العقبی، ص 138 و بسیاری از منابع دیگر

2- ذخائر العقبی، ص 92 چاپ بیروت؛ مناقب المرتضویه، ص 93 چاپ بمبئی؛ روضة الندیة کحلانی ص 252؛ ینابیع الموده، ج 2، ص 39 باب 56 و در چاپ دیگر ص 252، نجف منشورات مکتبة الحیدریه

زمین در برابر دشمنان خداست بر دشمنان کینه توزش لعنت خدا باد و لعنت همه لعنت کنندگان و خداوند از چنین کسی بیزار است و من هم از او بیزارم هر کس که دوست دارد از خدا و من بیزاری جوید از علی علیه السلام بیزاری بجوید حاضران این مطلب را به غائبان برسانند. آن گاه فرمود: یا علی علیه السلام بنشین که خداوند تو را به آن چه گفتم شناخته است.»

و در آخر روایت «ینابیع الموده» چنین آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله در پایان سخنان خود به علی علیه السلام فرمود:

(جلسِ یا علی! قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِتَبْلِيغِ ذَلِكَ لَكَ فَبَلِّغْهُ.) (1)

ای علی بنشین که خدای تبارک و تعالی مرا به تبلیغ این مطلب برای تو فرمان داده بود و من آن را ابلاغ نمودم.

5. علی علیه السلام محرم اسرار رسول خدا صلی الله علیه و اله

جای گفتگو نیست که علی علیه السلام در ایام کودکی در دامان پیغمبر اکرم علیه السلام رشد و نمو کرد و زیر نظر آن حضرت پرورش یافت و رسول خدا صلی الله علیه و اله هر روز از اخلاق کریمه و رفتار پسندیده را به وی می آموخت و او را به پیروی از آن فرمان می داد و به روزگار بزرگسالی از دانش و علوم الهی را در کام جانش فرو می ریخت و او را ندیم خاص و محرم اسرار خویش قرار داد و در طول دوران رسالت بیست و سه ساله خود گاهی به صورت کنایه و گاهی هم به طور آشکار به لیاقت ذاتی و شایستگی علی علیه السلام برای پیشوایی و زمامداری بر مردم تصریح می نمود و در مواقع مختلف در حضور اصحاب با او راز بسیار می گفت تا جایی که گاهی از اوقات مورد اعتراض بعضی از اصحاب قرار می گرفت و حضرتش در کمال متانت و مهربانی بدانها پاسخ می داد و آنان را وادار به سکوت می نمود.

در این باره روایات بسیاری در کتب صحاح و مسانید و تاریخ آمده است که برای نمونه به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

در سنن ابن ماجه «باب الاستئذان» در حدیثی از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«مرا با رسول خدا صلی الله علیه و اله دو دیدار خصوصی بود: یکی در شب و دیگری در روز. هر نوبت

ص: 431

1- ینابیع الموده، ج 1، ص 252، باب 56، چاپ نجف.

که به خدمتش می رسیدم اگر در حال نماز بود به آرامی سرفه می کرد...» (1)

در روایت دیگری در مسند احمد حنبل چنین آمده است که فرمود:

«مرا در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله مقام و منزلت ویژه ای بود که هیچ یک از مردمان را چنین منزلتی نبوده است من سحرگهان هر روز به خدمتش می رسیدم و او را سلام می دادم مگر این که سرفه می کرد...» (2)

و در تاریخ ابن عساکر از قول جابر بن عبدالله آمده است:

«در جنگ طائف، رسول خدا صلی الله علیه و اله با علی علیه السلام به نجوا و راز گفتن پرداخت و راز گفتنش به درازا کشید تا این که یکی از اصحاب آن حضرت گفت: نجوایش با پسر عمویش چه اندازه طولانی شد این سخن به گوش پیغمبر رسید پس آن حضرت فرمود: من او را به نجوا نخوانده بودم بلکه دستور خدا بود تا با وی نجوا کنم.» (3)

همین روایت بالفظ و عبارتی دیگر چنین آمده است:

«... زمان درازی با او به نجوا پرداخت ابوبکر و عمر و دیگران نظاره گر این نجوا بودند. و چون رسول خدا صلی الله علیه و اله به نزد ما بازگشت یکی از ما گفت ای رسول خدا! امروز نجوایت با او به درازا کشید پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود من او را برای نجوا انتخاب نکرده بودم، بلکه خداوند او را برای نجوا برگزیده بود.» (4)

در سنن ترمذی و دیگر منابع معتبر نیز چنین آمده است:

«در جنگ طائف، رسول خدا صلی الله علیه و اله علی [علیه السلام] را پیش خواند و با وی به نجوا پرداخت تا آن جا که مردم گفتند: زیر گوشه سخن گفتنش با پسر عمویش چه به درازا کشید؟! رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من از پیش خود با او به نجوا ننشسته بودم، بلکه خداوند وی را به نجوا فرا خوانده بود.» (5)

همین داستان در روایتی دیگر چنین آمده است:

«چون جنگ طائف پیش آمد، رسول خدا صلی الله علیه و اله علی را بخواند و مدت زمان درازی با او به آهستگی و زیر گوشه به سخن پرداخت. در این هنگام یکی از اصحاب گفت: نجوایش با پسر عمویش چه به درازا کشید؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من از پیش خود با او به نجوا

ص: 432

1- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1222، ح 3708

2- مسند احمد، ج 1، ص 85 و 107.

3- ترجمه امام امیرالمؤمنین علیه السلام را از تاریخ دمشق، ج 2، ص 310

4- همان مدرک ص 311

5- سنن ترمذی ج 5 ص 639 ح 3726، چاپ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

نپرداخته بودم بلکه خداوند به من فرمان داده بود تا با او نجوا کنم.» (1)

و در روایت جندب بن ناجیه و یا ناجیه بن جندب آمده است:

«در جنگ طائف، رسول خدا صلی الله علیه و اله برخاست و با علی علیه السلام به قدم زدن و نجوا پرداخت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و اله باز آمد ابوبکر به او گفت: زیرگوشی سخن گفتنت با علی خیلی طولانی شد؟! پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: من سر خود با او راز پنهان نمی گفتم بلکه فرمان خداوند بود که مطالبی را در گوش او نجوا کنم.» (2)

، آری امیرالمؤمنین علیه السلام محرم اسرار پیامبر صلی الله علیه و اله بود و هرگز از آن حضرت جدا نگردید و هنگامی هم که این آیه شریفه نازل شد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْهِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ) (3) «ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه که خواستید با رسول خدا صلی الله علیه و اله زیر گوشی سخن بگوئید پیش از نجوا صدقه بدهید.»

علی علیه السلام تنها کسی بود که با پرداخت صدقه همچنان به نجوای خود با رسول خدا صلی الله علیه و اله ادامه می داد.

محمد بن جریر طبری در تفسیر خود در این مورد می نویسد:

«مؤمنان از نجوای با رسول خدا صلی الله علیه و اله ممنوع شدند مگر این که پیشاپیش نجوا صدقه ای بپردازند در این میان تنها علی بن ابی طالب [علیه السلام] بود که با پرداخت صدقه همچنان به نجوای خود با رسول خدا صلی الله علیه و اله ادامه می داد.» (4)

در همین رابطه واحدی در کتاب اسباب النزول، خود و دیگران از قول علی بن ابن طالب علیه السلام آورده اند که گفت:

«... من یک دینار داشتم آن را به در هم تبدیل کردم و هر بار که با رسول خدا صلی الله علیه و اله به نجوا می پرداختم یک در هم آن را صدقه می دادم تا تمام شد...» (5)

جارالله زمخشری نیز در تفسیر آیه فوق می نویسد: «علی [علیه السلام] پولش را در ده مسأله که از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسید به صدقه داد.» (6)

ص: 433

1- اسد الغابه، ج 4، ص 107، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

2- کنز العمال، ج 13، ص 139 ح 36438، چاپ بیروت، مؤسسة الرساله.

3- سوره مجادله، آیه 12.

4- تفسیر طبری، ج 28، ص 14 و 15.

5- اسباب النزول، واحدی ص، 276، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

6- تفسیر کشاف، ج 4، ص 76، چاپ دار الفکر.

«فخر رازی» نیز این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد علی علیه السلام بود از جمعی از محدثان از ابن عباس نقل کرده است. (1)

و در تفسیر «روح البیان» در حدیثی از عبدالله فرزند عمر بن خطاب نقل می کند که می گفت:

«علی علیه السلام سه فضیلت داشت که اگر یکی از آن ها برای من حاصل می شد از شتران سرخ موی - که گران بهاترین اموال در نزد عرب به شمار می رود - در نزد من محبوب تر بود: نخست ترویج پیامبر صلی الله علیه و اله فاطمه - علیها السلام - را به او و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و سومی آیه نجوا بود.» (2)

نگارنده گوید: ثبوت این فضیلت بزرگ برای امیر مؤمنان علیه السلام در غالب کتب تفسیر و حدیث و تاریخ به تفصیل و اجمال آمده است و نیازی به بازگو کردن ندارد ولی با این همه ما این فصل را با ذکر روایتی از خود آن حضرت پایان می دهیم.

امیر مؤمنان علیه السلام خود در مورد عمل به آیه «نجوا» می فرماید:

«در کتاب خدا آیه ای هست که به جز شخص من هیچ کس دیگر چه قبل و چه بعد به آن عمل نکرده است و آن آیه نجوا می باشد که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ) که من یک دینار داشتم و آن را به ده در هم تبدیل کردم و هر زمان که می خواستم با رسول خدا صلی الله علیه و اله نجوا کنم در همی را صدقه می دادم تا این که بالاخره آیه نسخ شده و به جز من کسی دیگر به آن عمل نکرد و به جای آن، این آیه آمد: (أَلَسَّ فِقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ) آیا از تنگدستی ترسیدید که پیش از انجام نجوا صدقه ای در راه خدا بدهید...» (3)

6. علی علیه السلام حامل علوم رسول خدا صلی الله علیه و اله

اشاره

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله در حدیثی فرمود

ص: 434

1- تفسیر فخر رازی، ج 29، ص 271

2- تفسیر روح البیان، ج 9، ص 406 و تفسیر مجمع البیان و کشف و تفسیر قرطبی در ذیل آیات یاد شده.

3- تفسیر در المنثور سیوطی، ج 6، ص 185 و تفسیر کشف، ج 4، ص 76 و ریاض النضره، ج 3، ص 146، چاپ بیروت، دار المعرفه

(أنا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ). (1)

من شهر علمم و علی دروازه آن است هر کس که بخواهد به این شهر وارد شود باید که از دروازه آن بگذرد.

و در پایان این حدیث در تاریخ بغداد چنین آمده است:

«... و هر کس که خواهان دانش است باید که از طریق در وارد شود.» (2)

همین موضوع در روایت جابر بن عبدالله چنین آمده است:

«در جنگ حُدییبه بود که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله دست علی را در دست گرفته و فرمود: این مرد سرور نکوکاران و کشنده تبهکاران است هر کس که او را یاری دهد یاری شود و هر که او را تنها گذارد تنها خواهد ماند. در این جا رسول خدا صلی الله علیه و اله صدایش را بلند کرد و به سخنانش چنین ادامه داد من شهر دانشم و علی علیه السلام دروازه آن است، هر کس که بخواهد به این شهر درآید باید که از دروازه آن وارد شود.» (3)

و در «حلیة الاولیاء» در حدیثی از عمر بن علی علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود:

«یا علی! خداوند به من فرمان داده است تا تو را به خودم نزدیک کنم و علوم خود را به تو بیاموزم تا آن ها را نگهداری نمایی. پس این آیه شریفه نازل شد: (وَ تَعِيَهَا أَذُنٌ وَاَعِيَّةٌ) (4) (و گوش های شنوا آن را نگهداری می کنند). آن گاه به علی علیه السلام فرمود: تو گوش نگهدارنده علم من هستی.» (5)

و در همین رابطه خطیب خوارزمی از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«من از خدا درخواست نمودم که علی علیه السلام را مصداق (أَذُنٌ وَاَعِيَّةٌ) قرار دهد. و بدین جهت بود که علی علیه السلام می فرمود: آن چه را که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم حفظ نمودم و هرگز آن را فراموش نخواهم نمود.» (6)

ص: 435

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 126 و در ص 127 به طریقی دیگر آمده است.

2- تاریخ بغداد، ج 4، ص 348 و ج 7، ص 172 و ج 11، ص 48.

3- تاریخ بغداد، ج 2، ص 377

4- سورة الحاقه، آیه 12.

5- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 67؛ غایة المرام، ص 367.

6- مناقب خوارزمی، ص 200 و در چاپ، قم، ص 282، فصل 18، ح 277.

و علامه قندوزی نیز در ینابیع المودّه از ابن عباس آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«هنگامی که برای مناجات پروردگار حاضر شدم با من سخن گفت و مناجات نمود و من نیز آن چه را که از خدا یاد گرفتم به علی علیه السلام آموختم. پس علی دروازه - شهر - علم من است.» (1)

علی متقی هندی در کنز العمال و گروهی دیگر از دانشمندان بزرگ اهل سنت از علی علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

هنگامی که گروهی از اهل یمن به حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله ، رسیدند گفتند: مردی را به سوی ما اعزام فرما که دین را به ما یاد دهد و سنت های اسلام را به ما بیاموزد و در میان ما با کتاب خدا داوری ، کند رسول اکرم صلی الله علیه و اله و آله و ائمه را به ما فرمود:

(يَا عَلِيُّ انْطَلِقْ إِلَى أَهْلِ الْيَمَنِ فَفَقِّهِهُمْ فِي الدِّينِ وَعَلِّمُهُمُ السُّنَنَ وَاحْكُمْ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ... ثُمَّ قَالَ: إِذْهَبْ إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي قَلْبَكَ وَيُثَبِّتُ لِسَانَكَ.) (2)

ای علی! علیه السلام به سوی یمن حرکت کن و دین خدا را به آنان بیاموز و آنان را با سنت های اسلام آشنا ساز و با کتاب خدا در میانشان داوری کن. (سپس با دست خود به سینه من زد و فرمود:) برو که خداوند قلب تو را به سوی حق رهبری می کند و زبان تو را از خطا و اشتباه حفظ می نماید و من بعد از آن - پس از دعای پیامبر صلی الله علیه و اله - تاکنون در هیچ مشکلی دچار شک و تردید نشده ام.

و در همین زمینه گنجی شافعی در کتاب «کفایة الطالب» در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمود:

(أَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَنِ وَالْقَضَاءِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.) (3)

داناترین امت من به سنت های اسلامی و قوانین قضائی علی بن ابی طالب است

و در روایتی از ابوذر غفاری آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره علی علیه السلام فرمود:

ص: 436

1- ینابیع المودّه، ص 79، باب 14، چاپ نجف

2- کنز العمال، ج 6، ص 392 و در چاپ بیروت مؤسسه الرساله، ج 13، ص 113 ح 36369 و ص 120، ح 36386؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 337، چاپ بیروت؛ مسند احمد حنبل، ج 1، ص 83؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 135 و بسیاری از منابع دیگر

3- کفایة الطالب، ص 190، چاپ نجف و در یک چاپ دیگر، ص 332

(عَلَيْهِ بَابٌ عِلْمِي، وَ مُبَيَّنٌ لِأُمَّتِي مَا أُزِيلَتْ بِهِ بَعْدِي) (1)

علی [علیه السلام] دروازه دانش من است و پس از من آن چه را که بدان فرستاده و مأمور شده ام، برای امتم بیان خواهد نمود.

و در روایت انس بن مالک آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود:

(أَنْتَ تَبَيَّنُ لِأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي.) (2)

تو پس از من موارد اختلاف امتم را برایشان روشن می نمایی

و در روایتی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و اله اکرم به علی علیه السلام فرمود:

(أَنْتَ تَوَدِّي عَنِّي، وَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي.) (3)

این تویی که رسالتم را ادامه خواهی داد و صدایم را به گوش امتم خواهی رساند، و آن چه پس از من درباره آن اختلاف، کنند برایشان روشن خواهی نمود.

مقام علمی علی علیه السلام و برتری او بر خلفاء

امیر مؤمنان علیه السلام به واسطه استعداد ذاتی و تأییدات خداوندی و مراقبت های پیگیر رسول خدا صلی الله علیه و اله و علوم نبوت را فرا گرفت و وارث گنجینه های علم و دانش رسول خدا صلی الله علیه و اله و حافظ و نگهبان کتاب ها و نگهدارنده رازهای نهانی پیامبر صلی الله علیه و اله گردید و در دوران رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و بعد از آن حضرت نیز یگانه مرجع فکری و قضایی مسلمانان به شمار می رفت و در فراگیری علم و دانش به مرتبه ای رسید که رسول خدا صلی الله علیه و اله مقام علمی او را ستود و بدان گواهی داده و فرمود: «علم و دانش گوارایت باد ای ابوالحسن که علم و دانش را همچون تشنه ای از سرچشمه ای زلال نوشیدی.» (4)

آری خداوند از همان هنگام که زندگی پیامبرش و علی علیه السلام را در زیر سقف یک

ص: 437

1- کنز العمال، ج 6، ص 156 چاپ اول و در چاپ، بیروت نشر مؤسسه رسالت، ج 11، ص 614 ح 32981

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 122؛ کنز العمال، ج 11، ص 615، چاپ بیروت، نشر مؤسسه الرساله.

3- حلیة الأولیاء، ج 1، ص 63 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 169؛ تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 487؛ مناقب خوارزمی ص، 51، چاپ، تبریز فصل 7؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 145 و منابع دیگر.

4- ذخائر العقبی ص 78؛ مناقب خوارزمی، ص 41 و در چاپ اخیر فصل 7، ص 84، ح 73؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 65 مناقب ابن

مغازلی، ص 430

خانه فراهم آورد به پیامبر صلی الله علیه و اله خاتمش این امکان را داد که به کام پسر عمویش شهد علم و دانش بریزد و او را از مواهب علوم الهی و دانش های بیکران و نهانی خود بر خوردار سازد و اسرار نبوتش را در نزد وی به ودیعت گذارد و افضلیت و اعلمیت او را به اثبات برساند و بدین وسیله بر دیگران اتمام حجت شود تا کسی در مورد امامت و خلافت جانشینی حضرتش در مقام ستیزه و مخالفت با وی بر نیاید.

و از این رو بود که امیر مؤمنان علیه السلام برای اثبات حقایق خویش در موارد مختلف بر فراز منبر و جاهای دیگر می فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله هزار در از علم و دانش را به روی من گشود، که از هر دری هزار باب دیگر گشوده گشت. پس هزار هزار درب علم به روی من گشوده شد به طوری که از گذشته و آینده خبر دارم از مرگ و میرها و پیش آمدها و طریق قضاوت (و حلّ و فصل خصوصت ها) خبر دارم.» (1)

و می فرمود:

«در قرآن آیه ای نیست جز این که من می دانم درباره چه کسی و در کجا نازل شده است. در سینه ام علوم فراوانی است پیش از آن که مرا از دست بدهید از من سؤال کنید. و می فرمود: اگر هنگام نزول آیه ای در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله نبودم آن را برایم نگهداری می کرد تا وقتی که به خدمتش می رسیدم آن را برایم قرائت می نمود و می فرمود: یا علی علیه السلام در غیاب تو فلان آیه و فلان آیه نازل شده و تأویل و تنزیل آن ها را برایم تشریح می نمود.» (2)

و می فرمود:

«در سینه ام علوم و دانشی - از اسرار الهی - پنهان است که اگر آن را برای شما آشکار سازم، همچون طنابی که در چاه عمیق حرکت می کند به اضطراب خواهید افتاد.» (3)

و می فرمود:

«در سینه ام علوم فراوانی جمع است که رسول خدا صلی الله علیه و اله آن را به من آموخته است. اگر حفظ کنندگانی را پیدا می کردم که حق آن ها را ادا می کردند و به همان گونه که می شنیدند روایت می نمودند بعضی از آن علوم را نزد ایشان به ودیعت می گذاردم و دری از

ص: 438

1- ینابیع الموده، ج 1، ص 88 چاپ نجف، باب 14.

2- ینابیع الموده، ج 1، ص 83 چاپ نجف، باب 14

3- نهج البلاغه، فیض، ص، 57 خطبه 5 و صبحی صالح، ص 52، خطبه 5

درهای علوم را به روی ایشان می گشودم که از هر دری هزار در دیگر گشوده می گشت.» (1)

و از ابوظفیل روایت شده است که گفت:

«من در یکی از سخنرانی های علی علیه السلام حضور داشتم که می گفت: هر چه می خواهید از من پرسید که به خدا سوگند اگر از آن چه تا به روز قیامت اتفاق خواهد افتاد از من پرسید به آن پاسخ خواهم داد و شما را از آن با خیر خواهم ساخت. و از قرآن از من پرسید که به خدا سوگند آیه ای نیست مگر این که می دانم در شب نازل شده است یا در روز در بیابان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرود آمده است یا در کوه...» (2)

و ابن مغزالی شافعی در کتاب مناقب خود از منهل بن عمرو از عبّاد بن عبدالله روایت کرده است که: گفت من شنیدم که علی علیه السلام (در یکی از سخنانش) می فرمود:

«هیچ آیه ای در کتاب خدای عزّوجلّ نازل نشده است جز این که من می دانم در چه وقت نازل شده و درباره چه موضوعی نازل شده و هیچ مردی از قریش نیست مگر این که آیه ای درباره او نازل شده که او را به سوی بهشت سوق می دهد و یا به طرف آتش می کشاند

وقتی سخن امام به این جا رسید مردی برخاست و عرضه داشت یا امیرالمؤمنین! پس درباره خودت چه آیه ای نازل شده؟ فرمود: اگر نه این بود که تو در پیش روی مردم از من سؤال کردی جواب تو را نمی گفتم آیا این آیه را نخوانده ای که می فرماید: (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ)» (3) «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از خود او می باشد [که بر آن گواهی می دهد، همچون کسی است که چنین نباشد؟!]] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی است که دارای بینة و دلیل روشنی (چون قرآن) از ناحیه پروردگارش بود و من شاهی از خود اویم که دنباله رو او بوده و از وی پیروی می نمایم.

به خدا سوگند! اگر شما آن ویژگی هائی را که خداوند به ما اهل بیت علیهم السلام عطا فرموده می دانستید، در نزد من از آن چه بر روی کره زمین از طلای سرخ و نقره سفید وجود دارد، محبوب تر بود.» (4)

ص: 439

1- غایة المرام، ص 518

2- فتح الباری، ج 10، ص 221 تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 185 و بسیاری از منابع دیگر

3- سوره هود، آیه 17.

4- مناقب ابن مغزالی، ص 270، ح 318، چاپ، تهران، مکتبة الاسلامیه

و در «بصائر الدرجات» در حدیثی از «ابو اراکه» (1) روایت شده است که گفت:

«مادر «مسکن» (2)، به همراه علی علیه السلام بودیم پس با یکدیگر سخن می گفتیم که علی علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و اله را به ارث برده است و بعضی می گفتند: استر رسول خدا صلی الله علیه و اله به ارث برده است و برخی دیگر می گفتند که نوشته و صحیفه ای که در تسمه و نوار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و اله و یا در غلاف آن بوده به ارث برده است. در این میان که ما درباره او سخن می گفتیم ناگهان علی علیه السلام بر ما وارد شد و فرمود: به خدا سوگند! اگر آزاد بودم و مانعی در کار نبود و اجازه سخن گفتن می یافتم برای شما مطالبی می گفتم تا این که یک سال کامل به طول می انجامید بدون این که یک حرف آن را تکرار کنم سپس فرمود: به خدا سوگند در نزد من صحائف و نوشته های زیادی از موارث رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت وجود دارد که در میان آن ها صحیفه و نوشته ای است که به آن «عیطه» (کشتارها یافته و آشوب ها) گفته می شود که قوم عرب به چیزی سهمگین تر و سخت تر از آن دچار نخواهد شد و در آن نام شصت قبیله از قبائل بی مقدار عرب است که از دین خدا هیچ بهره ای ندارند.» (3)

و در یکی از خطبه های «نهج البلاغه» آمده است که آن حضرت، ضمن پند و اندرز دادن به مردم در مورد قرب و نزدیکی خود به رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب به آنان فرمود:

«... به خدا سوگند! اگر بخواهم هر کدام از شما را از آغاز و پایان کارش و تمام شئون زندگیش آگاه سازم، می توانم ولی از آن می ترسم که درباره من دچار غلو گردید و مرا از رسول خدا صلی الله علیه و اله برتر بدانید و در نتیجه کافر شوید

آگاه باشید که من این اسرار را به کسانی از خاصان خود که مورد اطمینان هستند می سپارم به خدایی که محمد صلی الله علیه و اله را به حق برانگیخت و او را از میان مردم به پیامبری برگزید، من جز سخن راست بر زبان نمی آورم پیامبر صلی الله علیه و اله خدا همه این امور را به من تعلیم داده و از محل هلاکت آن کس که هلاک می شود و جای نجات کسی که نجات می یابد، و پایان کار حکومت و خلافت، همه را به من خبر داده و از آن آگاهم ساخته است و هیچ

ص: 440

1- ابوارا که، چنان که در شرح حال او در قاموس الرجال، ج 10، ص 7، چاپ اول و در چاپ قم ج 11 ص، 203 شماره 13 آمده، از زمان امیرالمؤمنین ها علیه السلام تا زمان زیاد بن ابیه ساکن شهر کوفه بوده است.

2- مسکن، نام جایی است نزدیک اوانا بر ساحل نهر دجیل و نزدیک دیر جاثلیق در عراق و قبر مصعب بن زبیر در آن جا مشهور است. (لغتنامه دهخدا و معجم البلدان) حرف م.

3- بصائر الدرجات، ص 149 و در چاپ، تهران منشورات اعلمی ص 169، ح 15

حادثه ای بر من نمی گذرد جز این که پیامبر صلی الله علیه و اله خبرش را در گوش من خواند، و مرا از آن مطلع ساخت.» (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» در توضیح و بیان این خطبه می نویسد:

علی علیه السلام فرموده است اگر بخواید می تواند به هر یک از ایشان خیر دهد که از کجا آمده و چگونه از منزل خود بیرون آمده است و کجا و چگونه خواهد رفت و از همه کارها و خوراک و آشامیدنی او و تصمیمی که در کارها گرفته است و آن چه در خانه خود انداخته است آگاهش سازد او سوگند می خورد و که می تواند این کار را انجام دهد و این همام چون گفتار مسیح علیه السلام است که در آیه 49 سوره عمران آمده است: «و می توانم شما را از آن چه می خورید و آن چه در خانه هایتان می گذارید خبر دهم».

آن گاه می فرماید: همانا بیم دارم که در آن صورت با مبالغه و غلو درباره من به رسول خدا صلی الله علیه و اله کافر شوید و مرا بر آن حضرت برتری دهید و بیم دارم که در آن صورت در مورد من مدعی الوهیت شوید همان گونه که مسیحیان در مورد مسیح پس از آن که آنان را از اموری پوشیده آگاه ساخت مدعی شدند.

سپس می فرماید: همانا برخی از این امور را به خواص یاران و اشخاص مورد اعتمادم که در مورد آنان از غلو در امانم و می دانم به پیامبر صلی الله علیه و اله کافر نخواهند شد خواهم گفت و آن ها می دانند که این هم از نشانه های عظمت و معجزات رسول خدا صلی الله علیه و اله است که من، که یکی از پیروان و یاران اویم به این منزلت بزرگ رسیده ام آن گاه دویاره سوگند می خورد که جز به راستی سخن نخواهد گفت و پیامبر صلی الله علیه و اله همه این امور را به او فرموده است و او را به در مانده و تباہ شدن گروهی از صحابه و دیگر مردم و رستگاری کسانی که رستگار می شوند و به سرانجام این امر یعنی اسلام و این که حکومت و خلافت در آینده چه خواهد شد خبر داده است و پیامبر صلی الله علیه و اله هیچ چیز از آن چه را که بر سر علی علیه السلام خواهد آمد رها نکرده و او را از آن آگاه فرموده و رازش را با او در میان نهاده است. (2)

عظمت مقام علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله

علی متقی هندی در «کنز العمال» و محبّ الدین طبری در «ریاض النّضرة» از

ص: 441

1- نهج البلاغه، فیض، ص 564 خطبه 174 و صبحی صالح، ص 250، خطبه 175.

2- شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 11 - 12.

عبدالله بن حارث روایت کرده اند که گفت:

«خدمت علی بن ابی طالب [علیه السلام] عرضه داشتم: مرا از بهترین موقعیت و منزلت خود در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آگاه کن آن حضرت تقاضای مرا پذیرفت و فرمود: در یکی از شب ها که پیغمبر مشغول نماز شده بود من خوابیده بودم پس از فراغت از نماز، خطاب به من فرمود یا علی علیه السلام من هیچ خیری را برای خودم از خدا درخواست نکردم مگر آن که مانند آن را از خدای تعالی برای تو درخواست نمودم و از هیچ شری به خدا پناه نبردم مگر آن که مانند آن را از خدای تعالی برای تو درخواست نمودم تا از گزند آن در امان باشی.» (1)

در همین زمینه، فخر رازی در تفسیر کبیر خود، ذیل آیه شریفه: (وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (2) (نعمت پروردگارت را بازگو کن) حدیثی را نقل کرده که در آخر آن چنین آمده است:

«گروهی از اصحاب به علی علیه السلام گفتند: یا علی! از خودت برای ما صحبت کن فرمود آرام باشید که خدای تعالی مردم را از خودستایی نهی فرموده است. در جواب گفتند: مگر خدای تعالی - در قرآن - نمی فرماید: (وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ): (نعمت پروردگارت را بازگو کن؟) فرمود: هم اکنون نعمت الهی را که بر من ارزانی داشته است، برای شما بیان می دارم هرگاه که من از رسول خدا صلی الله علیه و اله سؤالی می کردم به پاسخ سئوالم می رسیدم و هرگاه که ساکت می ماندم و سئوالمی نمی کردم، آغاز به سخن می شدم و از آن حضرت سخن می شنیدم اینک تمام وجودم را علم و دانشی بی نهایت فرا گرفته است پس هر چه می خواهید از من بپرسید.» (3)

در طبقات ابن سعد و انساب الاشراف بلاذری و سنن ترمذی آمده است:

«به علی علیه السلام گفتند: چرا شما از همه اصحاب بیشتر حدیث داری؟ فرمود: زیرا من هر وقت از رسول خدا صلی الله علیه و اله سؤال می کردم جوابم را می داد و هر وقت ساکت می شدم خود آن حضرت آغاز به سخن می کرد.» (4)

ص: 442

1- کنز العمال، ج 13، ص 151، ح 36474؛ ریاض النضره، ج 3، ص 162، ح 1532، چاپ بیروت، دار المعرفه

2- سورة الضحی، آیه 11.

3- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 32، ص 220 در پایان تفسیر سورة الضحی، آیه 11.

4- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 338، چاپ بیروت؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 351، چاپ بیروت، دار الفکر؛ سنن ترمذی، ج 5، ص ،

در کتاب اصول کافی و خصال شیخ صدوق و احقاق الحق و بسیاری از منابع معتبر دیگر در ضمن حدیث مفصلی از سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«... چنین نبود که همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله که از آن حضرت سؤال می کردند جواب را می فهمیدند بلکه در میان آنان کسانی بودند که سؤال می کردند ولی در مورد جواب سؤال توضیح و بیانی از حضرت نمی خواستند و یا از درک جواب عاجز بودند - حتی دوست داشتند که یک نفر اعرابی - بادیه نشین - و یا تازه واردی از راه برسد و از پیامبر صلی الله علیه و اله چیزی پرسد تا آنان جوابش را بشنوند.

اما من در هر روز یک بار و در هر شب یک بار به خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله می رسیدم و با من خلوت می نمود و هر جا که می رفت من هم به دنبالش می رفتم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله هم می دانستند که این کار را با غیر من نسبت به احدی انجام نمی دهد.

این برنامه بیشتر در منزل من بود که پیامبر صلی الله علیه و اله نزد من می آمد! و هرگاه من در یکی از منازلش به خدمت او می رسیدم با من تنها می شد و به همسرانش دستور می داد تا برخیزند (و از خانه بیرون روند) و جز من و او کسی نمی ماند ولی وقتی او برای خلوت به خانه من می آمد فاطمه علیها السلام و هیچ یک از دو پسر (حسن و حسین) از پیش ما بر نمی خاستند

برنامه چنین بود که تا من سؤال داشتم جوابم را می فرمود، و وقتی ساکت می شدم یا سؤال هایم تمام می شد خود آن حضرت شروع به سخن گفتن می نمود. هیچ آیه ای از قرآن بر آن حضرت نازل نشد مگر آن که آن را برایم خواند و من برایش خواندم و آن را بر من املا کرد و من همه را به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر آن ها و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که آن را به من بفهماند و در حفظ من قرار دهد.

از آن زمان که حضرتش آن دعا را درباره من فرمود هیچ آیه ای از کتاب خدا از روزی که آن را حفظ کرده ام و پیامبر صلی الله علیه و اله تأویل آن را به من آموخت و بر من املا کرد و من نوشتم هرگز فراموش نکرده ام.

آن حضرت آن چه را که خدا به وی یاد داده بود از حلال و حرام یا امر و نهی یا آن چه را که تا روز قیامت انفاق خواهد افتاد یا هر کتابی که بر پیامبران گذشته نازل شده بود، همه را به من یاد داد و من آن را حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش ننموده ام سپس

دستش را بر سینه من گذاشت و از خدا خواست که قلب مرا از علم و فهم و حکمت و نور لبریز کند.» (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره در «شرح نهج البلاغه» چنین می نویسد:

بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام از میان همه اصحاب که رضوان خداوند بر ایشان باد مخصوص به جلسات خصوصی و خلوت هایی با رسول خدا صلی الله علیه و اله است که هیچ کس بر آن چه میان آن دو گفتگو می شده آگاه نبوده است علی علیه السلام در مورد معانی قرآن و معانی گفتار رسول خدا صلی الله علیه و اله فراوان از ایشان سؤال می کرده است و هرگاه هم که او سؤال نمی کرده است پیامبر صلی الله علیه و اله خود آغاز به تعلیم و آموزش دادن او می فرموده و هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله آن چنان نبوده است بلکه اقسام مختلف بودند برخی از صحابه به واسطه هیبت ایشان از آن حضرت نمی پرسیدند و آنان همان کسانی هستند که دوست می داشتند عربی یا پرسنده ای بیاید و از پیامبر صلی الله علیه و اله سؤال کند و آنان پرسش و پاسخ را بشنوند. برخی از اصحاب در مورد بحث و نظر کند ذهن و کم همت بودند. برخی هم به تحصیل علم و فهم معانی قرآن و حدیث سرگرم بودند یا به عبادت یا به کارهای دنیایی. برخی نیز مقلد بودند و چنان اعتقاد داشتند که آن چه بر ایشان واجب است سکوت و ترک سؤال است. برخی هم چنان کینه جو و خرده گیر بودند که دین در نظرشان چنان ارزشی نداشت که وقت خود را صرف پرسیدن از دقایق و مشکلات دینی کنند. وانگهی در مورد علی علیه السلام علاوه بر این موضوع خاص که گفته شد باید هوش سرشار و زیرکی و پاک سرشتی و روشن ضمیری و درخشش ویژه او را نیز در نظر گرفت و چون زمینه آماده و پسندیده از یک سو و فاعل مؤثر از سوی دیگر دست به دست دهد و موانع هم مرتفع شود نتیجه به بهترین صورت ممکن حاصل می گردد به همین سبب است که علی علیه السلام همان گونه که حسن بصری گفته است «ربّانی» و «صاحب فضل» این امت است. به همین مناسبت فلاسفه او را «امام همه امامان» و «حکیم عرب» نامیده اند. (2)

در همین رابطه در ضمن یکی از خطبه های «نهج البلاغه» که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را درباره گروهی از، گمراهان و موقعیت خاص خویش و فضایل اهل بیت علیهم السلام ایراد

ص: 444

1- کافی، ج 1، ص 64 ح 1؛ بحار الانوار، ج 36، ص 275، ح 96؛ احقاق الحق، ج 1، ص 58؛ غیبت نعمانی، ص 80 باب 4؛ خصال صدوق با ترجمه فارسی، ج 1، ص 234، ح 117 باب خصلت های چهارگانه؛ تحف العقول با ترجمه فارسی ص 191، چاپ اسلامیة

2- شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 48

نموده چنین آمده است:

(نَحْنُ الشَّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْحَزْنَةُ وَالْأَبْوَابُ: وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا، فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا.) (1)

مائیم لباس چسبیده به بدن و یاران راستین و گنجینه ها و دروازه های علوم پیامبر صلی الله علیه و اله، و به خانه ها جز از طریق درها وارد نمی شوند و هر که از غیر درها وارد شود دزد نامیده می شود

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در شرح این جمله که حضرت فرموده است: (نَحْنُ الشَّعَارُ وَالْأَصْحَابُ...) چنین می نویسد:

«علی علیه السلام با عبارت (نَحْنُ الشَّعَارُ وَالْأَصْحَابُ)» (مائیم یاران و لباس چسبیده به بدن) به خودش اشاره می کند و معمولاً علی علیه السلام همواره در این گونه موارد لفظ جمع می آورد و مراد او مفرد است. از کلمه «شعار» که به معنی جامه به بدن چسبیده و نزدیک تر از جامه های دیگر به بدن است مقصودش این است که وی از خواص [یاران] رسول خدا صلی الله علیه و اله علی علیه السلام بوده است.

کلمات «حزنه» و «ابواب» را ممکن است به معنی گنجوران و دروازه های دانش دانست چراکه رسول خدا صلی الله علیه و اله در مورد علی علیه السلام فرموده است من شهر دانشم و علی علیه السلام درب آن است، هر کس خواهان دانش و حکمت است از در آید و پیامبر صلی الله علیه و اله در مورد علی علیه السلام گنجور علم من و گاه «گنجینه علم من» تعبیر فرموده است و نیز ممکن است مراد گنجوران بهشت و درها و دروازه های بهشت باشد یعنی کسی جز آن کس که به ولایت ما وفادار باشد وارد بهشت نمی شود و در خبری شایع و مستفیض درباره علی علیه السلام آمده است که او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

ابو عبید هروی در کتاب الجمع بین الغریبین می گوید گروهی از پیشوایان ادب و عربیت آن را تفسیر کرده و گفته اند از این جهت که دوستدار علی علیه السلام از اهل بهشت و دشمن او از اهل دوزخ است به این اعتبار علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ است. ابو عبید می گوید: گروهی دیگر گفته اند علی علیه السلام شخصاً تقسیم کننده آتش و بهشت است، قومی را به بهشت در می آورد و قومی را به دوزخ می افکند. این موضوع دوم که ابو عبید گفته است چیزی است که با اخبار وارده در این مورد مطابق است و علی علیه السلام خطاب به آتش می گوید: این

ص: 445

شخص از من است آزادش بگذار این از توست او را فراگیر

سپس علی علیه السلام می گوید در خانه ها جز از طریق درش نباید وارد شد و خداوند متعال هم فرموده است: (وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا): «کار نیک آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید، بلکه نیکی آن است که
پرهیزگار باشید و به خانه ها- از (راه) درهای آن در آید.» (1)

ابن ابی الحدید، سپس در ادامه گفتار خود درباره اخبار و احادیثی که در مورد فضایل علی علیه السلام وارد شده چنین می گوید:

«بدان که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام برخویشتن ببالد و در بر شمردن فضایل و مناقب خویش آن هم با همه فصاحتی که خداوند به او
ارزانی داشته و وی را به آن اختصاص داده است مبالغه کند، و همه فصیحان و زبان آوران عرب او را در این باره مساعدت کنند هرگز نمی
توانند یک دهم فضیلتی را که رسول صادق خداوند (صلوات الله علیه) در مورد او گفته است بیان دارند...»

و آن گاه پس از آن که بیست و چهار حدیث از احادیث وارد شده از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در فضایل امیرالمؤمنین علیه
السلام می آورد و همه آن ها را به تعبیر خودش از علمای حدیث از اهل سنت که متهم به گرایش علی علیه السلام، نیستند نقل می کند به
دنبال آن چنین می گوید:

ما این اخبار را از این جهت این جا آوردیم که بسیاری از کسانی که از علی علیه السلام منحرف اند چون به این گونه سخنان او در نهج
البلاغه یا دیگر کلمات او می رسند که در آن از نعمت خداوند نسبت به خود و اختصاص خویش به پیامبر صلی الله علیه و اله سخن گفته
است و بدین گونه خود را از دیگران مشخص می سازد او را به تکبر و فخر فروشی و به خود بالیدن متهم کنند و پیش از ایشان هم گروهی
از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله همین سخنان را می گفتند؛ آن چنان که به عمر: گفتند علی را به سرپرستی جنگ و فرماندهی لشکر
بگمار گفت: او به خود بالنده تر از این است زید بن ثابت هم می گفته است خود پسندتر از علی و اسامه بن زید ندیده ام.

ما خواستیم با آوردن این احادیث در شرح گفتارش که فرموده است «ما جامه چسبیده به بدن و اصحاب پیامبر و گنجوران و دروازه های
آنیم» به بزرگی و عظمت مقام او در

ص: 446

نظر حضرت ختمی مرتبت اشاره کنیم و هر کس درباره او این گونه احادیث (1) گفته شده باشد اگر به آسمان عروج کند و در هوا پرواز کند و بر فرشتگان و پیامبران به سبب این تعظیم و گرامی داشتنی که از او شده است فخر بفروشد نمی توان او را سرزنش کرد که شایسته و سزاوار آن است در حالی که علی علیه السلام هیچ گاه راه کبر و غرور و خود پسندی را در گفتار و کردار خود نپیموده است و نرم خوترین گرامی ترین افتاده ترین شکیباترین گشاده روترین افراد بشر بوده است تا آن جا که

گروهی او را به بذله گویی و شوخ طبعی نسبت داده اند و این دو از خوی هایی است که با تکبر و قدرت طلبی مغایرت دارد.

همچنین باید در نظر داشت که اگر علی علیه السلام گاهی از این گونه سخنان بر زبان می آورد همچون آه دردمند و گله اندوهگینی است که برای آن که لحظه ای نفسی بکشد بیان می دارد و قصد او شکر نعمت است و این که اشخاص غافل را آگاه سازد که خداوند چه فضیلتی به علی علیه السلام ارزانی فرموده است و این از باب امر به معروف و تحریم و برانگیختن مردم به اعتقاد داشتن به حق و حقیقت درباره خودش و همچنین از باب نهی از منکر و بازداشتن مردم از این که دیگری را بر علی علیه السلام فضیلت و برتری دهند بوده است، و خداوند سبحان هم در قرآن کریم از این که مردم چنین کنند - و کسی را که فضیلتی ندارد بر کسی که دارای فضیلتی است ترجیح دهند - نهی کرده و فرموده است: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (2): آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر این که او را هدایت کنند؟! شما را چه شده است چگونه قضاوت می کنید؟! (3)

7. علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و اله

از جمله فضائل امیر مؤمنان علیه السلام که دلیل بر شایستگی و برتری آن حضرت بر دیگران است این است که: علی علیه السلام علاوه بر مقام و موقعیت خاصی که در پیشگاه

ص: 447

1- منظور از این احادیث همان احادیثی است که خود وی آن ها را ذکر کرده است. برای آگاهی از این احادیث به شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 166 - 174 مراجعه فرمایید.

2- سوره یونس، آیه 35

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 164 - 175.

رسول خدا صلی الله علیه و اله داشت و شب و روز ملازم آن حضرت بود و هیچ گاه از وی جدا نگردید در آخرین لحظات عمر پیامبر خدا نیز در کنار وی بود و رسول خدا صلی الله علیه و اله بر روی دست و سینه او جان سپرد و روح پاکش به عالم بالا، پرکشید که این خود گویای کمال قرب و نزدیکی وی به رسول خدا صلی الله علیه و اله و نشانه وحدت و یگانگی او با پیامبر صلی الله علیه و اله می باشد.

در کتاب «کشف الیقین» از کتاب یواقیت ابی عمر، زاهد از لیلی غفاریه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«علی بن ابی طالب نخستین کسی است که ایمان آورده است، نخستین کسی است که در روز قیامت، او را دیدار می کنم و آخرین فردی است که به هنگام مرگ با او وداع نموده و عهد و پیمانم را به او می سپارم.» (1)

براساس این روایت که از زبان دربار رسول صادق مصدق خداوند بازگو شده و همچنین روایات متواتری که در همین زمینه از زبان همسران پیامبر صلی الله علیه و اله و برخی از صحابه و خود امیرالمؤمنین علیه السلام خواهیم، آورد جای هیچ شک و شبهه نیست که علی علیه السلام تنها کسی بوده است که تا آخرین لحظه حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله در کنار حضرتش قرار داشته و روح پاک آن پیامبر رحمت بر روی دست و سینه علی علیه السلام از تن شریفش مفارقت کرده است و این فضیلتی است که هرگز احدی جز علی علیه السلام به آن دست نیافته است.

و اینک برای اثبات این فضیلت بزرگ و معنوی که گواه روشنی بر مقام والای آن حضرت است برخی از روایاتی را که در این زمینه در منابع معتبر اهل سنت و راویان مورد قبول آن ها آمده است در این جا میآوریم

در تاریخ ابن عساکر و مقتل خوارزمی و ذخایر العقبی و برخی منابع دیگر در حدیثی از امّ المؤمنین «عائشه» همسر پیامبر آمده است:

«هنگامی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله فرا رسید فرمود: (أدْعُوا لِي حَبِيبِي): دوست عزیزم را برایم بخوانید. ابوبکر را نزد او حاضر کردند، آن حضرت سر خود را بلند کرد و چون او را دید سر بر بالش نهاد و دوباره فرمود: (أدْعُوا لِي حَبِيبِي). در این نوبت عمر را بر بالینش فرا خواندند پیغمبر چون عمر را، دید سر بر بالش نهاد و فرمود: (أدْعُوا لِي حَبِيبِي).

ص: 448

1- کشف الیقین، ص 39، ح 15؛ لآلی المصنوعه، ج 1، ص 326؛ ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 95، ح 132؛ لسان المیزان، ج 6، ص 127 شماره 441؛ میزان الاعتدال، ج 4، ص 217 و اسد الغابه و اصابه ابن حجر در ترجمه لیلی غفاریه

سرانجام علی علیه السلام را فرا خواندند و چون چشم رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی افتاد، رو اندازی را که بر رویش افکنده بودند بر روی علی کشید و او را به سینه خود فشرد و دست در گردش انداخت و همچنان بود تا این که رحلت نمود.» (1)

در حدیث دیگری آمده است که دو نفر از بانوان از عایشه پرسیدند:

«ای ام المؤمنین! از علی علیه السلام برایمان بگو عایشه گفت چه می پرسید؟ از مردی که دست هایش رسول خدا صلی الله علیه و اله را در آغوش گرفته بود که جان شریفش به عالم بالا پرکشید و او آن دست را به عنوان تبرک به صورت خود کشید و در محل به خاک سپردنش اختلاف کردند و او گفت بهترین مکان در نزد خدا همان جاست که پیامبر صلی الله علیه و الهش از دنیا رفته است. آن دو بانو پرسیدند: اگر چنین است پس چرا علی او به جنگ برخاستی؟ پاسخ داد: کاری بود که انجام گرفت و گذشت و بسیار دوست می داشتم برای جبران آن بتوانم آن چه در زمین است به تاوانش بپردازم.» (2)

و در یک حدیث دیگر از ابن عباس نقل شده که گفت:

«بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله شدت یافت و در آن حال عایشه و حفصه نزد او حضور داشتند که علی [علیه السلام] از در وارد شد. چون چشم پیامبر صلی الله علیه و اله به علی افتاد، سر بلند کرد و خطاب به او فرمود: نزدیک بیا نزدیک بیا. آن گاه او را سخت در آغوش گرفت و همچنان بود تا از دنیا رحلت نمود.» (3)

ابن سعد نیز در کتاب «طبقات» خود در باب کسانی که گفته اند رسول خدا صلی الله علیه و اله در آغوش علی بن ابی طالب [علیه السلام] وفات کرد» روایات چندی از افراد مختلفی نقل کرده

ص: 449

1- ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 3، ص 17، ح 1036، چاپ 2، لالی المصنوعه، ج 1، ص 374، چاپ 2، ریاض النضره، ج 2، ص 180 و در چاپ دیگر، ج 3، ص 121، ح 1384؛ ذخایر العقبی، ص 72 و مقتل خوارزمی، ج 1، فصل 4، ص 38

2- ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 3، ط 3، ص 17-18. ضمناً ناگفته نماند که دو حدیث مزبور، با احادیث دیگری که علمای اهل سنت از ام المؤمنین عائشه نقل کرده اند که گفته است: «رسول خدا از دنیا رفت در حالی که میان سینه و گلوی من بود». تناقض آشکار دارد علت این تناقض، موضع گیری سیاسی وی در دو جبهه مختلف و متفاوت در تاریخ زندگی اوست که یکی مربوط به جنگ «جمل» و دیگری مربوط به دوران حکومت «معاویه» به سبب قتل حجر بن عدی و کشته شدن برادرانش محمد بن ابی بکر و عبدالرحمن به وسیله معاویه است که در این دوران برای کوبیدن معاویه به بازگو کردن حقیقت و نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به بخش یازدهم همین کتاب تحت عنوان: احادیث عائشه دلیلی روشن بر ثبوت وصایت علی علیه السلام مراجعه فرمایید.

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 36

است که چون بیانگر تواتر روایات مبنی بر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله در آغوش امیرالمؤمنین علیه السلام است همه آن ها را در این جا می آوریم:

1. از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله در بیماریش فرمود برادرم را برایم بخوانید. مرا بر بالینش فرا خواندند. آن حضرت فرمود نزدیک من بیا به کنارش، رفتم حضرتش به من تکیه داد و در همان حال با من سخن می گفت به طوری که گاه آب دهان مبارکش به صورتم می خورد تا هنگامی که مرگ سراسر اندام او را فرا گرفت و بدن شریفش در آغوشم سنگین شد...»

2. از علی بن الحسین علیه السلام آورده است که گفت:

«قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و رأسه فی حجر علی. یعنی رسول خدا صلی الله علیه و اله سرش بر دامن علی علیه السلام بود که از دنیا رفت.

3. از شعبی آورده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله سرش بر دامن علی علیه السلام بود که از دنیا رفت و همو بود که حضرتش را غسل داد...»

4. از ابوغطفان روایت کرده که گفته است از ابن عباس پرسیدم:

«آیا تو به چشم خود دیدی که سر پیغمبر در هنگام مرگ بر دامن کسی باشد؟ ابن عباس جواب داد: رسول خدا صلی الله علیه و اله بر سینه علی علیه السلام تکیه داده بود که از دنیا رفت. گفتم: عروه از عایشه برایم نقل کرده که او گفته است رسول خدا صلی الله علیه و اله سر مبارکش در هنگام مرگ ما بین سینه و گردن من قرار داشت و به من تکیه داده بود که از دنیا رفت ابن عباس در پاسخ من: گفت تو هم باور کردی؟! به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و اله بر سینه علی علیه السلام تکیه داده بود که از دنیا رفت و نیز شخص علی علیه السلام بود که او را غسل داد...»

5. و از جابر بن عبدالله انصاری آورده است که گفت:

«روزی کعب الاحبار در زمان خلافت عمر و هنگامی که همه ما در خدمت خلیفه نشسته بودیم از جای برخاست و از او پرسید آخرین سخنی که از دو لب پیغمبر بیرون آمده چه بود؟ عمر: گفت از علی علیه السلام پرس کعب: گفت علی علیه السلام کجاست؟ عمر جواب داد: آن جاست، از او پرس و کعب سخن از سر گرفت و علی علیه السلام در پاسخ گفت:

حضرتش را بر سینه خود تکیه داده بودم و او هم سرش را بر شانه ام نهاده بود و فرمود: نماز، نماز (أَسْنَدْتُهُ إِلَى صَدْرِي، فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيَّ مَنَكِبِي فَقَالَ: الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ)

کعب گفت: درست است آخرین سخن پیامبران همین است. به همین مأمور شده و بر همین حالت هم برانگیخته می شوند.

آن گاه روی به عمر کرد و پرسید چه کسی آن حضرت را غسل داد؟ عمر پاسخ داد: از علی علیه السلام پرس و کعب از امام پرسید و او پاسخ داد من او را غسل دادم و ابن عباس هم نشسته بود و اسامه و شقران هم پشت سر هم آب می آوردند. (1)

با این حساب، اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله بنا به گفته عایشه روی سینه و گلوی او سنگین شد و درگذشت، حتماً عمر به کعب الاحبار می گفت که از ام المؤمنین عایشه پرس که آخرین سخن پیغمبر چه بود و او را به امام ارجاع نمی داد.

محکم تر و قاطع تر از همه آن روایت ها روایت یکی از بانوان پیغمبر و امهات المؤمنین ام سلمه است که خود شاهد ماجرا بوده است. او می گوید:

«به خدا سوگند علی علیه السلام تا آخرین لحظه حیات پیغمبر صلی الله علیه و اله در کنار آن حضرت و در عهد و پیمان نزدیک ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و اله بود. صبح روزی که ما به عیادت او رفتیم. مرتب می گفت علی علیه السلام آمد؟ علی علیه السلام آمد؟ تا این که فاطمه علیها السلام گفت خودت او را پی کاری فرستادی.

بالاخره علی علیه السلام آمد و من گمان بردم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله با او کاری خصوصی دارد. این بود که همه ما برخاستیم و از اتاق بیرون آمدیم و بیرون اتاق نزدیک در نشستیم. من از

صلی الله دیگران به در نزدیک تر بودم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را در آغوش گرفت و زیر علی علیه السلام گوشی با او به سخن گفتن پرداخت و همین حالت ادامه داشت تا این که همان روز پیغمبر از دنیا رفت و علی علیه السلام تا آخرین لحظه در کنار او و با او بود و از همه کس در عهد و پیمان به آن حضرت نزدیک تر بود.» (2)

و در روایت عبدالله بن عمر آمده است:

ص: 451

1- پنج روایت فوق در طبقات ابن سعد، باب من قال توفی رسول الله صلی الله علیه و اله فی حجر علی بن ابی طالب، چاپ اروپا، ج 2، ق 2، ص 51 و در چاپ بیروت، ج 3، ص 262 و 263 آمده است.

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 138 و گفته است با وجودی که این حدیث از نظر اسناد صحیح است بخاری و مسلم آن را نیآورده اند. ذهبی نیز صحت این حدیث را در تلخیص مستدرک گواهی کرده است. ابن عساکر آن را در باب «انه کان اقرب الناس عهداً برسول الله» در شرح حال امام در ج 3، ص 14 - 17، به طرق مختلف آورده است. همچنین ر. ک مصنف ابن ابی شیبه، ج 6، ص 348؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 112؛ کنز العمال، چاپ دوم کتاب الفضائل فضایل علی بن ابی طالب، ج 15، ص 128، ح 374؛ تذکره خواص الامة باب حدیث النجوى و الوصية به نقل از کتاب فضائل احمد بن حنبل و مسند احمد، ج 6،

رسول خدا صلی الله علیه و اله در بیماریش: فرمود علی علیه السلام را بر بالینش فرا خواندند [و هنگامی که آمد] آن حضرت روی انداز خود را بر روی او افکند و وی را در آغوش گرفت...» (1)

و از جمله سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام درباره چگونگی وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله یکی این است:

«... من با دست خود سرت را بر لحد آرامگاهت نهادم و هنگام رحلت، جان گرامیت بین گردن و سینه ام از تن شریفتم مفارقت جست. پس همه ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم.» (2)

این روایات چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند - همگی دلیل بر فضیلت و شایستگی امیرمؤمنان علیه السلام و کمال قرب و نزدیکی وی به رسول خدا صلی الله علیه و اله و بیانگر این واقعیت است که علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله از منزلت والایی برخوردار بوده که هیچ یک از اصحاب پیامبر از چنین موقعیتی بهره مند نبودند.

بنابراین براساس روایات یاد شده تردیدی نیست که علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله از همه انسان ها، برتر و از همه کس به پیامبر صلی الله علیه و اله خدا، نزدیک تر و از همه اصحاب به مقام جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله شایسته تر و دارای امتیازات ویژه ای بوده است که دیگران از آن محروم بودند و از این رو بود که آن حضرت در مقام معرفی خود می فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که هیچ کس با ما مقایسه نمی شود» (3)

اینک برای این که ارزش و اهمیت «برتری» در مسأله رهبری در حکومت الهی روشن شود این موضوع را بطور اختصار از دیدگاه آیات و اخبار اسلامی مورد بررسی قرار می دهیم

فضیلت و برتری در سنت الهی و روایات اسلامی

شکی نیست که «فضیلت و برتری» در سنت، الهی امتیازی است که خداوند حکیم همه انبیاء و اوصیاء را بدان ممتاز، ساخته و بنا به مقتضای حکمت و مصلحت خویش

ص: 452

-
- 1- تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 484، تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 373
 - 2- نهج البلاغه، فیض ص، 651 کلام 193 و صبحی صالح، ص 319، کلام 202.
 - 3- نهج البلاغه فیض، ص 44 خطبه 2 و صبحی صالح، 44 خطبه 2 و صبحی صالح، ص 47، حلیة الأولیاء، ج 7، ص 201 و کشف الغمّه، ج 1، ص 30 با اختلاف در لفظ.

از زمان خلقت آدم تا دوران بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله ، برخی از آنان را بر برخی دیگر فضیلت و برتری بخشیده و بدین ، وسیله راهی برای شناخت انسان های والا و درجه اعتبار و مقام و منزلت ایشان قرار داده است.

شاهد گویای این مطلب قرآن کریم و روایات متواتر و غیر قابل انکاری است که در متون منابع اصیل اسلامی وارد شده و ما در خلال همین بحث جهت اتمام حجت با اهل عناد و لجاج به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد

سخن فخر رازی در مورد افضلیت

اشاره

فخر رازی در تفسیر آیه شریفه (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) (1): «ما أن پیامبران را برخی بر برخی دیگر برتری داده ایم» گوید: امت اسلامی اجماع دارند بر آن که برخی از پیامبران از برخی دیگر برترند و محمد صلی الله علیه و سلم برتر از همه است و بر این مطلب به چند دلیل استدلال می،گردد از جمله به این آیه شریفه که خداوند فرموده است: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (2) و ما تو را جز رحمت برای عالمیان نفرستاده ایم زیرا هنگامی که آن حضرت رحمت همه عالمیان باشد لازم می آید که او برترین پیامبران نیز باشد. (3)

باید دانست که: همین دلیل بدون چون و چرا بر افضلیت علی علیه السلام نیز دلالت دارد. زیرا چنان که در گذشته گفتیم و در بخش دهم کتاب نیز این مطلب را با نقل روایات وارده به تفصیل ذکر خواهیم نمود آن حضرت همتا و نفس رسول خدا صلی الله علیه و اله است و چون امامت آن حضرت مانند رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله است نفس او هم چون نفس پیامبر صلی الله علیه و اله و در فضیلت با حضرتش یکسان است و بر اساس روایات وارده در میان آفریدگان خدا جز شخص امیر مؤمنان علیه السلام کسی یافت نمی شود که نفس او مانند نفس رسول خدا صلی الله علیه و اله باشد چنان که در آیه «مباهله» به آن اشاره شده ، است ، پس از آن جا که پیامبر صلی الله علیه و اله از همه پیامبران افضل ، است نفس پیامبر صلی الله علیه و اله هم که علی علیه السلام باشد از همه افضل است و برتری حضرتش بر دیگران اثبات می گردد

ص: 453

1- سوره بقره آیه 253

2- سوره انبیاء / آیه 107

3- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 6 ص 174

و باز فخر رازی: گوید دین محمد صلی الله علیه و آله برترین ادیان است؛ لازم می آید که پس محمد صلی الله علیه و آله افضل پیامبران باشد اما برتری اسلام از آن روست که خداوند اسلام را ناسخ ادیان گذشته قرار داده و ناسخ لازم است که برتر باشد زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که سنت نیک را پایه گذاری کند در پاداش آن و پاداش کسانی که تا روز قیامت بدان عمل می کنند شریک است». و چون این دین برتر و دارای پاداش بیشتر است واضح آن نیز از واضعان سایر ادیان دارای پاداش بیشتری خواهد بود بنابراین محمد از سایر انبیا افضل است. (1)

اگر معیار افضلیت افزونی ثواب است - و حق هم همین است - و حق هم همین است - علی علیه السلام از همه پیامبران حتی پیامبران اولوالعزم افضل است زیرا ثوابش از همه افزون تر و منزلتش در نزد خداوند از همه بیشتر است؛ شاهد این مطلب اخبار بسیاری است که از طریق عامه و خاصه نقل شده و ما در گذشته به پاره ای از آن ها اشاره کردیم از آن جمله این حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «ای ابوالحسن اگر ایمان و اعمال همه، آفریدگان در یک کفه ترازو و عمل تو در روز اُحد در کفه دیگری نهاده شود عمل تو بر همه اعمال آن ها رجحان می یابد و خداوند در روز اُحد به تو بر فرشتگان مقرب خویش افتخار کرد و حجاب ها را از آسمان های هفتگانه برداشت و بهشت و مافی ها به سوی تو سر کشیدند و پروردگار جهانیان از کار تو شادمان گشت؛ و خداوند به عوض آن روز پاداشی به تو عطا کند که هر پیامبر صلی الله علیه و آله و رسول و صدیق و شهیدی به آن غبطه خورد». (2)

هم چنین فخر رازی در تفسیر آیه (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ) (3)

«این پیامبران کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است پس تو نیز (ای پیامبر) به هدایت آنان اقتدا کن» گوید:

دانشمندان به این آیه استدلال کرده اند که پیامبر ما صلی الله علیه و آله از همه پیامبران علیهم السلام افضل بوده است؛ زیرا ما بیان داشتیم که خصال کمال و صفات شرف در میان همه آنان به صورت پراکنده موجود بوده است؛ داوود و سلیمان اهل شکر بر نعمت بوده اند؛ ایوب اهل صبر بر بلا یوسف دارای این دو صفت موسی صاحب آیین استوار و نیرومند و

ص: 454

1- تفسیر کبیر 6 / 176

2- ینابیع المودة / 64.

3- سورة أنعام / آية 90

معجزات، آشکار زکریا و یحیی و عیسی و الیاس اهل زهد، اسماعیل صاحب صدق و راستی یونس اهل تصریح و زاری.

پس معلوم شد که خداوند متعال هر یک از این پیامبران را به صفت غالبی از صفات مدح و شرف که در او بوده است یاد کرده است؛ آن گاه حضرت محمد را فرمان داده که به همه آنان اقتدا کند و راه آنان را پیگیرد گویی خدای متعال آن حضرت را امر کرده که همه صفات بندگی و فرمانبری را که به طور پراکنده در پیامبران گذشته وجود داشته است در خود گرد آورد و ممکن نیست که پیامبر صلی الله علیه و اله در این امر کوتاهی کرده و آن ها را تحصیل ننموده باشد و بتردید آن صفات را در خود تحقق بخشیده است بنابراین روشن است که آن حضرت جامع جمیع صفات نیکی است که در آنان موجود است و از همین رو لزوماً می توان گفت که آن حضرت افضل از همه آنان بوده است. (1)

ما نیز می گوئیم: بر اساس همین استدلال با توجه به روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده است علی علیه السلام از همه آنان افضل است.

اینک پاره ای از آن اخبار فراوان را می آوریم تا مطلب کاملاً روشن شود

الف) احادیث اشباه و نظایر

1. قندوزی حنفی از جابر (بن عبدالله أنصاری) از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که: فرمود هر که می خواهد به هیبت اسرافیل رتبه، میکائیل جلالت جبرائیل علم آدم بیم و ترس الهی، نوح دوستی و محبوبیت، ابراهیم اندوه یعقوب، جمال یوسف مناجات، موسی صبر، ایوب زهد، یحیی عبادت، عیسی پرهیزکاری یونس و افتخارات خانوادگی و خوی محمد بنگرد باید به علی علیه السلام نگاه کند که نود خصلت از خصال پیامبران را خداوند در او جمع آورده و در کسی غیر او جمع نیاورده است. (2)

2. جوینی خراسانی از ابی الحمرا از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود: هر که می خواهد به علم، آدم فهم، نوح حلم ابراهیم زهد یحیی بن زکریا و نیروی موسی

ص: 455

1- تفسیر کبیر، ج 13 ص 59.

2- ینابیع المودة 2 / 80

3. حافظ حسکانی از ابی الحمرا آورده است که: گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله بودیم که علی از راه، رسید رسول خدا صلی الله علیه و اله: فرمود هر که شادمان از این است که به علم، آدم فهم نوح، دوستی و محبویت ابراهیم بنگرد به علی بن ابی طالب نگاه کند.

(2)

4. خطیب خوارزمی از حارث اعور پرچمدار علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت: به ما خبر رسیده که پیامبر صلی الله علیه و اله در جمع یاران نشسته بود و فرمود: من علم آدم، فهم، نوح و حکمیت ابراهیم را به شما نشان خواهم. داد چیزی نگذشت که علی علیه السلام از، دور نمایان شد. ابوبکر: گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و اله مردی را با سه تن از پیامبران قیاس کردی! به به این مرد او کیست ای رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ای ابوبکر، مگر او نمی شناسی؟ گفت خدا و رسولش داناترند فرمود او ابوالحسن علی بن ابی طالب. است ابوبکر: گفت به به تو ای ابا الحسن مثل تو کجا یافت می شود ای ابوالحسن؟! (3)

5. علامه مجلسی «رحمه الله علیه» از امام سجاد علیه السلام از پدرش روایت کرده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله در میان جمعی از یاران خود به علی علیه السلام که از راه رسیده بود نگاه کرد و که دوست دارد که به جمال یوسف سخای، ابراهیم بهجت و طراوت: فرمود هر سلیمان و حکمت داوود بنگرد باید به این مرد نگاه کند (4)

6. و از سلمة بن قیس از رسول خدا صلی الله علیه و اله آمده است که: فرمود: خداوند بخشی از فضیلت را به علی علیه السلام بخشیده که اگر بر همه اهل زمین تقسیم شود همه را فرا خواهد. گرفت و خداوند او را اندازه ای از فهم بخشیده که اگر بر همه اهل زمین تقسیم شود همه را فرا می. گیرد نرمی و ملایمت او به نرمی و ملایمت، لوط خوی او به خوی یحیی زهد او به زهد ایوب سخای او به سخای، ابراهیم بهجت او به بهجت سلیمان و نیروی او به نیروی داوود مشابعت دارد و اگر بنا بود پس از من به کسی وحی شود به او وحی می شد خداوند محافل را به او آراسته لشگریان را به او گرمی داشته سرزمین ها را به او سر سبز، نموده و سپاهیان را به او عزت و چیرگی بخشیده است. داستان او داستان خانه محترم، خدا کعبه است که به زیارتش روند و او به زیارت کسی

ص: 456

1- فرائد السمطين 1 / 170

2- شواهد التنزیل 19/1.

3- مناقب خوارزمی / 45

4- بحار الانوار 35/39

نمی رود، و مانند ماه است که چون بتابد تاریکی را برطرف سازد و مانند خورشید است که چون بدرخشید دنیا را روشن نماید... (1)

از این احادیث که به اشباه و نظایر نامیده می شوند زیرا در آن ها میان علی علیه السلام و پیامبران شباهت برقرار شده است استفاده می شود که علی علیه السلام بر همه فرشتگان و انسان ها تقدم دارد و از همه آن ها برتر است زیرا نگاه به او به تنهایی جایگزین نگاه به همه، آن هاست چرا که رسول خدا صلی الله علیه و اله در این احادیث هیبت اسرافیل رتبه میکائیل جلالت، جبرائیل علم، آدم خشیت، نوح دوستی و محبوبیت ابراهیم اندوه، یعقوب جمال، یوسف مناجات موسی صبر ایوب و زهد عیسی را برای علی علیه السلام اثبات نموده است و این صفات در آن حضرت به طور کامل و اعلی درجه وجود داشته است.

حافظ علامه گنجی شافعی: گوید تشبیه آن حضرت به آدم در علم از آن روست که خداوند همه چیز را به آدم آموخت چنان که فرموده: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (2) «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت». پس هیچ چیزی و حادثه ای و واقعه ای نیست مگر آن که علی علیه السلام بدان عالم و در استنباط معنای آن فهیم است و او را به نوح در مورد حکمت - یا صحیح تر در «حکمش» چنان که در روایتی دیگر آمده است - تشبیه کرد زیرا علی علیه السلام بر کافران سرسخت و سختگیر و بر مؤمنان رئوف و مهربان بود همان گونه که خداوند او را در قرآن وصف نموده (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (3)

«و آنان که همراه اویند بر کافران سرسخت و در میان خود مهربانند» و درباره سرسختی نوح بر کافران فرموده است: (رَبِّ لَا تَذَرُ عَلِيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا) (4)

«پروردگارا، هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار».

و او را در حلم به ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام تشبیه نمود چنان که خداوند در قرآن او را بدین صفت وصف نموده است: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ) (5) «همانا ابراهیم بسی بردبار و آه کشنده بود». بنابراین حضرتش دارای جمیع اخلاق انبیاء و متصف به صفات اصفیاء و برگزیدگان خداوند بوده است. (6)

ص: 457

1- بحار الأنوار، ج 39، ص 36 - 37

2- سوره بقره / 31.

3- سوره فتح / 29.

4- سوره نوح / 26.

5- سوره هود / 75

6- کفایة الطالب / 122

گرچه روایاتی که پیش از این تحت عناوین مختلفی در مورد امتیازات ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام از منابع موثق اهل سنت نقل نمودیم همگی بر افضلیت و برتری آن حضرت بر همه صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله دلالت دارد و برای هیچ انسان با ایمان و منصفی جای هیچ شک و تردید باقی نمی گذارد اما در عین حال در این جا نیز برای این که مسأله افضلیت حضرتش بهتر روشن شود به برخی از روایاتی که در آن ها به این موضوع تصریح گردیده است اشاره می کنیم

و اینک برخی از آن روایات:

1. علامه قندوزی در «ینابیع الموده» از جابر بن «عبدالله انصاری» از «رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که: فرمود ای، علی اگر بنده ای خدا را آن گونه که بایسته است عبادت کند ولی درباره تو و خاندانت شک داشته باشد که برترین مردمید در آتش دوزخ خواهد بود.

(1)

2. گنجی شافعی از جابر بن عبدالله روایت کرده که: گفت ما نزد پیامبر صلی الله علیه و اله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام از راه رسید پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: برادرم نزد شما آمد آن گاه رو به کعبه نمود و دست به آن زد و فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست این و شیعیان اویند که در روز قیامت رستگارند؛ او نخستین ایمان آورنده شما و وفادارترین شما به عهد خدا و قیام کننده ترین شما به امر خدا و عادل ترین شما در میان رعیت و مساوی تقسیم کننده ترین، شما و ارجمندترین شما در نزد خداست. آن گاه این آیه نازل شد: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...) و یاران پیامبر صلی الله علیه و اله هرگاه علی از راه می رسید می گفتند: بهترین آفریدگان آمد.

این روایت را محدث شام در کتاب خود از طریق های گوناگون همین گونه آورده است و محدث و مورخ عراق از زرّ از، عبدالله از علی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «هر که نگوید علی علیه السلام بهترین آفریدگان است تحقیقاً کافر شده است». و در روایت حدیث آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: «علی بهترین بشر است هر

ص: 458

که نپذیرد بی شک کافر است». و در روایت عطا آمده که گفت: از عایشه درباره علی علیه السلام پرسیدم: گفت «او بهترین بشر است کسی در او شک نمی کند مگر کافر» حافظ (شام) در شرح حال علی علیه السلام در جلد پنجاهم تاریخ خود همین گونه آورده است و کتاب او دویست جلد است. (1)

3- حافظ گنجی از ابی عقال روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسید: «ای رسول خدا صلی الله علیه و اله سرور مسلمانان کیست؟ فرمود به نظر تو کیست؟ گفت آدم فرمود در این جا کسی است که از آدم افضل است. گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله مگر نه این است که آدم را خداوند با دست خود آفرید و از روح خود در او دمید و کنیزش حوا را به همسری او درآورد و او را در بهشت خویش جای داد؟ پس چه کسی می تواند از او افضل باشد؟ فرمود کسی هست که خداوند او را برتری داده است گفت شیث است؟ فرمود برتر از شیث... (و یکایک پیامبران را نام برد تا رسید به عیسی علیه السلام) ابو عقال: گفت ای رسول خدا من نمی دانم که او کیست آیا فرشته مقربی است. پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همین کسی است که اکنون با تو سخن می گوید - یعنی خود پیامبر صلی الله علیه و اله.

ابو عقال: گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و اله به خدا سوگند مرا شاد نمودی فرمود: آیا بیشتر بگویم؟ گفت آری فرمود بدان که پیامبران و رسولان الهی سیصد و سیزده نفرند اگر همگی را در یک کفه ترازو نهند و صاحب تو را در کفه دیگر، کفه صاحب تو بر آنان می چربد ابو عقال: گوید: گفتم مرا پر از شادی نمودی ای رسول خدا صلی الله علیه و اله اما برترین مردم پس از شما کیست؟ حضرت تنی چند از قریش را نام برد (و درباره هر کدام چیزی گفت) سپس فرمود: علی بن ابی طالب گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و اله کدامین آن ها نزد تو محبوب ترند فرمود علی بن ابی طالب: گفتم چرا؟ فرمود من و علی علیه السلام از یک نور آفریده شده ایم... ای ابو عقال برتری علی علیه السلام بر سایر مردم مثل برتری جبرئیل بر سایر فرشتگان است». گنجی گوید این حدیثی حسن و با سند عالی است. (2)

هیچ خردمندی شک نمی ورزد که کسی با چنین اوصافی برترین و شریف ترین و بهترین آفریدگان است.

ص: 459

1- کفایة الطالب، ص 245

2- کفایة الطالب، ص 316

ابن مغزلی از حدیفة بن یمان روایت کرده که: گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله میان یاران انصار و مهاجر خود برادری، افکند آن گونه که میان هر کسی با نظیر و همتای او برادری می. ساخت آن گاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود:

«این برادر من است» حدیفة گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله که سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار عالمیان است و مثل و مانندی ندارد با علی بن ابی طالب دو برادرند. (1)

- علّاه سید هاشم بحرانی «رحمه الله علیه» از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله به من فرمود ای، جابر کدامین برادران افضل اند؟ گفتم پسرانی که از یک پدر و مادرند فرمود ما گروه پیامبران با هم برادریم و من برترین، آن هایم و همانا محبوب ترین برادران نزد من علی بن ابیطالب است و او نزد من افضل از پیامبران است پس هر که پندارد پیامبران از او افضل اند همانا مرا از آنان کم تر دانسته است هر که مرا از آنان کم تر بداند کافر گردیده است زیرا من علی علیه السلام را برادر خود نساختم مگر به جهت این که از فضل او آگاهی. داشتم (2)

از امام کاظم علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت شده که به علی علیه السلام فرمود: من فرستاده پیامگزار از سوی خدا هستم و تو وجه مورد پیروی خدا هستی که از آن که از آن پیروی کنند؛ پس نه من نظیری جز تو دارم و نه تو مثلی جز من داری (3)

- حافظ گنجی از ابن عمر روایت کرده که: گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله میان یاران خود برادری برقرار ساخت پس علی علیه السلام با چشم اشک آلود از راه رسید و گفت: ای رسول خدا میان یارانت برادری برقرار ساختی و مرا با کسی برادر نساختی!؟

فرمود: «تو برادر منی در دنیا و آخرت» سپس: گوید این حدیثی حسن و عالی و صحیح است. (4)

حدیث برادری را منابع بسیاری از طرق گوناگون نقل کرده، اند، در این زمینه رجوع کنید به الغدیر 3/ 112 - 124 که از پنجاه طریق تخریج کرده است و نیز فضائل

ص: 460

1- مناقب ابن مغزلی / 38

2- تفسیر برهان 4/ 148

3- تفسیر برهان 4/ 148

4- کفایة الطالب / 194.

شکی نیست که این برادری در میان اصحاب بر اساس همگونی و همانندی آنان در کمالات نفسانی و درجات روحی بوده است برای روشن شدن بیشتر به گفتار حافظ گنجی شافعی دقت شود که گفته است: «اگر می خواهی به قرب منزلت او به رسول خدا صلی الله علیه و اله پی بری به عمل پیامبر صلی الله علیه و اله در برقراری برادری میان یارانش خوب بیندیش که چگونه هر کسی را به همگون و همانند خود پیوند داد؛ تا آن جا که میان ابوبکر و عمر برادری کرد و علی علیه السلام را برای خود ذخیره نمود و او را ویژه برادری خود ساخت و این برترین فضیلت و شرافتی است که باید بدان توجه کرد. در این مطلب یاد کردی است برای کسانی که از قلبی آگاه برخوردارند و گوش دل به حقایق می سپارند (1)

(د) حدیث طیر مشوی (پرنده بریان)

ابن مغزالی شافعی به سند خود از انس بن مالک روایت کرده که گفت: پرنده ای بریان به رسول خدا صلی الله علیه و اله اهدا شد که زنی از انصار آن را هدیه کرده بود. پیامبر صلی الله علیه و اله داخل منزل شد و من آن را در برابر او، نهادم حضرت دعا کرد: «خداوندا! محبوب ترین آفریدگانت را در نظر خودت از گذشتگان و آیندگان بر من داخل ساز تا با من از این پرنده بخورد». من پیش خود: گفتم خداوند او را مردی از قوم من از گروه انصار قرار ده علی علیه السلام آمد و در را کوبید من او را باز گرداندم و گفتم رسول خدا صلی الله علیه و اله مشغول است. پیامبر صلی الله علیه و اله از این کار با خبر نشد و دوباره همان دعا را تکرار نمود، من نیز همان دعا را تکرار کردم باز علی علیه السلام آمد و من او را باز گرداندم چون بار سوم آمد رسول خدا صلی الله علیه و اله به من: فرمود برخیز و در را به روی علی علیه السلام. بگشا من برخاستم و در را گشودم و علی علیه السلام با آن حضرت از آن پرنده خورد و این دعا در حق او مستجاب گردید. (2)

حاکم نیشابوری به سند خود از انس بن مالک روایت کرده که گفت: «من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله می کردم جوجه ای بریان برای حضرتش آوردند گفت: «خداوندا! محبوب ترین آفریدگانت را در نظر خودت نزد من برسان که با من از این پرنده بخورد» من گفتم خداوندا! او را مردی از انصار قرار ده علی علیه السلام، آمد گفتم رسول خدا صلی الله علیه و اله سرگرم کاری

ص: 461

1- همان.

2- مناقب ابن مغزالی / 168

است. بار دوم آمد باز گفتم رسول خدا صلی الله علیه و اله سرگرم کاری است بار سوم آمد رسول خدا صلی الله علیه و اله: فرمود در را بگشا علی علیه السلام داخل شد پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود چه چیز تو را از آمدن نزد من باز داشت؟ گفت: این سومین بار است که آمدم انس مرا باز می گرداند به پندار آن که شما سرگرم کاری هستید

پیامبر صلی الله علیه و اله به من: گفت چرا چنین کردی؟ گفتم ای رسول، خدا، دعای شما را شنیدم دوست داشتم که آن کس یکی از مردان قوم من باشد فرمود: (تقصیر با تو نیست زیرا) مرد قوم خود را دوست می دارد. این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم حدیث صحیحی است ولی آن ها نیاورده اند. (1)

حدیث طبر حدیث معتبر و متواتری است و از طرق گوناگون از صحابه و تابعین روایت شده و عالمان و حافظان حدیث در کتاب های معتبر خود به صورت های گوناگون و در معنا نزدیک به هم آورده اند.

در این جا بی مناسبت نیست به این نکته اشاره کنیم که شیخ مفید «رحمه الله علیه» در پاسخ کسانی که گفته اند حدیث طبر یکی از خبرهای واحدی است که تنها انس بن مالک آن را روایت کرده است گوید همه امت اسلامی آن را پذیرفته اند و ندیده اند که کسی بر انس اعتراض کند و هنگام روایت آن صحت آن را زیر سؤال برد. پس اجماع بر آن حجت بر درستی آن است علاوه آن که در حدیث متواتر وارد است که امیر مؤمنان علیه السلام در روز شورا آن را از مناقب خود شمرده و بر اهل شورا بدان احتجاج نموده و فرموده است: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و اله گفته باشد: «خداوندا! محبوب ترین آفریدگانت در نظر خودت را نزد من آور تا با من از این مرغ بریان بخورد» و کسی غیر من آمده باشد؟ همه گفتند، نه! خدایا فرمود! خداوندا شاهد باش» پس همگی به درستی آن اعتراف نمودند و چنین نیست که امیر مؤمنان علیه السلام احتجاج به مطلب نادرستی کند به ویژه در مقام نزاع و اختلاف (2)

و اینک این بحث را با سخنی از علامه مجلسی «رحمه الله علیه» به پایان می بریم:

وی پس از نقل اخبار طبر: گوید بدان که این اخبار با تواتری که دارند و هر دو گروه عامه و خاصه بر صحت آن اتفاق نظر دارند دلالت می کند بر آن که آن حضرت علیه السلام

ص: 462

1- المستدرک 130/3.

2- بحار الانوار 358/38

برترین آفریدگان و شایسته ترین فرد به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله است. اما دلالت آن بر افضلیت آن حضرت از آن جهت است که دوستی خدای متعال چیزی جز پاداش بسیار و توفیق و هدایتی که نتیجه طاعات بسیار و متصف شدن به صفات حسنه باشد نیست چنان که در جای خود مبرهن است که خداوند از انفعالات و تغیرات منزّه است و اتصاف او به حالاتی چون دوستی و دشمنی و امثال آن به اعتبار نتایج حاصله از این حالات است نه خود حالات پس روشن شد که دوستی خداوند نتیجه پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و اله است و در نتیجه ثابت شد که آن حضرت افضل از همه آفریدگان است.

اما رسول خدا صلی الله علیه و اله به اجماع امت از این قانون مستثنی است زیرا خود حضرت گوینده این جمله است پس نمی تواند خود او را هم شامل شود پس ظاهر آن است که مراد حضرتش محبوب ترین سایر آفریدگان در نزد خدا می باشد.

اما این که علی علیه السلام شایسته ترین فرد به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله است، از آن روست که کسی که از همه صحابه بلکه از سایر انبیا و اوصیا افضل است عقل روا نمی دارد که دیگری بر او مقدم شود. (1)

حال با توجه به روایات فراوانی که در مباحث گذشته تحت عناوین مختلفی در مورد «همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و اله از آغاز تا پایان آوردیم، از دانشمندان و پیروان مکتب خلفا می پرسیم: مگر خداوند تبارک و تعالی در سنت جاوید، خود ملاک و معیار امتیاز، انسان ها و برخی از اشخاص و خاندان ها و حتی انبیا و اولیاء را «فضیلت و برتری» قرار نداده است؟

مگر نه این کتاب خداوند است که در مورد برتری برخی از انبیا بر برخی دیگر، می: فرماید

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ....) (2)

«ما بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم».

و در یک آیه دیگر می فرماید:

(وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا). (3)

ص: 463

1- بحار الانوار 358/38

2- سوره بقره، آیه 253.

3- سوره اسراء (بنی اسرائیل)، آیه 55

«به طور مسلم، ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم و به داوود، زبور بخشیدیم»

مگر نه این کتاب خداوند است که در مقام یادآوری نعمت های الهی به قوم «بنی اسرائیل از قول خدای تعالی خطاب به ایشان می فرماید:

(... وَ آتَىٰ فَضْلَتُكُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ) (1)

«... و من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم».

مگر نه این کتاب خداوند است که در فضیلت پیش قدمان در اسلام و ایمان می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (2)

«پیش قدمان پیشگام در ایمان آن ها در نزد خدا مقربند».

مگر نه این کتاب خداوند است که درباره پیشگامان، نخستین از مهاجر و انصار می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...) (3)

«پیشگامان، نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که از آن ها به نیکی پیروی کردند خداوند از ایشان خوشنود گشت و آنان (نیز) از او خوشنود شدند».

مگر نه این کتاب خداوند است که درباره مجاهدان فی سبیل الله می فرماید:

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...) (4)

«خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر باز نشستگان از جهاد برتری مهمی بخشیده است».

مگر نه این کتاب خداوند است که در رابطه با پیوند خویشاوندی و اولویت و حق، تقدّم و سزاوارتر بودن خویشاوندان نسبت به یکدیگر می فرماید

ص: 464

1- سوره بقره آیه 47 و 122

2- سوره واقعه، آیه 10 - 11.

3- سوره توبه (برائت)، آیه 100 حافظ حسکانی در کتاب شواهد التنزیل، ج 1، ص 256، ح 346، از ابن عبّاس روایت کرده که این آیه شریفه درباره علی علیه السلام نازل گردیده است.

4- سوره نساء، آیه 95

(وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) (1)

«و خویشاوندان، بعضی از آنان بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم اند».

مگر نه این کتاب خداوند است که در مقام استفهام انکاری و مقایسه بین عالم و جاهل و نابرابری آگاه و ناآگاه می فرماید:

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (2)

بگو ای پیامبر! صلی الله علیه و اله آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند با هم برابرنند؟!

مگر نه این کتاب خداوند است که در مورد کسانی که از آنان باید پیروی نمود، می فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (3)

آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر این که او را هدایت کنند؟ چه شده است شما را، چگونه قضاوت می کنید؟

علاوه بر همه این ها مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله نفرموده است:

(أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ) (4)

من شهر علمم و علی علیه السلام راه ورود به آن است پس هر کس که خواهان علم است باید که از راه ورودی به آن راه یابد.

مگر این علی علیه السلام نبود که می فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله هزار باب از علم را به من تعلیم فرمود که از هر باب آن هزار باب دیگر استنباط کردم» (5)

و مگر این علی علیه السلام نبود که بارها و بارها می فرمود:

«ای مردم! از من پرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید چرا که من راه های آسمان را،

ص: 465

1- سوره احزاب، آیه 6

2- سوره زمر، آیه 9

3- سوره یونس، آیه 35

4- مستدرک حاکم، ج 2، ص 126 و 127؛ مناقب ابن مغزلی، ص 80 ح 120؛ منابع الموده، ص 82 باب 14؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 98، ح 67؛ تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 470 با اندکی اختلاف در الفاظ.

5- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 8، ص 21 ذیل آیه ان الله اصطفى و کنز العمال، ج 13، ص 114، ح 36372

بہتر از راه های زمین می شناسم.» (1)

و مگر این علی علیه السلام نبود که می فرمود:

«از من پرسید پیش از آن که مرا، نیابید چراکه من از چیزی پرسیده نمی شوم که پایین تر از عرش باشد، مگر این که به آن خبر خواهم داد.» (2)

بنابراین برای احراز مقام امامت و خلافت و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را بهتر و شایسته تر و سزاوارتر از علی علیه السلام می توان پیدا کرد؟ وانگهی چگونه می توان دیگری را بر او مقدم داشت و حال آن که او از نظر علم و ایمان و جهاد و سابقه و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سایر صفات عالی، انسانی بر همه اصحاب برتری داشت و به علاوه خدای تعالی در آیه «مباهله» (3) او را به عنوان نفس پیغمبر به حساب آورده و شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز در موارد متعددی وی را به منزله شخص خود معرفی فرموده بود. (4)

پس چگونه می توان کسی را که به منزله نفس پیغمبر است از مقام جانشینی پیغمبر خدا بر کنار کرد و دیگری را برای رهبری امت به جای او برگماشت؟

سخن علامه مسعودی در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام

علی بن حسین مسعودی در تاریخ معروف خود «مروج الذهب» در مورد افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می نویسد:

ص: 466

1- نهج البلاغه، فیض، ص 761 خطبه 231 و صبحی صالح، ص 280 آخر کلام 189؛ مناقب خوارزمی فصل 7، ص 91، ح 85 با تفصیل و تعبیر دیگر

2- کنز العمال، ج 13، ص 165، ح 36502 و فضائل الخمسه، ج 2، ص 261، چاپ بیروت.

3- در مورد آیه «مباهله» که یک سند زنده و جاوید برای عظمت اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود، و علی علیه السلام در آن، آیه به منزله نفس پیغمبر معرفی گردیده است روایات فراوانی در تفاسیر شیعه و سنی و کتب حدیث و تاریخ وارد شده که نقل همه آن ها در این جا امکان پذیر نیست جهت آگاهی بیشتر در این باره به کتاب ارزشمند «احقاق الحق»، ج 3 ص 46 تا 62 و فضائل الخمسه، ج 1، ص 290 تا 296 چاپ بیروت علمی، و شواهد التنزیل حسکانی، ج 1، ص 120 - 126 تحقیق علاء مه محمودی، و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

4- در این باره در بخش یازدهم تحت عنوان فرمانروای مسلمانان بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله به تفصیل سخن گفته ایم. برای آگاهی بیش تر به آن جا مراجعه فرمائید.

«چیزهایی که موجب فضیلت اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گردیده و آنان را در خور تعظیم و تکریم می نماید عبارتند از پیشی گرفتن به ایمان مهاجرت، یاری کردن رسول خدا صلی الله علیه و اله خویشاوندی با پیغمبر، قناعت فداکاری در راه او فهمیدن قرآن و احکام آن جهاد در راه خدا پرهیزگاری، زهد، بردباری فقه و علم (و سایر مکارم و محاسن) که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در همه این فضایل و مناقب، از همه اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله سهم بیشتر و بهره کامل تر را داشته است.

علاوه بر این که او در پاره ای از فضایل منفرد است و دیگران با وی شرکت ندارند از جمله هنگامی که پیغمبر خدا بین اصحاب خود عقد اخوت برقرار کرد و هر کدام را با دیگری برادر ساخت به علی علیه السلام فرمود: «تو هم برادر منی» و مسلم است که پیغمبر در میان امت نظیری ندارد و کسی نمی تواند خود را در مقام و مرتبه او قرار دهد، و همچنین در مورد دیگری به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست» و نیز درباره او فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَاً هُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ)؛ «هر که من مولای او بودم این علی نیز مولای اوست خداونداندا هر که او را دوست بدارد دوست بدار و هر که او را دشمن بدارد دشمن بدار» و نیز هنگامی که پرنده بریانی به عنوان هدیه خدمت حضرتش آوردند آن جناب دست به دعا بلند کرد و عرضه داشت: «خداونداندا محبوب ترین آفریدگان خود را که از همگان نزد تو محبوب تر است نزد من حاضر کن تا از این پرنده بریان با من هم غذا شود پس از مدتی علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن پرنده بریان هم غذا گردید».

از این گونه فضایل که مختص به علی علیه السلام است و دیگران با وی شرکت ندارند زیاد است و اگر صحابه دیگر هم فضیلتی داشته باشند باز بهره کامل تر آن فضیلت را علی علیه السلام دار است و با آنان در آن منقبت شریک است». (1)

پس با توجه به آن چه گذشت برای هیچ انسان با انصاف و با ایمان که در اخبار و آثار و زندگی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله دقت کند جای هیچ گونه شک و تردید باقی نمی ماند که علی علیه السلام در میان همه، اصحاب از همه مردمان زمانش افضل و اعلم و از همگان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک تر و از همه کس به مقام امامت و خلافت شایسته تر می باشد

ص: 467

شگفت آور است که ابن ابی الحدید معتزلی با این که خود در «شرح نهج البلاغه» روایات زیادی را درباره فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام از منابع معتبر اهل سنت نقل نموده و در مقدمه آن بطور شایسته ای از ویژگی ها و برتری های آن حضرت سخن گفته و برخی از خصائص روحی و فضایل بدنی و امتیازات ویژه حضرتش را یادآور شده است با این همه:

در اول مقدمه کتابش که سخن خود را با حمد و ستایش خدا آغاز نموده می گوید (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْأَفْضَلِ) ستایش خدای را... که مفضول: یعنی ابوبکر را بر افضل: یعنی بر علی علیه السلام مقدم داشت». (1)

ما از این دانشمند و همفکران وی و سایر پیروان مکتب خلفا می پرسیم:

اولاً - کی و کجا و چه وقت خداوند «مفضول» را بر «افضل» مقدم داشته است؟ (2)

ثانیاً - چه کسی ابوبکر را بر علی علیه السلام مقدم داشته است؟ آیا خداوند ابوبکر را بر علی علیه السلام مقدم داشت یا عمر؟ آیا خداوند او را خلیفه ساخت یا عمر آیا خداوند او را بر جان و مال و ناموس مسلمانان مسلط ساخت یا عمر؟ (3)

و ثالثاً - آیا این تعبیر که می گوید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْأَفْضَلِ!)، نسبت دادن عمل خلاف عقل و حکمت به ذات اقدس ربوبی نیست؟

آیا خدا - العیاذ باللله - کاری که عقلاً آن را مذموم و ناپسند می شمارند انجام می دهد؟

آیا خدای قادر حکیم که تمام کارهایش بر وفق حکمت و مصلحت و از هر کس نسبت به بندگانش مهربان تر و در آیات متعددی از قرآن، کریم حکیم بودن خود را پیوسته به مردم اعلام داشته (4) و در هیچ عصر و زمان و هیچ گاه زمین را از حجت خود

ص: 468

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 3، مقدمه.

2- به آیات و روایاتی که اندکی پیش از این آوردیم مراجعه فرمائید تا معلوم شود «افضلیت» یک سنت الهی در همه قرون و اعصار بوده و خداوند هیچ گاه «مفضول» را بر «افضل» مقدم نداشته است.

3- برای آگاهی بیشتر به بخش پنجم کتاب مراجعه فرمائید تا معلوم شود که خلافت ابوبکر را، عمر بن خطاب پایه گذاری کرد.

4- در مورد حکیم بودن، خداوند آیات متعددی در قرآن کریم آمده است که برای روشن شدن اذهان به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1- در سوره بقره آیه 31 از زبان ملائکه در مورد خلقت آدم علیه السلام آمده است که به پیشگاه الهی عرضه داشتند: (سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) 2- در سوره مائده، آیه 118، از زبان حضرت مسیح علیه السلام آمده است که در روز قیامت در

مورد شرک پیروانش، به پیشگاه الهی عرضه می دارد: (وَإِنْ تَعَفَّرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) 3- در سوره یوسف، آیه 100، از زبان حضرت یوسف علیه السلام آمده است هنگامی که پدر و مادر و برادرانش در مصر بر او وارد شده و به سجده افتادند در مقام بیان نعمت

های پروردگار خطاب به پدر گفت: (إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ). جهت آگاهی بیشتر در این باره به کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» ماده «حکم» مراجعه فرمائید.

خالی نگذارده (1) و همواره از زمان خلقت آدم ابوالبشر تا هنگام بعثت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، بهترین آفریدگان خود را از میان بشر انتخاب نموده و آنان را برای ابلاغ رسالت خویش به پیامبری، فرستاده و برخی از ایشان را بر برخی دیگر فضیلت و برتری بخشیده و نبوت را به وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ختم فرموده، و او را اشرف انبیاء خود قرار داده و دین خود را به وسیله وجود اقدس حضرتش به اکمال و اتمام رسانیده و آن را دین ابدی و جاودانی و آئین جهانی معرفی فرموده، و خطاب به پیامبرش فرموده است: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (2) همانا ای پیامبر! تو تنها بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای است»، (3) چه حکمت و مصلحتی اقتضا داشته است که در تمام دوران ها، بهترین، پاک ترین آگاه ترین و پرفضیلت ترین بندگان شایسته خود را برای هدایت و راهنمایی مردم ارسال دارد و زمام امور جامعه را بدست ایشان بسپارد و اوصیاء و جانشینان آنان را نیز از مردمان صالح و شایسته و نیکوکار و خردمند و انسان های برتر و افضل و اعلم برگزیند ولی برخلاف سنت جاریه خود - در همه قرون و اعصار - برای رهبری امت اسلامی و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و اله خاتمش ابوبکر مفضول و مغلوب در فضیلت را بر امیر مؤمنان و سید اوصیاء و کسی که به منزله شخص پیغمبر، است مقدم بدارد و او را خلیفه و جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله قرار دهد؟!!!!

پس اگر طبق آیات و روایات وارده - چنان که پیش از این بیان داشتیم - خداوند در

ص: 469

1- برای اطلاع کامل در این باره به بخش سیزدهم کتاب مراجعه فرمائید.

2- سوره رعد، آیه 7

3- بر اساس روایات وارده در منابع شیعه و سنی مقصود از «منذر بیم دهنده»، شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله و مقصود از «هادی، هدایت کننده» علی بن ابی طالب علیه السلام است. برای آگاهی بیشتر از این موضوع به تفاسیر شیعه و سنی ذیل آیه و همچنین بخش سیزدهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

تمام دوران ها تا زمان بعثت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله همه انبیاء و اوصیاء را از میان بهترین خاندان ها برگزیده و ملاک و معیار امتیاز آنان را بر، دیگران فضیلت و برتری قرار داده، است چگونه می توان مقدم داشتن «مفضول» بر «أفضل» را به خدای حکیم علی الاطلاق نسبت داد؟

آری خواننده گرامی! این است معنای تعصب کور و کر که این چنین آدمی را گرفتار اشتباه و فراموشی می کند و عالمی را با آن همه علم و دانش و درک و بینش دچار لغزش می سازد.

به، هر حال تردیدی نیست که از نظر قرآن و روایات اسلامی «فضیلت و برتری» در سنت الهی از عمده ترین امتیازهای رهبران دینی و پیشوایان مذهبی است که خداوند حکیم آنان را بدین وسیله از دیگران ممتاز ساخته و راهی را برای شناخت راهنمایان به حق و انسان های برتر قرار داده است.

بنابراین با توجه به افضلیت و اعلییت و شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام و فضایل و کمالات بی شمار دیگری که برتری او را بر دیگران به اثبات می رساند حق تقدم با آن حضرت است و هیچ کسی نمی تواند بر حضرتش پیشی بگیرد و تعبیری هم که ابن ابی الحدید در مورد تقدم ابوبکر بر آن حضرت بکار برده است سخن بی جا و نامربوطی است که با هیچ عقل و منطقی سازش ندارد.

زیرا: هیچ انسان عاقل و خردمندی که اندک بهره ای از درک و فهم داشته باشد کاری را که برخلاف حکمت و مصلحت است انجام نمی دهد تا چه رسد به خدای علیم حکیم که تمام کارهایش روی حکمت و مصلحت است

نکته شایان توجه این که ابن ابی الحدید - صاحب تعبیر آن چنانی - با همان تعبیر ناصحیح و نامعقولی که در مورد تقدم ابوبکر بر علی علیه السلام بکار برده است، بطور ضمنی به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار و اعتراف نموده و به علاوه در دنباله سخنان خود در مورد «افضلیت» پس از آن که اقوال عده ای از دانشمندان اهل سنت را در این باره نقل می کند در کمال صراحت می گوید و اما ما در مورد «افضلیت» همان اعتقادی را داریم که مشایخ بغدادی ما داشته اند و علی علیه السلام را بر دیگران تفضیل و برتری می دهیم. ما در کتاب های کلامی خود معنای افضل را نوشته ایم... و روشن ساخته ایم که علی علیه السلام از هر

آن چه تا بدینجا آوردیم اثبات «فضیلت و برتری» برای راهنمایان دینی در سنت، الهی و عقیده دو تن از دانشمندان بزرگ اهل سنت در مورد افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام بود که مختصراً به آن ها اشاره کردیم.

و اینک برای این که مسأله افضلیت و اعلمیت و شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام برای احراز مقام امامت و خلافت بهتر روشن شود به بررسی بخشی از سخنان خود آن حضرت که در موارد مختلف درباره اولویت و شایستگی خویش ابراز داشته است می پردازیم.

سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در شایستگی و سزاواری خود به خلافت

ابن قتیبہ در کتاب «الامامة و السياسة» می نویسد:

هنگامی که علی علیه السلام را نزد ابوبکر حاضر نمودند و از او خواستند تا با ابوبکر بیعت کند، فرمود:

«الله الله. من خدا را به یاد شما می آورم خدا را فراموش نکنید».

ای گروه مهاجر حکومتی را که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پایه گذاری کرد از دودمان او خارج نسازید و آن را وارد خانه های خود نکنید. بخدا سوگند، ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله به این کار سزاوارتریم در میان ما کسانی هستند که بر مفاهیم قرآن احاطه دارند از فروع و اصول دین بخوبی آگاهند و به سنن رسول خدا صلی الله علیه و اله کاملاً آشنا می باشند و جامعه اسلامی را بخوبی می توانند اداره کنند و جلو مفاسد را بگیرند و غنائم را عادلانه میان آن ها قسمت کنند چنین شخصی جز در خاندان نبوت در جای دیگر نیست. زنهار از هوا و هوس پیروی نکنید که از راه خدا گمراه می شوید و از حق و حقیقت دور می گردید.» (2)

در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است: موقعی که آن حضرت را با گروهی از بنی هاشم نزد ابوبکر حاضر نموده و گفتند باید بیعت کنی حضرتش با آن ها به محاجه برخاست و شایستگی خود را برای خلافت بسان بیان، پیشین از طریق علم بکتاب و سبقت بر اسلام و پایداری در راه جهاد و فصاحت در بیان و شهامت و شجاعت روحی

ص: 471

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 9 چاپ ابوالفضل ابراهیم.

2- الامامة و السياسة، ج 1، ص 11 و در چاپ انتشارات رضی، ج 1، ص 29

(أَنَا أَوْلَى بِرَسُولِ اللَّهِ حَيًّا وَمَيِّتًا وَأَنَا وَصِيُّهُ وَوَزِيرُهُ وَمُسَدِّ تَوَدُّعِ سِرِّهِ وَعَلِمِهِ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ وَأَحْسَنُكُمْ بَلَاءً فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ وَأَعْرَفُكُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ وَأَفْقَهُكُمْ فِي الدِّينِ وَأَعْلَمُكُمْ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ وَأَذْرِبُكُمْ لِسَانًا وَأَثْبِتُكُمْ جِنَانًا فَعَلَامٌ تَنَازَعُونَ هَذَا الْأَمْرَ)

من در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و اله و هم پس از مرگ وی به مقام و منصب او سزاوارترم من وصی و وزیر و گنجینه اسرار و مخزن علوم او هستم من صدیق اکبر و فاروق اعظم می باشم من نخستین فردی هستم که به او ایمان آورده و او را در این راه تصدیق نموده ام. من استوارترین شما در جهاد با مشرکان و اعلم شما بکتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله، مطلع ترین شما بر فروع و اصول دین و فصیح ترین شما در سخن گفتن و قویترین شما در برابر نامالیقات هستم پس چرا در این باره با من به نزاع برخاسته اید؟ (1)

در همین رابطه در حدیث معروف و مشهور «مناشده» (2) که خطیب خوارزمی و دیگران به صورت مبسوطی آن را از «عامر بن واثله» نقل کرده اند، آمده است که: آن حضرت در روز شورای انتخاب، خلیفه جهت اتمام حجت و اثبات برتری و شایستگی خود برای احراز مقام، خلافت خطاب به اصحاب شورا فرمود:

«من برای شما چنان حجت و برهان روشن اقامه کنم که هیچ یک از شما چه عرب و چه، عجم نتواند آن را انکار نماید و یا مسیر سخن را تغییر دهد سپس: فرمود ای مردم شما را به خدا سوگند می دهم آیا در بین شما کسی پیش از من به وحدانیت خدا اعتراف نموده؟ همگی گفتند به خدا سوگند نه بعد فرمود:

آیا در بین شما جمع حاضر کسی وجود دارد که برادری مانند برادرم جعفر که در بهشت با فرشتگان پرواز می نماید داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما فردی که عمویش حمزه اسدالله و اسد رسوله و آقای شهیدان، است جز من وجود دارد؟ گفتند به خدا سوگند نه!

فرمود آیا در بین شما، مردم فردی جز من وجود دارد که همسری مانند فاطمه

ص: 472

1- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 95 چاپ نجف.

2- مناشده: یعنی قسم دادن عبارت از این است که کسی برای مطالبه حقی دیگران را سوگند دهد و آن ها را دعوت به شهادت به حق نماید

دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سیدهء زنان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما کسی جز من وجود دارد که فرزندانمان مانند فرزندان من و دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و اله حسن و حسین داشته باشد که دو سرور جوانان بهشت باشند؟ همگی: گفتند به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که پیش از من ده بار با رسول خدا صلی الله علیه و اله نجوا کرده باشد و در هر نوبت طبق فرمان صریح قرآن صدقه داده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره او فرموده باشد: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ...) هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست خدایا یاری کننده او را یاری کن و دشمن او را دشمن بدار و سپس فرمود: شما حاضران به غایبان ابلاغ نمایید؟ گفتند: به خدا قسم نه!

فرمود: آیا در بین جمعیت شما کسی که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره او از خدا خواسته باشد که پروردگارا! محبوب ترین بندگان نزد تو و من و آن که محبتش به تو و من از همه خلق برتر و افزون تر است به سویم هدایت کن تا بر سفرهٔ طعام حاضر شود و از غذای پرنده ای که به رسم، هدیه برایم آورده اند با من تناول، نماید، غیر از من وجود دارد؟

گفتند به خدا سوگند نه!

فرمود آیا در بین شما مردم فردی که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره او فرموده باشد: بامداد فردا پرچم پیروزمند اسلام را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند و آن چنان در صحنه نبرد مقاوم و پا برجا می ماند تا فتح و پیروزی را در آغوش کشد با این که کسانی پیش از او این پرچم را به دست گرفتند اما با سرافکنندگی فرار، نمودند جز من وجود دارد؟ گفتند به خدا سوگند! نه فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و اله او را برای سرکوبی قبیلهٔ بنی ولیعہ اعزام نموده باشد و به آن ها فرموده باشد ای گروه بنی، ولیعہ از تمرد و طغیان دست بردارید و گرنه آن کس که جان او جان من و اطاعت از او اطاعت از من و نافرمانی نسبت به او نافرمانی با من است به سوی شما مأمور می کنم تا با شمشیر جان شما را برگیرد جز من کس دیگری را سراغ دارید؟ گفتند بخدا قسم نه

فرمود: آیا در بین شما مردم کسی غیر از من وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره او فرموده باشد: دروغ می گوید آن کس که ادعا می کند مرا دوست می دارد ولی با این مرد دشمن باشد؟ گفتند به خدا سوگند نه

فرمود آیا در میان شما آن کس که در یک ساعت سه هزار فرشته که در بین آن ها جبرئیل، میکائیل و اسرافیل بودند بر او سلام، نمودند در آن زمان که از چاه، بدر برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و همراهان وی آب، آورد جز من فرد دیگری وجود دارد؟ گفتند: به خدا قسم نه!

فرمود: آیا در بین شما مهاجر و انصار فردی که منادی آسمانی درباره او اعلام کند جز علی علیه السلام جوانمردی وجود ندارد و شمشیر برنده ای غیر از ذوالفقار وی نیست غیر از من وجود دارد؟ گفتند به خدا سوگند نه!

فرمود آیا بین شما، مردم در مورد «لیلة المبيت» که جبرئیل فداکاری او را تحسین کرده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و اله بفرماید چرا چنین نباشد او از من و من از اویم و جبرئیل هم مشتاقانه بگوید: من نیز از شمایم جز من کسی وجود دارد؟ گفتند به خدا سوگند نه.

فرمود شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در بین شما مردم کسی که پیامبر صلی الله علیه و اله به او فرموده باشد تو پس از من با ناکثین (اصحاب جمل) قاسطین (معاویه و یارانش) و مارقین (نهر وانیان) جنگ خواهی نمود جز من سراغ دارید؟ گفتند بار خدایا نه.

فرمود آیا در بین شما کسی که پیامبر صلی الله علیه و اله به او فرموده باشد: من با کافران برای نزول قرآن جنگیدم و تو پس از من برای تأویل قرآن با گمراهان می جنگی! جز من وجود دارد؟ گفتند: بار خدایا نه!

فرمود آیا در بین شما کسی جز من که آفتاب به هنگام غروب برای وی، برگشت تا نماز عصر را در وقتش انجام دهد وجود دارد؟ گفتند: بارالها نه!

فرمود آیا در بین شما کسی که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و اله مأمور شده باشد تا آیات برائت را از ابوبکر بستاند و او به رسول خدا صلی الله علیه و اله عرض کند آیا درباره من آیه ای نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده باشد: نه اما این کار را جز علی کسی نمی تواند انجام دهد، غیر از من وجود دارد؟ گفتند: بارالها نه!

فرمود: آیا در میان شما فردی که رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرموده باشد: جز مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و غیر از کافر کسی با تو دشمن نیست غیر از من به یاد دارید؟

گفتند: بارالها نه!

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و اله دستور داد، درهای ورودی منازل شما به مسجد مسدود گردد و تنها راه ورودی منزل من به مسجد همچنان باز ماند و شما در این مورد با رسول خدا صلی الله علیه و اله گفتگو نمودید و آن حضرت فرمود نه من درب منازل شما را بسته‌ام و نه من درب منزل او را گشوده‌ام بلکه این دستور از خداوند صادر شده است گفتند به خدا سوگند این را می‌دانیم!

فرمود: شما را سوگند داده و می‌پرسم آیا می‌دانید در روز طائف، رسول خدا صلی الله علیه و اله با من به تنهایی و دور از چشم همگان صحبت کرد و این صحبت تا مدتی طول کشید و شما در این، باب با رسول خدا صلی الله علیه و اله گفتگو کردید که چرا به تنهایی با علی علیه السلام نجوا نمودید؟ و پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: این نجوا به دستور پروردگار بود و نه به خواست من! آیا غیر از من کسی در این نجوا بود؟ گفتند: بارالها می‌دانیم که این منقبت به تو اختصاص داشت!

فرمود: از شما می‌پرسم و خدا را بر گفته‌ام گواه می‌گیرم آیا می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره من: فرمود حق با علی و علی با حق است و همیشه مدار حق با علی علیه السلام دور می‌زند؟ گفتند: بارالها می‌دانیم!

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: در بین شما دو شیء نفیس و گران قدر که یکی کتاب خدا و دیگری عترت (و اهل بیت) است می‌گذارم و مادامی که شما به این دو تمسک جویند هرگز گمراه نمی‌شوید و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند؟ گفتند: بارالها می‌دانیم!

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در بین شما جز من کسی وجود دارد که جان خویش را فدای رسول خدا صلی الله علیه و اله کرده باشد و در بستر او، بخوابد تا او از شر مشرکان در امان بماند و به سوی مدینه برود؟ گفتند به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما کسی جز من وجود دارد که با عمرو بن عبدود عامری در آن زمان که شما را به مبارزه می‌طلبید مبارزه کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم آیا در بین شما کسی وجود دارد که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد غیر از من؟ گفتند: نه به خدا قسم!

فرمود: آیا در بین شما کسی جز من وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرموده باشد: «انت سید العرب» تو آقای عرب هستی؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود ای گروه مهاجر و انصار آیا در بین جمعیت شما فردی جز من وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرموده باشد: هیچ چیزی برای خود از خدا، نخواستم مگر آن که همانند آن را برای تو تقاضا نموده ام؟ گفتند به خدا قسم نه! (1)

در کتاب امالی شیخ مفید - علیه الرحمه - نیز در مورد صبر و شکیبائی آن حضرت در برابر غاصبان، خلافت در حدیثی از زید بن علی بن الحسین علیه السلام آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و در ضمن خطبه اش خطاب به آنان فرمود

«به خدا سوگند مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که شایستگی من نسبت به آنان از شایستگی ام به این لباسم بیش تر بود؛ با این حال خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگارم ماندم و سینه ام را بر زمین نهادم. (2)

سپس ابوبکر به هلاکت رسید و عمر را جانشین خود قرار داد و حال آن که او به خوبی می دانست که من نسبت به مردم از شایستگی ام به این لباسم شایسته ترم باز هم خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگار ماندم و عمر نیز به هلاکت رسید و امر حکومت را شورایی قرار داد و مرا یک تن از شش نفر مانند سهم جدّه (که به نظر ابی بکر سهمی که ندارد) قرار داد و گفت مخالفی را که در اقلیت قرار دارد بکشید و منظور او من بودم باز هم خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگار ماندم و سینه بر زمین نهادم، سپس امر این قوم (اصحاب جمل) پس از بیعتشان با من چنان شد که ملاحظه کردید در این جا دیگر چاره ای ندیدم مگر این که با آنان، بجنگم و یا با ترک جهاد به خدا کافر گردم». (3)

در یکی از خطبه های «نهج البلاغه» نیز آمده است که: امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی که درباره موقعیت خویش و یگانگی با پیامبر صلی الله علیه و اله و شایستگی و سزاواری خود به خلافت ایراد نمود خطاب به حاضران فرمود:

«اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و اله که حافظان دین و سنت و نگهداران اسرار آن حضرت اند

ص: 476

1- مناقب، خوارزمی فصل، 19، ص 222 چاپ نجف و ص 313 چاپ قم، حدیث، 314، مناقب ابن مغزالی ص، 112، ح 155، فرائد السمطين، ج 1، ص 319 باب 58 ح 251 تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 113، ح 1140، احتجاج طبرسی، ج 1، ص 132 و خصال شیخ صدوق، ح 31 از ابواب چهلم، ص 553 و بسیاری از منابع دیگر

2- یعنی آرام گرفتم و اقدامی ننمودم و صبر پیشه ساختم

3- امالی شیخ مفید مجلس 19 حدیث پنجم

بخوبی می دانند که من حتّی لحظه ای از فرمان خدا و رسول او روی نگردانیدم و بلکه با در کف گرفتن جان خود در میدان های نبردی که شجاعان فرار می کردند و قدم ها به عقب بر می گشت حضرتش را یاری دادم و این بر اثر شجاعتی بود که خداوند آن را به من کرامت فرموده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و اله قبض روح شد در حالی که سر مبارکش بر سینه من قرار داشت و بر روی دست من بود که روح پاکش از بدن شریفش جدا گردید و من آن را [به عنوان تبرک] به صورت خود کشیدم.

من غسل دادن حضرتش را به عهده گرفتم در حالی که فرشتگان مرا یاری می دادند و در آن حال خانه و در و دیوار آن به ناله در آمده بود. گروهی از فرشتگان به زمین می آمدند و بر آن حضرت نماز می گزاردند و گروهی به آسمان می رفتند و همه نماز گزاردن آن ها همچنان در گوش من طنین افکن بود تا آن گاه که او را در آرامگاهش به خاک سپردیم. پس چه کسی از من در حال حیات و مرگ پیامبر صلی الله علیه و اله به جانشینی او شایسته تر است؟» (1)

همچنین در یکی دیگر از سخنان آن حضرت در «نهج البلاغه» آمده است که: هنگامی که در جنگ «صفین» یکی از یاران آن حضرت از قبیله بنی اسد از او پرسید: چرا و چگونه قوم شما، قریش شما را از این مقام باز داشتند و حال آن که شما به آن سزاوارترید؟ فرمود:

«ای برادر اسدی! تو مردی نگران و دستپاچه ای بی موقع پرسش می کنی و نفس خود را در راهی نادرست می فرستی، اما در عین حال به احترام پیوند خویشاوندی که با پیامبر صلی الله علیه و اله داری و به خاطر این که حق سؤال و پرسش محترم است اکنون که می خواهی بدانی، بدان.

اما استبداد [خلفا] در برابر ما نسبت به مقام خلافت با این که ما از نظر نسب والاتر و پیوند خویشاوندی ما با پیامبر صلی الله علیه و اله استوارتر بود با این همه چون خلافت مقام ممتازی بود گروهی بر آن بخل ورزیدند [و با نداشتن شایستگی آن را تصاحب کردند] و گروهی دیگر [که شایسته آن مقام بودند] سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و داور خداوند است و روز قیامت بازگشت همه به سوی اوست...» (2)

ص: 477

1- نهج البلاغه، فیض، ص 633 خطبه 188 و صبحی صالح، ص 311، خطبه 197.

2- نهج البلاغه فیض، ص 517، کلام 161 و صبحی صالح، ص 231 کلام 162

ابن ابی الحدید در شرح این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

«منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از نفوسی که سخاوتمندانه از آن مقام چشم پوشی کردند خود آن حضرت است و منظور از نفوسی که بخل ورزیدند [و بدون استحقاق آن را تصاحب کردند و نگذاشتند که به صاحب اصلیش برسد] به عقیده ما، نفوس کسانی از اهل شورا پس از کشته شدن عمر است که با خلافت علی علیه السلام مخالفت کردند و به عقیده شیعیان و امامیه نفوس اهل سقیفه بنی ساعده است و در متن و خبر قرینه ای وجود ندارد که این سخن را به «اهل سقیفه» برگرداند و بهتر این است که این سخن را به عبدالرحمن بن عوف برگردانیم که علی علیه السلام از گرایش او به عثمان گلیه داشت» (1)

نگارنده گوید: ظاهراً ابن ابی الحدید خواسته است با این طرز بیان ابوبکر و عمر را از دست اندازی به حق امیرالمؤمنین علیه السلام و اغتصاب حق مسلم وی که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله برای او قرار داده، بودند تبرئه کند و خلافت آن دو نفر را قانونی و شرعی جلوه دهد، زیرا به گفته خود او - چنان که بعد از این خواهد آمد - دلش به او اجازه نداده است که اصحاب پیغمبر را چنین تصور کند که آشکارا با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله مخالفت کنند و مسأله نصّ و تصریح پیامبر صلی الله علیه و اله را بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نادیده بگیرند و صریحاً آن را رد، کنند و لذا نفوس کسانی را که نسبت به مقام خلافت بخل ورزیدند به اهل «شورا» نسبت داده است.

ولی حقیقت مطلب آن است که منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از «کسانی که نسبت به مقام خلافت بخل ورزیدند» همان اهل سقیفه می باشد و برخلاف گفتار ابن ابی الحدید که گفته است: «و در خبر قرینه ای وجود ندارد که این سخن امام علیه السلام را به اهل سقیفه برگرداند»، قرائن زیادی در اخبار دیده می شود که نامبرده به دلیل اعتقادی که نسبت به خلافت خلفا، داشته از همه آن ها و حتی آن چه در این زمینه در «نهج البلاغه» آمده است چشم پوشی کرده است که ما برای اثبات این مدعا در این جا تنها به یک مورد آن بسنده می کنیم.

در بخش نامه های امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» ضمن نامه مفصلی که آن حضرت به فرماندار خود «عثمان بن حنیف» (2) نوشته چنین آمده است:

ص: 478

- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9 ص 243
- 2- عثمان بن حنیف بن وهب، انصاری برادر سهل بن حنیف از قبیله «اوس»، صحابی و اهل مدینه است. در جنگ احد و تمام جنگ های پس از آن شرکت داشت از جانب عمر ولایت سواد کوفه (حکومت عراق) به وی داده شد و از جانب امیرالمؤمنین علی علیه السلام الان نیز والی و فرماندار بصره گردید هنگامی که فتنه جمل برخاست و طلحه و زبیر به دستگیری عایشه وارد بصره شدند وی را بر ضد علی علیه السلام خواندند و او نپذیرفت پس موی سر و ریش و ابروهای او را کردند و از بصره اخراجش نمودند و او به علی علیه السلام پیوست. به گفته برخی در جنگ جمل به سال 36 قمری کشته شد و به گفته برخی دیگر، پس از خاتمه جنگ جمل ساکن کوفه گردید و در زمان معاویه از دنیا رفت شرح حالش در اسدالغابه، اصابه ابن حجر، استیعاب، الاعلام زرکلی، قاموس الرجال تستری، ج 7، ص 115 تحت شماره 4811 چاپ قم و سایر کتب رجالی آمده است.

(بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخِرِينَ ، وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ...)

«آری، از میان همه آن چه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود، که آن هم گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروه دیگری سخاوتمندانه از آن دست برداشتند، و بهترین داور خداست» (1)

ملاحظه می کنید که این عبارت عین همان عبارتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد خلافت به آن مرد اسدی فرموده است بنابراین تردیدی نیست که منظور: از آن گروهی که بخل ورزیدند همان «اهل سقیفه» می باشد زیرا مسلم است که «فدک» را ابوبکر با یک روایت ساختگی غصب کرد و عمر هم در این باره سهم مؤثری داشت و تلاش دختر پیغمبر برای احقاق حق خود به نتیجه نرسید و سرانجام در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود از دنیا رحلت نمود (2)

به هر حال ابن ابی الحدید در ادامه سخنان خود در شرح سخن امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد، اسدی چنین می نویسد:

«من از ابوجعفر یحیی بن محمد علوی نقیب، بصره هنگامی که این خطبه را پیش او می خواندم پرسیدم: منظور علی علیه السلام از این سخن که می گوید: «خلافت مقام ممتازی بود که نفوس گروهی بر آن بخل ورزید و نفوس گروهی دیگر از آن چشم پوشید» چیست؟ و آن قومی که آن مرد اسدی گفته است «شما را از خلافت کنار زدند و حال آن که شما به آن سزاوارترید» چه کسانی هستند؟ آیا منظور روز سقیفه است یا روز

ص: 479

1- نهج البلاغه فیض، ص 967 نامه 45 و صبحی صالح، ص 417

2- الامامة والسياسة، ج 1، ص 31.

شورا! ابوجعفر که خدایش رحمت کند! با آن که شیعه و علوی بود مردی با انصاف و سخت خردمند، بود او گفت: مقصود روز سقیفه است: گفتم دل من به من اجازه نمی دهد که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله را چنین تصور کنم که با پیامبر صلی الله علیه و اله مخالفت ورزند و نص را رد کنند و آن را نادیده بگیرند گفت: من هم روا نمی دارم که به پیامبر صلی الله علیه و اله نسبت دهم امر امامت را مهممل داشته باشد و مردم را سرگشته و بیهوده رها فرماید و حال آن که هیچ گاه از مدینه بیرون نمی رفت مگر آن که امیری بر آن می گماشت و این کار در حالی صورت می گرفت که پیامبر صلی الله علیه و اله زنده بود و از مدینه هم چندان دور نبود چگونه ممکن است برای پس از مرگ خود که قادر به جبران آن چه پیش بیاید نیست کسی را امیر نکند؟

سپس گفت: هیچ کس از مردم در این که پیامبر صلی الله علیه و اله خردمند و کامل العقل بوده است تردید ندارد؛ عقیده مسلمانان که درباره او معلوم است؛ یهودیان و مسیحیان و فلاسفه هم چنین گمان دارند که او حکیمی در حکمت تمام است و دارای اندیشه بی استوار ملتی را برپا ساخته است و دین و آیینی فراهم آورده است و با عقل و تدبیر خویش پادشاهی بزرگی را بنا نهاده است و این مرد خردمند، کامل خوی و غریزه اعراب را نیکو می شناخته و خونخواهی و کینه توزی آنان را هر چند پس از سال های دراز باشد می دانسته است که هرگاه، کسی مردی از قبیله ای را بکشد اهل و خویشاوندان و نزدیکان مقتول در جستجوی قاتل بر می آیند تا او را بکشند و انتقام خون خویش را بگیرند و اگر به خود قاتل دست نیابند برخی از نزدیکان و افراد خانواده قاتل را می کشند و اگر به هیچ یک از آنان دست نیابند فرد یا گروهی از قبیله قاتل را می کشند هر چند از نزدیکان قاتل نباشند و اسلام این سرشت و خوی آنان را که در طبیعت ایشان استوار بود چندان تغییر نداده بود و غرائز آنان همچنان به حال خود باقی بود. پس چگونه ممکن است شخص عاقل تصور کند که پیامبر صلی الله علیه و اله، یعنی آن شخص عاقل کامل که اعراب و به ویژه قریش را سوگواری کرده است کسی که او را در ریختن آن خون ها و کشتن آنان و برانگیختن کینه ها یاری داده و نزدیک ترین پسر عمو و داماد اوست و پیامبر صلی الله علیه و اله به خوبی می دانسته است که او هم بزودی مانند دیگر مردم خواهد مرد پسر عموی خود را به حال خود رها کند در حالی که دخترش در خانه اوست و از او دو پسر دارد، که پیامبر صلی الله علیه و اله از شدت محبت و دلبستگی آن دو را همچون پسران خویش می دانسته

آیا درست است که او را پس از خود حاکم قرار ندهد و او را به جانشینی خود نگمارد و بر خلافت او تصریح نکند مگر آن خردمند کامل نمی دانسته است که اگر علی علیه السلام و همسر و پسران او را به حال خود و به صورت رعیت و مردم عادی رها کند خون های ایشان را پس از خود در معرض ریختن قرار داده است؟ بلکه در آن صورت خودش موجب کشته شدن و هدر رفتن خون ایشان خواهد بود زیرا آنان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله محفوظ نخواهند بود و لقمه یی برای خورندگان و صیدی برای درندگان اند که مردم آنان را خواهند ربود و به اهداف انتقام جویانه خود در مورد ایشان خواهند رسید. حال آن که اگر حکومت را در ایشان و کار را به دست آنان قرار دهد، با آن، ریاست خون و جان ایشان را محفوظ داشته است و بدان وسیله مردم را از تعرض به آنان باز داشته، است و این کار با تجربه و دقت نظر در موارد دیگر هم معلوم می شود

به عنوان مثال نمی بینی اگر پادشاه بغداد یا جای دیگری مردم را کشته و سوگوار کرده باشد و در دل های آنان کینه های بزرگ نسبت به خود برانگیخته باشد و برای پس از خود کار فرزندان و ذریه خویش را مهمل بدارد و به مردم اجازه دهد که پادشاهی از میان خود برگزینند و یکی از خود را بر آن منصب بگمارند و فرزندان خود را همچون افراد دیگر رعیت رها کند بدیهی است بقای فرزندانش پس از او اندک خواهد بود و به سرعت هلاک می شوند و مردم کینه توز و خونخواه از هر سو بر آنان هجوم می برند و ایشان را می کشند و تار و مار می کنند و حال آن که اگر آن پادشاه یکی از پسران خویش را برای پادشاهی معین کند و ویژگیان و خدمتکاران و بردگان او به حفظ کار فرزندش قیام کنند خون آنان و خویشاوندانشان محفوظ می ماند و به سبب اهمیت سلطنت هیچ یک از مردم به آنان دستتیزی نمی کند و ابهت پادشاهی و نیروی سالاری و پاسداری امارت مانع از آن خواهد بود.

آیا گمان می کنی و چنین می بینی که این موضوع از نظر رسول خدا صلی الله علیه و اله پوشیده مانده و از خاطرش رفته است یا دوست می داشته است که ذریه و افراد خاندانش پس از او ریشه کن و در مانده بشوند در آن صورت شفقت آن حضرت نسبت به فاطمه علیها السلام که در نظرش بسیار عزیز و محبوب دلش بوده است کجا می رود؟ آیا معتقدی که پیامبر صلی الله علیه و اله دوست می داشته است فاطمه علیها السلام را همچون یکی از بینوایان مدینه قرار دهد که پیش

مردم دست نیاز بر آورد و این که علی علیه السلام را که در نظرش بسیار گرامی و بزرگ بوده و حال او در نظر پیامبر صلی الله علیه و اله معلوم است همچون ابوهریره دوسی و انس بن مالک انصاری قرار دهد که امیران در مورد خون و آبرو و جان او و فرزندانش هر گونه می خواهند فرمان دهند و او نتواند از خود دفاع کند و بر سرش صدهزار شمشیر کشیده باشند تا سوز جگر خود را نسبت به او فرو، نشانند به ویژه که آنان دوست می داشتند خون علی علیه السلام را با دهان های خود بیاشامند و گوشت او را با دندان های خود پاره پاره کنند و بخورند؛ چرا که فرزندان و برادران و پدران و عموهای ایشان را کشته بود و چندان روزگاری از آن نگذشته بود و هنوز زخم ها بهبود نیافته و بر آن پوست تازه برنیامده بود.

به نقیب ابوجعفر: گفتم همانا در آن چه گفتم نیکو از عهده برآمدی جز این که گفتار علی علیه السلام دلالت بر آن دارد که نصّی در مورد او در کار نبوده است. مگر نمی بینی که می گوید «ما از لحاظ نسب والاتریم و وابستگی ما به رسول خدا صلی الله علیه و اله استوارتر است»؟ و حجت و برهان را در نسب و شدت قرب قرار داده است و حال آن که اگر نصّی بر او شده بود به جای این سخن می فرمود «و من کسی هستم که بر من تصریح شده و نام من برده شده است». خدایش رحمت کند! چنین پاسخ داد: علی علیه السلام پاسخ آن مرد را از همان جهتی که معتقد بوده و می دانسته است داده است نه از آن جهتی که آن را نمی دانسته به آن معتقد نبوده مگر نمی بینی که مرد اسدی از او پرسیده است: چگونه قوم شما را از این مقام راندند و حال آن که شما به آن مقام سزاوارترید؟ و منظورش سزاوارتر بودن آنان از جهت عزت و خویشاوندی و این که در واقع پاره تن پیامبر صلی الله علیه و اله بوده اند بوده است و آن مرد اسدی به هیچ روی تصور وجود نص را نمی کرده و به آن معتقد نبوده است و به خاطرش خطور نمی کرده و اگر این موضوع در اندیشه و خاطرش می بود به علی علیه السلام می گفت: چرا مردم تو را از این مقام کنار زدند و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و اله در مورد تو تصریح فرموده است. او چنین سخنی نگفته بلکه سخنی گفته است که در مورد همه افراد بنی هاشم است و پرسیده است چگونه قوم، شما را از این کار کنار زدند و حال آن که شما به اعتبار این که هاشمی و نزدیکان رسول خدایید به آن سزاوارتر بودید و علی علیه السلام پاسخی به او داده است که مورد نظر مرد اسدی بوده است و گفته است: آری با آن که ما از دیگران به رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک تریم این کار را کردند و از پیش خود دیگری را بر ما برگزیدند.

اگر علی علیه السلام به او پاسخ می داد «آری با آن که به من و نام من در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و اله تصریح شده است» پاسخ او را نداده بود چرا که آن مرد اسدی نپرسیده بود «آیا در این مورد بر تو نصی شده است!» همچنین نپرسیده بود «آیا رسول خدا در مورد خلافت کسی تصریح فرموده است یا نه!» بلکه پرسیده بود «چرا قوم شما (قریش)، شما را از حکومت کنار زدند و حال آن که شما به معدن و چشمه دین از آنان نزدیک تر بودید» و امیرالمؤمنین به او پاسخی که منطبق سوال اوست داده و او را نرم ساخته است و اگر برای او تصریح به نص می کرد و باطن امر را با تفصیل برای او نقل می کرد او از علی علیه السلام روی گردان می شد و او را متهم می کرد و سخنش را نمی پذیرفت و به تصدیق گفتارش کشیده نمی شد و در تدبیر کار مردم و رهبری سزاوارتر است به گونه یی پاسخ داده شود که موجب رویگردانی و طعنه نگردد (1)

اعتراف خلفا به افضلیت و سزاواری امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت

اشاره

بر اساس روایات زیادی که در منابع مهمّ اهل سنّت آمده است یکایک خلفا در دوران زمامداری خود به افضلیت و اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و شایسته تر بودن آن حضرت برای تصدی مقام امامت و خلافت اقرار و اعتراف کرده اند که چون دلیل روشنی بر اثبات حقانیت آن حضرت است لذا بخشی از آن اعترافات را در این جا می آوریم تا پیروان مکتب خلفا بدانند که حتّی صدیقشان (ابوبکر) و فاروقشان (عمر) و ذو النورینشان (عثمان) که آن ها احترام زیادی برای آنان، قائلند، به حقانیت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام عقیده مند بوده اند و گرچه بر اثر عشق و علاقه به حکومت و ریاست خواهی از برگردانیدن حق به حقدار امتناع ورزیده و علی علیه السلام را از آن چه پیغمبر خدا برای او قرار داده بود محروم ساخته بودند اما در عین حال حقانیت و برتری علی علیه السلام برای آن ها محرز و مسلم بوده است.

و اینک برای روشن شدن، مطلب نمونه هایی از اعترافات یکایک آن ها را که در منابع حدیثی اهل سنّت آمده است یادآور می شویم

ص: 483

1- حافظ شام ابن عساکر دمشقی و حسام الدین متقی و خطیب خوارزمی و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت از «شعبی» روایت کرده اند که گفت:

روزی ابوبکر علی علیه السلام را دید و گفت هر کس که دوست دارد و خوشحال می شود به مردی بنگرد که نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله از منزلت والائی برخوردار است و از نظر قربابت و خویشاوندی به آن جناب از همگان نزدیک تر است و سهم او در رفع حوائج پیامبر صلی الله علیه و اله و بهره مندی از مقام نبوت حضرتش از همه کس بیش تر، است به این مرد نگاه کند. (1)

2- علامه محب الدین طبری و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: ابوبکر و علی علیه السلام شش روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله به زیارت آن جناب آمدند، علی علیه السلام از ابوبکر خواست تا پیشتر وارد شود ابوبکر: گفت من هرگز از مردی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم درباره اش می فرمود: (علی منی بمنزلی من ربی): «مقام علی نسبت به من به منزله مقام من نسبت به پروردگار من است» پیشی نمی گیرم. (2)

3- علامه محدث خطیب خوارزمی با ذکر سند از حارث أعر همدانی روایت کرده که گفت: به ما رسیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله در حالی که در میان جمعی از صحابه بود - و ابوبکر نیز حضور داشت - فرمود می خواهید کسی را به شما بنمایانم که در مقام علمی اش همچون آدم و در فهم و آگاهی اش همچون نوح و در حکمت و دانشش همچون ابراهیم باشد؟

در همین هنگام علی علیه السلام وارد شد ابوبکر: گفت یا رسول الله مردی را با سه نفر از پیامبران بزرگ الهی همانند، فرمودی به به آفرین بر این، مرد او کیست یا رسول الله؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود او را نمی شناسی؟ ابوبکر: گفت خدا و رسولش بدان آگاه ترند. رسول خدا صلی الله علیه و اله: فرمود این شخص ابوالحسن علی بن ابی طالب است.

پس ابوبکر گفت: «بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، وَ أَيْنَ مِثْلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟»، به به، آفرین بر

ص: 484

1- ترجمة الامام علي بن أبي طالب عليه السلام من تاريخ دمشق، ج 3، ص 70 ح 1100، كنز العمال، ج 13 ص 115، مناقب خوارزمی، ص 161 ح 193، نظم درر السمطين، ص 129 و صواعق المحرقة، ص 177 ط مكتبة القاهرة و رياض النضرة، ج 3، ص 102 ح 1305، چاپ بيروت، دار المعرفه

2- ذخائر العقبی، ص 64 رياض النضرة، ج 1، ص 107 و ج 3 ص 102 چاپ بيروت، دار المعرفه و صواعق المحرقة ص، 177، چاپ مكتبة القاهرة

تو باد ای ابوالحسن و کجا پیدا می شود مانند تو ای ابوالحسن؟! (1)

4- علامه خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» از حبشی بن جناده روایت کرده که: گفت نزد ابوبکر نشسته بودم که ناگاه رو به حاضران نموده و گفت: کیست که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و اله به او وعده ای داده شده است؟ مردی برخاست و گفت: ای خلیفه رسول خدا پیامبر صلی الله علیه و اله به من وعده داده بود که سه مشت خرما به من بدهد.

ابوبکر گفت: بفرستید سراغ علی علیه السلام بیاید چون علی علیه السلام حاضر شد گفت: یا ابا الحسن این مرد چنین پندارد که رسول خدا صلی الله علیه و اله به او وعده سه مشت خرما را داده است پس آن را به او بده و آن گاه علی علیه السلام سه مشت خرما به او داد ابوبکر گفت: هر یک از این سه مشت خرما را بشمارید و چون شمردند هر یک مشت بدون کم و زیاد شصت دانه بود.

پس ابوبکر گفت: «صدق الله و رسوله، قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله لیلۃ الهجره و نحن خارجون من الغار نرید المدینه: یا ابابکر کفی و کف علی فی العدل سواء: راست گفته است خدا و، رسولش رسول خدا صلی الله علیه و اله در شب هجرت که از غار بیرون آمده و به سمت مدینه می رفتیم به من فرمود: ای ابوبکر، کف من و کف علی در عدل یکسان است.» (2)

5- علامه مناوی در «فیض القدر» - «شرح جامع الصغیر سیوطی» ذیل حدیث (مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلَيَّْ وَوَلِيُّهُ): «هر کس که من ولی او بودم پس این علی سرپرست اوست» می نویسد:

دیلمی این حدیث را با لفظ (مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَعَلَيَّْ وَوَلِيُّهُ): «هر کس که من پیامبر صلی الله علیه و اله او بودم پس این علی علیه السلام سرپرست اوست» روایت کرده است.

و به همین دلیل - بر مبنای نقل دارقطنی - ابوبکر می گفته است: علی علیه السلام از عترت رسول الله صلی الله علیه و اله است یعنی علی علیه السلام از آن کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و اله امت را وادار به پیروی و تمسک بدانها نموده است. (3)

6- علامه محب الدین طبری در حدیثی از عبدالله بن عمر نقل کرده است که

ص: 485

-
- 1- مناقب خوارزمی، ص 88 - 89 فصل 7، ح 79
 - 2- تاریخ بغداد ج 5 ص 37 مناقب خوارزمی ص 296 ح 290 فصل 19 چاپ، قم، ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 2، ص 438، ح 953، مناقب ابن مغازلی، ص 953، مناقب ابن مغازلی، ص 129 ح 170، کنز العمال، ج 11، ص 604، فرائد السمطین، ج 1، ص 50 و ریاض النضره، ج 3، ص 104، ح 1311، چاپ بیروت.
 - 3- فیض القدر، ج 6 ص 218

گفت: در یکی از روزها گروهی از یهودیان نزد ابوبکر آمده و به او گفتند: صاحب- رسول خدا صلی الله علیه و اله - را برای ما توصیف کن

ابوبکر در پاسخ گفت: ای گروه یهود، گر چه من در غار - ثور - به همراه او مانند این دو انگشتم به یکدیگر پیوسته بودم و با او به کوه حرا بالا رفتم در حالی که انگشت کوچک من در دست او بود ولی راستش این است که سخن گفتن از او و چگونگی حالات وی برای من کار دشواری است شما در این باره به علی بن ابی طالب مراجعه کنید...

در این حدیث همانگونه که خوانندگان عزیز ملاحظه نمودند، یهودیان از ابوبکر درخواست کردند تا پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله را به آنان معرفی نماید و حالات حضرتش را برای آن ها توضیح دهد ولی او بجای آن که رسول خدا صلی الله علیه و اله را توصیف نماید در پاسخ آن ها از فضائل خود سخن گفته است که چگونه با رسول خدا صلی الله علیه و اله را در غار «ثور» همراه بوده و همراه آن حضرت از کوه حرا بالا رفته است و چنان که پیداست این پاسخ هیچ گونه تناسبی با پرسش آنان ندارد و از پاسخ وی به یهودیان به این نتیجه می رسیم که ابوبکر در برابر سؤال یهودیان هیچ پاسخ منطقی جز آن چه بر زبان آورده حاضر نداشته است و به همین جهت آنان را به علی علیه السلام ارجاع داده است.

و راستی جای بسی تعجب و شگفتی است که کسی خود را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله بداند و در طول بیست و سه سال با پیامبر خدا صلی الله علیه و اله سر و کار و معاشرت داشته، باشد اما در عین حال از توصیف شکل و شمایل پیامبر صلی الله علیه و اله و بیان خلق و خوی آن حضرت اظهار عجز و ناتوانی کند و از راه ناچاری پاسخ سؤال یهود را به علی علیه السلام محوّل نماید.

7- علامه، اَدیب ابن دُرید در کتاب «المجتبی» از انس بن مالک - خادم رسول خدا صلی الله علیه و اله - روایت کرده که گفت:

بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله یک مرد یهودی آمد - و سراغ وصیّ پیامبر صلی الله علیه و اله را گرفت - پس مردم با اشاره به ابوبکر وی را معرفی کردند مرد یهودی نزد او رفت و در برابر او ایستاد و گفت می خواهم مسائلی را از تو پرسش نمایم که هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و اله و یا وصیّ پیامبر صلی الله علیه و اله پاسخ آن ها را نمی دانند.

ابوبکر گفت هر چه می خواهی سؤال کن یهودی گفت مرا از آن چه برای خدا نیست و از آن چه در نزد خدا یافت نمی شود و از آن چه که خداوند آن را نمی داند آگاه

کن؟

أبو بکر: گفت ای یهودی این ها سؤال های زنادقه و منکران خدا و دین است. پس أبو بکر و مسلمانان بر آن شدند که آسیبی به او برسانند این عباس که در مجلس حاضر بود: گفت شما نسبت به این مرد یهودی با انصاف عمل نکردید. أبو بکر گفت: مگر نشنیدی که چه می گوید؟

ابن عباس: گفت اگر جوابی برای او دارید پاسخش را بدهید وگرنه او را به نزد علی علیه السلام ببرید تا سؤال های او را پاسخ دهد زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که درباره علی علیه السلام پسر ابوطالب می فرمود: (اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ تَبَّتْ لِسَانَهُ): خدایا دلش را (بدانچه حق است رهنمود فرما و زبانش را از خطا و لغزش بازدار).

پس أبو بکر و کسانی که در آن جا بودند برخاسته به اتفاق مرد یهودی به سراغ علی علیه السلام رفتند و اجازه گرفته بر حضرتش وارد شدند آن گاه أبو بکر: گفت ای ابوالحسن این مرد یهودی از من سؤال های زندیقان را می کند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای یهودی چه می گوئی؟ یهودی: گفت من در زمینه هائی از تو پرسش می نمایم که جز پیامبر صلی الله علیه و اله و یا وصی پیامبر صلی الله علیه و اله پاسخ آن ها را نمی داند

علی علیه السلام فرمود سؤال هایت را بگو یهودی همان سؤال ها را مطرح نمود.

علی علیه السلام فرمود: اما آن چه را که خدا نمی داند مضمون گفتار شما مردم یهود است که می گوئید «عزیر» پسر خداست (1) و خدا فرزندی برای خود نمی شناسد و اما آن چه را که می گوئی نزد خدا یافت نمی شود آن ظلم به بندگان است (که ساحت خداوند منزّه از آن است).

و اما آن چه برای خدا، نیست شریک است (که خدا همتا و آن باز و شریکی ندارد).

پس آن مرد یهودی با شنیدن این جواب ها: گفت (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْتَكَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله): گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و سلم فرستاده، خداست و گواهی می دهم که توبه راستی وصی رسول خدا صلی الله علیه و اله هستی

پس أبو بکر و مسلمانان حاضر در مجلس به علی علیه السلام گفتند: یا مفرج الکروب: ای

ص: 487

همین حدیث در یک نقل دیگر با تفصیل بیشتر چنین آمده است:

در زمان خلافت ابوبکر مردی یهودی به مدینه آمد و گفت: جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله را می خواهم او را نزد ابوبکر آوردند یهودی از او پرسید تو جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله هستی؟ ابوبکر گفت، آری مگر مرا در جایگاه و محراب او نمی بینی؟ یهودی گفت اگر آن گونه که می گوئی تو جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله هستی من از تو پرسش هائی دارم پرسش های مرا پاسخ ده

ابوبکر گفت از هر چه می خواهی سؤال کن. یهودی گفت: به من خبر ده: از آن چه خداوند ندارد و آن چه در نزد خدا یافت نمی شود و از آن چه که خداوند نمی داند در این هنگام ابوبکر گفت این ها پرسش های زنادقه و منکرین خداست پس مسلمانان خواستند آن مرد را به قتل برسانند ابن عباس که در جمع مسلمانان حضور داشت فریاد برآورد و گفت ای بابکر درباره این مرد انصاف ندادید ابوبکر گفت تو سخن او را شنیدی که چه گفت: ابن عباس گفت: اگر برای سؤالات او پاسخی هست که جوابش را بدهید وگرنه او را آزاد بگذارید تا هر جا که می خواهد برود.

پس او را از نزد ابوبکر بیرون راندند و او زیر لب می گفت: خداوند لعنت کند کسانی را که به غیر از جایگاه خویش تکیه زدند و می خواهند شخصی را بدون دلیل به قتل رسانند پس به راه افتاد و صدا می زد ای مردم اسلام از میان رفت اینان نمی توانند پرسشی را پاسخ دهند کجاست رسول خدا صلی الله علیه و اله؟ کجاست جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله؟ ابن عباس به دنبال او رفت و گفت ای مرد برو به سراغ گنجینه علم، نبوت برو به خانه علی بن ابی طالب .

در این هنگام ابوبکر به همراه گروهی از مسلمانان به راه افتادند و خود را به مرد یهودی رساندند و او را به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و پس از کسب اجازه بر آن حضرت وارد شدند مردم گرد حضرتش را گرفته و به یکدیگر فشار می آوردند. جمعی خنده بر لب داشتند و گروهی می گریستند ابوبکر گفت یا ابا الحسن این مرد یهودی پرسش های زنادقه و منکرین خدا را از من سؤال می کند!

ص: 488

علی علیه السلام رو به مرد یهودی کرده و فرمود چه می گویی؟ یهودی در جواب: گفت بگویم تا شما هم مانند این جمعیت عمل کنید و آن چه را که این مردم می خواستند به سرم، آورند همان را تکرار کنید؟

حضرتش: فرمود این را واگذار و از آن چه می خواهی سؤال کن

یهودی: گفت من سؤال هایی دارم که جز پیامبر صلی الله علیه و اله یا وصی پیامبر صلی الله علیه و اله کس دیگری آن ها را نمی داند

فرمود: از هر چه می خواهی سؤال کن یهودی عرض کرد: خبر ده مرا از آن چه در نزد خدا، نیست و از آن چه که خداوند دارا نیست و آن چه را که خدا نمی داند؟ حضرت فرمود: ای برادر یهود من پاسخ تو را می گویم به شرط آن که - چون جوابم را صحیح یافتی - با من در گفتن «لا-إله إلا الله محمد صلی الله علیه و آله رسول الله» که بر پایه عدل و اخلاص استوار است همگفتار شوی (و به یکتائی خدا و رسالت پیامبر اسلام گواهی دهی) یهودی پذیرفت و علی علیه السلام فرمود: ای برادر، یهود اما آن چه در نزد خدا نیست ظلم است و در نزد خدا ظلم وجود ندارد اما آن چه خدا ندارد همسر و فرزند و شریک است. یهودی: گفت صحیح است ای مولای من راست گفتی.

سپس حضرت فرمود: و اما آن چه را که خداوند نمی داند این است که خداوند همسر و فرزند و شریک و یا وزیری برای خود نمی داند و او بر انجام هر کاری که بخواهد و اراده کند قادر و توانا است.

مرد یهودی چون این جواب ها را شنید گفت: (أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمد صلی الله علیه و آله عبده و رسوله، و أنك خلیفته حَقًّا، و وصیُّه، و وارثُ علمه): گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و به راستی که تو جانشین بر حق و وصی و وارث علم او هستی) خداوند از طرف اسلام به تو جزای خیر عنایت فرماید.

راوی: گوید پس مردم فریاد شادی بر آوردند و همه می کردند و ابوبکر: گفت (یا کاشفُ الکُربَاتِ، أنتَ یا علی فارحُ الهمم): ای زداینده، سختی ها ای علی! تو بر طرف کننده اندوه ها و غم و غصه ها هستی)

راوی: گوید پس ابوبکر از آن جا بیرون آمد و به سوی مسجد رفت و بر فراز منبر قرار گرفت و گفت

(أقیلونی فَلَستُ بِخیرِکُمْ و علی فیکم): ای مردم! دست از من بردارید و بیعت خود را پس

بگیرید زیرا تا علی علیه السلام در میان شماسست من بهترین شما نیستم - که مقام خلافت را اشغال کنم - و چون «عمر» این مطلب را شنید برخاست و گفت: ای ابوبکر این چه سخنی است که گفتی؟ ما تو را برای خود برگزیدیم و به آن رضایت داریم و آن گاه او را از منبر به زیر آورد. (1)

سخنی درباره درخواست استعفا و اقاله خواهی ابوبکر

در این جا لازم است این نکته را خاطر نشان سازیم که: گرچه برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا کوشیده اند با ردّ و انکار جمله «أَقِيلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ»، مسأله افضلیت امیر مؤمنان علی علیه السلام را خدشه دار ساخته و موضوع اقاله خواهی ابوبکر و نفی برتری خود با وجود علی علیه السلام را مورد انکار قرار داده و بدین وسیله افضلیت «ابوبکر» را بر امیر مؤمنان علیه السلام مطرح نمایند ولی:

حقیقت مطلب این است که: با مراجعه به کتب حدیث و تاریخ و دقت و تأمل در سخنرانی های مختلفی که «ابوبکر» پس از جریان بیعت ایراد نموده و محدثان و مورخان اسلامی آن ها را به دقت ثبت و ضبط کرده اند این موضوع به خوبی روشن می شود که «ابوبکر» در کمال صراحت و بدون هیچ گونه پرده پوشی، عدم لیاقت و شایستگی خود را برای تصدی مقام خلافت به مردم اعلام نموده و بارها از آنان خواسته است که عذر او را بپذیرند و فرد شایسته تری را برای احراز مقام خلافت برگزینند.

اینک برای اثبات این موضوع به متون برخی از سخنان اعتراف آمیز وی که در منابع مهم و معتبر حدیثی و تاریخی اهل سنت آمده است اشاره می کنیم

1- محمد بن جریر طبری در تاریخ خود آورده است که «ابوبکر» یک روز پس از جریان بیعت به سخنرانی برخاست و خطاب به مردم گفت:

(أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي قَدْ وُلِّيتُ عَلَيْكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، فَإِن أَحْسَنْتُ فَأَعِينُونِي وَإِن أَسَأْتُ فَتَقْوَمُونِي...) (2)

ص: 490

1- احقاق الحق، ج 8 ص 239 - 240 به نقل از کتاب در بحر المناقب محدث شهیر ابن حسنیوه حنفی موصلی، ص 76 الحلبي، مصر، عقد الفرید، ج 3، ص 113 کتاب الخطب چاپ، بیروت، دار الاندلس، البداية والنهاية، ج 6، ص 305 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه کنز العمال، ج 5، ص 601 چاپ بیروت، مؤسسة الرساله و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 69 تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید.

2- تاریخ طبری، ج 3 ص 233 چاپ أبو الفضل ابراهیم سیره ابن هشام، ج 4، ص 311 چاپ مصطفی البابی

«ای مردم! من فرمانروا و عهده دار حکومت شما گردیدم ولی بهترین شما نیستم، پس اگر دیدید به نکویی رفتار کردم مرا یاری دهید و اگر بد عمل نمودم مرا به راه راست وادار نمائید».

2- ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» به روایت از أحمد بن عبدالعزیز جوهری آورده است که ابوبکر بعد از هجوم به خانه فاطمه علیها السلام زهرا به پا خاست و برای مردم خطبه خواند و عذر و بهانه آورد و گفت:

(إِنَّ بَيْعِي كَانَتْ فُلْتَةً وَفَى اللَّهِ شَرَّهَا وَخَشِيَتْ الْفِتْنَةَ وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا حَرَصْتُ عَلَيْهَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَقَدْ قُلِدْتُ أُمْرًا عَظِيمًا مَا لِي بِهِ طَاقَةٌ وَ لَا يَدَانِ وَ لَوِ دِدْتُ أَنَّ أَقْوَى النَّاسِ عَلَيْهِ مَكَانِي وَ جَعَلَ يَعْتَذِرُ إِلَيْهِمْ... (1))

بیعت با من کاری شتابزده و ناگهانی (و بدون فکر و اندیشه) صورت گرفت و خداوند شر آن را کفایت، فرمود و انگهی من از بروز فتنه ترسیدم و به خدا سوگند که من بر آن حریص نبودم و هیچ گاه بر آن طمع نبسته بودم و اینک کار بزرگی را به گردن من نهاده اند که مرا یارا و توان آن نیست و دوست می دارم که ای کاش قوی ترین افراد به جای من عهده دار آن می بود و شروع به عذرخواهی از مردم کرد...

هم چنین ابن ابی الحدید در روایت دیگری آورده است که ابوبکر گفت:

(وَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، فَإِنْ اسْتَقَمْتُ فَمَا تَبِعُونِي، وَإِنْ اعْوَجَجْتُ فَقَوْمُونِي، فَإِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْزِيئُنِي عِنْدَ غَضَبِي فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي مُغْضَبًا فَاجْتَنِبُونِي لَا أُؤْتِرُ فِي أَشْعَارِكُمْ وَ أَبْشَارِكُمْ.. (2))

«من عهده دار کار شما شدم در حالی که بهترین شما نیستم، اگر دیدید به راه راست می روم و درست عمل می کنم از من پیروی کنید و اگر دیدید منحرف شدم و به کج روی گرانیدم مرا به راه راست آورید و بدانید که من شیطانی دارم که به هنگام خشم بر من چیره می شود، هرگاه دیدید که خشمگین هستم از من دوری کنید تا در ظاهر و باطن شما تأثیری نگذارم».

3- امام احمد حنبل در کتاب مسند خود روایت کرده است که «ابوبکر» در نخستین

ص: 491

1- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 50 و ج 6، ص 47

2- شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 156

خطبه ای که یک ماه پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و اله ایراد، نمود خطاب به مردم: گفت

(إِنَّهَا النَّاسُ وَلَوِ دِدْتُ أَنْ هَذَا كَفَانِيهِ غَيْرِي وَلَيْنُ أَخَذْتُ تُمُونِي بِسَنَةِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَطِيقُهَا إِنْ كَانَ لَمَعْصُومًا مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنْ كَانَ لَيَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ). (1)

«هان ای مردم! من دوست می داشتم که این مقام را کس دیگری به جای من به عهده می گرفت و اگر شما از من بخواهید که به سنت پیامبرتان رفتار کنم من توان آن را ندارم زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله معصوم و مصون از شیطان بود و بر او از آسمان وحی نازل می گردید».

4- ابن سعد در کتاب طبقات خود از وهب بن جریر روایت کرده که پدرم برایم نقل کرد، چون با ابوبکر بیعت کردند به پا خاست و خطبه ای بدین صورت ایراد نمود:

(... أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي وُلِّيتُ هَذَا الْأَمْرَ وَأَنَا لَهُ كَارِهِ وَاللَّهِ لَوِ دِدْتُ أَنْ بَعْضُكُمْ كَفَانِيهِ، أَلَا وَانْتُمْ إِنْ كَلَفْتُمُونِي أَنْ أَعْمَلَ فِيكُمْ بِمِثْلِ عَمَلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَقْمِ بِهِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عَبْدًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِالْوَحْيِ وَعَصَمَهُ بِهِ أَلَا وَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَلَسْتُ بِخَيْرٍ مِنْ أَحَدِكُمْ، فَرَاغُونِي، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي إِسْتَبَقْتُمْ فَاتَّبِعُونِي، وَإِذَا رَأَيْتُمُونِي زُغْتُمْ فَفَقِّمُونِي، وَإِعْلَمُوا أَنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي غَضِبْتُ فَاجْتَنِبُونِي لَا أُؤَثِّرُ فِي أَسْعَارِكُمْ وَأَبْشَارِكُمْ). (2)

«... همانا من این کار را به عهده گرفتم در حالی که آن را خوش نمی دارم و به خدا سوگند که دوست می داشتم که یکی از شما این کار را به عهده بگیرد و مرا معاف دارد. اکنون هم اگر شما انتظار دارید که من مانند رسول خدا صلی الله علیه و اله عمل نمایم هرگز عهده دار آن نمی شوم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنده ای بود که خداوند او را به وحی و عصمت گرامی داشته بود و حال آن که من بشری معمولی هستم و از هیچ یک از شما بهتر نیستم. پس مواظب من باشید هرگاه دیدید به راه راست می روم و درست عمل می کنم از من پیروی کنید و فرمانبرداری نمائید و اگر دیدید منحرف شدم مرا به راه راست آورید و بدانید که من شیطانی دارم که گاه بر من چیره می شود و هرگاه دیدید که خشمگین هستم از من دوری کنید تا در ظاهر و باطن شما تأثیری نگذارم».

هم، چنین ابن سعد در روایت دیگری از عبیدالله بن موسی از هشام بن عروه و

ص: 492

1- مسند أحمد، ج 4، ص 90 و صواعق المحرقة، ص 12 باب اول: فصل اول ط مکتبة القاهرة

2- الطبقات الكبرى، ج 3، ص 212 چاپ بیروت، دار بیروت، تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 71 و صواعق ابن حجر، ص 12 باب اول فصل اول، ط مکتبة القاهرة

احتمالاً از پدرش نقل کرده است که گفت چون ابوبکر فرمانروا شد برای مردم خطبه، خواند نخست حمد و ثنای خدا را بجای آورد و سپس چنین اظهار داشت

«ای مردم من عهده دار کار شما شدم در حالی که بهترین شما نیستم ولی قرآن نازل شده است و رسول خدا صلی الله علیه و اله هم سنتی را به ما آموخته و ما هم آن را فرا گرفته ایم. همانا من از احکام پیروی می کنم و از خود بدعتی به وجود نخواهم آورد، اگر خوب و نیکو رفتار کردم مرا یاری دهید و اگر از راه راست منحرف شدم مرا به راه راست بیاورید.» (1)

5- حسام الدین متقی در «کنز العمال» از کتاب فضائل الصحابه ابو نعیم نقل کرده است که ابوبکر در خطابه خود گفت:

(يا أيها الناس إن كنتم ظننتم أنني أخذت خلافتكم رغبة فيها أو إرادة استيثار عليكم و على المسلمين فلا، و الذي نفسي بيده ما أخذتها رغبة فيها و استيثاراً عليكم و لا على أحد من المسلمين، و لا حرصت عليها ليلةً و لا يوماً قط، و لا سألت الله سرّاً و لا علانيةً، و لقد تقلدتُ أمراً عظيماً لا طاقة لي به إلا أن يعين الله تعالى، و لو ددتُ أنّها إلى أيّ صلي أصحاب رسول الله صلي الله عليه و آله على أن يعول فيها، فهي إليكم ردّة، و لا بيعة لكم عندي، فادفعوا لمن أحببتم فآثما أنا رجل منكم.) (2)

«هان ای مردم! اگر شما می پندارید که من از روی میل و رغبت و دل بخواهی و یا به انگیزه کودتا علیه شما و دیگر مسلمانان تن به پذیرش خلافت دادم این گونه نیست. قسم به کسی که جانم در قبضه قدرت اوست، نه رغبتی به خلافت داشتم و نه قصد کودتا و هیچ شب و روزی هم بر این کار حرص نورزیده ام و هرگز نه پنهانی و نه آشکارا و علنی آن را از خدا درخواست ننموده ام و بدون شک مسئولیت امر بزرگی را به گردن گرفته ام که مرا تاب و توان آن نیست مگر آن که خدا یاری کند و دوست می دارم هر کس از أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله که آمادگی دارد آن را به عهده بگیرد، پس مقام خلافت را به شما بر می گردانم و آن را به هر کس که دوست می دارید تحویل دهید و من هم یکی از شما خواهم بود.»

ص: 493

1- طبقات ابن سعد، ج 3، ص 183 چاپ، بیروت، دار بیروت، و تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 71، تحقیق . محمد محی الدین عبدالحمید و صواعق المحرقة، ص 12 طبع مکتبه القاہرہ.

2- کنز العمال، ج 5، ص 615 ح 14081 به نقل از فضائل الصحابه ابو نعیم.

با اندکی دقت و تأمل در متن گفته های ابوبکر که در بسیاری از منابع موثق حدیثی و تاریخی پیروان مکتب خلفا آمده است نتایج مثبت و مهمی به دست می آید که برای روشن شدن حقیقت به طور خلاصه به آن ها اشاره می کنیم.

1- اعتراف به عدم افضلیت و نفی برتری خود بر دیگران به دلیل (وَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ)

2- اعتراف به داشتن زمینه بد رفتاری به دلیل کلمه «أَسَأْتُ».

3- اعتراف به دارا بودن زمینه انحراف و کج گرانی به دلیل کلمه «إِعْوَجَجْتُ».

4- اعتراف به اغتصاب حکومت اسلامی و نادرستی بیعت به دلیل (إِنَّ بَيْعَتِي كَانَتْ فُلْتَةً وَقِيَ اللَّهُ شَرَّهَا).

5- اعتراف به وجود شیطانی به همراه او که بر وی چیره می شود و او را به گمراهی می کشاند به دلیل (إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي).

6- اعتراف به عدم توانایی از عمل کردن به سنت پیامبر صلی الله علیه و اله به دلیل جمله (و لئن أَخَذْتُمُونِي بِسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ مَا أَطِيقُهَا).

7- اعتراف به پذیرفتن مسئولیت و گردن گرفتن امر بزرگی که در توان و طاقت وی نبوده به دلیل (لَقَدْ قُلَّدْتُ أَمْرًا عَظِيمًا...).

8- اعتراف: به عجز و ناتوانی در اداره امور مسلمانان به دلیل (لَوَدِدْتُ إِنْ هَذَا كَفَانِيهِ غَيْرِي)

9- اعتراف به دوست داشتن واکذاری امر خلافت به یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله به دلیل (و لا ببيعة لكم عندي فادفعوا لمن أحببتهم).

10- اعتراف به مقام عصمت و مصونیت پیامبر صلی الله علیه و اله از لغزش و خطا و کارهای، شیطانی به دلیل (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَهُ كَانِ يَعِصُمُ بِالْوَحْيِ...)

و اعتراف ضمنی به شرط بودن مقام «عصمت» در خلیفه و امام که بدون تردید خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله باید - از نظر عقل و شرع و عرف - همانند خود او «معصوم» و مصون از لغزش و خطا باشد تا بتواند برنامه های الهی او را طبق روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله ادامه دهد چه آن که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورنده دین و آئین و شریعت است و جانشینش حافظ و نگهبان اسلام و ادامه دهنده راه اوست در صورتی که ابوبکر - به

قول خودش - یک بشر معمولی بیش نبوده است.

11- اعتراف به عدم شایستگی خود و درخواست استعفا از مقام خلافت به دلیل (أَقْلَتُكُمْ رَأَيْكُمْ إِنِّي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ فَبَايَعُوا خَيْرِكُمْ) من از رأی شما گذشتم، زیرا من بهترین شما، نیستم پس با بهترین خودتان بیعت کنید.» (1)

12- و بالأخره اعتراف به افضلیت و برتری و شایستگی همه جانبه امیر مؤمنان علیه السلام به دلیل (أَقِيلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيَّ فَيْكُمْ)

آری خواننده گرامی همه این اعترافات که برگرفته از گفته ها و نقل سخنان ابوبکر از منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت است نشان دهنده این واقعیت است که «ابوبکر» علی رغم همه تلاش هایی که پیروان مکتب خلفا برای اثبات افضلیت و جلوه دادن حقایق خلافت او به عمل آورده اند خود او به عدم شایستگی خویش برای تصدی مقام خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اعتراف نموده و از مردم می خواسته است که وی را معذور دارند و رأی و بیعت خود را پس بگیرند و شاهد صادق بر این موضوع - علاوه بر سخنان اعتراف آمیز خود او که در منابع اهل سنت آمده است - سخن بی شائبه امیر مؤمنان در خطبه «ششقیه» است که در کمال صراحت فرموده است:

(فيا عجباً!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَبَعَدَ وَفَاتِهِ...) (2)

«ای شگفتا!! او که در حال، حیاتش از مردم می خواست که عذرش را بپذیرند (و استعفایش را قبول کنند و وی را از خلافت معذور بدانند) خود - به هنگام مرگ - عروس خلافت را برای بعد از مرگش به نام دیگری کابین بست.»

جالب توجه این که: «شیخ محمد عبده» از دانشمندان بنام اهل سنت در شرح این سخن امام علیه السلام می گوید: «روایت کرده اند که ابوبکر پس از جریان بیعت، خطاب به مردم گفت: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ: مرا از خلافت معذور دارید که من بهترین شما نیستم»، ولی اهل سنت این روایت را نپذیرفته و می گویند: ابوبکر چنین گفته است: «وَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ: من امیر شما شدم و از شما بهتر نیستم»

(3)

و شگفت انگیز این که ابن ابی الحدید در شرح خطبه «ششقیه» در مقام دفاع از

ص: 495

1- كنز العمال، ج 5، ص 631 ح 14112 چاپ بیروت، مؤسسه الرساله به نقل از: معجم اوسط طبرانی

2- نهج البلاغه فیض، ص 47 و صبحی صالح، ص 48 خطبه سوم.

3- شرح نهج البلاغه محمد عبده، ص 34 چاپ مصر و در چاپ دوم، ص 40

أبو بكر برآمده و از زبان دیگران بازگو کرده است که این سخن ابوبکر که گفته است «اقیلونی فلسنت بخیرکم» به صورت جدی نبوده و بلکه می خواسته است تا بدین وسیله مردم را امتحان کند... (1)

ما در پاسخ این دانشمند و همفکران وی می گوئیم: این سخن ابوبکر از دو حال خارج، نیست یا این که وی در این گفتار خود صادق و راستگو بوده است و یا این که در واقع به مردم دروغ می گفته است اگر او در گفتار خود راستگو بوده است که در حقیقت به عجز و ناتوانی خود - در اداره امور مردم و اشغال مقام خلافت - اعتراف کرده است و چنین کسی شایستگی و لیاقت خلافت و جانشینی پیغمبر را نداشته است.

و اگر در واقع در سخنان خود به مردم دروغ می گفته است که باز هم شایستگی جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را نداشته است، زیرا: جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله نباید به مردم دروغ بگوید.

در این رابطه سبط ابن جوزی در کتاب «تذکرۃ الخواص» به نقل از کتاب «سرّ العالمین» ابو حامد غزالی می نویسد:

روزی ابوبکر بر فراز منبر گفت: «اقیلونی لست بخیرکم و علیّ فیکم»... اگر این سخن ابوبکر از روی لغو و بیهوده گوئی بوده است که خلفا منزّه از بیهوده گوئی می باشند.

و اگر به صورت جدی و از روی حقیقت بوده است که نقص مقام خلافت و تخطئه ابوبکر از خلافت خود می باشد.

و اگر از روی امتحان و پی بردن به آراء و نظریات صحابه در مجلس بوده است که صحابه سزاوار این گونه امتحان، نباشند زیرا خدای تعالی فرموده است: (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ) (2): ما سینه های آن ها را از - هر گونه حسد و کینه - تهی ساخته ایم». (3)

به هر حال با توجه به آن چه گذشت این معنا به خوبی روشن می شود که ابوبکر در سخنرانی های خود آشکارا به عدم لیاقت و شایستگی خویش برای خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم - بدون هیچ گونه ابهام - اقرار و اعتراف کرده است و این اقرار و اعتراف از سوی کسی که زیر پوشش «بیعت» به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر معرفی

ص: 496

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 169 تحقیق ابوالفضل ابراهیم.

2- سورة أعراف آیه 43

3- تذکرۃ الخواص، ص 62، چاپ نجف

گردیده، مشت محکمی بر دهان همه کسانی است که می خواهند با هزار و یک دلیل و سخنان بی محتوا و تحریف تاریخ و کتمان واقعیت افضلیت او را بر امیر مؤمنان علی علیه السلام به اثبات برسانند و تمام شواهد و قرائن قرآنی و حدیثی و تاریخی را در مورد افضلیت و اولویّت و حق تقدّم امام علیه السلام در امر خلافت از ارزش و اعتبار ساقط کنند و به ادّعاهای سست و واهی خود جامه عمل بپوشانند در حالی که کلیه دلائل عقلی و نقلی و آیات قرآنی و شواهد تاریخی و حتی نقلیات حدیثی و اعترافات صریح خود ابوبکر خلاف گفتارهای بی اساس آن ها را به اثبات می رساند و جای هیچ گونه شک و تردید در مورد افضلیت امیر المؤمنین - علیه أفضل الصّلاة والسّلام - برای احدی از افراد امت باقی نمی گذارد.

(ب) اعترافات عمر بن خطاب

1- خطیب خوارزمی و عدّه ای دیگر از محدّثان و مورّخان در حدیثی از عمر بن خطاب نقل کرده اند که گفت:

«من گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: اگر تمامی آسمان های هفتگانه در یک کفه ترازو و ایمان علی علیه السلام در یک کفه دیگر آن قرار گیرد ایمان علی علیه السلام بر همه آن ها سنگینی می کند». (1)

2- خطیب خوارزمی و شیخ الاسلام حموی از قول جابر (بن عبدالله أنصاری) روایت کرده اند که عمر: گفت «برای جمع یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله هیجده سابقه درخشان وجود داشت که در این میان تنها علی علیه السلام به سیزده بخش آن ها امتیاز و اختصاص یافته و در پنج بخش دیگر، نیز با ما شریک و سهیم بود». (2)

3- محبّ الدین طبری در کتاب «ذخائر العقبی» و «ریاض النضره» در حدیثی از «عمر بن خطاب» آورده است که:

«دو نفر عرب بیابانی برای حل خصومت نزد «عمر» آمدند عمر به علی علیه السلام گفت یا ابا

ص: 497

1- مناقب خوارزمی، ص 131 حدیث 145 و 146، مناقب ابن مغزالی، ص 289، حدیث، 330، کفایة الطالب، ص 258، باب 62 فردوس دیلمی، ج 3، ص 363، نُزهة المجالس، ج 2، ص 207، میزان الاعتدال، ج 3، ص 494 و تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 364 حدیث 871

2- مناقب خوارزمی، ص 99 حدیث 101 فرائد السمطین، ج 1، ص 344، حدیث 265

الحسن میان این دو تن قضاوت کن علی علیه السلام در میان آن دو نفر قضاوت کرد یکی از آنان به عنوان اعتراض گفت این میان ما قضاوت کند؟ «عمر» گریبان او را گرفت و گفت وای بر تو آیا می دانی که این چه کسی است؟ این مولای من و مولای هر فرد مؤمن است و هر کس که این مولای او نباشد ایمان ندارد». (1)

، همچنین در روایت دیگری در «ریاض النضره» آورده است که:

«در رابطه با مسأله ای که مردی با «عمر بن خطاب» به نزاع برخاسته بود، عمر به او گفت: میان من و تو، این مردی که در این جا نشسته است حکم باشد، آن مرد گفت: این مرد شکم گنده داوری کند؟! عمر از جای خود بلند شد و گریبان او را گرفت و چنان کشید که از زمین کنده شد سپس گفت هیچ می دانی که چه کسی را کوچک شمردی؟ این مولای من و مولای همه مسلمانان است». (2)

و نیز در روایت دیگری از «عروة بن زبید» نقل کرده است که: گفت

«در یکی از اوقات مردی در حضور «عمر» از علی بن ابی طالب بدگویی کرد. عمر به وی چنین هشدار داد که صاحب این قبر را می شناسی؟ این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است که هرگز علی علیه السلام را به بدی یاد نکرد، اگر از وی بدگویی کنی صاحب این قبر را اذیت کرده ای» (3)

4- ابوبکر انباری در کتاب «امالی» خود حدیثی را در خصوص فضیلت علی علیه السلام از «عمر بن خطاب» نقل کرده است که در آن چنین آمده است:

علی علیه السلام آمد و در مسجد در کنار «عمر» نشست و این در حالی بود که عده ای از مردم در نزد او حضور داشتند. همین که علی علیه السلام برخاست و رفت یکی از حاضران بطور کنایه از او یاد کرد و گفت: مردی خودخواه و خود پسند است! عمر در پاسخ او گفت: برای کسی مانند او شایسته است و حق دارد که چنین باشد به خدا سوگند اگر شمشیر او نبود خیمه اسلام بر پا نمی شد، و علاوه بر این او در امور قضاوت از همه مردم آگاهتر و سابقه اش در اسلام، بیشتر و شریف ترین افراد امت است؛ آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان!

ص: 498

-
- 1- ذخائر العقبی، ص 68 ریاض النضره، ج 2، ص 170 و در چاپ، بیروت، دار المعرفه، ج 3، ص 110 ح 1346 و صواعق، ص 179
 - 2- ریاض النضره، ج 2، ص 170 و در چاپ بیروت، ج 3، ص 110، ح 1347.
 - 3- ریاض النضره، ج 2، ص 167 و در چاپ، بیروت، دار المعرفه، ج 3، ص 106 ح 1323، مرقاة المفاتیح، ج 5، ص 573 و فیض القدر، ج 6، ص 18 با اندکی اختلاف

اگر چنین است پس چرا شما او را کنار زدید و به خلافت انتخابش نکردید؟! عمر در پاسخ: گفت ما از این جهت این کار را خوش نداشتیم که هنوز جوان بود و خاندان عبدالمطلب را بسیار دوست می داشت» (1)

5- ابوبکر جوهری از ابوزید عمر بن شبه از محمد بن حاتم از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«عمر از کنار علی علیه السلام که بر در خانه خود نشسته بود و من هم پیش او بودم، عبور کرد و به علی علیه السلام سلام داد. علی علیه السلام به او گفت: کجا می روی؟ گفت: به بقیع می روم. علی علیه السلام گفت: مگر با این دوست خود (ابن عباس) همراه نمی شوی که با تو بیاید؟ گفت: چرا علی علیه السلام به من فرمود: برخیز همراه او برو. من برخاستم و در کنار عمر حرکت کردم. او انگشت هایش را میان انگشتان من قرار داد و چون اندکی رفتیم و بقیع را پشت سر نهادیم به من گفت: ای ابن عباس! به خدا سوگند که این دوست تو (علی) پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله سزاوارترین مردم برای حکومت بود جز این که ما در دو مورد بر او ترسیدیم. ابن عباس: گوید: عمر سخنی گفت که من چاره ای جز پرسیدن از او نداشتم از این رو گفتم ای امیر المؤمنین آن دو مورد چیست؟ گفت: یکی سن او (جوانی) و دیگری محبت او نسبت به خاندان عبدالمطلب». (2)

6- زبیر بن بکّار در کتاب «موقّیات» خود از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«من با عمر بن الخطاب در یکی از کوچه های مدینه در حالی که دستم در دست او بود و راه می رفتم به من گفت ای ابن عباس گمان نکنم از صاحب تو (علی علیه السلام) مظلوم تری وجود داشته باشد!! با خود گفتم؟ به خدا سوگند پیش از هر چیز جواب او را خواهم گفت و بی درنگ او را پاسخ دادم که ای امیر المؤمنین! آن چه را که با ظلم از او گرفتی به او بازگردان وی از این جواب ناراحت شد و به عنوان اعتراض دستش را از دستم کشید و ساعتی همه مه کنان قدم زد سپس توقف کرد باز به من گفت علت این مظلومیت را جز کوچک شمردن وی چیز دیگری نمی دانم در دل: گفتم به خدا قسم این سخن از اولی بدتر است و فوراً در جوابش گفتم به خدا قسم خداوند در آن روزی که فرمان داد سوره براءت را از رفیق تو (ابوبکر) بگیرد و به مشرکان ابلاغ نماید، او را کوچک نشمرد! (یعنی این کوچک شماری قوم جز نافرمانی و تمرد از امر پروردگار مفهوم دیگری

ص: 499

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 82

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 50

ندارد چراکه خدا او را بزرگ دانسته و دیگران او را کوچک شمردند) ابن عباس گفت با شنیدن جواب دوم از من رو برگرداند و سخنی نگفت و از من جدا شد و راهش را ادامه داد من هم برگشتم. (1)

7- ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» در حدیثی از ابن عباس روایت کرده که گفت:

«پیش عمر بودم چنان آهی کشید که پنداشتم دنده هایش از یکدیگر باز شد. گفتم: ای امیر المؤمنین این آه را اندوهی سترگ از سینه ات برآورد گفت: ای ابن عباس به خدا سوگند که همین گونه است؛ با خود می اندیشم و نمی فهمم که این خلافت را بعد از خود در چه کسی قرار دهم!

سپس به من گفت: شاید تو دوست و سالار خود (علی بن ابی طالب) را شایسته آن می دانی؟ گفتم: چه چیزی مانع اوست.

آن هم با در نظر گرفتن پیشگامی و جهاد و قربت با رسول خدا صلی الله علیه و اله و دانش او گفت: راست گفتم ولی او مردی شوخ طبع است گفتم طلحه چطور؟ گفت: مردی که به انگشت، بریده شده اش شیفته و مغرور است. گفتم عبدالرحمان چگونه است؟ گفت مردی ضعیف که اگر حکومت به او برسد مهر خلافت را در دست زنش خواهد نهاد. (2) گفتم زبیر چگونه است؟ گفت: مردی تند خود و خسیس که کنار بقیع - یا کنار چاه های آب - برای یک صاع گندم چانه می زند گفتم درباره سعد بن ابی وقاص چه می گویی؟ گفت فقط مرد اسب و سلاح است. گفتم عثمان چگونه است؟ سه بار گفت: افسوس! که به خدا سوگند اگر به حکومت رسد فرزندان ابی معیط را بر گردن مردم سوار می کند و سرانجام هم عرب بر او می شورد

عمر سپس گفت ای ابن عباس برای خلافت شایسته نیست جز مردی استوار عزم که کم شیفته و مغرور شود و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده ای او را فرو نگیرد.

ص: 500

1- تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 387، ح 893 فراند السمطین، ج 1، ص 334 باب 62، ح 258، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 46، و ج 6، ص 45 بطور خلاصه، کنز العمال، ج 13، ص 109 حدیث 36357، کشف الغمه، ج 2، ص 45 با اختلاف لفظی و اضافات و الدرجات الرفیعه، ص 105.

2- عجیب است که در مسأله شورا عمر دستور می دهد اگر سه نفر یک سو و سه نفر سوی دیگر بودند آن کس را که عبدالرحمان با اوست خلیفه سازید و البته این دستور، خلیفه دلیل خاصی دارد که ما به خواست خدا در بخش نهم درباره آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

وانگهی بدون زورگویی محکم و استوار و در عین حال بدون سستی و ناتوانی، نرم و بدون، اسراف بخشنده و بدون آن که در حد عیب برسد ممسک باشد.

- ابن عباس می گوید: به خدا سوگند که این صفات خود عمر بود. او سپس ادامه می دهد:

- عمر پس از اندکی سکوت روی به من کرد و گفت: به خدا سوگند پر جرات ترین این گروه که بتواند مردم را به احکام کتاب خدایشان و سنت پیامبرشان راه ببرد سالار توست. همانا اگر او عهده دار حکومت ایشان شود آنان را به راه راست و شاهراه روشن می برد. (1)

8- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و علی متقی در «کنز العمال» و برخی دیگر در روایتی از «ابن عباس» نقل کرده اند که گفت:

«گرفتاری سختی برای عمر پیش آمد که مرتب از جا بر می خاست و می نشست و رنگ عوض می کرد. برای حل این مشکل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله را فرا خواند و مشکل خود را با آنان در میان گذارده: گفت از شما می خواهم که در این باره چاره ای بیندیشید و نظر بدهید که تکلیف چیست؟ همه گفتند یا امیر المؤمنین (=عمر) پناهگاه ما تویی و حلّ مشکل به دست تو می باشد عمر از سخن (چاپلوسانه) آنان خشمناک شد و گفت: (ای مؤمنان، از خدا بترسید و سخن استوار بگوئید تا خدا کارهای شما را اصلاح کند)» (2)

گفتند یا امیر المؤمنین (=عمر) برای سؤال تو در نزد ما پاسخی نیست و ما حرفی برای گفتن نداریم.

عمر: گفت ولی به خدا سوگند من کسی را می شناسم که می تواند از عهده چنین مشکلی برآید و می داند که مشکل چیست و راه حل آن چگونه است و او استاد کل و پناهگاه و دلیل و راهنمای همه است!

اصحاب گفتند: گویا مقصود تو پسر ابوطالب است؟ عمر گفت آری به خدا مقصود همان است که مادر روزگار مانند او را نژانیده و نخواهد زانید

اینک برخیزید تا به نزد او برویم. اصحاب گفتند: ای امیرالمؤمنین! صبر نمی کنی تا خودش بیاید؟ گفت هیئات که ما او را به حضور خود بخوانیم او بلند پایه ترین

ص: 501

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 51 و کنز العمال، ج 5، ص 737 ح 14262 و ص 740، ح 14266

2- سورة أحزاب، آیه 70 - 71.

خاندان هاشم پاره ای از تن رسول خدا صلی الله علیه و اله و کانون علم و دانش است که باید به سراغ او رفت نه این که او را به حضور طلبید.

پس همگی از جای برخاسته به قصد دیدن وی به راه افتادند و آن حضرت را در بوستانی یافتند که بیلی در دست دارد و زمین را زیر و رو می کند و این آیه را تلاوت می نماید (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى): (1) «آیا انسان چنین می پندارد که ما او را به حال خود رها کرده ایم؟» این آیه را مکرر می خواند و سیلاب اشک از دیده هایش بر گونه هایش جریان داشت پس اصحاب که این منظره را دیدند از گریه او به گریه درآمدند تا آن که او آرام گرفت و اصحاب هم آرام شدند. آن گاه عمر سؤال خود را مطرح نمود و علی علیه السلام هم به شایستگی او را جواب داد سپس عمر گفت: «به خدا سوگند خدای تعالی تو را برای خلافت) اراده کرده بود ولی قوم تو از آن امتناع ورزیدند! علی علیه السلام فرمود: ای ابا حفص (= عمر) آرام باش و از این جا و آن جا سخنی مگوی که: (إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا): (2) «روز جدایی، میعادگاه همگان است». (یعنی: روز اول خلافت را از من منع کردی و امروز به فضیلت من اقرار می نمایی راوی: گوید پس عمر یکی از دست های خود را به دیگری زد و سر به زیر افکند و از آن جا مراجعت کرد در حالی که از شدت حزن و اندوه گوئی دنیا در نظرش تیره و تار گردیده بود)» (3)

9- حسام الدین متقی در «کنز العمال» در حدیثی از «أبی» «مجلز» روایت کرده که گفت

«در یکی از اوقات «عمر» از همدستانش پرسید پس از من چه کسی را به خلافت بر می گزینید؟ مردی از آن ها گفت: «زبیر بن عوام» را برای خلافت بر می گزینیم! عمر گفت: در این صورت مردی بخیل و بد اخلاق را به خلافت برگزیده اید دیگری گفت: «طلحة بن عبیدالله» را به خلافت بر می گزینیم گفت کسی را به خلافت انتخاب می کنید که نخستین زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله به او بخشید آن را در گرو بهودی درآورد.

مردی از حاضران گفت علی علیه السلام را برای خلافت انتخاب می کنیم عمر گفت به جان خودم سوگند که شما هرگز چنین کاری نخواهید کرد و قسم به خدایی که جان من در

ص: 502

1- سوره قیامة، آیه 36

2- سوره نبا، آیه 17.

3- شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد، ج 12، ص 79، کنز العمال، ج 5، ص 830 ح 14508 با تفصیل بیشتر و تقطیع پایان، حدیث، بحار الأنوار، ج 40، ص 122، ح 12، فضائل ابن شاذان، ص 136.

قبضه قدرت اوست اگر چنین کاری را انجام دهید او شما را به راه حق و حقیقت استوار می‌دارد گر چه از این امر خوشنود نباشید». (1)

10- بخاری در کتاب «الأدب المفرد» به سند خود از «محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالقاری» از پدرش روایت کرده که گفت:

در یکی از روزها «عمر بن خطاب» با مردی از انصار نشسته بودند، من آمدم و در کنار آن‌ها نشستم. «عمر» گفت: ما دوست نداریم که کسی با ما همنشین باشد و سخن ما را به این و آن برساند و آن‌ها را از اسرار ما با خبر گرداند! گفتم من با این مردم آمیزش ندارم. «عمر» گفت: این رفتار زبینه نیست بلکه با این و آن نشست و برخاست کن ولی گفتار ما را با آن‌ها در میان مگذار! سپس به آن مرد انصاری گفت:

مردم بعد از مرگ من چه کسی را به خلافت بر می‌گزینند؟ مرد انصاری گروهی از مردان مهاجر را نام برد و از علی علیه السلام نامی به میان نیاورد عمر: گفت: چرا مردم از خلافت علی علیه السلام اظهار بی‌میلی می‌کنند؟ و حال آن‌ها که او برای خلافت از همه شایسته‌تر است و اگر زمام کار را به دست بگیرد آنان را به راه حق هدایت می‌نماید». (2)

ج) اعتراف عثمان

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» از کتاب «الموقفیات زبیر بن بگّار از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«... شبی در خانه پدرم مشغول شام خوردن بودیم که گفته شد... عثمان بر در خانه است پدرم: گفت اجازه ورودش دهید چون وارد شد پدرم روی فرشی که نشسته بود برای او جا باز کرد و عثمان اندکی از شام او را خورد و چون سفره برچیده شد هر کس آن جا بود برخاست و رفت و فقط من ماندم»

عثمان نخست حمد و ثنای خدا را به جای آورد و سپس به پدرم گفت ای دانی جان (3)، من به حضورت آمده‌ام تا در مورد برادر زاده ات علی علیه السلام نزد تو شکایت کنم و از

ص: 503

1- کنز العمال، ج 5، ص 735 ح 14258 که گفته است این حدیث را «ابن راهویه» هم نقل کرده است.

2- الأدب المفرد، باب من أحب کتمان السر، شماره 582 و کنز العمال، ج 5، ص 736، ح 14260.

3- خوانندگان عزیز توجه دارند که جدّه مادری عثمان «امّ حکیم» دختر عبدالمطلب است او نوه خواهر عباس و ابوطالب است و بدین جهت به عباس دانی می‌گوید به کتاب الاستیعاب، در حاشیه اصابه، ج 3، ص 70 مراجعه فرمایید.

کاری که ممکن است پیش آید معذرت بخواهم...

ای فرزندان عبدالمطلب! من از شما به خدا پناه می برم اگر شما را حقی است که تصوّر می کنید در آن مورد مغلوب شده اید شما خودتان آن حق را در دست کسانی که آن ستم را به شما روا داشتند رها کردید و حال آن که من به لحاظ پیوند خویشاوندی، از را آنان به شما نزدیک ترم...» (1)

همچنین ابن ابی الحدید در یک خبر طولانی دیگر از قول ابن عباس آورده است که عثمان در ضمن گفتگویی با وی در مورد خلافت گفت: «... ای ابن عباس! تو را به حق اسلام و خویشاوندی سوگند می دهم که دقت کنی همانا به خدا سوگند که من گرفتار و مغلوب شده ام به خدا سوگند دوست داشتم که این حکومت به جای آن که در دست من باشد در دست شما می بود و شما بار آن را از دوش من بر می داشتید و در آن حال من برای حکومت یکی از یاران شما می بودم و به خدا سوگند در آن حال مرا برای خودتان بهتر از آن می دیدید که من اینک از شما می بینم البته این را هم می دانم که این حکومت و زمامداری از آن شما (بنی هاشم) است ولی قوم شما (قریش) مانع آن شدند و شما را کنار زدند و آن را از چنگ شما در ربودند و به خدا سوگند نمی دانم این شما بودید که حکومت را از خود رانیدید و دفع کردید یا آنان بودند که شما را از حکومت کنار زدند...» (2)

د) اعترافات معاویه بن ابی سفیان

1- ابن مغازلی شافعی در کتاب «مناقب» خود در حدیثی از «قیس بن ابی حازم» روایت کرده که گفت:

«مردی نزد معاویه آمد و از او مسأله ای پرسید معاویه گفت: درباره این مسأله از علی پرس که او أعلم (و داناتر) است آن مرد گفت ای امیرالمؤمنین! من جواب تو را بیشتر از جواب علی علیه السلام دوست می دارم معاویه گفت چه سخن بسیار بدی گفתי و مردی را ناخوش داشتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله او را از علم و دانش سرشار نموده و درباره او فرموده است: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من

ص: 504

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 13

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 9.

پیامبری نخواهد بود» و عمر هرگاه برایش مشکلی پیش می آمد برای حلّ مشکل از او کمک می گرفت». (1)

2- عبدالرؤف مناوی در «فیض القدیر» در شرح حدیث: (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا)، از «کلابازی» روایت کرده که گفت:

«مردی از معاویه مسأله ای، پرسید معاویه گفت از علی علیه السلام بپرس که او أعلم از من است آن مرد گفت من جواب تو را می خواهم معاویه گفت وای بر تو از مراجعه به مردی که رسول خدا صلی الله علیه و اله او را به وسیله علمش عزّت و برتری بخشیده است اکراه داری؟ (آیا ندانسته ای که) علی علیه السلام مرد دانشمندی است که بزرگان صحابه به اعلمیّت او اعتراف داشتند و عمر وقتی برایش مسأله ای پیش می آمد به او مراجعه می کرد و یک وقت مردی پیش او آمد و از او چیزی پرسید گفت علی این جاست از او بپرس آن مرد گفت: می خواهم از تو بشنومای امیر المؤمنین عمر: گفت برخیز خدا پاهایت را خشک کند و دستور داد نامش را از دیوان عطایا محو کردند» (2)

3- ابن عبدالبر در کتاب «استیعاب» آورده است:

«معاویه وقتی که برایش مسائلی پیش می آمد می نوشت تا در آن باره برایش از علی علیه السلام بپرسند و هنگامی که شنید آن حضرت را کشته اند. گفت فقه و علم با مرگ ابوطالب از میان رفت. برادرش عتبه به او گفت اهل شام این حرف را از تو نشنوند معاویه گفت رهایم کن» (3)

4- زبیر بن بگّار از رجال حدیث خود نقل کرده است که محقن بن اُبی محقن ضبّی بر معاویه وارد شد و خطاب به او گفت:

ای امیر مؤمنان! هم اکنون که درک حضور شما نموده ام از نزد کسی می آیم که فرومایه، ترین بخیل، ترین ناتوان ترین سخنگو و ترسو ترین عرب است معاویه گفت او

ص: 505

1- مناقب ابن مغازلی، ص 34، فرائد السمطین، ج 1، ص 371، ریاض النضره ج 2، ص 195 و در چاپ بیروت، دار المعرفه، ج 3، ص 139، ح 1451، ذخائر العقبی، ص 79 و صواعق ابن حجر، ص 179 ط مکتبة القاهرة.

2- فیض القدیر، ج 3، ص 46، تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 370 ح 411 ط 2، عمدہ ابن بطریق، ص 135، ح 2، 199 صواعق ابن حجر، ص 179 ذیل احقاق الحق، ج 5، ص 194 و غایة المرام، ج 5، ص 205، ح 25 چاپ بیروت

3- استیعاب، در حاشیه اصابه، ج 3، ص 44

کیست؟ گفت علی بن ابیطالب! معاویه که این سخن را به نفع خود می دید به مردم شام اعلام نموده و گفت بشنوید این برادر عراقی شما چه می گوید

بنگرید که چگونه او را احترام و تکریم نمایید و مهمانی، کنید، سپس از او خواست تا بار دیگر حرف هایش را تکرار کند و او بار دیگر به تکرار گفته هایش پرداخت!

معاویه: گفت وای بر تو ای نادان چگونه علی علیه السلام را از نظر نسب فرومایه می دانی با این که پدرش، ابوطالب جدش، عبدالمطلب و همسرش فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله است و چگونه می توان او را بخیل ترین عرب دانست؟ با این که به خدا سوگند اگر خانه ای پر از و منزلی پر از گاه در اختیار او، باشد طلاها را پیش از گاه انفاق می نماید و آیا می توان او را به ترس نسبت داد؟ با این که به خدا سوگند اگر دو گروه متخاصم رویاروی یکدیگر قرار گیرند تنها آن شجاع دلوری که بی باکانه به دشمن حمله و شیخون می زند جز علی علیه السلام کسی دیگر نیست و چگونه می توان او را در سخن گفتن ناتوان دانست؟ با این که به خدا سوگند جز او کسی فنّ بلاغت را در میان قریش بنیان نکرد.

سپس: گفت آن که مادر محقن او را بزاد از نظر نسب، پست تر بخیل تر، ترسوتر و در سخن گفتن ناتوان تر است به خدا سوگند اگر آن چه را که می دانی در میان نبود هر آینه سر از تن بر می گرفتم مواظب، باش بار دیگر این سخن را تکرار نکنی خدا تو را لعنت کند

محقن: گفت به خدا قسم تو از من نسبت به او بیشتر جفا و ستم کرده ای! زیرا تو میدانی او چه قدر منزلت دارد و با این حال با او جنگیدی معاویه گفت: دشمنی من با او به خاطر ریاست و قدرت است و نه چیز دیگر محقن: گفت: آیا در مقابل خشم خداوند و عذاب دردناک همین مقام و ریاست که غصب کرده ای کافی است؟

معاویه: گفت چنین نیست که تو می پنداری من از خداوند چیزی را می شناسم که توبه آن جاهلی، آن جا که می فرماید: (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) (1) ورحمتهم همه چیز را فرا گرفته است» (2)

نگارنده: گوید معاویه بر اثر عشق و علاقه به دنیا و ریاست خواهی توجه نداشت که

ص: 506

1- سوره أعراف، آیه 156.

2- کشف الغمّه، ج 1، ص 421

این آیه بهره ای برای او ندارد زیرا خداوند در دنباله همان آیه می فرماید:

(فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ) (1): «رحمتم را برای تقویٰ پیشگان مقرر نمودم»، و تردیدی نیست که معاویه و معاویه صفتان از این کالا بهره ای ندارند.

5- ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء»، ابن عبدالبر در «استیعاب» و گروهی دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه و اهل سنت در حدیثی از «ضرار بن ضمیره ضبابی» نقل کرده اند که گفت:

«بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام راهی شام گشته و بر معاویه وارد شدم (او که می دانست من یکی از دلباختگان امیرالمؤمنین علیه السلام هستم): گفت علی را برای توصیف کن گفتم اگر ممکن است مرا از این کار معذور بدار معاویه گفت: معذور نیستی، حتماً باید او را برایم تعریف کنی: گفتم اکنون که عذرم پذیرفته، نیست پس بشنو تا برایت بگویم

علی علیه السلام در راه رضای حق، تیزبین دوراندیش نیرومند و پر قدرت بود سخنانش فاصل بین حق و باطل و آن دورا از هم جدا می نمود داوری هایش عادلانه بود و علم از چشمه پر فیض وجودش فوران داشت و از تمام جوانبش می جوشید و حکمت از هر ناحیه شخصیت و ابعاد وجودش به سخن آمده و سیلاب عرفان از مبدأ فیاض هستیش جاری و دل های حکمت پذیر را سیراب می نمود از دنیای پر زرق و برق و فریبنده وحشت داشت به تاریکی شب و وحشتش در جهت نیایش و تضرع به خدا الفت گرفته و با دقت جوانب امور را می نگریست تفکر و اندیشه اش درباره آینده پر را آشوب و نامعلوم طولانی و دانه های پیایی اشکش از دیده بر محاسن مبارکش می ریخت لباس خشن و زبر برایش اعجاب انگیز و خوش آیند بود و غذای بی خورش را دوست می داشت

او در بین ما یاران به مثابه یکی از خود ما بود (یعنی سطوت حاکمان برای خود نمی پسندید و دایره وار در کنار او می نشستیم) اگر پرسش داشتیم بی محابا مطرح نموده و به پاسخ نائل می شدیم و اگر او را می خواندیم ما را اجابت می نمود و اگر در کاری از او مدد می خواستیم به یاری ما می شتافت و ما را امداد می نمود اما به خدا

ص: 507

سوگند با آن همه انس و الفت و زندگی دسته جمعی و بی آرایش آن چنان در چشم ما هیبت داشت که مجالی برای صحبت کردن و سخن گفتن با او نداشتیم و از کثرت وقار و شخصیتی که داشت هیچ گاه دیده را به روی او باز نمی کردیم. اهل دین را تعظیم و احترام می نمود و بینوایان و مساکین را با نزدیک کردن به خودش خرسند می ساخت و نوازش می داد هیچ گاه صاحب قدرتی در محضر او از قدرتش سوء استفاده نمی کرد تا در باطلش مورد تأیید قرار گیرد و نیز فرد فاقد اقتداری از عدل و داد او مأیوس نمی گردید و تصور نمی کرد که چون فاقد قدرت است از عدالت او بهره مند نخواهد شد.

سپس گفت خدای را گواه می گیرم که در بعضی موافقش و در دل شب ها در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو آویخته و ستارگان به نشیب غروب نزدیک می شدند و از پایان شب خبر می دادند او را می دیدم که محاسن مبارک را به دست گرفته و مانند مارگزیده به خود می پیچید و مانند محزونی که از سوز دل بگرید می گریست و دنیا را مخاطب نموده می فرمود دیگری را به دام فریبت بینداز و او را به خود مغرور کن چرا که من خریدار کالای تو نبوده و نیستم با این حال اگر خود را به من عرضه نموده ای و یا به من رغبت و اشتیاق نشان می دهی سخت در اشتباهی هر چه سریع تر سیرت خود را عوض کن زیرا من تو را از خود دور ساخته و تو را سه طلاقه کرده ام که در آن نیست ای دنیا بدان که عمرت کوتاه و ارزشت اندک و خوشی و لذت ناچیز است آن گاه آهی از دل برکشید و فرمود: آه از توشه، کم سفر طولانی و راه پر وحشت.

معاویه با شنیدن سخنان ضرار که هاله ای از اندوه بر دل های جمع حاضر کشیده بود شدیداً متأثر گردید و گریست و حاضران نیز بغض گلویشان را به شدت گرفته و فریادشان بلند شد معاویه گفت خدا رحمت کند ابوالحسن علی بن ابی طالب را او همان است که تو گفتی؛ اما، ضرار اندوه تو در فقدان علی در چه حد است؟ گفت: اندوه آن زنی که فرزندش در دامنش سر بریده شود نه دیده اش از گریه خشک گردد و نه حزنش به پایان خواهد رسید» (1)

ص: 508

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 225، حلیة الأولیاء، ج 1، ص 84 الاستیعاب در حاشیه . اصابة ابن حجر، ج 3، ص 44 مروج الذهب، ج 2، ص 441، صفة الصفوه، ج 1، ص 133، ربیع الأبرار، ج 1، ص 835 فضائل الخمسه، ج 3، ص 37 و کشف الیقین، ص 136، ح 130 چاپ قم که ما حدیث مزبور را از این کتاب نقل کرده ایم

«ابوالفرج اصفهانی» به سند خود از «عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی» از «یزید بن عیسی موری» روایت کرده که گفت:

«در زمان خلافت «عمر بن عبدالعزیز» در «شام» بودم در آن هنگام «عمر» در «خنصره» اقامت داشت. پیش او رفتم دیدم در حالی که عبائی از پشم بر دوش و لنگی بر پا دارد بر مسندی تکیه زده است از من پرسید است از من پرسید تو از کجائی؟ گفتم از اهل حجاز، هستم پرسید از کجای حجاز گفتم از اهل، مدینه پرسید از کدام قبیله مدینه هستی؟ گفتم از، قریش، گفت از کدام شاخه قریش؟ گفتم از «بنی هاشم»، گفت از کدام خانواده بنی هاشم؟ گفتم دوستدار علی علیه السلام هستم گفت علی علیه السلام کیست؟ سکوت اختیار کردم. دوباره پرسید علی علیه السلام کیست؟ گفتم پسر ابوطالب

در این هنگام عبا را کنار گذاشت و نشست سپس دست بر سینه اش گذاشت و گفت: (انا والله مولی علی ثم قال: اشهد علی عدد ممن ادرك النبي صلى الله عليه وآله يقول: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ)

«به خدا قسم من هم دوستدار علی علیه السلام هستم و افزود خدا را گواه می گیرم که از جماعتی از صحابه شنیدم می گفتند رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هر که را من مولای اویم علی علیه السلام نیز مولای اوست».

سپس صدا زد: «مزامح» مأمور پرداخت کجاست؟

(وقتی که آمد) از او پرسید: به امثال ایشان چند درهم می دهی؟ گفت دوست. در هم گفت به این مرد به خاطر ولایت و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام 50 دینار بده. سپس از من پرسید آیا مقرری داری؟ گفتم نه دستور داد نام مرا در دفتر حقوق ثبت کند. آن گاه به من گفت: به وطن خود برگرد انشاء الله به زودی آن چه به دیگران در شهرت داده می شود به تو نیز خواهد رسید» (1)

از این جریان معلوم می شود که «عمر بن عبدالعزیز» از کسانی بوده است که به

ص: 509

1- الأغانی، ج 9، ص 219 چاپ بیروت، أعلمی و در چاپ دیگر، ج 8، ص 156، مختصر تاریخ دمشق، ج 27، ص 386 و تاریخ مدینه، دمشق، ج 65، ص 323 با اندکی تفاوت

أفضليّة و برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام اعتقاد داشته است و از این روست که دست به سینه می‌گذارد و به دوستی علی بن ابی طالب افتخار می‌کند و حدیث (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ...) را یادآور می‌شود و سوگند می‌خورد که من هم از ارادتمندان علی بن ابی طالب هستم و دستور می‌دهد تا به شخص نامبرده هدیه قابل توجهی داده شود و اگر او به برتری امیر مؤمنان علیه السلام عقیده نداشته این گونه رفتار نمی‌کرد.

در این رابطه ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» تحت عنوان «آن چه درباره تفصیل میان صحابه گفته شده است»، می‌نویسد:

اعتقاد به تفصیل اعتقادی کهن است که بسیاری از اصحاب و تابعان بر آن بوده‌اند از میان اصحاب عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب حدیفه و بریده و ابویوب و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ابوالهیثم بن التیّهان و خزیمه بن ثابت و ابوالطفیل عامر بن وائلة و عباس بن عبدالمطلب و پسرانش و تمام بنی هاشم و بنی مطلب بر این اعتقاد بوده‌اند.

زبیر بن عوام هم در آغاز کار از معتقدان به این عقیده بوده و سپس برگشته است. تنی چند از بنی امیه هم همین عقیده را داشته‌اند که از جمله ایشان خالد بن سعید بن عاص و عمر بن عبدالعزیز بوده‌اند.

سپس برای اثبات مدعای خود خبر مشهوری را که از عمر بن عبدالعزیز روایت شده است از ابن کلبی (1)، چنین بازگو می‌کند:

ابن کلبی می‌گوید: روزی عمر بن عبدالعزیز که در جلسه عمومی خود نشسته بود پرده دارش وارد شد و زنی بلند قامت و گندمگون و زیبا و خوش اندام را که دو مرد همراهش بودند وارد مجلس کرد که همراه ایشان نامه‌ای از میمون بن مهران (2) برای عمر بن عبدالعزیز بود نامه را به عمر بن عبدالعزیز دادند که آن را گشود و در آن چنین

ص: 510

1- ابو المنذر هشام بن ابی النصر کلبی که به ابن کلبی هم معروف است از دانشمندان بزرگ قرن دوم هجری است که حدود یک صد کتاب تألیف کرده و به ویژه در علم نسب پنج اثر ارزنده دارد. مرگ او به سال 204 یا 206 قمری بوده است به الکنی و الالقاب جلد سوم صفحه 97 مراجعه فرمایید.

2- میمون بن مهران رقی در گذشته سال 117 قمری از قضات کوفه بوده است که از سوی عمر بن عبدالعزیز عهده دار قضاوت و کارگزاری خراج منطقه جزیره بود به زرکلی، الاعلام جلد هشتم صفحه 301 مراجعه فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم به امیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز از میمون بن مهران سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد و سپس کاری برای ما پیش آمده است که سینه ها از آن تنگی گرفته و بیرون از تاب و توان است و ما چنان مصلحت دیدیم که آن را به عالمی که آن را نیکو بداند موکول کنیم که خدای عزوجل فرموده است: «اگر آن را به رسول و اولیای امر بر می گردانند کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را بدون تردید می دانستند.» (1) این زن و دو مردی که همراه اویند یکی شوهر او و دیگری پدر اوستای امیرالمؤمنین پدر این زن چنین می پندارد که چون شوهرش سوگند خورده است که اگر علی بن ابی طالب علیه السلام برترین این امت و سزاوارترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و اله نباشد همسرش مطلقه، است بنابراین دختر او مطلقه است و در دین و آئین او جایز نیست که آن مرد را داماد خویش بداند و مدعی است که دخترش بر آن مرد حرام گردیده و این زن برای او مانند مادر اوست همسر این زن هم به پدر همسرش می گوید تو دروغ می گویی و گناه می ورزی زیرا سوگند من صحیح و گفتارم راست و درست است و علی رغم خشم و کینه توزی تو این زن همسر من است. اینان در این قضیه برای داوری نزد من آمده اند من از آن مرد درباره سوگندش پرسیدم: گفت آری چنین سوگندی خورده ام ولی همسرم مطلقه نشده است زیرا علی علیه السلام بهترین افراد این امت و سزاوارترین آن ها به رسول خدا صلی الله علیه و اله است، هر که باید او را بشناسد که شناخته است و هر که می خواهد او را انکار کند و هر که می خواهد از این سخن به خشم آید و هر که می خواهد به آن خشنود گردد.

مردم هم که این سخن او را شنیدند گرد آمدند و هر چند زبان ها هماهنگ است ولی دل ها پراکنده است. وانگهی تو خود ای امیرمؤمنان اختلاف هوس های مردم و شتاب آنان را در آن چه مایه فتنه است می دانی بدین سبب ما از حکم کردن در این مورد خودداری کردیم تا تو بدان چه خدایت ارائه می فرماید حکم کنی اینک این دو مرد از این زن دست بر نمی دارند پدرش سوگند خورده است که او را همراه شوهرش را نگذارد و شوهرش هم سوگند خورده است که اگر گردش را هم بزنند از همسرش جدا نخواهد

ص: 511

شد مگر آن که در این باره حاکمی حکم کند که امکان مخالفت و سرپیچی از حکم او نباشد اینک این گروه را پیش تو روانه کردم خدای توفیق تو را پسندیده و تو را هدایت فرماید.

میمون بن مهران پایین نامه این اشعار را نوشته بود:

اذا ما المشكلاتُ وَرَدَنَ يَوْمًا *** فحازت في تأملها العيونُ

و ضاق القوم ذرعا عن نباها *** فأنت لها أبا حفص أمينُ

لأنك قد حويت العلم طرًا *** و أحكمت التجارب والشؤونُ

و خلقت الاله على الرعايا *** فحظك فيهم الحظ الثمين

«اگر روزی مشکلات وارد شوند و بزرگان در فهم آن حیران و سرگردان بمانند، و مردم از روشن کردن حکم آن ناتوان، گردند تو ای باحفص در آن باره آمین و حلال آن مشکلات خواهی بود زیرا تو بر همه جوانب علم دست یافته ای و تجربه ها و کارها تو را در گره گشایی استوار ساخته، است و خداوند تو را بر آفریدگان، خلیفه قرار داده است بنابراین بهره تو در میان آنان بهره گران بها و ارزشمندی است.»

گوید: عمر بن عبدالعزیز بنی هاشم و بنیامیه و دیگر افراد شاخه های قبیله قریش را جمع کرد و به پدر آن زن: گفت ای پیر چه می گویی؟ او گفت: ای امیر المؤمنین من دختر خویش را به همسری این مرد در آوردم و او را با بهترین جهاز پیش او گسیل داشتم و آرزومند خیر و امیدوار به صلاح او بودم تا آن که سوگند به چیز دروغی در مورد طلاق او خورد و اینک هم می خواهد با او زندگی کند عمر بن عبدالعزیز گفت: ای، پیر مرد شاید همسرش مطلقه نباشد بگو چه سوگندی خورده است؟ پیر مرد: گفت سبحان الله! سوگندی که او خورده است دروغ و گناهِش چنان روشن است که با این سن و سال و دانشی که دارم هیچ گونه شکمی در سینه ام خلیجان نمی کند زیرا او چنین پنداشته است که اگر علی علیه السلام بهترین این امت نباشد همسرش سه طلاقه باشد. عمر بن عبدالعزیز به همسر آن زن: گفت چه می گویی؟ آیا تو چنین سوگندی خورده ای؟ گفت: آری.

همین که گفت، آری نزدیک بود مجلس به لرزه در آید و بنی امیه خشمگین به او می نگریستند ولی سخن نمی گفتند و همگان به چهره عمر بن عبدالعزیز می نگریستند

عمر بن عبدالعزیز مدتی خاموش ماند و با دست خود آهسته بر زمین می زد و آن

قوم همچنان خاموش و منتظر بودند که او چه خواهد گفت عمر سر برداشت و این دو بیت را خواند:

إِذَا وَلى الْحُكُومَةَ بَيْنَ قَوْمٍ *** أَصَابَ الْحَقُّ وَ التَّمَسَّ السَّدَادَا

و ما خیر الامام إذا تعدی *** خلاف الحق و اجتنب الرّشادا

«هرگاه کسی حکومت قومی را به دست بگیرد باید به حق عمل کند و در جستجوی راستی و درستی، باشد و پیشوائی که از حق تجاوز کند و از راه رشد و صلاح اجتناب ورزد پیشوای خوبی نیست».

سپس به بنی امیه گفت نظر شما درباره سوگند این مرد چیست؟ همه ساکت ماندند. گفت سبحان الله! سخن بگوئید مردی از بنی امیه گفت: این حکم ناموسی است و ما در این باره گستاخی نمی کنیم و تو بدین گفتار دانا و آگاهی و در حکم به سود و زیان آنان آمین هستی عمر گفت هر چه به نظرت می رسد عقیده خود را بگو زیرا هر سخن و عقیده ای تا زمانی که باطلی را حق و حقی را باطل نسازد گفتش در این مجلس جایز و رواست: گفت من در این باره چیزی نمی گویم

«عمر» رو کرد به مردی از بنی هاشم از فرزندان عقیل بن ابی طالب و گفت: ای عقیلی نظر تو درباره سوگندی که این مرد یاد کرده چیست؟ وی فرصت را غنیمت شمرده و گفت:

اگر امیرالمؤمنین سخن مرا، حکم و حکم مرا جایز قرار می دهد سخن می گویم وگرنه خاموشی برای من بهتر و برای بقای دوستی هم ارزنده تر است عمر بن عبدالعزیز: گفت سخن بگو که گفته تو، حکم و حکم تو نافذ خواهد بود.

بنی امیه همین که این سخن را شنیدند گفتند ای امیر المؤمنین نسبت به ما انصاف ندادی و حکم کردن در این باره را به غیر ما وا گذاشتی و حال آن که ما همچون خون و گوشت تو و سزاوارترین خویشاوندان توایم عمر بن عبدالعزیز گفت: ای فرومایگان ناتوان خاموش باشید که هم اکنون آن را به شما عرضه داشتیم و آماده پذیرش آن، نشدید گفتند بدین سبب بود که این امتیازی را که به این مرد عقیلی دادی به ما ندادی و بدان گونه که او را داور ساختی ما را داور نکردی عمر گفت: اگر شما خطا کردید و او درست اندیشید و اگر شما ناتوانی کردید و او دوراندیشی کرد و اگر شما کور شدید و او بینا بود گناه عمر بن عبدالعزیز چیست؟ ای بی پدران می دانید مثل

شما مثل چیست؟ گفتند نمی دانیم: گفت ولی این مرد عقیلی می داند و از او پرسید ای مرد تو در این مورد چه می گویی؟ آن مرد گفت آری ای امیر المؤمنین! داستان آنان همان است که شاعر پیشین گفته است.

دعیتم إلی أمرٍ فلما عجزتُم *** تناوله من لا یداخله عجزُ

فلما رأیتم ذاك أبدت نفوسکم *** نداماً و هل یغنی عن الحذر الخرزُ

«شما را به کاری فرا خواندند و چون از آن ناتوان ماندید کسی آن را به دست گرفت که عجزی به او راه ندارد و چون این را مشاهده کردید پشیمان شدید ولی آیا مهره می تواند از بیم و پرهیز جلوگیری نماید؟»

عمر بن عبدالعزیز: گفت آفرین بر تو باد که درست، گفתי اینک پاسخ حکمی را که از تو پرسیدم. بگو: گفت ای امیر، المؤمنین سوگند او درست است و از عهده آن بر آمده است و همسرش هم مطلقه نیست عمر بن عبدالعزیز: گفت این موضوع را از کجا دانستی؟ گفت ای امیر المؤمنین تو را به خدا سوگند می دهم آیا این موضوع را نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و اله برای عیادت فاطمه علیها السلام به خانه او رفت و فرمود: دخترم بیماری تو چیست؟ گفت پدر جان تب، دارم در آن هنگام علی علیه السلام برای انجام دادن یکی از کارهای پیامبر صلی الله علیه و اله از خانه بیرون رفته بود پیامبر صلی الله علیه و اله به فاطمه فرمود: آیا اشتباهی به چیزی داری؟ گفت آری انگور می خواهم و می دانم چون هنگام آن نیست کمیاب و گران است. پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: خداوند قادر است که برای ما انگور بیاورد و سپس عرضه داشت بار خدایا همراه برترین امت من در پیشگاه خودت برای ما انگور بیاور در این هنگام علی علیه السلام در زد و درون خانه آمد و سبیدی کوچک همراه داشت که جانب ردای خویش را بر آن کشیده، بود پیامبر صلی الله علیه و اله به او فرمود ای علی علیه السلام این چیست؟ گفت انگور است که برای فاطمه علیها السلام فراهم آورده ام پیامبر صلی الله علیه و اله دوبار تکبیر گفت و سپس عرضه داشت: پروردگارا همان گونه که با اختصاص دادن علی علیه السلام به دعای من مرا شاد، فرمودی اینک بهبودی دختر مرا در این انگور قرار بده آن گاه به فاطمه علیها السلام فرمود: دخترم به نام خدا بخور و فاطمه علیها السلام از آن انگور خورد و هنوز پیامبر صلی الله علیه و اله بیرون نرفته بود که شفا یافت.

عمر بن عبدالعزیز: گفت راست گفתי و دلیل نیکو، آوردی گواهی می دهم که این موضوع را شنیده و درست به گوش گرفته بودم و به آن مرد گفت ای مرد دست همسرت را بگیر و برو و اگر پدرش متعرض تو شد بینی او را در هم شکن. آن گاه به بنی

عبد مناف گفت: به خدا سوگند چنان نیست که ما چیزهایی را که دیگران می دانند ندانیم و ما را در دین خود کوری نیست اما چنانیم که آن شاعر پیشین گفته است:

دوستی و ثروت و توانگری چنان کور و کرشان ساخته است که جز زیان و گناه به چیزی دیگری نمی رسند

گوید چنان شد که گویی سنگ بر دهان بنی امیه زده شد و آن مرد همسرش را با خود برد و عمر بن عبدالعزیز برای میمون بن مهران چنین نوشت:

سلام بر تو همراه تو پروردگاری را که خدایی جز او نیست می ستایم و سپس من مضمون نامه ات را، فهمیدم آن دو مرد همراه آن زن پیش من آمدند. خداوند سوگند همسر آن زن را راست قرار داده است و سوگندش بر آورده است و نکاح او پا بر جای است. این موضوع را یقین بدان و به آن عمل کن و سلام و رحمت و برکت های خداوند بر تو باد. (1)

چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند، ابوبکر، عمر و عثمان و معاویه و عمر بن عبدالعزیز از بنی امیه همگی به افضلیت و اعلمیت و اولویت امیر مؤمنان علی علیه السلام اعتراف نموده و در جاهای مختلف و موارد متعدد برخی از فضایل و مناقب آن حضرت را بدون پرده پوشی یادآور شده اند ولی با این همه:

جای بسی تعجب و تأسف است که برخی از پیروان مکتب خلفا، (2) با اقرار و اعتراف خلفایشان به افضلیت و اولویت امیر مؤمنان علیه السلام برای خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را بر آن حضرت تفضیل داده و می گویند علی علیه السلام بعد از «خلفاء ثلاثه» از همه اصحاب افضل و برتر است و به جان خود سوگند که این، سخن سخن عجیبی است زیرا کسی که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و اکثر صحابه او را افضل و برتر از همه مردم زمانش دانسته و حتی صدیقشان (ابوبکر) و فاروقشان (عمر) و ذو النورینشان (عثمان) و کاتب و

ص: 515

1- شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 221 - 225

2- این که گفتیم: «برخی از پیروان مکتب خلفا... ابوبکر و عمر و عثمان را بر آن حضرت تفضیل داده اند، به خاطر آن است که: اکثریت دانشمندان بزرگ اهل سنت گر چه خلافت خلفای سه گانه را بر اساس معیارهای مذهبی خود قانونی و شرعی می دانند ولی افضلیت علی علیه السلام را بر همه اصحاب پذیرفته و در کتاب های خود به این موضوع تصریح کرده اند که ما هم در بسیاری از موارد به سخنان ایشان - در مورد افضلیت - استدلال کرده ایم.

حیثان (معاویه) به افضلیت و اعلمیّت او اعتراف نموده و در دوران زمامداری خود حلّ مسائل مشکل را از او می خواستند و به او مراجعه می نمودند (1)، اینان کوشیده و می کوشند تا با استدلال های واهی و اخبار جعلی علیه السلام و ساختگی و فریب دادن افراد ساده لوح و بی، اطلاع به هر وسیله ممکن مقام والای آن ولی بزرگ خدا، و سید اوصیاء، و جانشین واقعی رسول خدا صلی الله علیه و اله را پائین آورده و او را بعد از خلفای مورد نظر خودشان - خلفای سه گانه - افضل اصحاب معرفی کنند!!!

در صورتی که حقیقت فضل و شرف آن است که انسان در نزد خدا فضیلت و شرافت داشته باشد و آن هم در مورد اشخاص باید از طریق وحی ثابت گردد که طبق آیات و روایات وارده افضلیت علی بر همه اصحاب قطعی و مسلّم است و متون کتاب ها و اوراق تاریخ را پر کرده و دانشمندان بزرگ اسلام نیز از شیعه و سنی - در این باره کتاب های بسیاری نوشته و روایات بی شماری را از زبان رسول صادق مصدّق؛ از راویان موثّق و مورد اعتماد نقل کرده اند که در دسترس همگان قرار دارد (2) و به علاوه این سخن «عمر» نیز که بارها می گفته است «لولا علیّ لَهَلَكَ عُمَرُ: اگر علی علیه السلام نبود عمر به هلاکت می رسید» (3)، و یا آن سخن دیگرش که گفته است: «لا بقیة لمُعَصَلَة لیس لها: أبو الحسن امیدوارم برای هیچ مسأله دشواری که ابوالحسن علی علیه السلام برای حلّ آن نباشد، باقی نمانم» (4) در نزد همگان معروف و مشهور و زیانزد خاص و عام است.

ص: 516

1- از جمله صحابه ای که به امام امیر المؤمنین علی علیه السلام را در حل مسائل مشکل رجوع نموده و پاره ای از آن ها را بزرگان اهل سنت در کتاب های خود آورده اند، أبو بکر، عمر عثمان عایشه، عبدالله بن عمر، و معاویه می باشند. جهت آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب «فضائل الخمسة» تألیف آیه الله فیروز آبادی ج 2، ص 306 - 344 مراجعه فرمائید.

2- مانند مناقب خوارزمی مناقب ابن مغزالی مناقب ابن مردویه خصائص نسائی کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف گنجی شافعی و کتاب های دیگری که در همین زمینه نگاشته شده.

3- ریاض النضره، ج 2، ص 194 چاپ مصر و ج 4، ص 139 چاپ بیروت، ح 1447، فیض القدیر، ج 4، ص 357، کفایة الطالب، ص 227 باب، 59 تذکرة الخواص، ص 147 مناقب خوارزمی، ص 81 فصل 7، ح 65 چاپ قم، شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 12، ص 205 استیعاب در حاشیه اصابه، ج 3، ص 39 و منابع دیگر.

4- شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 18، ریاض النضره، ج 4، ص 139، ح 1448 چاپ بیروت ذخایر العقبی ص 82 مستدرک حاکم، ج 1، ص 457، فیض القدیر، ج 3، ص 46 طبقات ابن سعد، ج 2، ص 339 چاپ بیروت تذکرة الخواص، ص 144 و 148 چاپ نجف، تفسیر فخر رازی، ج 32، ص 10 و نور الأبصار، ص 88 با اختلاف در لفظ، و بسیاری از منابع دیگر. نگارنده گوید: این دو گفتار «عمر» در ستایش از امیر المؤمنین علیه السلام مشهور و متواتر است و در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت آمده است و تا بدانجا مشهور شده که سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة خود فصلی را به این موضوع اختصاص داده است جهت آگاهی بیشتر به کتاب تذکرة الخواص، ص 144 - 148 چاپ نجف مراجعه فرمائید.

بر اساس روایات وارده در تفسیر و حدیث و تاریخ مسأله افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام بر خلفا از مسائل اعتقادی کهن است که گروه زیادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله مانند: ابوذر غفاری، سلمان، فارسی، مقداد بن أسود، زید بن أرقم، خباب بن ارت، جابر بن عبدالله أنصاری، أبو سعید خدری و همه اهل بیت علیهم السلام و همه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به اهل بیت افضلیت آن جناب معتقد بوده اند که تاریخ سخنان آنان را ثبت کرده است و نیز گروه دیگری غیر از این ها مانند ابی بن کعب حدیفه، یمانی خالد بن سعید بن عاص أموی، أبو ایوب أنصاری سهل بن حنیف عثمان بن، حنیف بریده اسلمی عمّار بن یاسر أبو الهیثم بن تیهان خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین أبو الطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و فرزندان، او همگی به افضلیت آن حضرت اعتقاد داشته اند که سخنان آنان در بسیاری از منابع مکتب خلفا آمده است.

و از گروه تابعین نیز جماعتی مانند: اویس قرنی زید بن صوحان، برادرش صعصعة بن صوحان جنذب الخیر، عطیة بن سعد عوفی عبیده سلمانی و جماعت دیگری غیر این ها همه به افضلیت حضرتش معتقد بوده اند (1) که البته برای تفصیل آن حضرت بر خلفا، روایات زیادی دارند که به آن ها استدلال کرده اند (2).

از این ها که بگذریم عدّه زیادی از علما و دانشمندان و بزرگان مکتب خلفا از مفسران و محدّثان و مورّخان - و نیز بسیاری از نویسندگان و ادیبان و شاعران مشهور جهان از عرب و غیر عرب و مسلمان و غیر مسلمان - در آثار گران بهائی که از خود به یادگار گذارده اند به افضلیت آن حضرت تصریح کرده اند که جای هیچ گونه شکّ و تردید برای

ص: 517

-
- 1- به شرح نهج البلاغة ابن أبی الحدید، ج 20، ص 221 و 226 و نصایح الکافیة، ص 296 مراجعه فرمائید.
 - 2- سخنان هر یک از این نامبردگان در بخش های مختلف این کتاب به ویژه در بحث حاضر آمده است.

و اینک برای اثبات مطلب، نخست برخی از روایاتی را که دانشمندان بزرگ اهل سنت در کتاب های معتبر خود از تفسیر و حدیث و تاریخ در رابطه با فضایل و مناقب بی شمار آن حضرت از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده اند تحت عنوان:

«تصریح صحابه به افضلیت و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام» می آوریم و سپس به نقل گفتار برخی از علما و محدثان و نویسندگان و اشعار بعضی از شعراء، از عرب و عجم و مسلمان و غیر مسلمان که در طول تاریخ اسلام تا به امروز در مدح و منقبت امیر مؤمنان علیه السلام در رابطه با ایمان و ایثار و فداکاری و جانبازی و سایر صفات حمیده آن حضرت سروده اند و بر اولویت و افضلیت و اعلیّت و بلندی مقام والای آن امام به حق دلالت دارد می پردازیم تا بدین وسیله گستاخی آن دسته از کسانی که گفته اند. علی علیه السلام بعد از فلان و فلان و فلان افضل، است بر همگان روشن شود.

تصریح «صحابه» به افضلیت و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

در مورد «أفضلیت» و برتری های همه جانبه امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع مشهور و معتبر مکتب، خلفا، روایات زیادی از صحابه معروف و سرشناس رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل گردیده است که چون بیانگر مقام رفیع امیر مؤمنان علیه السلام و عظمت و شرافت و مکانت معنوی و برتری حقیقی و منزلت والای آن ولی بزرگ خداوند از زبان و بیان کسانی است که خود شخصاً رسول خدا صلی الله علیه و اله را از نزدیک دیده و فضایل بی شمار آن حضرت را زبان مبارک پیامبر خدا شنیده و پس از رحلت آن بزرگوار در موارد متعدّد و جاهای مختلف آن ها را برای دیگران بازگو نموده و در کمال صراحت به حقایق و اولویت آن جناب گواهی داده اند گفتار تنی چند از ایشان را می آوریم تا بدین وسیله مسأله «أفضلیت» که یکی از مهم ترین شرایط امامت و خلافت در امر رهبری و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله در مکتب اهل بیت علیهم السلام است بر همه انسان های غافل - به ویژه آن کسانی که تا به امروز بدون هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی مدعی افضلیت تقدّم یافتگان بر آن حضرت اند - کاملاً روشن شود و اینک به مواردی از سخنان برخی از مردان و زنان سرشناس صحابه که در رابطه با فضایل بی کران آن امام به حق و پیشوای راستین و حجّت خداوند در کتب اهل سنت آمده است اشاره می کنیم

1- ابوذر غفاری

ابوذر یکی از افراد قبیله «غفار» و نامش «جندب بن جناده» و یکی از یاران بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است که به راستگویی و صراحت لهجه معروف و مشهور است. او، چهارمین یا پنجمین نفری است که در همان روزهای اول ظهور اسلام به اسلام گرویده (1) و از سابقین در اسلام به شمار می رود.

درباره صراحت لهجه و صدق گفتار او در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده است که فرمود: (مَا أَضَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ، آسمان آبی سایه نیفکنده و زمین خاکی کسی را در بر نگرفته است که راستگوتر و صریح اللهجه تر از ابوذر باشد). (2)

شخصیت اسلامی و مقام و مرتبه این صحابی جلیل القدر بر همگان روشن است و نیازی به توصیف، ندارد زیرا هر کس که با تاریخ اسلام سروکار داشته باشد به خوبی می داند که زندگی پر فراز و نشیب او با مبارزه آغاز گردید و با مبارزه پایان یافت و او قهرمان بزرگ مبارزه با فساد و کجروی و دشمن سرسخت سازشکاری و نفاق بود و با صراحت لهجه ای که داشت هرگز حقیقت را کتمان نمی کرد و در بیان، حق محافظه کاری نمی نمود و در مواقع لازم و فرصت های مناسب به دفاع از خاندان پیغمبر بر می خاست و تا آخرین لحظه، حیات پیشوائی جز علی علیه السلام برای خود نمی شناخت و به غیر از او کسی را خلیفه و جانشین پیغمبر نمی دانست.

اینک برای اثبات عقیده او در مورد «خلافت» و حقایق امیر مؤمنان علی علیه السلام و افضلیت آن حضرت بر دیگران برخی از روایاتی را که دانشمندان بزرگ اهل سنت -

ص: 519

1- الاصابه، ج 4، ص 63، اسد الغابه، ج 1، ص 357 شماره 800 طبقات ابن سعد، ج 4، ص 224 چاپ بیروت و استیعاب در حاشیه اصابه، ج 1، ص 213

2- طبقات ابن سعد، ج 4، ص 228 چاپ، بیروت، مستدرک حاکم، ج 3، ص 342 و 344، اسد الغابه، ج 1، ص 357 شماره 800 چاپ، بیروت اصابه ابن حجر، ج 4، ص 64، الاستیعاب، در حاشیه اصابه، ج 4، ص 62 سنن ترمذی، ج 5، ص 669 کتاب المناقب، باب 36، ح 3801 و 3802، مسند احمد حنبل، ج 2، ص 163 و 175، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 56 چاپ ابوالفضل ابراهیم، حلیة الاولیاء، ج 4، ص 172 و منابع دیگر.

در منابع حدیثی و تاریخی خود - از او نقل کرده اند در این جا می آوریم.

1- دیلمی در کتاب فردوس الأخبار، از ابوذر نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«علی باب ورود به علم و دانش من است و آن چه را که من از جانب پروردگار به ابلاغ آن مأمور، شدم پس از من برای امتم بیان خواهد نمود، دوستی او ایمان و دشمنی با او نفاق و دورویی است و نگاه به چهره وی مهربانی و مودت او عبادت است».⁽¹⁾

2- حاکم نیشابوری در «مستدرک» از ابوذر روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «هر که مرا اطاعت کند خدای (تعالی) را اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی کند خدای را نافرمانی کرده و هر که علی علیه السلام را اطاعت کند مرا اطاعت نموده و هر که علی علیه السلام را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است».⁽²⁾

3- ابن مغزالی شافعی و حاکم نیشابوری و ابن عساکر و برخی دیگر از اصحاب رجال و حدیث و، تاریخ از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

ای علی! علیه السلام هر کس با من فاصله بگیرد (وراه مرا ترک کند) از درگاه خداوند دور افتاده و هر کس از تو مفارقت کند بی تردید از من مفارقت کرده است».⁽³⁾

4- ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» از ابوبکر جوهری از سعید بن، کثیر، از ابن لهیعه نقل کرده است که: گفت «چون رسول خدا صلی الله علیه و اله رحلت نمود ابوذر در مدینه نبود و هنگامی که برگشت و ابوبکر حاکم شده بود گفت آری شما به پوسته درخت دست یافتید و بهره و میوه آن را رها کردید و حال آن که اگر این کار را در خاندان

ص: 520

1- فردوس الأخبار، ج 3، ص 91، شماره 4000 احقاق الحق، ج 4، ص 338 و ج 7، ص 213 و ج 20، ص 309 و 420

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 121 که گفته است سند این حدیث صحیح است و در ص 128 نیز همین روایت را به طریق دیگر نقل کرده است.

3- مناقب ابن مغزالی، ص 241 ح 288 و 324 با اندکی، اختلاف مستدرک حاکم، ج 3، ص 123 و 146، تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 268، ح 796، مجمع الزوائد، ج 9، ص 135، ذخائر العقبی، ص 66، فرائد السمطین، ج 1، ص 300 باب، 55 ینابیع الموده، باب، 20، ص 91 میزان الاعتدال، ج 1، ص 323، و در چاپ دیگر، ج 2، ص 18، شماره 2638

پیامبرتان قرار می دادید حتی دو تن هم با شما اختلاف نمی کردند». (1)

5- ابن عساکر در تاریخ معروف خود به نقل از «أبی سخیله» روایت کرده که گفت: «من به همراه سلمان به حج رفتم بر ابوذر وارد شدیم و مدتی نزد او بودیم و چون هنگام بازگشتمان فرا رسید به او گفتم ای اباذر من اموری را مشاهده می کنم که به وجود آمده و با این حال می ترسم که در میان مردم اختلافی پدید آید اگر چنین وضعی پیش بیاید چه دستوری می دهی؟ ابوذر گفت (در چنین هنگامه ای) ملازم کتاب خدا - قرآن - و با علی بن ابی طالب همراه باش. زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند و او صدیق اکبر و فاروق این امت است که بین حق و باطل جدائی می افکند». (2)

6- حافظ ابن مردویه در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام به سند خود، از داوود بن ابی، عوف از معاویة بن ثعلبه لیشی نقل کرده است که گفت: آیا حدیثی برای تو بازگو نکنم که آمیخته به دروغ نباشد؟ گفتم چرا گفت ابوذر بیمار شد و علی علیه السلام را وصی خود قرار داد یکی از کسانی که به عیادت او آمده بود گفت اگر امیرالمؤمنین «عمر» را وصی خود قرار می دادی بهتر از این بود که علی علیه السلام را وصی خود گردانی ابوذر گفت به خدا سوگند که من امیرالمؤمنین حقیقی را که به حق امیرمؤمنان است وصی خود گردانیدم به خدا سوگند که او تنها پناهگاهی است که دل ها به وسیله او آرامش می یابد و اگر او از شما فاصله بگیرد مردم و زمین رازش خواهید شمرد. (3)

راوی گوید: من گفتم ای اباذر ما می دانیم آن کس که در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله محبوب تر از همه مردم است در نزد تو نیز از همه محبوب تر است. گفت آری چنین است.

گفتم پس کدام یک از مردمان در نزد تو محبوب تر از همه است؟

ص: 521

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 13 و سقیفه جوهری، ص 62.

2- ترجمه امام امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 88 ح 120 چاپ بیروت، فراند السمطین، ج 1، ص 39 ح 3 و أنساب الأشراف، ج 2، ص 361 چاپ بیروت، دارالفکر.

3- عبارت عربی متن چنین است «الأُنکرتم الناس و أنکرتم الأرض» و ظاهراً این جمله کنایه از این است: که اگر او از شما فاصله بگیرد شما روی آرامش نخواهید دید و پیوسته در بیم و هراس و گرفتار سختی و دشمنی با یکدیگر خواهید بود.

گفت آن پیرمرد مظلوم و ستم‌دیده ای که حقش را غصب کرده اند، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. (1)

7- یعقوبی در تاریخ معروف خود ضمن روایتی مفصل از ابوذر نقل کرده است که وی در دوران حکومت عثمان بر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم می نشست و خطاب به مردم می گفت «... ای امتی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله خود دچار حیرت و سرگردانی شده اید بدانید که اگر شما کسی که خدا او را مقدم، داشته مقدم می داشتید و کسی که خدا او را واپس نهاده به عقب می انداختید و ولایت و وراثت را در خاندان پیغمبر خود قرار می دادید بی گمان از بالای سرتان (آسمان) و از زیر قدم هایتان (از نعمت های زمین) بهره مند می شدید... و دو نفر هم در حکم خدا اختلاف نمی کردند...» (2)

2- أبو ایوب أنصاری

أبوایوب یکی از شخصیت های سرشناس اسلام و از اصحاب معروف رسول خدا صلی الله علیه و اله، و نامش «خالد بن زید بن کلب» است. وی از طایفه «خزرج» و از سابقین در اسلام به شمار می رود و به همان کنیه اش «أبوایوب» شناخته می شود.

یکی از افتخارات و فضائل او این است که:

به هنگام ورود رسول خدا صلی الله علیه و اله به مدینه شتر آن حضرت بر در خانه او زانوزد و به خانه او فرود آمد و تا ساخته شدن مسجد مدینه و زمین نشست و پیامبر صلی الله علیه و اله در خانه های اطراف آن در آن جا اقامت گزید.

او در بیعت عقبه و جنگ «بدر» و «أحد» و همه غزوات پیامبر صلی الله علیه و اله حضور داشت و پس از رحلت آن حضرت، نیز از جمله صحابه ای بود که به دفاع از امامت علی علیه السلام پرداخته و پس از کشته شدن عثمان با علی علیه السلام بیعت کرد و در هر سه جنگ «جمل» و

ص: 522

-
- 1- مناقب ابن مردویه ص 57، ح 18 چاپ قم دار الحدیث، ذخائر العقبی ص 62 با اندکی تفاوت، مناقب خوارزمی، ص 69 43 تاریخ ابن عساکر، ج 2 ط 2، ص 171 ح 663، کامل ابن عدی، ج 3، ص 83، ح شماره 625، طرائف، ج 1، ص 40، ح 21 چاپ، بیروت أعلمی در بحر المناقب، ص 72، الیقین، باب 12، ص 15 و ملحقات احقاق الحق، ج 8 ص، 679، الباب المتمم للعشرین.
- 2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 171 ط بیروت، دار بیروت و ناگفته نماند که تمام این روایت را در بخش یازدهم تحت عنوان «وصیت در سخنان صحابه و تابعین» خواهیم آورد

خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» از علقمه و اسود روایت کرده که این دو تن گفته اند: بعد از آن که «أبو أيوب» از جنگ صفین بازگشت به دیدنش رفتیم و به او گفتیم: ای ابا أيوب! خداوند تو را گرامی داشت به این که رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد خانه تو شد، و به شترش وحی نمود که در خانه تو بیاید و به زمین نشیند و این همه به سبب موقعیت ویژه تو بود که خداوند به تو ارزانی داشت و میزبانی رسول خدا صلی الله علیه و اله در جمع منتظران آن، حضرت به تو اختصاص یافت اکنون چه شده که شمشیر خود را بر دوش گذارده و با اهل «لا إله إلا الله» به جنگ و ستیز برخاسته ای؟

أبوأيوب: گفت این چه سخنی است که می گوئید! (این را بدانید که) هیچ گاه راهنما به رهروان خود دروغ نمی گوید رسول خدا صلی الله علیه و اله به ما دستور داد تا با سه طایفه از مردم که با علی علیه السلام می جنگند به مبارزه برخیزیم و با آن ها جنگ کنیم: با «ناکثان» و «قاسطان» و «مارقان».

اما با ناکثان که اصحاب «جمل» و پیروان طلحه و زبیر بودند (و آتش جنگ جمل را دامن زدند) جنگیدیم اما «قاسطان» همین هائی هستند که هم اکنون از مبارزه با آن ها باز می گردیم (یعنی معاویه و عمرو عاص) و اما «مارقان» بیرون شوندگان از دین کسانی هستند که در راه ها و نخلستان ها و کنار نهرها در انتظار ما به سر می برند و به خدا سوگند که در حال حاضر نمی دانم آن ها در کجا هستند ولی به یاری خداوند با آن ها هم مبارزه خواهیم کرد

آن گاه: گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که به عمار یاسر فرمود:

(تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ وَأَنْتَ إِذْ ذَاكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ يَا عَمَّارُ إِنْ رَأَيْتَ عَلِيًّا سَلَكَ وَاذِيًّا وَ سَلَكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَاذِيًّا فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ لَنْ يُدْلِكَ فِي رَدَى وَلَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ هُدَى...)

«ای عمار، گروه باطنی و ستمکار تو را می کشند با این که تو در آن روز بر حقی و حق با تو است. ای عمار! هرگاه دیدی علی علیه السلام به راهی می رود و تمام مردم به راهی دیگر می روند، تو راه علی علیه السلام را بگیر که او تو را به راه خلاف نمی کشاند و از راه هدایت

ص: 523

1- شرح حالش در اسد الغابه اصابه ابن حجر، استیعاب در حاشیه اصابه، ج 1، ص 403، تهذیب التهذیب و قاموس الرجال تستری آمده است.

ای عمار! هر کس که شمشیری را بر دوش کشد تا با آن به یاری علی علیه السلام برخیزد و بر فرق دشمنان وی فرود بیاورد خداوند در روز قیامت (به نشانه خشنودی از او) دو شمشیر از «درّ» به او کرامت فرماید و هر کس که شمشیری را به دوش بکشد تا با آن دشمنان علی علیه السلام را یاری کند خداوند متعال - به علامت خشم و غضب - دو شمشیر از آتش را بر شانه او خواهد آویخت. (1)

3- انس بن مالک

انس بن مالک، خادم رسول خدا صلی الله علیه و اله از قبیله «خزرج» و از گروه «انصار» به شمار می رود که به همین نام و عنوان معروف شده و خود او نیز به آن افتخار می کرد. (2)

ابن اثیر در «اسد الغابه» در شرح حال «انس» می نویسد که می گفته است: من ده ساله بودم که رسول خدا صلی الله علیه و اله به مدینه آمد... مادرم دست مرا گرفته و خدمت آن حضرت آورد و عرضه داشت یا رسول الله این پسر من و خدمتگذار شماست (او را برای خدمت بپذیرید). من 9 سال در خدمت آن جناب بودم و در این مدت حتی یک بار هم در کارهایی که انجام می دادم نفرمود نیک انجام دادی یا بد.

به هر حال انس بن مالک که مدت ده سال و یا کمتر سِمَتِ خدمتگذاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را داشته و از نزدیک شاهد گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده و سخنانی را از آن حضرت شنیده است روایات زیادی را در فضائل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده است که دانشمندان بزرگ اهل سنت آن ها را در منابع مهم و معتبر خود آورده و ما نیز برای اثبات افضلیت علی علیه السلام بر دیگران و اتمام حجّت بر اهل عناد و لجاج برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1- ابن حجر عسقلانی در کتاب «الاصابه في تمييز الصحابه» در شرح حال «ثابت

ص: 524

1- تاریخ بغداد، ج 13، ص 186

2- برای اطلاع بیشتر از شرح حال «انس» به اسد الغابه، اصابه ابن حجر، استیعاب در حاشیه اصابه، ج 1، ص 71 تهذیب التهذیب، ج 1، ص 342 شماره 614. الوافی بالوفیات، ج 9، ص 234 چاپ، بیروت، دار احیاء التراث العربی قاموس الرجال تستری، ج 2، ص 196، چاپ قم و سایر کتاب های سیره و رجال مراجعه فرمائید.

خطیب در کتاب «المؤتلف»، از طریق «قاسم بن خلیفه» از ابویحیی تیمی از اسماعیل بن ابراهیم از مطین بن خالد از «أنس بن مالک» روایت کرده است که: معمول ما آن بود که هرگاه می خواستیم از رسول خدا صلی الله علیه و اله چیزی پرسیم از علی علیه السلام یا سلمان یا ثابت بن معاذ تقاضا می نمودیم که پرسش ما را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و اله برسانند و این بدان جهت بود که جرأت ایشان از ما بیشتر و موقعیتشان در نزد پیامبر صلی الله علیه و اله خدا از ما زیادتر بود.

این روش همچنان ادامه داشت تا این که آیه شریفه «اذا جاء نصر الله و الفتح» نازل شد. پس از آن حدیث مفصّلی را ایراد کرده است که در آن آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: علی علیه السلام برادر من و وزیر من و خلیفه من در خاندانم می باشد و بهترین کسی است که پس از خود او را (در میان امت) به یادگار می گذارم. (1)

2- خطیب در «تاریخ بغداد» به سند خود از أنس بن مالک روایت کرده که گفت: محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله شرفیاب بودم که آن حضرت مشاهده کرد علی علیه السلام به سوی حضرتش می آید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: من و این (علی) در روز قیامت حجّت بر امتم خواهیم بود. (2)

3- محبّ الدین طبری در «ریاض النضره» از أنس بن مالک روایت کرده که گفت: حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله شرفیاب بودم در این هنگام علی علیه السلام به سوی ما می آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که او را مشاهده کرد فرمود ای انس گفتم لبیک یا رسول الله حضرت: فرمود این بزرگوار که به طرف ما می آید در روز قیامت حجّت من بر امتم خواهد بود. (3)

4- ابن مغزلی شافعی و عدّه ای از دانشمندان سرشناس أهل سنت از أنس بن مالک روایت کرده اند که گفت:

در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ستاره ای از جمع ستارگان جدا گردیده و در حال فرود آمدن، بود در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و اله (به کسانی که در محضر آن جناب بودند) فرمود: به این ستاره نگاه کنید که به خانه هر کس که فرود آمد او بعد از من خلیفه و جانشین من

ص: 525

1- الاصابة، ج 1، ص 208، شماره 992

2- تاریخ بغداد، ج 2، ص 88

3- ریاض النظره، ج 3، ص 137 ح 1437 چاپ بیروت، دار، المعرفه و در چاپ دیگر، ج 2 ص 193.

است آنان به آن ستاره نگاه کردند تا ببینند به خانه چه کسی فرود می آید، با چشم خود دیدند که آن ستاره به خانه علی علیه السلام فرود آمد - برخی از آنان گفتند: پیامبر صلی الله علیه و اله در دوست داشتن علی علیه السلام گمراه شده است - خداوند این آیات را نازل نمود:

(وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ - مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ - وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ - عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) (1)

سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید این همنشین شما هرگز گمراه نشده، و (از راه راست) منحرف نگردیده است او از روی هوا و هوس سخن نمی گوید سخنان او وحی الهی است که به وی می رسد این وحی را فرشته ای که سخت نیرومند است به او می آموزد. (2)

5- حافظ گنجی شافعی در «کفایة الطالب» از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

در آن شبی که به سیر آسمان ها می رفتم ناگهان فرشته ای را دیدم که بر منبری از نور نشسته و فرشتگان دیگر گرد او جمع شده بودند به جبرئیل: گفتم این فرشته کیست؟ گفت او را از نزدیک ببین و بر او سلام، کن به او نزدیک شدم و بر او درود فرستادم دیدم او برادر و پسر عمویم علی ابن ابی طالب است با شگفتی از جبرئیل پرسیدم مگر علی علیه السلام پیش از من به آسمان چهارم رفته است؟ گفت نه ولی چون فرشتگان اشتیاق فراوان به دیدن روی علی علیه السلام داشتند، خداوند فرشته ای از نور را به صورت علی علیه السلام آفریده و ملائکه در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار در حالی که خداوند را تسبیح و تقدیس می کنند به زیارت او می روند و ثواب این عمل را به دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام اهدا می نمایند (3)

6- و از جمله روایاتی که در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام از انس بن مالک نقل شده و به حدّ «تواتر» رسیده است حدیث «طیر مشوی» (پرندۀ بریان) است که در بین

ص: 526

1- سوره نجم آیات 1 - 5

2- مناقب ابن مغزلی، ص 266، ح 313 و ص 310، ح 353 میزان الاعتدال، ج 2، ص 45 شماره 2756، لسان المیزان، ج 2، ص 449 شماره 1835 کفایة الطالب ص 261، باب 62، شواهد التنزیل، ج 2، ص 275 شماره 910 خصائص الوحی المبین، ص 64 ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 3، ص 11 ح 1032.

3- کفایة الطالب باب 26، ص 132

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود با دو سند از «ثابت بنانی» روایت کرده که گفت: «انس بن مالک» بیمار شد «محمد بن حجاج» با گروهی از همدستانش به عیادت او آمدند از هر طرف سخن گفتند تا این که سخن به یاد علی علیه السلام منتهی شد. «محمد بن حجاج» از حضرت علی علیه السلام نکوهش کرد «انس» که سخنان ناهنجار و پلید او را، شنید پرسید این کیست؟ اینک مرا بنشانید آن گاه خطاب به پسر «حجاج» گفت: ای محمد بن حجاج می بینم که از علی علیه السلام بدگوئی می کنی؟ به خدائی که محمد را به راستی برگزید من خادم رسول خدا صلی الله علیه و اله بودم و هر روز در برابر حضرتش آماده به خدمت می. ایستادم در یکی از روزها که نوبت خدمت من بود ولی آن روز جوانی از انصار خدمتکاری آن حضرت را به عهده گرفته بود، «أمّ ایمن» - آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و اله - وارد شد و پرنده بریان شده ای را در برابر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم قرار داد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله سؤال فرمود: ای أمّ ایمن! این پرنده چیست؟ پاسخ داد: پرنده ای است که به دستم رسیده آن را بریان کرده حضور شما آوردم پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: پروردگارا! بهترین آفریده نزد خودت و مرا بسوی من بفرست تا با من در تناول این پرنده شرکت. نماید طولی نکشید صدای کوبه در نواخته شد رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ای انس! بین. کیست با خود گفتم پروردگارا! امید آن دارم که پشت در یکی از انصار باشد آدمم در را گشودم ولی دیدم علی علیه السلام پشت در ایستاده است از آن جا که آمدن علی علیه السلام بر خلاف میلیم، بود به او اجازه ورود نداده و گفتم که در حال، حاضر، پیغمبر صلی الله علیه و سلم سرگرم کاری است. بلافاصله بازگشتم و در محل خود آرام گرفتم مدتی، نگذشت باز کوبه در را نواختند. رسول خدا صلی الله علیه و اله : فرمود ای، انس در را باز کن و اضافه کرد تو تنها مردی نیستی که قوم خودت را دوست می داری؛ همانا این شخص از مردم انصار خواهد بود ناچار به طرف در، رفتم در را گشودم و به او اجازه ورود دادم. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ای انس! مرغ بریان را نزدیک ایشان. بگذار بنا به فرموده آن، حضرت مرغ بریان را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله گذاشتم و هر دوی آن ها تمام مرغ را تناول کردند.

«محمد بن حجاج» خطاب به «انس»: گفت مرغ بریان شده را که علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و اله همغذا شدند، کردند در حضور تو اتفاق افتاده است؟ در پاسخ گفتم آری تمام آن چه ابراز داشتیم در حضور من پیش آمده بود «ابن حجاج» گفت: اینک تصمیم

گرفتم که هرگز از او نکوهش نکنم و هرگاه کسی از وی نکوهش نماید او را به جزایش برسانم و صورتش را با سیلی سرخ گون نمایم (1)

4- جابر بن عبدالله أنصاری

جابر بن عبدالله أنصاری از طایفه «خزرج» و یکی از بزرگان صحابه و یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و از شخصیت های معروف و سرشناس و دوستاناران خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است. مادرش «نسیبه» دختر عقبه بن عدی است و کنیه اش ابو عبدالله یا ابوعبدالرحمان بوده است.

پدر جابر، عبدالله پسر عمرو خزرجی سلمی، رئیس قبیله «بنی سلمه» و از افرادی است که در «عقبه دّوم» با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بیعت کرد و جابر نیز به همراه پدرش در حالی که نوجوانی بود در آن بیعت شرکت نمود عبدالله بن عمرو (پدر جابر) یکی از دوازده نفری بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله آنان را از میان هفتاد نفر به عنوان نماینده جمعیت برگزید. (2)

عبدالله در جنگ بدر و احد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و اله، جنگید و در جنگ «أحد» به شهادت رسید و پس از آن جابر نیز در دیگر جنگ های رسول خدا آن حضرت را ترک نگفت همواره با آن جناب همراه بود.

ابن اثیر جزری در «اسد الغابه» می نویسد:

جابر در 18 جنگ از جنگ های اسلامی در رکاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله شرکت داشت و از خود جابر نقل شده است که: «غیر از جنگ بدر و احد، در همه جنگ ها در رکاب پیامبر صلی الله علیه و اله

ص: 528

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 131 و البتّه باید توجه داشت که حدیث «طیر مشوی» از احادیث مشهور و معروفی است که امیر المؤمنین علیه السلام برای اثبات حقانیت خود- علاوه بر ادله دیگری که داشته است - به آن استدلال نموده و برخی از محدثان اهل سنت، هم به منظور نقل اقوال مختلف کتاب ویژه ای را درباره این حدیث تألیف کرده اند و مرحوم آیه الله «میر سید حامد حسین هندی - رحمه الله - مجلد چهارم کتاب «عقبات الأنوار» را به حدیث مزبور اختصاص داده و مطالبی را در خصوص مدارک و اسناد آن بیان داشته و نام نود و یک نفر از ناقلان «حدیث طیر» را ذکر نموده و در ضمن آن، به شرح حال ناقلان حدیث و اهمیت آن پرداخته است. برای اطلاع از برخی اسناد و مدارک حدیث مزبور در کتب معتبره اهل سنت به کتاب پراج فضائل الخمسه، ج 2، ص 210 - 216 مراجعه فرمائید.

2- برای اطلاع بیشتر در این زمینه به سیره ابن هشام و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

ابن عبدالبر در «استیعاب» می گوید: ابوالزبیر از «جابر» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله شخصاً در 21 غزوه و جنگ حضور داشت که من در 19 غزوه آن شرکت داشتم. او یکی از کسانی است که روایات فراوانی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده است. (2)

بر اساس روایات تاریخی جابر به اندازه ای در نقل آثار و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شهرت و اعتبار داشت که طبق نقل «محمد بن سعد» در کتاب «طبقات» یکی از افراد معدودی بود که بعد از کشته شدن عثمان در محیط مدینه در مسائل اسلامی نقل حدیث نموده و فتوا می دادند مخصوصاً پنج نفر از آنان مرجع فتوا بودند که یکی از آنان «جابر بن عبدالله» بود. (3)

جابر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله پیوسته در کنار خاندان رسالت بود و در جریان مبارزه امیر مؤمنان علیه السلام با سرکشی های، معاویه در کنار آن حضرت قرار داشت و در جنگ صفین جزء یاران علی علیه السلام بود.

البته گرایش او به امیر مؤمنان علیه السلام بدین علت بود که وی فقط خاندان نبوت را جانشینان واقعی پیامبر صلی الله علیه و اله می دانست زیرا خود او یکی از راویان حدیث معروف «غدیر» و حدیث مشهور «منزلت» است که در کتاب های مختلف شیعه و سنی از طرق گوناگون نقل شده است. (4)

به طور خلاصه جابر از نخستین کسانی است که پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام، پیوست و در پیمان خود با آن حضرت وفادار ماند و به علاوه، حامل سلام رسول خدا صلی الله علیه و اله برای امام محمد باقر علیه السلام پیشوای پنجم شیعیان بود که سال ها پس از رحلت آن بزرگوار این سلام را به امام باقر علیه السلام ابلاغ نمود. و نیز، نخستین کسی است که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را در روز «أربعین» زیارت نمود و از جمله افتخارات او نقل «حدیث لوح آسمانی» است که شامل اسامی مبارک دوازده امام معصوم از اهل بیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله است که در آن از جانب خدای تعالی به

ص: 529

1- اسد الغابه، ج 1، ص 207 شماره 647 چاپ بیروت.

2- الاستیعاب، ج 1، ص 292 شماره 290 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

3- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 372 چاپ بیروت.

4- درباره این دو حدیث مشهور و متواتر به ویژه در بخش دهم و یازدهم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

خلافت این دوازده تن تصریح گردیده و نقل این حدیث منحصر به جابر بن عبدالله انصاری است که سند اخبار لوح به او منتهی می گردد. (1)

در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و اله جابر جزء گروه معدودی است که به ویژه در میان شیعه شهرت و محبوبیت خاصی دارند و در افکار عمومی نیز چهره شناخته شده ای به شمار می رود علت این امر ارتباط و پیوند معنوی و فوق العاده او با خاندان رسالت است، زیرا او همواره در کنار خاندان نبوت بوده و در شرایط حساس و دشوار علاقه عمیق خود را نسبت به این خاندان به ثبوت رسانیده است.

جابر علاوه بر روایات فراوانی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است به حکم ارتباط و پیوستگی ویژه ای که با خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله داشته، است احادیث فراوانی نیز از امامان شیعه روایت کرده است که در کتب مربوطه آمده است.

این شخصیت برجسته و سرشناس از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که در نزد شیعه و اهل سنت شهرت به سزایی دارد آخرین بازمانده گروه شرکت کننده در پیمان «عقبه» است. وی در آخر عمر نابینا گردید و پس از عمری مجاهدت و کوشش در راه خدا در سال 78 هجری در سن 94 سالگی دیده از جهان فرویست و برای همیشه در خاک مدینه آر مید (2)

به هر حال جابر از کسانی است که در نقل و انتشار فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام کوشا و جدی بوده و آن چه را که در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیده و یا خود شخصاً آن ها را دیده، بود بدون ترس و واهمه برای مردم بازگو می نمود در این رابطه روایات زیادی در منابع شیعه و اهل سنت از او نقل شده است که برای اثبات فضیلت و برتری امیر مؤمنان علیه السلام بر دیگران برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1- امام احمد حنبل در کتاب «فضائل الصحابه» از عطیة بن سعد عوفی روایت کرده که گفت:

به دیدن جابر بن عبدالله، رفتیم در حالی که ابروهایش روی چشمانش افتاده، بود از

ص: 530

1- سفینه البحار، ج 1، ص 536 ماده (جبر) چاپ أسوه.

2- برای اطلاع کافی از شرح حال وی به اسد الغابه ابن اثیر، اصابه ابن حجر، استیعاب ابن عبدالبر، سیر أعلام النبلاء ذهبی، تنقیح المقال مامقانی و قاموس الرجال تستری و اختیار معرفة الرجال معروف به رجال کشی تحت عنوان جابر بن عبدالله، مراجعه فرمائید.

چگونگی حال علی علیه السلام از او جو یا شدیم او موهای ابروان خود را بالا کشید و گفت، علی علیه السلام از بهترین افراد بشر در روی زمین است. (1)

2- حافظ شام ابن عساکر دمشقی از «أبو الزبیر مکی» روایت کرده که گفت: از جابر پرسیدم: علی علیه السلام در میان شما چگونه شخصی بود؟ گفت «ذالك من خیر البشر، ما كنا نعرف المنافقين إلا ببغضهم علیاً؛ او از بهترین انسان ها، است ما (در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله منافقان را جز از راه دشمنی با علی علیه السلام نمی شناختیم)». (2)

3- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» از جابر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: (عَلِيُّ خَيْرُ الْبَشَرِ، فَمَنْ امْتَرَى فَقَدْ كَفَرَ): علی علیه السلام بهترین فرد بشر، است هر که در این باره به خود تردید راه دهد کافر است» (3)

4- خطیب، خوارزمی، أبوالمؤید موفق بن احمد در کتاب مناقب خود از «جابر» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل شد در حالی که لوحی سبز رنگ در دست داشت و در آن لوح به خط سفیدی از جانب خداوند چنین نوشته شده بود که: «من محبّ علی بن ابی طالب را بر همه مخلوقات فرض و واجب، نمودم پس تو ای، پیامبر صلی الله علیه و اله این نقش تقدیر را به همه مردم ابلاغ کن و آنان را در جریان امر قرار بده» (4)

5- همچنین در حدیثی از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: من و جماعتی از أصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله، بودیم در آن حال یاران پیامبر صلی الله علیه و اله درباره بهشت سخن به میان، آوردند رسول خدا صلی الله علیه و اله: فرمود حقاً نخستین کسی که در بهشت گام می نهد علی بن ابی طالب است أبو دجانة أنصاری عرض کرد:

یا رسول الله! شما فرمودید بهشت بر پیامبران پیش از ورود شما و همچنین بر امت های پیامبران پیش از ورود امت شما حرام است فرمود آری ای أبو دجانة حق

ص: 531

1- فضائل الصحابه، ج 2، ص 696، ح 949، چاپ سوم دار ابن الجوزی ریاض النضره، ج 3، ص 170، ح 1578، چاپ بیروت، دار المعرفه، ذخائر العقبی، ص 96 و ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 2 ط 2، ص 447، ح 970

2- ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام را از تاریخ دمشق، ج 2، ص 447، ح 971 و رجال کشی، ص 41 قریب به همین مضمون

3- تاریخ بغداد، ج 7، ص 471

4- مناقب خوارزمی، فصل 6، ص 66 ح 37 مقتل خوارزمی، ص 37، ینابیع الموده، باب 46، ص 161 چاپ نجف

مطلب همین، است اما آیا ندانسته ای که خدای تعالی دارای پرچمی از نور است که عمود آن از یاقوت است و بر آن نور نوشته شده: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَلْ مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) و حامل آن پرچم پیش از همه مردم وارد صحرای قیامت می شود و پیشاپیش من به بهشت می رود و آن پرچمدار جز علی بن ابی طالب علیه السلام کس دیگری نیست و با دست مبارک به او اشاره نمود.

أبو دجانة گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله با این مژده علی علیه السلام را شادمان نمود، سپس علی علیه السلام عرضه داشت سپاس و ثنای فراوان خدای را که ما را به وسیله تو کرامت و شرافت بخشید

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود یا علی علیه السلام بر تو بشارت، باد که هیچ بنده ای از بندگان خداوند نیست که مودت تو را پذیرفته، باشد مگر این که خداوند در روز قیامت او را با ما محشور خواهد نمود سپس این آیه کریمه را تلاوت نمود (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ): (1) «در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانايند». (2)

5- حذیفه یمانی

«حذیفه» فرزند «حسیل» و معروف به «یمان» (3) یکی از اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و اله است که در بین «صحابه» به رازدار منافق شناس و «صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و اله» معروف است.

او یگانه کسی است که منافقین را می شناخت و اسامی آنان را می دانست. زیرا

ص: 532

1- سوره قمر، آیه 55

2- كشف الغمّة، ج 1 ص 321 ط بنی هاشمی، بحر المناقب، ص 158، احقاق الحق، ج 3، ص 397، أرجح المطالب، ص 82 احقاق الحق، ج 14، ص 326 و ج 20، ص 80

3- حذیفه بن یمان از قبیلۀ «عَبَس» و پدرش «حسیل بن جابر» نام داشت. یکی از اجداد او بنام «جروه» در دوره جاهلیت مرتکب قتلی شد و به مدینه گریخت و در آن جا زن گرفت و با طایفه «بنی عبدالأشهل» که یمنی بودند هم پیمان شد و به همین دلیل به «یمانی» ملقب گردید و این لقب در خاندان او باقی ماند و حذیفه نیز به همین مناسبت بنام «یمانی» معروف شده است حذیفه جنگ «خندق» و جنگ های بعد از آن را درک کرد او از جانب «عمر» فرماندار «مدائن» و تا کشته شدن عثمان حاکم آن دیار بود و در سال 36، هجری چهل شب بعد از بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام در همان جا درگذشت. شرح حالش در «استیعاب» در حاشیه اصحابه ابن حجر، ج 1، ص 277 و اسد الغابه، و اصحابه، و قاموس الرجال و اختیار معرفة الرجال به شماره های 13 و 72 و 78 آمده است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله به هنگام بازگشت از جنگ تبوک که عده ای از منافقین می خواستند حضرتش را ترور، نمایند آنان را به «حذیفه» معرفی کرده بود. (1)

حذیفه از کسانی است که نه تنها به افضلیت و اولویت امیر المؤمنین علی علیه السلام برای خلافت اعتقاد داشت بلکه وی خلافت را حق مسلم آن حضرت می دانست و او را تنها رهبر شایسته جامعه اسلامی و خلیفه و امام واقعی می شناخت و از این رو هرگز در بیان فضائل آن حضرت پرده پوشی نمی کرد و آن چه را که از پیغمبر خدا شنیده بود نقل می نمود و مردم را به یاری دادن و پشتیبانی حضرتش فرا می خواند.

در این رابطه روایات زیادی در منابع شیعه و اهل سنت از او نقل شده است که برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1- حافظ شام ابن عساکر دمشقی در ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق در حدیثی از «حذیفه» آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «علی علیه السلام از بهترین انسان ها است و هر کس این مطلب را انکار کند کافر شده است». (2)

2- در منابع حدیثی و تاریخی شیعه و اهل سنت از طریق قیس بن ربیع از ابوهارون عبدی از «ربیع بن مالک سعدی» روایت شده که می گفته است:

نزد حذیفه بن یمان رفتم و گفتم هرگاه ما حدیثی را مبنی بر فضیلت علی علیه السلام یاد می کنیم مردم بصره ما را تکذیب نموده و می گویند شما درباره علی علیه السلام به افراط رفته و به زیاده روی گام نهاده اید آیا حدیثی درباره او به یاد داری که اگر بازگو کنم، دشمنان نتوانند درباره آن خدشه کنند؟ حذیفه گفت ربیع کدام فضیلت او را برای تو بازگو کنم؟ به خدایی که جانم در قبضه قدرت، اوست اگر اعمال همه یاران محمد صلی الله علیه و اله از روزی که آن حضرت به نبوت مبعوث شده تا روز قیامت در یک کفه ترازو و عمل علی علیه السلام را در کفه دیگری جای دهند بی تردید عمل علی علیه السلام بر تمام اعمال آن ها برتری خواهد داشت.

ربیع گفت این حدیثی است که نمی توان برای آن ایستاد و نشست (یعنی این حدیث خیلی سنگین است قبول آن مشکل و بازگویی آن مشکل تر است) حذیفه در

ص: 533

1- در این زمینه در بخش پنجم به تفصیل سخن گفته ایم، برای اطلاع بیشتر به آن جا مراجعه فرمائید.

2- تاریخ ابن عساکر، ج 2 ط 2، ص 444 و 445 ح 962 و 963.

جواب وی: گفت ای ناتوان بی، عقل چگونه می توان گفت که این حدیث بارگران و غیر قابل تحمل است با این که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و اله در روز خندق عین همین روایت است. (1) سپس گفت: ابوبکر، عمر، گفت، ابوبکر، عمر حذیفه و همه یاران پیامبر صلی الله علیه و اله کجا بودند در آن روزی که «عمر و بن عبدود» با آواز بلند نعره هل من مبارز می زد؟ (و کسی یارای پاسخ گوئی و مقابله با او را نداشت و) تمام جمعیت آن روز از خوف و ترس باز ایستاده و در گوشه ای خزیده بودند و تنها علی علیه السلام بود که به وی پاسخ داد و به جنگ او رفت و او را به قتل رساند؟ سوگند به آن کسی که جان من در دست قدرت اوست، بی تردید پاداش عمل علی علیه السلام در آن روز از پاداش عمل همه یاران محمد صلی الله علیه و اله تا روز قیامت برتر و افزون تر خواهد بود. (2)

3- نورالدین هبثی در «مجمع الزوائد» در خصوص پیدایش فتنه و فساد بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و تکلیف مردم در آن، میان حدیثی را از «زید بن وهب» از «حذیفه» روایت کرده که در آن چنین آمده است: «هنگامی که در اطراف حذیفه گردآمده بودیم ناگهان: گفت چگونه خواهید بود هرگاه بستگان پیامبرتان قیام کنند و (مسلمانان) به دو دسته تقسیم شوند و به روی یکدیگر شمشیر بکشند؟ گفتیم ای آبا عبدالله آیا چنان اتفاقی واقع می شود؟ و برخی از اصحاب که حضور داشتند، گفتند: ای آبا عبدالله! هرگاه با چنین پیشامدی روبرو شویم چه کنیم؟ «حذیفه» گفت: متوجه گروهی باشید که مردم را به پذیرش فرمان علی علیه السلام دعوت می کنند و از او پشتیبانی می، نمایند زیرا راه این گروه راه هدایت است». (3)

4- علامه مسعودی در «مروج الذهب» می نویسد: «حذیفه در سال 36 (هجری) در

ص: 534

1- ناگفته نماند که عبارت حدیث چنین است: (لَمُبَارَزَةٌ عَلِيٍّ... يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)، مستدرک حاکم، ج 3، ص 32 و کنز العمال، ج 11، ص 11، ح 33036 و در لفظ دیگر: قتل علی علیه السلام لعمر و أفضل من عبادة الثقلين، سيرة حلبیه، ج 2، ص 642 - 643 در غزوة خندق، چاپ بیروت، دار المعرفه و در چاپ دیگر، ج 2، ص 349 و الغدير، ج 7، ص 206.

2- کشف الغمّه، ج 1، ص 205 ارشاد شیخ مفید، ج 1، ص 91 باب دوم فصل، 25، و در چاپ دیگر، ص 54 ط مکتبه بصیرتی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 19، ص 6061 که حدیث را به صورت تحریف شده نقل نموده و نام ابوبکر و عمر و حذیفه را حذف کرده و به جای آن «این کان المسلمون» آورده است.

3- مجمع الزوائد، ج 7، ص 236، فتح الباری، ج 16، ص 165، تاریخ ابن عساکر، ج 3 ط 3، ذیل ص 180.

کوفه (1)، بیمار و بستری بود که خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام به او مردم رسید. گفت مرا بیرون ببرید و مردم را به نماز جماعت دعوت کنید پس از آن که اجتماع کردند او را روی منبر گذاشتند حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و خاندان او صلوات فرستاد و آن گاه گفت: هان ای مردم! مسلمانان با علی علیه السلام بیعت کرده اند، اینک از خدا بترسید و علی علیه السلام را یاری کنید و از او پشتیبانی نمائید که به خدا سوگند از اوّل تا به آخر حق با او بوده است و او بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله شما از همه کسانی که رفته اند و پس از این خواهند آمد تا روز رستاخیز بهترین مردم است.

آن گاه دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت: خدایا شاهد باش که من با علی علیه السلام بیعت کردم پس از آن: گفت خدا را شکر که مرا تا چنین روزی زنده نگه داشت. سپس به دو پسر خود «صفوان» و «سعد»: گفت مرا به خانه ببرید و شما با علی علیه السلام باشید و از او پیروی، کنید برای علی علیه السلام جنگ هایی پیش خواهد آمد که در اثنای آن ها مردم بسیاری کشته خواهند شد شما بکوشید تا در رکاب وی به شهادت برسید که به خدا سوگند او بر حق و هر کس با او مخالفت کند بر باطل است...» (2)

نگارنده گوید: بر اساس همین وصیّت حذیفه بود که فرزندانش «صفوان» و «سعد» و یا سعید، با علی علیه السلام بیعت کردند و در جنگ صفین» در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند است. (3)

5- دیلمی در کتاب «فردوس الأخبار» از حذیفه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«اگر مردم می دانستند که از چه زمانی علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر المؤمنین خوانده شده است هرگز برتری او را انکار نمی کردند او در حالی بدین لقب خوانده شده است که حضرت آدم علیه السلام بین آب و گل قرار داشت، هنگامی که در عالم دَرّ (الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ

ص: 535

1- کلمه «کوفه» در این جا اشتباه است و باید «مدائن»، باشد زیرا حذیفه از جانب «عمر» والی «مدائن» بود و تا کشته شدن عثمان هم از طرف عثمان حاکم مدائن بود و پس از کشته شدن عثمان که علی علیه السلام زمام امور را به دست گرفت، او را در سمت خود ابقا نمود و طیّ نامه ای از وی خواست تا برای آن حضرت از مردم بیعت بگیرد.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 402 چاپ بیروت، اعلمی

3- مروج الذهب، ج 2، ص 402، الاستیعاب ج 1، ص 394 چاپ بیروت و در حاشیه اصابه، ج 1، ص 278 و الدرجات الرفیعه، ص

قَالُوا بَلَىٰ (1) تحقق یافت ندائی از سوی پروردگار حکیم رسید که (أَنَا رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ) (2) «من پروردگار شما و محمد پیامبر صلی الله علیه و اله، شما و علی فرمانروای شماست».

6- هیشمی در «مجمع الزوائد» در حدیثی از «سیار ابي الحکم» روایت کرده که: گفت افراد قبیلۀ حذیفه «بنو عبس» پس از کشته شدن عثمان از وی پرسیدند اکنون که عثمان کشته شده به ما چه دستوری می دهی؟ حذیفه: گفت به شما توصیه می کنم که ملازم «عمّار یاسر» باشید (و از او پیروی، کنید با هر کس که او بیعت کرد شما نیز بیعت، کنید) گفتند: عمّار از علی جدا نمی شود گفت، آری حسد انسان را نابود می کند دوستی و علاقه عمّار به علی علیه السلام شما را وادار می کند که از وی فرار کنید ولی به خدا سوگند که علی علیه السلام برتر از «عمّار» است و فرق میان این دو از زمین تا آسمان است عمّار از دوستان است (راوی گوید): حذیفه به این جهت چنین توصیه می کرد که می دانست اگر آنان از «عمّار» پیروی کنند در صف یاران علی علیه السلام قرار خواهند گرفت و ملازم فرمان او خواهند بود». (3)

7- بلاذری در «أنساب الأشراف» از «أبی شریح» روایت کرده که گفت: «ما در مدائن در نزد «حذیفه» بودیم که به او خبر دادند حسن (بن علی علیه السلام) و عمّار (یاسر) به کوفه آمده اند و از مردم می خواهند که بسیج شوند و (برای مقابله با اصحاب جمل و لشکر عایشه و طلحه و زبیر) (4) به یاری علی علیه السلام بشتابند حذیفه گفت ای مردم حسن و عمار به کوفه آمده اند و از شما می خواهند که ایشان را یاری دهید، پس هر کس که می خواهد امیرالمؤمنین راستین را که به حق امیرالمؤمنین است دیدار کند، به سوی

ص: 536

-
- 1- أعراف / آیه 172.
 - 2- فردوس الأخبار، ج 2، ص 197 ح 5104 و در چاپ دیگر، ج 3، ص 354 ح 5066، بحار الأنوار، ج 40، ص 77، اثبات الهداة، ج 2، ص 165 ح 749
 - 3- مجمع الزوائد، ج 7، ص 243 و تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 178 ط 3 و هیشمی گفته است که این حدیث را طبرانی روایت کرده و رجال آن را موثق دانسته است و «سیار ابوالحکم عنزی واسطی» از رجال «صحاح سته» به شمار می رود که شرح حالش در تهذیب التهذیب، ج 4، ص 291 ذکر گردیده است.
 - 4- این جمله در متن خبر نیامده است ولی مقتضای آن چنین است زیرا نخستین جنگی که مخالفان علیه علی علیه السلام می باشد به راه انداختند جنگ «جمل» می باشد.

8- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از «أبو مخنف» روایت کرده که گوید:

«چون به حذیفه بن الیمان خبر رسید که علی علیه السلام به «ذوقاء رسیده و از مردم خواسته است به یاری او بشتابند یاران خویش را فرا خواند و آنان را موعظه کرد و خدا را یادشان آورد و آنان را به زهد در دنیا و رغبت به آخرت تشویق نمود و گفت به امیرالمؤمنین و وصی سیدالمرسلین ملحق شوید که لازمه حق این است که او را یاری دهید؛ و اینک پسرش حسن و عمار به کوفه آمده اند و از مردم می خواهند که حرکت کنند شما هم کنید گوید یاران حذیفه به امیرالمؤمنین علیه السلام پیوستند و حذیفه پس از آن پانزده شب زنده بود و سپس درگذشت؛ خدایش رحمت کند» (2)

6. عبدالله بن عباس

«عبدالله» فرزند عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و پسر عموی علی بن ابی طالب علیه السلام - مکتبی به «أبو العباس» معروف به «ابن عباس» و ملقب به حبر الامة و بحر - العلوم - و ترجمان القرآن از اکابر صحابه و دارای فضایل بسیار است.

عبدالله سه سال قبل از هجرت در ایامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و بنی هاشم در شعب ابوطالب محاصره بودند در «شعب» متولد گردید او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله آوردند و حضرت با آب دهان مبارک خود کامش برداشت. (3)

ابن سعد در کتاب طبقات خود آورده است:

یک بار هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در خانه «میمونه» (خاله ابن عباس) بود و ابن عباس از اول شب آب وضوی آن حضرت را آماده کرده بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره او این گونه دعا کرد: (اللَّهُمَّ فَهِّهْ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوِيلَ): خدایا او را در احکام دین عالم

ص: 537

1- أنساب الأشراف، ج 2، ص 366 چاپ بیروت دار الفکر.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 187

3- شرح حالش در اصابه ابن حجر، (ج 2، ص 330، شماره 4781 و أسد الغابة ابن اثیر، ج 3، ص 290 شماره 3035، چاپ بیروت، طبقات ابن سعد، ج 2، ص 365 چاپ بیروت و قاموس الرجال تستری ج 6 ص 418 به تفصیل آمده است.

هم چنین ابن سعد در یک روایت دیگر آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره او دعا نموده و گفت: «اللَّهُمَّ اعْطِ ابْنَ عَبَّاسِ الْحِكْمَةَ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ: «خدایا به ابن عباس حکمت و دانش عطا فرما و تأویل قرآن را به او بیاموز» (2)

ابن عباس در پیرامون شخصیت و عظمت و مقام والای امیرمؤمنان علی علیه السلام سخنان بسیاری گفته و بزرگان اهل سنت نیز در این رابطه روایات فراوانی از او نقل کرده اند که برخی از آن ها از این قرار است:

1. حاکم حسکانی و ابن عساکر دمشقی و جلال الدین سیوطی از ابن عباس روایت کرده اند که گفت:

«ما نزل فی أحد من کتاب الله تعالی ما نزل فی علیّ: آن چه از قرآن درباره علی علیه السلام نازل شده درباره هیچ کس نازل نشده است».

(3)

2- حافظ طبرانی و ابن ابی حاتم و برخی دیگر از حفاظ حدیث با اسناد به ابن عباس نقل کرده اند که گفت:

(ما أنزل الله (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إِلَّا وعلیُّ أميرها و شریفها، و لقد عاقب الله أصحاب محمد في غير مكان و ما ذکر علیاً إلا بخیر) (4)

هیچ آیه ای در قرآن نیست که با (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) شروع شده باشد مگر این که علی علیه السلام در صدر آن گروه قرار گرفته و امیر و شریف آن هاست خداوند أصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در موقعیت های مختلف مورد عتاب و سرزنش قرار داده ولی علی علیه السلام را در همه جا جز به خیر و نیکی یاد نکرده است.

ص: 538

1- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 365، چاپ بیروت مروج الذهب، ج 3 ص 116 چاپ بیروت، أعلمی

2- طبقات ابن سعد، ج 2 ص 365 چاپ بیروت.

3- شواهد التنزیل، ج 1 ص 39، ح 49 ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 2، ص 430 ح 940 چاپ بیروت، ط 2 تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 171 تحقیق محمد محی الدین، کشف الغمه، ج 1 ص 314 و احقاق الحق، ج 3 ص 479

4- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 171 تاریخ ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام ج 2 ص 429 - 430 ح 935 و

938 با اختلاف در، لفظ فضائل الصحابه، ج 2 ص 812 ح 1114 دار ابن الجوزی مجمع الزوائد، ج 9 ص 112، حلیة الاولیاء، ج 1 ص 64، مناقب خوارزمی، ص 266 ح 249، ذخائر العقبی، ص 89 شواهد التنزیل، ج 1 ص 49 - 51، ح 70 - 75 و کفایة الطالب،

باب 31 ص 140.

3- حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» از طارق بن شهاب» روایت کرده که گفت: در نزد عبدالله بن عباس بودم که گروهی از (فرزندان) مهاجرین آمدند و به او گفتند: ای ابن عباس! علی بن ابی طالب چگونه شخصی بود؟ گفت:

(مُلِيَّ جَوْفُهُ حَكَمًا وَعِلْمًا وَأَسَاءً وَنَجْدَةً وَقَرَابَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ) (1)

درویش سرشار از حکمت و علم و شجاعت و مردانگی بود و - به علاوه - با رسول خدا صلی الله علیه و اله قرابت داشت.

4- متقی هندی در «کنز العمال» از ابن عباس روایت کرده که گفت:

(قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأَعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَ النَّاسُ جِزْءًا وَاحِدًا وَ عَلِيٌّ أَعْلَمَ بِالْجِزْءِ الْوَاحِدِ مِنْهُمْ) (2)

حکمت به ده قسمت تقسیم شده که نه قسمت آن به علی علیه السلام اختصاص یافته و یک قسمت آن به سایر مردم واگذار شده است و علی علیه السلام در آن قسمت نیز دانایتر از همگان است.

5- علامه قندوزی در «ینابیع المودّه» به نقل از ابن کلبی روایت کرده که ابن عباس گفت:

(«عَلَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ وَ عِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا عِلْمِي وَ عِلْمِ الصَّحَابَةِ فِي عِلْمِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي سَبْعَةِ أَمْحُرٍ») (3)

علم پیامبر صلی الله علیه و اله از علم خدا و علم علی علیه السلام از علم پیامبر صلی الله علیه و اله و علم من از علم علی علیه السلام است و علم من و علم تمام صحابه در برابر علم علی علیه السلام مانند یک قطره در برابر هفت دریاست.

6- امام احمد حنبل در «فضائل الصحابه» از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت:

ابن عباس در پاسخ مردمی که در نزد او درباره علی علیه السلام گفتگو می کردند، گفت: (نَكَّمُ لَتَذَكُرُونَ رَجُلًا كَانَ يَسْمَعُ وَطَأَ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوْقَ بَيْتِهِ): شما درباره مردی سخن می گوئید که

ص: 539

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 108، استیعاب، ج 3، ص 222 چاپ، بیروت، ریاض النضره، ج 2، ص 194 و در یک چاپ دیگر ج 3، ص 138 ح 1446 ط بیروت. دار المعرفه.

2- کنز العمال، ج 11، ص 615، ح 32982 و ج 13، ص 146، ح 36461 در فضائل علی علیه السلام از ابن مسعود و شواهد التنزیل، ج 1، ص 84

3- ینابیع المودّه، ج 1، ص 80 باب 14 چاپ نجف و ج 1، ص 68 چاپ بیروت، فتوحات الاسلامیه، ص 510 و الشرف المؤبد، ص 64 چاپ بیروت.

صدای پای جبرئیل علیه السلام را از بام خانه اش می شنید». (1)

7- حاکم نیشابوری و حاکم حسکانی و خطیب خوارزمی و برخی دیگر از حفاظ حدیث و اعلام اهل سنت از «ابن عباس» روایت کرده اند که: گفت

(لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزْبَعُ خِصَالٍ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ وَ هُوَ أَوَّلُ عَرَبِيٍّ وَعَجَمِيٍّ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ الَّذِي كَانَ مَعَهُ لِيَاوُؤُهُ فِي كُلِّ زَحْفٍ وَهُوَ الَّذِي صَبَرَ مَعَهُ يَوْمَ فَرَّ عَنْهُ غَيْرُهُ وَهُوَ الَّذِي غَسَلَهُ وَأَدْخَلَهُ قَبْرَهُ) (2)

برای علی علیه السلام چهار امتیاز است که احدی را در آن بهره ای نیست.

1. او نخستین کسی از عرب و عجم است که با رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز گذارد.

2. او تنها کسی است که در همه جنگ ها پرچم رسول خدا صلی الله علیه و اله را در دست داشت.

3. او تنها کسی است که در جنگ «أحد» که روز بسیار سختی بود، استقامت ورزید.

4. او تنها کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و اله را غسل داد - و کفن کرد - و در آرامگاه خود قرار داد.

8- حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» خود در حدیثی از ابوبکر بن عبیدالله بن ابی ملیکه آورده است که:

«مردی از اهل شام آمد و در نزد ابن عباس به علی علیه السلام ناسزا گفت. ابن عباس به سوی او سنگ ریزه انداخت و گفت ای دشمن خدا، رسول خدا صلی الله علیه و اله را آزردی. آن گاه این آیه را خواند: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا): آنان که خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله را آزار می دهند، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت لعنت نموده و از رحمت خود دورشان ساخته و برای آنان عذاب خوار کننده ای را آماده کرده است» (3) سپس گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله زنده بود از این عمل تو سخت آزرده می شد». (4)

ص: 540

1- فضائل الصحابه، ج 2 ص 812 ح 1112 چاپ رياض دار ابن الجوزي رياض النضره، ج 3، ص 250 چاپ بيروت، دار المعرفه و ذخائر العقبي، ص 94

2- مستدرک حاکم، ج 1، ص 111 شواهد التنزيل، ج 1، ص 91 ح 128، مناقب خوارزمی، ص 58 ح 26 فصل 4 ترجمه امام امير المؤمنين عليه السلام از تاريخ دمشق، ج 1 ص 161 ح 203، فراند السمطين، ج 1، ص 363، ذخائر العقبي، ص 86 و استيعاب، ج 3، ص 197 چاپ، بيروت، دار الكتب العلميه

3- سورة أحزاب، آیه 57

4- مستدرک حاکم، ج 3، ص 121

«ابن عبّاس» پس از آن که نابینا شده بود روزی گذرش از کنار مجلسی از مجالس قریش افتاد که به علی علیه السلام ناسزا می گفتند و حضرتش را سبّ می کردند ابن عبّاس به همراه خود که عصا کش او بود گفت نشنیدی که این ها چه می گفتند؟ گفت: داشتند به علی علیه السلام ناسزا می گفتند ابن عبّاس: گفت مرا برگردان چون او را برگردانید با صدای بلند گفت کدام یک از شما به خدا ناسزا می گفت؟ همه شگفت زده گفتند: سبحان الله! کسی که به خدا ناسزا گوید مشرک است کدام یک از شما به رسول خدا صلی الله علیه و اله ناسزا می گفت؟ باز گفتند: سبحان الله کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و اله ناسزا بگوید کافر است. گفت: پس کدام یک از شما بود که به علی علیه السلام ناسزا می گفت؟ گفتند: اما این یکی را ما گفتیم. ابن عبّاس گفت: پس بشنوید، من خدا را شاهد می گیرم که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: (مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ بَيْتِي وَمَنْ سَبَّ بَيْتِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْخَرِيَه).

هر کس که علی را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته و هر کس که مرا ناسزا گوید خدای تعالی را ناسزا گفته و هر کس که خدا را ناسزا گوید خداوند او را به آتش دوزخ خواهد افکند.

ابن عبّاس این را گفت و از آن ها دور شد. آن گاه به همراهش گفت: مردم بعد از شنیدن حرف های من چه می گفتند؟ گفت چیزی نگفتند پرسید: رنگ رویشان را چگونه یافتی؟ او در جواب گفت:

نظروا إلیک بأعین محمّرة *** نظر التیوس إلی شفار الجازر

هنگامی که آن سخنان را به آن ها گفتم با چشم های سرخ شده به تو می نگرستند همان گونه که بزها به کارد قصاب می نگرند.

ابن عبّاس: گفت پدرم به فدایت، بیشتر بگو گفت:

جزر الحواجب ناکسو اذ قانهم *** نظر الدلیل إلی العزیز القاهر

أبروهای خود را بالا و پائین می بردند و چانه هایشان به زیر افتاده بود؛ طوری به تو نگاه می کردند که انسان بی چاره به عزیز با شوکتی می نگرد.

ابن عبّاس گفت: پدرم به فدایت، باز هم بیشتر بگو.

گفت: به غیر از این دو بیت چیز دیگری حاضر ندارم ولیکن این شعر را در برابر تقاضای تو می گویم

زندگان آن‌ها برای مردگانشان محزونند و مردگان آن‌ها مورد نکوهش هر رهگذری خواهند بود (1)

10- نورالدین هیشمی در «مجمع الزوائد» از «ربعی بن حراش» نقل کرده است که: گفت

عبدالله بن عباس از «معاویه» اجازه ورود خواست تا با وی ملاقات کند، در آن هنگام گروهی از بزرگان قریش در آن جا حضور داشتند و «سعید بن عاص» هم در طرف راست او نشسته بود همین که چشمش به ابن عباس افتاد که می‌آید رو به سعید بن عاص کرد و گفت: به خدا سوگند مسائلی پیش پای ابن عباس خواهم گذاشت که از جوابش عاجز خواهد ماند. سعید در جواب او گفت کسی مانند «ابن عباس» هرگز از جواب باز نمی‌ماند. هنگامی که ابن عباس در جای خود قرار گرفت... معاویه از او پرسید: درباره علی علیه السلام چه می‌گویی؟ ابن عباس گفت:

«خدا ابوالحسن (علی علیه السلام) را پیامرزد. به خدا سوگند که او پرچم برافراشته هدایت و پناهگاه تقوا و پرهیزگاری و گنجینه عقل و خردمندی و کوه سر به فلک کشیده دانشوری و چراغ نورانی راه شبروان در تاریکی شبانگاهان بود مردم را به شاهراه عظیم هدایت فرا می‌خواند و به اسرار و معارف صحیفه‌های نخستین (کتاب‌های آسمانی گذشته) آگاه بود. در تحقق بخشی تأویل قرآن و یادآوری آیات و اسرار آموزنده آن کوشا و جدی و در این رابطه به دستاویز محکم الهی چنگ زده بود از ستم و آزار دیگران سخت دوری می‌جست و از راه‌ها و روش‌های پستی و نابودی کناره می‌گرفت. بهترین کسی بود که ایمان آورد و تقوا را پیشه ساخت و سید و سالار همه مؤمنان و پرهیزکاران و بهترین کسی بود که حج بیت الله را به جای آورد و به سعی (بین «صفا» و «مروه») پرداخت برترین انسان نمونه و بزرگمرد آزاده‌ای بود که در دادگری خلق خدا را با چشم عزت نگریسته و در بین آنان بطور یکسان به عدالت رفتار می‌نمود. در سخنوری یگانه، روزگار و به جز پیامبران و پیامبر صلی الله علیه و اله برگزیده خدا (محمد مصطفی صلی الله علیه و اله) هیچ

ص: 542

1- ریاض النضره، ج 2 ص 166 و در چاپ دیگر، ج 3، ص 105 و 106، ح 1319 ط بیروت، دار المعرفه، و نور الأبصار، ص 121 چاپ مصر که در آن آمده است: ابن عباس در مسیر خود به صفة زمزم رسید و در آن جا با عده‌ای از شامیان روبرو شد که به علی علیه السلام ناسزا می‌گفتند

سخن پردازی به پایه سخن سرایی های او نمی رسد. او به دو قبله نماز گزارد و با این حال آیا هیچ خداشناسی می تواند با او برابری کند؟ آری، او همسر بهترین زنان عالم و پدر دو سبط پیامبر صلی الله علیه و اله (حسن و حسین علیهما السلام) بود که دیدگانم مثل او را ندیده و تا روز قیامت هم مانند او را نخواهد دید هر که او را لعنت کند لعنت خدا و بندگان خدا بر او باد تا روز قیامت...» (1)

11. امام احمد حنبل در «فضائل الصحابه» از ابی مقدم صالح روایت کرده که: گفت

هنگامی که ابن عباس در آستانه مرگ قرار گرفت، گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: خداوندا! من به واسطه ولایت علی بن ابی طالب به درگاه تو تقرّب می جویم» (2)

12. مرحوم محدّث بحرانی در «غایة المرام» در حدیثی از «عطا» روایت کرده که: گفت

ما حدود سی نفر از بزرگان «طائف» در طائف بر ابن عبّاس وارد شدیم در حالی که او در بستر بیماری افتاده و بسیار ضعیف شده بود بر او سلام کردیم و نشستیم. ابن عباس به من: گفت ای، عطا اینان که با تو آمده اند چه کسانی هستند؟ گفتم: سرورم! بزرگان این شهرند و عبدالله بن سلمة بن حضر طائفی، عمارة بن ابی الاجلح و ثابت بن مالک در میان آنان هستند؛ و نام یکا یک آن ها را بردم. آن گاه آنان نزد او رفته و گفتند: ای پسر عموی رسول خدا تو رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیده و از او چیزها شنیده ای ما را از اختلاف این امت آگاه ساز چراکه گروهی علی علیه السلام را بر دیگران مقدّم می دارند و گروهی او را بعد از سه تن (أبو بکر و عمر و عثمان) خلیفه قرار داده اند.

ابن عبّاس نفس عمیقی کشید و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: «علی با حق است و حق با علی علیه السلام است و او امام و خلیفه بعد از من می باشد، هر که به دامن او چنگ زند رستگاری و نجات یابد و هر که از او باز ماند گمراه و سرگردان خواهد ماند؛ او کار غسل و کفن مرا به عهده دارد و قرض مرا می پردازد و پدر دو نوه من حسن و حسین علیهما السلام است، و از صلب حسین امامان نه گانه بیرون آیند و مهدی این ائمت از ماست».

ص: 543

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 159 مروج الذهب، ج 3، ص 63 و ذخایر العقبی، ص 78 با اختصار و اندکی، اختلاف در لفظ
2- فضائل الصحابه، ج 2، ص 823 ح 1129، چاپ سعودی دار ابن الجوزی ریاض النضره، ج 3، ص 112، چاپ بیروت، دار المعرفه

در این هنگام عبد الله بن سلمه حضر می گفت ای پسر عموی رسول خدا، چرا پیش از این ما را بدین معارف آگاه نساختی؟ ابن عباس گفت: به خدا سوگند! من آن چه را که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیده بودم ابلاغ نمودم و شما را نصیحت کردم ولی چه کنم که شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید

سپس گفت ای بندگان خدا تقوا را پیشه سازید... و به دستاویز محکم عترت پیامبران چنگ زنید که من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: هر که پس از من به دامن عترت من چنگ زند رستگار خواهد بود.

آن گاه سخت گریست، آن گروه گفتند: آیا با این مقام و موقعیتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله داری باز هم گریه می کنی؟ خطاب به من گفت ای، عطا برای دو چیز می گیرم، یکی از هراس سرنگونی در قبر و دیگری جدایی از دوستان.

سپس آن گروه متفرق شدند، ابن عباس به من گفت ای عطا، دستم را بگیر و مرا به حیاط خانه ببر. من و سعید - بن جبیر - دستش را گرفتیم و او را به حیاط خانه آوردیم. چون وارد حیاط شد دست خود را به سوی آسمان برداشت و گفت: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِوَلَايَةِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ) خداوندا! من به وسیله محمد و آل محمد به تو تقرب می جویم خداوندا! من به واسطه ولایت شیخ علی بن ابی طالب به تو تقرب می جویم» پیوسته این جملات را می گفت تا آن که نقش بر زمین شد؛ لختی صبر کردیم و سپس او را برداشتیم دیدیم از دنیا رفته است - رحمت خدا بر او باد. (1)

7- عبد الله بن مسعود

عبدالله بن مسعود یکی از اصحاب معروف رسول خدا صلی الله علیه و اله و از جمله نویسندگان وحی است. دانشمندان بزرگ اهل سنت روایاتی را در مورد افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از او نقل کرده اند که ما برای نمونه به ذکر سه حدیث از احادیث وارد شده از وی بسنده می کنیم.

1. خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب» به سند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت:

ص: 544

1- غایة المرام، ج 5، ص 288، ح 5 چاپ بیروت، کفایة الأثر، ص 21، چاپ قم، منتخب الأثر، ص 66

(قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعِينَ سُورَةً وَحَتَمْتُ الْقُرْآنَ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ) (1)

هفتاد سوره از قرآن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله خواندم و بقیه را نزد بهترین مردم علی بن ابی طالب علیه السلام به پایان بردم.

2. حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت:

(إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مَا مِنْهَا حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَهُ مِنْهُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ) (2)

قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر حرفی ظاهر و باطنی است و علم تمام ظاهر و باطن آن ها نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

3. حافظ ابی محمد بن ابی الفوارس در کتاب اربعین خود از «عبدالله بن مسعود» روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چون خداوند حضرت آدم علیه السلام را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم علیه السلام عطسه ای کرد و گفت: «الحمد لله». خداوند به او وحی کرد: ای آدم، مرا ستایش کردی ای بنده من؛ به عزت و جلالم سوگند اگر نبودند آن دو بنده ای که من آهنگ آفرینش آن ها را دارم تو را در دنیا نمی آفریدم. آدم گفت خداوندا! آنان از صلب من خواهند بود؟ فرمود: آری. ای آدم سربردار و بنگر آدم سربرداشت دید که بر عرش نوشته است: معبودی جز «الله» نیست محمد رسول خدا صلی الله علیه و اله پیامبر صلی الله علیه و اله رحمت است علی علیه السلام ولی خدا بر پا دارنده حجت خدا بر بندگان اوست هر که حق او را شناخت پاک و پاکیزه است و هر که به حق او انکار ورزید کافر و زیانکار است؛ به عزت خودم سوگند که نافرمان او را به دوزخ برم گر چه فرمانبردار من باشد و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد». (3)

ص: 545

-
- 1- مناقب خوارزمی، ص 93، ح 90 و ترجمة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 3، ص 34.
 - 2- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 65 ینابیع الموده، ج 1، ص 84 چاپ نجف، و ج 2، ص 71 چاپ بیروت، الاتقان، ج 4، ص 196، النوع الثمانون فی طبقات المفسرین التفسیر و المفسرون، ج 1، ص 90.
 - 3- احقاق الحق، ج 4، ص 144 به نقل از اربعین حافظ ابی محمد بن ابی الفوارس

8- عبد الله بن عیاش بن أبی ربیعہ

محب الدین طبری در «ریاض النضره» از سعید بن عمرو و بن سعید أبی العاص روایت کرده که گفت:

به عبدالله بن عیاش بن أبی ربیعہ گفتم ممکن است به من بگویی که چرا «ابوبکر» با همه سوابقش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله مورد توجه مردم نیست ولی - بر عکس - مردم نسبت به علی علیه السلام از خود تمایل شدیدی نشان می دهند؟ در جواب گفت ای برادر زاده به خدا، سوگند علی علیه السلام کسی بود که به هنگام سخن گفتن پاسخ های دندان شکنی می داد؛ از نسبی عظیم برخوردار بود از خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و داماد او بود، در پذیرش اسلام از همه با سابقه تر و پیشگام و از قرآن و فقه و سنت الهی کمال اطلاع را داشت، و شمشیر آخته ای در جنگ ها بود و - به علاوه - با همه این ویژگی ها از هیچ گونه کمکی نسبت به فقراء و رنج دیدگان دریغ نمی ورزید. آری به خدا سوگند او همه حجت ها را - در حدّ اعلایش - به خود اختصاص داده بود. (1)

9- عمار بن یاسر

علی متقی در «کنز العمال» از یحیی بن عبدالله بن حسن از پدرش روایت کرده که: گفت روزی در حالی که علی علیه السلام مشغول سخنرانی، بود مردی برخاست و گفت:

ای امیر مؤمنان مرا از اهل جماعت و اهل، فرقت، و اهل سنت، و اهل بدعت خبر ده که چه کسانی هستند؟ امام علیه السلام در جواب او فرمود:

وای بر تو! اکنون که چنین سؤالی کردی گوش فراده و آن چه را می گویم بفهم و بر تو باکی نیست و زیانی نکرده ای اگر بعد از من چنین سؤالی را از دیگری نکرده باشی.

اما اهل، جماعت پس من هستم و کسانی که از من پیروی نمایند هر چند کم و اندک باشند، و همانا که این موضوع حق است و ناشی از امر خدا و دستور پیامبرش صلی الله علیه و آله می باشد و اما اهل فرقت مخالفان من و مخالفان پیروانم هستند هر چند که زیاد باشند.

ص: 546

1- ریاض النضره، ج 2، ص 221 و در چاپ دیگر، ج 3، ص 172 ح 1585 چاپ بیروت، دار المعرفه، ذخائر العقبی، ص 79 چاپ بیروت، مؤسسة الوفاء، ترجمه الامام علی بن أبی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 3، ص 79 ح 1113 و 1114، تهذیب التهذیب، ج 7، ص 338 و تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 171، چاپ مصر و استیعاب، ج 3، ص 208 چاپ بیروت

اما اهل سنت، کسانی هستند که متمسک به چیزی شوند که خدا و رسولش آن را برای آنان سنت قرار داده اند هر چند از نظر تعداد کم باشند.

و اما اهل بدعت کسانی هستند که نسبت به امر خدا و کتاب خدا و پیامبرش مخالفت ورزند و به رأی و نظر خود و از روی هوای نفس عمل کنند، هر چند فراوان باشند.

بدون شک گروه نخستین آن‌ها در گذشته و رفته اند و گروه‌های دیگری از آن‌ها باقی مانده اند که بر خداوند است آنان را از صفحه زمین بر اندازد و ریشه کن و نابودشان سازد...

«پس عمار یاسر برخاست و گفت: ای مردم! به خدا اگر از او اطاعت کنید شما را از راهی که رسول خدا صلی الله علیه و اله رفته است به اندازه سر موئی منحرف نمی کند و چگونه ممکن است شما را منحرف سازد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و اله علم منایا و وصایا و فصل الخطاب را نزد او به ودیعت سپرده همان گونه که حضرت موسی آن را به برادرش هارون سپرد. مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب به او فرمود: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد) و این فضیلتی است که خدای تعالی به وی اختصاص داده است» (1).

10- ولید بن جابر بن ظالم طائی

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ضمن شرح این جمله که علی علیه السلام در وصیت نامه خود به امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است: «عشیره خود را گرامی بدار که آنان بال و پر تو هستند...» درباره ورود «ولید بن جابر بر معاویه» در داستان مفصلی آورده است:

ابوعبیدالله محمد بن موسی بن عمران مرزبانی روایت کرده است که ولید بن جابر بن ظالم طائی (2) از کسانی بود که به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و مسلمان شد و سپس در زمره یاران علی علیه السلام در آمد و در جنگ صفین شرکت کرد و از مردان نام آور در آن جنگ بود او پس از استقرار حکومت برای معاویه پیش او آمد معاویه او را نمی شناخت ولید

ص: 547

1- کنز العمال، ج 16، ص 183 - 185 و منتخب کنز در حاشیه مسند أحمد، ج 6 ص 315 به روایت از وکیع از یحیی بن عبدالله بن الحسن

2- ابن اثیر در اسد الغابه نام ولید را آورده و گفته است پیامبر صلی الله علیه و اله برای او عهدنامه بی صادر فرموده است که در قبیله آنان محفوظ است. (اسد الغابه، ج 5، ص 449 شماره 5464 چاپ بیروت).

همراه دیگر مردم پیش معاویه آمده بود و چون نوبت او شد معاویه از او خواست نسب خویش را بگوید چون نسب خود را گفت و خویش را معرفی کرد، معاویه گفت: تو همان مرد شب هریر هستی؟ گفت: آری، معاویه گفت به خدا سوگند هنوز آوای رجزی که تو در آن شب می خواندی در گوش من است آن شب صدای تو از همه صداهای مردم بلندتر بود و چنین می خواندی «پدر و مادرم فدایتان باد سخت حمله کنید که حکومت فردا از آن کسی است که پیروز شود این پسر عموی مصطفی و شخص برگزیده ای است که همه سران عرب در بلندی رتبه او سرگشته اند و چون نسب او بیان شود، هیچ عیب و ننگی ندارد نخستین کسی است که نمازگزارده و روزه گرفته است و خود را به خداوند نزدیک ساخته است.

ولید گفت: آری من این رجز را خواندم معاویه گفت به چه سبب گفتی؟ گفت: بدین سبب که ما در خدمت مردی بودیم که هیچ خصلتی که موجب خلافت و هیچ فضیلتی که موجب تقدم باشد نبود مگر این که همه اش در او جمع بود. او نخستین کسی بود که مسلمان شد و دانش او از همگان بیشتر و بردباریش بر همه افزون بود از همه سواران گزیده پیشی می گرفت و به گرد او نمی رسیدند بر آرمان خود می رسید و بیم لغزش او نمی رفت راه هدایت را روشن ساخت و پرتوش کاستی نپذیرفت و راه میانه و راست را پیمود و آثارش کهنه نشد و چون خداوند ما را با از دست دادن او آزمود و حکومت را به هر یک از بندگان خویش که خواست محول فرمود ما هم چون دیگر مسلمانان در آن حکومت درآمدم و دست از حلقه طاعت بیرون نکشیدیم و گوهر رخشان اتحاد و جماعت را تیره نکردیم با آن چه که از ما برای تو ظاهر شد باید بدانی که دل های ما به دست خداوند است و خدا بیش از تو مالک دل های ماست اینک صفای ما را بپذیر و از کدورت ها درگذر و کینه های پوشیده را بر می نگیز که آتش با آتش زنه افروخته می شود معاویه گفت ای مرد طایبی گویا مرا با او باش عراق که اهل نفاق و معدن ستیز هستند تهدید می کنی ولید: گفت ای معاویه به هر حال همان عراقی ها بودند که موجب شدند آب دهانت از بیم به گلویت بگیرد و تو را چنان در تنگنا افکندند و از شاهراه بیرون راندند که به ناچار از دست آنان به قرآن ها پناه بردی و در حالی که کسی را به قرآن فرا می خواندی که او به قرآن تصدیق داشت و تو آن را تکذیب می کردی و او به قرآن ایمان داشت و تو به آن کافر بودی و از تأویل قرآن چیزهایی را می شناخت که تو منکرش بودی معاویه خشمگین شد و به اطرافیان خود نگریست و دید که بیشتر بلکه عموم ایشان از افراد قبیله مُضَر هستند و تنی چند از یمنیان حضور دارند. معاویه به ولید

گفت: ای خائن بدبخت چنین می پندارم که این آخرین سخنی بود که بر زبان آوردی، در این هنگام عَفِیر بن سیف بن ذی یزن که بر درگاه معاویه بود و از مقصود و مراد معاویه و ایستادگی ولید آگاه شد ترسید که معاویه او را بکشد این بود که وارد شد و روی به یمنیان کرد و گفت: روی هایتان سیاه باد با این زبونی و اندکی، بینی هایتان بریده و چهره هایتان افسرده و غمین باد و خداوند این بینی را از بن بریده دارد. سپس به معاویه نگرست و گفت ای معاویه به خدا سوگند من این سخن را به سبب محبت به عراقیان یا گرایش به ایشان نمی گویم ولی به هر حال حمیت خشم را از میان می برد من در گذشته - دیروز - تو را دیدم که با آن مرد ربیعی - یعنی صعصعة بن صوحان - سخن می گفتمی و حال آن که او در نظر تو دارای جرمی بیش تر از این بود و دل تو را بیش تر ریش کرده بود و در بر شمردن صفات ناپسند تو و دشمنی با تو و شرکت بیش تر در جنگ با تو کوشاتر بود او را زنده نگه داشتی و آزاد کردی و اینک به پندار خودت برای بی ارزش کردن جماعت ما تصمیم به کشتن این مرد گرفته ای و ما این چنین تلخ و شیرین را تحمل نمی کنیم. وانگهی به جان خودم سوگند که اگر قحطانیان تو را به قوم خودت را می گذاشتند - یاری نمی دادند - بدون تردید زبون و گمنام می شدی و تیزی شمشیرت کند و تخت تو واژگون می شد. اینک بر جای باش و ما را با همه بی ادبی که در ماست تحمل کن تا سرکشی افراد ما برای تو آسان شود و افراد رمنده ما برای تو آرام گیرند، که ما در برابر زبونی دوستی نمی کنیم و یارای نوشیدن جام خواری را نداریم و سخن چینی و فتنه انگیزی را تحمل نمی کنیم و از خشم در نمی گذریم. معاویه گفت: آری که خشم، شیطان است آسوده باش که ما نسبت به دوست تو ناخوشایندی انجام نخواهیم داد و خشمی درباره او به کار نمی بندیم و حرمتی از او نمی شکنیم او را با خود ببر و چنین نخواهد بود که بردباری ما دیگران را فراگیرد و شامل حال او نشود. عَفِیر دست ولید را گرفت و او را به خانه خویش برد و گفت به خدا سوگند تو باید با اموال بیشتری از معدی که از معاویه دریافت کرده است به دیار خویش برگردی

عفیر همهٔ یمنیانی را که در دمشق بودند جمع کرد و مقرر داشت که هر مردی دو دینار بر مقرریش افزوده شود و آن مبلغ به چهل هزار دینار رسید. عفیر آن مبلغ را به سرعت از بیت المال گرفت و به ولید بن جابر داد و او را به عراق گسیل داشت. (1)

ص: 549

1- ام المؤمنین عائشه دختر ابوبکر

در منابع مشهور و معتبر مکتب خلفا - از حدیث و تاریخ و سیره و رجال - روایات فراوانی از ام المؤمنین عائشه در فضایل و مناقب امیر المؤمنین علی علیه السلام به طور متواتر نقل شده است که برای اثبات حقیقت و افضلیت آن جناب بر همه یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1- حافظ شام ابن عساکر دمشقی در حدیثی از عائشه روایت کرده است که گفت: (ما خَلَقَ اللهُ خَلْقًا كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عَلِيٍّ): «خداوند هیچ آفریده ای را که محبوب تر از علی علیه السلام در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله باشد نیافریده است». (1)

2- علامه قندوزی در «ینایع الموده» در حدیثی از «عطاء» نقل کرده است که گفت: (سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتْ ذَاكَ خَيْرُ الْبَشَرِ وَلَا يَشُكُّ فِيهِ إِلَّا كَافِرٌ): درباره علی علیه السلام از عائشه سؤال کردم؟ در جواب: گفت علی علیه السلام از بهترین افراد بشر است در این باره هیچ کس تردید نمی نماید مگر این که کافر باشد». (2)

3- حافظ نسائی در کتاب «خصائص» خود از «جمیع بن عمیر» روایت کرده که: گفت به اتفاق پدرم به دیدار عائشه، رفتیم عائشه در پس پرده بود پدرم درباره شخصیت علی علیه السلام از او پرسید عائشه در جواب: گفت تو درباره مردی از من سؤال می کنی که هیچ کس در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله محبوب تر از او نبود و هیچ زنی را محبوب تر از همسرش فاطمه علیها السلام در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله سراغ ندارم. (3)

4- حاکم نیشابوری در «مستدرک» به سند خود از «جمیع بن عمیر» روایت کرده که: گفت همراه مادرم به دیدار عائشه رفتیم او در پشت پرده قرار داشت و مادرم درباره علی علیه السلام از او پرسید من از پشت پرده شنیدم که در جواب مادرم: گفت از بزرگ مردی پرسش نمودی که به خدا سوگند، هیچ

ص: 550

-
- 1- ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 2، ص 162، ح 648 چاپ بیروت.
 - 2- ینایع الموده، ج 1، ص 293 چاپ نجف، و ج 2، ص 71 چاپ بیروت، ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 2، ص 448، چاپ بیروت.
 - 3- خصائص، نسائی، ص 29، چاپ مصر.

مردی را سراغ ندارم که محبوب تر از او در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده و هیچ زنی را هم نمی شناسم که در روی زمین مانند همسرش (یعنی فاطمه علیها السلام) محبوب تر باشد. (1)

5- ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ترمذی در کتاب «سنن» خود، از جمیع بن عمیر روایت کرده که: گفت با عمّه ام به دیدار عایشه رفتیم عمه ام از وی پرسید کدام یک از مردم در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه محبوب تر از همه افراد بود؟ در جواب گفت؟ محبوب ترین افراد در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله فاطمه علیها السلام علی علیه السلام، بود سؤال شد از مردان چه کسی محبوب تر از همه بود؟ گفت شوهر فاطمه علیها السلام - علی علیه السلام - در نزد آن حضرت محبوب تر از دیگران به شمار می آمد و تا آن جا که می دانم او پیوسته روزها روزه دار بود و شب ها به عبادت می پرداخت. (2)

6- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» در یک حدیث طولانی از «نُبَیْط بن شریط أشجعی» روایت کرده که گفت پس از آن که جنگ «خوارج» پایان یافت «أبو قتاده أنصاری» با شصت یا هفتاد نفر از لشکر جدا شده و از بیراهه برگشتند و نخست به سراغ عایشه رفتند. أبو قتاده گوید همین که عایشه مرا دید پرسید چه خبر آورده ای؟ گفتم هنگامی که میانجی ها از حضور علی علیه السلام مرخص شدند به نبرد با خوارج پرداختیم تا هنگامی که جنگ به پایان رسید

عایشه پرسید: آیا کسانی هم با تو همراهند؟ در پاسخ گفتم آری شصت - و یا هفتاد - تن از أنصار با من همراهند عایشه گفت همه همراهان تو همان سخنی را که تو گفتی می گویند؟ گفتم آری عایشه گفت: اکنون آن چه را که اتفاق افتاده است برایم بازگو کن

:گفتم ای مادر مؤمنان نهروانی ها در حدود دوازده هزار نفر بودند و همگی آن ها فریاد می زدند: «حاکمی جز خدا نیست!» علی علیه السلام فرمود: سخنی که آنان می گویند حق، است ولی آن ها از این جمله اراده باطل دارند ما آن ها را به خدا و کتاب خدا سوگند دادیم تا دست از مخالفت بردارند ولی آن ها بر خلاف انتظار در مخالفت خود پافشاری نشان می دادند و می گفتند، عثمان، علی

ص: 551

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 154

2- سنن ترمذی، ج 5، ص 701 ح 3874 کتاب المناقب، باب 61 چاپ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

عایشه و معاویه کافرند! ناچار به جنگ با آن‌ها پرداختیم و آن‌ها هم در حالی که قرآن تلاوت می‌کردند با ما به مقابله برخاستند و همواره جنگ ادامه داشت تا زمانی که گروه خوارج از پای درآمدند و برخی از آن‌ها هم پا به فرار گذاشتند علی علیه السلام: فرمود فراریان را تعقیب نکنید.

آن‌گاه اطراف کشته‌ها به جستجو پرداختیم تا هنگامی که استر رسول خدا صلی الله علیه و اله که علی علیه السلام بر آن سوار بود از حرکت ایستاد علی علیه السلام گفت: کشته‌ها را زیر و رو کنید سرانجام از میان کشته‌ها مرد سیاه‌چهره‌ای که بر شانه‌اش یک برآمدگی مانند پستان زن بود، بیرون آوردیم.

علی علیه السلام با دیدن، او تکبیر گفت و اضافه کرد به خدا سوگند تا به حال دروغ نگفته‌ام و کسی هم مرا به دروغ نسبت نداده است. هنگامی که حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله شرفیاب بودم و آن حضرت مشغول تقسیم غنایم بود همین شخص آمد و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و اله فریاد زدای محمد در تقسیم غنایم به عدالت رفتار کن به خدا سوگند از آغاز امروز تاکنون به عدالت رفتار نکرده‌ای رسول خدا صلی الله علیه و اله با ناراحتی فرمود:

مادرت به عزایت، بنشیند اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی با تو به عدالت رفتار خواهد کرد؟ عمر خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت: آیا اجازه له می‌دهید او را بکشم؟ فرمود، نه او را به حال خود رها کن برای این که کسی هست که سرانجام او را از پای درآورد سپس علی علیه السلام فرمود: خدا و رسولش راست گفته‌اند.

راوی: گوید سخن که به این جا رسید «عائشه» گفت: هر چند که من با علی علیه السلام میانه خوبی ندارم ولی این امر باعث آن نمی‌شود که از ابراز حق خودداری کنم من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می‌فرمود:

اُمّت من (پس از درگذشتم) به دو فرقه تقسیم می‌شود:

فرقه‌ای سرها را می‌تراشند و شارب‌ها را بلند می‌کنند و دامن‌هایشان تا نیمه ساقشان می‌رسد قرآن می‌خوانند ولی از گلوهایشان فراتر نمی‌رود و محبوب‌ترین خلق خدا نزد من و نزد خدا آنان را می‌کشد

أبو قتاده: گوید من (از فرصت استفاده کرده و): گفتم یا اُمّ المؤمنین! تو که از چنین واقعیت‌هایی با خبری و علی علیه السلام را این گونه می‌شناسی پس چرا به

رویش شمشیر کشیدی؟ گفت: ای اَبوقتاده! کاری که باید بشود می شود و مقدرات الهی هر کدام برای خود اسبابی دارند». (1)

7- بیهقی در «دلائل النبوة» از «عامر شعبی» از مسروق بن اجدع - که از اهل کوفه بود - روایت کرده که گفت: عایشه از من پرسید: هیچ خبر داری از این که علی «ذو التّذیه» را با اهل حروراء (نهروان) کشته باشد؟ گفتم نه. عایشه: گفت پس شهادت کسانی را که دیده اند ذوالتّذیه در حروراء کشته شده بنویس و برای من بفرست.

مسروق: گفت به کوفه بازگشتم و در آن زمان هفت قبیله در کوفه بودند. از هر قبیله ده نفر که جریان را دیده بودند شاهد گرفتم (آن ها در گواهی نامه: نوشتند ما دیدیم که علی علیه السلام ذو التّذیه را همراه دیگر خوارج در (نهروان) حروراء به قتل رسانید و ذیل آن را امضا کردند).

من این گواهی نامه را که شهادت هفتاد نفر در آن ثبت شده بود، نزد عایشه بردم و بر او خواندم: گفت همه این ها با چشم خود دیده اند که ذو التّذیه - رئیس خوارج - توسط علی کشته شده است؟

گفتم: من از آن ها سؤال کردم و به من خبر دادند که همگی او را به چشم خود دیده اند.

عایشه گفت: لعنت خدا بر فلانی - یعنی عمرو عاص (2) - که به من نوشت او با خوارج در کنار رود نیل جنگیده و آن ها را کشته است.

آن گاه اشکش جاری شد و گریه کرد و سپس گفت: «رحم الله علیاً لقد کان علی الحق و ما کان بینی و بینة إلا کما یکون بین المرأة و أحماتها»: خدا علی علیه السلام را رحمت کند. او بر حق بود من با علی علیه السلام همچنان که زن با قوم و خویشان شوهرش بد

ص: 553

1- تاریخ بغداد، ج 1، ص 159 - 160 شماره 10.

2- همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه می کنند «بیهقی» از دانشمندان بنام مکتب خلفا، نام عمرو عاص را از حدیث حذف نموده و به جای آن لفظ «فلانی» را ذکر کرده است تا بدین وسیله به خیال خود موقعیت او را به عنوان یک نفر صحابی حفظ کرده باشد که البته این کار نمونه ای از تحریف و کتمان حقیقت در مکتب خلفاست. کدام انسان خردمند و عاقل و پژوهشگر منصفی است که نداند در آن روزگار «عمرو عاص» بر سرزمین مصر حکومت داشته است؟

می شود با او بد شدم» (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» ضمن بر شمردن مخالفان امیر المؤمنین علیه السلام و کسانی که از راه و روش آن حضرت منحرف بودند می گوید از جمله این گروه «أسود بن یزید» و «مسروق بن أجدع» بوده اند. آن گاه می نویسد: سلمة بن كهیل روایت کرده است که این دو تن به دیدار یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و اله می رفتند (2) و به گفتگو می پرداختند و به علی علیه السلام ناسزا می گفتند! اما أسود بن یزید بر همان حال مرد و اما مسروق از دنیا رفت تا وقتی که بعد از هر نماز بر علی بن ابی طالب درود می فرستاد و این به سبب حدیثی بود که از عائشه در فضیلت علی علیه السلام شنیده بود

وی سپس از سلمة بن كهیل نقل می کند که گفته است من پس از مرگ مسروق به اتفاق زبید یمانی به دیدار همسرش، رفتم ضمن گفتگو برای ما گفت که مسروق و أسود بن یزید در سب و دشنام دادن به علی علیه السلام زیاده روی می کردند اما أسود بر همان حال، مرد ولی مسروق از دنیا رفت تا آن که خودم از او شنیدم که بر علی علیه السلام درود می فرستد پرسیدیم این تغییر عقیده برای چه بود؟ جواب داد به خاطر روایتی بود که عایشه در فضیلت سرکوب کننده «خوارج» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برایش نقل کرده بود. (3)

8- مؤلف کتاب «نورالابصار» سید مؤمن شبلنجی در فصل مربوط به امام محمد باقر علیه السلام آورده است که آن حضرت از ما جرائی که بین عایشه و علی علیه السلام اتفاق افتاد از «جابر بن عبدالله انصاری» پرسش نمود «جابر» به عرض رسانید: روزی به دیدار عایشه رفتم و از او پرسیدم که نظرت درباره علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟ سر به زیر افکند و قدری به فکر فرو رفت و آن گاه سر بر آورده و گفت:

إذا ما التَّبَرَّ حَكَّ عَلِيَّ مُحَكِّ *** تَبَيَّنَ غَشَّةٌ مِنْ غَيْرِ شَكِّ

ص: 554

1- دلائل النبوه بیهقی، ج 6 ص 434 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه، تاریخ ابن کثیر: البداية والنهاية، ج 7 ص 315 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه برای آگاهی بیشتر در این باره به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2، ص 268 - 267 شرح خطبه 36 تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم مراجعه فرمایید.

2- در کتاب «الغارات» تحقیق سید عبدالزهراء، حسینی، ص 387 و چاپ دانشگاه، ص 563 در کمال صراحت آمده است که آن زن «عائشه» بوده است

3- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 97 - 98.

هنگامی که طلا به «محک» (1) کشیده شود بدون تردید درجه خالص بودن آن مشخص می شود.

در میان اجتماع ما مردم از خوب و بد در هم آمیخته اند و علی علیه السلام در این میان نقش «محک» دارد (که انسان ها به وسیله او آزمایش می شوند) (2)

9- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» به سند خود از عائشه روایت کرده که: گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام فرمود: برای تو (در عظمت مقام و منزلت در نزد خداوند) همین بس که دوستدار تو در دم، مرگ اندوه و حسرتی ندارد و در قبر هم احساس وحشت و تنهایی نمی کند و در روز قیامت هم از هول و هراس، آن ترس و بیتابی نخواهد داشت (3)

2- امّ المؤمنین امّ سلمه

در منابع مهمّ و معتبر حدیثی اهل سنت روایات زیادی در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از امّ سلمه - همسر پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله - نقل شده که برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1- حافظ طبرانی و علامه محدّث نورالدین هیثمی و برخی دیگر از بزرگان و محدّثان اهل سنت از «امّ سلمه» روایت کرده اند که همواره می گفت:

«كان علیّ علیه السلام علی الحق من اتبعه اتبع الحق و من ترکه ترک الحق عهد معهود قبل یومه هذا» (4)

ص: 555

1- محک سنگ مخصوصی است که به وسیله آن خالص بودن و ناخالصی طلا و نقره را آزمایش می کنند و عیار آن ها را مورد سنجش قرار می دهند.

2- نور الأبصار، ص 157 - 158 چاپ مصطفی الحلبي

3- تاریخ بغداد، ج 4، ص 102.

4- المعجم الكبير، ج 23 ص 330 و 396 ح 758 و 946 مجمع الزوائد، ج 9، ص 134، میزان الاعتدال، ج 4، ص 217 و با اختلاف در لفظ الکنی و الأسماء علامة دولابی، ج 2، ص 89 ترجمة الامام علی بن أبي طالب، ج 3، ص 152، أرجح المطالب، ص 598 مفتاح النجا به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 625 و الضعفاء عقيلي، به نقل علامه محمودی در پاورقی ترجمة امام علی بن أبي طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 3، ص 154.

علی علیه السلام همیشه بر حق بوده است هر که از او پیروی کند از حق پیروی کرده است و هر که او را رها، کند حق را رها کرده است این عهد و پیمانی است ثابت و تغییر ناپذیر که پیش از این مقدر شده است.

2- حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» خود در حدیثی آورده است:

«علی علیه السلام در آستانه حرکت به بصره به عنوان وداع نزد ام سلمه - همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله - آمد.

ام سلمه گفت: در حفظ خدا و در امان او حرکت کن به خدا سوگند تو بر حقی و حق با تو است و اگر مسأله نافرمانی خدا و رسولش در میان نبود - که به ما فرمان داده است تا در خانه هایمان بنشینیم - همراه تو به بصره می، آمدم ولی کسی را با تو می فرستم که برای من از جانم عزیزتر است و او فرزندم عمر - ابن ابی سلمه - است». (1)

3- گروهی از دانشمندان اهل سنت از «ابو عبدالله جدلی» روایت کرده اند که: گفت «در دوران جوانی سفری به حج رفتم هنگام مراجعت گذرم به مدینه افتاد جماعتی از مردم را دیدم که در صف واحدی حرکت می کنند من نیز به همراه ایشان رفتم تا وارد خانه ام سلمه شدند از آن بانو شنیدم که صدا زد: ای شبث بن ربعی (2) از میان آن، جمع مردی فرومایه (که آثار بی خردی و

ص: 556

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 119

2- در تقریب التهذیب ابن حجر و «سفینة البحار» آمده است روزی که «سجاح» (زنی که در میان قبیله بنی تمیم ادعای پیغمبری کرد) شبث، مؤذن او شد. و آن گاه که کار سجاح به رسوائی کشید، اسلام آورد، و در موقع کشته شدن «عثمان» در قتل وی شرکت داشت و سپس در زمره اصحاب علی علیه السلام درآمد. و چون خوارج پیدا شدند با آن ها همدست شده و بر علیه آن حضرت قیام کرد روزی هم از خار جیگری توبه کرد و از جرگه آن ها بیرون رفت. در سال 61 هجری برای ریختن خون امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و از افراد مؤثر در این کار بود پس از واقعه کربلا به شکرانه کشته شدن امام حسین علیه السلام مسجدی در کوفه بنا کرد. و چون مختار در کوفه به خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کرد با او همکاری نمود، و سپس رئیس پلیس کوفه شد و هنگامی که ستاره حکومت مختار رو به افول نمود با دشمنان وی همدست و همداستان گردید و در ریختن خون وی شریک بود تا بالاخره در حدود سال 80 هجری دفتر زندگی سراسر ننگین او بسته شد و از این جهان رخت بر بست (تقریب التهذیب ابن حجر، ج 1، ص 411 شماره 2743 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه و سفینة البحار، ج 1، ص 682 چاپ قدیم و ج 4، ص 370 چاپ اسوه). برای اطلاع بیشتر از شرح حال «شبث» به قاموس الرجال تستری، ج 5، ص 388 - 391 شماره 3522 چاپ قم و سفینة البحار، ج 4، ص 368 - 370 چاپ اسوه و تنقیح المقال، ج 2 ص 80 چاپ نجف و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

سبک مغزی از چهره اش نمایان بود) جواب داد: بله ای مادر!

امّ سلمه: گفت آیا شما در مجالستان به رسول خدا صلی الله علیه و اله ناسزا می گوئید؟ پاسخ: داد چنین جسارتی درباره رسول خدا صلی الله علیه و اله چگونه ممکن است گفت: علی بن ابی طالب را چطور؟ شبت بن ربیع گفت چرا درباره او چیزهایی می گوئیم تا امر دنیایمان بگذرد ام سلمه: گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: هر کس علی علیه السلام را سب کند مرا ست کرده و هر کس مرا سب کند خدای تعالی راست کرده است». (1)

3- معاذه غفاریه

ابن حجر عسقلانی و ابن اثیر جزری و محب الدین طبری از معاذه غفاریه روایت کرده اند که می گفته است:

من به رسول خدا صلی الله علیه و اله انس و علاقه زیادی داشتم (و به خانه آن حضرت رفت و آمد می کردم) در سفرها معمولاً به همراه حضرتش می رفتم تا زخمیان را مداوا و بیماران را پرستاری نمایم در یکی از روزها حضور آن جناب که در خانه عایشه بود شرفیاب شدم دیدم علی علیه السلام بیرون می آید و شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله در غیاب او به عایشه می گوید: ای عائشه! این شخص - یعنی علی علیه السلام- از محبوب ترین و گرامی ترین افراد نزد من می باشد حقّ او را بشناس و احترامش را نگهدار

این جریان، گذشت تا روزی که میان علی علیه السلام و عایشه جنگ جمل پیش آمد و پس از خاتمه جنگ عائشه به مدینه بازگشت من به منزلش رفتم و به او: گفتم ای مادر مؤمنان با توجه به فرمایشاتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن روز درباره علی علیه السلام به تو فرمود؟ امروز دلت نسبت به علی چگونه است؟ گفت:

ص: 557

1- مستدرک حاکم، ج 3 ص، 121 کنز العمال، ج 11، ص 602 ح 32903 مصنف ابن ابی شیبّه، ج 7 ص 503 و ریاض النضره، ج 3، ص 106 ح 1320 چاپ بیروت، دار المعرفه و مرفقات المفاتیح، ج 9، ص 3942 ح 6101 چاپ، بیروت، دار الفکر و مسند أحمد، ج 6 ص 323 و خصائص نسائی، ص 24 چاپ مصر، بطور خلاصه

ای معاذه! دلم چگونه می تواند باشد نسبت به مردی که هر وقت به خانه ما می آمد و پدرم - ابوبکر - در منزل ما بود از نگاه کردن به او خسته نمی شد می پرسیدم پدر چرا این قدر به روی علی علیه السلام نگاه می کنی؟ می گفت دخترم من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: نگاه کردن به چهره علی علیه السلام عبادت است». (1)

4-4-امّ سنان بنت خثیمه

ابن عبد ربّه در داستان «وفود امّ سنان بنت خثیمه بن خرشه مذحجیه بر معاویه» اشعاری را از این بانو نقل کرده که وی این اشعار را در مدح علی علیه السلام سروده است. اشعار در حضور معاویه خوانده شد و معاویه پس از احضار «امّ سنان» آن ها را به رخ او کشید و آن بانوی شجاع این اشعار را که او سراینده آن هاست نه تنها انکار نکرد بلکه گفت لسان نطق و قول صدق: آری این ها بر زبان جاری شده و گفتار صادقی است

یا آل مذحج لا مقام فشمّروا *** إنّ العدوّ لآل أحمد یقصدُ

هذا علی کالهلال تحفُهُ *** وسط السماء من الکواکب أسعد

خیر الخلائق و ابن عم محمد *** إنّ یهدکم بالنور منه تهتدوا

ما زال مذ شهد الحروب مظفّروا *** و النصر فوق لوائه ما یفقد

خطاب به قبیله خود آل مذحج می گوید:

«نشینید و آستین ها را برای پیکاری سخت بالا بزنید زیرا دشمن آل محمد علیه السلام را قصد کرده، است و این علی است که مانند ماه نو در وسط آسمان که ستارگان او را احاطه کرده اند او پیوسته در جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و اله پیروزی با خود به ارمغان می آورد و هرگز پیروزی از بالای پرچمش زوده نمی شد».

معاویه از او پرسید آیا این اشعار را تو درباره علی علیه السلام گفته ای گفت: آری امیدوارم بعد از علی تو نیز راه او را دنبال کنی

ص: 558

1- الاصابه، ج 4، ص 402 شماره 974، اسد الغابه، ج 7، ص 268 شماره 7284 چاپ بیروت، ریاض النضره، ج 3، ص 169، ح

1574 چاپ بیروت، دار المعرفه و در یک چاپ دیگر، ج 2، ص 161

یکی از همنشینان، معاویه اشعار دیگری را که این بانوی شجاع در مدح علی علیه السلام گفته بود به یاد معاویه انداخت و گفت یا امیر المؤمنین این اشعار را نیز این زن گفته است:

أم هلكت ابا الحسين فلم تزل *** بالحق تُعرف هادياً مهدياً

فاذهب عليك صلاة ربك ما دعت *** فوق الغصون حمامة قمرياً

قد كنت بعد محمد خلقاً كما *** اوصى اليك بنا فكنت وفياً

فاليوم لا خلف يؤمل بعده *** هيهات نأمل بعده انسياً

«یعنی: تو ای ابوالحسین تا زنده بودی حقیقتاً هادی و راهنمای ملت اسلام شناخته شده بودی ای علی علیه السلام درود و رحمت های پروردگار بر تو باد، مادامی که روی شاخه های، درخت قمری به نغمه سرائی می پردازد. بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله جانشین او برای ما تو، بودی تو را وصی خود قرار داد تو به خوبی و با وفا و صداقت بار این امانت سنگین را به مقصد رساندی. امروز جانشینی که پس از پیامبر صلی الله علیه و اله بتوان امید بر او بست وجود ندارد هیهات که پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله به جز علی علیه السلام دل به کسی ببندیم».

باز معاویه: گفت این اشعار را نیز تو گفته ای؟ ام سنان باز با شهادت قابل تحسین اعتراف کرد و گفت ای معاویه تو می دانی که این عقیده ماست «كان والله عليّ أحبّ إلينا منك و أنت أحبّ إلينا من غيرك» به خدا قسم علی علیه السلام برای ما محبوب تر از تو است و چنان که تو برای ما محبوب تر از دیگران هستی منظورش از دیگران: «مروان بن حکم» و «سعید بن العاص» بودند. که از دست آن ها به شکایت پیش معاویه آمده بود. (1)

5- اروی دختر حارث بن عبدالمطلب

«ابن عبد ربه» در «العقد الفريد» درباره ورود «اروی» دختر حارث بن عبدالمطلب بر معاویه نوشته است:

«ان اروی بنت الحارث بن عبدالمطلب دخلت علی معاویه و هي عجوزة كبيرة، فلما رأها معاویه: قال مرحباً بك و أهلاً يا عمّة (= خاله) فكيف كنت بعدنا؟»

ص: 559

1- عقد الفريد، ج 2، ص 110 و ج 1، ص 339 كتاب الجمانه في الوفود، چاپ بيروت، دار الاندلس.

فَقَالَتْ يَا بَنِي أَخِي لَقَدْ كَفَرْتُمْ بِدِ الْنِعْمَةِ وَأَسَأْتُمْ لَابْنِ عَمِّكَ الصَّحْبَةَ، وَتَسْمِيَتُمْ بِغَيْرِ اسْمِكُمْ وَأَخَذْتُمْ غَيْرَ حَقِّكَ مِنْ غَيْرِ بَلَاءٍ كَانَ مِنْكَ وَلَا مِنْ آبَائِكَ وَلَا سَابِقَةً فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ أَنْ كَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ فَاتَّعَسَّ اللَّهُ مِنْكُمْ الْجُدُودَ وَأَضْرَعَ مِنْكُمْ الْخُدُودَ وَرَدَّ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَكَانَتْ كَلِمَتُنَا هِيَ الْعَلِيَا وَنَبِينَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ الْمَنْصُورُ، فَوَلَّيْتُمْ عَلَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ تَحْتَجُونَ بِقِرَابَتِكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَأَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ فَكُنَّا فِيكُمْ بِمَنْزِلَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَغَايَتُنَا الْجَنَّةُ، وَغَايَتُكُمْ النَّارُ».

«اروی دختر حارث بن عبدالمطلب در حالی که بسیار پیر شده بود بر معاویه وارد شد چون معاویه او را دید گفت خوش آمدید ای عمه پس از ما چگونه گذرانندی؟ گفت برادر زاده کفران نعمت کردی و در مصاحبت با پسر عمویت بد کردی خود را به اسمی نامیدی که شایسته تو نبود و غیر حق خود را گرفتی بدون این که تو و پدرانت در این راه زحمتی کشیده باشید و بدون این که در اسلام سابقه ای داشته باشید بعد از آن که به رسول خدا صلی الله علیه و اله کافر شدید پس خداوند شما را از ریشه کند و به حالت مذلت انداخت و حق را به صاحبش برگرداند، گرچه مشرکان را چنین عاقبتی خوش آیند نباشد، و حرف ما به کرسی نشسته و پیامبر ما پیروز از آب درآمده بود بعد از او خود را بر ما والی ساختید و دلیلی که برای مردم ارائه دادید این بود که با رسول خدا صلی الله علیه و اله قرابت نزدیکی دارید و حال آن که ما از شما به پیامبر صلی الله علیه و اله نزدیک تریم و از شما به پیامبر صلی الله علیه و اله اولی تریم مثل ما در میان شما همانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون شد و علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله ما به منزله هارون نسبت به موسی بود پس پایان امر ما بهشت و نهایت امر شما دوزخ است.»

همین که سخن اروی به این جا رسید «عمر بن عاص» - که حضور داشت - گفت: ای پسر زن گمراه بس کن عقلت را از دست داده ای و شهادت تو به تنهایی کافی نیست. اروی خطاب به او گفت:

«وَأَنْتِ يَا بِنْتَ النَّابِغَةِ تَتَكَلَّمُ وَأَمَّا كَانَتْ أَشْهَرُ امْرَأَةٍ تَعْنَى بِمَكَّةَ وَأَخَذَهُنَّ لِأَجْرَةٍ، ادْعَاكَ خَمْسَةَ نَفَرٍ مِنْ قَرِيشٍ فَسَأَلْتِ امْرَأَتَهُمْ، فَقَالَتْ كُلُّهُنَّ إِنِّي فَانظُرُوا أَشْبَهُهُمْ بِهَذَا الْحَقِيقَةِ بِهَذَا الْعَصِ بْنِ وَائِلٍ» فَلَحِقَتْ بِهَذَا»

«تو ای پسر نابغه زبان به سخن گشوده ای که مادرت از مشهورترین زنان ترانه خوان و اجرت بگیر در مقابل پستی های خود بود تو را پنج نفر به فرزندی خود ادعا کردند و از مادرت در این رابطه سؤال شد و او گفت با هر پنج نفر آنان نزدیکی کرده است بینند به

کدام بیشتر رفته ای آن را پدر تو بدانند و در این میان تو شبیه تر از همه آن ها به عاص بن وائل بودی». (1)

6- حرّه دختر حلیمه سعدیه

شیخ فقیه وثقه جلیل القدر أبو الفضل، سدیدالدین شاذان بن جبرئیل قمی از اعلام قرن ششم هجری در کتاب «فضائل» خود به نقل از گروهی از افراد موثق روایت کرده است:

هنگامی که «حرّه» دختر حلیمه سعدیه - خواهر رضاعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم - بر حجّاج بن یوسف ثقفی وارد شد و در برابر او ایستاد حجّاج: گفت حرّه دختر حلیمه سعدیه تو هستی؟ حرّه: گفت فراسه من غیر مؤمن - کنایه از این که فراست ویژه افراد مؤمن است و با این همه هوشمندی از فرد غیر مؤمن جای تعجب است - حجّاج: گفت خدا تو را نزد من فرستاد زیرا شنیده ام که تو علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر و عثمان تفضیل می دهی.

حرّه: گفت آن کسی که این خبر را برای تو آورده که من علی علیه السلام را تنها از این چند نفر برتر می دانم به تو دروغ گفته است حجّاج گفت مگر او را بر کسان دیگری غیر از اینان هم برتر می دانی؟

حرّه: گفت من امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر آدم و نوح و لوط و ابراهیم و داوود و سلیمان و موسی و عیسی بن مریم علیهم السلام تفضیل می دهم.

حجّاج: گفت وای بر تو تو علی علیه السلام را که بر صحابه برتری می دهی کافی نیست که هشت تن از انبیاء بزرگ الهی را نیز بر آن می افزایی؟ اگر برای آن چه گفتم دلیل درستی نداشته باشی گردن تو را خواهم زد

حرّه: گفت این من نیستم که او را بر این پیامبران برتری می دهم بلکه خدای تعالی علی علیه السلام را در قرآن کریم بر آنان تفضیل داده است زیرا درباره حضرت آدم علیه السلام می فرماید: (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى): آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد (ترک اولی

ص: 561

1- العقد الفرید، ج 2، ص 120 - 119 وج 1، ص 346 کتاب الجمّانة فی الوفود، چاپ بیروت، دار الاندلس.

نمود) و گمراه گردید» (1) ولی درباره علی علیه السلام- و افراد خانواده او - می فرماید: (وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورَةً): «سعی و تلاش شما مورد قدردانی است». (2)

حجاج: گفت أحسنت یا حرّه اکنون بگو بینم دلیل تو بر تفضیل علی علیه السلام بر نوح و لوط چیست؟

حرّه: گفت خدای تعالی حضرتش را بر آن دو برتری داده، آن جا که فرموده است:

(صَبَّ رَبُّ اللَّهِ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ)؛ «خداوند برای کسانی که کافر شده اند به زن نوح و زن لوط مثل زده که آن، دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما، بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آن ها گفته شد همراه دوزخیان به آتش در آید» (3)

اما علی بن ابی طالب علیه السلام کسی است که خدای تعالی عقد ازدواج او را در زیر سدره المنتهی - در آسمان ها - منعقد ساخت (4)، و همسر او فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است که رضا و خشنودی خداوند در رضایت و خشنودی او و خشم و غضب خداوند در خشم و غضب اوست. (5)

حجاج: گفت أحسنت ای حرّه، اینک بگو به چه دلیل او را بر ابوالانبیاء ابراهیم خلیل الرحمان برتری می دهی؟

گفت: خداوند او را بر ابراهیم علیه السلام برتری داده آن جا که فرموده است: (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُتُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُظْمِنَنَّ قَلْبِي)؛ به یاد، آر آن هنگام که ابراهیم: گفت خدایا به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی: گفت مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت چرا ولی می خواهم دلم آرامش یابد». (6)

ص: 562

1- سوره طه، آیه 121

2- سوره، انسان، آیه 22

3- سوره تحریم، آیه 10

4- جهت آگاهی از روایات وارده در این موضوع به کتاب فضائل الخمسه، ج 2، ص 147 مراجعه فرمائید.

5- در این زمینه روایات زیادی در منابع حدیثی اهل سنت با همین مضمون و ألفاظ آمده است برای اطلاع کامل از آن روایات به کتاب فضائل الخمسه، ج 3، ص 184 - 190 مراجعه فرمائید.

6- سوره بقره، آیه 260

اما مولای من امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مراتب یقین و کمال ایمان به خدا - سخنی گفته است که هیچ یک از مسلمانان درباره آن اختلاف ندارند، فرموده است: (لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا إِزْدَدْتُ يَقِينًا): اگر همه پرده ها از مقابل چشمانم کنار زده شود بر یقین من به خدا چیزی افزوده نخواهد شد» و این سخنی است که هیچ کس پیش از او نگفته و بعد از او نیز کسی چنین سخنی را بر زبان خود جاری ننموده است. (1)

حجاج گفت احسنت - آفرین بر تو - ای حرّه.

اکنون بگو به چه دلیل علی علیه السلام را بر موسای کلیم برتری می دهی گفت خداوند درباره موسی علیه السلام می فرماید: (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ): موسی علیه السلام از آن شهر خارج شد در حالی که می ترسید و هر لحظه در انتظار حادثه ای بود (که به او برسند و به قتلش رسانند)». (2)

اما علی بن ابی طالب علیه السلام در «لیلة المبيت» در بستر رسول خدا صلی الله علیه و اله خوابید و هرگز بیم و هراسی به خود راه نداد تا جایی که خدای تعالی این آیه را درباره او نازل نمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ): و از میان مردم کسی هست که (همچون علی بن ابی طالب به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر صلی الله علیه و اله) جان خود را به خاطر خشنودی خداوند می فروشد». (3)

ص: 563

1- تذكرة الخواص، ص 27 چاپ، نجف، مناقب خوارزمی، ص 375 چاپ، قم، مؤسسة النشر الاسلامي شرح ابن أبي الحديد، ج 7، ص 253 و ج 11، ص 179 و 202.

2- سوره قصص، بخشی از آیه 21.

3- سوره بقره، آیه 207 در شأن نزول این آیه شریفه در تفسیر ثعلبی و تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر نیشابوری از تفاسیر اهل سنت در ذیل همین آیه آمده است که آیه مزبور در شب تاریخی «لیلة المبيت» که علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله خوابیده بود درباره آن حضرت نازل شده است. ابن ابی الحديد معتزلی در «شرح نهج البلاغه» از قول ابی جعفر اسکافی می نویسد: جریان خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله به تواتر ثابت شده و کسی جز شخص دیوانه یا غیر مسلمان آن را انکار نمی کند... و تمام مفسران نقل کرده اند که این گفتار خداوند (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ) در مورد علی علیه السلام و خوابیدن او در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شده است (شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 261، خطبه 238). برای اطلاع کامل از جریان «لیلة المبيت» و اسناد و مدارک آن در منابع اهل سنت به کتاب غایة المرام مرحوم، بحرانی، ج 4، ص 16 باب 45 چاپ بیروت و الغدير علامه امینی، ج 2، ص 44 - 45 و فضائل الخمسه، ج 2، ص 345 و احقاق الحق، ج 3، ص 23 - 34 و ج 14، ص 116 - 130 و ج 20، ص 109 - 114 و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

حجاج: گفت احسنت - آفرین بر تو- ای حرّه حال بگو: به چه دلیل او را بر داوود و سلیمان برتری می دهی؟ گفت خداوند او را بر آن دو برتری داده آن جا که فرموده است:

(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ): «ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می سازد» (1)

حجاج: گفت داوری او در مورد چه چیزی بود؟ حرّه: گفت در میان دو مرد که یکی صاحب درخت انگور و دیگری صاحب گوسفند بود که گوسفندان وی به تاکستان رفته و درختان انگور را خوردند آن گاه هر دو برای داوری نزد داوود علیه السلام آمدند داود گفت باید گوسفندان فروخته شوند و بهای آن را خرج درختان انگور کنند تا درختان به حال اول باز گردد پسرش (سلیمان): گفت نه پدر، جان بلکه باید از شیر و پشم آن ها گرفت. خداوند در این باره می فرماید: (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ): «ما حکم واقعی را به سلیمان فهماندیم» (2)

اما مولای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: (سَلُونِي عَمَّا فَوْقَ الْعَرْشِ سَلُونِي عَمَّا تَحْتَ الْعَرْشِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْقُدُونِي): از آن چه بر فراز عرش است از من بپرسید، از آن چه که در زیر عرش است از من بپرسید از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید» (3) و هنگامی که در جنگ خیبر بر رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و اله و خطاب به حاضران

ص: 564

1- سوره ص / آیه 26

2- سوره انبیاء، آیه 79

3- لازم به تذکر است که عین همین جملات و یا مشابه آن در نهج البلاغه و بسیاری از منابع حدیثی و تاریخی و کتب رجالی اهل سنت آمده است برای پی بردن به حقیقت این موضوع به منابعی که ذیلاً به آن ها اشاره می کنیم مراجعه فرمائید: نهج البلاغه، خطبه 93 و 189، استیعاب، ج 3 ص 206 - 208 در شرح حال علی بن ابی طالب چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه، اصابه ابن حجر، ج 2 ص 509، اسد الغابه، ج 4 ص 100 چاپ بیروت، ذخائر العقبی، ص 83 ریاض النضره، ج 2 ص 262 چاپ مصروج 3، ص 143 ح 1469 چاپ بیروت. تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 185، الاتقان، ج 4 ص 196، النوع الثمانون، کنز العمال ج 13 ص 165، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج 6 ص 52، شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 46 و فتح الباری، ج 10 ص 221 و در چاپ دیگر، ج 9، ص 577 در تفسیر سوره و الذاریات، ط بیروت، دار الفکر

فرمود: (أَفْضَلُكُمْ وَ أَعْلَمُكُمْ وَ أَقْضَاكُمْ عَلَي) برترین داناترین و داورترین شما علی علیه السلام است».

حجاج گفت: احسنت - آفرین بر تو - ای حزه اکنون بگو: به چه دلیل او را بر سلیمان برتری می دهی؟ حزه گفت: خدا او را بر سلیمان برتری داده آن جا که فرموده است سلیمان گفت: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي): «پروردگارا! سلطنتی به من عطا فرما که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد» (1)

اما مولای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره دنیا می فرماید: (یا دنیا ... طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ): «ای دنیا من تو را سه طلاقه کردم مرا به تو نیازی نیست» (2)، و خداوند درباره او این آیه را فرستاد (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا): ما این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که در زمین اراده برتری جوئی و فساد نداشته باشند» (3)

حجاج گفت: احسنت - آفرین بر تو - ای حزه.

اینک بگو: به چه دلیل «علی» را بر عیسی بن مریم علیه السلام برتری می دهی؟ گفت: خدای تعالی او را برتری داده آن جا که فرموده است:

(وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَلَمْ أَقُلْ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ) (4)

آن گاه که خداوند (در روز قیامت) به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود انتخاب کنید؟ عیسی گوید: منزهی تو؛ من حق ندارم آن چه را که شایسته من، نیست بگویم اگر چنین سخنی گفته باشم تو آن را می دانی تو از آن چه در روح و جان من است، آگاهی و من از آن چه در ذات پاک تو است آگاه نیستم به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها باخبری، من جز آن چه مرا به آن فرمان

ص: 565

1- سوره ص / آیه 35

2- نهج البلاغه فیض، ص 1119 کلمات قصار شماره 74 و صبحی صالح، ص 480 شماره 77 با تقدیم و تأخیر بعضی از الفاظ و مطالب بیشتر.

3- سوره قصص، آیه 83

4- سوره مائده، آیه 116 و 117.

دادی چیزی به آن ها نگفتم»

بنابراین حضرت عیسی علیه السلام داوری را تا روز قیامت به تأخیر انداخت اما علی بن ابی طالب علیه السلام وقتی که فرقه نصیریّه (1) درباره او مدعی عقیده باطلی گردیدند آن ها را مجازات کرد و داوری درباره آن ها را به تأخیر نینداخت این بود فضایل آن حضرت که هرگز با فضایل دیگران سنجیده نمی شود

حجاج: گفت أحسنت - آفرین بر تو - ای حرّه: از عهده پاسخ برآمدی و اگر پاسخ درست نمی دادی همان که گفتم می شد «گردنت را می زدم» آن گاه به او جایزه و صلّه ای در خور توجه داد و به نحو شایسته ای او را مرخص نمود خداوند حرّه را بیامرزد. (2)

7- دارمیّه حجونیه

ابن عبد ربّه اندلسی در «عقد الفرید» از أبوسهیل تمیمی روایت کرده که گفت:

سالی معاویه به حج رفت در جستجوی زنی از قبیله بنی کنانه برآمد که «دارمیّه حجونیه» خوانده می شد و سیاه چهره و فربه بود به او گفتند: زنده و سالم است دستور داد تا او را بیاورند وقتی که آمد معاویه به او گفت چرا آمدی ای دختر حام؟ دارمیّه

ص: 566

1- نصیریّه فرقه ای از «غلات» (افراطیان) هستند که به الوهیت امامان معصوم علیهم السلام عقیده دارند. ولی باید توجه داشت که طبق تحقیق محققان از فرقه ای بنام «نصیریّه» در زمان امیر المؤمنین علیه السلام هیچ گونه اثر و خبری در کتاب های ملل و نحل دیده نمی شود و این طایفه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام به وجود آمده است. اما با این همه بر اساس خبری که محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه 93 نقل کرده است تردیدی نیست که امیر المؤمنین علیه السلام در زمان حکومت خود گروهی را که به الوهیت آن جناب معتقد گردیده بودند، مجازات فرموده است بر این اساس ممکن است آن چه در گفتار «حرّه» به عنوان «نصیریّه» آمده است اشاره به مجازات همان گروه مزبور بوده و ذکر نام نصیریّه در متن خبر - پس از اشتهار این طایفه - از سوی برخی از راویان، صورت گرفته باشد. برای آگاهی از عقاید و آراء این فرقه باطله، به کتاب انوار النعمانیّه، ج 2 ص 241، ریحانة الأدب، ج 6، ص 194، ملل و نحل شهرستانی، ج 1، ص 168، فرهنگ فرق اسلامی، ص 442 و لغت نامه دهخدا، زیر عنوان لغت نصیریّه مراجعه فرمائید.

2- بحار الأنوار، ج 46 ص 134 ح 25 فضائل ابن شاذان ص 382، ح 162 چاپ قم، مؤسسه ولی عصر، اعلام النساء المؤمنات، ص 295 و ریاحین الشریعه، ج 4 ص 134.

گفت: اگر قصدت عیب جوئی و بدگفتن، است من از اولاد «حام» نیستم بلکه زنی از بنی کنانه ام.

معاویه: گفت راست می گوئی می دانی چرا تو را احضار کردم؟ گفت غیب را جز خدا نمی داند معاویه گفت: «بعثت الیک لا سألک علام احببت علیاً و ابغضتنی، و والیته و عادیتنی؟ قالت: او تعفینی؟ قال؟ لا اعفیک قالت اما اذابت فانی احببت علیاً علی عدله فی الرعیة و قسمه بالسویة و ابغضتک علی قتالک من هو اولی منک بالأمر و طلبتک ما لیس لک بحق و والیت علیاً علی ما عقد له رسول الله من الولاء و حبه المساکین و اعظامه لأهل الدین و عادیتک علی سفک الدماء و جورک فی القضاء و حکمک بالهوی... (1)

تورا احضار کرده ام تا از تو بپرسم که چرا علی علیه السلام را دوست می داری؟ و مرا دشمن و از وی پیروی و از من دوری می گزینی؟

دارمیه: گفت آیا مرا از پاسخ به این سؤال معاف می داری؟ گفت: هرگز گفت: حالا که از پذیرش عذر من امتناع داری بدان من علی علیه السلام را دوست می دارم چون در میان رعیت به عدالت رفتار می کرد و سهم هر کس را از بیت المال به طور یکسان و مساوی می داد و تورا دشمن می دارم به این جهت که با کسی که به امر خلافت از تو سزاوارتر، بود نبرد کردی و چیزی را به دست آوردی که از آن تو نبود و از علی علیه السلام پیروی نمودم برای این که رسول خدا صلی الله علیه و اله در غدیر خم رشته ولایت او را منعقد کرد و برای این که علی مسکینان را دوست می داشت و أهل دین را بزرگ می شمرد و با تو دشمنم به این علت که باعث خونریزی و اختلاف کلمه شدی و در قضاوت ستم نمودی و به دلخواه خود داوری کردی».

معاویه (که در حقیقت از سخنان او ناراحت شده بود) گفت: به همین جهت شکمت باد کرده و پستان هایت بزرگ شده و کمرت پهن گشته است.

دارمیّه: گفت ای مرد به خدا در این صفاتی که نام «بردی هند» (2) ضرب المثل بود. معاویه: گفت ای زن! آرام باش و حرفت را بفهم من حرف بدی به تو نزد شکم زن وقتی باد کند معلوم می شود بچه اش بزرگ و کامل، گشته و چون پستان هایش بزرگ

ص: 567

1- ابن عبد ربه، اندلسی عقد الفرید، ج 2، ص 113.

2- هند مادر معاویه است که در مکه به فحشاء و زشتکاری معروف بوده است. جهت آگاهی بیشتر به فصل چهارم کتاب «صحابه از دیدگاه کتاب و سنت و تاریخ» مراجعه فرمائید.

شود بچه شیرخوارش از شیر سیر می شود و چون کمرش پهن گردد به هنگام نشستن با وقار و متانت خواهد بود آن زن آرام شد.

آن گاه معاویه از او پرسید آیا تو علی علیه السلام را دیده ای؟ پاسخ: داد آری به خدا سوگند معاویه: گفت او را چگونه دیدی؟ گفت به خدا سوگند او را دیدم در حالی که حکومت دنیا آن چنان که تو را فریفته وی را نفریفته بود و نعمتی که تو را به خود سرگرم نموده هرگز او را اسیر خود نساخته بود معاویه پرسید آیا سخن او را شنیده ای؟ گفت آری به ، خدا گفتارش نابینائی را از دل ها می زدود همان گونه که روغن زنگ طشت را می زداید و تیرگی و کدوری آن را از بین می برد... (1)

8-غانمه بنت غانم

ابراهیم بن محمد بیهقی که یکی از دانشمندان بزرگ قرن سوم هجری است در کتاب «محاسن و مساوی» خود در یک روایت طولانی آورده است:

هنگامی که به غانمه بنت غانم خبر رسید که معاویه و عمرو بن عاص بنی هاشم را دشنام می گویند در مکه به پا خاست و خطاب به اهل مکه گفت:

ای مردم! این را بدانید که ولادت قبیلہ قریش با سهام قرعه برای استلحاق صورت نگرفته و قیافه شناس پدر را برای آن ها تعیین ننموده و این داغ عار و نشانه پستی بر پیشانی آن ها زده نشده است بلکه پیوسته سرور و سالار و جواد و بخشنده و از خاندان اصیل و نجیب بوده. اند آن گاه که مردم مالک ملک شدند قریش بر آن ها ریاست و سلطنت داشته اند و آن گاه که مردم مدعی فضیلتی بودند قریش بر آن ها فضیلت و برتری داشته و برگزیده برگزیدگان بودند هیچ گاه آلودگی و تیره گی و عیب و عاری در آن ها وجود نداشته و در اصالت و نجابت آن ها ضعف و ریب و طغیانی پدیدار نگشته و از راه حق منحرف نشده و جامه ندامت بر خود نیاراسته و مغضوب و گمراه نگردیده اند.

بنی هاشم پیوسته از بزرگان و پاکیزه ترین پاکان در حلم و بردباری بوده اند و در جود و سخاوت و بخشش کسی بر آن ها پیشی نگرفته است از ماست عبد منافی که شاعر

ص: 568

1- عقد الفرید، ج 1، ص 342 کتاب الجمانه فی الوفود چاپ، بیروت، دار الاندلس، بلاغات النساء، ص 105، چاپ، قم، انتشارات مکتبه الحیدریه و نیز ر.ک: أعلام النساء المؤمنات، ص 333 و أعیان الشیعه، ج 364/6

درباره او گفته است:

كانت قریش بیضة فتفلقت *** فالمنح خالصها لعبد مناف

و از ماست فرزند دلبندهش هاشم که در سال های قحطی برای قوم خود نان را در کاسه خُرد می کرد و به آن ها ترید می داد و شاعر در حق او گفته است:

هشم الثرید لقومه و اجارهم *** و رجال مكة مسنتون عجاف

و از ماست عبدالمطلب که به برکت وجود او سیراب شدیم و شاعر در حق او گفته است:

و نحن سنی المحل قام شفیعنا *** بمكة يدعو و المیاه تغور

و از ماست فرزند عزیزش ابوطالب سید بنی هاشم و زعیم اولاد عبدالمطلب که شاعر در حق او گفته است:

آتیتهُ مَلِکاً فقام بحاجتی *** و تری العلیج خائباً مذموماً

و از ماست عباس بن عبدالمطلب که رسول خدا صلی الله علیه و اله او را در ردیف خود قرار داد و در نزد آن حضرت جایگاه ویژه ای داشت (مقام و منزلتش را بزرگ می شمرد و از وی ستایش می نمود) و شاعر در حق او گفته است:

ردیف رسول الله لم أر مثلهُ *** و لا مثلهُ حتّی القيامة یوجد

و از ماست حمزة بن عبدالمطلب که سید شهدا است و شاعر در حق او گفته است:

ابایعلی لک الارکان هدّت *** و انت الما جدُّ البرِّ الوصول

و از ماست جعفر بن ابی طالب: ذوالجناحین احسن الناس حسنا واکملهم کمالا لیس بغدار ولا ختار که خداوند متعال بجای دو دست دو بال باو عنایت فرموده که در بهشت با آن پرواز می کند و کمال و حسن و جمال او از همه مردم افزون است و غدر و مکر در کار او نیست و شاعر در حق او گفته است:

هاتوا کجعفرنا الطیار أو کعلینا *** ألیسا اعز الناس عند الخلائق

و از ماست امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام افرس بنی هاشم و اکرم من احتفی و تنعل بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم و من فضائله ما قصر عنکم انباؤها: که همانند او هرگز دیده نشده و او یگه تاز میدان لافتی و کریم ترین مردم از کفش پوش و برهنه پا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله است و از فضائل او همین کافی است که هر چند بخواهند از شماره آن فضائل خبر دهند قادر نخواهند بود و شاعر در حق او گفته است:

و هذا علي سید الناس فاتقوا *** علياً با سلام تقدّم من قبل

و از ماست حسن بن علی احد السبطین و سید شباب اهل الجنة که شاعر در حق او گفته است:

و من یک جده حقاً نبیا *** فان له الفضيلة في الانام

و از ماست حسین بن علی علیه السلام که جبرئیل او را بر دوش خود سوار می کرد و همین فخر او را کافی است و شاعر در حق او گفته

نفی عنه عیب الادمیین ربه *** و من مجده مجد الحسین المطهر

ثم قالت يا معشر قريش و الله ما معاوية بامير المؤمنين ولا هو كما يزعم هو والله شانيء رسول الله انى آتية معاوية و قائلة له بما يعرق منه جبينه و يكثر منه عويله).

چون غانمه از فضائل بنی هاشم به پرداخت مردم قریش را مخاطب ساخت و گفت بخدا قسم هرگز معاویه امیرالمؤمنین نیست و او گمان نکند که این منصب از برای او است بخدا قسم نیست معاویه مگر عیب کننده رسول خدا صلی الله علیه و اله هر آینه بسوی معاویه سفر خواهم کرد و چندان از معایب او بر شمارم که عرق خجالت در پیشانی او متراکم شود و بانک عویش بالا گیرد این سخنان بگوش عامل مکه رسید نامه ای به معاویه نوشت و صورت حال را مکشوف داشت که غانمه اینک بجانب مدینه سفر خواهد کرد.

چون نامه به معاویه رسید فرمان داد که دار الضیافه ای برای او تهیه کردند و آن را پاکیزه نمودند و فرش های قیمتی در او گسترده چون به شهر نزدیک شد معاویه پسرش را با جماعت خدم و حشم و ممالیک به استقبال غانمه فرستاد تا این که او را بدار الضیافه وارد بنماید ولی غانمه اعتنائی نکرد یزید گفت پدرم درخواست کرده که شما وارد مهمان خانه شوید.

و غانمه یزید را نشناخت فلذا او را نهیب زد و گفت تو کیستی خدایت ضعیف کند گفت یزید بن معاویه غانمه گفت ای ناقص خدایت رعایت نکند من زیادی نیستم من در مدینه برادر دارم سپس رفت به خانه برادرش عمرو بن غانم یزید از کلام غانمه در خشم شد و صورت درهم کشید و رنگش بر افروخته شد رفت و معاویه را خبر کرد ماجرا را برای او نقل کرد معاویه گفت ای فرزند این زن از بزرگ ترین قریش است بحسب ،سن یزید گفت در مقدار عمر او چقدر فرض می کنی معاویه گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله از عمر او چنان معلوم می شد که صد سال گذشته است و او از بقیه گرام است.

چون روز دیگر شد غانمه بمنزل معاویه آمد بمحض این که وارد شد بر او معاویه ابتداء به سلام، کرد غانمه گفت: السلام علی المؤمنین والهوان علی الکافرین سپس فرمود: کدام یک از شما عمرو بن [\(1\)](#) العاص است؟ عمرو بن عاص گفت اینک من حاضرم.

غانمه گفت تو بنی هاشم را سب می کنی با این که تو سزاوار دشنامی و سب در وجود تو است و به سوی تو عود می کند؟ ای عمرو بخدا قسم من یکایک عیب های تو و مادرت را می دانم مادر تو کنیز سیاه دیوانه احمقی بوده که ایستاده بول می کرد و برای زنا دادن همیشه مهیا بود و هر زنا کاری با او رابطه داشت. در یک روز چهل مرد با مادر تو زنا کردند و قیمت او از هر زن زانیه ارزان تر بودای عمرو تو یک گمراهی هستی که هیچ گاه راه هدایت را نه پیمودی و مفسدی هستی که هیچ گاه به راه صلاح نرفتی و چندان بیغیرت هستی که اجنبی را بر فراش زوجات دیدی و متعرض او نشدی و آن را زشت ندانستی

غانمه چون از کار عمرو بن العاص به پرداخت بجانب معاویه توجه کرد و فرمود اما تو ای معاویه هیچ گاه از اهل خیر نبودی و در دامن شرافت پرورش پیدا نکردی و تربیت نشدی وای بر تو ترا با بنی هاشم چه کار است آیا می توانی زنان بنی امیه را به زنان بنی هاشم قیاس کنی یا جود و سخای جد خود امیه را با هاشم و اولاد هاشم در جاهلیت و اسلام برابر بدانی برای بنی هاشم بس است در مقام فخر و مباهات که رسول خدا صلی الله علیه و اله از ایشان است معاویه گفت ای غانمه خاطر جمع دار که دیگر من نسبت به بنی هاشم جسارتی نکنم گفت من می نویسم بر تو عهده را که دانسته باشی همانا رسول خدا صلی الله علیه و اله از خدای متعال درخواست کرده است که پنج دعا را از من مستجاب بنماید و اگر تو ترک سب نمائی هر پنج دعا را در حق تو قرار می دهم یعنی نفرین می کنم تو را معاویه بترسید و قسم یاد کرد که دیگر بنی هاشم را سب نکند. [\(2\)](#)

ص: 571

-
- 1- قالت من منکم ابن العاص قال عمروها انا ذافقالت انت تسب قریشا و بنی هاشم و انت اهل السب و الیک یعود السب یا عمرو انی واللہ لعارفة بعیوبک و بعیوب امک و انی اذکر لک ذلک عیبا عیبا ولدت من امة سوداء مجنونه حمقاء تبول من قیام و یعلوها اللئام اذا امسها الفحل کانت نطفتها انفذ من نطفة راکبها و فی یوم واحد رکبها اربعون رجلا و اما انت یا عمر و رایتک غاویاً غیر راشد و مفسدا غیر صالح و لقد رایت فحل زوجتک علی علیه السلام فراشک فما غرت و ما انکرت
 - 2- المحاسن و المساویء، ص 91 - 94، چاپ بیروت، دار صادر

آن چه تا بدین جا آوردیم بخشی از روایات فراوانی است که - علاوه بر روایات وارده از طُرُق شیعه - دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز آن ها را در مورد افضلیت و اعلیّت و اولویّت امیر مؤمنان علی علیه السلام در معتبرترین منابع حدیثی و تاریخی خود از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده اند بنابراین - با توجه به آن چه گذشت - چگونه می توان گفت که «ابوبکر» و «عمر» و «عثمان» از امیر مؤمنان علیه السلام و کسی که در طهارت و ولایت و اداء، رسالت نظیر و شبیه و مماثل آن حضرت است افضل و برترند؟!

اکنون برای این که بدانیم مسأله افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام در طول تاریخ اسلام پیوسته بین دانشمندان بزرگ اسلام و متفکران و اندیشمندان و نویسندگان آزاده جهان مطرح بوده است این موضوع را از دیدگاه برخی از علما و محدّثان و نویسندگان و شعرای مشهور جهان مورد بررسی قرار می دهیم.

گفتار برخی از دانشمندان و محدّثان در برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام

1- امام أحمد بن حنبل (متوفای سال 241 هجری)

امام أحمد بن حنبل مکتباً به ابو عبدالله از مشاهیر دانشمندان و محدّثان عامّه مؤسس چهارمین مذهب اهل سنت است که بنا به گفته ابن خلکان در بغداد چشم به جهان گشود و در همان شهر هم درگذشت. (1)

مورّخان و محدّثان اسلامی مطالب فراوانی را در مورد افضلیت امیر مؤمنان علی علیه السلام از او نقل کرده اند که ما به مواردی از آن ها اشاره می کنیم.

1. حاکم نیشابوری در «مستدرک» به سند خود از محمّد بن منصور طوسی روایت کرده که می گفت: از أحمد بن حنبل شنیدم که می گفت: «مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (2)

ص: 572

1- وفيات الأعيان، ج 1، ص 63 شماره 20 چاپ، بیروت، دارالفکر تاریخ المذاهب الاسلاميه، أبو زهره، ص 160، الكُلّنی و الألقاب محدث قمی، ج 1، ص 268

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 107 فرائد السمطين، ج 1، ص 379 ترجمة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 3، ص 83 ح 1117. و نیز، رک: الاستیعاب، ج 3، ص 213، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، صواعق المحرقة، ص 120 چاپ، مصر تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 168 شواهد التنزیل، ج 1، ص 19 و تهذیب التهذیب، ج 7، ص 329.

فضائلی که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده درباره هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله نرسیده است.

2- علامه محمّد بن یوسف گنجی شافعی از محمّد بن منصور طوسی روایت کرده که گفت:

«ما در نزد أحمد بن حنبل بودیم که مردی از او پرسید: ای ابا عبدالله! درباره این حدیث که از علی علیه السلام روایت شده که فرموده است «أَنَا قَسِيمُ النَّارِ: مَنْ قَسَمَتْ كُنْدَهُ آتَشَ (دوزخ) هستم» چه می گویی؟ أحمد: گفت چرا آن را انکار می کنید؟ آیا این روایت به ما نرسیده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی فرمود: (لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ): «تو را دوست نمی شمارد مگر کسی که مؤمن باشد و تو را دشمن نمی دارد مگر کسی که منافق باشد؟» گفتیم آری احمد گفت پس جای مؤمن در کجاست؟ گفتیم در بهشت. گفت جای منافق در کجاست؟ گفتیم در آتش جهنّم احمد گفت: پس علی علیه السلام تقسیم کننده آتش دوزخ است. (1)

3- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» به سند خود از «عبدالله» پسر أحمد بن حنبل نقل کرده است که گفت: در یکی از روزها در مجلس پدرم نشسته بودم که گروهی از کرخی های بغداد نزدش آمده و درباره خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام مطالب بسیاری به زبان آوردند و درباره خلافت علی علیه السلام نیز مطالب فراوانی متذکر شدند و سخن به درازا کشید و صحبت های طولانی به میان آوردند در پایان پدرم سر برداشته خطاب به آنان گفت شما درباره «خلافت» و خلافت علی علیه السلام زیاد حرف زدید ولی آن چه مسلم است آن است که خلافت چیزی بر اعتبار و شخصیت علی علیه السلام نیفزود و لباس خلافت به اندام او زینت نبخشید بلکه این علی علیه السلام بود که با خلیفه شدنش به خلافت آبرو داد و مایه زیور و آرایش خلافت گردید.

«خطیب» بعد از نقل این جریان می گوید: سیّاری گفت: هنگامی که این سخن احمد را به یکی از شیعیان، گفتم در جواب: گفت نیمی از کینه ای که نسبت به احمد حنبل در دل، داشتیم به سبب این سخن دلنشین از دل خود زدودم!! (2)

ص: 573

1- کفایة الطالب باب ، ص ، 72 ترجمة الامام علي بن ابي طالب عليه السلام من تاريخ دمشق، ج 3، ص 146 ح 1163 چاپ بیروت، ط 3.

2- تاریخ بغداد، ج 1، ص 135.

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» پس از نقل سخن «أحمد» دربارهٔ خلافت علی علیه السلام می گوید از فحوا و مفهوم این سخن چنین استنباط می شود که دیگران چون به خلافت می رسیدند با احراز پُست خلافت آبرویی برای خود کسب کرده و نقایص آنان پایان می پذیرفت و اما علی علیه السلام هیچ نقصی در او وجود نداشت که نیاز داشته باشد تا به وسیلهٔ خلافت آن را مرتفع سازد بلکه خلافت در ذات خود نقص داشته و چون او بر آن دست یافته نقص و کاستی خلافت با ولایت و رهبری او از میان رفته و به کمال خود رسیده است. (1)

2- ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (متوفای سال 255 هجری)

ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری از علمای مشهور معتزلی اهل سنت و رئیس فرقهٔ جاحظیه از فرقه های معتزله و از مشاهیر ادبا و فصحا و بلغا و از شاگردان ابراهیم بن سیار معروف به «نظام» و دارای تألیفات زیادی است. (2)

وی با این که در پاره ای از موارد از شیخین (ابوبکر و عمر) طرفداری نموده و به علاوه عثمانی بوده و یکی از دشمنان سرسخت امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می رود در عین حال؛ در فضایل خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و برتری امیر المؤمنین علیه السلام بر همه مردمان سخنان ارزندهای ابراز داشته که در بخشی از سخنان او چنین آمده است:

نزاع و جدال های دشمنانه در برتری اهل بیت علیهم السلام بر دیگران عقل های سالم را ناقص و اخلاق نیکو را فاسد می نماید پس آن چه بر ما واجب است این است که: در پی حق جویی باشیم و از حق پیروی کنیم و در جستجوی مقصود خدا در قرآن، برآئیم و

ص: 574

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 52 چاپ ابوالفضل ابراهیم

2- ابو عثمان عمرو بن بحر، معروف به «جاحظ» از معتزلیان بصره است و فرقهٔ جاحظیه منسوب به اوست. جاحظ جزو عثمانی ها به شمار می رود و کتاب «عثمانیه» از تألیفات اوست که بر این کتاب ابو جعفر، اسکافی شیخ مفید و سید احمد بن طاووس ردّ و نقض نوشته اند جاحظ حدود نود سال عمر کرد و در آخر عمر مبتلا به فلج گردید و در سال 255 هجری قمری در بصره درگذشت (وفیات الاعیان، ج 3، ص 470 و هدیهٔ الأحباب محدث قمی، ص 115) برای آگاهی بیش تر از شرح حالش به وفیات الاعیان ابن خلکان، ج 3، ص 470 شمارهٔ 506 چاپ، بیروت، دارالفکر، تاریخ بغداد، ج 12 ص 212، لسان المیزان، ج 4، ص 355، روضات الجنات، ج 5 ص 310 شمارهٔ 532، ریحانه الأدب، ج 1، ص 377، لغت نامه دهخدا، ج 5، ص 7336 ستون سوم چاپ دانشگاه و دیگر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

تعصّب و هوای نفس را کنار گذاریم و تقلید از گذشتگان و استادان و پدران را به دور افکنیم

اگر خدا می خواست «بنی هاشم» را با مردمان دیگر یکسان قرار دهد، آنان را به سهم ذوی القربی (1)، اختصاص نمی داد و نمی فرمود:

(وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (2) «نخستین بار به انداز خویشاوندان نزدیک ترت بپرداز» و نمی فرمود:

(وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ) (3): این قرآن یادآوری برای تو و خویشاوندانت می باشد.

بنابراین برای خویشاوندان نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و اله امتیازاتی است که برای دیگران نیست پس هر کس به رسول خدا صلی الله علیه و اله بیش تر نزدیک تر است اجرش بیش تر و مقام و منزلتش بالاتر است و اگر خداوند آنان را با دیگر مردمان یکسان قرار داده بود «زکات» را بر آنان حرام نمی کرد و این حرام کردن علتی ندارد جز آن که آنان در نزد خدا از شرافت و بزرگواری والایی برخوردارند و از هر پلیدی و بدی پاک و منزّه می باشند (4) و به همین جهت علی - کرم الله وجهه - بر فراز منبر می فرمود: (نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يَقَاسُ بِنَا أَحَدٌ): «ما خاندانی هستیم که با هیچ کس مقایسه نمی شویم».

و علی علیه السلام راست گفته است و چگونه می توان کسی را با گروهی مقایسه کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله از آنان و دو عنصر پاک و پاکیزه علی و فاطمه و دو فرزند دلبند پیغمبر، حسن و حسین علیهم السلام... در میان ایشان است. (5)

و در بخش دیگری از سخنان وی که در رساله جداگانه ای در اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته و علی بن عیسی اربلی «رحمه الله علیه» آن را در کتاب خود «کشف الغمّه» از او نقل نموده و ما آن را بطور خلاصه می، نگاریم چنین آمده است که می گوید:

ص: 575

1- اشاره به آیه شریفه: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى ...). آیه 41، از سوره انفال است.

2- سوره شعراء، آیه 214

3- سوره زخرف، آیه 44

4- اشاره به آیه «تطهیر» و یکی از فضایل بزرگ خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است که ما در مورد این آیه در بخش دهم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

5- ینابیع المودّه، ج 1، ص 179 باب 52 چاپ نجف و ج 1، ص 151 چاپ بیروت

.... ما چنین دیدیم که دو فرقه اسلام (سنّی و شیعه) با هم اختلاف دارند یکی از آن ها می گوید چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود جانشینی برای خود تعیین نکرد و امت را اختیار داد که هر که را خواستند برای جانشینی انتخاب کنند و مردم هم ابوبکر را انتخاب کردند و گروه دیگر معتقدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به جانشینی خود تعیین کرد و او را برای پس از خود پیشوای مسلمین قرار داد و هر یک از این دو گروه ادّعی حقانیت خود را می کنند و چون ما چنین دیدیم هر دو فرقه را نگهداشتیم تا با آن ها بحث کنیم و حق را از باطل باز یابیم و از همه آن ها پرسیدیم آیا مردم از داشتن یک والی برای اداره کردن امورشان و جمع آوری زکوة اموال و تقسیم آن میان مستحقّین و همچنین برای قضاوت میان آن ها و استرداد حق مظلوم از ظالم و اقامه حدود و بطور کلی برای حفظ دین ناچارند یا خیر؟ همه گفتند بلی ناچارند.

باز از آن ها پرسیدیم که آیا مردم مجازند که بدون نظر و توجه به کتاب خدا و سنّت پیغمبرشان کسی را برای خود والی کنند؟ گفتند خیر مجاز نیستند.

آن گاه از همه آن ها پرسیدیم آن اسلامی که خدای تعالی به قبول آن دستور داده است کدام است؟

گفتند اسلام ادای شهادتین است و اقرار بدان چه از جانب خدا به پیغمبر آمده و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل به قرآن و حرام دانستن حرام آن و حلال دانستن حلال آن

باز از آن ها پرسیدیم آیا خدا را بندگان نیکی در میان مخلوقاتش هست که آن ها را برگزیند و اختیار کند؟

گفتند بلی. پرسیدیم به چه دلیل؟ گفتند خداوند در قرآن فرماید: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ)، سپس از آن ها پرسیدیم نیکان چه کسانی اند؟ گفتند پرهیزکارانند. گفتیم به چه دلیل؟ گفتند فرمایش خداوند است که (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)

گفتیم آیا خدا را می رسد که از میان پرهیزکاران هم بهترین آن ها را برگزیند؟ گفتند بلی مجاهدین را که با مال و جانشان جهاد می کنند به دلیل قول خداوند تعالی که فرماید: (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً).

سپس گفتیم آیا خدا را نیکانی از مجاهدین هم هست؟ همه گفتند بلی کسانی از

مجاهدین که به جهاد سبقت گیرند از بقیه برترند به دلیل آیه: (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ).

ما این سخنان را از آن ها قبول کردیم زیرا هر دو گروه در آن ها وحدت نظر داشتند و تا این جا دانستیم که بهترین مردم سبقت کنندگان در جهادند.

باز از آن ها پرسیدیم که آیا خدا را فرقه ای هم هست که بهتر از آن ها باشد؟

گفتند بلی آن هائی که در جهاد رنج و تعب زیاد تحمّل کردند و طعن و ضرب و قتلشان در راه خدا بیش تر از دیگران بود به دلیل آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ)

ما هم این سخن را از آن ها قبول کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین نیکان کسانی اند که رنج و تعب آن ها در جهاد فزون تر و جانفشانشان در راه خدا بیش تر و از دشمنان زیاد کشنده باشند (این مطلب که معلوم شد) از آن ها درباره این دو مرد یعنی علی ابن ابی طالب و ابوبکر پرسیدیم که کدام یک از آن دو تن رنج و تعبش در جنگ بیش تر و بلاء و گرفتاریش در راه خدا فزون تر بود؟ هر دو فرقه اجماع کردند که علی بن ابیطالب طعن و ضربش بیشتر و جنگش شدیدتر بود و او همیشه از دین خدا و از پیغمبر دفاع می کرد بنابراین از آن چه گفتیم ثابت شد که به اجماع هر دو گروه و به دلالت کتاب و سنت علی علیه السلام افضل است.

باز از آن ها سؤال کردیم که از متّین کدام بهتراند؟ گفتند آن ها که از پروردگارشان سند چنان که خداوند فرماید: (أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) سپس از آن ها پرسیدیم چه کسانی از خدا می ترسند؟

می ترسند؟

گفتند علماء به دلیل آیه: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ). باز از آن ها پرسیدیم که داناترین مردم کیانند؟ گفتند آن که داناتر باشد به عدل و هدایت کننده تر باشد بسوی حق و سزاوارتر باشد به این که متبوع باشد نه تابع به دلیل فرمایش خدای تعالی (يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ) که حکومت را به صاحبان عدل قرار داده است. ما این سخن را از آن ها قبول کردیم و سپس پرسیدم چه کسی از مردم به عدل بیش تر دلالت می کند گفتند آن که بیش تر به حق هدایت می کند و شایسته تر باشد که متبوع گردد نه تابع به دلیل قول خدای تعالی: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى).

(آیا آن که بسوی حق هدایت می کند برای متابعت سزاوارتر است یا آن که خود راه و

نمی‌داند مگر این که هدایت شود).

بنابراین کتاب خدا و سنت پیغمبر و اجماع هر دو فرقه دلالت می‌کنند بر این که افضل امت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب است زیرا که جهادش از همه بیش تر است و در نتیجه از همه اتقی است و چون اتقی است پس اخشی است و چون اخشی است لذا از همه اعلم است و چون اعلم است، پس از همه بیش تر به عدل دلالت می‌کند و چون عدل است پس بیش تر از همه امت را به سوی حق دعوت می‌نماید و در نتیجه سزاوارتر است که متبوع و حاکم باشد نه تابع و محکوم (1)

3- ابن مغزلی شافعی

محدث فقیه ابن مغزلی شافعی (متوفای سال 483 هجری) در مقدمه کتاب «مناقب» خود در فضائل اهل بیت و عظمت امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین می‌نویسد:

«درود خداوند بر سید و آقای ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله راستگویی، امین خاتم پیامبران و سید رسولان و برگزیده پروردگار جهانیان از میان همه آفریدگان و سلام بر او و همه فرستادگان با عزم و، ثبات از پیامبران صدیقان و شهیدان و صالحان.

و درود بر «علی» امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای سفید جبینان و پدر نیکان برگزیده و فرخنده آن چراغ های تابنده و شاخه های سربلند و رخشنده و درود بر بزرگ بانوی بانوان، عالم فاطمه زهرای بتول آن ریسمان پیوسته حق و نور سرشته خدا و فرزند، رسول و درود بر دو سید و آقا و دو امام و پیشوا دو نوباوه رسول خدا صلی الله علیه و اله و دو سرور جوانان اهل بهشت حسن و حسین علیهما السلام و درود بر پیشوایان بینای راه - هدایت یافتگان راهنما - چراغ های روشنی بخش تاریکی ها پرچم های هدایت و بهترین اسما حسناى الهی برترین نمایندگان، خدا پایه های اساسی توحید حضرت یکتا مشکات نور اقدس الهی، گنجوران و خزانه داران علم، خدا امنای حضرت پروردگار و گماشتگان بر خلقش همانان که ایشان را از پرتو نور خویش آفرید و خلعت قدوسی نورانیت خویش را بر اندامشان پوشانید و آنان را به جمال کمال خویش آراست و به حق داوری کردند و به حق عدالت را - در میان خلق - گسترده...» (2)

ص: 578

1- کشف الغمه، ج 1، ص 36 - 39 ط بنی هاشمی.

2- مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام ص 3، مقدمه.

أبو جعفر اسکافی یکی از علمای بزرگ معتزله و مؤلف کتاب «نقض العثمانیه» است که آن را در ردّ رساله «العثمانیه» ابو عثمان جاحظ نوشته و در مورد افضلیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر «أبو بکر» به تفصیل سخن گفته است. (1)

این دانشمند فرزانه در کتاب مزبور با صراحت و شجاعت تمام و دلایل محکم ثابت نموده که خوابیدن علی علیه السلام در «لیلة المبیّت» در بستر پیامبر به امر آن حضرت به مراتب أفضل از مصاحبت چند روزه «أبو بکر» با رسول خدا صلی الله علیه و اله در «غار» بوده است.

وی در بیان افضلیت علی علیه السلام بر أبو بکر می گوید: قال علماء المسلمین أنّ فضیلة علیّ علیه السلام تلك اللیلة لا نعلم أحداً من البشر قال مثلها إلا ما كان من اسحاق و ابراهیم عند استسلامه للذبح»

علمای مسلمین گفته اند: ما کسی را سراغ نداریم که به فضیلت خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله در شب هجرت رسیده باشد جز اسحاق و ابراهیم که فرمان خدا را در رابطه با قربانی دادن اسحاق در راه خدا گردن نهادند. (2)

ابن أبی الحدید معتزلی که بخش عمده ای از سخنان أبو جعفر اسکافی را در شرح نهج البلاغه در جواب «أبو عثمان جاحظ» آورده است از قول او نقل کرده که گوید:

ما پیش از این برتری فضیلت خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله در شب هجرت را بر مصاحبت ابو بکر در غار به گونه ای که بر اهل انصاف پوشیده نماند، به روشنی

ص: 579

1- أبو جعفر اسکافی، محمّد بن عبدالله از متکلمین معتزله بغداد - از اهل سنت - و صاحب تصنیفات مشهوری است. حسین بن علی کرایسی با وی مناظره داشته و در سال 240 هجری قمری در گذشته است. تاریخ بغداد ج 5 ص 416 برای اطلاع بیش تر از شرح حال وی به مقدمه کتاب «المعیار و الموازنه» تحقیق علامه محمودی مراجعه فرمائید.

2- البتّه باید توجه داشت که طبق عقیده اکثر مفسّرین و مورّخین و روایات وارده «ذبیح» اسماعیل بوده است نه اسحاق. در این رابطه دلایل محکمی وجود دارد که از آن جمله حدیث مشهور و متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است که فرموده است: (أنا بن الذّبیحین): «من پسر دو ذبیح» و معلوم است که مقصود از آن دو یکی حضرت اسماعیل و دیگری «عبدالله» پدر آن حضرت است که داستان آن مشهور است. جهت آگاهی بیش تر در این باره به تفسیر کشف زمخشری، ج 4، ص 58 تفسیر ابن کثیر، ج 6، ص 29، تفسیر فخر رازی، ج 26، ص 142 تفسیر مجمع البیان، ج 8 ص 322 چاپ بیروت و سایر تفاسیر در تفسیر سورة «و الصّافات و هم چنین مستدرک حاکم، ج 2، ص 559 و بحار الأنوار، ج 12، ص 121 باب قصّة الذبیح و تعیین الذبیح و دیگر مصادر و مدارک مربوطه مراجعه فرمائید.

بیان، کردیم و اینک به منظور تأکید بر آن چه در مباحث گذشته نگفته ایم از دو جهت دیگر مطلب را دنبال می‌کنیم.

اول این که: علی علیه السلام انس و الفت زیادی به پیامبر داشت به طوری که نمی‌توانست دوری پیامبر صلی الله علیه و اله را تحمل نماید از این رو هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله هجرت را آغاز فرمود، علی علیه السلام از موانست مزبور محروم شد و به عکس ابوبکر آن را به دست آورد و این خود باعث اشتیاق او به مصاحبت با آن حضرت بوده پس خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله که باعث دوری از آن حضرت گردید سبب ایجاد وحشت و رنج شدیدی برای او بود پس این دوری که سبب زجر آن حضرت و موجب ثواب بسیار بوده بر مصاحبت ابوبکر افضل است برای آن که ثواب عمل به موازات مشقت در عمل مشخص می‌شود.

و دوم این که: چون ابوبکر پیوسته دلش می‌خواست از مکه خارج شود چنان که گاهی هم به تنهایی خارج می‌شد بنابراین از ماندن در مکه کراهت داشت و لذا زمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و اله از مکه خارج شد به آرزوی قلبی خود رسید، پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السلام که در آن شب مشقت بزرگی را تحمل کرد و جان خود را در معرض شمشیرها و سر خود را در مقابل سنگباران دشمنان قرار داد. بدیهی است تحمل آن شدائد به مراتب بالاتر از مسافرت ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و اله بود. (1)

5- حافظ، ابونعیم اصفهانی (متوفای سال 30 هجری)

حافظ ابونعیم اصفهانی یکی از دانشمندان بزرگ و برجسته اهل سنت و صاحب تألیفات ارزنده فراوانی است.

وی درباره فضایل و عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب مشهور «حلیة الأولیاء» چنین می‌نویسد:

علی ابن ابی طالب علیه السلام بزرگ، قوم دوستدار ذات مشهود محبوب حضرت معبود باب شهر دانش و دانش‌ها سر سلسله مخاطبان به آیات، ایمان، استنباط‌کننده اشارات آیات، فرقان پرچم رهروان، هدایت‌نوربخش مطیعان صاحب رسالت، مولای متقیان پیشوای عدالت پیشگان پیشگام‌تر از همه در اجابت و ایمان و استوارتر از همه در

ص: 580

داوری و ایقان است که در حلم و بردباری از همه برتر و در علم و دانش از همه سرشارتر است. او مقتدا و پیشوای پرهیزکاران زیور، عارفان خبر دهنده از حقایق، توحید نمایان گر در خشنودگی های علم یکتا پرستی دارنده دل سرشار از خیر و دانایی گوش شنوا و فراگیر، حق وفا کننده به عهد و پیمان و کور کننده چشمه های فتنه و فساد است که در همه امتحانات الهی به سلامت رست و (سرافراز و سربلند) ناکشان و پیمان گسلان را دفع نمود و بیرون شدگان از دین و قاسطان و ستم پیشگان را خوار و ذلیل ساخت و مارقان را سرکوب نمود و کسی است که در دین خدا بسیار سخت گیر (و دقیق) و در ذات الهی فانی است (1)

6- جارالله زمخشری (متوفای سال 538 هجری)

جارالله زمخشری - محمود بن عمر بن احمد - چنان که در شرح حالش آورده اند؛ از فحول علمای اهل سنت و جماعت است که در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت و همچنین در علوم بیان و بلاغت و ادبیات عرب استاد کل و مرجع افاضل بوده و او را فخر خوارزم می‌گفتند او تألیفات زیادی دارد که هر یک از آن‌ها در اثبات تبخّر علمی او برهان قاطعی می‌باشد و أشهر از همه تفسیر «الکشاف عن حقائق التنزیل» است که از شهرت جهانی برخوردار و مرجع استفاده فحول علماء می‌باشد». (2)

وی در تفسیر کشاف، ذیل آیه مباهله (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)، (3) پس از نقل حدیثی از عایشه و این که رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن روز حسن و حسین و فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام را برای مباهله با نصاری نجران به همراه خود به قرارگاه مباهله بیرون آورد می‌گوید: «در این آیه (و حادثه تاریخی) دلیلی محکم بر فضیلت اصحاب کساء علیهم السلام است که هیچ دلیلی قوی تر از آن وجود ندارد». (4)

و نیز می‌گوید: در حدیث قدسی وارد است که خدای تعالی فرماید: (لَا دَخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ

ص: 581

-
- 1- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 61 - 62.
 - 2- ریحانة الأدب، ج 2، ص 379 - 382.
 - 3- سوره آل عمران، بخشی از آیه 61
 - 4- تفسیر کشاف، ج 1، ص 434 ذیل آیه برای آگاهی از شأن نزول آیه و جریان مباهله به کتاب های تفسیر و حدیث به ویژه بخش دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

أَطَاعَ عَلِيًّا وَإِنْ عَصَانِي، وَأَدْخِلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي)

(داخل بهشت می کنم آن کس را که اطاعت علی علیه السلام را نماید اگر چه مرا نافرمانی کند و داخل دوزخ می کنم کسی را که علی را نافرمانی کند و اگر چه مرا اطاعت کرده باشد).

آن گاه می گوید: این رمزی نیکو است زیرا دوستی و حُبّ علی علیه السلام ایمان کامل است و با وجود ایمان کامل اعمال سیئه به ایمان زیان نمی رساند و این که خداوند می فرماید اگر چه به من عصیان نماید او را می آمرزم برای اکرام مقام علی علیه السلام است. و این که فرمود به آتش درافکنم آن کس را که با علی علیه السلام عصیان ورزد اگر چه مرا اطاعت کند برای آنست که هر کس دوستدار علی علیه السلام نباشد او را ایمانی نیست و طاعات دیگرش از راه مجاز است نه حقیقت زیرا که سایر اعمال وقتی حقیقی خواهند بود که به دوستی علی علیه السلام مضاف گردد پس هر کس دوست بدارد علی را البته اطاعت کرده است خدا را و هر کس مطیع خدا باشد رستگار گردد بنابراین حُبّ علی اصل ایمان و بغض علی علیه السلام اصل کفر بوده و در روز قیامت جز حُبّ و بغض نیست یعنی حال مردم از این دو بیرون نیست که یا دوستدار علی علیه السلام هستند و یا دشمن، او دوستدار آن حضرت را سیئه و حسابی نیست و هر کس را حسابی نباشد بهشت منزل و سرای او است و دشمن او را ایمانی نیست و هر کس را ایمان نباشد خداوندش به نظر رحمت ننگرد و طاعتش عین معصیت باشد جایش در جهنّم است پس دشمن علی علیه السلام را هرگز از گزند عذاب رهایی نیست و دوست او را در عرصه محشر توقّف و درماندگی نباشد (فَطُوبَى لِأَوْلِيَائِهِ وَ سُحْقاً لِأَعْدَائِهِ).

خوشا به حال دوستانش و بدا برای دشمنانش (1)

7-أخطب خوارزمی

أبوالمؤید موفق بن أحمد مصری حنفی (متوفای سال 568 هجری) که از علمای بزرگ اهل سنت به شمار می رود در آغاز کتاب مناقب خود که از مشهورترین تألیفات اوست مطالب فراوانی در ستایش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده است که در قسمتی از بیانات جامع او در این باره چنین آمده است:

«من در ألقاب آن جناب می گویم که اوست، امیرالمؤمنین فرمانروای دین عزّت

ص: 582

1- نقل از ناسخ التواریخ حالات امام باقر علیه السلام، ج 7، ص 127

مهاجرین برگزیده، هاشمیین قاتل کافرین و ناکثین و مارقین و حمله کننده غیر فوّار. قطب دایره، مردانگی وارث میراث علم نبوت بینا تر از همه صحابه در قضاوت قلعه، استوار خلیفه، مین داناتر از هر کسی که روی این صفحه خاکی و زیر این آسمان نیلگون هویداست

برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله و پسر عمّش و برطرف کننده غم و اندوهش فرزندش فرزند، پیامبر خونش خون، پیامبر صلی الله علیه و اله گوشتش، گوشت، پیامبر صلی الله علیه و اله استخوانش استخوان پیامبر صلی الله علیه و اله دانشش دانش پیامبر صلی الله علیه و اله که صلح با او صلح با پیامبر صلی الله علیه و اله و جنگ با او جنگ با پیامبر صلی الله علیه و اله است.

جویاران فضایل در دنیا از دریاها فضایل اوست و گلزارهای توحید و عدل در باغستان های سخنان و نوشته های اوست اوست قطب دایره هدایت چراغ تاریکی های ضلالت حقیقت خردها ثمره های پیروزی از پرچم بر افراشته او چیده شده و گوهرهای دانش از قلم او گرفته شده... سر تا قدمش را سروش غیبی (جبرئیل امین) ستوده و گواه فضایلش بوده است است. (1)

8- شیخ الاسلام جوینی حموینی

محدث کبیر شیخ الاسلام جوینی حموینی (متوفای سال 730 هجری) در بخشی از مقدمه کتاب «فرائد» خود، می گوید:

«سپاس مخصوص خداوندی است که نبوت و رسالت را به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیامبر امّی صاحب مقام امن و امانت پایان داد و «ولایت» و رهبری را از برادرش و شاخه همسرسته پدرش آغاز نمود آن بزرگ مردی که حضرتش او را به منزله «هارون» نسبت به موسی علیه السلام قرار داده و تنها فضیلت نبوت را استثنا نمود (یعنی) وصی پسندیده و برگزیده اش علی علیه السلام آن باب مدینه علم و دروازه شهر دانش نهان، مشعل فروزان بخشش و احسان مرکز پخش حکمت و عرفان واقف بر دقائق اسرار قرآن، آگاه بر لطایف و معناهای دقیق و رموز، فرقان که از مشکلات علوم نهانی و حکمت های پنهانی آگاه و آن چه از آن ها ناپیداست برای او پیدا و هویدا بود...» (2)

ص: 583

1- مناقب خوارزمی فصل، اول، ص 40 - 43 چاپ قم مؤسسه النشر الاسلامی.

2- فرائد السمطین، ج 1، ص 12، چاپ بیروت.

امام فخر رازی صاحب تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، در جلد اول تفسیر خود در تفسیر سوره حمد (فاتحة الكتاب) در جهر و اخفات «بسم الله الرحمن الرحيم» که آیا در قرائت های فرائض یومیّه باید به جهر خوانده شود یا اخفات؟ جهر را اختیار کرده و بر صحت مدّعی خود دلایل چندی اقامه نموده و آن گاه در ذیل دلیل پنجم می گوید:

به تواتر ثابت شده است که علی بن ابی طالب علیه السلام «بسم الله» را بلند می خواند و هر که در دین خود به علی بن ابی طالب اقتدا کند بی تردید هدایت یافته است به دلیل آن که پیامبر صلی الله علیه و اله: فرمود: (اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارُ): «خداوند! حق را بر همان محوری بگردان که علی علیه السلام می گردد». (1)

و در ذیل دلیل هفتم گوید: (إِنَّ الدَّلَائِلَ الْعَقْلِيَّةَ مُوَافِقَةً لَنَا، وَعَمَلُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْنَا، وَمَنْ أَخَذَ عَلِيًّا إِمَامًا لِدِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَنَفْسِهِ): دلایل عقلی موافق با ما و عمل علی بن ابی طالب مؤید نظر، ماست و هر کس که علی علیه السلام را پیشوای دینی خود قرار دهد جان دین و ایمان خود را به پناهگاهی محکم رسانیده است. (2)

و در تفسیر سوره «بقره» ذیل آیه (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ): «ما بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (3) می گوید:

روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله پس از کشته شدن «عمرو بن عبدود» از علی علیه السلام پرسید در هنگام مبارزه با «عمرو» چه حالتی در خود احساس می نمودی؟ عرض کرد: در آن لحظه چنان قدرتی در خود احساس می نمودم که اگر تمام اهل مدینه در برابرم جبهه بگیرند می توانم یک تنه از عهده همه آن ها برآیم و این حدیث مشهور است (4) و هم او، در تفسیر سوره «کهف» ذیل آیه (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا): «آیا گمان کردی که اصحاب كهف و رقيم از آیات عجیب ما

ص: 584

1- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 1، ص 168 در تفسیر سوره حمد باب 4، مسأله 9 حجة 5 و در چاپ دیگر ص 205

2- همان، ج 1، ص 170 و حجج مخالف، حجة 3، ص 208 چاپ قاهره، مكتبة التوفيقية.

3- سوره بقره / آیه 253

4- تفسیر کبیر، فخر رازی، ذیل آیه

بودند» (1) می گوید:

اما درباره علی - کرم الله وجهه - روایت شده است که یکی از دوستانش که مرد سیاه چهره ای بود دزدی کرده بود وقتی او را به حضور حضرتش آوردند پرسید آیا دزدی کرده ای؟ گفت آری حضرتش دست او را قطع کرد آن مرد برگشت و در بین راه به سلمان فارسی و ابن کواء خارجی آشوبگر برخورد نمود ابن کواء پرسید چه کسی دستت را برید؟ گفت امیر المؤمنین و پیشوای مسلمین داماد رسول خدا صلی الله علیه و اله و همسر فاطمه زهرا علیها السلام، ابن کواء: گفت وای بر تو دستت را بریده است و تو این چنین از او مدح و ستایش می کنی؟ گفت چرا مدحش را نگوییم که او دست مرا به حق بریده و از آتش دوزخ نجاتم داده است.

سلمان این جریان را به علی علیه السلام گزارش داد حضرت دستور داد آن مرد سیاه را، آوردند دست خود را بر ساعد او گذاشت و با دستمالی دست و ساعد او را بست و دعائی، خواند پس صدایی از آسمان شنیدیم دستمال را از روی دست او بردارید دستمال را برداشتیم دیدیم دستش به اذن خدا بهبودی یافته است. (2)

همچنین، فخر رازی در تفسیر سوره «کهف» ذیل آیه (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ) ضمن بر شمردن دلایل امکان وقوع کرامات گوید:

هر کس که از احوال عالم غیب آگاه تر است دلش قوی تر و ناتوانیش کم تر است و از همین رو علی بن ابی طالب کرم الله وجهه - فرمود: «به خدا سوگند که من در قلعه خیبر را نه با نیروی جسمانی بلکه با نیروی الهی از جای در آوردم» و این بدان جهت است که علی ع - کرم الله وجهه - در آن هنگام نظرش به طور کلی از عالم اجساد بریده بود و فرشتگان نور عالم کبریا را بر دلش تابانده، بودند از این رو روحش تقویت یافت و هم رنگ جواهر ارواح ملائکه شد و پرتوهای قدس و عظمت در او تابید و به همین دلیل قدرتی برای او حاصل گشت که بدان سبب بر کارهایی قدرت یافت که دیگران بر انجام آن قادر نبودند... (3)

ص: 585

1- سوره کهف، آیه 9

2- تفسیر کبیر، ذیل آیه 9 در تفسیر سوره کهف

3- تفسیر کبیر، ذیل آیه 9، الحجّة السادسة

عَلَّامَه، شمس الدین أبو المظفر سبط ابن جوزی متوفای سال 654 هجری در کتاب «تذکرۃ الخواص» ضمن بر شمردن القاب امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

آن حضرت را (یعسوب الدین و) یعسوب المؤمنین، نامیده اند، زیرا یعسوب ملکه زنبوران غسل است که از همه قوی تر و هوشیارتر، است بر در کندو می ایستد و هر زنبوری که عبور کند دهانش را می، بوید اگر بوی بدی از او بیاید می فهمد که از گیاه بدی استفاده کرده پس او را به دو نیم می کند و بر در کند و می افکند تا زنبورهای دیگر عبرت بگیرند علی علیه السلام نیز بر در بهشت می ایستد و دهان مردم را می بوید هر کسی را که بوی دشمنی خود از او بشنود در آتش دوزخ می افکند.

وی در ادامه می گوید: مؤمنان به زنبور غسل می مانند زیرا زنبور غسل چیز پاکیزه می خورد و چیز پاکیزه می نهد و علی علیه السلام امیر مؤمنان است. (1)

نامبرده در کتاب تذکرۃ الخواص: گوید ابراهیم بن حسن بن حسین، از فاطمه علیها السلام بنت حسین علیه السلام از اسماء بنت عمیس روایت کرده که: گفت «سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله در دامان علی علیه السلام بود در حالی که وحی بر او نازل می شد و علی علیه السلام نتوانست نماز عصر را بخواند تا خورشید غروب کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و اله عرض کرد خداوندا، او در طاعت تو و طاعت پیامبرت به سر می برد پس خورشید را بر او بازگردان پس خداوند خورشید را بر او باز گرداند».

اگر گویند: جدّ تو در کتاب موضوعات (احادیث جعلی) گفته است: «این حدیث بدون شک جعلی و ساختگی است و روایت آن اضطراب دارد زیرا در سند آن احمد بن داود است و او را قدری، نیست و نیز فضل بن مرزوق در سند آن است و که ضعیف است جماعت دیگری از جمله عبدالرحمن بن شریک که ابوحاتم وی را ضعیف دانسته است» و نیز جدّ تو گفته: «من در این باره جز ابن عقده را متهم نمی دانم زیرا وی رافضی است صرف نظر از همه این ها باید گفت نماز عصر با غروب خورشید قضا شده بود و بازگشت خورشید بیفایده بوده است زیرا نماز قضا دیگر نماز ادا نمی گردد و نیز گفته اند: در حدیث صحیح آمده که خورشید برای کسی جز یوشع بن نون باز داشته

ص: 586

پاسخ گوئیم: این که جدم «رحمه الله علیه» گفته: «این حدیث بدون شک جعلی است» دعوی بیدلیل، است زیرا پاسخ طعنه ایی که بر راویان آن زده روشن است زیرا ما آن را از راویان عادل مورد وثوق که جای هیچ خرده ای بر آن ها نیست نقل کردیم و در سند آن احدی از کسانی که وی ضعیف دانسته وجود ندارد و ابو هریره نیز آن را - به روایت ابن مردویه از وی - روایت کرده و احتمالاً کسانی که وی اشاره کرده در طریق روایت ابو هریره باشند نه در اسناد دیگر

و این که گفته: «من در این باره جز ابن عقده را متهم نمی دانم» از باب ظنّ و شک است نه از باب قطع و یقین؛ و نیز ابن عقده به عدالت مشهور، است وی به نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام اکتفا می کرده و سخن از ستایش یا نکوهش صحابه «رحمه الله علیهم» به میان نمی آورده، از این رو او را به رافضی بودن منسوب داشته اند.

و این که: گفته نماز عصر قضا شده بود گوئیم: صاحبان عقل سلیم و فطرت صحیح معتقد نیستند که خورشید غروب کرد سپس، بازگشت بلکه از حرکت عادی باز ایستاد و در نظر بینندگان چنین آمد که غروب کرده است و چنین نبود بلکه آهسته حرکت می کرد دلیلش آن که اگر غروب کرده و سپس بازگشته بود حرکت افلاک مختل می شد و نظام عالم به هم می ریخت؛ و اگر هم حقیقتاً بازگشته باشد عجیبی نیست زیرا معجزه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و کرامتی برای علی علیه السلام بوده است چنان که به اجماع همه برای یوشع علیه السلام بازداشته شد و آن از دو حال خارج نیست یا معجزه موسی بود و یا کرامت یوشع اگر معجزه موسی بود پیامبر صلی الله علیه و اله ما از موسی افضل است و اگر کرامت یوشع بود علی علیه السلام از یوشع افضل است. پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: «علمای امت من مانند انبیای بنی «اسرائیل اند» و این سخن درباره هر یک از علماست چه رسد به علی علیه السلام! و نیز دلیل بر این فضیلت حدیثی است که احمد در کتاب فضائل از محمد بن یونس از حسن بن عبدالرحمن، انصاری از عمر بن، جمیع از ابن ابی لیلی از برادرش، عیسی از پدرش نقل کرده که: گفت رسول خدا صلی الله علیه فرمود: «صدیق ها سه نفرند: حزقیل مؤمن آل فرعون، حبیب نجار مؤمن آل یاسین، و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترین آن هاست». و چون حزقیل مانند یوشع یکی از انبیای بنی اسرائیل بود پس این حدیث دلالت دارد که علی علیه السلام از همه انبیای بنی اسرائیل برتر است.

درباره ایستادن خورشید صاحب بن عباد ملقب به کافی الکفاة گوید:

مَنْ كَمَوْلَايَ عَلِيٍّ *** وَ الْوَعَى تَحْمِي لظَاهَا

مَنْ يَصِيدُ الصَّيْدَ فِيهَا *** بِالطُّبَى حِينَ انْتَضَاهَا

مَنْ لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ *** وَقَعَاتٌ لانتضَاهَا

كَمْ وَ كَمْ حَرْبٍ ضَرُوسٍ *** سَدَّ بِالْمُرْهَفِ فَاهَا

اذْكُرُوا أفعالِ بَدْرِ *** لَسْتُ أَبْغِي مَا سِوَاهَا

اذْكُرُوا غَزْوَةَ أُخْدٍ *** إِنَّهُ شَمْسٌ ضُحَاهَا

اذْكُرُوا حَرْبَ حُنَيْنٍ *** إِنَّهُ لَيْثُ شِرَاهَا

اذْكُرُوا الْأَحْزَابَ قَدَمًا *** إِنَّهُ لَيْثُ شِرَاهَا

اذْكُرُوا مُهْجَةَ عَمْرٍو *** كَيْفَ أَفْنَاهَا شَجَاهَا

اذْكُرُوا أَمْرَ بَرَانَةَ *** وَأَصْدِقُونِي مَنْ تَلَاهَا

اذْكُرُوا مَنْ زَوْجَهُ الزُّ *** هَرَاءٌ قَدْ طَابَتْ ثَرَاهَا

حَالُهُ حَالُهُ هَارُونَ *** لِمَوْسَى فَافْهَمَاهَا

أَعْلَى حَبِّ عَلِيٍّ لَا *** مَنَى الْقَوْمِ سَفَاهَا

أَوَّلُ النَّاسِ صَلَاةً *** جَعَلَ التَّقْوَى حَلَاهَا

زُدَّتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ *** بَعْدَ مَا غَابَ سَنَاهَا

«کیست مانند مولای من علی در آن وقتی که آتش جنگ بر افروخته می گردد؟»

«کیست که در هر روز چندین حادثه مهم بی مانند از او سر زده باشد؟»

«چه بسیار جنگ های سختی که چنگ و دندان نشان دادند و او با تیغ تیز خود دهان آن ها را بست.»

«تنها کارهای او را در روز بدر یاد آورید و از کارهای دیگر صرف نظر می کنم.»

«از جنگ احد یاد کنید که او خورشید درخشان آن بود.»

«از جنگ حنین یاد کنید که او ماه تابان آن بود».

«از جنگ احزاب گذشته یاد کنید که او شیر بیشه آن بود».

«از خون دل عمرو بن عبدود یاد کنید که چگونه آن را بر زمین ریخت و اندوه به دل او نهاد».

«از تبلیغ سوره برائت یاد کنید و به من راست گوئید که چه کسی آن را بر مشرکان تلاوت کرد»؟

«از همسر او زهرا یاد کنید که چه پاکیزه نژادی بود».

«حال علی حال هارون برای موسی، است پس این را بفهمید».

ص: 588

«آیا بر دوستی علی این قوم بی خرد مرا سرزنش می کنند؟»

«با آن که او نخستین کسی بود که نماز گزارد و به زینت تقوا آراسته بود.»

«و خورشید بر او باز گردانیده شد پس از آن که نورش غروب کرده بود.»

و در این باب حکایت شگفتی است که جماعتی از مشایخ ما در عراق برایم روایت کرده اند گفتند ما در حضور ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ بودیم در مجلسی در تاجیه مدرسه ای در باب ابرز بغداد بود هنگام عصر بود که وی از حدیث ردّ شمس برای علی علیه السلام یاد کرد و آن را با عبارات زیبا و دل پذیر بیان داشت و سپس به ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام، پرداخت در این حال ابری پیدا شد و روی خورشید را چنان پوشانید که مردم پنداشتند خورشید غروب کرد ابو منصور بر روی منبر ایستاد و به خورشید اشاره کرد و این شعر را خواند:

لا تغربی یا شمس حتّی ینتهی *** مدحی لآل المصطفی و لِجَلِّهِ

وَ اثنی عنانک إنّ اُردتِ ثنائهم *** اُنسیتِ اُن کان الوقوف لِأجلِّهِ

إن کان للمولی و قوفکِ فلیکن *** هذا الوقوف لِخَیْلِهِ و لِرَجْلِهِ

«ای خورشید غروب مکن تا مدح من نسبت به آل مصطفی و فرزندانش تمام شود.»

«و عنان خود بر تاب اگر خواهان ثنای او هستی؛ آیا فراموش کردی که به خاطر او باز ایستادی؟»

«اگر روزی برای حضرت مولی باز ایستادی اینک برای خیل سواران و پیادگان او (یاران و فرزندان او) باز ایست.»

در این حال ابر از روی خورشید برطرف شد و خورشید نور پاشید.

(در حاشیه همین کتاب گوید:) من گویم: پس از قبول ردّ شمس برای یوشع که در اخبار مسلم آمده گزیری از قبول ردّ شمس برای امیر مؤمنان علیه السلام نیست به گواهی پاره ای از اخبار که از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: هر چه در میان بنی اسرائیل اتفاق افتاده نعل به نعل و موبه موبه در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد. (1)

11- حجة الاسلام أبو حامد غزالی (متوفای سال 505 هجری)

عَلَّامَه مَنَوی در «فیض القَدیر» از أبو حامد غزالی نقل کرده که گفته است:

ص: 589

«قد علم الاولون والآخرين ان فهم كتاب الله منحصر إلى علم علي، و من جهل ذلك فقد ضلّ عن الباب الذي من ورائه يرفع الله عن القلوب الحجاب، حتّى يتحقق اليقين الذي لا يتغير بكشف الغطاء». (1)

متقدّمین و متأخرین - پیشینیان و پسینیان - همه می دانند که فهم کتاب خدا (قرآن) منحصر به علم علی علیه السلام، است و اگر کسی این حقیقت را نفهمیده باشد از آن دری که خداوند پرده ها را از روی دل ها بر می دارد بسی دور افتاده است...

12- حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی (مقتول و متوفای سال 658 هجری)

حافظ، محمّد بن یوسف گنجی شافعی از بزرگان دانشمندان اهل سنت در کتاب مشهور «کفایة الطالب» در مورد افضلیت و برتری امیر مؤمنان علیه السلام بر همه صحابه - پس از نقل و توضیح حدیث (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهُ) می گوید:

«علماء از صحابه و تابعین و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله به برتری و زیادی علم علی علیه السلام و حدّت فهم و فراوانی حکمت و نکوئی قضاوت ها و صحّت فتوای او اعتراف کرده اند و ابوبکر و عمر و عثمان و سایر علمای صحابه با آن حضرت در احکام دین مشورت می نمودند و در نقض و ابرام گفتار او را می پذیرفتند زیرا که آن ها به فزونی علم و کثرت فضل و عقل و صحّت حکم آن حضرت اقرار و اعتراف داشتند. و البته این حدیث - یعنی حدیث أنا مدینة العلم... - درباره آن حضرت تجاوز از حد محسوب نمی شود چرا که رتبه و مقام او در نزد خدا و پیامبر و مؤمنان از بندگان خدا از این هم بزرگ تر و بالاتر است». (2)

13- علامه ابن صباغ مالکی (متوفای سال 855 هجری)

علی بن محمد بن صباغ مکی مالکی» ملقب به «نور الدین» معروف به «ابن الصباغ» از بزرگان علمای مالکی در کتاب معروف «فصول المهمة» در فضایل و مناقب علی علیه السلام گوید:

حکمت از گفتارش چیده می، شد دانش های آشکار و نهان به قلبش بسته بود

ص: 590

1- فیض القدير، ج 3، ص 46 چاپ بیروت.

2- کفایة الطالب، ص 223 آخر باب 58

همیشه از سینه اش دریا های، علوم، جوشان و امواجشان خروشان بود تا بدانجا که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُيُنُهَا): «من شهر علم و علی علیه السلام دروازه آن است».

و در جای دیگر در همان کتاب گوید:

از جمله علمی که به علی علیه السلام اختصاص داشته علم فقه است که محل رجوع همه مردم و منبع حلال و حرام است پس علی علیه السلام بر مشکلات احکام و حقایق اشیاء مطلع و آگاه بود و هر حکمی را در محل و مقام خود به روشنی می دانست، به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و اله در میان همه امت علی علیه السلام را به علم قضاوت اختصاص داده بود چنان که امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب «المصاییح» از انس - بن مالک - روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله در موقعی که هر یک از صحابه را به کاری که شایسته آن بود تعیین فرموده بود قضاوت را به علی علیه السلام اختصاص داده و فرمود: علی علیه السلام از همه شما (صحابه و امت) به قضاوت آگاه تر است. (1)

14- عامر بن شراحیل شعبی

ابو عمرو، عامر بن شراحیل شعبی که علمای عامه او را به فقاہت و وثاقت ستوده و ذہبی در «تذکرۃ الحفاظ» به عنوان علامه تابعین از او یاد کرده است (2)، در توصیف مقام علمی امیر مؤمنان علیہ السلام می گوید: امیر مؤمنان علیہ السلام بدون مقدمه نه جمله فرموده است که چشم بلاغت را در آورده و حکمت های جوهر نشان را به یتیمی نشانده و دیگران را از آوردن مانند یکی از آن ها عاجز ساخته است سه جمله در مناجات، سه جمله در حکمت و سه جمله در آداب سه جمله مناجات: (إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ) «خدایا همین عزت مرا بس که بنده توام و همین افتخار مرا بس که تو پروردگار منی تو چنانی که دوستت دارم پس مرا چنان

ص: 591

1- فصول المهمه، ص 36 و 34 چاپ نجف.

2- أبو عمرو عامر بن شراحیل شعبی از اهل کوفه و جزو تابعین و فقهای معروف آن سلسله است که از حدود صد نفر صحابی روایت نقل کرده و در سال 109 هجری در گذشته است. اللباب ابن اثیر، ج 1، ص 510 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و جهت آگاهی بیش تر به تذکرۃ الحفاظ ذہبی، ج 1، ص 79-88 شماره 76 و سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 269-286، شماره 480 چاپ بیروت، دار الفکر و انساب سمعانی، ج 3، ص 451 شماره 5913 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

دار که دوستم بداری».

سه جمله حکمت (فِيمَهُ كُلُّ امْرٍءٍ مَّا يُحْسِنُهُ) «ارزش هر کسی به فن و حرفه اوست». (ما هَلَكَ امْرٍءٌ عَرَفَ قَدْرَهُ) «هر کس قدر خود را شناخت هلاک نخواهد شد». (الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ) «شخصیت آدمی در زیر زبانش پنهان است».

سه جمله در آداب: (اَمْنُنْ عَلٰی مَنْ شِئْتَ تَكُنْ اَمِيْرًا) «به هر که خواهی بخشش کن تا امیر او باشی» (اِسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيْرًا)؛ «از هر که خواهی بی نیاز باش تا نظیر او باشی» (وَ اِحْتَجِ اِلٰی مَنْ شِئْتَ تَكُنْ اَسِيْرًا) «به سوی هر که خواهی دست نیاز بر که اسیر او خواهی شد». (1)

15-علامه ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای سال 656 هجری)

«أبو حامد هبة الله بن محمد بن أبي الحديد مدائنی» از بزرگان علمای اهل سنت است به طوری که معروف است وی در اصول مذهب اعتزال را برگزیده و در فروع شافعی مذهب بوده است و شرح نهج البلاغه او حاکی از موالات وی نسبت به مولای متقیان علی علیه السلام خاندان رسالت می باشد و گرچه در مواردی به شدت از ابوبکر و عمر دفاع نموده اما در عین حال در بسیاری از موارد نیز در کمال صراحت به افضلیت و برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام اعتراف نموده و در این باره سخنان پر ارجی را ابراز داشته است که به چند جمله از سخنان وی که در مدح و ستایش امیر مؤمنان علیه السلام بیان داشته است اشاره می کنیم

وی در مقدمه «شرح نهج البلاغه» ضمن بر شمردن برخی از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: من چه بگویم درباره مردی که اهل ذمه با آن که اسلام را نپذیرفته اند به او مهر می، ورزند، فیلسوفان با آن که میانه ای با اهل دین ندارند بزرگش می، شمارند شاهان روم و فرنگ شمایل او را در کنیسه ها و پرستش گاه های خود نقش می کنند و شاهان ترک و دیلم عکس او را بر شمشیرهای خود حک می نمایند (2)

و هم او گوید: و چه گویم درباره مردی که دشمنان و ستیزندگانش نیز سر به آستان

ص: 592

1- سفینه البحار، ج 1 ص 123 و ج 1، ص 460 چاپ أسوه، مادّه (تسع).

2- شرح نهج البلاغه 29/1.

فضائلش فرود آوردند و انکار مناقب و کتمان فضائل او را بر نتابیدند زیرا که دانستی بنی امیه بر حکومت اسلامی در شرق و غرب زمین چیره شدند و به هر نیرنگی در خاموش ساختن نور او، کوشیدند و حقایق را علیه او تحریف نمودند عیب هایی برای او، تراشیدند او را بر سر منبرها لعن کردند مداحان او را تهدید بلکه حبس کردند و کشتند از نقل روایتی که حاوی فضل او و مایه بلند آوازی او می شد جلوگیری نمودند تا آن جا که اجازه ندادند نام او را بر کسی، نهند اما این ترفندها جز بر والایی و سربلندی او نیفزود همچون مشک که هر چه بر آن سرپوش نهند بویش بیچد و به سان خورشید که با کف دست نتوان چهره آن را پوشاند و چون روز روشن که اگر چشم از آن فروبندی دیدگان بسیاری آن را می بیند.

و چه گویم درباره مردی که همه فضیلت ها بدو انتساب، برد و هر فرقه ای بدو منتهی می شود و هر گروهی او را به خود منتسب می دارند؛ پس او رئیس و سرچشمه و سالار همه فضیلت هاست. (1)

و نیز گوید: من همیشه در شگفتم از دلاور مردی که در میدان جنگ چنان سخنرانی می کند که گویی دل شیر، دارد و همو در همان جا به هنگام پند و اندرز چنان سخن می گوید که راهب صفتانی را ماند که لب به گوشت زده اند و خونی نریخته اند. گاه در صورت بسطام بن قیس (دلیر مرد عرب) و گاه در چهره سقراط و مسیح پسر مریم آن مرد الهی نمودار می شود سوگند به مقدسات همه عالم من از پنجاه سال پیش تا به حال بیش از هزار مرتبه این خطبه (2) را خوانده ام و هر بار که خواندم بیم و ترس و پندی در من ایجاد کرد که دلم را به لرزه آورد و هرگاه در آن اندیشه کردم نقش مردگان خود از خانواده و خویشان و دوستان در خاطر من نشست و به خاطر من رسید که من همان کسی هستم که امام علیه السلام در صدد بیان حال اوست. (3)

و نیز گوید: و اما فضائل حضرتش از بزرگی و جلالت و انتشار و اشتها به حدی است که یاد کردن و تفصیل دادن آن زشت و خنک می نماید و همان گونه است که ابو

ص: 593

1- شرح نهج البلاغه 17/1.

2- یعنی خطبه 216 که اولش این است: (يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدُهُ!)

3- شرح نهج البلاغه 150/11

العیناء به عبیدالله بن خاقان وزیر متوکل و معتمد اظهار داشت: من هرگاه که می خواهم فضل شما را بر شمرم خود را چون کسی می بینم که از روشنی روز و تابندگی ماه که بر هیچ بیننده ای پوشیده نیست گزارش می دهد و باورم شد که سخن گفتن در مدح تو به هر پایه ای که برسد باز هم نشانه عجز و ناتوانی من است که آن را به پایان نتوانم، برد، پس از مدح و ثنای تو منصرف شدم و به دعای تو، پرداختم و گزارش از تو را به آگاهی مردم از تو واگذاردم (1)

16- علامه عبد الرؤف مناوی (متوفای سال 1209 هجری)

علامه عبدالرؤف مناوی قاهری شافعی که از متأخرین علمای اهل سنت در اوائل قرن یازدهم هجری است در شرح حدیث (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا) می گوید:

«حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله شهری است جامع معانی همه دیانت ها و شهر را دروازه ضرور است حضرتش خبر داد که دروازه آن شهر علی - کرم الله وجهه- است، پس هر که راه او را در پیش گرفت به مدینه وارد شود و هر که بر خلاف او قدم برداشت راه هدایت را خطا کند و بدان، نرسد ثابت شده است که مخالف و مؤالف و دوست و دشمن به برتری علمی و اعلمیت او گواهی داده اند» (2)

وی در شرح حدیث (أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ... وَعَلِيٌّ بَابُهَا) نیز گوید:

«علی بن ابی طالب همان دروازه ای است که از آن به [شهر] حکمت وارد شوند. شگفتا از این مرتبه که چه ابلاست و از این منقبت که چه والاست هر که چنین پندارد که «علی بابها» به معنای ارتقاع است یعنی در آن «بلند» است، بی شک برای هدف فاسد خود دست به یک چاره جوئی زده است که به کار او نمی آید و برای او هیچ سودی در بر ندارد» (3)

17- دکتر محمد حسین ذهبی

«دکتر ذهبی» استاد دانشگاه «الأزهر» در معرفی شخصیت والا و مقام علمی

ص: 594

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 16.

2- فیض القدير، ج 3، ص 46.

3- همان

امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب «التفسیر و المفسرون» گوید:

«علی علیه السلام دریای بی کران علم و دانش و استدلالش قوی و استنباطش درست بود از فصاحت و خطابه و شعر بهره فراوان داشت عقل قضائیش کامل و بصیرت نافذ به بواطن امور داشت در موارد زیادی صحابه برای حلّ مشکل خود به او مراجعه می کردند و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله قضاوت «یمن» را به او محوّل کرد در حق او فرمود: (اللّٰهُمَّ ثَبِّتْ لِسَانَهُ وَ اِهْدِ قَلْبَهُ): «خداوند زبانش را ثابت نگه دار و قلبش را هدایت کن» و او بطور کلی موفق و مرجع مردم در حلّ مشکلات بود تا بدانجا که ضرب المثل شده بود و البته تعجیبی هم ندارد زیرا او در بیت نبوت تربیت شده و از شیر معارف آن تغذیه نموده و مشکلات آنوارش او را احاطه کرده بود علقمه از ابن مسعود روایت کرده که گفت ما می گفتیم که اقضا و داورترین اهل مدینه علی بن ابی طالب است و به «عطاء» گفته شد: آیا در میان اصحاب محمّد صلی الل علیه و آله کسی را أعلم و داناتر از علی سراغ داری؟ گفت نه به خدا قسم من کسی را که اعلم از علی علیه السلام باشد، سراغ ندارم و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت: هرگاه چیزی از علی علیه السلام برای ما ثابت شود هرگز از او به دیگری عدول نمی کنیم» (1)

18- محمد فرید و جدی (نویسنده دائرة المعارف قرن بیستم)

محمد فرید و جدی از دانشمندان معروف مصر و نویسنده کتاب مشهور دائرة المعارف قرن بیستم در بیان عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام و فضایل و شخصیت ممتاز آن جناب می نویسد:

در وجود علی علیه السلام- ابن ابی طالب علیه السلام- صفاتی گرد آمده بود که در خلفاء دیگر وجود نداشت دانشی فراوان شجاعتی عالی و فصاحتی درخشنده که این ویژگی ها با نکوئی های اخلاقی و شرافت های ذاتی در هم آمیخته بود که جز در افراد کامل چنین اوصافی یافت نمی گردد. (2)

ص: 595

1- التفسیر و المفسرون، ج 1، ص 89

2- دائرة المعارف قرن عشرين، ج 6، ص 659 مادة «علو» چاپ بیروت، دار الفكر

عبّاس محمود عقّاد - از دانشمندان و نویسندگان برجسته اهل سنت - در فضایل بی همتای علی علیه السلام می نویسد:

«وُلد علی داخل الکعبة، و کرم الله وجهه عن السجود لأصنامها، فكأنما كان ميلاده ثمّة ایداناً بعهد جدید للکعبة و للعبادة فیها».

و کاد علی آن یولد مسلماً. بل قد ولد مسلماً علی التحقیق اذا نظرنا إلى میلاد العقیده و الروح. لأنه فتح عینه علی الاسلام و لم يعرف قطّ عبادة الأصنام. فهو قد تربّى فی البيت الذي خرجت منه الدعوة الاسلامیه...» (1)

علی علیه السلام در درون کعبه متولد شد و خداوند روی او را گرمی داشته بود از این که برای بت ها سجده، کند گوئی میلاد او در آن جا اعلام عهد جدیدی برای کعبه و عبادت در آن، بود علی علیه السلام نزدیک بود که مسلمان به دنیا آید بلکه تحقیقاً مسلمان دیده به جهان گشود اگر ما به میلاد عقیده و روح، بنگریم زیرا او دیدگانش را به اسلام گشود و هرگز با پرستش بت ها آشنایی، نداشت و او در خانه ای پرورش یافت که دعوت اسلامی از آن آغاز گردید.

20- عبد الفتّاح عبد المقصود

استاد «عبد الفتّاح عبد المقصود مصری» نویسنده کتاب پر ارج «الامام علی علیه السلام» که تاریخ نیم قرن اول اسلام را محققانه مورد بررسی قرار داده درباره شخصیت و عظمت و بی همتایی امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

«من همارة اخلاق و موهبت های الهی و آن چه را که تشکیل دهنده شخصیت است مقیاس شناختن عظمت انسانی قرار می دهم از این رو بعد از محمّد صلی الله علیه و سلم کسی را ندیده ام که شایسته باشد پس از او قرار گیرد یا بتواند در ردیف حضرتش بیاید جز پدر فرزندان پاک و برگزیده پیامبر صلی الله علیه و اله (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام)، من در این سخن به طرفداری از مذهبی یا مذهب تشیع و اداری نشده ام که هیجان و حماسه ای بیافرینم بلکه این رأی است که حقایق تاریخ گویای آن است.

ص: 596

بدون تردید امام علی علیه السلام برترین مردی است که مادر روزگار تا پایان عمر خود چون او، نزیاید و اوست که هرگاه هدایت طلبان به جستجوی اخبار و گفتارش برآیند از هر خبری برای آنان شعاعی می درخشد آری او مجسمه ای از کمال است که در قالب بشریت ریخته شده است».⁽¹⁾

و هم او در مورد فضائل و کمالات و برتری های امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب، خود تحت عنوان «نوزاد کعبه و شهید محراب» می نویسد:

«علی علیه السلام سراسر عمرش را در پیروی از نمونه عالی کمال و فضیلت گذراند در طفولیت خویشی فداکار و در جوانی صدیقی، وفادار و همواره پیرو پیمبر بزرگوار و دلباخته رفتار و گفتار وی بود در خلال این دوره و پس از آن در مراحل گوناگون، زندگیش پیوسته ملازم آخرین حد کمال در اخلاق و افعال بود. چون قسمتی از طومار عمرش پیچیده شد و رهنمایش از دنیا درگذشت و از برابر چشمش دور شد علی علیه السلام یگانه پیروی بود که پس از درگذشت صاحب، پی به درستی از وی راه و روش آموخته بود و به خوبی رساند و بر شاهراه مستقیم پیش رفت و اندکی هم از آن منحرف نگردید».⁽²⁾

21- جورج جرداق

جورج جرداق نویسنده مسیحی عرب گوید:

علی علیه السلام در کعبه ای به دنیا آمد که بعدها قبله مسلمانان جهان گردید و این درست به هنگامی بود دعوت اسلامی در وجود محمد شکل یافته بود؛ اگر چه وضعیتی، موجود اجازه آشکار ساختن آن را نمی داد و در آن هنگام ملجأ و پناهگاه محمد خانه پدر علی - ابوطالب - بود.

علی نخستین کسی بود که نماز پیامبر و همسر او خدیجه را دید او نخستین فرد مسلمانی است که به هنگام پذیرفتن، اسلام هنوز به مرحله جوانی نرسیده بود...⁽³⁾

ص: 597

-
- 1- الغدير، ج 6 (ص، ز) تحت عنوان: کتاب مشفوع بمقال نامه ای به پیوست نامه ای (از صفحه ه. تا ح) و الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام ج 2 ص، هفده، ترجمه سید محمد مهدی جعفری.
 - 2- الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 1، ص 67 ترجمه سید محمد مهدی جعفری.
 - 3- الامام علی علیه السلام صوت العدالة، ج 1، ص 65 چاپ، بحرین و ترجمه آن، ج 1، ص 172.

و نیز گوید علی ابن ابی طالب در عقل و اندیشه یگانه و بی همتاست و به همین جهت او «قُطِب» (اسلام) و سرچشمهٔ معارف و علوم عربی است، به طوری که در میان عرب هیچ دانشی نیست مگر آن که علی علیه السلام آن را پایه گذاری کرده و یا در پیدایش آن شریک و سهیم بوده و سهیم بوده است...

علی بن ابی طالب به سرپرستی پسر عمویش، پیامبر پرورش یافت و سپس شاگرد وی شد و اخلاق و روش او را دربارهٔ زندگی و خلق فرا گرفت و به ارث برد و این میراث در قلب و عقل او بطور یکسان نفوذ یافت... (1)

و هم او گوید: اگر شما صفحات تاریخ را ورق بزنید این حقیقت مسلم را در می یابید که در میان شخصیت های، بزرگ کم تر کسی را می توان یافت که همانند علی بن ابی طالب علیه السلام مورد علاقه و محبت و تعظیم و تجلیل و حمایت انسان ها قرار گرفته باشد، و حوادث و وقایع زندگی، او این چنین مورد توجه قرار بگیرد. موج این محبت ها وجدان آدمی را از انحراف حفظ می کند و در عرصهٔ تابش، آن باطل و تبهکاری خوار می گردد چنین محبتی انسان را در پناه حق قرار می دهد و وجدان او را نگهداری و پاسداری می کند این محبت همچون ناخدایی چیره دست کشتی توفان زده بشریت را که از هر سو دچار حادثه گشته است در آستانه غرق شدن نجات می دهد.

آری علی علیه السلام در گذرگاه تاریخ به عنوان امام حق و، نیکی همانند کوهی استوار قرار، گرفته به گونه ای که حوادث کوبنده و بادهای سخت آن را متزلزل نمی کند.

آنان که با علی بن ابی طالب دشمنی کردند خود گمراه شدند و از آن ها نام و نشانی جز لعن و نفرین انسان های خشمگین باقی نماند و وجدان پاک انسان ها دربارهٔ آن ها این طور قضاوت کرد که از بین رفتند و ذلیل شدند اگر گناه و زشتی و تبهکاری در پیشگاه وجدان انسان ارزشی داشته باشد، آن ها هم ارزشی دارند.

پسر ابوطالب شعله ای فروزان در دل ها و حرارتی نیروبخش در جان ها و منطقی شفافبخش در عقل هاست، او را گفتاری است حکیمانه و اخلاقی است بزرگوارانه، خداوند هرگز آسمان را، زمین و زمین را آسمان نمی کند، تاریخ گواه صحت این مدعاست. (2)

ص: 598

1- همان، ج 1، ص 97 و ترجمه آن، 221/1 و 222

2- الامام علی علیه السلام صوت العدالة، ج 5، ص 219 و 220، چاپ بحرین و ترجمه آن، ج 5، ص 2273 چاپ دهم.

میخائیل نُعیمه - نویسنده نامی و سرشناس مسیحی لبنان - می گوید:

دلآوری ها و قهرمانی های امام هیچ گاه در میدان های جنگ خلاصه نمی شود که او در صفای، بینش پاکی، وجدان سحر، بیان کمال، انسانیت حرارت، ایمان بلندی فکر و، همت یاری محرومان و ستمدیدگان در برابر خودکامگان و ستم پیشگان و فروتنی در مقابل، حق هر جا که حقی برای او خودنمایی، کند قهرمان بود و این قهرمانی ها به هر اندازه که از زمان آن، بگذرد همیشه پناهگاه پر مایه ای است که امروز و هر روز دیگری که شوق ما برای پیروزی و بنیاد جامعه و زندگی سعادت‌مندانه و فاصله ای تشدید شود به سوی آن رو می‌آوریم.

راستی بر هر مورّخ و نویسنده ای هر چه هوشمند و نابغه باشد محال است که بتواند تصویر کاملی از شخصیت عظیمی مانند علی علیه السلام به دست تو دهد گر چه در هزار صفحه باشد... زیرا آن چه این قهرمان بزرگ، عرب تفکر و تأمل، نموده گفته و بدان عمل کرده و در بین خود و پروردگارش بوده است از اموری است که نه هیچ گوشه‌ی آن را شنیده و نه هیچ چشمی آن را دیده است و البته آن خیلی بیشتر از آن است که به دستش نمودار یا به زبان و قلمش آن را آشکار ساخته است بنابراین هر صورتی که ما از او ترسیم، کنیم ناچار صورت ناقصی از آن اصل کامل خواهد بود ولی چیزی که ما از آن می خواهیم و به آن، امیدواریم جنبش و حرکتی است که به زندگی ما می بخشد. (1)

23- جبران خلیل جبران

جبران خلیل جبران - یکی از نویسندگان پرشور و اندیشمند مسیحی عرب - می گوید:

در نظر من فرزند ابوطالب نخستین مرد عرب بود که با روح کلّی یار و دمساز و همراز شب بود او نخستین عربی بود که لبانش نغمه روح کلّی را در گوش مردمی طنین انداخت که پیش از آن نشنیده بودند از این رو در میان راه های پر فروغ بلاغت

ص: 599

او و تاریکی های گذشته خود حیران ماندند پس هر کس که شیفته و دلداده او گشت در حقیقت شیفتگی و دلدادگی به رشته های فطرت پیوسته بود و کسانی که با او به دشمنی برخاستند فرزندان جاهلیت بودند

علی از دنیا درگذشت در حالی که شهید عظمت خود شد!

از دنیا چشم فرو بست در حالی که نماز میان دو لبش بود!

درگذشت در حالی که دلش از شوق خدایش موج می زد عرب هرگز قدر و مقام راستین وی را نشناخت تا آن که از همسایگان پارسی آنان مردمی برخاستند که میان گوهر و سنگریزه فرق می نهادند

او از این جهان رخت بر بست در حالی که هنوز رسالت خود را به طور تمام و کمال به جهانیان نرسانیده بود.

او مانند همه پیامبران روشن بین دنیا را وداع گفت پیامبرانی که به شهری نه شهر خود در آمدند و به سراغ قومی نه قوم خود رفتند و در زمانی نه زمان خود زیستند ولی پروردگار تو را در این کار حکمتی است که خود دانایتر است.» (1)

24-توماس کارلایل

توماس کارلایل - فیلسوف بزرگ انگلیسی - درباره عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

اما علی؛ ما را نمی رسد جز آن که او را دوست بداریم و به او عشق بورزیم زیرا او جوانمردی بس عالی قدر و بزرگ نفس بود که از سرچشمه وجدانش خیر و نیکی می، جوشید از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می کشید شجاع تر از شیر ژیان بود ولی شجاعتی که با لطف و رحمت و مهربانی آمیخته بود...

در کوفه غافل گیر و کشته شد شدت عدلش موجب این جنایت گردید! چنان که هر کس را مانند خودش عادل می دید پیش از مرگش درباره قاتل خود گفت؛ «اگر زنده ماندم خود می دانم و اگر در گذشتم کار به دست شماست اگر خواستید قصاص نمائید

ص: 600

1- الامام علی علیه السلام صوت العدالة، ج 5، ص 226 چاپ، بحرین دار و مکتبة صعصعه، و ترجمه آن، ج 5 ص، 2282 چاپ دهم

در برابر یک، ضربت تنها یک ضربت، بزاید و اگر درگذرید به تقوا نزدیک تر است» (1).

25- شبلی شمیل

شبلی شمیل - از پیشتازان مکتب مادیگری - می گوید: امام علی بن ابی طالب بزرگ بزرگان، است تنها نسخه ای است که شرق و غرب در گذشته و حال رونوشتی مطابق اصل برای آن ندیده است

و هم: گوید در پیشگاه حقیقت و تاریخ یکسان است که او را بشناسی یا نشناسی.

زیرا تاریخ و حقیقت گواهی می دهند که او وجدان، بیدار شهید، نامی پدر شهیدان صدای عدالت انسانی و شخصیت جاوید شرق است!

ای دنیا مگر چه می شد که همه نیرویت را به کار می گرفتی و در هر زمانی یک علی با همان، عقل همان، قلب همان زیان و ذوالفقارش به جهانیان عرضه می داشتی؟! (2)

أفضلیت امیر المؤمنین علیه السلام در قصاید و مدایح

اشاره

خواننده گرامی پس از آن که افضلیت امیر مؤمنان علی علیه السلام از دیدگاه های مختلف - به ویژه از دیدگاه خلفاء مردان و زنان صحابه علما و محدثان دانشمندان و مورخان اندیشمندان و پژوهشگران اسلامی و غیر اسلامی - به اثبات رسید، بسیار بجاست که به افضلیت آن جناب که در قصاید و مدایح و اشعار شعرا و سخن سرایان آمده است، نیز اشاره ای داشته باشیم.

البته اشعاری که در طول تاریخ اسلام در مدح و منقبت آن حضرت در تمام زمینه های خلقی و خلقی و فضایل بی شمار معنوی وی سروده شده، بسیار زیاد و فراوان و به حدی است که حتی نقل یک هزارم آن نیز برای ما امکان پذیر نیست ولی از آن جا که هدف ما توجه دادن به نظریات و دیدگاه های شعرا و اثبات افضلیت آن حضرت از دیگران است از این رو به نقل اشعار تنی چند از شعراء معروف و برخی از افراد

ص: 601

1- الامام علی علیه السلام صوت العدالة، ج 5، ص 235 و 236 چاپ، بحرین به نقل از کتاب «محمّد المثل الاعلی» تألیف کارلایل و

تعریب محمّد سباعی ص 34 و ترجمه الامام علی علیه السلام الامام علی صوت العدالة، ج 5 ص 2294

2- الامام علی علیه السلام الصوت العدالة...، ج 1، ص 34 و 47 چاپ، بحرین دار و مکتبه صعصعه، و ترجمه آن به قلم آقای

خسروشاهی، ج 1، ص 129 و 148

سرشناسی که بدین موضوع پرداخته و به افضلیت حضرتش تصریح کرده اند بسنده می کنیم.

و اینک نمونه هایی از آن قصاید و مدایح:

1- محمد حمیری

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ قُولُوا بِحَقِّ *** فَإِنَّ الْإِفْكَ مِنْ شَيْمِ اللَّئَامِ
أَبْعُدْ مُحَمَّدًا بِأَبِي وَ أُمِّي *** رَسُولَ اللَّهِ ذِي الشَّرَفِ الْهَمَامِ
أَلَيْسَ عَلَيَّ أَفْضَلُ خَلَقِ رَبِّي *** وَأَشْرَفُ عِنْدَ تَحْصِيلِ الْأَنَامِ
وَلَا يَتُّهُ هِيَ الْإِيْمَانِ حَقًّا *** فَذَرْنِي مِنْ أَبْاطِيلِ الْكَلَامِ
وَ طَاعَةَ رَبَّنَا فِيهِ وَ فِيهَا *** شِفَاءٌ لِلْقُلُوبِ مِنَ السَّقَامِ
عَلَيَّ إِمَانًا بِأَبِي وَ أُمِّي *** أَبُو الْحَسَنِ الْمُطَهَّرُ مِنْ حَرَامِ
إِمَامٌ هَدَىٰ آتَاهُ اللَّهُ عِلْمًا *** بِهِ عُرِفَ الْحَلَالُ مِنَ الْحَرَامِ
وَ لَوْ أَنِّي قَتَلْتُ النَّفْسَ حُبًّا *** لَهُ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ أَثَامِ
يَجِلُّ النَّارَ قَوْمٌ يُبْغِضُونَهُ *** وَ أَنْ صَامُوا وَ صَلَّوْا أَلْفَ عَامِ
وَ لَا وَاللَّهِ مَا تَرَكُوا صَلَوةً *** بَعِيْرٍ وَ لَا يَةِ الْعَدْلِ الْإِمَامِ
أَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ بِكَ إِعْتِمَادِي *** وَ بِالْغُرْرِ الْمِيَامِيْنَ اِعْتِصَامِي
بَرِئْتُ مِنَ الَّذِي عَادَا عَلِيًّا *** وَ حَارَبَهُ مِنْ أَوْلَادِ الْحَرَامِ
تَنَاسَوْا نَصْبَهُ فِي يَوْمِ حُجْمٍ *** مِنَ الْبَارِي وَ مِنْ خَيْرِ الْأَنَامِ
بِرَغْمِ الْأَنْفِ مَنْ يَشْنَأُ كَلَامِي *** عَلَيَّ فَضْلُهُ كَالْبَحْرِ طَامِي
وَ أَ بَرِّءٌ مِنَ أَنْاسِ أَخْرُوهُ *** وَ كَانَ هُوَ الْمُقَدَّمُ بِالْمَقَامِ (1)

«به حق محمد صلی الله علیه و آله سخن به حق گویند که دروغ و نارواگویی خوی ناکسان است».

«آیا پس از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله آن شرافتمند مکی که پدرم و مادرم فدای او باد»،

«آیا علی علیه السلام برترین خلق خدا و شریف ترین همه مردم موجود نیست»؟

«ولایت او همان ایمان حقیقی است و دیگر مرا از سخنان باطل راحت گذار»

ص: 602

1- الغدير، ج 2، ص 177 به نقل از فراند السمطين، ج 1، ص 375 باب 68

«و اطاعت پروردگاران در ولایت اوست و در ولایت او شفای همه دردهاست».

«علی امام، ماست پدر و مادرم فدای او باد. همان ابوالحسن که دامن او از هر حرامی پاکیزه است».

«او امام هدایت است و خدا به او دانشی داده که به واسطه آن حرام از حلال شناخته می شود».

«و اگر من خود را در راه عشق او به دست مرگ سپارم هیچ گناهی نکرده ام».

«گروهی که او را دشمن داشتند به آتش دوزخ در آیند گر چه هزار سال نماز خوانده و روزه گرفته باشند».

«و به خدا سوگند که هیچ نمازی ستوده و مقبول نباشد بدون ولایت امام عادل».

«ای امیرمؤمنان اعتماد من به توست و به دامان آن بزرگواران میمون (از اولاد تو) چنگ می زنم».

«پس این سخن دین من است؛ و پروردگارا تا روز دیدار تو این سخن من خواهد بود»

«من از کسی که با علی علیه السلام دشمنی کرد و از آن ناکس زادگان که به جنگ او آمدند بیزارم».

«آنان نصب او را به امامت در روز عید غدیر خم که از سوی خداوند و بهترین آفریدگان اعلام شد به فراموشی سپردند».

«علی رغم کسی که این سخن مرا خوش نمی دارد می گویم که فضیلت علی همچون دریای خروشان است».

«و من از کسانی که او را عقب زدند بیزاری می جویم چرا که مقام او بر همه آن ها مقدم بود». (1)

2- عبدالباقی عمری افندی بغدادی

وَأَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعَلِيِّ رُفْعاً *** بِيَطْنِ مَكَّةَ وَسَطِ الْبَيْتِ قَدْ وَضَعَا

وَأَنْتَ حَيْدَرَةُ الْغَابِ الَّذِي أَسَدَّ آلَ *** بُرْجِ السَّمَاوِيِّ عَنْهُ خَاسِنًا رَجَعَا.

ص: 603

1- برای اطلاع از شرح حال، شاعر به الغدیر، ج 2، ص 179 مراجعه فرمائید.

وَأَنْتَ صَنَوْتَ نَبِيَّ غَيْرِ شَرَعْتَهُ *** لِلْأَنْبِيَاءِ إِلَهُ الْعَرْشِ مَا شَرِعاً

وَأَنْتَ أَنْتَ رُكْنُ الَّذِي حُطَّتْ لَهُ قَدَمٌ *** فِي مَوْضِعِ يَدِهِ الرَّحْمَنُ قَدْ وُضِعَا

وَأَنْتَ رُكْنٌ يُجِيرُ الْمُسْتَجِيرَ بِهِ *** وَأَنْتَ حِصْنٌ لِمَنْ مِنْ دَهْرِهِ فَرَعَا

وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي لِلْقَبْلَتَيْنِ مَعَ النَّبِيِّ *** بِي أَوَّلِ مَنْ صَلَّى وَ مَنْ رَكَعَا

وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي فِي نَفْسِ مَضْجَعِهِ *** فِي لَيْلِ هِجْرَتِهِ قَدَبَاتٌ مُضْطَجِعاً

ما فرق الله شيئاً! في خلقته *** من الفضائل إلا عندك اجتمعا

وَبَابِ خَيْبَرَ لَوْ كَانَتْ مُسَامَرَةً *** كُلُّ الثَّوَابِ حَتَّى الْقَطْبِ لَا نَقَلَعَا

فاقبل فدتك نفوس العالمين ثنا *** بمثله العالم العلوي ما سمعا (1)

«تو همان علی هستی که از برتری فراتر رفتی آن گاه که در سرزمین مکه نزد خانه خدا از مادر زاده شدی و بر زمین قرار گرفتی».

«و تو همان نقطه با وجودی که با همه یگانگی اش همه آن چه در کتاب تکوین است توسط آن گرد آمده است».

«تو برادر و هم‌ریشه آن پیامبری هستی که خدای عرش جز شریعت او را برای پیامبران دیگر تشریح ننموده است (و همه مبلغ او و دین او بوده اند)».

«و تو همان رکنی هستی که گام در جایی نهادی که خدای رحمن دست خود را نهاده بود (یعنی دوش مبارک پیامبر صلی الله علیه و اله)».

«و تو همان رکنی هستی که پناهندگان را پناه دهد و تو دژ محکم هر کسی هستی که از دست روزگار خود هراسان است»

«و تو همان کسی هستی که با پیامبر صلی الله علیه و اله نخستین کسی بودی که به دو قبله نماز گزاردی».

«و تو همان کسی هستی که در شب هجرت در بستر آن حضرت آرمیدی».

«خداوند هیچ فضیلتی را به طور پراکنده در آفریدگانش قرار نداد جز آن که همه آن ها یک جا در تو جمع است».

«و در خیبر اگر همه ثوابت تا مرکز خود میخ آن بودند باز هم از جا کنده می شد».

«همه جان های عالمیان، فدایت ثنایی را از من بپذیر که ساکنان عالم بالا تا حال

مانند آن را نشنیده اند».

و نیز گوید:

يا أبا الأوصياء أنت لطفه *** صهره و ابن عمه و أخوه

إنَّ لله في معانيك سرّاً *** أكثر العالمين ما علموه

أنت ثاني الآباء في منتهى الدو *** روأبأؤه تُعدُّ بنوه

حَلَقَ الله آدمًا من ترابٍ *** فَهُوَ ابْنُ لَه و أنت أبوه (1)

«ای پدر، اوصیا تو داماد و پسر عمو و برادر حضرت طاهایی»

«خدا را در وجود تو رازی نهفته است که بیش تر عالمیان از آن بی خبرند».

«تو در انتهای دایره خلقت (قوس صعود) دومین پدری هستی که پدرانیت فرزندانیت به شمار می آیند».

«خداوند آدم را از خاک آفرید؛ پس او فرزند خاک است و تو پدر خاک (زیرا ابوتراب هستی).

3- مأمون خلیفه عباسی

«مأمون» در پیرامون فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشعار زیادی سروده است از آن جمله اشعار زیر است که «صولی» در کتاب «الأوراق» خود آورده است:

أُمُّ عَلِيٍّ شُكْرُ الْوَصِيِّ أَبَا الْحَسَنِ *** وَ ذَلِكَ عِنْدِي مِنْ عَجَائِبِ ذَا الزَّمَنِ

خَلِيفَةُ خَيْرِ النَّاسِ وَ الْأَوَّلِ الَّذِي *** أَعَانَ رَسُولَ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَنِ

وَ لَوْلَا مَا عُدَّتْ لِهَاشِمِ امْرَأَةٌ *** وَ كَانَتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ تُقْضَى وَ تُمْتَهَنُ

فَوَلِّيَ بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اخْتَصَّ غَيْرَهُمْ *** وَ مَنْ مِنْهُ أَوْلَى بِالْكَرَامَةِ وَ الْمِنَّةِ

فاوضح عبدالله بالبصرة، الهدى *** و فاض عبید الله جودا علی الیمن

وَ قَسَمَ أَعْمَالَ الْخِلَافَةِ بَيْنَهُمْ *** فَلَا زِلْتُ مَرْبُوطًا بِذَا الشُّكْرِ مُرْتَهَنٌ (2)

«به علت تشکر از وصی رسول خدا صلی الله علیه و اله ابوالحسن علی علیه السلام مورد سرزنش قرار گرفته ام و این نزد من از عجایب این زمان است.

علی همان شخصیتی که خلیفهٔ بلافصل پیامبر و بهترین مردمان بود و اول کسی

ص: 605

1- الغدير، ج 6، ص 338

2- تذكرة الخواص، ص 357

که در نهان و آشکار به یاری پیامبر عظیم الشان اقدام نمود.

اگر علی علیه السلام نبود برای آل هاشم حکومت آماده نمی شد و تا پایان روزگار خار و سرافکنده بودند.

اولاد عباس را به حاکمیت ایالات اسلامی برگماشت پس چه کسی سزاوارتر از او به احترام و سپاسگزاری است؟

عبدالله بن عباس در بصره راه هدایت را آشکار کرد و عبیدالله خود را بر اهل یمن نشان داد.

علی علیه السلام کارهای خلافت را در میان فرزندان عباس تقسیم کرد به همین سبب پیوسته خودم را برای سپاسگزاری از وی مدیون می دانم

4- خطیب خوارزمی

الأهل من فتى كأبي تراب *** وأنى مثله فوق التراب تراب

إذا ما مقلتي رمدت فكحلي *** تراب من نعل أبي تراب

محمد النبي صلى الله عليه وآله كمصر علم *** امير المؤمنين له كباب

هو البكاء في المحراب لكن *** هو الضحك في يوم الحراب

وعن حمراء بيت المال امسى *** وعن صفرائه صفر الوطاب

شياطين الوغى، دُحروا دحوراً *** به إذ سل سيفاً كالشهاب

علی بالهداية قد تحلّى *** ولما يدرع برد الشياب

علی كاسر الأصنام لما *** علا كتف النبي صلى الله عليه وآله بلا احتجاب

علی فی النساء (1) له وصی *** امین لم یمنع بالحجاب

علی قاتل عمرو بن وُدٍّ *** بضرب عامر البلد الخراب

علی براءة و غدیر خم *** و رایة خیبر فصل الخطاب

هما مثلاً كهارون و موسى *** بتمثيل النبي بلا ارتياب

بنا فی المسجد المخصوص باباً *** له إذ سدَّ أبواب الصَّحاب

1- بخوانید و بخندید و به توضیحی که در پایان ترجمه ابیات به عنوان «تذکر» می آوریم توجه فرمائید تا بدانید که چگونه «تحریف» به بیت مزبور راه یافته است.

كَانَ النَّاسَ كُلَّهُمْ فُشُورًا *** وَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ كَاللَّبَابِ

وَلَا يَتُّهُ بِلَا رَيْبٍ كَطُوقٍ *** عَلِيٌّ رَغِيمُ الْمَعَاظِ فِي الرَّقَابِ

هَسْ دارید که آیا جوانمردی مانند ابوتراب و امام پاکیزه ای چون او بر سطح کره خاکی وجود دارد؟

هرگاه چشم من درد گیرد سُرْمَةُ آن غباری است که روی کفش ابوتراب نشسته باشد.

محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بزرگوار، اسلام شهر، علم و علی علیه السلام دروازه آن است.

او - یعنی علی علیه السلام - کسی است که در محراب عبادت بسیار می گریست و در روز کار و زار شاد و خندان به میدان می شتافت

از زر و زیور دنیا چشم پوشید و درهم و دیناری نیندوخت

در پهنه رزمگاه سپاه شیطان تارو مار کرد آن گاه که شمشیر آتش بارش همچون صاعقه درخشیدن گرفت.

علی است که با زیور هدایت آیین گرفت در حالی که هنوز جامه جوانی در بر نکرده بود.

علی علیه السلام است که بت های قریش را در هم شکست آن گاه که بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و اله بالا رفت.

علی علیه السلام است که در سرپرستی زنان پیامبر صلی الله علیه و اله و وصی او بود امینی که میان او و پیامبر صلی الله علیه و اله هیچ گونه حجابی در کار نبود.

علی است که «عمرو بن عبدود» را با ضرب شمشیر فرو انداخت ضربتی که با آن اسلام را آباد کرد.

داستان (ابلاغ سوره) برائت و حدیث «غدیر خم» و «پرچم روز خیبر» را به یاد آر که نزاع را فیصله بخشید.

این دو تن - محمد و علی علیه السلام - همچون هارون و موسی باشند این تمثیل از پیامبر صلی الله علیه و اله بزرگوار است که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد.

در مسجد، خویش درهای خانه های دیگران را مسدود کرد و تنها درب خانه علی علیه السلام را باز گذارد گویی همه مردمان پوسته اند و مولای ما علی علیه السلام مغز آن است.

بی شک ولایت او - علی رغم گروهی - مانند گردن بند طوق گردن همه است. (1)

تذکر: همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند در بیت نهم از قصیده پر محتوای خوارزمی آمده است که: «علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و اله بر زنان آن حضرت است» ولی ظاهراً کلمه «فی النساء» در بیت مزبور در اصل «فی السماء» بوده و سپس به هنگام چاپ کتاب به وسیله برخی از افراد ناآگاه و یا اشخاص مغرض، تحریف گردیده است زیرا:

اولاً - این بیت با ابیات دیگری که در همان قصیده آمده است هیچ گونه سازشی ندارد زیرا در ابیات بعدی چنین آمده است که داستان «برائت» و «حدیث غدیر خم» و «پرچم روز خیبر» را به یاد آر که نزاع را فیصله خواهد داد و نیز گوید: «این دو تن یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام همانند هارون و موسی باشند و این تمثیل از پیامبر بزرگوار است».

ثانیاً - طبق حدیث 296 و 299 که خوارزمی آن را در کتاب مناقب خود نقل نموده چنین آمده است که خدای تعالی در شب معراج خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «من علی را برای تو برگزیدم و تو نیز او را «خلیفه» و وصی خود قرار ده».

و ثالثاً - طبق روایات فراوانی که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است، هیچ تردیدی در مورد وصی بودن علی علیه السلام وجود ندارد.

(2)

بنابراین چگونه می توان پذیرفت که خوارزمی با آن فضل و کمال در آیاتی که در مدح و ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام سروده گفته است که: «علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و اله بر زنان آن حضرت است».

پس شکی نیست که مقصود وی از «وصی» همان خلافت و جانشینی است و لفظ «فی النساء» تحریف شده از «فی السماء» است و از آن جا که مسأله «وصیت» در مکتب خلفاء برای بسیاری از پیروان این مکتب سؤال برانگیز بوده است از این رو، لفظ «فی

ص: 608

1- بنا بر نقل علامه امینی در الغدیر، ج 4 ص 397 قصیده مزبور 46 بیت است که ما به 15 بیت آن بسنده کردیم، تمام آن در آخر مناقب خوارزمی و بخشی از آن در مقتل خوارزمی آمده و ابن شهر آشوب نیز در مناقب خود چند بیتی از آن را ذکر نموده است.

2- برای دریافت حقیقت و اثبات مسأله «وصیت» به بخش یازدهم همین کتاب که تحت عنوان: «آیه دوّم در اخطار به نزدیکان و معرفی علی علیه السلام به عنوان «وصی» و جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله اله آورده ایم، مراجعه فرمائید.

السّماء» به وسیله دست های پنهان به «فی النّساء» تبدیل گردیده است تا بدین وسیله وصیت خدشه دار گردد غافل از آن که خوارزمی در نفس همین قصیده و آیات دیگری که در مدح و ستایش مولا امیر مؤمنان علیه السلام سروده است بسیاری از فضایل آن حضرت را بی پرده بازگو نموده و به ویژه بر روی کلمه «وصی» تأکید ورزیده و به صورت مکرر از آن حضرت به عنوان وصی یاد نموده و به گفته خودش از ملامت هیچ ملامت کننده ای نهراسیده است برای آگاهی از همه مطالبی که بیان داشتیم به قصائد سه گانه وی که در پایان کتاب مناقش آمده است مراجعه فرمائید.

5-واقی مسیحی

بقراط بن اشوط واقی ارمنی مسیحی که یکی از پیشوایان بزرگ و کاردان و رهبر و فرمانده مسیحیان در قرن سوم هجری است در آیاتی که در مدح و منقبت امیر مؤمنان علی علیه السلام سروده بدین گونه از وی یاد کرده است:

أَلَيْسَ بُخْمٌ قَدْ أَقَامَ مُحَمَّدٌ *** عَلِيًّا بِاحْضَارِ الْمَلَأُ فِي الْمَوَاسِمِ
فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ *** فَمَوْلَاكُمْ بَعْدِي «عَلِيُّ بْنُ فَاطِمٍ
فَقَالَ إِلَهِي كُنْ وَلِيًّا وَلِيَّهِ *** وَ عَادِ أَعَادِيهِ عَلِيٌّ رَغْمِ رَاغِمِ
أَمَارَةَ عَمْرًا يَوْمَ صَلَحَ بِيَاثِر *** كَأَنَّ عَلِيَّ جَنِيْبَهُ لَطِخَ الْعِنَادِمِ
وَ عَادِيَتَ فِي اللَّهِ الْقِبَابِلَ كُلَّهَا *** وَ لَمْ تَخْشَ فِي الرَّحْمَنِ لَوْمَةَ لَائِمِ
وَ كُنْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ *** وَ لَيْسَ جَهْلُ الْقَوْمِ فَضْلًا كَعَالِمِ

«آیا نه چنان است که در روز «غدیر خم» محمد علی علیه السلام را در موسم حج در حضور مردم به پا داشت و به آن ها گفت: از میان شما کسی که من مولای اویم بعد از من مولای او علی فرزند فاطمه (بنت آسَد) است. و پس از آن گفت: خدای من دوستدار او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار.

آیا این علی علیه السلام نبود که عمرو (بن عبدود) را در جنگ احزاب چنان با شمشیر زد که غرقا به خون گردید.

[آری] تو ای علی علیه السلام برای خدا در مقابل همه قبائل عرب ایستادی و در راه حق از ملامت احدی نهراسیدی.

و بعد از، محمد تو از همه کس شایسته تر، بودی زیرا - مسلم است که - جاهل با عالم یکسان نیست. (1)

6- بولس سلامه

جلجل الحق في المسيحي حتى *** عُدُّ مِنْ فِرط حَبَّهٖ عَلَوِيًّا

أَنَا مَنْ يَعِشِقُ الْبُطُولَةَ وَالْإِلَهَا *** مَ وَالْعَدْلَ وَالْخَلَاقَ الرَضِيًّا

فَإِذَا لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ نَبِيًّا *** فَلَقَدْ كَانَ خُلُقُهُ نَبَوِيًّا

أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ إِلَهِي *** فَأَنْلُهُمْ حَنَانَكَ الْأَبْوِيًّا

وَأَنْلَنِي ثَوَابَ مَا سَطَّرْتُ كَفِّي *** فَهَاجَ الدَّمُوعُ فِي مُقَلْبِيَّا

سَفَرِ خَيْرِ الْأَنَامِ مِنْ بَعْدِ طَه *** مَا رَأَى الْكُونُ مِثْلَهُ آدَمِيًّا

يَا سَمَاءُ أَشْهَدِي وَيَا أَرْضُ قَرِّي *** وَاحْشَعِي، إِنِّي ذَكَرْتُ عَلِيًّا

«آوای حق در گوش جان این مرد مسیحی طنین افکند تا آن جا که از فرط عشق به علی او را هوادار علی قلمداد کردند».

«من کسی هستم که عاشق دلآوری و الهام باطنی و عدل و خوی نیکم و علی مجسمه این حقایق است».

«اگر چه علی پیامبر نیست اما خلق و خوی پیامبر دارد».

«تو ای پروردگار، جهانیان ای خدای من مهر پدرگونه خود را شامل حال خاندان پیامبر ساز».

«و مرا پاداش آن چه دستم رقم زده و سرشک از دیدگانم جهیده است برسان».

«او پس از حضرت طه بهترین آفریدگان است و عالم گون بشری را مانند او به خود ندیده است».

«ای آسمان گواه، باش و ای زمین آرام گیر و سر فرود آر که من از علی یاد کرده ام (در برابر نام علی کرنش کن)».

و نیز گوید:

ص: 610

1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 30 و ج 2، ص 70 و در چاپ ذوی القربی، ج 3، ص 40 و ج 2 ص 83 و الغدير، ج 3، ص 4
ضمناً برای آگاهی از شرح حال شاعر مزبور به همین کتاب ص 6 و تاریخ یعقوبی ج 2، ص 489 چاپ بیروت و تاریخ کامل ابن اثیر، ج
7، ص 58 و دیگر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

هو فخرُ التاريخ لا فخرُ شعبٍ *** يدّعيه و يصطّفيه وليّا

لا تقلّ شيعة هواة عليّ *** إنّ في كلّ منصفٍ شيعيّاً

إنّما الشمسُ للتّواظر عيد *** كلّ طرفٍ يرى الشعاعَ السّنيّا

«علی فخر تاریخ است نه فخر یک ملت که مدعی (ولایت) اوست و او را سرپرستی خویش برگزیده است».

«نگو تنها شیعیان هوادار علی علیه السلام هستند چرا که هر منصفی شیعه علی است».

«بی شک خورشید برای همه چشم‌هایی که نور فروزان آن را می بینند عید است».

این شاعر گران قدر در مقدمه دیوان خود گوید: ای ابوالحسن من درباره تو چه می توانم گفت... شعر من در ساحل دریای تو - ای امیر کلام - ریگی بیش نیست اما ریگی که به خون پر بهای حسین رنگین است؛ پس این سروده حماسی را بپذیر و از کوشک های بهشت برین گوشه چشمی هم به این عاجزی که قلم خود را به یاد تو شرف بخشیده افکن». (1)

7- جلال الدین مولوی

محمد بن بهاء الدین، محمد ملقب به «جلال الدین» معروف به «مولوی معنوی» و «مُلائی رومی» از بزرگان عرفا و پیشوایان طریقت و کتاب مثنوی او حاوی مراحل عرفان و تصوّف و أخلاق و شهره آفاق است که بارها در ایران و دیگر کشورها چاپ شده است.

وی در دفتر اول مثنوی در اشعار دل انگیزی که در مدح و فضایل امیر مؤمنان علیه السلام و توصیف از مراتب اخلاص و نیروی ایمان آن حضرت سروده است، می گوید:

از علی علیه السلام آموز اخلاص عمل *** شیر حق را دان منزّه از دغَل

در غزا بر پهلوانی دست یافت *** زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی *** افتخار هر نبی و هر ولیّ

او خدو انداخت بر روی که ماه *** سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی *** کرد او اندر غزایش کاهلی

ص: 611

گشت حیران آن مبارز زین عمل *** از نمودن عفو و رحمت بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراستی *** از چه افکندی مرا بگذاشتی

آن چه دیدی که چنین خشم نشست *** تا چنین برقی نمود و باز جست

در شجاعت شیر ربا نیستی *** در مروّت خود که داند کیستی

ای علی که جمله عقل و دیده ای *** شمه ای واگو از آن چه دیده ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد *** آب علمت خاک ما را پاک کرد

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضا حسن القضا

چون تو بایی آن مدینه علم را *** چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب رحمت تا ابد *** بارگاه ما له کفواً احد

گفت من تیغ از پی حق می زنم *** بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا *** فعل من بر دین من باشد گواه (1)

مولانا در دیوان شمس نیز در طلّیعه غزلی زبان سوسن را به شمشیر آبدار علی مانند کرده و یکی از غزل های پرشور خود را در توصیف بهار با نام علی علیه السلام آغاز کرده است:

آمد بهار خرّم و رحمت نثار شد *** سوسن چو ذوالفقار علی آبدار شد

باز مولوی در منقبت حضرت علی علیه السلام سروده:

آن شاه که با دانش و دین بود علی بود *** مسجود ملک ساجد معبود علی بود

خورشید ضیاء گستر و جمشید دو کشور *** ماه فلک موهبت وجود علی بود

آن شاه فلک مرتبه کز عزّ و جلالت *** بر سایر مخلوق بیفزود علی بود

آن نکته تحقیق حقائق به حقیقت *** کز روی یقین مظهر حق بود علی بود

آن نقطه توحید احد کز دم واحد *** جز او نفس وحدت نشنود علی بود

1- مثنوی دفتر، اول ص 97، 98 و 99 و چاپ انتشارات ارمغان ص 156، 158 و 159

آن فاتحه دولت و مفتاح سعادت *** کاز قفل در مصطبه بگشود علی بود

آن ساعد دین حق و ینبوع معانی *** کز یمن وی آدم شده مسجود، علی بود

آن فارس میدان ریاضت که به مردی *** گوی سبق از عالم بر بود علی بود

آن شه که به شمشیر وی از آینه دین *** زنگ ستم و بدعت بزود، علی بود

آن نور مجرد که بد او در همه حالت *** با موسی و با عیسی و با هود علی بود

آن روح مصفا که خداوند به قرآن *** بنواخت به چند آیت و بستود علی بود

هم صابر و هم صادق و هم قانت و منفق *** هم هادی و هم شاهد و مشهود علی بود

هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن *** هم موعود و هم وعده و موعود علی بود

وجهی که بفرمود خداوند به قرآن *** آن وجه مکرم که بفرمود علی بود

جبرئیل امین را زیر حضرت عزّت *** مقصد به مثل احمد و مقصود علی بود

گوید ملک ساجد و مسجود بد آدم *** از من بشنو ساجد و مسجود علی بود (1)

، همچنین مولوی در دفتر ششم، مثنوی وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را که - بر اساس روایات متواتره بین فریقین - در روز «عید غدیر خم» فرمود: (مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ) (2) بدین گونه به نظم کشیده است:

ص: 613

1- دیوان غزلیات شمس، ص 259 تا 263

2- فیض القدیر، ج 6 ص 217 - 218.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کس را منم مولا و دوست *** ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آن که آزادت کند *** بند رقیّت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوّت هادی است *** مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید (1)

8- سعدی شیرازی (م 695 ه)

«سعدی» نویسنده و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری که به سنی شافعی شهرت دارد در مدح مولای متقیان می گوید:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند *** جبار در مناقب او گفت: هل اُتی

زور آزمای قلعه خبیر که بند او *** در یکدیگر شکست به بازوی لافتی

مردی که در مصاف زره پیش بسته بود *** تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزا

شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود *** جان بخش در نماز و جهان سوز در دعا

دیباچه مروّت و دیوان معرفت *** لشگر کش فتوّت و سردار اتقیا

فردا که هر کسی به شفیع ززند دست *** مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی

پیغمبر آفتاب منیر است در جهان *** وینان ستارگان بزرگند و مقتدی

یا رب به نسل طاهر اولاد فاطمه *** یا رب به خون پاک شهیدان کربلا

یا رب به صدق سینه شیران راستگوی *** یا رب به آب دیده مردان آشنا (2)

9- اقبال لاهوری

اقبال لاهوری در بیان فضایل امیر مؤمنان علیه السلام سروده های فراوانی دارد که در این جا به چند بیت از ابیاتی که وی در شرح اسرار
أسمای علی مرتضی علیه السلام سروده است، بسنده می گردد

مُسَلِّمِ اوّل شه مردان علی *** عشق را سرمایه ایمان علی

1- مثنوی، دفتر ششم ص، 642، چاپ علاء الدوله و ص 1012 چاپ انتشارات ارمغان.

2- کلیات سعدی ص 440 - به اهتمام محمد علی فروغی، جاویدان، تهران.

از ولای دودمانش زنده ام *** در جهان مثل گهر تابنده ام

نرگسم وارفته نظاره ام *** در خیابانش چو بو آواره ام

زمزم ارجو شد ز خاک من ازوست *** می اگر ریزد ز تاک من ازوست

از رخ او فال پیغمبر گرفت *** ملت حق از شکوهش فر گرفت

مرسل حق کرد نامش بو تراب *** حق یدالله خواند در ام الكتاب

هر که دانای رموز زندگیست *** سر اسمای علی داند که چیست

خاک تاریکی که نام او تن است *** عقل از بیداد او در شیون است

از هوس تیغ دور دارد بدست *** رهروان را دل برین رهنش شکست

شیر حق این خاک را تسخیر کرد *** این گل تاریک را اکسیر کرد

مرتضی کز تیغ او حق روشن است *** بو تراب از فتح اقلیم تن است

هر که در آفاق گردد بو تراب *** بازگرداند ز مغرب آفتاب

زیر پاش این جا شکوه خیبر است *** دست او آن جا قسیم کوثر است

از خود آگاهی یداللهی کند *** از یداللهی شهنشاهی کند

ذات او دروازه شهر علوم *** زیر فرمانش حجاز و چین و روم (1)

آری خواننده گرامی افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام در طول تاریخ اسلام تا به امروز برای همه افراد حق جو حق بین و ژرف نگر از دانشمندان و اندیشمندان و پژوهشگران و محققان و مورخان آزاداندیش جهان ثابت و مسلم بوده و اشخاص بینا و بصیر صبح روشن را مشاهده می کنند و کوه فکran بدانندیشی که با اظهار دشمنی با خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله می خواهند با استدلال های واهی و پندارهای غلط و سخنان عوام فریبانه حقیقت را بپوشانند و از تابش نور خورشید ولایت علوی جلوگیری کنند و فضایل و مناقبی را که خداوند برای ولی خود قرار داده به دیگران نسبت دهند تا اذهان مردم ساده لوح را مشوب و مضطرب، سازند هرگز نخواهند توانست حقیقت را از بین ببرند و از درخشندگی نور پر فروغ خورشید امامت جلوگیری کنند چه آن که فضایل و مناقب آن ولی بزرگ خداوند همچون نور آفتاب گوش تا گوش و کران تا به کران عالم را پر کرده است، و از این رو افراد مبغص و مغرض و معاند راهی جز شکست و ذلت و چاره ای

جز اقرار و اعتراف به افضلیت آن حضرت را ندارند.

حال که مسأله افضلیت و برتری امیرمؤمنان علی علیه السلام بر دیگران و نیز اهلیت و شایستگی آن حضرت و حق تقدّم وی برای تصدّی مقام امامت و خلافت و جانشینی پیامبراکرم صلی الله علیه و اله از دیدگاه قرآن روایات غاصبان، خلافت مردان و زنان صحابه، علماء و محدثان و مورّخان و نویسندگان و سخن سرایان به طور مستدلّ و برهانی روشن گردید در بحث آینده آراء پیروان مکتب خلفا و استدلال های آنان را درباره «بیعت» و «شورا» و «عمل أصحاب» و دیگر موضوعات مربوطه مورد بررسی قرار می دهیم.

ص: 616

بخش نهم: بررسی آراء پیروان مکتب خلفا و استدلال های آن ها درباره خلافت

اشاره

شامل:

بررسی استدلال به بیعت ابوبکر

بررسی استدلال به شورا

بررسی استدلال به عمل صحابه

بررسی استدلال به سخن امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه

بررسی استدلال به خلافت با زور و غلبه

ص: 617

1- بررسی استدلال به بیعت ابوبکر

اشاره

پیروان مکتب خلفاء برای صحت عقیده خود و اثبات امامت و خلافت خلفاء و شکل گیری حکومت اسلامی به بیعت ابوبکر استدلال می کنند و می گویند: (امامت، با بیعت ارباب حلّ و عقد و صاحب نظران امت تحقق می یابد و دلیل ما در این مورد اثبات امامت ابوبکر است به وسیله بیعت...) (1)

اینک برای روشن شدن مطلب مسأله «بیعت» را از دیدگاه لغت عرب و کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله مورد بررسی قرار می دهیم تا، بدینوسیله بی پایه بودن این استدلال بر همگان روشن شود.

الف: واژه بیعت در لغت عرب

اشاره

بیعت در لغت عرب به معنای قبولی معامله است (2)

هنگامی که خریدار و فروشنده در معامله به توافق برسند خریدار، دستش را به عنوان قبول معامله به دست فروشنده می زند و این عمل را در واژه عرب «بیعت» می گویند

جملة «صفق یده بالبیعة و البیع و علی یده صفقاً» به این معناست که دستش را به عنوان قبولی معامله به دست او زد و یا وقتی که می گویند: «تصافقوا» (3) یعنی: معامله و

ص: 619

1- المواقف فی علم الکلام، ج 8، ص 351 - 352، مقصد سوّم.

2- لسان العرب، واژه «بیع».

3- لسان العرب واژه «صفق».

خرید و فروش کردند.

این معنای واژه «بیعت» در فرهنگ و لغت عرب است.

ماهیت بیعت

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود درباره «بیعت» می نویسد:

«بیعت عبارت از پیمان بستن به فرمانبرداری و طاعت است. بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بست که در امور مربوط به خود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی می گذارد و او را به انجام دادن آن مکلف می سازد اطاعت، کند خواه آن تکالیف به دلخواه او بوده و خواه مخالف با میلش باشد.

و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت می کردند و بر آن پیمان می بستند دست خود را به منظور استواری و تأکید پیمان در دست امیر می گذاشتند، و چون این شیوه به عمل فروشنده و خریدار شبیه بوده است آن را «بیعت» نامیده اند که این لفظ مصدر «باع» می باشد و مصافحه کردن با دست ها بیعت شده است و مفهوم آن در عرف لغت و اصطلاح شرع همین است. و در حدیث بیعت پیامبر صلی الله علیه و اله در شب عقبه و بیعت زیر درخت (1)، و هر جا که این لفظ به کار رود مراد و مقصود از آن همین معنا است» (2)

ب- واژه بیعت در فرهنگ اسلام

اشاره

چنان که گفتیم «بیعت» در لغت عرب به معنای قبول معامله و انجام آن است که وقتی خریدار و فروشنده به توافق رسیدند خریدار دستش را به عنوان قبول کردن معامله به دست فروشنده می زند

اما در اسلام «بیعت» نشانه پیمانی است که بیعت کننده متعهد می شود تا مقررات ویژه ای را نسبت به بیعت گیرنده رعایت کند و از او فرمانبرداری داشته باشد.

ص: 620

1- در مورد بیعت عقبه که در حدیث و «بیعت زیر درخت» که در قرآن کریم به عنوان «بیعت رضوان» و «بیعت شجره» در آیه 18 سوره فتح آمده است در مبحث آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

2- مقدمه ابن خلدون، ص 174

مثلاً وقتی گفته می شود (بَايَعَهُ عَلَيْهِ مُبَايَعَةً) یعنی بر این قرار، با او پیمان بست.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنِ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ اللَّهُ فَسَدَّ يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (1)

«کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) با خدا بیعت می نمایند و دست خدا بالای دست آن هاست پس هر کس که بیعت را بشکند تنها به زیان خود آن را شکسته است و هر کس بر آن چه با خدا پیمان بسته، وفا کند به زودی خداوند به او پاداش بزرگ خواهد داد».

آن چه از این آیه شریفه استفاده می شود این است که «بیعت» از نظر اسلام یک نوع پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از بیعت شونده است که بیعت کننده خود را مطیع و فرمانبردار او می سازد و او امرش را گردن می نهد.

در این رابطه در یکی از خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که آن حضرت در پایان سخنان خود خطاب به مردم فرمود:

«ای مردم! شما بر من حقی دارید و من (نیز) بر شما حقی دارم اما حقی شما بر من این است که خیرخواه و دلسوز شما باشم و بیت المال شما را در راه شما مصرف کنم و شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی نجات، یابید و تأدیب کنم، تا آگاه شوید.

و اما حقی من بر شما این است که در بیعت خویش با من وفادار باشید و در آشکار و نهان خیرخواهی را از دست ندهید هر وقت شما را بخوانم اجابت نمائید و هر گاه فرمان دهم اطاعت کنید» (2)

بیعت در سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله

اشاره

در این جا برای روشن شدن مطلب از سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله سه نمونه از مواردی را که آن حضرت از مسلمانان بیعت گرفته است می آوریم

ص: 621

1- سوره فتح، آیه 10.

2- نهج البلاغه فیض، ص 114 و صبحی صالح، ص 79، خطبه 34

1- نخستین بیعت

نخستین بیعتی که در اسلام صورت گرفت بیعت عقبه اولی بود داستان آن از این قرار بود که دوازده نفر از مردان شهر مدینه که مسلمان شده بودند، در آن جا با حضرتش بیعت کردند عبادة بن صامت که خود یکی از آن مردان بوده است این واقعه را چنین تعریف کرده است

«ما با پیغمبر خدا در محل عقبه بیعتی نظیر بیعت زنان انجام دادیم (1)، این مراسم خیلی پیش تر از آن که جنگ با مشرکان بر ما واجب شود، صورت گرفت. ما با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردیم که:

چیزی را با خدا شریک و انباز ندانیم دزدی نکنیم مرتکب زنا نشویم فرزندان خود را نکشیم به میان دست و پای خود دروغ و افترا نبندیم (کنایه از آن که فرزند زنی را که از مردی آبستن شده است به دروغ به مردی دیگر نسبت ندهیم) و در انجام کارها از فرمان حضرتش سرپیچی نکنیم سپس آن حضرت به دنبال این پیمان فرمود:

اگر به مواد این پیمان وفا نمودید پاداشتان بهشت است و اگر وفا نکنید سر و کارتتان با خداست چنان چه بخواهد کیفر کند و عذاب دهد و چنان چه بخواهد بیامرزد. (2)

این، بیعت بیعت عقبه اولی نامیده شده است».

2- بیعت بزرگ دوّم در عقبه

کعب بن مالک که خود شخصاً در بیعت بزرگ دوّم در عقبه حضور داشته و با رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن جا بیعت کرده است جریان این بیعت را چنین بازگو کرده است:

ما به قصد انجام حج از مدینه بیرون آمدیم قبلاً با رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار گذاشته بودیم که آن حضرت را در اواسط ایّام تشریق (3) در عقبه زیارت کنیم.

پاره ای از شب گذشته بود که ما یکی یکی و پشت سر هم در حالی که خود را از هر کس به دقت پنهان می کردیم در درّه نزدیک عقبه گرد آمدیم تعداد ما هفتاد و سه مرد

ص: 622

1- حکم و شرایط «بیعت زنان» در قرآن کریم در آیه دوازدهم از سوره ممتحنه آمده است، و همه شرایطی که در آن آیه برای بیعت زنان ذکر شده در این بیعت بیان شده و مقصود «عباده» نیز (از نظیر بیعت زنان) محتوای همان آیه است.

2- سیره ابن هشام، ج 2، ص 73 - 75 ط مصر.

3- ایّام تشریق به روزهای یازدهم دوازدهم و سیزدهم ذی حجّه گفته می شود.

و دوزن بود آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله همراه با عمویش عباس وارد شد حضرتش مقداری صحبت کرد و قرآن تلاوت نمود و ما را به خدا و پذیرش اسلام دعوت کرد و فرمود:

«من با شما بر این اساس بیعت می کنم که از من دفاع کنید؛ همان گونه که از زن و فرزندانمان دفاع می نمائید با این سخن پیغمبر براء بن معرور برخاست و دست پیغمبر را در دست گرفت و گفت:

آری سوگند به آن کس که تو را به راستی برانگیخت تو را مانند زن و فرزندانمان در پناه خود خواهیم گرفت پس ای رسول خدا صلی الله علیه و اله با ما بیعت کن که - به خدا سوگند - ما مرد جنگ و کار زاریم و...

أبوالهَيْثَمُ بن تَيْهَانَ نیز گفت: ای رسول خدا! ما با یهود هم پیمانیم، و چون به آئین تو در آئیم و پیمان خود را با آن ها بگسلیم آیا چنین نخواهد بود که اگر خدایت پیروزی داد تو به نزد خانواده ات باز خواهی گشت و ما را رها خواهی نمود؟! پیامبر صلی الله علیه و اله تبسمی کرد و فرمود: پیوند ما آن چنان است که خون ما، یکی و مرگ و زندگیمان نیز یکی خواهد بود اینک دوازده نفر از اشخاص مورد اعتماد و صاحب نفوذ خود را به من معرفی کنید تا در میان شما نمایندگی مرا بر عهده داشته باشند.

در اجرای دستور پیغمبر دوازده نفر (نُه نفر از قبیله خزرج و سه نفر از قبیله اوس) را به حضرتش معرفی کردند رسول خدا صلی الله علیه و اله رو به آنان کرد و فرمود: شما بر اقوام و بستگان خود سرپرستی خواهید داشت؛ همان گونه که شاگردان مسیح عیسی بن مریم این سمت را از جانب او به عهده داشتند من نیز کفالت و سرپرستی قوم یعنی همه مسلمانان را به عهده خواهم داشت و نُقْبَا همگی این سمت را پذیرفتند...» (1)

3- بیعت رضوان یا بیعت شجره

داستان بیعت رضوان یا بیعت شجره در تاریخ طبری مغازی واقدی، امتاع الاسماع، مقریزی کامل ابن اثیر و سیره ابن هشام به تفصیل آمده است که ما فشرده آن را در این جا میآوریم

ص: 623

1- سیره ابن هشام، ج 2، ص 81 - 88 بحار الأنوار، ج 19، ص 24 - 25 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 181

«در سال ششم هجرت ماه ذی القعدة پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به دنبال خوابی که دیده بود (1) أصحابش را برای انجام عمره بسیج کرد و همه مسلمانان را به شرکت در این سفر تشویق نمود و از قبایل اطراف نیز دعوت کرد که با حضرتش به مکه روند بسیاری از آن ها خودداری کردند ولی عده زیادی از مهاجران و انصار و گروهی از اعراب بادیه نشین که دعوت آن حضرت را پذیرفته بودند به همراه حضرتش رو به مکه نهادند این جمعیت که در حدود هزار و سیصد و یا هزار و ششصد نفر بودند هیچ سلاح جنگی به جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می شد با خود همراه نداشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله قبلاً فرموده بود: من برای انجام عمره می روم و سلاح و جنگ افزاری با خود بر نمی دارم و برای این که قریش و سایر مردم بدانند که آن حضرت قصد جنگ ندارد و تنها به خاطر زیارت خانه خدا حرکت کرده هفتاد شتر برای قربانی همراه خود برداشت و در «ذوالحلیفه» (2) لباس احرام پوشید.

افراد کاروان نیز به دنبال محرم شدن رسول خدا صلی الله علیه و اله لباس احرام پوشیدند و از آن جا به سوی مکه عزیمت نمودند رسول خدا صلی الله علیه و اله همچنان پیش رفت تا به «عسفان» (3)

رسید در آن جا با خبر شد که قریش تصمیم گرفته اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند و به همین منظور از شهر خارج شده زن و بچه های خود را به همراه آورده و دوست سوارکار رزمنده را به سرپرستی خالد بن ولید و یا عکرمة بن ابی جهل پیشاپیش، خود برای جلوگیری از پیشرفت مسلمانان به سوی مکه گسیل داشته و آن ها نیز تا «کراع الغمیم» به پیش آمده اند (4)

رسول خدا صلی الله علیه و اله چون چنان دید: فرمود کیست که ما را از راهی ببرد که لشکریان قریش در آن راه نباشند؟ مردی از قبیله اسلم: گفت من می توانم شما را از چنین راهی ببرم سپس جلو افتاد و آنان را از میان درّه ها و سنگلاخ ها و راه های دشوار عبور داد تا

ص: 624

1- حضرتش خواب دیده بود که به مکه رفته به طواف خانه خدا پرداخته سرش را تراشیده کلید خانه کعبه را گرفته و با یارانش به انجام مناسک حج عمره موفق گشته است (امتاع الأسماع، ج 1، ص 274).

2- ذوالحلیفه، نام جایی است در شش میلی مدینه مسجد شجره فعلی در آن جا بنا شده است.

3- عسفان، نام جایی است مابین جحفه و مکه

4- کراع الغمیم، جایی است در 30 میلی مکه و تا مکه حدود 10 فرسخ فاصله دارد.

این که به جائی بنام «ثنية المراد» که منزلگاه «حدیبیه» (1) بود رسیدند.

در آن جا شتر رسول خدا صلی الله علیه و اله از رفتن بازماند و دیگر پیش نرفت حضرتش به همراهان خود فرمود: همینجا پیاده شوید و منزل کنید.

در این جا فرستادگانی میان قریش و پیامبر صلی الله علیه و اله رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود. سرانجام «عثمان» از طرف پیامبر صلی الله علیه و اله مأموریت یافت که این پیام را به اهل مکه برساند که آن حضرت به قصد جنگ، نیامده و تنها هدفش زیارت خانه خداست عثمان رهسپار مکه شد و پیام رسول خدا صلی الله علیه و اله را به اطلاع قریش رسانید، ولی مشرکان عثمان را موقتاً توقیف کردند و نگذاشتند که به نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله باز گردد، همین امر باعث شد که در میان مسلمانان شایع شود که عثمان به دست قریش کشته شده است.

هنگامی که خبر کشته شدن عثمان به رسول خدا صلی الله علیه و اله، رسید فرمود از این جا حرکت نمی کنیم مگر این که با قریش بجنگیم سپس در میان مسلمانان برخاست و فرمود خداوند به من فرمان داد تا از شما بیعت بگیرم مردم پیش آمدند و با آن حضرت که در زیر درخت بزرگ و سرسبزی نشسته بود بیعت کردند که از جنگ فرار نکنند و بعضی گفته اند که بیعت کردند تا پای جان ایستادگی کنند.

قریش گروهی را برای مذاکره به خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله فرستاده بود، این گروه چون ماجرای بیعت را به چشم خود دیدند و مشاهده کردند که چگونه مسلمانان دسته دسته می آمدند و با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت می نمودند منظره بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و اله و آمادگی کامل مسلمانان برای جنگ رعب و وحشتی در دل آن ها افکند، و از این رو سخت ترسیدند و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله از در سازش در آمدند و به آن حضرت پیشنهاد صلح دادند...» (2)

این بیعت را از این جهت «بیعت رضوان» و «بیعت شجره» نامیده اند که در آیه 18 سوره «فتح» آمده است: (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ)

خداوند از مؤمنان «راضی» شد هنگامی که در زیر «آن درخت» با تو بیعت

ص: 625

1- حدیبیه نام روستائی است در نزدیکی مکه و فاصله آن تا مکه یک منزل راه است

2- تاریخ طبری، ج 2، ص 620 - 632 تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم؛ مغازی واقدی، ج 1، ص 571 - 603 امتاع الأسماع، ج 1، ص 274 - 291، کامل ابن اثیر، ج 2، ص 200 - 203 و سیره ابن هشام، ج 3، ص 321 - 330 (با تلخیص و تلفیق)

می کردند».

باری رسول خدا صلی الله علیه و اله و در مدّت حیاتش سه نوع بیعت با اصحابش انجام داد:

1. بیعت برای پذیرش اسلام

2. بیعت برای تشکیل حکومت اسلامی

3. بیعت برای جنگ

البته سوّمین بیعت آن حضرت نیز در حقیقت تجدید بیعت دوّم بود؛ زیرا حضرتش یاران خود را برای انجام عمره از مدینه بیرون آورده بود که حرکت عمره به یک حرکت جنگی مبدّل شد و این خلاف هدفی بود که آن حضرت اصحابش را به خاطر آن حرکت داده و از مدینه خارج ساخته بود و از این جهت لازم بود که برای این کار جدید و جنگ، ناخواسته بیعتی از نو گرفته شود که رسول خدا صلی الله علیه و اله با اتکاء به وحی و فرمان الهی چنین کاری را انجام داد و همین عمل نتیجه بسیار مطلوبی به بار آورد که ترس شدید مشرکان قریش و اهالی مکه و صلح حدیبیه از نتایج جالب و مطلوب آن بود.

بنا بر آن چه تا این جا گفته شد روشن می شود که «بیعت در اسلام» علامت پیمانی است بین بیعت کننده از یک سو و بیعت گیرنده از سوی دیگر و محتوای آن اطاعت پیروی و حمایت و دفاع از بیعت گیرنده است که بر اساس، آن بیعت کننده متعهد می شود که در انجام قراری که بینشان گذاشته، شده مطیع و فرمانبردار باشد. چنان که خدای تعالی خطاب به پیامبرش فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...) کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) با خدا بیعت، کنند و دست خدا بالای دست ایشان است». (1)

بنابراین بیعت باید برای خدا باشد و قصد قربت در آن لازم است و بیعت کننده حقّ فسخ ندارد و شکستن آن حرام و از گناهان کبیره است چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَدَّ يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) پس هر کس که بیعت را بشکند تنها به زیان و ضرر خود آن را شکسته و هر کس بر آن چه با خدا پیمان بسته و فاکند به زودی خداوند به او پاداش بزرگ است و هر عطا خواهد فرمود. (2)

ص: 626

1- سوره فتح آیه 10

2- سوره فتح، آیه 10

شرایط بیعت و اطاعت از امام در سنت پیامبر صلی الله علیه و اله

در این جا جهت تکمیل، بحث قسمتی از روایاتی را که در منابع مهم و معتبر پیروان مکتب خلفا در مورد شرایط بیعت و اطاعت از امام در سنت پیامبر صلی الله علیه و اله آمده است می آوریم و درباره آن ها توضیح کوتاهی می دهیم و سپس به بحث و بررسی «بیعت اُبی بکر» در مسأله خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می پردازیم.

و اینک شرایط بیعت و اطاعت از امام در مکتب خلفا:

1- از عبدالله بن عمر روایت شده است که: گفت ما هرگاه با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت می کردیم که شنوا و فرمانبردار حضرتش باشیم پیامبر خدا صلی الله علیه و اله می فرمود: (فِيمَا اسْتَطَعْتَ) (1) یعنی تا آن جا که بتوانی.

2- در روایت دیگری از قول جریر بن عبدالله آمده است که گفت: من با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردم که شنوا و فرمانبردار حضرتش باشم که آن حضرت فرمود: (فِيمَا اسْتَطَعْتَ) (2) یعنی بگو در حدّ توانائیم.

3- از هرماس بن زیاد روایت شده است که: گفت من دست پیش بردم که با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت، کنم اما چون نوجوانی کم سنّ و سال، بودم رسول خدا صلی الله علیه و اله نپذیرفت و با من بیعت نکرد. (3)

4- در حدیثی از فرزند عمر روایت شده است که: گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: بر هر فرد، مسلمانی خواه ناخواه شنودن و فرمان بردن آن چه دوست دارد و ناخوش دارد واجب، است مگر این که به انجام معصیتی مأمور، شود که در آن صورت مجاز به شنودن و فرمان بردن نخواهد بود. (4)

5- در پایان یک حدیث طولانی از عبادة بن صامت آمده است که به عثمان گفت:

ص: 627

-
- 1- صحیح بخاری، کتاب الأحكام، باب كيف يبایع الإمام، ح 5
 - 2- صحیح بخاری، کتاب الأحكام، باب كيف يبایع الامام، ح 7.
 - 3- سنن نسائی، ج 7، ص 150، کتاب البيعه، باب بيعة الغلام.
 - 4- صحیح بخاری، کتاب الأحكام، باب السمع والطاعة للامام. ما لم تكن معصية، ح 3 صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب وجوب طاعة الامراء في غير معصية، سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، باب لا طاعة في معصية سنن نسائی، کتاب البيعه باب جزاء من أمر بمعصية.

از رسول خدا صلی الله علیه و اله ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود بعد از من کسانی زمام امور شما را به دست خواهند گرفت که معروف را، منکر، و مُنکر را در نظر شما معروف جلوه می دهند (فَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَلَا تَعْتَلُوا بِرَبِّكُمْ): پس فرمانبرداری از کسی که خدای تبارک و تعالی را نافرمانی کند روا نیست پس با خدای خود در نیفتید. (1)

با بررسی کلمه «بیعت» در سنت پیامبر صلی الله علیه و اله در می یابیم که بیعت بر سه پایه اصلی استوار است:

1- بیعت کننده

2- بیعت گیرنده

3- فرمانبرداری از انجام موادّ و مقرّرات بیعت

پس به این، ترتیب با توجه به روایاتی که درباره بیعت و اطاعت از امام متذکر شدیم بیعت در اسلام هنگامی تحقق می پذیرد که شرایط سه گانه زیر در آن مراعات شده باشد:

1- بیعت کننده شایستگی بیعت کردن و شرایط آن را دارا بوده و در انجام بیعت کاملاً آزاد باشد.

2- بیعت گیرنده شایستگی و لیاقت آن را داشته باشد که با او بیعت شود.

3- بیعت برای موضوعی باشد که اقدام به آن در نظر شرع اسلام درست و روا باشد.

بنابراین بر اساس مقررات شرعی و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله که برای بیعت شرایط خاصی در نظر گرفته شده به این نتیجه می رسیم که:

1- بیعت نابالغ و دیوانه درست نیست

2- بیعت به اجبار و زور با کسی که آشکارا مرتکب خلاف و گناه می شود صحیح نیست.

3- بیعت برای انجام گناه و معصیت باطل است.

حال باید دید که بیعت با ابوبکر چگونه و تحت چه شرایطی انجام گرفت؟

ص: 628

1- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 325 عبادة بن صامت هنگامی این حدیث را در خانه عثمان و در برابر جمعیت حاضر بر زبان آورد که معاویه از او شکایت به عثمان برده و عثمان وی را از شام به مدینه احضار کرده بود.

برای این که این موضوع کاملاً روشن شود به رویداد تاریخی صدر اسلام و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله باز می گردیم و ماجرای سقیفه و بیعت با ابوبکر را به طور فشرده مورد بررسی قرار می دهیم تا معلوم شود که بیعت آن چنانی که در سقیفه انجام گرفت از نظر اسلام تا چه حد قابل قبول است

نگاهی گذرا به ماجرای سقیفه و بیعت ابی بکر

همان گونه که پیش تر - در بخش پنجم کتاب - گفتیم ظهر روز دوشنبه بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله برای همیشه دیده از جهان فرو بست در آن هنگام ابوبکر در مدینه نبود و در منزل شخصی خود در «سنح» به سر میبرد، اما «عمر» در مدینه بود و اجازه خواست تا بر بالین پیامبر صلی الله علیه و اله حاضر شود.

عائشه: گوید عمرو مغیره بن شعبه پس از آن که اجازه گرفتند به حجره رسول خدا وارد شدند و پارچه ای را که بر صورت رسول خدا صلی الله علیه و اله کشیده بودند به کنار زدند عمر با دیدن صورت پیامبر صلی الله علیه و اله بانگ برداشت «آه» رسول خدا صلی الله علیه و اله چه سخت بیهوش افتاده است» مغیره: گفت ای عمر! به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفته است عمر گفت تو دروغ می گوئی رسول خدا صلی الله علیه و اله هرگز نمرده است...

آن گاه «عمر» از اطاق بیرون آمد و در میان حاضران پشت سر هم می گفت رسول خدا نمرده بلکه پیش خدا رفته است...

در این هنگام تلاوت آیه ای از «ابن ام مکتوم» به گوش رسید که می خواند:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ): (1) محمد نیست مگر پیغمبری که پیش از او پیامبرانی آمده و در گذشته اند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟

، همچنین عباس بن عبدالمطلب: گفت بیگمان پیامبر خدا از دنیا رفته است....

اما با این همه «عمر» از کار خود باز نایستاد و همچنان می غرید و تهدید می کرد تا این که کف بر لب هایش نشست.

پس از این سالم بن عبید - یا فرد دیگری - به سنح رفت و خبر فوت رسول خدا را

ص: 629

به اطلاع ابوبکر رسانید.

میدان داری عُمَر همچنان ادامه یافت تا این که ابوبکر از راه رسید و به جمع حاضران پیوست و در تأیید مرگ پیامبر صلی الله علیه و اله همان آیه ای را که ابن ام مکتوم خوانده بود بر عمر خواند و در این هنگام بود که وی آرام گرفت.

آن گاه این دو نفر همراه با ابو عبیده جراح با شتاب هر چه تمام تر روانه «سقیفه» شدند و عُویم بن ساعده و معن بن عدی و عبدالرحمن بن عوف نیز به آن ها پیوستند. (1)

أحمد بن عبدالعزیز جوهری به نقل از ابوزید عمر بن شَبّه می گوید: ابوبکر دست عُمَر و مرد دیگری از مهاجران را که می گویند ابو عبیده (جراح) بوده است گرفت تا پیش انصار که آنصار که در سقیفه بنی ساعده و نزد سعد بن عباده جمع شده بودند برود.

عمر می گوید: من به ابوبکر گفتم بگذار من سخن بگویم... ابوبکر گفت نه خودم سخن می گویم و به خدا سوگند چون پیش انصار رسیدیم هر آن چه من در دل داشتم و می خواستم بگویم ابوبکر همان را گفت.

گوید: ابوبکر خطاب به انصار چنین گفت: ای گروه انصار! هیچ مسلمانی حق شما را منکر، نیست به خدا سوگند ما هرگز به خیری نرسیده ایم مگر این که شما با ما در آن شریک بوده. اید شما پناه و یاری دادید و همکاری و مواسات کردید ولی خودتان به خوبی می دانید که عرب از هیچ کس جز امیری که از قریش باشد اطاعت نمی نماید و بر حکومت دیگری سر تسلیم فرود نمی آورد قریش از اقوام و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و اله از لحاظ قرابت و خویشی از همه اعراب به او نزدیک تر و خانه و سرزمین آنان از همه بهتر و از لحاظ زبان از همه فصیح تر و از نظر زیبایی از همه زیاروی ترند شما پیشگامی و آزمون های پسر خطاب را در اسلام دیده و شناخته اید، بیائید با او بیعت کنیم.

عمر گفت: ما فقط با تو بیعت می. کنیم خود عمر می گوید: من نخستین کسی بودم که دست دراز کردم تا با ابوبکر بیعت کنم در این هنگام مردی از انصار دست خود را میان دست من و دست ابوبکر درآورد و پیش از من با او بیعت کرد مردم برای بیعت با ابوبکر، بستر سعد بن عباده را لگدکوب کردند گفته شد مواظب باشید که سعد را

1. ص: 630

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 310 چاپ مصر و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 123 و نهایة الأرب، ج 19 ص 18 که بجای معن بن عدی نام برادرش عاصم بن عدی را ذکر کرده است

کشتید! عمر گفت خداوند سعد را بکشد مردی از انصار برجست و گفت:

(أَنَا جَذِيْلُهَا الْمُحَكِّكُ وَعَدِيْقُهَا الْمُرَجَّبُ): (کنایه از این که من خردمندی هستم که باید از رأی او بهره برد و مردی کار دیده و آزموده ام).

(1)

او را گرفتند و لگدی بر شکمش زدند و دهانش را پر از خاک کردند. (2)

در روایت یعقوبی آمده است: مردم برای بیعت با ابوبکر از روی سعد و فرشی که برای او گسترده شده بود می پریدند و نزدیک بود که سعد پایمال شود. جمعی که اطراف سعد را گرفته بودند فریاد زدند: مواظب باشید که سعد را لگد مال نکنید عُمر پاسخ داد: او را بکشید. که خدا وی را بکشد. (3)

طبری گوید مردم از هر طرف برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و نزدیک بود بن عباد را لگد مال، کنند گروهی از یاران سعد: گفتند مواظب سعد باشید او لگد مال نکنید عمر: گفت او را بکشید که خدا وی را بکشد. سپس خود را بالای سر رسانید و گفت می خواهم چنان تورا پایمال کنم که اعضایت در هم شکند در این هنگام (قیس بن) سعد، ریش عُمر را گرفت و گفت به خدا سوگند اگر یک تار مو از سر او کم کنی با یک دندان سالم باز نخواهی گشت.

ابوبکر بانگ زدای عمر آرام باش که در این موقع حساس بیش تر به آرامش نیاز داریم پس عُمر برگشت و سعد را به حال خود گذاشت.

در این هنگام سعد رو به عمر کرده: گفت به خدا سوگند اگر می توانستم بپاخیزم چنان غرشی از من در اطراف و کوچه های مدینه می شنیدی که خود و یارانت را از وحشت در سوراخ پنهان می نمودی به خدا قسم نزد گروهی می فرستادمت که فرمانبردار آنان بودی نه فرمانروا پس روی به یاران خود نمود و گفت مرا از این جا بیرون برید یارانش وی را به دوش گرفته به منزلش بردند. (4)

ص: 631

1- این مرد همان حباب بن منذر از طایفه انصار است. برای اطلاع بیشتر از سخنان او در سقیفه، به تاریخ طبری، ج 3، ص 220 - 221

چاپ ابوالفضل ابراهیم و ج 1 ص 1841 - 1842 چاپ اروپا و همچنین بخش پنجم همین کتاب مراجعه فرمائید.

2- سقیفه جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 39، 40، چاپ ابوالفضل ابراهیم.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 124

4- تاریخ طبری، ج 3، ص 222، چاپ ابوالفضل ابراهیم و ج 1، ص 1843، چاپ اروپا.

در صحیح بخاری - که مهم ترین کتاب روایتی اهل سنت است - اشاره ای از عایشه نیز به این مطلب آمده است او پس از نقل حکایت سقیفه می گوید:

«عمر مردم را تهدید کرد و ترسانید و بدون تردید در میان آنان نفاقی وجود داشت که بدین ترتیب خداوند آن را باز گردانید». (1)

طبری: گوید در آن روز قبیلهٔ أسلم به مدینه آمده، بودند جمعیت آنان به حدی بود که کوچه های مدینه بر آنان تنگ شد آن ها با ابوبکر بیعت، کردند، و عمر بارها می گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم یقین کردم که پیروزی با ماست. (2)

اما علّت آمدن طایفهٔ أسلم به مدینه را شیخ مفید در کتاب الجمل خویش بدین صورت آورده است:

آن ها برای خرید کالا و خواربار به مدینه آمده بودند به آنان گفته شد: بیائید با ما کمک کنید تا برای خلیفهٔ رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت بگیریم پس از آن ما به شما خواربار می دهیم این بود که عشیره اسلم تطمیع شده به یاری ابوبکر برخاستند. (3)

زبیر بن بکّار گوید: چون کار بیعت ابوبکر در سقیفه صورت گرفت کسانی که با وی بیعت کرده بودند او را با هلله و شادی به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله بردند (4)

یورش به خانه فاطمه علیها السلام

مورّخان و دانشمندان اسلامی چگونگی حمله به خانه فاطمه زهرا علیها السلام و جسارت به ساخت دختر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و برخورد با کسانی که در آن جا گرد آمده بودند، در منابع تاریخی خود چنین آورده اند:

گروهی از مهاجران از جمله علی بن ابی طالب و زبیر که از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرده بودند مسلّح و خشمگین به خانه فاطمه علیها السلام وارد شدند. (5)

ص: 632

1- صحیح بخاری ج 5 ص 17، باب 35 کتاب فضائل أصحاب النبي صلی الله علیه و آله چاپ بیروت، دار القلم

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 222

3- الجمل شیخ مفید، ص 43 و در چاپ دیگر ص 119 زیر عنوان اجبار عمر علی بیعة ابی بکر

4- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 6، ص 19.

5- سقیفه جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 47 چاپ ابو الفضل ابراهیم تاریخ الخميس، ج 2، ص 169

و ریاض النضره، ج 1، ص 218

به ابوبکر و عمر گزارش دادند که جمعی از مهاجران و انصار در خانه فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و اله خدا پیرامون علی بن ابی طالب گرد آمده اند و قصد دارند که به خلافت با علی بن ابی طالب بیعت کنند. (1)

پس ابوبکر به عمر بن خطاب دستور داد تا به خانه فاطمه رود و آن ها را از آن جا بیرون آورد و به وی گفت: اگر مقاومت کردند و از بیرون شدن خودداری نمودند با آن ها بجنگ

عمر در اجرای فرمان ابوبکر با شعله آتشی که به همراه داشت و به قصد آتش زدن خانه برداشته بود رو به خانه فاطمه نهاد. چون فاطمه چنان دید، فرمود (یا بن الخطاب أجت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، أو تدخلوا فی ما دخلت فیہ الأمة): ای پسر خطاب! آماده ای تا خانه ما را آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد، آری مگر آن که با مردم هماهنگ شوید (2) (و با ابوبکر بیعت کنید).

علی مثنی در کنز العمال آورده است که عمر به فاطمه گفت: با این که می دانم رسول خدا هیچ کس را به اندازه تو دوست نمی داشت ولی این حقیقت هرگز مرا از تصمیم خود باز نمی دارد و آن این که اگر این چند نفر در خانه تو اجتماع دستور کنند، خواهم داد که در خانه را به روی تو آتش بزنند. (3)

و در أنساب الأشراف بلاذری آمده است:

ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی دنبال وی فرستاد ولی او بیعت نکرد، آن گاه عمر با شعله آتش به سوی خانه وی رهسپار گشت.

فاطمه علیها السلام - بر در خانه با وی روبرو گردید و به او گفت: آیا تویی که می خواهی در خانه ام را آتش زنی؟

عمر گفت: آری!! این کار آن چه را که پدرت آورده است محکم تر می سازد. (4)

ابوبکر جوهری از قول ابوزید عمر بن شبه نقل می کند که می گفته است: عمر همراه مردانی از انصار و شماری از مهاجران کنار خانه فاطمه علیها السلام آمد و بانگ برداشت:

ص: 633

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 43

2- عقد الفرید، ج 3، ص 273، کتاب العسجدة الثانیة، فی الخلفاء و تواریخهم چاپ بیروت، دار الاندلس

3- کنز العمال، ج 5، ص 651 ح 14138 چاپ بیروت، مؤسسة الرسالة.

4- أنساب الأشراف، ج 2، ص 268، چاپ بیروت، دار الفکر.

سوگند به کسی که جان من در قبضه اوست یا برای بیعت بیرون می آئید و یا این که این خانه را بر شما آتش می زنم... (1)

در روایت ابن قتیبه آمده است هنگامی که متخلفان از بیعت با ابوبکر در خانه علی علیه السلام گرد آمده بودند عمر آمد و آنان را برای بیعت با ابوبکر فرا خواند ولی آن ها اعتنائی نکرده و از خانه بیرون نیامدند پس عمر هیزم خواست و گفت به خدایی که جان عمر در دست اوست سوگند یاد می کنم که باید بیرون بیایید وگرنه خانه را با همه کسانی که در آند آتش می زنم!

به عمر گفته شد ای با حفص! فاطمه علیها السلام در این خانه است. پاسخ داد: باشد!! (2)

ابوبکر جوهری می گوید: ابوبکر گفت ای عمر! خالد بن ولید کجاست؟ گفت: همین جاست: گفت شما دو تن بروید و علی و زبیر را پیش من بیاورید. آن دو تن رفتند عمر وارد خانه شد و خالد بیرون در خانه ایستاد عمر به زبیر گفت: این شمشیر چیست؟ گفت آن را آماده کرده ام تا با علی بیعت کنم.

در خانه گروه بسیاری بودند که از جمله ایشان مقداد أسود و عموم هاشمیان بن، بودند «عمر» شمشیر را از دست زبیر بیرون کشید و بر سنگی که در خانه بود زد و شکست و سپس دست زبیر را گرفت و کشید و از خانه بیرون آورد و گفت: ای خالد! مواظب این باش خالد او را گرفت بیرون خانه هم همراه خالد جمع بسیاری از مردم بودند که ابوبکر آنان را برای پشتیبانی آن دو گسیل داشته بود.

عمر، بار دیگر وارد خانه شد و به علی گفت: برخیز و بیعت کن علی خودداری کرد عمر دست او را گرفت و گفت برخیز او بر، نخاست عمر او را کشید و همان گونه که با زبیر رفتار کرده بود رفتار کرد و خالد او را گرفت و عمر و همراهانش آن دو را با تندی و خشونت می بردند مردم هم جمع شده بودند و می نگرستند و کوچه های مدینه انباشته از مردان شده بود و چون فاطمه علیها السلام دید که عمر با آن دو نفر چگونه رفتار کرد، فریاد برآورد و شیون زد و گروه بسیاری از زنان بنی هاشم و دیگران با او جمع و همراه شدند و بر در حُجره خویش آمد و با صدای بلند گفت ای ابوبکر! چه زود بر خاندان

ص: 634

1- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 48

2- الامامة والسياسة، ج 1، ص 30، چاپ، قم، منشورات الشريف الرضي.

رسول خدا صلی الله علیه و اله حمله آور، دید به خدا سوگند که دیگر تا هنگام مرگ با «عمر» سخن نخواهم گفت. (1)

هم، چنین ابوبکر جوهری گوید: عُمَر - همراه گروهی که اسید بن حضیر و سلمة بن أسلم نیز در زمره آنان بودند به خانه فاطمه علیها السلام آمد و به کسانی که آن جا بودند گفت: بروید و بیعت کنید آنان نپذیرفتند و زبیر در حالی که شمشیر در دست داشت بیرون آمد عمر به همراهان خود گفت:

مواظب این سگ، باشید سلمة بن أسلم برجست و شمشیر را از دست زبیر بیرون کشید و آن را به دیوار زد و سپس او و علی علیه السلام را در حالی که بنی هاشم همراهشان بودند حرکت دادند و با خود بردند و علی علیه السلام می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم

آنان او را پیش ابوبکر آوردند و به او گفته شد بیعت کن گفت: من به این حکومت از شما سزاوارترم من با شما بیعت نمی کنم و این شماست که باید با من بیعت کنید شما این حکومت را از دست انصار بیرون کشیدید و برهان و استدلالتان این بود که شما از خویشاوندان پیامبرید و آنان هم حکومت را به شما واگذار کردند و اینک من نیز به همان برهان و دلیل که شما با انصار احتجاج کردید بر شما حجت می آورم اگر از خدا می ترسید از خویشتن نسبت به ما انصاف دهید و همان حقی را که انصار برای شما شناختند شما هم آن را برای ما بشناسید و رعایت کنید و در غیر این صورت بدانید که ستم می کنید

عُمَر گفت دست از تو برداشته نمی شود تا بیعت کنی علی علیه السلام در جواب او گفت ای عمر شیری را بدوش که نیمی از آن برای خودت باشد امروز اساس کار را به نفع او استوار کن تا فردا آن را به تو باز گرداند به خدا قسم هرگز نه سخن تو را می پذیرم و نه با او بیعت می کنم... (2)

، همچنین ابن قتیبه در تاریخ الخلفای خود «الامامة و السیاسة» آورده است که: عُمَر نزد ابوبکر آمد و گفت آیا از این متخلف بیعت نمی گیری؟ ابوبکر به غلامش قُنْفُذ

ص: 635

1- سقیفة جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 57 و ج 6 ص 49

2- سقیفة جوهری به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 11 چاپ ابوالفضل ابراهیم و الامامة و السیاسة، ج 1، ص 28 - 29.

گفت برو و علی علیه السلام را نزد من فرا خوان او به سوی علی علیه السلام رفت و علی علیه السلام پرسید چه می خواهی؟ گفت خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله تو را خواسته است علی علیه السلام در جواب او گفت چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و اله دروغ بستید قنفذ برگشت و سخن علی علیه السلام را به ابوبکر باز گفت... عمر برای بار دوم به ابوبکر گفت به این متخلف مهلت مده.

ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد و به او بگو که امیرالمؤمنین (= ابوبکر) از تو می خواهد که با وی بیعت کنی! قنفذ آمد و پیغام ابوبکر را به علی علیه السلام رسانید، علی علیه السلام صدای خود را بلند کرد و فرمود: سبحان الله؛ چیزی را ادعا می کند که مربوط به او نیست پس بازگشت و پیام امام علی علیه السلام را به ابوبکر رسانید.

چون ابوبکر این پیام امام را، شنید مدتی طولانی گریست عمر از جای برخاست و به همراه گروهی از هواداران ابوبکر به راه افتاد تا این که به در خانه فاطمه علیها السلام آمدند و در خانه را به شدت کوبیدند چون فاطمه علیها السلام صدای آن ها را شنید با صدای بلند فریاد برآورد:

(يَا أَبَتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَابِ وَابْنِ أَبِي قُحَافَةَ)

ای پدر! ای رسول خدا! بعد از تو چه بلاها از پسر خطاب و پسر ابو قحافه کشیدیم.

برخی از مردم که صدای فاطمه علیها السلام و گریه او را شنیدند در حالی که می گریستند از آن جا برگشتند؛ لیکن عمر با گروهی ایستادند و علی علیه السلام را با زور و اجبار از خانه بیرون کشیدند و او را با خود به نزد ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفتند به خدا سوگند که گردنت را می زنیم فرمود، بنابراین بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید، کشت عمر: گفت اما بنده خدا، آری ولی برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله نه (!) و ابوبکر در این میان ساکت بود و هیچ سخنی نمی گفت. عمر: گفت آیا درباره او دستوری نمی دهی؟ ابوبکر گفت: مادامی که فاطمه علیها السلام در کنار اوست او را به چیزی مجبور، نمی کنم در این هنگام علی علیه السلام خود را به قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله رسانید و در حالی که می گریست رسول خدا صلی الله علیه و اله را مخاطب قرار داده و گفت:

يا (يا ابن أمِّ إنَّ القومَ استضعفوني و كادوا يقتلونني)، (1) ای فرزندِ مادرم! این گروه

ص: 636

مرا خوار و ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.» (1)

نظام (2)، نیز گوید: عُمَر در روز بیعت آن چنان به شکم و پهلوی فاطمه زد که «محسن» فرزندی را که در شکم داشت سقط کرد و او همچنان فریاد می کشید: خانه را با اهلش آتش زنی در حالی که در خانه جز علی و حسن و حسین کسی دیگر نبود (3)

ابن ابی الحدید در ضمن پاره ای از اخبار «عُمَر» می نویسد: این عمر بود که بیعت ابوبکر را استوار کرد و مخالفان را فرو کوبید و شمشیر زبیر را که از غلاف بیرون کشیده بود در هم شکست و بر سینه مقداد کوفت و در سقیفه بنی ساعده سعد بن عباد را لگدکوب کرد و گفت او را بکشید که خدایش بکشد و هموست که بینی حباب بن منذر را در هم کوفت... و این عمر بود که کسانی از بنی هاشم را که به خانه فاطمه علیها السلام پناه برده بودند بیم داد و از آن جا بیرون کشید و اگر «عُمَر» نبود برای ابوبکر خلافتی صورت نمی گرفت و پایدار نمی ماند.» (4)

آری، بیعتی که در مدینه برای خلافت ابوبکر به عمل آمد، نخست با مشت و لگد و شعارهای قبیله گرائی در سقیفه بنی ساعده و سپس با رشوه و وعده مواد خوراکی به قبیله صحرائشین، اسلم و در خاتمه با تهدید و ارباب و شعله آتش بردن به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام و مضروب ساختن وی و سقط فرزندش «محسن» تکمیل گردید.

آن چه را که گفتیم چگونگی بیعت گرفتن برای خلافت ابی بکر در شهر مدینه بود، اما همین موضوع در خارج از مدینه و آن چه در آن جا روی داده بود به کلی فرق می کرد. زیرا هر کس که از بیعت با ابوبکر و پرداخت زکات و مالیات به او و کارگزارانش خودداری می نمود بدون هیچ ملاحظه ای خودش به تیغ جلا د سپرده می شد زن و فرزندش به اسارت می رفت و اموالش مصادره می گردید!!!

ص: 637

-
- 1- الامامة والسياسة، ج 1، ص 30، 31 چاپ، قم، انتشارات شریف الرضی
 - 2- نظام نامش ابراهیم سیار است و شرح حالش در الکنی و الألقاب محدث قمی، ج 3، ص 253 و کتاب: الوافی بالوفیات صلاح الدین صفدی، ج 6، ص 12 ذیل شماره 91 چاپ بیروت به عنوان: النظام المعتزلی آمده است.
 - 3- ملل و یحل شهرستانی در سؤال یازدهم از گفتارهای نظام، ج 1، ص 59 تخریج محمد بن فتح الله بدران، چاپ قاهره و افسست منشورات الشریف الرضی.
 - 4- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 174، چاپ ابوالفضل ابراهیم

بلائی که بر سر مالک بن نویره (1)، صحابی و نماینده پیامبر خدا در قبیله تمیم و خانواده اش و دیگر قبایل عرب به عنوان ارتداد آمد (2)، از همین قبیل است که هم اینک برای روشن شدن اذهان به بررسی این موضوع می پردازیم.

ارتداد یا نپذیرفتن بیعت ابی بکر و سرنوشت مالک بن نویره نماینده رسول خدا

ابن حجر عسقلانی «در اصابه» در شرح حال مالک بن نویره می گوید:

مالک بن نویره از قبیله یربوع تمیمی کنیه اش أبو حنظله و لقبش جغول (غیرتمند) است.

مرزبانی: گوید وی شاعری عالی مقام بود و در میان مردان جنگی قبیله یربوع سواری نامدار به شمار می رفت و خود یکی از اشراف آن قبیله در عصر جاهلیت بود، پس از آن که اسلام آورد پیامبر صلی الله علیه و اله وی را متصدی زکات سالیانه قبیله خود قرار داد، و چون پیامبر صلی الله علیه و اله رحلت نمود از پرداخت زکاتی که جمع کرده بود به دولت وقت (یعنی ابوبکر) خودداری کرد و آن را در میان خویشاوندان خود تقسیم نمود... (3)

مالک و خانواده اش در خانه خود آرمیده بودند که ناگاه به محاصره لشکریان خالد بن ولید. در آمدند مالک و همراهانش برای دفاع از خود مسلح شدند لشکریان خالد بانگ برداشتند که ما مسلمانیم آن ها نیز فریاد زدند که ما هم مسلمانیم لشکریان خالد: گفتند اگر راست می گوئید اسلحه خود را بر زمین بگذارید آن ها اسلحه خود را بر زمین گذاشتند و سپس با ایشان به نماز برخاستند، ولی پس از آن سپاهیان خالد برخاسته (4) و همگی آن ها را دستگیر نموده و به نزد خالد بردند.

ص: 638

1- شرح حالش در اصابه ابن حجر، و اسد الغابه و قاموس الرجال تستری آمده است.

2- پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله عده ای از مسلمانان با این که به تمام احکام اسلام و به وجوب زکات اقرار و اعتراف داشتند به جرم این که از پرداختن آن به ابوبکر خودداری می ورزیدند و بیعت و خلافت او را به رسمیت نمی شناختند مورد حمله و هجوم لشکریان خلیفه قرار گرفته مردانشان کشته شدند و زنان و فرزندانشان اسیر گردیدند برای این که این کشتارها و قتل و غارت ها را توجیه کنند و دامن خلیفه از ایراد و انتقاد منزه گردد نام این افراد را مرتدین و جنگ های با این افراد را جنگ های رده نامگذاری کردند.

3- الاصابه، ج 3، ص 357، شماره 7696

4- تاریخ طبری، ج 3، ص 277 - 280 و چاپ اروپا، ج 1، ص 1924 - 1928 و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 131، چاپ بیروت

زن، مالک که از زیارویان زمان خود بود نگران و پریشان از سرنوشت شوهرش در پشت سر مالک ایستاده بود همین که چشم خالد بر آن زن افتاد، فرمان داد تا گردن مالک را بزنند مالک که مطلب را با فراست دریافته بود به خالد گفت: این زن مرا به کشتن داد خالد: گفت بلکه خداوند تو را به جرم خروج از اسلام به کشتن داده است مالک: گفت ما افرادی مسلمان و متعهد به اسلام می باشیم

اما چه فایده که فرمان خالد کار خود را کرد و با اشاره او «ضرار بن أזור» صدا را در گلوی مالک درهم شکست و تن بی سرش را به روی زمین در خاک و خون غلطانید. آن گاه ناجوانمردانه دستور داد تا مالک و دیگر یاران او را که بیجرم و گناه کشته سر بودند پایه دیگ قرار دهند و در همان شب در حالی که هنوز بدن مالک به خاک سپرده نشده بود با بیوه جوان او در آویخت و همبستر گردید و این در حالی بود که نسیمی ملایم تن بی سر مالک را در پشت حجله دامادی خالد نوازش می داد. (1)

قتل و غارت قبیله کنده به عنوان ارتداد

اشاره

زیاد بن لبید بیاضی کارگزار ابوبکر در قبایل، کنده ماده شتری را که سخت مورد علاقه جوانی از قبیله مزبور بود به عنوان زکات گرفت آن جوان بسیار خواهش کرد که شاید زیاد دست از آن شتر بردارد و به جای آن شتری دیگر از او بگیرد، اما زیاد به بهانه این که بر آن شتر داغ زکات نهاده است زیر بار نرفت. (2)

جوان ناامید و سر خورده از نزد زیاد بیرون آمد و شکایت خود را به یکی از سران قبیله به نام حارثه بن سراقه برد و به او گفت که زیاد بن لبید ناچه ای را که سخت مورد علاقه او می، باشد جزء شترهای صدقه گرفته و بر آن داغ دولتی نهاده است تو بیا و با او صحبت کن شاید که سخن تو را بشنود و آن را با شتری دیگر از من معاوضه کند.

حارثه پذیرفت و با آن جوان به نزد زیاد رفت و به او گفت چه می شود که که بر این

ص: 639

1- تاریخ ابي الفداء، ج 1، ص 221 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون، وفيات الأعیان، ج 6، ص 15 تاریخ طبری، ج 3، ص 276 - 280. ضمناً برای اطلاع بیشتر از جریان قتل مالک و جنایتی که بر او رفته است به کتاب النص و الاجتهاد مرحوم شرف الدین و یا ترجمه فارسی آن، تحت عنوان: کشتن مالک بن نویره، و همچنین فصل چهارم کتاب «صحابه از دیدگاه کتاب و سنت و تاریخ» در شرح حال خالد بن ولید مراجعه فرمائید

2- فتوح البلدان رده بنی ولیعه و اشعث بن قیس.

جوان منت بگذاری و ناقه او را با گرفتن شتری دیگر عوض نمایی؟ زیاد گفت: بر آن ناقه داغ زکات گذاشته شده و چنین چیزی غیر ممکن است!

بعد از این، گفتگو بین زیاد و حارثه سخنانی رد و بدل شد که باعث گردید تا حارثه به خشم آید این بود که حارثه خود به میان شتران صدقه رفت و ناقه مورد جوان را بیرون کشید و به دست او داد و گفت شترت را بگیر و ببر و اگر کسی مزاحم تو شد، سر و کارش با شمشیر من خواهد بود آن گاه روی به زیاد کرد و گفت مادام که رسول خدا صلی الله علیه و اله و در قید حیات بود ما فرمانبردارش، بودیم تازه اگر بعد از او یکی از افراد خانواده او زمام امور را به دست می گرفت همچنان فرمانبردار باقی می ماندیم اما این که فرمانبردار پسر ابو قحافه، باشیم . خیر ابوبکر نه بر گردن ما حق اطاعت دارد و نه قید بیعتی آن گاه حارثه اشعاری سرود که در ضمن آن آمده بود:

اطعنا رسول الله اذ كان بيننا *** فيا عجباً ممن يطيع ابابكر

پیامبر تا در میان ما بود فرمانبردارش بودیم شگفت از کسانی است که فرمانبردار ابوبکر باشند.

حارث بن معاویه نیز که یکی دیگر از سران و سردمداران قبیله کنده بود به زیاد: گفت تو ما را به فرمانبرداری از کسی می خوانی که نه به ما درباره او سفارشی شده و نه به شما زیاد: گفت حرف تو درست است، اما ما ابوبکر را برای حکومت انتخاب کرده ایم حارثه: گفت بگو، بینم چطور شد که شما خانواده اش را که شایسته تر از دیگران در به دست گرفتن حکومت پیغمبر بودند کنار گذاشتید در صورتی که خداوند در قرآن می فرماید: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ). (در کتاب خدا، خویشاوندان بر دیگران مقدم ترند) زیاد پاسخ داد: مهاجران و انصار صلاح کار خود را بهتر از تو می دانند حارث: گفت نه به خدا، قسم بلکه حسادتتان مانع شد تا بگذارید خانواده پیغمبر به حکومت برسند من دلم گواهی نمی دهد که پیغمبر از دنیا برود و کسی را برای رهبری امت خویش به جانشینی خود تعیین نکرده باشد سپس با تندی و خشم به زیاد: گفت ای مرد از این جا برو که بر خلاف ما سخن می گویی و آهن سرد می کوبی سپس چنین سرود:

كان الرسول هو المطاع فقد مضى *** صلى عليه الله لم يستخلف

زیاد که اوضاع را مساعد خود نیافت شترهای صدقه را پیشاپیش به مدینه فرستاد

و سپس خود به راه افتاد و در مدینه بر ابوبکر وارد شد و ماجرا را گزارش کرد.

آن گاه ابوبکر چهار هزار رزمنده در اختیار او نهاد و وی را مأمور جنگ با قبایل کنده نمود.

زیاد به حضر موت رفت و در مسیر خود بر هر یک از قبایل کنده که می گذشت ناگهان بر آن ها هجوم می برد و از دم تیغشان می گذرانید و زنان و کودکانشان را به اسارت می برد. او ناگهان بر قبیله بنوهند حمله برد و گروه بسیاری از مردان ایشان را کشت و زنان و فرزندانشان را به اسارت برد. همچنین بر قبیله بنی العاقل، که بنی العاقل، که بی خبر از همه جا در خانه های خود خوابیده بودند یورش برد که ناگاه فریاد زنانشان هجوم بی امان زیاد و همراهان او را به مردان خبر داد در نتیجه این هجوم برق آسا مردان قبیله به زحمت توانستند ساعتی در برابر نیروی زیاد بن لبید مقاومت کنند ولی ناگزیر روی به هزیمت نهادند پس زیاد زنان و کودکان ایشان را به اسارت برد و دار و ندارشان را چپاول کرد.

همچنین او در نیمه شب بر قبیله بنو حجر حمله کرد و دویست تن از افراد آن ها را از دم تیغ گذرانید و پنجاه نفر را به زنجیر کشید و زنان و فرزندان آن ها را به اسارت برد و بقیه نیز فرار کردند.

در چنین هنگامه هایی بود که اشعث بن قیس یکی دیگر از سران و فرمانروایان قبایل، کنده به مقابله زیاد شتافت و سرانجام او را در شهر تیم به محاصره خود در آورد و همه اموالی را که او چپاول کرده بود پس گرفت و به صاحبانشان باز گردانید و زنان و کودکان را هم آزاد کرد تا به خانه های خود باز گردند.

چون این اخبار به گوش ابوبکر، رسید نامهای به عنوان اشعث نوشت و او را بنواخت و به الطاف خویش امیدوارش کرد.

اشعث چون نامه را دریافت نمود رو به فرستاده ابوبکر کرد و گفت رفیق تو ما را به گناه مخالفتمان با او به کفر متهم کرده اما رفیقش را با این همه خونی که از خانواده و بستگان بیگناه من، ریخته کافر نخوانده است؟ فرستاده ابوبکر گفت آری درست است تو کافر شده ای؛ زیرا خداوند تو را به جرم مخالفت با همبستگی مسلمانان کافر خوانده است.

با شنیدن این سخن نوجوانی از عمو زادگان اشعث برجست و سر فرستاده ابوبکر را

با یک ضربه شمشیر بینداخت و اشعث هم او را آفرین گفت و بر کارش مهر تأیید نهاد! اما هواداران اشعث را این کار وی ناخوش آمد پس از او روی بگردانیدند و بجز دو هزار، سپاهی وی را در آن موقعیت تنها گذاشتند.

زیاد بن لبید نیز ماجرای محاصره خود و کشته شدن فرستاده خلیفه را به دست یکی از بستگان اشعث و دیگر مسائل را به ابوبکر گزارش کرد. خلیفه هم با مسلمانان به مشورت نشست و راه چاره را در مقابله با اشعث از ایشان جویا شد

ابو ایوب انصاری گفت: کندیان از نظر تعداد بسیارند و اگر هماهنگ شوند انبوهی عظیم، گردند اگر تو امسال سپاهیان خود را از مزاحمت ایشان فراخوانی در آن صورت امید می رود که آن ها نیز با تو از در سازش درآیند و سال دیگر زکات مال خود را با میل و رغبت به تو پردازند ابوبکر گفت: به خدا سوگند اگر آن ها از آن مقدار که پیامبر صلی الله علیه و اله خدا برای آنان تعیین کرده حتی یک پای بند شتر به من کمتر بدهند با ایشان می جنگم تا تسلیم شوند!

آن گاه به عکرمه بن جهل نوشت با یاری مکیانی که دعوتش را اجابت می کنند به یاری زیاد بشتابد و افراد قبایل میان راه را هم به جنگ با اشعث و یاری خود بخواند.

عکرمه در اجرای فرمان خلیفه با دو هزار رزمنده قریش و هواداران و همپیمانان ایشان به سوی مارب پیش راند این خبر مردم دبا را سخت ناراحت کرد آنان گفتند ما همبستگان و خویشاوندان کندی خود را به دست دشمن رها کرده این جا آرام نشسته ایم؟ پس با یک حرکت سریع مرکز حکومت را اشغال و کارگزار ابوبکر را از آن جا بیرون کردند و تصمیم گرفتند تا با مشغول کردن عکرمه او را از جنگ با خویشان خود باز دارند این خبر ابوبکر را سخت به خشم آورد پس طی نامه ای به عکرمه فرمان داد تا در مسیر خود به دبا حمله کند و مردم آن جا را سخت گوشمالی دهد و اسیرانشان را هم به مدینه گسیل دارد در پی این، فرمان عکرمه به دبا حمله برد و با مردم آن جا بسختی جنگید تا این که آن ها را به محاصره خود درآورد مردم دبا در ازای پرداخت زکات خواستار صلح، شدند ولی عکرمه جز به تسلیم شدنشان رضا نداد آن ها هم ناگزیر تسلیم شدند و عکرمه پیروزمندانه پای به درون قلعه ایشان گذاشت و سران و اشراف ایشان را در بند کشید و گردن زد و زنان و کودکان آن ها را به اسارت برد و دارایشان را مصادره کرد و بقیه را هم به مدینه روانه کرد ابوبکر تصمیم به اعدام مردان اسیر و

قسمت کردن زنان و فرزندان ایشان داشت ولی عمر: گفت ای جانشین رسول خدا! اینان همه مسلمانند و بجد سوگند می خورند که از اسلام بر نگشته اند پس ابوبکر آن ها را به زندان انداخت که تا پایان عمر ابوبکر در زندان بودند و عمر که به خلافت نشست ایشان را آزاد ساخت

عکرمه پس از پایان کار مردم دبا به یاری زیاد شتافت اشعث هم چون از این رویداد با خبر شد به علت کمی یاران به قلعه نجیر پناه برد و زنان خود و یارانش را در آن جا گرد آورد خبر اشعث به گوش کسانی رسید که با کشته شدن فرستاده ابوبکر از گرد وی پراکنده شده بودند لذا از این که عموزاده های خود را در محاصره دشمن رها کرده بودند خود را ملامت نمودند و بار دیگر عازم جنگ شدند خبر حرکت ، کندیان زیاد را سخت ناراحت کرد ولی عکرمه به او گفت نظر من این است که تو همچنان اشعث و یارانش را در محاصره خود داشته باشی و من به جنگ کندیان بروم زیاد: گفت فکر خوبی است اما اگر بر ایشان دست یافتی یک تن از آن ها را زنده مگذار عکرمه گفت: من از کوشش های لازم در این راه فروگذاری نخواهم کرد.

عکرمه به راه افتاد تا آن گاه که با کندیان روبرو گردید و جنگ سختی بین ایشان . در گرفت در طول ، جنگ پیروزی بین دو گروه دست به دست می گردید و معلوم نبود که سرانجام کدامیک شاهد پیروزی را در آغوش خواهند کشید.

از این سوی اشعث همچنان در محاصره زیاد بسر می برد و از ماجرای اخیر کندیان خبر نداشت طول ، محاصره او و یارانش را از گرسنگی و تشنگی به ستوه آورده بود. پس ناگزیر از در تسلیم درآمد و از زیاد برای خود و خانواده و ده تن از یارانش که از مقام و منزلتی برخوردار بودند امان خواست و شرایط تسلیم بین او و زیاد بر روی کاغذ آمد!

پس از این ، جریان ، زیاد نامه اشعث را برای عکرمه فرستاد. عکرمه نیز آن را به کندیان نشان داد و آنان را از تسلیم شدن اشعث با خبر گردانید. کندیان نیز پس از شنیدن چنین خبری از جنگ با عکرمه کوتاه آمدند و از او روی برتافتند و راه خود را در پیش گرفتند و رفتند

اما زیاد پس از تسلیم شدن از تسلیم شدن اشعث پای به درون قلعه نهاد و با توجه به شرایط تسلیم مبارزان قلعه را یکایک پیش کشید و دست بسته به زیر تیغ جلاد نشانید تا

این که نامه ابوبکر به دست او رسید که فرمان داده بود تا عموم تسلیم شدگان را به مدینه اعزام دارد پس زیاد بقیه آنان را به زنجیر کشید و به مدینه خدمت ابوبکر گسیل داشت. (1)

آری خواننده گرامی بیعت ابوبکر این چنین به سامان رسید بیعتی که عمر آن را «فلتة» (کاری حساب نشده و بدون فکر و اندیشه) توصیف کرده بود و بر همان بیعت پایه های خلافت عمر و عثمان استوار گردید و به آن استدلال شد.

2- بررسی استدلال به شورا

اشاره

همه کسانی که با تاریخ اسلامی سر و کار دارند به خوبی می دانند نخستین کسی که نام «شورا» را به میان آورد و برای انتخاب، خلیفه فرمان به تشکیل آن، داد خلیفه دوم «عمر بن خطاب» بود. البته او دلیل و مدرکی را از کتاب و سنت ارائه نکرده است که زمامداری در اسلام باید بر اساس «شورا» صورت بگیرد بلکه متأخرین پیروان مکتب خلفا صحت تشکیل شورا را برای انتخاب خلیفه و امام به دو آیه از کتاب خدا مستند کرده و گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله با اصحابش در پاره ای از امور و پیشامدهای مهم به مشورت پرداخته است.

ما برای دریافت حقیقت و روشن شدن مطلب نخست به دلایل ارائه شده در این مورد می پردازیم و سپس چگونگی شورایی را که «عمر» امر به تشکیل آن داده بود مورد بررسی قرار می دهیم

استدلال به شورا در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله

استدلال پیروان مکتب خلفا به آیه کریمه قرآن درباره شورا یکی این است که درباره مؤمنان می فرماید: (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ) (2)

و دیگری آیه ای است که شخص پیامبر را مورد خطاب قرار داده و فرموده است:

ص: 644

1- ما اخبار این رویداد را به طور فشرده از فتوح البلدان بلاذری در مورد رده بنی ولیعة و اشعث بن قیس ص 122 - 123، معجم البلدان یاقوت حموی در واژه حضرموت و فتوح ابن عثم، ج 1، ص 47 - 58 آورده ایم. تمام خبر در کتاب عبدالله بن سبأ، ج 2، ص 393 - 410 آمده است.

2- سوره شوری، آیه 38

در مورد سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و این که حضرتش در کارهای مهم با یارانش به مشورت می پرداخته است.

اما در استدلال به آیه شریفه (وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) (کارشان بر اساس مشورت و نظرخواهی از یکدیگر گذاشته می شود) قابل ذکر است که خداوند به دنبالش فرموده است: (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) (و از آن چه روزیشان داده ایم بخشش می کنند). این دو جمله بیانگر برتری کارهایی است که نام برده شده و خوبی انفاق و مشورت را می رساند نه این که مشورت و انفاق واجب شرعی است.

از سوی دیگر مشورت و نظرخواهی در اموری صحیح است که در آن ها دستوری از سوی خدا و پیامبرش صادر نشده باشد.

زیرا خداوند در قرآن کریم می فرماید: (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)، هیچ مرد و زن مؤمنی را نمی رسد در فرمانی که خدا و پیامبرش صادر کرده اند اظهار نظر کند و در آن اختیاری برای خود داشته باشد و هر کس که به خدا و پیامبرش عصیان ورزد آشکارا به گمراهی افتاده است. (2)

ما به زودی - در بخش های آینده - آن چه را که از جانب خدا و پیامبرش در مورد «امامت» گفته شده است و با وجود آن ها موردی برای انجام مشورت در انتخاب خلیفه و امام باقی نمی ماند خواهیم آورد.

اما در استدلال به آیه کریمه (وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ): «در کارها با آن ها مشورت کن»، قابل ذکر است که آیه مزبور یک صد و پنجاه و نهمین آیه از سوره آل عمران است که در ضمن یک سلسله از آیات شریفه (از 139 - تا 166 -) از سوره مزبور نازل شده و همه آن ها در مورد جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و اله است و این که خداوند چگونه مؤمنان را در آن نبردها یاری کرده است.

در برخی از آن آیات روی سخن با مؤمنان بویژه جنگجویان، ایشان و پند و اندرز به آن ها می باشد و در پاره ای دیگر پیامبر صلی الله علیه و اله را مورد خطاب قرار می دهد و از جمله

ص: 645

1- سوره آل عمران آیه 159

2- سوره احزاب، آیه 36

می فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَقْبَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) (1)

از لطف خداست که تو با آن ها نرم و مهربان هستی و اگر خشن و سنگدل بودی از گردت پراکنده می شدند پس آنان را ببخشای و برای آنان طلب آموزش کن و در کار با ایشان مشورت کن اما چون خودت تصمیم به انجام آن گرفتی، بر خدای توکل کن، که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

منظور از انجام مشورت با مؤمنان در این آیه نرمش با ایشان و اظهار لطف و محبت است نه این که حضرتش را فرمان داده به رأی و نظر ایشان عمل نماید؛ بلکه آشکارا به پیامبرش دستور می دهد زمانی که خودت تصمیم گرفتی به خدا توکل کن و به تشخیص خودت عمل کن و از مجموع این ها چنین بر می آید که مساله کسب نظر و مشورت تنها در غزوات و جنگ های آن حضرت بوده است نه در امور دیگر (2). و اما آن چه را که از مشورت رسول خدا صلی الله علیه و اله با اصحابش آورده اند همگی در غزوات آن حضرت صورت گرفته است که هم اینک به آن ها اشاره می کنیم

استدلال به نظرخواهی پیغمبر از یارانش

الف. در جنگ بدر

جلسات رایزنی رسول خدا صلی الله علیه و اله با یارانش منحصر به غزوات بوده و مهم ترین آن ها در غزوة بدر صورت گرفته که داستان آن به شرح زیر است:

رسول خدا صلی الله علیه و اله یارانش را برای سر راه گرفتن و مصادره کاروان بزرگ تجارتی، قریش که به سرپرستی ابوسفیان از شام باز می گذشت بسیج و تشویق فرمود در نتیجه 313 نفر از آن ها که در این قبیل امور وارد بودند و استعداد داشتند با حضرتش از مدینه به قصد تصرف، کاروان و نه جنگ با، ایشان بیرون شدند و روی به راه نهادند.

چون این خبر به ابوسفیان رئیس کاروان رسید مسیر کاروان را تغییر داد و آن را از

ص: 646

1- سوره آل عمران، آیه 159

2- مغازی واقدی، تحقیق مارسدن جونز، ج 2، ص 58

بیراهه به سوی مقصد برد و ماجرا را به قریشیان مکه خبر داد و از ایشان یاری خواست.

در پاسخ ابوسفیان هزار مرد جنگنده با ساز و برگ کامل جنگی برای رویارویی با مسلمانان حرکت کردند حرکت سریع ابوسفیان که موفق شده بود تا خود و کاروان تجارتی را از دستبرد حتمی مسلمانان نجات، بدهد رسول خدا صلی الله علیه و اله را در مقابل دو راه قرار داد یا راه سلامت را در پیش گیرد و به مدینه باز گردد و یا با سپاهی سراپا مسلح و آماده پیکار که از لحاظ تعداد و ساز و برگ جنگی با نفرت اندک و فاقد سلاح او قابل مقایسه نمی، بودند درافتد و بجنگد

ابن هشام در کتاب سیره خود این ماجرا را چنین شرح می دهد:

از سپاه قریش و مسیر آنان که برای حمایت از کاروان تجارتیشان به طور مجهز بیرون آمده بودند، به پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله گزارش داده شد. پس آن حضرت با یاران خود به مشورت پرداخت و داستان قریش را برای ایشان باز گفت

نخستین کسی که برخاست و سخن گفت ابوبکر صدیق بود. او سخن گفت و چه خوب گفت!

آن گاه عمر برخاست و سخن گفت و آن چه گفت نیکو بود!

پس از عمر مقداد از جای برخاست و گفت... (1)

ابن هشام سخنان مقداد و به دنبالش اظهار نظر انصار را آورده و چیزی فروگذار نکرده اما ننوشته است که ابوبکر و عمر چه گفته اند

مسلم نیز در صحیح خود به همین مقدار بسنده کرده که بگوید:

ابوبکر سخن گفت ولی پیغمبر از او روی بگردانید آن گاه عمر برخاست و مطالبی را اظهار داشت رسول خدا صلی الله علیه و اله از او هم روی بگردانید. سپس مقداد برخاست و گفت... (2)

پس مسلم هم نگفته است که ابوبکر و عمر چه گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله از ایشان روی گردانیده است! به این ترتیب، ابن هشام و مسلم از بازگویی سخنان آن دو صحابی طفره رفته تمام خبر را نیاورده اند

ص: 647

1- سیره ابن هشام، ج 2، ص 253

2- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوه بدر، ج 3، ص 1403

اما منابعی دیگر یافت می شوند که ناگفته ایشان را، گفته و تا حدی تمام ماجرا را آورده. اند ما در این جا به مغازی واقدی و امتاع الاسماع مقریزی مراجعه کردیم و داستان را از آن دو منبع نقل می کنیم واقدی می نویسد:

عمر برخاست و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و اله به خدا قسم که قریش با همه عزت و بزرگیش به تو رو آورده است و به خدا قسم از آن روز که آن ها عزت و شرف یافته اند، روی سرافکنندگی و خواری به خود ندیده اند و از آن زمان که به خیره سری راه طغیان و کفر پیش گرفته اند ایمان نیاورده و تسلیم حق نشده. اند قسم به خدا که بزرگان قریش هرگز به تو سر فرود نمی آورند و از مرکب عزت و غرور پایین نخواهند آمد و با تو به سختی می جنگند.

پس پیشاپیش برای چنان پیکاری خود را آماده کن و سپاهی در خور نبرد با ایشان بسیج نما.

آن گاه مقداد بن عمرو برخاست و گفت:

ای رسول! خدا به فرمان خدا پیش برو که ما هم با تو هستیم

به خدا سوگند که ما سخن قوم بنی اسرائیل را به تو نخواهیم گفت که به پیامبرشان گفتند: (فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ) (1). (تو با خدایت برو و با آن ها بجنگ که ما همین جا در انتظار می نشینیم). بلکه بر عکس می گوئیم تو با خدایت برو و با آن ها بجنگ که ما هم تو را همراهی می کنیم و با ایشان می جنگیم سوگند به خدایی که تو را برستی به پیامبری برانگیخته است اگر ما را به «برك الغماد» هم بکشانی با تو خواهیم آمد رسول خدا صلی الله علیه و اله به مقداد آفرین گفت و او را دعای خیر فرمود سپس رو به حاضران کرد و گفت ای مردم نظرتان را به من بگویید معلوم بود که در این جا روی سخن پیغمبر با انصار. است چه حضرتش گمان می کرد که انصار در چنین موقعیتی و بجز در شهر، مدینه او را یاری نخواهند داد زیرا ایشان با وی عهد کرده بودند همچنان که از خود و فرزندان شان حمایت می کنند در مدینه از وی حمایت نمایند

این بود که رسول خدا فرمود: (أَشِيرُ وَاعْلَيْ). (نظرتان را به من بگویید). آن گاه سعد بن

ص: 648

معاذ برخاست و گفت: من از طرف انصار پاسخ می دهم گویا شما از ما پاسخ می. خواهی پیغمبر فرمود: آری سعد گفت

ای رسول! خدا گویا در، اصل وحی در موردی خاص بر تو نازل شده و تو نه به عنوان آن بلکه در مسیر، آن از مدینه بیرون شده ای در صورتی که ما برآستی به تو ایمان آورده تو را تصدیق کرده و گواهی داده ایم که آن چه را آورده ای حق و درست است و با تو پیمان وفاداری نیز بسته ایم پس ای پیغمبر خدا به پیش رو که به خدایی قسم که تو را به راستی برانگیخته است اگر به دریا بزنی و در آن فرو روی ما به دنبالت به دریا می زنیم و یک نفر هم از ما سرپیچی نخواهد نمود پس با هر کس که خواهی همراه شو و هر که را که خواهی واگذار و از اموال ما هر چه خواهی بردار که ما به آن چه تو برداشته ای بیش تر شادمان و مسرور خواهیم بود تا آن را که برایمان بر جای بگذاری سوگند به خدایی که جانم در دست اوست هرگز چنین راهی را نپیموده ام و از آن هم اطلاعی ندارم با این، همه ما از دیدار با دشمنانمان بیمناک و بیزار نیستیم که ما در جنگ مردانی از جان گذشته و شکیبیا و شیر مردانی با گذشت و جوانمرد می باشیم و دور نیست که خداوند از ما چنان رزمی به تو بنمایاند که چشمانت روشن گردد.

واقعی از محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده از محمود بن لبید آورده است که سعد در دنباله سخنانش گفت:

ای رسول خدا! ما در پشت خود مردانی را به جای گذاشته ایم که در دوست داشتنت دست کمی از ما ندارند و در فرمانبرداریت کم ترین تردیدی به خود راه نمی دهند. آن ها آرزو دارند که در جهاد در راه خدا شرکت کنند و اگر آن ها می دانستند که تو با دشمن روبرو خواهی شد هرگز در مدینه نمی ماندند و با تو بیرون می آمدند. ولی آن ها چنان پنداشته اند که غرض از این حرکت تصرف اموال تجارتنی است و نه جنگ با دشمن.

اکنون ما در محلی مرتفع سایبانی برایت آماده می کنیم تا در آن جا آرام بگیری اسب سواریت را نیز مهیا می نمایم و سپس با دشمن روبرو می شویم اگر خداوند ما را برکشید و به پیروزی بر دشمن افتخارمان، بخشید که به آرزو و خواسته خویش رسیده ایم؛ وگرنه تو بر مرکبت می نشینی و به یاران دیگر در مدینه می پیوندی آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله او را دعا کرد و فرمود و یا خداوند بهتر از این را مقرر فرماید ای سعد!

و نیز گفته اند پس از اظهار نظر، سعد رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: به لطف خدا حرکت کنید که خداوند مرا به یکی از دو پیروزی نوید داده. است به خدا سوگند مانند این است که جای کشته شدن و به خاک افتادن یکایک دشمنانمان را می بینم

راوی می گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در آن روز محل به خاک افتادن ایشان را به ما نشان داد که در این جا فلانی می افتد این جا محل کشته شدن فلانی است و هیچ کدام را از دست نهاد مگر این که جای به خاک هلاک افتادن هر یک از مردان ایشان را به ما بنمود.

اصحاب دریافتند که جنگی در پیش روی دارند و اموال تجارتی نیز از دستشان خارج شده است. پس به سخن پیغمبر دل قوی داشتند و به پیروزی بر دشمن امیدوار شدند. (1)

باری مشورت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله در جنگ بدر با یارانش از این قرار بود که حضرتش از یاران خود خواست تا در آن چه باید انجام دهند نظر خود را بگویند زیرا خداوند سبحان وی را پیشاپیش آگاه ساخته بود که آن ها با دشمن خود می جنگند و پیروز هم می شوند و وی را از جای به خاک افتادن یکایک سران دشمن آگاه کرده بود و آن حضرت نیز پس از اعلام موافقت یارانش در جنگیدن با دشمن همین اطلاع را در اختیار اصحابش، گذاشته محل به خاک افتادن هر یک از ایشان را به آن ها نشان داده بود.

پس با توجه به همه این ها اگر پیغمبر با اصحابش به مشورت می پرداخت، نه از آن جهت بود که می خواست از رأی و اندیشه ایشان بهره گیرد بلکه محبت و نرمی به آنان بود و با خبر کردنشان به از دست رفتن اموال کاروان، قریش و تغییر فرمان از دستیابی به اموال، تجارتی به جنگ تا آن ها که به سودای دیگری از مدینه بیرون شده، بودند برای جنگ با دشمن آماده شوند.

ب. در جنگ احد

آن چه گذشت رایزنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله در جنگ «بدر» بود و آن چه در زیر از نظر می، گذرد داستان مشاوره پیامبر صلی الله علیه و اله است با یارانش در جنگ احد که بنا به گفته واقدی در

ص: 650

1- مغازی واقدی، چاپ آکسفورد، ج 1، ص 48 - 49 امتاع الاسماع مقریزی، ص 74 - 75.

کتاب مغازی و مقریزی در امتاع الاسماع پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در این نبرد بنا به نظریهٔ اصحابش عمل کرده است این دو دانشمند می: نویسند

رسول خدا بر منبر برآمد حمد و سپاس خدای را به جای آورد و فرمود:

ای مردم! من شب گذشته خوابی: دیدم در خواب دیدم که زرهی محکم در بر کرده ام، اما شمشیر ذوالفقارم از لبه تیز و برندهٔ آن شکسته است. گاوی سربریده افتاده گویی که من قوچی را بر ترک خود نشانیده ام

مردم پرسیدند که ای رسول خدا معنای این خواب چیست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و اله پاسخ: داد اما زرهٔ محکم همان شهر مدینه است؛ پس در این حصار بمانید. اما این که شمشیرم از دهانهٔ آن شکسته است اندوهی است که به من روی خواهد آورد. و این که گاوی سر بریده افتاده، بود به این معناست که کشتاری در میان اصحابم صورت خواهد گرفت و اما این که من قوچی را بر ترک خود سوار کرده، بودم معنای آن این است که شکستی در قوای دشمن می اندازیم و آن ها را از بین خواهیم برد. و در روایت دیگر آمده است که پیغمبر فرمود:

اما شمشیر شکسته ام نشانه کشته شدن یکی از خویشان من است. آن گاه فرمود: نظر خود را به من بگوئید اما رأی شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله له این بود که از مدینه بیرون نروند با این نظر عبدالله بن ابی و سران صحابه آن حضرت از مهاجر و انصار موافق بودند. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود: زنان و کودکان را در بلندی ها و خانه های محکم جای دهید و اگر دشمن بر ما وارد شد و قدم به شهر، گذاشت در کوچه پس کوچه های مدینه که برای ما آشنا و برای دشمن و مهاجمین بیگانه است با آن ها به سختی می جنگیم و زنان و کودکان نیز از پشت بام ها بر آن ها سنگ و آجر پرتاب خواهند کرد.

مدینه در آن روزگار به قسمت هایی چند تقسیم شده بود و از هر طرف دیواری بلند داشت که خود حصاری محکم به حساب می آمد.

اما در برابر پیشنهاد پیغمبر که مورد موافقت سران و دنیا دیدگان قوم نیز قرار گرفته، بود برخی از جوانان مسلمان که جنگ بدر را ندیده بودند و تنها تعریف حماسه های آن را شنیده بودند خواهان رویارویی با دشمن در بیرون شهر، مدینه و شهادت در راه خدا شدند این بود که بانگ برداشتند ما را برای جنگ با دشمنان از شهر بیرون ببر!

حمزه عموی پیغمبر و سعد بن عبادة و نعمان بن مالک و گروهی دیگر از طایفه

ای رسول خدا! ما از آن می ترسیم که دشمن گمان کند که ما از ترس آن ها نخواسته ایم که پای از مدینه بیرون بگذاریم؛ و این خود باعث گستاخی آن ها شود تو در جنگ بدر با سیصد و چند نفر بر آن ها تاختی و خداوند هم تو را بر آن ها پیروز گردانید. اما حالا که تعداد ما بسیار است و چنین روزی را آرزو داشتیم تا خداوند نصیب ما گرداند و دیدار با دشمن را برایمان میسر فرماید و خداوند هم خواسته ما را برآورده ساخته و دشمن را با پای خود به میدان گاه رزم ما کشانده است چرا بیرون نرویم؟

حمزه نیز گفت: سوگند به خدایی که قرآن را بر تو نازل کرده، امروز چیزی نخواهم خورد مگر آن گاه که ضربات پیاپی شمشیرم را در بیرون از شهر مدینه بر فرق آن ها فرود آورده باشم حمزه عادت داشت تا در روزهای جمعه و شنبه روزه بگیرد، آن روز هم جمعه بود و حمزه بر حسب عادت روزه بود

مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری و نعمان بن مالک ثعلبه و ایاس بن اوس بن عتیک نیز در همین زمینه و بیرون رفتن از شهر مدینه برای جنگ با دشمن سخن گفتند.

رسول خدا چون اصرار آن ها را در خروج از مدینه و بی میلیشان را در ماندن در شهر مشاهده کرد با آن ها موافقت کرد و نماز جمعه را با ایشان به جای آورد و پند و اندرزشان داد و به کوشش و تلاش و پیکار با دشمن تشویقشان، فرمود و آن ها را آگاه ساخت که مادام که پایداری، کنند پیروزی با ایشان خواهد بود.

مردم از این که بالاخره برای رویارویی با دشمن بیرون می روند بسیار خوشحال شدند؛ ولی عده زیادی هم بودند که چنین تصمیمی را خوش نداشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز عصر را نیز با ایشان به جای آورد.

آن گاه مردم از هر سو گرد آمدند و ساکنان «عوالی» نیز خود را به مدینه رسانیدند. زنان و کودکان را در خانه های محکم و ارتفاعات جای دادند و پیغمبر نیز به همراهی ابوبکر و عمر به خانه رفت و به کمک ایشان عمامه بر سر بست و زره جنگی بر تن کرد.

آن گاه مردم از در خانه آن حضرت تا پای منبر او به دو صف به انتظار تشریف فرمایی پیغمبر ایستادند. در همین هنگام، اسید بن حضیر و سعد بن معاذ به جمع مردم

پیوستند و به آن‌ها گفتند:

شما آن چه خواستید به رسول خدا صلی الله علیه و اله گفتید و او را به بیرون شدن از مدینه مجبور کردید؛ در حالی که می دانید او از آسمان برایش دستور می رسد و راهنمایی می شود. زمام کار را به دست او بسپارید و آن چه را فرمان می دهد به کار بندید و به میل و خواسته او عمل نمایید اینان در این گفتگو بودند که رسول خدا صلی الله علیه و اله پای از خانه بیرون نهاد و به جمع ایشان پیوست؛ در حالی که لباس رزم پوشیده و زره بر تن کرده بود و میان را با حمایل چرمین شمشیر محکم بسته و شمشیری بر آن آویخته و عمامه ای بر سر نهاده بود.

پس از حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله و رزمندگانی که در بیرون شدن از مدینه پافشاری می کردند قدم پیش گذاشتند و گفتند ای رسول! خدا ما را نمی رسد که با تو مخالفت کنیم، پس همان رأی نخستین خودت را به عمل درآور که ما مطیع فرمان تو هستیم. پیغمبر فرمود

من همین را قبلاً به شما گفته شما گفته بودم اما زیر بار نرفتید اکنون پیامبر را شایسته نیست که چون ساز و برگ جنگ بر تن پوشیده آن را از تن باز گیرد؛ مگر آن گاه که خداوند بین او و دشمنانش داوری نماید حالا آن چه را که به شما فرمان می دهم به جای آورید و به نام خدا حرکت کنید و بدانید تا هنگامی که شکیباً باشید، پیروزی از آن شما خواهد بود.

و چه می دانیم شاید حکمت این که رسول خدا صلی الله علیه و اله اصرار یارانش را در جنگ با مشرکان در خارج از مدینه، پذیرفت این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه و اله خواسته آنان را نمی پذیرفت اثری بد و ناخوشایند در روحیه آنان می گذاشت که دیگر قابل جبران نبود و به جای شجاعت در جنگ موجب ضعف و سستی آن‌ها می گردید

اما این که رسول خدا صلی الله علیه و اله خواهش یارانش را پس از تسلیم ایشان به رأی و نظر خود رد کرد حکمتش همان بود که خود آن حضرت بر زبان آورد.

ج. در جنگ خندق

واقعی و مقریزی درباره جنگ خندق نوشته: اند رسول خدا با اصحابش به مشورت. پرداخت آن حضرت را عادت چنان بود که در مسائل جنگی با آنان بسیار به مشورت

ص: 653

می پرداخت در این جنگ بنا به پیشنهاد سلمان فارسی گرداگرد مدینه خندق حفر شد....

این دو دانشمند ضمن بیان رویدادهای این، جنگ از مشورت دیگر رسول خدا صلی الله علیه و اله این مطالب را آورده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و یارانش بیش از ده شب را در محاصره دشمن گذرانیدند تا بر اثر طول زمان، محاصره کارشان به سختی گرایید رسول خدا صلی الله علیه و اله دست به دعا برداشت و: گفت بار! خدایا یاری و وفای به عهدت را خواهانم؛ مگر این که خواسته باشی همه مسلمانان نابود شوند.

پس آن حضرت به منظور ایجاد شکاف در سپاه دشمن برای عیینة بن حصن و حارث بن عوف دو تن از سران قبیلة غطفان پیام فرستاد که یک سوم محصول خرماى مدینه را بگیرند و خود و افراد قبیلة خویش را از این جنگ کنار بکشند.

اما عیینة و حارث پیشنهاد نصف محصول را دادند که پیامبر صلی الله علیه و اله با پیشنهادشان موافقت نفرمود پس ناچار به دریافت همان ثلث تن دادند و برای عقد قرارداد همراه با ده نفر از افراد قبیلة خود دور از چشم دیگران از خندق گذشتند و وارد سپاه اسلام شدند و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله الا حضور یافتند کاغذ و مرکب حاضر شد تا عثمان بن عفان پیمان نامه را بنویسد

عباد بن بشر غرق در آهن و پولاد و با جنگ افزاری، کامل، پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و اله ایستاد و عیینة نیز سرمست از باده پیروزی در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله نشست و پاهای خود را دراز! کرد در این هنگام اسید بن حضیر وارد شد و چون بی ادبی عیینة را مشاهده کرد بر سرش فریاد کشید و گفت:

آهای بوزینه! پاهایت را جمع کن تو روبروی پیامبر خدا صلی الله علیه و اله پایت را دراز کرده ای؟! به خدا قسم اگر پیغمبر این جا نبود پهلوهایت را با نیزه به هم می دوختم آن گاه رو به رسول خدا صلی الله علیه و اله کرد و گفت:

ای رسول خدا! اگر آن چه را که در صدد آن هستی دستوری آسمانی است آن را است، انجام ده؛ و اگر غیر از آن است به خدا قسم که ما به این ها بجز طعم شمشیر را نخواهیم. چشائید سپس بار دیگر روی به عیینة کرد و گفت:

از کی تا به حال دندان طمع به اموال ما تیز کرده اید؟ با اظهارات اسید رسول خدا صلی الله علیه و اله به

احضار سعد بن معاذ و سعد بن عباده فرمان داد و با ایشان خلوت کرد و به مشورت پرداخت آن دو گفتند:

اگر این کار دستوری است، خدایی آن را به پایان ببر و چنان چه خودت چنین، خواسته ای باز ما مطیع و فرمانبرداریم؛ اما اگر نظر و رأی ما را بخواهی و صلاح اندیشی، است اینان را از ما بجز ضربه شمشیر بهره ای نخواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

من دیدم که عرب به پشت گرمی یکدیگر به جنگ شما برخاسته است گفتم طوری ایشان را راضی کنم و از جنگیدن با شما بازشان دارم آن دو گفتند:

ای رسول خدا صلی الله علیه و اله قسم به خدا که اگر اینان در دوران جاهلیت از شدت فقر و تنگدستی و از راه ناچاری موش های بیابان را می خوردند جرأت آن را نداشتند که در مال ما چشم طمع بدوزند تا دانه خرمایی به چنگ آورند؛ مگر آن که بهای آن را پردازند یا از راه لطف و کرم به ایشان صدقه داده شود. اکنون که خدای تبارک و تعالی تو را به ما ارزانی، داشته و ما را به وجود چون تو پیامبری مُفْتَحَر و گرامی فرموده و به وسیله تو هدایتمان کرده است به این مردم پست و نالایق چیزی بدهیم؟! ما هرگز بجز ضربه، شمشیر چیزی به آن ها نخواهیم داد چون سخن به این جا رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

کاغذ را پاره کنید پس سعد بر جست و کاغذ را پاره کرد عینه و حارث نیز از جای برخاستند و رسول خدا صلی الله علیه و اله با صدایی بلند که بخوبی در خارج از خندق نیز شنیده می شد، به ایشان فرمود: بروید که بین ما و شما فقط شمشیر حکومت خواهد کرد.

داستان مشورت و رایزنی پیغمبر خدا با یارانش در این جنگ همین بود. از گفتگوی آن حضرت با اصحابش بخوبی پیداست که حضرتش قصد داشته تا بدان وسیله بین قبایل مختلف سپاه دشمن اختلاف بیندازد؛ بویژه این که در پایان بحث و گفتگو حضرتش با صدای بلند فرمود برگردید که بین ما و شما فقط شمشیر حکومت خواهد کرد که همین خبر پخش شد و به گوش قریش رسید و بین قریش و غطفیان اختلاف افتاد.

واقعی و مقریزی به دنبال این مطلب می:افزایند رسول خدا صلی الله علیه و اله، نعیم بن - مسعود را اجازه داد تا بین قبایل قریش و بنی قریظه ایجاد اختلاف کند و او بین دو قبیله مزبور

اختلاف افکند و سرانجام همان نیز موجب شکستشان شد. (1)

آن چه تا این جا از موارد مشورت های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، آوردیم کاملاً روشن شد که هدف نهایی از مشورت ها این نبوده که حضرتش فکر درست را از اصحابش فرا گیرد و آن را به کار بندد؛ بلکه هدف اصلی در پاره ای از موارد این بوده که حضرتش روش رایزنی درست را همچنان که در گذشته به اصحابش آموخته بود، عملاً به آن ها بیاموزد.

مشورت آن حضرت با اصحابش در جنگ بدر نیز بر همین اساس بوده است زیرا خداوند پیشاپیش رسول خود را از نتیجه جنگ و شکست دشمن آگاه کرده و به وی خبر داده بود که آنان با قریش درگیر شده پیروزی نیز از آن ایشان خواهد بود.

کما این که همین مطلب را پیغمبر در پایان جلسه مشورت به اطلاع اصحابش رسانید و محل به خاک افتادن یکایک سران قریش را هم به آن ها نشان داد بنابراین هدف اصلی از مشورت آن حضرت در آن، جنگ راهنمایی مسلمانان به روش درست مشورت بود؛ به طوری که شایسته تعقیب و عمل به آن باشد؛ بر عکس روش پادشاهان خودکامه و ستمگر که فرمان خود را با عبارت «فرمان ملوکانه ما» و «اراده همایونی ما» و از این قبیل به رعایای خود ابلاغ می نمایند.

صدر آیه شریفه مزبور نیز گویای همین مطلب است که می فرماید:

این از لطف و رحمت خداست که تو با ایشان نرم و، مهربانی که اگر تندخو و سندنل بودی از گردت پراکنده می شدند پس آن ها را بیخشی و برای آنان (از خدا) آمرزش بخواه و (برای دلجوییشان در جنگ) با ایشان مشورت کن سپس آن چه را که خودت تصمیم، گرفتی با توکل به خدا به انجام برسان که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. (آل عمران / 159)

ص: 656

1- مغازی واقدی، ج 1، ص 477 - 480؛ امتاع الاسماع مقریزی، ص 235 - 236 و در چاپ دیگر، ج 1، ص 187، چاپ قاهره. نعیم بن مسعود از قبیله بنی قریظه تازه مسلمان شده بود و افراد قبیله اش و قریش از مسلمانی او اطلاعی نداشتند چون بنی قریظه از داخل مدینه با قریش پیمان همکاری و جنگ علیه پیغمبر بسته بودند، نعیم در میان قریش و بنی قریظه نقش دوست دو جانبه را به نفع مسلمین بازی کرد و همچنان که مشهور است سرانجام بین این دو قبیله بدینی شدید نسبت به یکدیگر ایجاد نمود و همان باعث شد تا بنی قریظه مشتشان پیش مسلمانان باز شد و دشمنیشان آشکار گردید و قریش هم از کمک بنی قریظه ناامید شدند و صحنه پیکار را با رسوایی هر چه تمام تر ترک کردند.

پس مشورت در این جا از مصادیق بارز نرمی و دلجویی، است، و وجود چنین حالتی خود نشانه‌ عنایت و رحمت خداست که این مطلب در صدر آیه شریفه آمده است.

بنابراین هدف اصلی از انجام مشورت، پیغمبر گاهی اظهار لطف و نرمی و دلجویی، بود همچنان که در مشورت جنگ بدر گذشت گذشت، و گاهی تربیت روحی مسلمانان بوده است همان گونه که در مشورت جنگ احد ناظر آن بودیم چه آن که در آن جنگ پیامبر خدا صلی الله علیه و اله مطابق رأی و خواسته ایشان عمل کرد و لباس رزم پوشید تا به جانب احد برای جنگ با دشمن بیرون رود که در آن هنگام مسلمانانی که اصرار به بیرون شدن از مدینه و جنگ با دشمن در خارج آن را داشتند از کرده خود پشیمان شدند و گفتند: ای رسول! خدا آن چه را که خود صلاح دانستی عمل کن که ما را نمی رسد تا با تو مخالفت کنیم ولی پیغمبر در پاسخ ایشان فرمود من قبلاً به شما گفتم ولی نپذیرفتید اما حال شایسته نیست که چون پیغمبر لباس رزم با دشمن، پوشیده، آن را از تن بیرون آورد؛ مگر هنگامی که خداوند بین او و دشمنش حکم فرماید.

از گفتگوهای پیامبر خدا صلی الله علیه و اله با اصحابش در این پیشامد چنین بر می آید که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله پیشنهاد اول آن ها را نمی پذیرفت و طبق خواسته، ایشان که از شور و حرارت و شجاعت و جانبازی ایشان در راه خدا حکایت می کرد و خواستار رویارویی با دشمن در بیرون شهر مدینه بودند عمل نمی نمود بازتاب شدیدی در روحیه آنان ایجاد می شد که دلسردی و دودلی ایشان را در انجام وظایفشان در پی داشت و دیگر دست و دلشان در جنگ با دشمن به کار نمی رفت این بود که پیغمبر با همه علم و اطلاعی که از نادرست بودن رأی ایشان داشت با نظر آنان موافقت فرمود و عازم خروج از مدینه گردید.

اما در جنگ خندق هدف از مشورت پیامبر صلی الله علیه و اله با اصحاب، خود نیرنگ به مشرکان بود که تیر حضرتش به هدف نشست و سخت هم کارگر افتاد. (1)

، حال باید ببینیم که شورای شش نفره «عمر» چگونه شورائی بوده است؟

گر چه ما در گذشته - در بخش پنجم کتاب - داستان «شورا» را از مطمئن ترین و معتبرترین منابع تاریخی اهل سنت نقل نمودیم ولی در عین حال در این جا نیز برای

ص: 657

این که معلوم شود شورایی که «عمر» به تشکیل آن فرمان داده بود چگونه شورایی بوده، است آن را از بیان یکی از دانشمندان بنام اهل سنت بازگو می‌نمائیم.

شیخ محمد عبده از دانشمندان بزرگ اهل سنت در شرح بر سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد «شورا» و ترکیب اعضاء آن می‌نویسد:

سعد بن ابی وقاص از پسر عموهای عبدالرحمان بن عوف و هر دو از بنی زهرة بودند سعد کینه علی علیه السلام را از دانی هایش به ارث برده بود زیرا مادرش حمنه دختر ابوسفیان بود و علی علیه السلام هم که دستش به خون سران قریش و خانواده ابوسفیان آغشته بود اما عبدالرحمان داماد عثمان بود زیرا ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط خواهر مادری، عثمان همسر او بود طلحه نیز میانه اش با عثمان سخت گرم بود و گذشته از آن دلیل انحرافش از علی علیه السلام همین بس که او از قبیله تیم بود و بین بنی هاشم و بنی تیم از همان روز سقیفه در خلافت ابوبکر برخوردهایی صورت گرفته بود و این بود که جانب عثمان را می‌گرفت.

وقتی که عمر درگذشت اینان گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند و چند دسته شدند طلحه در رأی گیری طرف عثمان را گرفت زبیر طرفدار علی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص پشت سر عبدالرحمان بن عوف عمر گفته بود که شورا بیش تر از سه روز نباید طول بکشد و در صورت بروز، اختلاف همراه دسته عبدالرحمان بن عوف. باشید پس عبدالرحمان به علی علیه السلام گفت بر تو باد عهد و پیمان خدا که به تکاب خدا و سنت پیغمبر و روش دو خلیفه پیشین عمل نمایی علی علیه السلام گفت امید است که چنین کنم و به اندازه دانش و توانایم پس عبدالرحمان رویی به عثمان کرد و همان ها را هم به وی گفت و عثمان همه را پذیرفت.

آن گاه عبدالرحمان سر به جانب سقف مسجد بلند کرد و گفت خدایا بشنو و گواه باش خداوندا من آن چه را بر عهده داشتم به گردن عثمان انداختم و دست به دست عثمان زد و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و با او بیعت کرد، علی علیه السلام نگران و افسرده از آن جا خارج شد و مقداد بن اسود به عبدالرحمان گفت تو علی را که جانب حق را نگه می داشت و مردی دادگستر بود رها کردی؟ عبدالرحمن گفت ای، مقداد من نهایت سعی و کوشش خود را برای مسلمانان به کار بردم مقداد پاسخ داد: من از قریش در شگفتم که مردی را رها کردند که داوری کننده ای بهتر از او به حق نه معرفی شده و

نه سراغ دارند عبدالرحمن: گفت ای مقداد من بر تو از فتنه انگیزی می ترسم؛ پس برای خدا بس کن پس آن گاه که آن اتفاقات در زمان عثمان پیش آمد که عامل اصلی آن ها از بستگان او بود و زمام حکومت شهرهای مختلف را به دست داشت، در نتیجه سران صحابه از وی رویگردان شدند و مقداد به عبدالرحمان: گفت این همان محصول دست توست عبدالرحمان گفت من این را گمان، نداشتم ولی خدا را گواه می گیرم که با او حرف نخواهم زد و عبدالرحمان، مُرد در حالی که از عثمان رویگردان بود تا آن جا که گفته اند عثمان در بیماریش به عیادت او رفت و عبدالرحمان از او روی بگردانید و رو به طرف دیوار کرد و خدا داناتر است و داوری از آن اوست. (1)

اعتراض برخی از صحابه به نتیجه شورا

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه دربارهٔ حوادث بعد از بیعت عثمان می نویسد:

شعبی می گوید: فردای آن روز مقداد بیرون، آمد عبدالرحمان بن عوف را دید دستش را گرفت و گفت اگر در این کار که کردی رضایت خدا را در نظر داشتی که خداوندت پاداش این جهانی و آن جهانی دهد و اگر قصد دنیا داشتی خداوند اموالت را بیش تر فرماید عبدالرحمان: گفت گوش بده خدایت رحمت، کند گوش بده. گفت به خدا سوگند گوش نمی دهم و دست خود را از دست عبدالرحمان بیرون کشید و رفت و خود را به حضور علی علیه السلام رساند و گفت برخیز و جنگ کن تا ما همراه تو جنگ کنیم علی علیه السلام فرمود خدایت رحمت کند به یاری چه کسانی جنگ کنم در این هنگام عمار بن یاسر هم رسید و با صدای بلند این بیت را می خواند:

«ای خبر دهنده، مرگ برخیز و خبر مرگ اسلام را بگو که معروف مُرد و مُنکر آشکار شد».

(و سپس گفت:) به خدا سوگند اگر برای من یارانی می بود با آنان جنگ می کردم به خدا قسم اگر یک تن با ایشان جنگ کند من نفر دوم آنان خواهم بود.

علی علیه السلام فرمود: ای ابا یقظان به خدا سوگند من برای جنگ با آنان یارانی نمی یابم

ص: 659

و دوست نمی دارم شما را به کاری که توان آن را ندارید و ادار کنم و در خانه خود باقی ماند و تنی چند از افراد خانواده اش پیش او بودند و هیچ کس از بیم عثمان پیش او نمی رفت

، همچنین ابن ابی الحدید: گوید

عوانه می گوید: اسماعیل از قول شعبی نقل می کند که گفته است:

عبدالرحمان بن جندب از قول پدر خویش جندب بن عبدالله ازدی (1) نقل می کند که می گفته است روزی که با عثمان بیعت شد من در مدینه بودم رفتم کنار مقداد بن عمرو، نشستم شنیدم می گفت به خدا سوگند هرگز چیزی که بر سر این خاندان آمده است، ندیده ام عبدالرحمان بن عوف که نشسته بود گفت ای، مقداد تو را با این موضوع چه کار است؟ مقداد: گفت به خدا سوگند که من آنان را به سبب محبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله دوست دارم و من از قریش و دستیازی ایشان بر مردم به بهانه این که رسول خدا صلی الله علیه و اله از ماست در شگفتم و آن گاه چگونه حکومت را از دست خاندانش بیرون می کشند عبدالرحمان: گفت به خدا سوگند که من خود را برای شما سخت به زحمت افکندم و کوشیدم مقداد: گفت همانا به خدا سوگند مردی از آن گروه را که به حق فرمان می دهد و به آن گرایش دارد رها، کردی به خدا سوگند اگر برای من یارانی وجود می داشت با آنان همان گونه که در جنگ های بدر و احد جنگ کردم می جنگیدم.

عبدالرحمان گفت: مادرت بر سوگت بگرید این سخن تو را مردم نشنوند که بیم آن فتنه دارم موجب و پراکندگی شوی

مقداد: گفت کسی که به حق و اهل حق و کسانی که به راستی والیان امر هستند دعوت می کند نمی تواند فتنه انگیز باشد ولی آن کس که مردم را در باطل می افکند و هوای دل را بر حق بر می گزیند فتنه انگیز و پراکنده کننده است. گوید چهره عبدالرحمان بر هم آمد و به مقداد گفت اگر بدانم که مقصودت من هستم برای من و تو کاری خواهد بود مقداد: گفت ای پسر مادر عبدالرحمان!

مرا تهدید می کنی؟ سپس برخاست و رفت.

ص: 660

1- برای اطلاع بیش تر از شرح حال این مرد که از اصحاب ساکن کوفه است به اسد الغابة ابن اثیر، ج 1، ص 304 و در چاپ بیروت، ج 1، ص 360 مراجعه فرمائید.

جندب بن عبدالله می گوید: من از پی مقداد رفتم و به او گفتم: ای بنده خدا من از یاران تو خواهم بود گفت خدایت رحمت کند! این کار کاری است که برای آن دو سه مرد بسنده نیست

جندب: گوید هماندم به خانه علی علیه السلام رفتم و چون کنارش نشستم گفتم ای اباحسن به خدا سوگند قوم تو کار صحیح نکردند که خلافت را از تو برگردانند فرمود صبری پسندیده باید و از خداوند باید یاری جست

من گفتم: به خدا سوگند که تو صبور و شکیبایی فرمود: اگر صبر کنم؟ گفتم من هم اکنون کنار مقداد و عبدالرحمان بن عوف نشسته بودم و چنین و چنان گفتند و مقداد برخاست من او را تعقیب کردم و به او چنان گفتم و او آن پاسخ را داد. علی علیه السلام فرمود: مقداد راست می گوید من چه کنم؟ گفتم میان مردم برخیز و آنان را به حکومت خود فرا بخوان و به آنان بگو که تو به پیامبر صلی الله علیه و اله سزاواری و از مردم بخواه که تو را بر این گروهی که به ستم بر تو پیروز شده اند یاری دهند و اگر ده تن از صد تن سخن تو را، پذیرفتند با آنان بر دیگران سخت بگیر اگر تسلیم نظرت شدند چه بهتر وگرنه با آنان جنگ خواهی کرد و چه کشته شوی و چه زنده بمانی عذر تو موجه و در پیشگاه خداوند حجت تو روشن خواهد بود.

فرمود ای، جندب آیا گمان می کنی از هر ده تن یک تن با من بیعت خواهد کرد؟ گفتم، آری این امید را دارم، فرمود، نه به خدا سوگند من امیدوار نیستم که از هر صد تن یک تن با من بیعت کند و بزودی خبرت می دهم که مردم به قریش می نگرند و می گویند آنان قوم و قبیله محمد صلی الله علیه و اله هستند قریش هم میان خود می گویند خاندان محمد صلی الله علیه و اله برای خود از این جهت که محمد صلی الله علیه و اله از ایشان است فضیلتی می بینند و چنین گمان دارند که آنان برای خلافت از قریش سزاوارترند و از دیگر مردم شایسته ترند و اگر آنان حکومت را به دست گیرند هرگز به دست کس دیگری غیر از ایشان نخواهد رسید و حال آن که اگر حکومت در اختیار کس دیگری غیر از ایشان باشد قریش آن را دست به دست خواهد داد نه به خدا سوگند که مردم با میل و رغبت این حکومت را هرگز به ما واگذار نمی کنند

گفتم ای پسر عموی، پیامبر صلی الله علیه و اله فدایت گردم که با این سخن خود دلم را، شکستی آیا اجازه می دهی به شهر برگردم و این سخن را برای مردم بگویم و آنان را به حکومت تو

فرا خوانم؟ فرمود ای، جنذب اینک زمان این کار نیست

(گوید: من به عراق برگشتم و همواره فضل و برتری علی علیه السلام را برای مردم بیان می کردم ولی هیچ کس را نیافتم که با من در این باره موافق باشد بهترین سخنی که می شنیدم سخن کسی بود که می گفت این را رها کن و به چیزی که برای تو سودبخش است پرداز و چون می گفتم همین سخن چیزی است که برای من و تو سودبخش است از کنار من بر می خاست و رهایم می کرد.

ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در پی این سخن از قول جنذب چنین آورده: است این سخنان مرا هنگامی که ولید بن عقبه در کوفه بر ما ولایت داشت به او گزارش دادند وی مرا احضار کرد و به زندان انداخت؛ تا درباره من شفاعت کردند سپس آزاد ساخت.

جوهری روایت می کند و می گوید عمار بن یاسر در آن روز با صدای بلند می گفت: ای گروه مسلمانان! روزگاری ما چنان اندک و زبون بودیم که یارای سخن گفتن، نداشتیم خداوند با دین خود ما را عزت بخشید و با رسول خود گرامی داشت و سپاس خداوند پروردگار جهانیان را. ای گروه قریش! تا چه هنگام این حکومت را از اهل بیت پیامبر خود باز می دارید؟ یک بار به جایی و باری به جای، دیگر من در امان نیستم که خداوند این حکومت را از دست شما بیرون نکشد و به غیر از شما ندهد همان گونه که شما آن را از دست اهل آن بیرون کشیدید و به دست ناهل سپردید.

هاشم بن ولید بن مغیره به او گفت: ای پسر، سمیه منزلت خویش را نشناختی و پای از گلیم خود فراتر نهادی تو را به آن چه که قریش برای خود مصلحت می بیند چه کار؟ تو را شاید که در کار قریش و امیری ایشان سخن گویی؛ خود را از این کار کنار بکش قریش هم همگان سخن گفتند و بر عمار فریاد کشیدند و او را به سختی راندند. عمار: گفت سپاس خداوند پروردگار جهانیان را که همواره یاران حق خوار و زبوناند سپس برخاست و رفت (1)

ص: 662

از مجموع مطالبی که تا بدینجا آوردیم روشن می شود که دستور «عمر» برای تشکیل شورا نه بر اساس کتاب خدا و نه بر طبق سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده است، بلکه فقط اجتهادی از طرف خود او بوده است که شخصاً بدان جامه عمل پوشیده و هدفش از این دستور آن ر آن بوده است که علی علیه السلام به خلافت نرسد و در نتیجه زمامداری از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله خارج گردد و به همین دلیل ترکیب اعضاء شورای شش نفره را به گونه ای ترتیب داد که در هر حال «عثمان» رأی، بیاورد و هر کس با افراد اعضاء شورا مخالفت کند کشته شود.

دلیل این گفتار این است که:

اولاً: طبق روایات حدیثی و تاریخی - چنان که پیش تر به آن اشاره کردیم - عثمان کاندید بوده است.

ثانیاً - این که عمر می خواست خلافت در قریش، باشد، اما به بنی هاشم نرسد، چنان که علامه مسعودی در این زمینه در حدیثی از عبدالله بن عباس نقل کرده است که: گفت، عمر مرا به حضور خود طلبید و اظهار داشت ای فرزند عباس والی ایالت «حمص» که فرد خیرخواهی بود از دنیا رفته و تو می دانی که خیرخواهان اندک اند و امیدوارم تو از زمره خیرخواهان باشی با این حال دلم از تو کاملاً صاف نیست و همین مرا نگران کرده است ولی از این ها گذشته بگو بدانم راجع به کارگزاری آن ولایت نظرت چیست؟ ابن عباس گفت: البته نمی پذیرم تا این که از راز دلت باخبر شوم عمر: گفت چه اصراری داری؟ ابن عباس گفت می خواهم بدانم تا هرگاه مایه نگرانی تو چیزی باشد که من از آن بر خویش بیمناکم به تو حق بدهم و چنان که از آن مبرایم تو نیز آن را بدانی و آن گاه کارگزاری تو را بپذیرم زیرا می دانم تو وقتی چیزی را بخواهی در انجام آن شتاب می کنی

عمر گفت: ای ابن عباس من بیم آن دارم که مرگ من فرا رسد و تو همچنان کارگزار ایالت حمص باشی و با استفاده از فرصت مردم را به خود (بنی هاشم) بخوانی و جز خودتان کسی به شما نگرود همانا من به یاد دارم که رسول خدا صلی الله علیه و اله در امر حکومت از دیگران یاری می گرفت و شما (بنی هاشم) را به حال خود وا می گذاشت. ابن عباس: پرسید تو را به خدا راست می گوئی؟ عمر پاسخ داد به خدا سوگند نمی دانم آیا

او از گماشتن شما به مسئولیت که اهلیت آن را هم، داشتید بخل می ورزید یا این که می ترسید با توجه به موقعیتی که دارا، بودید به جای او برای خود بیعت! بگیریید و ناگزیر کار به خشونت و درگیری منجر شود به هر حال از این مسئله صرف نظر کردم نظرت را راجع به ایالت حمص اظهار کن؟ ابن عباس: گفت بهتر است آن را قبول. نکنم عمر پرسید چرا؟ ابن عباس گفت هرگاه، من ولایت حمص را بپذیرم و تو از جانب من نگران باشی همواره خاری در چشم تو خواهم بود عمر گفت کسی را به من معرفی نما ابن عباس: گفت مصلحت در آن است که فرد مورد اعتمادی را بر ایالت حمص بگماری که او نیز به تو اعتماد نماید. (1)

و ثالثاً - این که عمر اعضاء شورا را تهدید کرد که اگر با همدیگر همکاری نکنند معاویة بن ابی سفیان بر آن ها چیره خواهد شد چنان که در «شرح نهج البلاغه» به گفته جاحظ از عبدالله بن عباس آمده است که: گفت شنیدم عمر بن خطاب به اصحاب شوری می گفت اگر شما با یکدیگر معاونت و همکاری و خیرخواهی کنید میوه خلافت را خود و فرزندانتان خواهید خورد و چنان چه نسبت به همدیگر رشک برید و از فعالیت باز ایستید و به یکدیگر پشت کنید و به جان هم بیفتید معاویة بن ابی سفیان بر شما چیره خواهد شد.

و معاویة در آن هنگام از جانب عمر حکمران شام بود. (2)

آثار شوم شورا

به هر حال شکی نیست که شورای شش نفره «عمر» آثار سوئی به دنبال داشت که حتی بذر اختلاف و نفاق را در بین اعضاء شورا پاشید و موجب تفرقه مسلمانان گردید و وحدت و اجتماع آنان را از هم گسیخت

: زیرا هر یک از اعضاء، آن خود را شایسته خلافت می دید و دیگری را برای خلافت مناسب نمی دانست در حالی که پیش از آن هیچ یک از آنان چنین فکر و اندیشه ای نداشتند

ص: 664

1- مروج الذهب، ج 2، ص 339، چاپ بیروت، أعلمی

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 187، چاپ ابوالفضل ابراهیم.

ابن عبد ربّه اندلسی در کتاب «عقد الفرید» خود آورده است که «ابن حصین»، به همراه «زیاد» بر معاویه وارد شد و چند روزی نزد او بود سپس معاویه شبی او را خواست و با وی خلوت کرد و به او گفت به من رسیده است که تو فردی با هوش و عاقل هستی می خواهم از تو چیزی بپرسم: گفت از هر چه می خواهی بپرس.

معاویه گفت: «به نظر تو چه چیزی اجتماع و وحدت مسلمانان را بر هم زد و میان آن ها اختلاف افکند؟»

پاسخ داد: کشته شدن عثمان. معاویه گفت: سخن نو و مفیدی نیاوردی. ابن حصین گفت: پس جنگیدن علی علیه السلام با تو معاویه سخن خود را تکرار کرد و پاسخ او را نپسندید ابن حصین گفت من جز این ها چیز دیگری نمی دانم معاویه گفت: من تو را از این امر آگاه می سازم. جز شورای شش نفری «عمر» هیچ چیز دیگری باعث اختلاف مسلمانان نگرددید (سپس معاویه سخن خود را این گونه تفسیر کرد) هر یک از آن شش نفر خلافت را برای خود می خواست و قوم او خلافت را برای او می خواستند و امیدوار بودند خلافت به وی برسد و بدینگونه هر کدام از آنان شیفته خلافت گردید. اگر عمر نیز مانند ابوبکر جانشین تعیین کرده بود اختلافی پدید نمی آمد.» (1)

3- بررسی استدلال به عمل صحابه

استدلال به عمل صحابه در مورد انتخاب، خلیفه هنگامی درست و صحیح است که سیره و روش آنان یکی از مصادر تشریحی اسلامی و همدیف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله به حساب آید و خدای تعالی آن را مورد تأیید قرار داده و درباره عمل ایشان همان مطلبی را که درباره رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است گفته باشد، چنان که در قرآن کریم فرموده است: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (2)

ص: 665

1- عقد الفرید، ج 3، ص 289، کتاب العسجدة الثانية امر الشوری فی خلافة عثمان، چاپ بیروت، دار الاندلس و نیز ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9 ص 24 - 30 که همین موضوع را از قول محمد بن سلیمان حاجب به تفصیل آورده است.

2- سورة احزاب، آیه 21

و یا این آیه که فرموده است است: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (1) آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و اله شما را به انجام آن فرمان داده است انجام دهید و از آن چه مانع شده کوتاه آید؛ و الاً بدون چنین پشتوانه ای، سیره و روش اصحاب بر ما حجت نخواهد بود.

گذشته از این ما نمی دانیم به کدامی ک از اصحاب باید اقتدا نمود زیرا رفتار و گفتار برخی از آنان بشدت با بعضی دیگر مخالف است از این جهت است که دانشمندان در امر خلافت و کیفیت شکل گیری آن با هم اختلاف نظر دارند که آیا خلافت با بیعت یک نفر تحقق می یابد (که، عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم) تا این که مردم هم با تو بیعت، نمایند یا سخن عمر درست است که: گفت بیعت ابوبکر یک حرکت نسنجیده و شتابزده بود و یا فتوای معاویه را باید بپذیریم که شمشیر بر روی علی علیه السلام خلیفه مشروع و بر حق کشید؟ (2)

با توجه به آن چه در این زمینه گفته، ایم ارزیابی بیش تری را در این باره مورد نیاز نمی بینیم اما این که برخی از پیروان مکتب خلفا به سخن امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» استدلال می کنند (3) مسأله ای است که هم اکنون آن را مورد بحث قرار می دهیم.

4- بررسی استدلال به سخن امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه

اشاره

برخی از علمای مکتب خلفا صحت عمل به «شورا» و «بیعت» و پیروی از «عمل اصحاب» را به روایتی استدلال می کنند که شریف رضی آن را در بخش نامه های علی علیه السلام در کتاب نهج البلاغه آورده است. نامه مزبور در نهج البلاغه، که از نامه های آن حضرت است به معاویه چنین است:

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند بر همان قرار هم با من بیعت

ص: 666

1- سورة أحزاب، آیه 21

2- برای اطلاع از عقائد و نظریات دانشمندان اهل سنت درباره امامت و خلافت به بخش ششم همین کتاب مراجعه فرمائید.

3- به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 36 در شرح نامه ششم که امام علیه السلام به معاویه نوشته است مراجعه فرمائید.

کرده اند. پس آن کس که در مدینه حاضر بوده حق انتخاب نداشته و غایب را هم حق عدم پذیرش نیست.

شورا و رایزنی در صلاحیت مهاجران و انصار است که چون به خلافت مردی متفق شدند و او را امام و پیشوا، نامیدند چنان انتخابی موجب خشنودی خداوند خواهد بود. بنابراین اگر کسی به بهانه عیب جویی و بدعت گذاری سر از فرمانشان بتابد، او را به راه باز، آرند و اگر سرسختی کند و نپذیرد به عنوان این که راهی بجز راه مؤمنان را در پیش گرفته است، با وی بجنگند و خداوند نیز او را به خیره سریش به خود واگذارد. (1)

اینان ادعا می کنند که چون امام در این نامه به «بیعت» و «شورا» و «اجماع مهاجران و انصار» استدلال، کرده بنابراین وی صحت اقامه امامت را از این راه ها قبول داشته است. (2)

در پاسخ می گوئیم که شریف رضی گاه تنها آن قسمت از خطبه و یا نامه امام را انتخاب می کرد که آن را در اعلا مرتبه فصاحت و بلاغت می یافت و بقیه آن را رها می نمود وی در ثبت این نامه امام به معاویه نیز همین شیوه را به کار برده و تمام نامه را نیاورده است اما نصر بن مزاحم تمام آن را در کتاب صفین خود نقل کرده است که ما آن را عیناً در این جا می آوریم

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، بیعتی که با من در مدینه به عمل آمد تو را نیز با این که در شام بوده ای ملزم به تبعیت می کند زیرا کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من هم بر همان قرار بیعت نمودند، بنابراین برای کسی که در آن حاضر بوده است حق انتخاب دیگری نیست و آن کس که غایب بوده است نمی تواند آن را رد کند و از آن سرپیچی نماید

شورا و رایزنی در صلاحیت مهاجران و انصار است که چون به خلافت مردی متفق شدند و او را امام و پیشوا نامیدند چنان انتخابی موجب خشنودی خداوند خواهد بود. پس اگر کسی به بهانه عیب جویی و یا خواهش نفس از فرمان آنان سر بتابد او را به راه

ص: 667

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 35، نامه ششم.

2- همان مدرک ج 14، ص 36.

باز آرند و اگر سرسختی کند و زیر بار نرود به خاطر این که راهی بجز راه مؤمنان در پیش گرفته، است با او بجنگند و خداوند نیز او را به خواسته خویش واگذارد و به جهنمش - که بد منزلگاهی است - بیفکند.

این مسلم است که طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت را شکستند؛ بیعت شکنی آن ها به منزله سرپیچیشان، بود و روی این اصل من با ایشان جنگیدم تا علی رغم خواسته آنان حق بر جایش قرار گرفت و خواسته خداوند آشکار گردید.

پس تو نیز در این مسیر به دیگر مسلمانان، پیوند که من چیزی را که درباره تو بیش تر دوست می دارم این است که تو از بلا برکنار، باشی مگر این که تو خود تن به بلا، بدهی که اگر چنان، کنی با تو می جنگم و از خداوند بر تو یاری می جویم

درباره کشندگان عثمان نیز سخن به درازا کشانیده ای! پس تو هم در مسیر مسلمانان قدم بردار و حکم ایشان را به من واگذار کن تا بر اساس کتاب خدا در میان تو و ایشان به داوری بنشینم

اما آن چه را که تو در هوای آن، هستی نیرنگی است در باز گرفتن کودک از شیر؛ زیرا به جان خودم سوگند اگر به دیده عقل و بدون دخالت هوای نفس در آن می نگریستی مرا بی گناه ترین فرد قریشی در خون عثمان می یافتی

این را هم بدان که تو از طلقایی (1) و از کسانی می باشی که شایستگی خلافت و حضور در مجلس مشورت را. ندارند اینک من جریر بن عبدالله را که مردی اهل ایمان و از مهاجران، است به نزد تو و دیگر فرماندارانی که بر سر راه تو هستند فرستادم پس تو نیز بیعت کن و لا قوة الا بالله. (2)

از این نامه آشکارا معلوم می شود که امام علیه السلام برای معاویه و همفکرانش دلیلی می آورد که ایشان خود را به قبول آن ملزم می دانند زیرا به معاویه می گوید بیعتی که با من در مدینه به عمل آمد تو را که در شام بودی مجبور به پذیرش آن می کند همان طور که ناگزیر بودی تا زیر بار بیعت عثمان بروی که در مدینه صورت گرفت و تو در شام. بودی و بر این اساس بیعت با من نیز کسانی چون تو را که خارج از مدینه بوده اند

ص: 668

1- صفین نصر بن، مزاحم چاپ قاهره، 1382، ص 29

2- در فتح مکه که کفار و سران قریش جز تسلیم شدن در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله چاره ای نداشتند، آن حضرت آن ها را مورد عفو قرار داد و از آن تاریخ آنان «طلقاء» نامیده شدند.

مجبور به تبعیت می کند؛ همان گونه که افرادی را مجبور به بیعت با عمر کرد که در مدینه انجام شده بود و آن ها حضور نداشتند.

بدین سان، امام علیه السلام معاویه و همفکران او را از مکتب، خلفا با دلایلی که در آن روز ایشان خود را به قبول آن ملزم می دانستند مجاب کرد و این امری است که همه دانایان و دانشمندان جهان بر آن اتفاق نظر دارند که خصم را باید از راهی که مورد تأیید و تصدیق خود اوست مجاب نمود.

از طرفی در نامه آن حضرت آمده است پس هر گاه به خلافت مردی متفق شدند و او را امام و پیشوا نامیدند (كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا)، (1) یعنی موجب خشنودی خداست در پاره ای از نسخ (كَانَ ذَلِكَ رِضًا) آمده و به معنای خشنودی انتخاب کنندگان است در این صورت بیعت باید بر اساس اختیار و آزادی یکایک رأی دهندگان صورت گرفته، باشد نه با اعمال زور و فشار و تهدید با شمشیر! اما اگر (كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا) باشد مسلم است که اگر همه مهاجران و انصار که امام و دوفرنزندش حسن و حسین نیز در میان ایشان باشند در امری متفق، شوند بی گمان رضا و خشنودی خدا هم در آن خواهد بود.

گذشته از همه این ها این سؤال باقی می ماند که چرا پیروان مکتب خلفا تنها به این سخن امام در نهج البلاغه استناد می کنند و دیگر سخنان آن حضرت را که شریف رضی نیز در همان کتاب آورده فراموش کرده اند و یا خود را به فراموشی زده اند؟!

مثلاً در باب حکم نهج البلاغه آمده است هنگامی که اخبار سقیفه بنی ساعده به آن حضرت رسید، علی علیه السلام پرسید:

انصار چه گفتند؟ پاسخ دادند گفتند که از ما فرمانروایی و از شما هم فرمانروایی انتخاب شود امام فرمود پس چرا برای ایشان این دلیل را نیاوردید که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره آن ها سفارش کرده که به نیکان نشان نیکی کنید و از بدانشان درگذرید؟

پرسیدند: این چه دلیلی علیه انصار خواهد بود؟ فرمود: اگر انصار حق رسیدن به حکومت را داشتند موردی نداشت تا پیغمبر درباره آن ها سفارش کند آن گاه امام به سخن خود ادامه داد و پرسید قریش چه گفتند؟ جواب دادند قریش دلیل آورد که او از

ص: 669

1- نهج البلاغه چاپ استقامت قاهره که لفظ جلاله «الله» در آن آمده است.

شجره پیامبر خداست و حکومت حق اوست امام فرمود (اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اَصْأَعُوا الثَّمَرَةَ) (1) یعنی آن ها به درخت نبوت استدلال کردند اما میوه همان درخت را نادیده گرفتند. (2)

و یا سخن دیگر آن حضرت که در همان بخش آمده است که می فرماید:

(وَ اَعْجَبًا، اَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَ الْقَرَابَةِ؟) (3)

شگفت است مگر جانشینی پیغمبر خدا به همدمی با آن حضرت و یا خویشاوندی با او بستگی دارد؟

به دنبال، آن شریف رضی می نویسد که امام را در همین زمینه شعری است که می فرماید:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ *** فَكَيْفَ بِهَذَا وَ الْمَشِيرُونَ غُيَّبَ

وَ إِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَبَجْتَ خَصِيمَهُمْ *** وَ غَيْرِكَ أُولَى بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَبَ

اگر تو با شورا زمام امورشان را به دست گرفته ای این چگونه شورایی بوده که در آن راینان و صاحب نظران حضور نداشته اند؟ و اگر به دلیل خویشاوندی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر دیگر رقیبان ایشان استدلال کرده ای به غیر از تو کس دیگری هست که از توبه پیامبر صلی الله علیه و اله اولی و نزدیک تر است. (4)

علاوه بر این امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد متعددی صریحاً و آشکارا به مسأله خلافت پرداخته و آن را حق مسلم خود دانسته و بی پرده از اغتصاب آن سخن گفته است که به هیچ وجه توجیه پذیر نیست و اینک ما برخی از آن موارد را که در منابع حدیثی و تاریخی پیروان مکتب خلفا آمده است در این جا نقل می کنیم

تصریحات امیرالمؤمنین در مورد خلافت

اشاره

1. در خطبه «ششقیه» که سوّمین خطبه از خطبه های «نهج البلاغه» به شمار می،رود امیرالمؤمنین علیه السلام از ظلم و ستمی که بر وی رفته است و غارتگران میراثی را که

ص: 670

1- منظور آن حضرت از ثمره اهل بیت عليهم السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و اله است.

2- نهج البلاغه فیض، ص 160 کلام 66 و صبحی صالح، ص 97، کلام 67

3- نهج البلاغه صبحی صالح، ص 502 باب حکم حکمت 190.

4- همان، ص 503

حقّ مسلّم وی بوده است از حضرتش باز داشته اند از همه کسانی که بر او پیشی گرفته و زمام امور حکومت را در دست گرفتند بدون پرده پوشی و در کمال صراحت زبان به شکایت گشوده و چنین می فرماید:

آگاه باشید! به خدا سوگند که ابوبکر (پسر ابی قحافه) جامه خلافت را به تن کرد، در حالی که خوب می دانست جایگاه من نسبت به خلافت همچون محور (و میله وسط) سنگ آسیاب است (که بدون آن آسیاب به گردش در نمی آید او می دانست) که سیلاب خروشان (علوم و دانش پیغمبری) از کوهسار وجود من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه ها در فضای علم و دانش به قلّه منزلتم راه نتوانند یافت!

(با این همه) ردای خلافت را رها کرده، دامن خود را جمع نموده (از آن روی برتافته و چشم پوشیده و کناره گیری کردم) و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها پیا خیزم (و حقّ خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که به وجود آورده اند صبر کنم؟ محیطی که پیران در آن فرسوده جوانان، پیر و مردان با ایمان را تا به هنگام دیدار با پروردگارشان به رنج و سختی گرفتار می سازد.

عاقبت دیدم صبر و بردباری خردمندانه تر است لذا شکیبائی ورزیدم ولی به کسی می ماندم که گویا خار در چشمش خلیده و استخوان در گلویش گیر کرده است. با دیدگان خود می دیدم که میراثم را به غارت می برند

تا این که سرانجام اولی (ابوبکر) راه خود را در پیش گرفت و دیده از جهان فرو، بست اما پیش از مرگ خلافت را در آغوش پسر خطاب افکند (آن گاه امام به قول اعرسی شاعر تمثیل جست و فرمود):

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا *** وَ يَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ

چه بس فرق است تا دیروزم امروز *** که من مغموم و وی شادان و پیروز

!شگفتا او که در حال حیات، خود از مردم می خواست که عذرش را بپذیرند (و با وجود من) وی را از مقام خلافت معذور دارند (1) خود، هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری کابین! بست

ص: 671

1- برای آگاهی از این موضوع به بخش هشتم همین کتاب تحت عنوان اعترافات ابوبکر، مراجعه فرمائید.

به راستی که این دو غارتگر هر کدام به نوبت خود چه سخت از مقام خلافت بهره گرفتند و سرانجام، اولی خلافت را در مسیری انداخت سخت ناهموار و توان فرسا و در اختیار کسی قرار داد که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود.

بودن با حکومت، او چنان می مانست که کسی بر پشت شتری سخت ناآرام و چموش سوار است اگر مهارش را محکم بکشد پرده های بینایش پاره شود و اگر آزادش گذارد در پرتگاه هلاکت سقوط کند.

به خدا سوگند! مردم در زمان او به اشتباه و بیراهه، روی رنج و ناراحتی دورویی و سرکشی گرفتار آمده بودند و من در این مدت، طولانی با محنت و، عذاب چاره ای جز شکیبائی نداشتم تا این که او هم به راه خود رفت و خلافت را در میان گروهی به شورا گذاشت که به گمان، خودش مرا نیز یکی از آن ها محسوب داشت.

پناه بر خدا از این شورا! من کی و چه وقت در مقام مقایسه با نخستین فرد ایشان (أبوبکر) در برتری و شایستگی مورد شک و تردید بودم که امروزه همپایه چنین کسانی شمرده شوم. (1) اما با این همه در فراز و نشیب شورا با آنان هماهنگ شدم (و به خاطر مصالح مسلمین) در شورایشان حضور یافتم ولی در آن میان یکی از آنان به سبب کینه ای که از من داشت از من روی بگردانید (2) و دیگری جانب دامادی خود را گرفت (3)، (و خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت) و دو نفر دیگر که چه زشت است نام ایشان بردن. (4)

تا این که سرانجام سومین نفر آن ها برخاست در حالی که دو پهلوی او باد کرده همی جز انباشتن شکم و دفع کردن نداشت و دودمان پدریش از (بنی امیه) به

ص: 672

1- منظور از چنین کسان؛ همان افراد اعضاء شورا سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر و عثمان ابن عفان است.
2- منظور از او سعد بن ابی وقاص. است زیرا چنان که گفته اند مادرش حمنه دختر ابو سفیان است و علی علیه السلام بستگان او را در جنگ بدر کشته بود.

3- منظور از او عبدالرحمان بن عوف، است که داماد عثمان بود زیرا همسر او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط خواهر مادری عثمان بوده است. (شرح نهج البلاغه عبده، ج 1، ص 35)

4- منظور از دو نفر دیگر طلحه و عثمان و تمایل طلحه به عثمان است که بخشش ها و هدایائی بین این دو رد و بدل می شده است هر چند که بعدها یکی از سرسخت ترین دشمنان عثمان گردید و در کشتن او سهم به سزائی داشت و خود او هم به همین دلیل در جنگ جمل به وسیله مروان حکم از پای درآمد.

همکاریش، برخاستند و همچون شتران گرسنه ای که بهاران به علفزار بیفتند با حرص و ولع به غارت بیت المال دست زدند تا آن گاه که عاقبت بافته هایش (برای استحکام خلافت) پنبه، شد و کردار ناشایستش کارش را تباه کرد و سرانجام شکمبارگی برای ابد نابودش ساخت.

چیزی مرا به قبول خلافت وا، نداشت جز این که دیدم مردم همانند یال گفتار پیرامونم را گرفته و از هر سو فشار می آورند به طوری که «حَسَنان» (1) را به رنج انداخته (کوبیده شدند) و ردایم از دو جانب پاره شد و مردم چون گله گوسفند محاصره ام کردند.

اما چون بپا خواستم و زمام خلافت را به دست، گرفتم جمعی پیمان خود را شکستند (2) و گروهی از اطاعتم سر برتافتند و از دین بیرون رفتند (3) و دسته ای دیگر هم (برای ریاست و مقام) از اطاعت حق سر پیچیدند (4)، (و جنگ صفین را به راه انداختند) گویا کلام خدا را نشنیده بودند که می فرماید:

ص: 673

1- در متن عربی خطبه کلمه «حَسَنان» آمده است و عموم مترجمین منظور از این لفظ را امام حسن مجتبی و حضرت سید الشهداء علیه السلام گرفته اند. اما بعید به نظر می رسد که مقصود از «حَسَنان» آن دو بزرگوار باشند زیرا در آن، روز یعنی به هنگام بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام در حدود بیش از سی سال از سن آنان می گذشت، در این صورت چگونه می توان گفت که امام علیه السلام فرموده است: آن ها زیر پا له شدند و یا لگد مال گردیدند، و گر چه هجوم مردم و ازدحام جمعیت فراوان بوده است ولی معلوم نیست که در آن موقع آن دو بزرگوار در کنار امام بوده اند. به هر حال، ابن ابی الحدید به نقل از قطب راوندی، کلمه مزبور را «حَسَنان» به معنای دو انگشت شصت پا نوشته است و هر چند این تعبیر مناسب به نظر می رسد و ظاهراً کسی دیگر غیر از او چنین معنایی برای لفظ مزبور نوشته است لیکن همین کلمه را به معنای کنار استخوان بازو ضبط کرده اند «قانون الأدب»، «تاج العروس مهذب الأسماء، فاکهة البستان»، و این معنی با کلمه «عطفای» که آن را «دو جانب» معنا کرده اند مناسب تر است.

2- مقصود از اینان طلحه و زبیر و کسانی هستند که بیعت خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند و عایشه را نیز در این راه با خود همراه ساختند

3- مراد از این گروه خوارج هستند. یعنی همان کسانی که در لشکر امام علیه السلام در صفین بودند و ابتدا امام علیه السلام را مجبور کردند که «حکمیّت» را بپذیرد و پس از آن که آن حکم شوم صادر شد اعتراض کردند و سرانجام جنگ نهران را به راه انداختند که بالاخره امیرالمؤمنین علیه السلام کار آن ها را یک سره کرد.

4- اینان کسانی بودند که به رهبری معاویه در برابر امام علیه السلام قیام کردند و نهایت ستم گری را به خرج دادند و جنگ صفین را به راه انداختند که در این، جنگ کسانی چون عمّار یاسر و اویس قرنی و گروهی از اصحاب بزرگ رسول خدا به شهادت رسیدند.

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)؛ (1) ما سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که خواهان فساد در زمین و سرکشی، نباشند و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است. چرا به خدا سوگند خوب شنیده بودند و خوب آن را به خاطر داشتند ولی زرق و برق دنیا در نظرشان جلوه کرد و زیبایی هایش آنان را فریفت!

آگاه باشید! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته تا با من بیعت، کنند و آمادگی یاوران حجت را بر من تمام نمی نمود و عهد و پیمانی وجود نداشت که خداوند از علما گرفته تا در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند بیگمان مهار شتر خلافت را بر گردنش می افکنم و آخرین دور خلافت را با جام نخستین آن سیراب می نمودم (و چون گذشته خود را به کناری می کشیدم) و آن گاه بود که می دیدید این دنیای شما در نزد من از عطسه و آب بینی بزی هم بی ارزش تر است.

آورده اند که چون سخن امیرالمؤمنین علیه السلام به این جا رسید مردی از اهالی عراق برخاست و نامه ای به دستش داد و حضرتش همچنان نامه را نگاه می کرد (پس از فراغت، نامه) ابن عباس: گفت ای امیر مؤمنان! چه خوب، بود سخنت را از همان جایی که رها کردی ادامه م ی دادی؟

امام علیه السلام در پاسخش: فرمود هیهات ای پسر عباس «شعله ای از آتش دل بود که زبانه کشید و فرو نشست»!

ابن عباس می گوید: به خدا سوگند! من هیچ گاه بر سخنی همچون این گفتار تأسف نخوردم که امام علیه السلام نتوانست تا آن جا که میخواست سخن خود را ادامه دهد. (2)

2. در ضمن یکی دیگر از خطبه های «نهج البلاغه» که آن حضرت در آن از حوادث آینده و توصیف گروهی از گمراهان سخن گفته است می فرماید:

«تا آن که خداوند پیامبرش را به سوی خویش فرا، خواند گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی آن ها را به هلاکت، افند و تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر

ص: 674

1- سوره قصص، آیه 83

2- نهج البلاغه، بخش خطبه ها خطبه سوم معروف به خطبه شقشقیه.

خویشاوندان (اهل بیت پیامبر) پیوند برقرار نمودند و از وسیله ای که فرمان داشتند به آن موذت و رزند، (1) کناره گرفتند و بناء و اساس (ولایت و) رهبری جامعه اسلامی را از محلّ اصلی خویش، برداشته آن را در غیر جای خود نصب کردند (اینان) معادن تمام خطاهایند و درهای همه گمراهان و عقیده مندان باطلند؛ آن ها در حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و نادانی دیوانه وار بر روش «آل فرعون» فرو رفتند. گروهی تنها به دنیا پرداختند و به آن تکیه کردند و یا آشکارا از دین یا آشکارا از دین خدا جدا گشته به مخالفت با آن برخاستند.» (2)

3. از جمله سخنانی که آن حضرت در روز «شورا» در مورد حقّ مسلمّ خود بیان داشته چنین آمده است

«گوینده ای از ایشان گفت: ای پسر ابوطالب! تو بر آمر حکومت سخت حریص می باشی

به او گفتم: بلکه به خدا سوگند که شما از من حریص ترید و (از نظر لیاقت برای زمامداری) بسی دورتر؛ در حالی که من به آن سزاوارتر و نزدیک ترم من حقّی را که مخصوص من است خواستارم و شما بین من و آن مانع ایجاد می کنید و مرا از دستیابی به آن باز می دارید پس چون با دلیل و برهان او را کوبیدم به خود آمد و متنبه شد و چنان حیران و سرگردان ماند که نمی دانست جواب مرا چه بدهد!

خداوند! من از قریش و آن ها که ایشان را یاری می دهند از تو کمک می خواهم آن ها خویشاوندی مرا نادیده گرفته آن را بریدند و منزلت والای مرا کوچک شمردند و بر سر فرمانروایی که حق ویژه من است دست به هم داده به جنگم برخاستند. آن روز: گفتند حق آن است که حکومت را تو به دست بگیری و امروز می گویند حق آن است که آن را رها کنی! (3)

ص: 675

1- اشاره به آیه شریفه، موذت آیه 23 از سوره شوری است که خدای تعالی به پیامبر صلی الله علیه و اله دستور داده است تا به مردم بگوید: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ «من در برابر رسالتم، هیچ مزدی را از شما نمی طلبم جز این که نزدیکی را دوست درباره این آیه شریفه در بخش دهم کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت.

2- نهج البلاغه، بخش خطبه ها خطبه 150 به ترتیب صبحی صالح، ص 457-462 نهج البلاغه فیض.

3- شرح نهج البلاغه محمد عبده، خطبه 170.

ابن ابی الحدید: گوید این خطبه را امام علیه السلام در روز «شورا» بعد از کشته شدن «عمر» ایراد نموده و گوینده این سخن که گفته است: «ای فرزند ابوطالب تو نسبت به این امر (یعنی خلافت) حریص می باشی» سعد بن ابی وقاص بوده است و با این که خود او روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به علی فرمود: (أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) «چنین سخنی از کسی که این روایت را نقل کرده؛ تعجب آور است.» (1)

سپس ابن ابی الحدید در توضیح این جمله که امام علیه السلام فرموده است: «و آن ها گفتند: حق آنست که باید آن را بگیری و حق آن است که باید آن را رها کنی» می گوید: علی علیه السلام فرموده است: «آنان نه تنها بر گرفتن حق من قناعت نکردند بلکه حق مرا گرفتند و مدعی شدند که حق از ایشان است و بر من واجب است که نزاع در آن مورد را باید رها کنم ای، کاش با اعتراف به این که «خلافت و حکومت» حق من است آن را می گرفتند (و دیگر ادعائی نداشتند) که در این صورت مصیبت سبک تر و آسان تر می بود.» (2)

4. و در یک خطبه دیگر در مورد شایستگی و سزاواری خویش برای خلافت و ظلم و ستمی که از سوی قریش بر آن حضرت رفته است می فرماید:

خداوندا! در پیروزی بر قریش و یاوران ایشان از تویاری می طلبم که آن ها پیوند مرا بریدند و مقام و ارزشم را درهم شکستند و نسبت به حقی که من از هر کس دیگر به آن، سزاوارترم دست به یکدیگر داده به دشمنیم. برخاستند روزی: گفتند حق آن است که حکومت را تو به دستگیری و امروز می گویند حق آن است که آن را رها کنی پس یا با غم بساز و یا در اندوه بمیر

و چون دیدم که کسی به یاریم نمی آید و به کمکم بر نمی خیزد مگر اهل خانه ام که مرگ را برای آن ها روا، نداشتم پس چشمم را بر خاشاکی که در آن خلیده بود بر هم، نهادم و آب دهان را در گلوبی که استخوان در آن گیر کرده بود فرو بردم و برای فرو

ص: 676

1- برخی گفته اند که: گوینده آن سخن «أبو عبیده جراح» در روز سقیفه بوده است ولی با توجه به این که امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز در خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله به غسل و شستشوی آن حضرت مشغول بوده است شکی نیست که جریان مزبور بعد از اجتماع سقیفه به وقوع پیوسته است.

2- شرح نهج البلاغه، ج 9 ص 305 - 306 در شرح خطبه 173.

خوردن خشم خود به دارویی تلختر از حنظل (1)، و قلب را به چیزی درد آورتر از لبه تیز خنجر پناه برده شکیبایی نمودم. (2)

5. محدّثین و مورّخین در کتب حدیثی و تاریخی خود آورده اند که: امیرالمؤمنین علیه السلام در نخستین خطبه ای که پس از خلافت خود در مدینه ایراد نمود خطاب به مردم فرمود:

(... در خانه های خود پنهان شوید (و در دسته بندی های منافقان و تفرقه اندازان شرکت نجوئید) دل های پراکنده را به هم نزدیک کنید و با هم آشتی دهید و به دنبال لغزش ها و گناهان توبه کنید آن کس که با حق بستیزد نابود می شود.

شما در گذشته (به هنگام بیعت با ابی بکر) از من روی گردانیدید و انحرافی پیدا کردید که در آن کارتان نزد من پسندیده رأی نبودید و اگر من بخواهم وضع گذشته را تشریح کنم) می توانم بگویم خداوند از گذشته ها بگذرد آن دو نفر در خلافت بر من پیشی گرفتند و سومین نفر ایشان همچون کلاغی که همواره در فکر شکم خویش است به این کار برخاست وای بر او که اگر دو بالش چیده شده بود و سرش از تنش جدا گشته بود (و به منصب خلافت نمی رسید) برایش بهتر بود». (3)

ابن ابی الحدید: گوید این خطبه از خطبه های شکوهمند و مشهور علی علیه السلام است و همه آن را روایت کرده اند و در روایات دیگران در آن افزونی هایی است که سید رضی آن را حذف کرده است بدین معنا که یا خواسته است آن را مختصر کند و یا این که نخواسته است شنوندگان و خوانندگان را افسرده و اندوهگین سازد.

سپس ابن ابی الحدید می گوید: این خطبه را شیخ ما أبو عثمان جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» به صورت کامل آورده و آن را از أبو عبیده بن معمر بن مثنی نقل کرده و گفته است: (4) نخستین خطبه ای که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از تصدّی مقام

ص: 677

1- هندوانه أبو جهل.

2- شرح نهج البلاغة محمّة عبده، ص 265 خطبه 215 که قسمت اول آن نیز در کتاب الغارات، ثقفی، ص 204، تحقیق: سید عبدالزهره حسینی خطیب و نیز بخش عمده ای از آن در کتاب الامامة و السياسة، ج 1، ص 176 ما کتب علی علیه السلام الأهل العراق و همچنین در خطبه 172 نهج البلاغة آمده است.

3- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 1، ص 275 - 276

4- برای آگاهی کامل از خطبه مزبور به نهج البلاغة خطبه شانزدهم البيان والتبيين جاحظ، ج 2، ص 238 عیون الأخبار ابن قتیبه، ج 5، ص 236 کتاب العلم والایمان روضه کافی ص 67 - 68 ح 23 و به ویژه، مصادر نهج البلاغة از سیّد عبدالزهره حسینی، خطیب چاپ بیروت، مراجعه فرمائید.

خلافت در مدینه ایراد نموده چنین است.

پس از آن ابن ابی الحدید می گوید شیخ ما ابو عثمان (جاحظ) که خدایش رحمت کند، گفته است

ابو عبیده گفته که در روایت جعفر بن محمد از قول نیاکانش این عبارات هم در این خطبه آمده است (و سپس مطالبی را که آن حضرت در مورد نیکان و برگزیدگان عترت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده آورده است که در پایان آن آمده است: (1))

دولت حق به ما ختم می شود نه به شما و این اشاره به مهدی علیه السلام از فرزندان آن حضرت است که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و بیشتر محدثان معتقدند که او از نسل فاطمه علیها السلام است. یاران معتزلی ما هم منکر او نیستند و در کتاب های خود به نامش تصریح کرده اند و شیوخ معتزله نیز به وجود او، معترفند با این تفاوت که به اعتقاد ما او هنوز آفریده و متولد نشده است و در آینده تاریخ آفریده می شود. (2))

أصحاب حدیث (أهل سنت) هم در این مورد همین عقیده را دارند. (3))

6. أبو الحسن علی بن محمد مدائنی از عبدالله بن جناده روایت کرده که می گفته است: از حجاز به قصد رفتن به عراق حرکت کردم و این در آغاز خلافت علی علیه السلام بود. نخست به مکه رفتم و حجّ «عمره» به جای آوردم و سپس به مدینه آمدم و چون وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله، شدم منادی مردم را برای نماز جماعت به مسجد فرا خواند و مردم جمع شدند.

علی علیه السلام در حالی که شمشیر خود را بر دوش داشت آمد و همه دیده ها به سوی او خیره شد. او نخست حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و بر پیامبر خدا درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

ص: 678

1- ما این حدیث را در بحث شرایط امامت در مورد علم و دانش امام آورده ایم.

2- خوانندگان گرامی برای اطلاع کافی از مسأله مهدویت و این که حضرت مهدی علیه السلام متولد شده و او حیّ و حاضر و موجود و از نظرها غایب است به کتاب «ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان» مراجعه فرمایند تا معلوم شود که اظهار نظر این دانشمند و همفکرانش در مورد ولادت حضرت مهدی علیه السلام تا چه حد دور از حقیقت و واقعیت است.

3- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 275 - 276.

اما، بعد هنگامی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و اله خویش را- که درودش بر او و خاندانش باد - به سوی خود باز گرفت ما با خود گفتیم که ما افراد خاندان و عترت و وارثان او هستیم و از میان همه مردم ما اولیای اویم و هیچ کس با ما در مورد حکومت ستیز و منازعه نخواهد کرد و هیچ آزمندی به حق ما طمع نخواهد بست؛ ولی ناگهان قوم ما در قبال ما سر بر آوردند و حکومت پیامبر صلی الله علیه و اله ما را از دست ما ربودند و غصب کردند و امارت برای کسی غیر از ما فراهم شد ما رعیت شدیم آن چنان که هر ناتوانی در ما طمع بست و هر فرومایه و زیبونی بر ما عزت و تکبر فروخت چشم های ما از این پیشامد گریست و سینه ها به بیم افتاد و جان ها بی تابی، کرد و به خدا سوگند که اگر بیم جدایی و پراکندگی مسلمانان در میان، نبود و این که بار دیگر کفر به قدرت خود باز گردد و دین یکسره نابود شود وضع ما غیر از این بود که مشاهده می نمائید...» (1)

7. از کلی روایت شده است هنگامی که علی علیه السلام برای سرکوبی پیمان شکنان - طلحه و زبیر - عازم بصره، بود برخاست و برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و اله خود را قبض روح، کرد قریش با خودکامگی در مورد حکومت بر ضد ما پیا خاست و ما را از حقی که از همه مردم نسبت به آن سزاوارتر بودیم محروم ساخت و من چنان دیدم که شکیبائی بر آن کار بهتر از پراکنده ساختن مسلمانان و ریختن خون ایشان است زیرا مردم تازه مسلمان بودند و دین همچون مشکی آکنده از شیر بود که اندک غفلی آن را تباه می کرد و کوچک ترین تخلفی آن را واژگون می ساخت گروهی حکومت را به دست گرفتند که در کار خود چندان کوششی نکردند و به سرای دیگر که سرای جزاء است منتقل شدند و خداوند ولی ایشان است تا کارهای بد ایشان را پاکیزه، فرماید و از لغزش های ایشان درگذرد.

ولی طلحه و زبیر را چه می شود؟ آن ها که بر این حکومت راهی. ندارند یک سال و حتی یک ماه بر حکومت من شکیبائی نکردند و از دایره فرمان من بیرون شدند و در کاری با من به ستیز پرداختند که خداوند برای آن دوراهی قرار نداده است آن پس از این که با آزادی کامل و بدون آن که کسی آن ها را مجبور کرده باشد، با من بیعت

ص: 679

کردند، آنان می خواهند از پستان مادری که شیرش باز گرفته شده است شیر بخورند و بدعتی را که مرده است می خواهند زنده کنند.» (1)

ملاحظه می کنید که امام علیه السلام در بیانات خود به طور اجمال از بازگشت مردم به دوران جاهلیت سخن می گوید و علت شکیبائی خود را در گرفتن حق خویش وجود جامعه نو بنیاد اسلامی می داند ولی در این که حق مسلم حضرتش غصب گردیده و دیگران بر او تقدّم یافته و زمام امور حکومت را به دست گرفتند اصرار می ورزد

8. در نامه ای که برای برادرش «عقیل» نوشته است خطاب به او می فرماید:

«قریش» را با تاخت و تازش در گمراهی و ترک تازیش در خلاف و دو دستگی و رگشتگیش در خودبینی و سرگردانی رها کن که آن ها در جنگ با من هماهنگ و همسو شده اند و پیش از من در جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و اله هماهنگ شده بودند. پس پاداش این ستمشان را با من ببینند که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و حکومت فرزند مادرم (پیامبر (2) را از من سلب نمودند.» (3)

9. در نامه مفصلی که در مورد امامت و خلافت و مظلومیت خویش در پاسخ یکی از نامه های معاویه نوشته - و ما تنها بخشی از آن را که مورد نیاز است در این جا نقل می کنیم - خطاب به او می فرماید:

«دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارهای ما در دوران جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست؛ و قرآن کریم آن چه را که بر نشمردیم در یک آیه جمع کرده و نشان داده است، و، آن گفته خداوند است که فرموده است:

ص: 680

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 308، چاپ محمد أبو الفضل ابراهیم.

2- شیخ محمد عبده: گوید منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این جمله رسول خدا صلی الله علیه و اله می باشد، زیرا فاطمه بنت اُسد مادر امیرالمؤمنین رسول خدا صلی الله علیه و اله را در دامن خود تربیت کرد و به خدمت او همت گماشت و رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز فرموده است: فاطمه بعد از مادرم (آمنه) مادر من است علاوه بر این، علی علیه السلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله از فرزندان فاطمه بنت عمرو بن عمران بن عائد بن مخزوم مادر عبدالله (پدر پیامبر صلی الله علیه و اله) و مادر اُبی طالب علیه السلام می باشند شرح نهج البلاغه محمد عبده، شرح نامه 36 چاپ مصر، ص 221 و نیز، رک جمهرة النسب، کلبی ص 29 چاپ بیروت: تحقیق دکتر ناجی حسن مکتبة النهضة العربیه و جمهرة أنساب العرب، تألیف ابن حزم ص، 15، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه).

3- شرح نهج البلاغه محمد عبده، نامه 36 و آغانی ابوالفرج، ج 15، ص 44 و در چاپ دیگر، ج 16، ص 207، چاپ بیروت، اعلمی

(وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) (1)؛ «خویشاوندان در کتاب خدا برخی از ایشان نسبت به یکدیگر سزاوارترند».

و نیز فرموده است: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) (2)، «شایسته ترین (و سزاوارترین) مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او تبعیت کردند و همچنین این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است».

پس ما (از دو جهت به خلافت سزاوارتریم) از یک طرف به وسیله قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و اله و از طرف دیگر در اثر اطاعت و پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و اله

آن روز که مهاجرین در «سقیفه بنی ساعده» با انصار گفتگو کردند با ذکر قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و اله توانستند بر آن ها پیروز شوند؛ اگر این دلیل برتری آن هاست پس حق با ماست نه با شما و اگر دلیل دیگری دارد پس ادعای انصار به جای خود باقی است.

گمان برده ای که من بر تمام خلفا حسد ورزیده ام و بر همه آن ها طغیان کرده ام، اگر چنین باشد بر تو جنایتی نرفته است که از تو عذرخواهی کنم!

و گفته ای که مرا همچون شتر (سرکش) افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم! به خدا، سوگند خواسته ای که مرا مذمت کنی ولی ناخودآگاه مرا مدح و ستایش نموده ای و خواسته ای مرا رسوا کنی ولی خود رسوا شده ای این برای یک فرد مسلمان ننگ و عار نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک. نمایم این خلاصه حجت و دلیل من است حتی در برابر غیر تو؛ من به ذکر همین خلاصه اکتفا کردم که جای شرح آن نیست...» (3)

10. و در نامه ای دیگر که در پاسخ نامه ای از نامه های معاویه برای او نوشته

ص: 681

1- سورة انفال، آیه 75

2- سورة آل عمران، آیه 68

3- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه 28 ص 385 این نامه بسیار طولانی است و از نامه های مشهور امام علیه السلام است که در آن از فضایل و مناقب خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله سخن رفته است و دارای نکته های بسیار ظریف و لطیفی است که شایسته است خوانندگان گرامی برای شناخت و عظمت امیرالمؤمنین و أهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به نهج البلاغه و شروح آن مراجعه فرمایند.

خطاب به وی می فرماید:

«... در نامه ات از رشک بردن من نسبت به خلفا و خودداری من از بیعت با ایشان و ستیزه و ستم من بر آن ها یاد کرده بودی اما درباره ستیز و ستم پناه بر خدا اگر چنان بوده باشد و اما در مورد خودداری از بیعت با آنان و ناخوش داشتن فرمانروائی و حکومت، ایشان عذری از مردم نمی طلبم...»

پدرت (ابوسفیان) هنگامی که ابوبکر بر مردم ولایت و حکومت یافت نزد من آمد و گفت سزاوارتر به مقام محمد صلی الله علیه و آله و شایسته تر از همه مردم به این حکومت تو هستی و من برای تو متعهد می شوم که در برابر هر کس که مخالفت کند ایستادگی کنم دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم ولی من امتناع ورزیدم... تو خودت خوب می دانی که پدرت آن سخن را گفت و همان گونه می خواست و این من بودم که به سبب نزدیکی روزگار مردم به زمان کفر و بیم بروز تفرقه میان مسلمانان از پذیرش آن خودداری کردم پدرت بیش از تو حق مرا می شناخت اگر تو هم همان اندازه که پدرت حق مرا می شناخت آن را بشناسی به هدایت خواهی رسید و اگر چنان نکنی خداوند به زودی مرا از تویی نیاز فرماید و السلام» (1)

11. و در نامه دیگری که در جواب یکی دیگر از نامه های معاویه نگاشته خطاب به او می فرماید:

«اما ای معاویه - در آن مورد که به من اعتراض کرده ای که من در نامه ام از، پدرانم ابراهیم و اسماعیل و پیامبران دیگر بسیار سخن گفته، ام معلوم است که هر کس پدران خود را دوست بدارد فراوان از آن ها یاد می کند زیرا یاد کردن از آن ها نشانه دوست داشتن خدا و رسول است.»

ولی من از تو عیب می گیرم (و تو را سرزنش می نمایم) که چرا آن ها را دشمن می داری زیرا دشمن داشتن آن ها دشمن داشتن خدا و رسول است و نیز تو را سرزنش می نمایم که چرا پدران خود را دوست می داری و از آن ها زیاد نام میبری زیرا دوست داشتن آن ها دوست داشتن کُفر است.

ص: 682

1- شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 77-78 مناقب خوارزمی، ص 250 - 254، العقد الفريد، ج 3، ص 331 فُرش کتاب العسجدة الثانية في الخلفاء و تواریخهم و أخبارهم خلافة علی بن ابي طالب رضي الله عنه: أخبار علی و معاویه. أنساب الأشراف ج 3، ص 69. أمر صفین.

اما این که منکر آن هستی که من نَسَب به ابراهیم و اسماعیل می رسانم و خویشاوندی مرا با محمد صلی الله علیه و آله انکار می کنی و فضیلت و حقّ مرا و فرمانروایی و امامت مرا منکر، هستی تو پیوسته چنین بوده ای و هرگز دلت ایمان نیاورده است اما بدان که ما «أهل بیت» چنان هستیم که کافر ما را دوست ندارد و مؤمن کینه ما را به دل نگیرد.

تو منکر شده ای که آیه شریفه (فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا)، (1) درباره ما (أهل بیت) تفسیر شده باشد در حالی که خدای تعالی فرموده است: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)؛ (2) پیامبر صلی الله علیه و اله نسبت به مؤمنان از خود آن ها سزاوارتر است (و اولویّت دارد) و همسران او مادران آن ها (= مؤمنان) محسوب می شوند و خویشاوندان برخی از آن ها نسبت به یکدیگر در کتاب خدا (و آن چه که او مقرر داشته) اولی هستند، پس ما به پیامبر خدا صلی الله علیه و اله از همگان نزدیک تریم

تو در نامه خود امامت محمد صلی الله علیه و آله را منکر شده، ای و پنداشته ای که او فقط رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده و پیام او را رسانیده است و امام و رهبر نبوده است انکار این امر سبب می شود که امامت همه پیامبران را انکار، کنی ولی ما شهادت می دهیم که آن حضرت هم رسول و هم امام می باشد. زبان تو حکایت از قلب و دلت دارد و نشان می دهد که در دل چه بیماری داری

خدای تعالی می فرماید: (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْدَاعَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ) (3)

آیا کسانی که در دل هایشان بیماری است می پندارند که خدا کینه هایشان را آشکار نمی کند؟ و اگر ما بخواهیم آن ها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان، شناسی هر چند می توانی آن ها را از طرز سخنانشان، شناسی و خداوند اعمال شما را می داند.»

آگاه باش که ما پیش از این تو را شناخته ایم و نسبت به دشمنی و حسد تو آگاه

ص: 683

1- سوره نساء، آیه 54

2- سوره احزاب، آیه 6.

3- سوره محمد، آیات 29 و 30

بوده ایم و می دانیم که در دل چه بیماری داری که خداوند آن را نمایان ساخته است.

اما در باب این که خویشاوندی مرا بار سول خدا و حق مرا انکار کرده ای باید بدانی که حق و سهم ما در کتاب خدا ذکر شده و خداوند آن را بین ما و پیامبر صلی الله علیه و اله تقسیم نموده و فرموده است: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) (1) «آگاه باشید! هرگاه چیزی را به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله و خویشاوندان است» و در آیه دیگری می فرماید: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (2)، «به خویشاوند نزدیکت حقتش را بده» آیا نمی بینی که ما با سهم خدا سهم خدا و پیامبرش آمده است و سهم تو با بیگانگان و اگر از اسلام جدا شوی هیچ سهمی نخواهی داشت؟ خداوند سهم ما را به سبب خویشاوندی نزدیک به پیامبر صلی الله علیه و اله مقرر داشته و سهم تو را به سبب دوریت از انتساب به آن حضرت حذف کرده است.

تو امامت و خلافت مرا انکار کرده ای آیا سخن خدای تعالی را در قرآن دیده ای که درباره خاندان ابراهیم می فرماید (وَاصِّ طَفَاهُمْ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ)، (3) خداوند «آل ابراهیم» را بر جهانیان فضیلت و برتری بخشیده است آیا تو می پنداری که خودت یکی از مردم جهان نیستی؟ یا می پنداری که ما از خاندان ابراهیم نیستیم؟ اگر این را انکار کنی محمد صلی الله علیه و اله را انکار کرده ای که او از ما و ما از او هستیم.

اگر می توانی میان ما و ابراهیم علیه السلام و اسماعیل و محمد و آل محمد در کتاب خدا جدایی، افکنی پس چنان کن (4) (و هر چه می خواهی انجام بده) (5)

12 و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در یک روایت طولانی آمده است:

شخصی به حضور علی علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله پسری از خود به یادگار می گذاشت و به حدّ رشد و کمال می رسید و در میان امت می بود آیا عرب ها تسلیم او می شدند؟ و او را به مقام حاکمیت و فرمانروایی خویش می پذیرفتند؟

ص: 684

1- سورة أنفال، آیه 41

2- سورة اسراء، آیه 26

3- اشاره به آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) از سوره آل عمران آیه 33 می باشد.

4- مقصود حضرت آنست که قرآن زنده است و تا زمانی که قرآن بر مسلمانان حکومت می کند، نام آل محمد صلی الله علیه و اله نیز بر تارک جهان بشریت خواهد درخشید.

5- الغارات، ص 122 - 123، چاپ مؤسسه دارالکتاب الاسلامی: تحقیق سیّد عبدالزهرّاء الحسینی متن نامه معاویه را هم در ص 121 همان کتاب ملاحظه فرمائید.

در پاسخ فرمود نه؛ بلکه اگر آن گونه که من عمل کردم عمل نمی کرد، او را می کشتند (1)، زیرا عرب ها با اکراه (نه با رضایت و خشنودی) تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و اله گردیدند و حاکمیت حضرتش را پذیرفتند و بر فضل و مقامی که خداوند به آن حضرت عنایت فرموده بود رشک و حسد بردند و ایام عمر پر برکت حضرتش در نظر و دیدگاهشان به طول انجامید تا بدانجا که به حرم شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله تهمت زدند (2) و به قصد کشتن آن حضرت شترش را رم دادند (3) با این که آن همه احسان های بزرگ از حضرتش دیدند و نعمت های فراوان از برکت وجودش به دست آوردند.

سپس در حال حیاتش - پیش از مرگ و واپسین روزهای زندگیش - گرد هم آمدند و همدست و همداستان شدند تا زمامداری و حاکمیت را پس از رحلت حضرتش از خاندانش بیرون آورند. (4)

و اگر این جهت نبود که قریش نام آن حضرت را وسیله ای برای رسیدن به ریاست قرار داده و نردبانی برای بالا رفتن خویش بر عرش عزت و حاکمیت ساخته بود هرگز پس از مرگ پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله حتی یک روز هم بر دین و آئین او باقی نمی ماندند و خداوند متعال را پرستش نمی نمودند بلکه مُرتد می شدند و به همان روزگار پیشین خویش - که همانا دوره جاهلیت و شرک و بت پرستی بود - باز می گشتند (و عاقدار حُها جَدْعاً، و باز لها بکرا) (5) و بهیمه یا شتر علف خوارشان به زمان شیرخوارگی خود بر می گشت.

پس خداوند سرزمین هائی را برای آنان گشود و فتوحات بسیاری نصیبشان گردانید -

ص: 685

- 1- منظور حضرت این است که: اگر صبر و بردباری در مقابل حوادث و رویدادهای غصب خلافت و ستم هایی که امت بر عترت و اهل بیت علیهم السلام روا داشت پیشه خود نمی ساخت قطعاً وی را زنده نمی گذاشتند.
- 2- خوانندگان گرامی برای اطلاع از این موضوع به تفسیر آیات 17 - 11 سوره نور در رابطه با جریان «إفك» که درباره پاکدامنی عایشه بنا به روایت اهل سنت یا پاکی ماریه قبطیه بنا به روایت شیعه، نازل شده است به تفاسیر شیعه و سنی مراجعه فرمایند.
- 3- برای اطلاع کامل از جریان مزبور به بخش پنجم همین کتاب مراجعه فرمائید.
- 4- در این زمینه در بخش پنجم کتاب به تفصیل سخن گفته ایم برای اطلاع از حقیقت ماجرا به آن جا مراجعه فرمائید.
- 5- دو جمله عربی فوق؛ کنایه و مثال است و درباره کسانی که راه صواب و تکامل را پس از پیمودن ترک نمایند و به راه جهالت و نادانی باز گردند، گفته می شود.

و غنائم فراوانی به دست آوردند - و پس از فقر و نیازمندی به ثروت نائل آمدند، و پس از بی‌نوبی و گرسنگی به اموال بی‌شمار رسیدند و آن‌چه از اسلام در نظرشان زشت و قبیح می‌آمد خوب و زیبا جلوه کرد و آن‌چه از دین در دل‌هایشان متزلزل و ناپایدار بود ثابت و استوار گردید و: گفتند اگر اسلام حق نبود این چنین پیروز و قدرتمند نمی‌شدیم

سپس آن فتوحات اسلامی را به اندیشه و آراء درست والیان و حاکمانشان نسبت دادند و گفتند از حُسن تدبیر و کاردانی آن‌ها آن همه فتوحات صورت گرفت پس نزد عامه مردم مؤکد شد که دست اندرکاران و اولیای امورشان هشیار و پرکارند و معزولان برکنار و گم‌نامند.

و ما - خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله - را جزء گروه دُوم قرار دادند و پنداشتند که ما - اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله - آتشان به خاموشی گرائیده و آواز و آوازه مان پایان یافته و دیگر دوران و زمان ما به اتمام رسیده است.

پس سال‌های بسیار و زمان‌های دراز با تمام آن‌چه در بر داشت، گذشت و مرگ دامان بسیاری از سرشناسان امت که حقایق را می‌دانستند، گرفت و بسیاری از کسانی که از حقیقت اطلاعی نداشتند به وجود آمدند.

بنابراین اگر فرزندی برای پیامبر صلی الله علیه و اله بعد از رحلت حضرتش در میان امت وجود داشت چه کاری می‌توانست انجام دهد و به درستی که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله مرا به آن قرب و منزلتی که می‌دانید به جهت نَسَب و خویشاوندی با خود، مقرب درگاه خویش، نساخت بلکه (همان‌گونه که همه می‌دانند) به جهت جهاد و خیر خواهیم نسبت به اسلام بود

آیا اگر پیغمبر خدا فرزندی می‌داشت آن‌چه را که من در راه خدا انجام دادم انجام می‌داد؟ پس بیش از من به پیامبر خدا صلی الله علیه و اله نزدیک و مقرب نمی‌بود - و او نیز همانند من - در نزد قریش و عرب منزلت والا و مقام بالائی، نداشت بلکه نسبتش به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله سبب محرومیتش و جفای به او می‌گردید.

سپس فرمود:

پروردگارا! تو خود آگاهی که من حکومت و امارت را نمی‌خواستم و طالب مُلک و ریاست - دنیوی - نبودم و هدفم این بود که به اجراء حدود توقیام، نمایم و شریعت

ص: 686

و امور را در جای خود قرار دهم و حقوق هر کس را به طور کمال و تمام به او، برسانم و راه و روش پیامبر را، بپیمایم و افراد گمراه را به نور هدایت تو ارشاد نمایم.» (1)

شکایت ها و گلایه های امیرالمؤمنین علیه السلام در مسأله خلافت

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» (شرح خطبه 173) که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است ... (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَأَكْفَنُوا إِنَائِي وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي...) خداوندا من در برابر قریش و کسانی که به کمک آن ها برخاسته اند از تو یاری می طلبم (و به تو شکایت می آورم) که آن ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند و مقام و منزلت مرا کوچک شمردند و درباره امری که حق مسلم من است در مبارزه با من هماهنگ شدند»، می نویسد:

بدان که کلماتی مانند جملات فوق از علی علیه السلام- مبنی بر شکایت از دیگران و این که حق مسلم او از روی ظلم و ستم از وی گرفته شده - به حدّ تواتر نقل شده است،

مانند این سخن او که گفته است «من همواره از هنگامی که خداوند رسول خویش را قبض روح کرد تا هنگامی که مردم این شخص را به امامت برگزیدند مظلوم بوده ام»

و مانند این گفتارش که فرموده است «بار خدایا قریش را زبون، فرمای که حق مرا از من باز داشتند و حکومت مرا غصب کردند»

و این گفتار آن حضرت که «پروردگار من قریش را از سوی من کیفر دهد که آنان در حق من ستم کردند و حکومت پسر مادرم (برادرم) را از من به زور باز گرفتند».

و این گفتار او هنگامی که شنید کسی بانگ برداشته است من مظلومم. فرمود بیا با یکدیگر فریاد برآوریم که من هم همواره مظلوم بوده ام».

و این گفتارش که «و همانا که او (ابوبکر) به خوبی می دانست که منزلت و محل من در مورد خلافت همچون محور آسیا سنگ است».

و این گفتارش که «میراث خود را تاراج شده می بینم»

ص: 687

و این گفتارش که «آن دو مرد ظرف ما را واژگون ساختند و مردم را بر دوش های ما سوار کردند».

و این سخن او «همانا ما را حقی است که اگر به ما داده شود می گیریم و اگر از آن باز داشته شویم تحمل سخنی می کنیم اگر چه به درازا کشد».⁽¹⁾

و این گفتار آن حضرت که «همواره دیگری را بر من برگزیدند و من از آن چه سزاوار و شایسته آن هستم باز داشته شده ام.»

و یاران (معتزلی) ما همه این سخنان را بر آن حمل می کنند که علی علیه السلام با توجه و استناد به برتری و شایستگی در مورد حکومت ادعا می فرموده است و همین توجیه درست و حق است زیرا معنی کردن این کلمات بر این که او با نص و تصریح استحقاق آن را داشته است موجب تکفیر یا فاسق شمردن سرشناسان مهاجران و انصار است. ولی امامیه و زیدیه این سخنان را بر ظاهر آن حمل می کنند و بر کاری دشوار دست می یازند و البته به جان خودم سوگند که این سخنان بسیار و هم انگیز است و چنین به گمان می آورد که سخن درست همان است که شیعیان می گویند؛ ولی بررسی اوضاع و احوال این گمان را باطل می کند و این و هم را زایل می سازد و واجب است که این سخنان را همچون آیات متشابه قرآنی دانست که گاهی چیزهایی را که برای خداوند متعال روا نیست به گمان می آورد و معمولاً این آیات را به ظاهرش معنی نمی کنیم و آن ها را مورد عمل قرار نمی دهیم زیرا با بررسی دلایل عقلی چنین اقتضاء می شود که از ظاهر آن آیات عدول کنیم و با تأویلاتی که در کتاب های مورد نظر آمده است تأویل کنیم

شگفت انگیز است که: ابن ابی الحدید پس از نقل برخی از شکایت ها و گلایه های امیرالمؤمنین علیه السلام و ابراز عقیده به این که ظاهراً سخن درست همان است که شیعیان می گویند اظهار می دارد که بررسی اوضاع و احوال این گمان را باطل می سازد! و ما ندانستیم که چگونه بررسی اوضاع و احوال حقایق را باطل می سازد و وارونه جلوه می دهد و حال آن که همه شکایت ها و گلایه ها بر حقانیت و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: 688

1- در شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 132 کلمات قصار، شماره 22 و همان کتاب، ج 1، ص 223، خطبه 6 و ج 6، ص 148، نامه، 36، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم آمده است.

گواهی می دهند و دلایل شیعه را بر امامت و خلافت آن حضرت مستحکم تر و قوی تر می سازند و بر اثبات عقیده آنان در مسأله امامت تأکید می نهند زیرا مسلم است تا وقتی که انسان ناراحتی نداشته باشد زبان به شکایت نمی گشاید و درد دل خویش را برای کسی بازگو نمی کند

و از این جا دانسته می شود که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد متعدّد و فرصت های مناسب زبان به شکایت گشوده است دلیل بر این است که آن حضرت از پیشینیان و کسانی که بر وی سبقت گرفته اند ناخشنود بوده است و از این روست که و از این روست که پیوسته عدم رضایت خود را در هر فرصتی به دیگران اعلام می نموده است تا مردم بدانند که پیشی گیرندگان بر حضرتش به حق مسلم وی دست اندازی کرده و او را از آن چه خدا و پیامبرش برای وی قرار داده بودند محروم ساخته اند.

به هر حال جالب توجه این است که: ابن ابی الحدید پس از نقل شکایت ها و گلايه ها داستانی را به همین مناسبت نقل می کند که مؤید گفته های ماست و آن این است که می گوید:

یحیی بن سعید بن علی حنبلی که معروف به ابن عالیّه (1) و از ساکنان ناحیه قطفّتا (2) در بخش غربی بغداد بود و یکی از شاهدان عادل آن منطقه به شمار می رفت برای من نقل کرد و گفت حضور فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه معروف به غلام ابن المنی بودم - این فخر اسماعیل بن علی علیه السلام داناترین حنبلیان بغداد در فقه و مسائل مورد خلاف بود و تدریس مختصری هم در منطق داشت و دارای بیانی شیرین بود من او را دیده بودم و حضورش رفته و سخنش را هم شنیده بودم به سال شش صد و ده درگذشت ابن عالیّه می گفت - در همان حال که ما پیش او بودیم و سخن می گفتیم مردی از حنبلیان وارد شد او طلبی از یکی از مردم کوفه داشته و برای وصول طلب خود به کوفه رفته بود و چنان اتفاق افتاده بود که رفتن او به کوفه مقارن با زیارت روز غدیر بود و در آن حال او در کوفه بوده است - زیارت غدیر یعنی روز هجدهم ذی حجه که در آن روز در مزار امیرالمؤمنین علیه السلام آن چنان جمعیتی جمع می شوند که بیرون از حد شمار است.

ص: 689

1- متأسفانه به شرح حال وی در منابع مورد دسترس، دست نیافتیم.

2- قُطْفَتَا: نام محله ای بوده است که در بخش غربی بغداد قرار داشته و فاصله میان آن و دجله کم تر از یک میل بوده است.

ابن عالیہ می گفت: شیخ فخر اسماعیل شروع به پرسیدن از آن مرد کرد که چه کردی و چه دیدی؟ آیا تمام طلب خود را گرفتی یا چیزی از آن بر عهده و امدار باقی! ماند و آن مرد پاسخ می داد تا آن که به فخر اسماعیل: گفت ای سرور، من اگر روز زیارتی غدیر حضور می داشتی می دیدی کنار آرامگاه علی بن ابیطالب چه رسوایی به بار آوردند و چه سخنان زشت و دشنام ها که به صحابه دادند آن هم آشکارا و با بانگ بلند و بدون هیچ گونه مراقبت و بیم و هراسی فخر اسماعیل: گفت آنان چه گناهی دارند؟ به خدا سوگند کسی آنان را بر این کار گستاخ نکرد و برای آنان این در را نگشود مگر صاحب همان گور آن مرد: پرسید صاحب آن گور کیست؟ فخر اسماعیل گفت: علی بن ابی طالب است آن مرد: گفت ای سرور، من یعنی علی علیه السلام این سنت را برای آنان معمول داشته و ایشان را به آن راه برده و به آنان تعلیم داده است؟ فخر: گفت آری به خدا سوگند آن مرد: گفت ای سرور، من اگر علی علیه السلام در این کار محق بوده است چه لزومی دارد که فلان و فلان (ابوبکر و عمر) را دوست بداریم و اگر علی علیه السلام بر باطل بوده است چه لزومی دارد و بر عهده ما نیست که او را دوست بداریم به هر حال سزاوار است که یا از او یا آن دو تبری بجویم!

ابن عالیہ: گفت اسماعیل شتابان برخاست و کفش هایش را پوشید و گفت خداوند اسماعیل را لعنت کند اگر پاسخ این مسأله را بداند و به اندرونی خود رفت. ما هم برخاستیم و برگشتیم (1)

پیام امیرالمؤمنین علیه السلام به یاران و شیعیان خود

ابراهیم بن محمد... ثقفی در کتاب غارات، خود از عبدالرحمن بن جندب از پدرش نقل کرده است که: تئ چند از یاران علی علیه السلام پس از سقوط مصر و کشته شدن محمد بن ابی بکر نزد آن حضرت آمدند و از او پرسیدند: نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ حضرت در جواب آن ها فرمود: آیا از همه کارها فارغ شده اید و فقط همین سؤال باقی مانده است؟ مصر از دست رفت و شیعیان من در آن جا کشتار شدند.

اما با این همه پیامون سؤال شما برایتان نامه ای می نویسم و همه مسائل را در آن

ص: 690

روشن خواهیم نمود و از شما می خواهیم که هر چه از حق مرا تباه کرده اید جبران کنید و آن نامه را برای شیعیان من بخوانید و همواره یاران حقیقت باشید و متن آن نامه چنین است (1)

اما بعد، همانا که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بیم دهنده برای همه جهانیان و امین بر قرآن و گواه بر این امت برانگیخته است و شما گروه های عرب در آن هنگام در بدترین دین و بدترین خانه و سرزمین بودید روی سنگ های زبر که زیر آن مارهای کر و خاربن پراکنده بود همچون شتران به زانو درآمده بودید آب ناپاک می آشامیدید و خوراک ناپاک می خوردید خون های خود را می ریختید و فرزندان (دختران) خود را می کشتید و پیوند خویشاوندی خویش را می بریدید و اموال یکدیگر را به حرام و بیهوده می خوردید راه های شما بیمناک و بت ها میان شما بر پا بود چنان که خدای تعالی فرموده است: و بیش تر آنان به خدا ایمان نمی آورند بلکه مشرکند». (2)

خدای عزوجل بر شما به وجود محمد صلی الله علیه و آله منت نهاد و او را که از خود شما بود به رسالت سوی شما برانگیخت. او به شما کتاب و حکمت و فرائض و سنن را آموخت و به شما به رعایت پیوند خویشاوندی و حفظ خون هایتان و اصلاح میان یکدیگر فرمان داد و مقرر فرمود «که امانت ها را به صاحبش برگردانید» (3) و به عهد و پیمان وفا کنید «و سوگندها را پس از مؤکد ساختن آن نشکنید» (4) و این که به یکدیگر مهربانی و نیکی کنید و بخشش و رحم و شما را از غارت و ستم و حسد و ظلم و دشنام دادن به یکدیگر و

ص: 691

1- لازم به تذکر است که ابن ابی الحدید معتزلی این نامه را در «شرح نهج البلاغه» آورده و با دلایلی که خود آن را ذکر کرده است از آن نامه به عنوان خطبه یاد کرده است ولی در متن «الغارات» به عنوان نامه علی علیه السلام به یاران خود پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر آمده است. اصل نامه و یا خطبه بسیار مفصل است و پیش از شروع متن افزونی هایی وجود دارد و ظاهراً ابن ابی الحدید آن را تلخیص کرده است و ما هم به همین دلیل آن را از شرح نهج البلاغه نقل کرده ایم برای اطلاع کامل از مجموع مطالبی که در آن نامه و یا خطبه آمده است به کتاب: الغارات، ص 199 - 212، تحقیق: سید عبدالزهراء حسینی خطیب و بحار الأنوار علامه مجلسی، ج 8 ص 651 سطر 25، چاپ قدیم و ج 30 ص 7 - 26 چاپ جدید و المسترشد أبو جعفر طبری شیعی، ص 409 - 428، و الامامة و السیاسة نوشته ابن قتیبه دینوری، ج 1، ص 174 - 179 چاپ انتشارات شریف رضی، مراجعه فرمائید. ضمناً ناگفته نماند که مرحوم سید رضی «رضوان الله علیه» برخی از عبارات آن را در «نهج البلاغه» در خطبه 26 آورده است.

2- سوره یوسف، بخشی از آیه 106

3- سوره نساء، بخشی از آیه 58

4- سوره نحل بخشی از آیه 91

باده نوشی و کم فروشی و کاستن ترازو نهی فرمود و ضمن آن چه از آیات که بر شما خوانده شد به شما فرمان داد که زنا نکنید و ربا مخورید و اموال یتیمان را با ستم مخورید و امانت ها را به صاحبانش برگردانید و در زمین تباهی نکنید و از حد خود در نگذیرید که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد پیامبر صلی الله علیه و اله به هر کار خیری که به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌سازد شما را فرمان داده و از هر بدی که به دوزخ نزدیک و از بهشت دور می‌سازد شما را باز داشته است.

و چون روزگارش به سر آمد خداوندش او را سعادت‌مند و پسندیده قبض روح فرمود وای از این سوگ که نه تنها ویژه خویشاوندان و نزدیکان او بود که برای عموم مسلمانان بود مصیبتی چون آن مصیبت پیش از آن ندیده اند و پس از آن هم مصیبتی به آن بزرگی و نظیرش نخواهند دید و چون پیامبر صلی الله علیه و اله رحلت فرمود مسلمانان پس از او بر سر فرمانروایی نزاع کردند و به خدا سوگند هرگز در اندیشه من نمی‌گذشت و گمانش را نداشتم که عرب پس از محمد صلی الله علیه و اله حکومت را از خاندان او برگردانند و مرا از آن برکنار دارند و چیزی مرا نگران نساخت مگر این که دیدم مردم بر ابوبکر جمع شدند و از هر سو به جانب او می‌دوند تا با او بیعت کنند من از بیعت دست برداشتم که می‌دیدم خودم به مقام محمد صلی الله علیه و اله سزاوارتر از کسی هستم که پس از او حکومت را بر عهده گرفته است.

مدتی همچنان درنگ کردم تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشته اند و افراد دیگر را برای نابودی دین خدا و ملت محمدی فرا می‌خوانند. (1) در این هنگام بود که ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری ندهم در آن رخنه ای بینم که مصیبت آن به مراتب بزرگ تر از این است که فرماندهی بر شما را از دست بدهم که آن زمامداری بهره چند روزی است و سپس همچون آب نما از میان می‌رود و همچون ابر پراکنده و از هم پاشیده می‌شود در این وقت بود که پیش ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در آن حوادث برپا خاستم تا باطل از میان رفت و فرمان و گفتار خداوند برافراشته است هر چند کافران را ناخوش آید

ص: 692

1- این بخش ها در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 17، ص 151 ضمن نامه شماره 67، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم آمده است و تفاوت هایی دارد.

ابوبکر امور را بر عهده گرفت هم نر می داشت و هم، استواری و میانه روی کرد و من در حالی که خیر خواه (اسلام و مسلمانان) بودم با او مصاحبت کردم و در آن چه که از خداوند اطاعت می کرد از او با کوشش اطاعت کردم (1) و طمع و امید قطعی نبستم که اگر برای او حادثه ای پیش آید و من زنده باشم حکومتی که در آغاز با آن ستیز داشتم به من برگردانده شود و از آن چنان ناامید هم نشدم که هیچ امیدی به آن نداشته باشم و اگر ویژگی و پیمان خصوصی میان ابوبکر و عمر نبود گمان می کردم ابوبکر حکومت را از من دریغ نمی کند ولی همین که در بستر مرگ افتاد به عمر پیام فرستاد و او را به حکومت گماشت ما هم شنیدیم و اطاعت و خیرخواهی کردیم.

عمر حکومت را به دست گرفت پسندیده سیرت و فرخنده طینت بود. (2) او چون به بستر مرگ افتاد با خویشانم گفتم هرگز حکومت را از من بر نمی گرداند او مرا نفر ششم از آن شش تن قرار داد و آنان از ولایت هیچ کس به اندازه ولایت من بر خودشان کراهت نداشتند آنان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله شنیده بودند که چون ابوبکر پافشاری و ستیز کرد من می گفتم ای گروه قریش ما اهل بیت علیهم السلام بر این حکومت از شما سزاوارتریم و مخصوصاً تا هنگامی که میان ما کسانی باشند که قرآن بدانند و سنت بشناسند و بر دین حق باشند آن قوم ترسیدند که اگر من بر ایشان حکومت کنم تا هنگامی که زنده باشند نصیب و بهره ای نخواهند داشت؛ این بود که همگی هماهنگ شدند و حکومت را به عثمان دادند و مرا از آن بیرون نهادند به آن امید که خود به آن برسند.

و چون ناامید شدند که از جانب من چیزی به آنان برسد به من: گفتند بشتاب و بیعت کن وگرنه با تو جنگ خواهیم کرد به ناچار با کراهت بیعت و برای رضای خداوند شکیبایی کردم سخنگوی آنان: گفت ای پسر ایطالب همانا که تو بر حکومت سخت آزمندی گفتم شما از من آزمندترید در حالی که از آن دورترید. کدامیک از ما آزمندتریم؟ من که میراث و حق خود را که خدا و پیامبرش برای آن کار سزاوارتر

ص: 693

1- خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که از دیرباز در کتاب های اخبار و کلام شیعه در این موارد بحث و اظهار نظر شده است و مناسب است به المستر شد طبری و بحار الأنوار، جلد هشتم چاپ قدیم مراجعه شود.

2- این عبارت با مطالب خطبه ششقیه و روایات دیگر به شدت متناقض است و به نظر می رسد از همان نوع تحریف شده ها باشد و نیاز به دقت دارد.

دانسته اند یا شما که بر چهره من می زنی و میان من و آن حایل می شوید؟ مبهوت ماندند و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی فرماید.

بار خدایا من از تو بر قریش یاری می جویم که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند و مرا تباه ساختند (1) و در حقی که از ایشان بر آن سزاوارتر بودم بر مخالفت و ستیز با من اجماع کردند و آن را از من در ربودند و سپس گفتند حق آن است که بتوانی بگیری و آن را نگهداری اینک یا اندوهگین شکیا باش یا با عقده در گلوبمیر

و چون نگرستم دیدم همراه و مدافع و یاری کننده و کمک دهنده ای جز اهل بیت علیهم السلام خود ندارم و دریغ داشتم که مرگ آنان را فرو، گیرد و دیده بر خار و خاشاک فرو بستم و آب دهانم را بر استخوان در گلو گیر کرده فرو بردم و بر فرو خوردن خشمی که تلخ تر از «حنظل» (2) و بر دل دردانگیزتر از تیزی تیغ بود شکیبایی ورزیدم تا آن گاه که خود بر عثمان خشم گرفتید و او را کشتید و سپس پیش من آمدید که با من بیعت کنید من خودداری کردم و از پذیرفتن پیشنهاد شما دست برداشتم با من ستیز کردید و دستم را گشودید؛ من باز دست خود را بستم دوباره کشیدید و من آن را بستم و چنان بر من ازدحام کردید که پنداشتم برخی از شما برخی دیگر یا مرا خواهید، کشت و گفتید با ما بیعت کن که کسی جز تو نمی یابیم و به کسی جز تو راضی نیستیم؛ بیعت ما را بپذیر تا پراکنده نشویم و اختلاف کلمه پیدا نکنیم ناچار با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خویش فرا خواندم هر کس با رغبت بیعت کرد پذیرفتم و هر کس خودداری کرد رهایش کردم و او را مجبور نساختم

از جمله کسانی که با من بیعت کردند طلحه و زبیر بودند و اگر آن دو هم خودداری می کردند مجبورشان نمی، ساختم همان گونه که دیگران غیر از آن دو را مجبور نکردم آن دو اندکی توقف کردند و چیزی نگذشت که به من خبر رسید از مکه همراه لشکری آهنگ بصره کرده اند و میان آن لشکر هیچ کس نبود مگر این که با من بیعت کرده و اطاعت مرا پذیرفته بود. طلحه و زبیر بر کارگزار و خزانه داران بیت المال و مردم شهری از شهرهای من که همگان بر بیعت و اطاعت از من بودند وارد شدند و میان آنان تفرقه

ص: 694

1- این عبارات در نهج البلاغه چاپ مرحوم فیض الاسلام، ضمن خطبه 208 و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 109،

چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم آمده است

2- هندوانه ابوجهل زیتون تلخ.

انداختند و جماعت ایشان را تباه کردند و سپس بر مسلمانانی که شیعیان من بودند حمله بردند گروهی را با خدعه و مکر کشتند و گروهی را دست بسته گردن زدند. دسته ای هم برای خاطر خدا و به پاس من خشم گرفتند و شمشیرهای خود را کشیدند و ضربه زدند تا راستگو و وفادار خدا را دیدار کردند به خدا سوگند اگر آنان فقط یکی از مردم بصره را کشته بودند در قبال آن برای من کشتن تمام آن لشکر حلال و روا بود بگذریم از این که آنان از مسلمانان بیش از آن چه در بصره بر آن ها وارد شده بودند، کشتند و خداوند شکست را بهره ایشان قرار داد «و دور باشند (از رحمت خدا) مردم ستمکار» (1)

از آن پس در کار مردم شام نگریستم که دسته ها و گروه هایی از اعراب بیابانی و آزمند و جفا پیشه و سفله بودند و از هر سو جمع شده بودند. آنان کسانی بودند که می باید ادب شوند و کسی بر ایشان گماشته و دست ایشان گرفته شود نه از مهاجران بودند و نه از انصار و نه از پیروان نیکوکار. ایشان به سوی ایشان رفتم و آنان را به اطاعت و حفظ جماعت فرا خواندم چیزی جز جدایی و نفاق نخواستند و سرانجام رویاروی مسلمانان ایستادند و آنان را با تیر و نیزه زخمی کردند و در این هنگام بود که من با مسلمانان به آن گروه حمله بردم و چون شمشیر ایشان را فرو گرفت و درد ورنج زخم را احساس کردند قرآن ها را افراشتند و شما را به آن چه در آن است دعوت کردند؛ به شما خبر دادم و گفتم که ایشان اهل دین و قرآن نیستند و قرآن را برای مکر و خدعه و از سستی و زبونی برافراشته اند در پی جنگ و گرفتن حق خود باشید. از من نپذیرفتید و به من: گفتید از ایشان بپذیر که اگر حکم قرآن را بپذیرند با ما بر آن چه هستیم هماهنگ خواهند شد و اگر نپذیرند برهان و حجت ما بر آنان بزرگ تر و روشن تر می شود

چون شما سست شدید و پیشنهاد مرا نپذیرفتید من هم دست از ایشان برداشتم و قرار صلح میان شما و ایشان بر مبنای حکم دو مرد بود که آن چه را که قرآن زنده کرده است زنده بدارند و آن چه را که قرآن نابود ساخته است نابود کنند. آن دو اختلاف رای پیدا کردند و حکمشان با یکدیگر تفاوت داشت آنان آن چه را که در قرآن بود پشت سر افکندند و با آن چه در آن بود مخالفت کردند در نتیجه خداوند از هدایت و استواری

ص: 695

در نتیجه گروهی از ما منحرف شدند و ما هم آنان را تا هنگامی که به ما کاری نداشتند آزاد گذاشتیم تا آن که در زمین تباهی بار آوردند و شروع به کشتار و فساد کردند به سوی ایشان رفتیم و گفتیم قاتلان برادران ما را به ما بسپارید پس از آن کتاب خدا میان ما و شما حکم باشد. گفتند ما همگی آنان را کشته ایم و همگان ریختن خون آنان را حلال و روا دانسته ایم وانگهی سواران و پیادگانشان بر ما حمله آوردند و خداوند همه را چون ستمگران به خاک هلاک افکند چون کار ایشان سپری شد به شما فرمان دادم بیدرنگ به سوی دشمن خود بتازید. گفتید شمشیرهایمان کند تیرهایمان تمام شده و بیش تر سر نیزه هایمان از کار افتاده و شکسته است ما را به شهر خودمان برگردان تا با بهترین ساز و برگ آماده حرکت شویم و بتوانی به شمار کسانی که از ما کشته شده و پراکنده گردیده اند بر شمار جنگجویان ما بیفزایی و این کار موجب نیروی بیش تر ما بر دشمن می شود

شما را به کوفه آوردم و چون نزدیک کوفه رسیدید به شما فرمان دادم در نخيله فرود آید و در لشکرگاه خود بمانید و به راه دور مروید و دل بر جهاد بندید و فراوان به دیدار زنان و فرزندان خود مروید که مردم جنگ باید پایدار و شکیبا باشند و کسانی که برای جنگ دامن به کمر زده اند کسانی هستند که از بیداری شب ها و تشنگی روزها و گرسنگی شکم ها و خستگی بدن ها گله بی ندارند گروهی از شما همراه من برای بدست ندادن بهانه فرود آمدند و گروهی دیگر از شما در حال عصیان و سرپیچی وارد شهر شدند نه آنان که ماندند پایداری و شکیبایی کردند و نه آنان که به شهر رفته بودند. برگشتند و وقتی به لشکرگاه خود نگرستیم پنجاه مرد در آن نبود. چون رفتار شما را دیدم پیش شما آمدم و تا امروز نتوانسته ام شما را با خود بیرون ببرم. منتظر چه هستید؟ نمی بینید که اطراف شما کاسته می شود و مصر گشوده شد و شیعیان من در آن کشته شدند؟ به پادگان ها و مرزهای خود که خالی شده است و به شهرهای خود که مورد هجوم واقع می شود نمی نگرید؟ و حال آن که شمارتان بسیار است و دارای دلیری و شوکتی آشکارید شما را چه می شود؟ شما را به خدا از کجا ضربت و آسیب

ص: 696

1- در متن الغارات مختصر تفاوتی دیده می شود که بدین صورت است «و آنان شایسته گمراهی بودند».

می خورید؟ چرا دروغ می گوئید و تا چه اندازه جادو می شوید؟

اگر شما عزم خود را استوار کنید و همداستان باشید هرگز هدف قرار نمی گیرید و آگاه باشید که آن قوم باز گشتند و به یکدیگر پیوستند و خیرخواهی کردند، حال آن که شما سستی کردید و نسبت به یکدیگر بدی کردید و پراکنده شدید و بر فرض که با این حالات پیش من هم فراهم شوید باز سعادت‌مند و کامیاب نخواهید بود همگان جمع و هماهنگ گردید و برای جنگ با دشمن خود یکدل شوید که خامه از شیر آشکار شده و سپیده دم برای آن که دو چشم دارد پدیدار گشته است همانا که شما با بردگان آزاد شده پسران بردگان آزاد شده جنگ می کنید آنانی که ستم پیشه اند و با اجبار مسلمان شده اند و در آغاز اسلام همگان با پیامبر صلی الله علیه و اله دشمن و در حال جنگ بودند دشمنان خدا و سنت و قرآن و بدعت گذار و فتنه گرند آنان از اسلام منحرفند و باید از نابکاری های آنان پرهیز کرد؛ رشوه خواران و بندگان دنیاوند به من خبر داده شده است که پسر نابغه (عمر و عاص) با معاویه بیعت نکرده است تا با او شرط کرده است که عطایی به او دهد که از آن چه در دست خود معاویه است بیش تر باشد دست این کسی که دین خود را به دنیا فروخته است تهی باد و رسوا و زبون باد امانت این مشتری که یاور نابکاری است که نسبت به اموال مسلمانان خیانت کرده است و میان ایشان کسی است که باده نوشی کرد و او را تازیانه زدند و معروف به فساد در دین و کردار ناپسند و میان ایشان کسانی هستند که مسلمان نشدند تا برای آنان اندک عطایی مقرر شد.

اینان که بر شمردم پیشوایان آن قومند و آن گروه از رهبرانشان که از گفتن بدی های ایشان خودداری کردم همانند آنانی هستند که گفتم بلکه از آنان بدترند و این گروهی که گفتم دوست می دارند بر شما والی شوند و میان شما کفر و تباهی و گناهان و چیرگی با زور را آشکار کنند در پی هوس باشند و به ناحق حکم کنند و شما با آن که دارای سستی و زبونی هستید و از یاری دادن خودداری می کنید باز هم از آنان بهتر و راحتان به هدایت نزدیک تر، است که میان شما عالمان و فقیهان و افراد نجیب و حکیم و حافظان قرآن و شب زنده داران در سحرها و آباد کنندگان مساجد به تلاوت قرآن وجود دارد آیا به خشم نمی آید و اهمتامی نمی ورزید تا آن جا که سفالگان و بدان و

ص: 697

فرومایگان شما درباره ولایت بر شما با شما ستیز کنند! (1)

آری خواننده گرامی، پیروان مکتب خلفا آن همه گفتارها و سخنان امام علیه السلام و تصریحات آن حضرت را در مورد «امامت و خلافت» که در موارد متعدد و فرصت های مختلف ابراز داشته، است همه را فراموش کرده و از یاد برده و یا خود را به فراموشی زده اند و تنها احتجاج امام علیه السلام را که در نامه ای برای معاویه نوشته است، دستاویز خود قرار داده و گفته: اند معلوم می شود که «علی» صحت امامت و خلافت را از راه بیعت و شورا و، اجماع قبول داشته است!

و این سخنان دور از واقعیت را در حالی اظهار داشته اند که علاوه بر خود آن، حضرت در سخنرانی ها و نامه ها و گفتارهای خود که خلافت را حق مسلم خود می دانسته است خواص خاندان و همه امامان اهل بیت علیهم السلام و افراد بنی هاشم نیز عموماً بر امامت و خلافت حضرتش تأکید نموده و در این باره آشکارا و در کمال صراحت از امامت و خلافت حضرتش سخن گفته اند که هم اینک به سخنان و مواضع برخی از ایشان در مورد خلافت اشاره می. کنیم

موضع خواص خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خلافت

موضع صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در مورد خلافت

بسیاری از محدثان و مورخان از مخالف و مؤلف در آثار حدیثی و تاریخی خود آورده اند:

هنگامی که ابوبکر بر اغتصاب «فدک»، ملک خاص و خالص فاطمه زهرا علیها السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله آن را به او بخشیده بود اصرار ورزید و آن را از دست دختر پیامبر صلی الله علیه و اله خارج ساخت آن حضرت چادر خود را پوشید و با گروهی از بانوان وارد مسجد پیغمبر گردید در حالی که ابوبکر و جمعی از مهاجرین و انصار در آن جا حضور داشتند به احترام آن بزرگ بانوی اسلام پرده سفیدی آویختند که دختر پیامبر صلی الله علیه و اله سخنرانی را در پشت پرده

ص: 698

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 94 - 100 در شرح خطبه 67 و غارات ثقفی، ص 199 - 212، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی، خطیب با تفصیل بیش تر

آغاز، کند چون وارد مسجد شد قبل از آغاز، سخن ناله جانسوزی کشید که بسیاری از حاضران به گریه درآمدند و پس از آن که مردم آرام گرفتند بعد از حمد و ستایش خداوند خطبه‌های مفصل و طولانی در مورد غصب فدک و خلافت ایراد نمود و از جمله درباره خلافت فرمود:

«... همین که خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش برگزید دورویی - در میان شما - آشکار شد و خیمه دین فرسوده گشت، هر گمراهی دعوی دار و هر گمنامی سالار و هر یاهو گوئی صوت و آواز برداشت و به عرصه کفر شتافت. شیطان از کمینگاه خود سر برآورد و شما را به خود دعوت کرد و چه زود سخنش را شنیدید و به دنبال او دویدید و در دام فرییش خزیدید

شما بر غیر شتر خویش داغ نهادید و آن را به غیر از آبشخور خود وارد نمودید (1) و این در حالی است که از عهد و پیمان چیزی نگذشته و جای شکاف زخم دل ما از عزای پیامبر صلی الله علیه و اله هنوز درمان نگرفته و زخم آن بهبودی نیافته و جسد پیامبر صلی الله علیه و اله، هنوز دفن نشده بود که آن چه نبایست انجام دهید آن را عملی ساختید و برای عمل خود بهانه آوردید که از فتنه می ترسیم.

به گمان خود خواستید فتنه بر نخیزد ولی به آتش فتنه در افتادید.

(أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ)؛ «آگاه باشید که هم اکنون به فتنه افتاده و دوزخ جایگاه کافران است.» (2)

چه دور است از شما (آن چه را که مدعی گردیدید) شما کجا؟ و فتنه خواباندن کجا؟ (دروغ می گوئید! راهی جز راه حق می پوئید و گرنه) این کتاب خدا در میان شماست که نشانه هایش بی کم و کاست هویدا و اوامرش روشن و آشکار است. آیا از کتاب خدا روی گردان شده و به جز آن داوری می گیرید یا ستمکارانه به غیر از آن داوری می کنید و گفته شیطان را می پذیرید؟

(بَسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا)؛ چه بد جایگزینی است برای ستمکاران.» (3)

(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)؛ و

ص: 699

1- منظور از این سخن این است که آن ها به چیزی که مربوط به ایشان نبود تعدی نموده و حقوق دیگران را غصب کردند.

2- سوره توبه، آیه 49

3- سوره کهف، آیه 50

کسی که جز اسلام دینی، پذیرد هرگز از او پذیرفته نمی شود و در جهان دیگر از زیانکاران است.» (1)

سپس درباره غصب «فدک» به تفصیل سخن گفت تا خطبه خود را به پایان رسانید. (2)

و در همین رابطه ابن ابی طیفور بغدادی در کتاب بلاغات النساء آورده است:

در روزهای سخت بیماری فاطمه علیها السلام زنان مهاجرین و انصار به عیادت آن بانو رفته و عرض کردند ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله چگونه شب را به صبح آوردی؟ در پاسخ آن ها: فرمود «شب را به صبح رساندم در حالی که به خدا سوگند دنیای شما را خوش نمی دارم و از مردان شما سخت خشمناک و بیزارم پس از آن که درون و برویشان را آزمودم نامشان را از دهان خویش به دور افکندم و بعد از آن که آنان را تجربه نمودم از آن چه کردند ناخشنودم.

چه زشت است کندی، شمشیرها و بازیچه قرار گرفتن مردانتان پس از (آن همه تلاش ها و کوشش ها و) جدیت ها و چه زشت است سر بر سنگ خارا زدن و شکسته شدن نیزه ها و فساد اندیشه ها و انحراف انگیزه ها!

«چه بد ذخیره هایی برای خود تدارک دیده و از پیش فرستادند که خداوند بر آنان خشم گرفته و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند بود» (3)
(زیرا بدون تردید مسئولیت سنگین عهد و پیمان الهی بر گردنشان همواره سنگینی خواهد نمود از این رو) ناچار کار را به خود آن ها واگذار و ننگ عدالت کشی را برای همیشه برایشان بار، نمودم پس خواری و زبونی و نابودی و دوری از رحمت الهی نصیب ستمکاران خواهد بود.

وای بر آنان! که خلافت را از قله های بلند، رسالت و پایه های استوار، نبوت و محلّ فرود جبرئیل امین دور ساختند (و به جای دیگری منتقل نمودند) آن را از کسی برگرفتند که خبیر و آگاه به امور دین و دنیا، بود آگاه باشید که این دگرگونی جز زیان آشکار چیز دیگری نمی تواند باشد.

ص: 700

1- سوره آل عمران آیه 85

2- بلاغات النساء ابن طیفور، ص 25 - 26، چاپ قم، انتشارات مکتبه الحیدریه و در چاپ دیگر ص 14-13، شرح نهج البلاغه، ج 16 ص 251، جواهر المطالب ابن دمشقی، ج 1، ص 159 و بسیاری از منابع معتبر دیگر

3- سوره مائده بخشی از آیه 80

آن‌ها چه عیبی از ابوالحسن می‌توانستند بگیرند؟ و چرا از او ناراحت بودند؟ به خدا! سوگند از شمشیر برنده اش از کم اعتنائیش نسبت به مرگ از مقاومت و پایداری اش از سرسختی اش در میدان‌های نبرد و خشم و ستیزش در راه (رضای) خدا که پلنگ آسا در اجرای فرمان‌های خداوند از هیچ چیز نمی‌هراسید

به خدا سوگند اگر همگی پای در میان می‌نهادند و زمام (شتر) خلافت را که پیغمبر خدا به دست او سپرده بود در اختیارش باقی می‌گذاشتند امت را به گونه‌ای هدایت می‌کرد که کوچک‌ترین صدمه‌ای متوجه آنان، نشود و سوار بر این مرکب دچار کم‌ترین اذیت و آزاری نگردد و آنان را به آسانی در کمال آرامش به سر منزل مقصود و سرچشمه آب صاف و زلال و گوارای (حیات و رستگاری) می‌رساند (و ایشان را به سوی حق و سعادت رهبری می‌نمود و تشنگان عدالت را از سرچشمه زلال حقیقت سیراب می‌کرد) چشمه ساری که آبی پاک و فراوان از دو سوی آن موج می‌زد و اطراف و جوانب آن پاکیزه بود و هیچ‌گونه تیرگی در کناره‌های آن به وجود نمی‌آمد و هرگز رنگ‌کدورت نمی‌پذیرفت و همواره آنان را سیراب و شاداب نگه می‌داشت.

(اگر او به خلافت می‌رسید) از اموال بیت‌المال برای خود ذخیره نمی‌نمود و از ثروت دنیا جز به اندازه نیاز برداشت نمی‌کرد و جز به اندازه آب‌اندکی که تشنگی را فرو نشانند و غذای مختصری که رفع گرسنگی نماید استفاده نمی‌نمود و آن زمان بود که درهای برکات از آسمان و زمین به روی مردم گشوده می‌شد ولی (آن‌ها در ایمان خود دروغ گفتند و) دیری نخواهد پائید که خداوند آنان را به کیفر دست‌آورده‌ای ناپسندشان خواهد رساند.

اکنون بیا و بشنو! که آن چه زندگی کنی روزگار به تو شگفتی‌هایی نشان خواهد داد و اگر در شگفت مانی حادثه جدید شگفتی بیش‌تری برایت به همراه خواهد آورد. (ای کاش می‌دانستم) این‌ها به چه پناهگاهی پناهنده شدند؟ و به چه دستگیره‌ای متمسک گردیدند! و ستمگران چه بد معامله‌ای انجام دادند.

اینان به خدا سوگند! دنباله‌روهای حقیر را به جای پیشروان، نشانند و پیشتازان را رها ساخته واپس ماندگان را گرفتند ننگ و خواری بر قوم و ملتی که «می‌پندارند کار خوبی انجام می‌دهند» آگاه باشید که اینان همان مفسدانند اما نمی‌فهمند.

وای بر آن‌ها (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (1)، آیا کسی که مردم را به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که هدایت نشده باید هدایتش کنند؟ شما را چه می شود چگونه قضاوت می کنید؟» (2)

اینک از شما خواننده گرامی می پرسیم: آیا سخنی واضح تر صریح تر دردمندانه تر و: با حقیقت تر از آن چه صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در مورد خلافت بیان داشته است وجود دارد و آیا در صحت گفتار دخت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله مبنی بر سپردن زمام خلافت به علی علیه السلام توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و اله می توان تردید کرد؟ قضاوت با شما خواننده عزیز است.

موضع محمد بن الحنفیه در مورد خلافت

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» می نویسد: عبدالله بن زبیر، علی علیه السلام را دشمن می، داشت به او دشنام می داد و ناسزا می گفت و هتک حرمت می نمود و سپس به دنبال این مطلب می گوید:

عمر بن شبه از سعید بن جبیر روایت کرده است که گفت:

عبدالله زبیر خطبه خواند و در آن به بدگویی و شماتت از علی علیه السلام پرداخت. سخنان فرزند زبیر به گوش محمد بن الحنفیه رسید محمد آمد و عبدالله زبیر همچنان مشغول سخنرانی بود.

صندلی یا کرسیچه ای برای محمد گذاشتند و او در میان خطبه عبدالله زبیر دوید و سخن او را قطع کرده خطاب به حاضران گفت:

«ای مردم عرب روی هایتان سیاه باد پیش روی شما به علی علیه السلام ناسزا می گویند؟ علی علیه السلام

ص: 702

1- سوره یونس، آیه 35

2- این خطبه را ابو بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «السقیفه و فدلک»، از عبدالله بن حسن بن حسن، حسن... و همچنین ابوالفضل أحمد بن ابی طاهر بغدادی متوفای سال 280 هجری در کتاب بلاغات النساء... از عبدالله بن حسن بن حسن از مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام از جدّه اش فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده است. برای دیدن متن کامل خطبه به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 233 - 234 تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم و بلاغات النساء، ص 32 چاپ انتشارات مکتبه الحیدریه، و از کتب شیعه، به احتجاج طبرسی و معانی الاخبار شیخ صدوق، ص 337 چاپ قم، منشورات مکتبه المفید و بحار الأنوار، ج 43 ص 159 - 162 چاپ تهران مکتبه الاسلامیه و سایر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

دست خدا علیه دشمنان خدا و آذرخشی از امر او بر کافران و منکران حَقّش بود که آن ها را به خاطر کفرشان از میان برداشت و آن ها هم کینه و دشمنی او را به دل گرفتند، و مادام که پسر عمویش - رسول خدا صلی الله علیه و اله - زنده بود شمشیر حسادت و دشمنی خود را بر او پنهان داشتند و چون خداوند او را به جوار رحمت خود برد و وی را به مقام قرب خداوندی، برگزید مردانی کینه های دیرینه خود را علیه او آشکار ساختند و تمامی خشم و غضب خود را بر سر او ریختند برخی به حق ویژه او دست انداختند و وی را از آن بی بهره نمودند و جمعی برای کشتن او توطئه کردند و گروهی هم به دشنام دادن و تهمت زدن بی اساس به او پرداختند.

اگر فرزندان و همفکران او را امروز قدرت و نیروئی، بود استخوان های ایشان را در هم می کوبید و گورهایشان را از هم می گشود که امروز بدن هایشان پوسیده است.

البته پس از این که زنده هایشان را می کشتند و گردن هایشان را به خواری می کشیدند در آن صورت خدای بزرگ آنان را به دست ما عذاب داده و خوار و ذلیلشان کرده و ما را بر آنان پیروز گردانیده و دل هایمان را شفا داده بود.

به خدا سوگند علی علیه السلام را دشنام نمی دهد مگر فرد کافری که در پوشش این دشنام شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله را دشنام می دهد و از آن می ترسد که رازش آشکار شود این است که علی علیه السلام را دشنام می دهد و منظورش پیامبر خداست.

از میان شما آن کس که عمر درازی یافته باشد این سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله را درباره او شنیده که فرموده است:

(لا- يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ): ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر کسی که مؤمن باشد، و تو را دشمن نمی شمارد مگر کسی که منافق باشد. (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (1)

موضع عباس بن عبدالمطلب در مورد خلافت

پیش از این - در بخش پنجم کتاب - اشاره کردیم هنگامی که ابوبکر به عباس بن عبدالمطلب پیشنهاد کرد تا سهمی را برای او و فرزندان او در خلافت قرار دهد تا

ص: 703

1- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 4، ص 62 و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 262.

بدین وسیله وی را تطمیع نموده و دست از یاری علی علیه السلام بردارد عباس پیشنهاد وی را رد کرد و از جمله سخنانی که در برابر او اظهار داشت این بود که گفت:

... اگر تو به نام رسول خدا صلی الله علیه و سلم این حکومت را به دست گرفته ای، پر واضح است که به حق ما تجاوز نموده و آن را غصب نموده ای و اگر به نام مؤمنان این امت زمام امور مردم را به چنگ آورده ای ما نیز از جمله مؤمنانیم

و اگر تصور می کنی که خلافت برای تو به خواسته گروهی از مؤمنین واجب شده است در صورتی که ما با آن موافق نباشیم و (آن را ناخوش داشته باشیم) دیگر برای تو وجوبی نخواهد بود و از سوی دیگر بنگر که سخنانت تا چه اندازه فاصله دارد از طرفی می گوئی مورد خرده گیری و انتقاد مردم قرار گرفته ای و از سوی دیگر ادعا می کنی که مردم به تو اظهار تمایل کرده اند اما آن چه می خواهی به ما بدهی اگر حق خود تو می باشد و می خواهی آن را به ما عطا کنی برای خودت نگه دار و اگر حق مؤمنان است تو را نشاید که در آن حکم و تصرف کنی و اگر حق خود ماست که ما به این راضی نخواهیم بود که بخشی از آن را بگیریم و بخشی را به تو واگذار کنیم... اما این که می گوئی رسول خدا صلی الله علیه و اله از ما و شماسست فراموش نکن که رسول خدا صلی الله علیه و اله از همان درختی است که ما شاخه های آن هستیم و حال آن که شما همسایگان آن درختید (1)

موضع فضل بن عباس در مورد خلافت

زبیر بن بکّار در کتاب «موقفیات» خود آورده است که: فضل بن عباس در احتجاج خود در مورد خلافت خطاب به قریش گفت:

ای گروه قریش و به ویژه ای بنی تیم شما خلافت را به وسیله استدلال به نبوت گرفتید و حال آن که ما سزاوار خلافت هستیم و شما را در آن سهمی نیست هر چند اگر ما می خواستیم در جستجوی این حکومتی که خود شایسته آن هستیم برآیم کراهت مردم از ما به سبب کینه و حسد ایشان نسبت به ما از کراهت آنان به دیگران بیشتر، بود و ما خوب آگاهیم که با سالار ما (علی علیه السلام) عهد و پیمانی بسته شده است که او (علی)

ص: 704

1- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج 1، ص 221، چاپ ابو الفضل ابراهیم که ما مطلب مذکور را از این کتاب نقل کرده ایم و نیز، الامامة والسياسة، ج 1، ص 33 زیر عنوان کیف كانت بيعة علي بن أبي طالب (كرم الله وجهه). تاريخ يعقوبی ج 2، ص 125 - 126 خبر سقیفه بنی ساعده و بیعت ابي بکر.

موضع عبدالله بن عباس در مورد خلافت

در منابع معتبر، تاریخی روایات زیادی از «ابن عباس» در مورد خلافت - به ویژه در گفتگو با عمر بن خطاب - نقل شده که گرچه ما برخی از آن‌ها را پیش از این در ضمن «اعترافات عمر» آورده ایم ولی در عین حال در این جا نیز بخشی از آن روایات را که بر موضع ابن عباس در مورد خلافت دلالت دارد یادآور می‌شویم

طبری در تاریخ خود دو گفتگو را که بین «عمر» و ابن عباس صورت گرفته به ثبت رسانده که ما به نقل هر دو می‌پردازیم.

در گفتگوی، اول عمر از ابن عباس می‌پرسد

ای ابن عباس! راستی چرا قریش از رسیدن شما به حکومت و خلافت جلوگیری کرد؟

- نمی‌دانم.

- اما من می‌دانم زیرا نمی‌خواست که شما بر آن‌ها حکومت کنید.

- چرا؟! ما که برای آن‌ها منشأ خیر و خوبی بودیم!

عمر: گفت قریش نمی‌خواست که هم مقام نبوت در میان شما باشد و هم و هم خلافت و، حکومت که آن وقت شادمانه تکبر بفروشید و دور نیست که بگویند: ابوبکر این کار را کرد. اما نه به، خدا، ابوبکر عاقلانه ترین کاری را که از دستش بر می‌آمد انجام داده است.

در گفتگوی دوم عمر از ابن عباس می‌پرسد:

آیا هیچ می‌دانی که چرا قریش بعد از محمد شما را از به دست گرفتن زمام خلافت مانع شد؟ ابن عباس می‌گوید نخواستم خود را با خبر نشان دهم این بود که گفتم:

- اگر هم ندانم امیرالمؤمنین (= عمر) مرا آگاه خواهد ساخت. عمر گفت:

- نمی‌خواستند که نبوت و حکومت در میان شما، باشد که آن وقت شادمانه بر قوم خود فخر فروشی. کنید این بود که قریش دست به انتخاب زد و موفق و پیروز هم

ص: 705

گردید. ابن عباس گفت:

- اگر امیرالمؤمنین به من اجازه پاسخ بدهد و خشمش را بر سرم خالی نکند پاسخ می دهم عمر گفت:

- بگو ابن عباس!

ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین! این که گفتم «قریش دست به انتخاب زد و موفق و پیروز هم گردید» اگر قریش آن را که خدای عزوجل برایش صلاح دیده بود انتخاب می کرد کار درستی کرده بود نه نابجا و بیمورد و اما این که گفتم قریش نمی خواست که نبوت و خلافت در میان ما، باشد خدای عزوجل این گونه کسان را چنین توصیف کرده است (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ)؛ (1) بدان سبب که آن ها از آن چه خداوند نازل کرد کراهت داشتند خداوند نیز اعمال ایشان را نابود فرمود.

عمر: گفت هیئات به خدا قسمای فرزند عباس از تو به من چیزهایی گزارش داده اند که نمی خواستم آن ها را باور کنم تا از چشمم بیفتی! گفتم:

- آن ها چیستند ای امیرالمؤمنین! اگر مطالبی درست و حق هستند که روا نیست من از چشم تو بیفتم و اگر نادرست و بر خلاف می باشند فردی چون من باید که باطل و ناروا را از خود دور گرداند عمر: گفت

به من گزارش داده اند که تو گفته ای: قریش بر ما ستم کردند و حسادت نمودند و خلافت را از ما دریغ داشتند گفتم:

- ای امیرالمؤمنین! این که به ما ستم شده است این مطلبی است که عاقل و نادان هم آن را می داند و اما این که گفتم حسادت ابلیس هم به آدم حسادت ورزید و ما هم فرزندان محسود او. هستیم عمر در پاسخ گفت:

هیئات ای پسر عباس که شما بنی هاشم تا بوده دل هایتان از حسادت مالا مال و از نیرنگ و دورویی در تب و تاب بوده است در جواب گفتم:

- آرام ای امیرالمؤمنین! قلوب مردمی را که خداوند پلیدی و ناپاکی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان، فرموده به حسادت و دورویی توصیف مکن که قلب رسول خدا صلی الله علیه و اله

ص: 706

نیز از قلوب بنی هاشم است.

- کافی است ای فرزند عباس! دور شو!

- اطاعت می کنم اما همین که برخاستم تا، بروم از من خجالت کشید و گفت:

- بنشین پسر عباس! به خدا سوگند جانبت را رعایت کردم و مایلم که تو را شادمان بینم. گفتم:

- ای امیرالمؤمنین! من بر تو و دیگر مسلمانان حقی دارم و هر کس که این حق را رعایت کند بهره اش را برده و راه درستی، رفته و اگر حق مرا رعایت نکرد و آن را نادیده گرفت به راه خطا رفته و بال آن را خواهد دید. (1)

تأملی در این دو گفتگو

عمر در هر دو گفتگو تصریح کرده است که قریش مایل نبود تا نبوت و خلافت در قبیله بنی هاشم جمع شود تا مبادا بنی هاشم شادمانه بر قریش تکبر و فخر فروشی کند و در گفتگوی دوم عمر ادعا کرده که قریش برای خودش دست به انتخاب زد و پیروز و موفق هم شد بنابراین قریش در مورد حکومت و فرمانروایی به فکر خودش بوده و مصلحت خویش را در نظر داشته نه صلاح مسلمانان را و از این لحاظ برای مسلمانان چه فرقی داشت که کدام قبیله قریش زمام حکومت را بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در دست بگیرد.

و در توجیه و تأیید کار، قریش عمر جز این استدلال را نیاورده است که قریش برای خودش دست به انتخاب زده است و به دلیلی دیگر از کتاب خدا و سنت پیغمبر اشاره ای نکرده است.

از پاسخ ابن عباس نیز که گفته است اگر قریش برای خودش آن را انتخاب می کرد که خدای عزوجل برایش برگزیده بود کاری بجا و درست انجام داده بود دو نکته به دست می آید:

اول این که انتخاب قریش بر خلاف انتخاب خدا بوده و منظور ابن عباس از انتخاب

ص: 707

1- هر دو گفتگو در تاریخ طبری ضمن رویدادهای سال 23 هجری، چاپ اول، ج 1، ص 30 - 32 و چاپ اروپا، ج 1، ص 2768 - 2772 و تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 24 - 25 و در چاپ دیگر، ص 63 - 64 آمده است.

خدا علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است که در جای خود اخبار و احادیث مربوط به آن را خواهیم آورد.

دوم این که قریش حق نداشته است که در مقابل انتخاب خداوند، خودش دست به انتخاب بزند و این مطلب اشاره به این آیه دارد که می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)؛ (1)

هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسولش حکم کنند حق اراده و اختیار نیست و هر کس که خدا و رسولش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری افتاده است و گذشته از آن عدم موافقت قریش را در جمع بین نبوت و خلافت در بنی هاشم بشدت رد کرده و گفته است:

خداوند این گونه مردم را در قرآن چنین وصف کرده: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ). (2)

اما عمر به این ادعای ابن عباس که قریش بر خلاف انتخاب خدا، دست به انتخاب خود سرانه زد و فرمان خدا را نادیده گرفت پاسخی، نداد بلکه در مقابل آن ادعا این مطلب را طرح کرد که شنیده ام گفته ای «قریش به ما ستم کرده و از راه حسادت حکومت را از ما دریغ داشته است» که ابن عباس با تأیید این مطلب چنین دلیل آورد که مسأله ستم بر ما را عاقل و نادان هم می داند در حقیقت ابن عباس می خواهد بگوید مسأله درک ستمی که بر بنی هاشم از راه محروم ساختن علی علیه السلام از حکومت و خلافت رفته است اختصاص به، من که ابن عباس، هستم ندارد بلکه آن را همه مسلمانان از عاقل گرفته تا نادان همه می دانند.

اما در مورد حسادت ابن عباس به خلیفه گفته که ابلیس به آدم حسد برد ما هم فرزندان او هستیم که محسود قرار گرفته ایم گویی ابن عباس در این سخنش اشاره به این آیه دارد که خداوند می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (3) خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید فرزندانانی که برخی از نسل برخی دیگر

ص: 708

1- سورة أحزاب، آیه 36.

2- سورة محمد، آیه 9.

3- سورة آل عمران آیه 33 و 34

یعنی بنی هاشم فرزندان همان کسی هستند که ابلیس به او حسد برد، زیرا که برگزیده خدا بود و فرزندان باید که الگوی پدران خود باشند.

دست آخر چون سینه خلیفه از خشم مالا مال بود و دیگر توانایی زخم زبان های ابن عباس را نداشت: گفت هیهات ای پسر، عباس خداوند در دل های شما قوم بنی هاشم جز حسادت و دورویی و نیرنگ ننهاده است و ابن عباس نیز پاسخ داد: آرام ای امیرالمؤمنین! دل های مردمی را که خداوند ناپاکی و پلیدی را از ایشان دور ساخته و پاک و پاکیزه شان فرموده است به حسد و دورویی توصیف مکن که دل پیامبر خدا صلی الله علیه و اله نیز از قلوب بنی هاشم است.

ما از باز کردن سخنان، عمر که بوی خشم و نفرت می دهد چشم پوشی می کنیم.

اما سخن ابن عباس اشاره صریح دارد به این آیه که می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛ (1) خداوند چنین می خواهد که هر آلایشی را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند. و چون خلیفه از پاسخ به ابن عباس در می ماند او را از خود می راند و می گوید ای فرزند! عباس برخیز و برو و چون ابن عباس بر می خیزد که برود خلیفه که گوئی ملاحظه او را می کند به او می گوید بمان و ابن عباس نیز می پذیرد زیرا عمر بر او خلیفه است و گفتگو بینشان حسن ختام داشته است.

، آری خلافت، قرشی چون دیگر افراد قبیله، قریش از این که قوم بنی هاشم زمام امور را در دست داشته باشند کراهت داشت و این مطلب از گفتگوی دیگری که پس از مرگ والی ایالت حمص بین عمر و ابن عباس گذشته است معلوم می گردد.

در این گفتگو - چنان که قبلاً هم به آن اشاره کردیم - عمر به ابن عباس می گوید:

- فرزند عباس! فرماندار، حمص که مردی نیک و اهل خیر بوده مرده و نیکان، اندکند، که امیدوارم تو یکی از ایشان باشی ولی از تو چیزی در دلم می گذرد که مرا آزار می دهد اما حالا به من بگو نظرت درباره فرمانداری چیست؟ ابن عباس پاسخ داد:

- پیشنهادت را نمی پذیرم مگر این که بگویی از من چه چیزی را در دل داری

- می خواهم بدانم که اگر آن موردی است که ترسیدن، دارد همان طور که تو ترسیده، ای من هم از آن بترسم و چنان چه از آن دامنی پاک داشته باشم بدانم که بی گناهم آن وقت پیشنهادت را می پذیرم و من کم دیده ام که تو به کاری تصمیم گرفته باشی مگر این که به انجام آن دست یافته ای

ابن عباس! من از آن بیم دارم که تو فرماندار باشی و مرگ من فرارسد، آن وقت بگویی حالا نوبت ماست به گرد ما درآید و به نزد ما بیاید و نباید که چنین وضعی پیش آید! (1)

چنین به نظر می رسد که این گفتگو در اواخر زندگانی، عمر، یا آخرین ماهی که او در قید حیات بوده صورت گرفته. باشد زیرا بخاری با سند خود از قول ابن عباس می نویسد:

من به عده ای از مردان، مهاجر از جمله عبدالرحمان بن عوف قرآن یاد می دادم روزی که در خانه او در منی، بودم او از نزد، عمر که برای آخرین بار به حج آمده به خانه آمد و: گفت ای ابن، عباس کاش می دیدی مردی را که امروز به خدمت امیرالمؤمنین عمر رسید و گفت ای امیرالمؤمنین خبر داری که فلانی می گفت اگر عمر بمیرد با فلان کس بیعت خواهم کرد به خدا سوگند بیعت با ابوبکر کاری شتابزده و حساب نشده و از دست رفته بود

عمر از این سخن به خشم آمد و: گفت من به خواست خدا فردا در میان مردم سخنرانی می کنم و آن ها را از اینان که در مقام غضب حکومتشان هستند بر حذر خواهم داشت.

عبدالرحمان گفت من به عمر: گفتم ای امیرالمؤمنین این کار را مکن که موسم حج است و مردم از هر طرف گرد می آیند و چون تو آغاز سخن کنی در پیرامونت جمع می شوند و خاصانت را از تو دور می کنند و من از آن می ترسم که آن چه را تو در دل داری بر زبان، آوری و مردم آن ها را درک نکنند و حقیقت آن را به جای نیاورند و مقصود تو را به چیز دیگری تعبیر. نمایند صبر کن تا به، مدینه خانه هجرت پیغمبر و

مهد سنت او باز گردیم و آن وقت تو با فقها و سرشناسان قوم گرد هم آیی و آن چه را خواهی گفت با کمال قدرت و قوت بگویی و دانشمندان مطالبت را درک کنند و مقصدت را بفهمند عمر: گفت

درست، گفתי به خواست خدا اولین جلسه ورود به مدینه را به این کار اختصاص خواهم. داد ابن عباس می گوید ما در پایان ذی حجه به مدینه باز گشتیم چون روز جمعه، برآمد به هنگام ظهر شادمان و شتابان به مسجد رفتیم سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را دیدم که در کنار منبر نشسته است نزدیک او، نشستیم به طوری که زانوهایم با زانوهایش تماس داشت دیری نگذشت که عمر بن خطاب وارد شد چون چشمم به عمر افتاد به سعید بن زید گفتم امروز خلیفه سخنی خواهد گفت که در طول خلافتش بر زبان نیاورده است سعید اعتراض کنان گفت این را از کجا می گویی؟ عمر بر منبر نشست و چون مؤذن ها خاموش، شدند برخاست و سپاس و ستایش خدای را به شایستگی به جای آورد و گفت

سخنی می خوام بگویم که گفتن آن لازم آمده است و چه می دانم شاید مرگم نزدیک باشد پس هر کس که سخنانم را، فهمید هر جا که مورد داشته باشد آن را بازگو کند؛ اما اگر کسی می ترسد که منظورم را نفهمیده، باشد حق ندارد که بر من دروغ ببندد.

به من گزارش داده شده که یکی از شما گفته است به خدا قسم اگر عمر بمیرد من با فلانی بیعت می کنم شما را سخن آن مرد نفربید که می گوید بیعت با ابوبکر کاری شتابزده و حساب نشده و از دست رفته بود این مطلب درست است و بیعت ابوبکر همان طور هم، بوده اما خداوند شرّ این شتابزدگی را برطرف ساخته است گذشته از آن در میان شما هم کسی نبوده که چون ابوبکر چشم ها متوجه او باشد. اکنون اگر مردی بدون مشورت مسلمانان دست به کار بیعت، بزند نه او حق چنین کاری دارد و نه بیعت گیرنده، او که هر دو مستوجب مرگ هستند عمر در پایان خطبه اش باز روی این مطلب تأکید کرد و گفت هر کس با مردی بدون مشورت با مسلمانان بیعت کند، کار بی جایی کرده است؛ نه او حق چنین کاری دارد و نه بیعت گیرنده او و هر دو مستحق

اشگفتا با چه کسی می خواست بیعت به عمل آید و چه کسی با سخنش خشم خلیفه را موجب شد که خلیفه گفت آن چه را که گفت ابن ابی الحدید شافعی پرده از روی هر دو نام برداشته و گفته است:

آن مرد که گفته است اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنم عمار بن یاسر بوده که گفته است لَوْ قَدَّمَاتَ عُمَرَ لَبَايَعْتُ عَلِيًّا. و این همان سخنی بوده که عمر را هیجان زده کرده و موجب آن سخنان در خطبه اش گردید (2)

درنگی در خطبه یاد شده

از سخنان خلیفه معلوم می شود که او از آن می ترسید ناگهان زمام امور بعد از مرگش از دست قریش خارج شود و دیگر، مسلمانان از صحابه و تابعین با کسی دست بیعت بدهند که «عُمَر» خواهان حکومت او نیست و آن شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. این بود که ابتکار عمل را به دست گرفت و جلو چنین حرکتی را سد کرد.

و جالب توجه این که: «عُمَر» در گفتگوی دیگری که - در سفر شام - با ابن عباس داشته است دانسته یا ندانسته به غصب خلافت اعتراف نموده و در کمال صراحت به این موضوع تصریح کرده است زیرا: ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه خود از ابن عباس روایت کرده که گفت

مردم در شب جایبه (3)، از اطراف «عُمَر» پراکنده شدند و هر کس با دوست خود حرکت می کرد من در همان شب ضمن راه به عمر برخورد کردم و با او به گفتگو، پرداختم و او پیش من گله گزاری کرد که چرا «علی» از همراهی با او خودداری نموده است من: گفتم مگر او علت آن را برای تو نگفت و معذرت نخواست؟ گفت چرا گفتم عذر او موجه است عمر: گفت ای ابن عباس نخستین کسی که شما را از حکومت باز داشت ابوبکر بود و قوم شما (قریش) خوش نمی داشتند که برای شما خلافت و نبوت

ص: 712

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 119 - 120، باب رجم الجبلی من الزنا کتاب حدود ما مورد نیاز خود را از خطبه عمر از صفحه 151 آن گرفته ایم.

2- ر.ك: شرح ابن أبي الحدید، ج 2، ص 25.

3- جایبه نام دهکده ای از توابع دمشق است که به گفته یاقوت حموی «عمر» در آن جا خطبه مشهوری ایراد کرده است.

جمع شود: گفتم ای، امیرالمؤمنین سبب آن چیست؟ مگر خیر به آنان نمی رسید؟ گفت، چرا ولی اگر آنان شما را به خلافت بر می گزیدند بر فخر و شرف شما نسبت به آنان افزوده می شد. (1)

و در روایت دیگری آمده است که ابن عباس گفت:

من در یکی از سفرهای «عمر» به شام به همراه او بیرون رفتم روزی بر شتر خود تنها حرکت می کرد و من هم از پی او بودم به من گفت ای ابن عباس از پسر عمویت پیش تو شکایت می کنم از او خواستم که همراه من به سفر بیاید نپذیرفت و همواره می بینم که دل گیر، است تو خیال می کنی علت دل گیری او در چیست؟ گفتم ای، امیرالمؤمنین تو خود می دانی: گفت گمان می کنم از این که خلافت را از دست داده است اندوهگین است گفتم آری سبب اصلی آن همان است، او چنین می پندارد که پیامبر صلی الله علیه و اله حکومت را برای او می خواسته است عمر: گفت ای ابن عباس درست است که پیامبر صلی الله علیه و اله حکومت را برای او می خواسته ولی وقتی خداوند آن را اراده نفرموده و نخواست است چه می توان کرد (!)، پیامبر صلی الله علیه و اله چیزی می خواست و خداوند غیر آن را، مراد خداوند بر آورده شد و مراد رسول خدا صلی الله علیه و اله بر آورده نشد مگر هر چه را که رسول خدا صلی الله علیه و اله بخواهد انجام می شود

ابن ابی الحدید گوید معنای این خبر با لفظ دیگری هم از عمر نقل شده است و آن این که وی گفته است رسول خدا صلی الله علیه و اله در بیماری خود اراده فرمود که نام علی علیه السلام را برای حکومت، ببرد من او را از بیم فتنه و پراکنده شدن امر باز داشتم و پیامبر صلی الله علیه و اله آن چه را که در دل من بود دانست و از آن خودداری کرد و خداوند هم آن چه را که محتوم شده بود مقدر فرمود. (2)

همچنین در روایت دیگری از ابن عباس آمده است که: گفت من شبی به همراه عمر بن خطاب می رفتم عمر بر استری سوار بود و من بر اسبی نشسته بودم که ناگاه «عمر» آیه ای را که در آن ذکر (فضائل) علی علیه السلام بود، خواند و سپس گفت: به خدا، سوگند ای فرزندان عبدالمطلب علی در میان، شما به فرمانروایی هم از من و هم از

ص: 713

1- سقیفه جوهری، ص 52 و شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 2، ص 57 - 58.

2- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 12، ص 78 - 79

ابوبکر شایسته تر است. (1)

و در همین رابطه در یک روایت دیگر از ابن عباس نقل شده که گفته است:

به هنگام مسافرت به، شام مردی از شامیان در «جابه» پدرم (عباس) را ملاقات کرد و خطاب به او گفت السلام عليك يا امير المؤمنين! پدرم: گفت من امیر مؤمنان نیستم - سپس اشاره به عمر کرد و او نزدیک عباس بود - و به مرد شامی گفت: او امیر المؤمنین است و به خدا سوگند که من از او شایسته ترم عمر سخن پدرم را شنید و در جواب او گفت شایسته تر از من و تو آن کسی است که او را در مدینه گذاشتیم یعنی علی علیه السلام (2)

عبد الله بن عباس و بخشی از سخنان او با عبدالله زبیر

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» و شمس الدین ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» از ابن عباس روایت کرده اند:

هنگامی که حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق بیرون رفت عبدالله بن عباس با دست خود به سینه ابن زبیر زد و آیاتی را خواند که مضمون آن چنین است:

ای پرستوی خانه، آباد محیط برای تو خلوت، شد تخم بگذار و چه بزن و اگر می خواهی همین جا آرام بگیری آرام بگیر این حسین است که می رود، مژده بر تو باد. ای فرزند زبیر به خدا سوگند جو - حجاز - برای تو خلوت شد و حسین به عراق رفت، ابن زبیر: گفت ای ابن عباس به خدا سوگند پیوسته شما چنین می اندیشید که این حکومت فقط برای شماست و چنین تصور می کنید که شما از همه مردم به آن سزاوار ترید ابن عباس: گفت تصور و گمان برای کسی است که در شک و تردید باشد ولی ما در این باره یقین داریم... (3)

همچنین ابن ابی الحدید در شرح «نهج البلاغه» در حدیثی آورده است که:

عثمان بن طلحه عبدری می گوید: از ابن عباس که خدایش رحمت کند مجلسی

ص: 714

1- محاضرات الادباء، ج 2، ص 478

2- الايضاح فضل بن شاذان، ص 90، چاپ بیروت، علمی

3- شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 134 و سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 453 در شرح حال عبدالله بن عباس، چاپ بیروت، دار الفکر

دیدم و سخنانی شنیدم که از هیچ مرد قرشی نشنیده بودم و داستان آن از این قرار بود که کنار تخت مروان بن حکم به روزگاری که امیر مدینه بود تختی کوچک تر می نهادند و هرگاه ابن عباس می آمد بر آن تخت می نشست و برای دیگران تشکچه می نهادند روزی مروان اجازه ورود برای مردم داد و تخت دیگری هم کنار تخت مروان نهاده بودند، ابن عباس آمد و بر تخت - کرسیچه - خود نشست عبدالله بن زبیر هم آمد و بر آن کرسیچه دیگر که در آن روز نهاده بودند نشست مروان و مردم ساکت بودند در این هنگام ابن زبیر حرکتی کرد که معلوم شد می خواهد سخن بگوید و شروع کرد و چنین گفت:

گروهی از مردم می پندارند بیعت ابوبکر کاری نادرست و شتاب زده و با زور بوده است، در حالی که شأن ابوبکر بزرگ تر از این است که درباره اش چنین گفته شود، آنان گمان یاوه می برند که اگر بیعت با ابوبکر اتفاق نمی افتاد حکومت از آنان و میان ایشان می بود در صورتی که به خدا سوگند میان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هیچ کس با سابقه تر و دارای ایمانی استوارتر از ابوبکر نبود و هر کس جز این بگوید لعنت خدا بر او باد. وانگهی آنان کجا بودند هنگامی که ابوبکر عقد خلافت را برای عمر بست و همان شد که او گفت سپس عمر بهره و بخت ایشان را میان بهره ها و بخت های دیگر افکند - شوری را تعیین کرد - و چون آن بخت ها تقسیم شد خداوند بهره آنان را به تأخیر انداخت و بخت ایشان را نگون سار فرمود و کسی که به حکومت از ایشان سزاوارتر بود - عثمان - بر آنان حکومت یافت و ایشان بر او خروج کردند چون حمله دزدان بر بازرگانی که بیرون از شهر مانده باشد و او را غافلگیر کردند و کشتند و سپس خداوند ایشان را از دم کشت و زیر شکم ستارگان مطرود گردیدند.

ابن عباس گفت: ای کسی که درباره ابوبکر و عمر و خلافت سخن می گویی آرام و بر جای خود باش که به خدا سوگند آن دو به هر چه رسیده باشند هیچ یک از آن دو به چیزی نرسیده است مگر آن که سالار ما - علی علیه السلام - به بهتر از آن رسیده است. وانگهی ما تقدّم کسانی را که تقدّم یافته اند به سبب عیبی که بر آنان بگیریم انکار نمی کنیم ولی اگر سالار ما تقدّم می گرفت همانا شایسته و برتر از شایسته بود و اگر نه این است که تو درباره حظ و شرف کس دیگری جز خودت سخن می گویی پاسخت را می دادم تو را با چیزی که در آن بهره نداری چه کار بر بهره خود بسنده کن و خاندان های تیم و عدی را

برای خودشان رها کن و خاندان امیه را به خودشان واگذار که اگر کسی از خاندان های تیم و عدی و امیه با من سخن بگوید با او سخن می گویم و پاسخ شخص آماده ای را که حضور داشته است می دهم نه پاسخ گفتن شخص غایب از غایب را ولی تو را چه کار با چیزی که بر عهده تو نیست البته اگر در خاندان اسد بن عبدالعزی چیزی باشد از آن توست و به خدا سوگند که عهد ما به تو نزدیک تر و دست ما بر تو رخشان تر و نعمت ما بر تو بیش تر از آن کسی است که می پنداری در پناه نامش می توانی به ما حمله کنی و حال آن که هنوز جامه صفیه کهنه نشده است «و خداست یاری دهنده بر آن چه وصف می کنید» (1) (2)

تصریحات صادره از امامان اهل بیت علیهم السلام و موضع آنان درباره خلافت

موضع امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد خلافت

از مجموع آثار گذشتگان و آن چه محدثان و مورخان اسلامی در کتب حدیثی و تاریخی خود آورده اند استفاده می شود که امام حسن مجتبی علیه السلام در همان دوران طفولیت خود از پیمان شدن حق مسلم اهل بیت علیهم السلام غفلت نورزیده و این موضوع را از همان روزهای شکوفایی دوران کودکی به نخستین خلیفه انتخابی مسلمین گوشزد نموده است.

از جمله مطالبی که از آن حضرت نقل کرده اند یکی این است که وی در حالی که ابوبکر بر فراز منبر بود خطاب به او فرمود: «انزل عن منبر ابي از منبر پدرم پائین بیا.» (3)

و در نامه ای که در زمان امامتش برای معاویه نوشته است خطاب به وی چنین آمده است:

ص: 716

1- بخشی از آیه 18 سوره یوسف

2- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 20، ص 131

3- رياض النضره، ج 2، ص 176 ح 463 چاپ، بيروت، دار المعرفه الباب الاول مناقب خليفه رسول الله ابي بكر الصديق، تاريخ دمشق، ج 30، ص 307 در شرح حال ابي بكر تحت عنوان عبدالله ويقال: عتيق ابن، قحافه كنز العمال، ج 5، ص 616، ح 14084.

این نامه ای است از بنده خدا حسن بن علی علیه السلام بسوی معاویه پسر ابی سفیان سلام بر تو خداوند را سپاس که معبودی جز او نیست و بعد همانا خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برای عالمیان رحمتی قرار داده و بر مؤمنین مَنّتی، نهاده و او را بسوی همگی مردم فرستاد: (لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ)؛ (1) تا بترساند آن کس را که زنده است و فرو گیرد سختی و عذاب مر کافران را او نیز رسالت های خداوند را ابلاغ فرمود و به امر پروردگار قیام نموده تا گاهی که خداوند جانش را برگرفت در حالی که هیچ گونه تقصیر و سستی در انجام کار و مأموریت الهی نکرده بود و تا این که خداوند بوسیله او حق را آشکار کرد و شرک و بت پرستی را از میان برد و مؤمنان را بوسیله او یاری فرمود و عرب را به سبب آن حضرت عزیز، کرد و بویژه قریش را شرافتی مخصوص بخشید که فرمود: (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ) (2) این قرآن یادآوری برای تو و خویشاوندانت می باشد

و چون آن جناب از دنیا رفت عرب درباره زمامداری اختلاف کردند قریش گفتند ما

فامیل و خانواده و دوستان اوئیم و دیگران را جایز نیست که درباره سلطنت و زمامداری و حقی که حضرت محمد در میان مردم داشت با ما به نزاع و ستیزه برخیزند عرب که این سخن را از قریش شنیدند دیدند که سخن قریش صحیح است و در مقابل سایرین که با آنان به نزاع برخاسته اند حق بجانب ایشانست و از همین رو به فرمان آنان گوش داده و در برابرشان تسلیم شدند پس از این که کار بدین صورت خاتمه یافت ما نیز همان سخن را به قریش گفتیم که قریش به سایر اعراب گفته بودند یعنی به همان دلیل که قریش خود را سزاوارتر به جانشینی و زمامداری پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله می دانستند ما نیز به همان دلیل خود را از سایر قریش بدین منصب سزاوارتر می دانستیم زیرا ما از همه کس به آن حضرت نزدیک تر بودیم ولی قریش چنان که مردم با آن ها از روی انصاف رفتار کرده بودند اینان با ما به انصاف رفتار نکردند با این که قریش بوسیله همین انصاف مردم بود که به حیازت این مقام نائل آمدند ولی هنگامی که ما خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و نزدیکانش با آنان احتجاج کردیم و از ایشان خواستیم انصاف دهند ما را از نزد خویش رانده و بطور دسته جمعی برای ظلم و سرکوبی ما اقدام نموده

ص: 717

1- سوره یس آیه 70

2- سوره زخرف، آیه 44.

و دشمنی خود را با ما اظهار، کردند بازگشت همه بسوی خدا است و در پیشگاه باعظمتش دادخواهی خواهیم نمود و او بزرگوار و نیکو یادآوری خواهد بود.

و ما برآستی در شگفتیم از کسانی که در ربودن حقّ ما بر ما یورش بردند و خلافت پیامبر صلی الله علیه و اله را که بی تردید حقّ مسلم ما است از چنگ ما ربودند و اگر چه در اسلام دارای فضیلت و سابقه نیز می باشند و ما بخاطر این که دیدیم اگر در گرفتن حقّ خویش به منازعه با ایشان اقدام کنیم ممکن است منافقان و سایر احزاب مخالف دین وسیله ای برای خرابکاری و رخنه در دین بدست آوردند و نیت های فاسد خویش را عملی سازند دم فرو بسته سکوت اختیار، کردیم ولی امروز ای معاویه برآستی جای شگفت است که تو به کاری دست زده ای که به هیچ وجه شایستگی آن را، نداری، زیرا نه به فضیلتی در دین معرفی و نه در اسلام دارای اثری پسندیده می باشی تو فرزند دسته ای از احزاب هستی که در جنگ احزاب به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدند و پسر دشمن ترین قریش نسبت به پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله می باشی... (1)

و ابن اثیر جزری در تاریخ کامل خود آورده است:

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام تصمیم گرفت کار حکومت را به معاویه واگذار، کند برای مردم خطابه ای ایراد نمود و خطاب به آن ها فرمود: «هان ای مردم! ما فرمانروایان و میهمانان شما هستیم و ما خاندان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله شمائیم که خداوند پلیدی را از ایشان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه ساخته است. (2)

و این سخنان را چندین بار تکرار نمود که هر که در آن انجمن بود به شدت گریست و آواز ناله همگان به گریه بلند گردید. (3)

خوانندگان گرامی در این گفتار کوتاه ملاحظه می کنند که چگونه امام علیه السلام بر حکومت و فرمانروایی بر مردم که در واقع حقّ مسلم اهل بیت علیهم السلام است تأکید می نماید و به گونه ای با مردم سخن می گوید که همگان از ظلم و ستمی که بر آن خاندان رفته است متنبه می شوند و فریاد و ناله آن ها بلند می شود.

ص: 718

1- مقاتل الطالبیین، ص 55 - 56، چاپ قاهره

2- این جمله اشاره به آیه «تطهیر» است که ما درباره آن در جای خود به تفصیل سخن گفته ایم.

3- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 406، ذیل حوادث سال 41 چاپ بیروت، دار صادر، سال 1399 هجری.

هر کس به کتب رجال و تاریخ و حدیث مراجعه کند به خوبی در می یابد که امام ابی عبدالله الحسین علیه السلام نیز طبق روش خاندان خود در موارد بسیاری درباره حقوق از دست رفته اهل بیت علیهم السلام سخن گفته و آن را به مردم و غاصبان خلافت یادآوری نموده است.

در این رابطه «ذهبی» در شرح حال امام حسین علیه السلام در کتاب معروف خود «سیر أعلام النبلاء» می نویسد: روزی عمر بر فراز منبر بود که حسین بن علی علیه السلام (که در آن موقع هنوز در سن طفولیت بود) به وی اعتراض کرد و گفت: «أنزل عن منبر أبی، و اذهب الی منبر أییک از منبر پدرم پائین بیا و بر منبر پدر خودت بالا برو و عمر به او گفت که پدر من منبر نداشته است»⁽¹⁾.

و در حدیث دیگری از عبدالله بن کعب آمده است:

«در یک روز جمعه که عمر بر فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله مشغول سخن گفتن بود حسین بن علی علیه السلام در مقابل او ایستاد و گفت: از منبر جدّم پائین بیا عمر: گفت برادرزاده! به کناری برو ولی حسین علیه السلام عبای او را گرفته و می کشید و پیوسته می گفت:

از منبر جدّم پائین بیا و به قدری این جمله را تکرار کرد که ناچار «عمر» خطبه اش را قطع کرد و از منبر پائین آمد و به اقامه نماز پرداخت... و حسین علیه السلام در آن روز به سنّ بلوغ نرسیده بود»⁽²⁾.

و سلیم بن قیس هلالی نیز در کتاب خود آورده است:

دو سال قبل از مرگ معاویه⁽³⁾ حسین بن علی علیه السلام به همراه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج بیت الله عزیمت فرمود امام علیه السلام مردان و زنان و یاران بنی هاشم و آن عده از انصار را که او و خاندانش را می شناختند جمع کرد. سپس چند نفر را به اطراف فرستاد و فرمود همه کسانی را که امسال از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله معروف به صلاح و عبادت اند و به حج آمده اند نزد من گرد آورید در پی این دعوت بیش از

ص: 719

1- سیر أعلام النبلاء، ج 4، ص 401، شماره 270 زیر عنوان: الحسین الشہید، چاپ بیروت، دارالفکر، الاصابه، ج 2، ص 77، تهذیب التهذیب، ج 2، ص 300، تاریخ الخلفاء، ص 143 در شرح حال عمر بن خطاب، تاریخ دمشق، ج 14، ص 175 - 176، کنز العمال، ج 13، ص 654 ح 37662، تاریخ المدینة المنوره، ج 2، ص 799 و بسیاری از منابع دیگر.

2- تاریخ المدینة المنوره، ج 2، ص 798، چاپ قم

3- در بعضی از نسخه ها، یک سال آمده است.

هفت صد نفر که بیش تر آنان از تابعین و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله بودند- در منی در خیمه آن حضرت گرد آمدند امام علیه السلام در میان آنان برای ایراد خطبه بپا خاست و پس از حمد و ثنای الهی: فرمود

اما بعد: همانا این ستمکار یاغی طغیانگر (معاویه) درباره ما و شیعیان ما اعمالی روا داشت که دیدید و فهمیدید و شاهد بودید من می خواهم مطلبی را از شما پرسم اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید

سخن مرا بشنوید و گفتار مرا، بنویسید سپس به شهر و دیار خود مراجعه کنید و کسانی را که از آن ها ایمن هستید و به آنان اعتماد دارید دعوت کنید و آن چه را که درباره ما و حق ما می دانید و بدان معتقد هستید به آنان ابلاغ نمائید زیرا که ما می ترسیم از این که حق کهنه و متروک شود و از بین برود و مغلوب گردد در حالی که خداوند (طبق وعده صریحی که در قرآن فرموده است) نور خود را به اتمام می رساند اگر چه کافران را خوش نیاید

در این هنگام امام علیه السلام هیچ آیه قرآنی را که خداوند در شأن آنان نازل کرده بود فرو نگذاشت مگر آن که آن را خواند و تفسیر نمود و نیز هر آن چه رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره پدر و برادر و مادرش و خودش و خاندانش فرموده بود نقل کرد و در همه آن ها اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله می گفتند: آری به خدا ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدیم و بدان گواهی می دهیم و تابعین می گفتند آری به خدا سوگند این سخنان را کسانی از صحابه که آن ها را به راستگویی و امانت می شناسیم، برای ما نقل کرده اند...

تا آن جا که فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و اله در روز غدیر خم علی علیه السلام را به ولایت نصب کرد و فرمود این مطلب را باید حاضران به غایبان برسانند؟»

همه گفتند: آری. (ما به این جریان آگاهیم و اطلاع داریم). (1)

موضع امام زین العابدین علیه السلام درباره خلافت

ابن سعد واقدی در کتاب طبقات خود از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت

ص: 720

1- کتاب سلیم بن قیس، ص 320 - 321 چاپ، قم، نشر هادی و الغدیر، ج 1، ص 198 - 199.

بر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام وارد شدم و عرض کردم چگونه روزگار را می گذرانید؟ در پاسخ فرمود: گمان نمی کردم پیرمردی مانند تو از مردم این شهر نداند که ما چگونه ایم و چه حالی داریم اینک اگر نمی فهمی یا نمی دانی تو را آگاه می سازم که ما در میان قوم خود همچون بنی اسرائیل میان آل فرعون به سر می بریم که فرعونیان پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده نگه می داشتند.

مردم با دشنام دادن به بزرگ و سید ما - امیرالمؤمنین علی علیه السلام - به دشمنان ما تقرب می جویند اگر قریش با داشتن محمد صلی الله علیه و آله بر سایر اعراب فخر می کند و اگر عرب ها به دلیل داشتن محمد صلی الله علیه و آله بر عجم فخر می کند و آن ها نیز چنین فضیلتی را برای عرب ها و قریش پذیرفته اند ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باید بر قریش برتری داشته و فخر کنیم؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله از ما اهل بیت است اما آنان حق ما را گرفته و هیچ حقی برای ما نمی شناسند. اگر نمی دانی که روزگار ما چگونه می گذرد - بدان که - این گونه می گذرد منهل گوید امام به گونه ای سخن می گفت که گمان کردم می خواهد این سخن را به گوش همه کسانی که در خانه اند برساند. (1)

، آری امام زین العابدین علیه السلام که در زمان خود در شرایط بسیار سختی زندگی می کرد و جز تقیه راه دیگری، نداشت با راز و نیاز با خدا و بهره گیری از دعا حقیقت را به گوش مردم می رساند.

یکی از مضامین مهم سیاسی دینی که در برخی از دعاهای «صحیفه سجّادیه» مطرح شده و امام علیه السلام نسبت به آن توجه خاصی مبذول داشته و همچون پدران بزرگوار خود بر حقوق مسلم اهل بیت علیهم السلام تأکید نموده مسأله امامت و خلافت است که علاوه بر شایستگی و سزاوار بودن ایشان برای مقام خلافت و رهبری جنبه های الهی، عصمت و دیگر شرایط زمامداری را نیز در حد والا نشان می دهد که در این جا به چند نمونه از بیانات آن حضرت در این باره اشاره می کنیم.

از، جمله در دعای چهل و هفتم می فرماید:

(رَبِّ صَلِّ عَلَي أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَ حَفَظَةَ دِينِكَ وَ خُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ وَ حُجَجَكَ عَلَي عِبَادِكَ وَ طَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَالذَّنْسِ تَطْهِيراً بِإِزَادَتِكَ وَ

ص: 721

وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلُوكَ إِلَى جَنَّتِكَ (1)

پروردگارا! بر پاکان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله درود بفرست همان کسانی که آنان را برای حکومت خود برگزیدی و گنجینه های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی و خلفای خود در روی زمین و حجت خود بر بندگانت قرار دادی و آنان را با اراده خود از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساختی و وسیله ای برای رسیدن به خود و بهشت جاودانت اختیار نمودی

و به دنبال آن در جملات دیگری می فرماید

(اللَّهُمَّ أَنْتَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ يَا مِمَّ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ وَالْإِنْتِهَاءِ إِلَى نَهْيِهِ وَ أَنْ لَا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمٌ وَ لَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِصْمَةٌ لِلْأَنْدِينِ وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ... وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ وَ أَجَلِي بِهِ صِرَاطَ الْجُورِ عَنْ طَرِيقَتِكَ وَ ابْنِي بِهِ الضَّرَّاءَ مِنْ سَبِيلِكَ وَأَزِلْ بِهِ التَّكْبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ وَ أَمَحِّقْ بِهِ بُغَاةَ قُصْدِكَ عَوَجًا... وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ.) (2)

پروردگارا! تو در هر زمان امامی را پرچمی برای بندگانت و چراغی راهنما در روی زمینت قرار دادی پس از آن که رابطه مستقیم میان خودت و او برقرار فرموده و او وسیله رسیدن به رضای خود نمودی و فرمانبرداری از او را واجب و از نافرمانی او بر حذر داشته و بر امتثال او امر او دستور داده و از ارتکاب به نهی او منع کردی و دینت را تأیید فرمودی امامی که به هیچ یک از بندگانت حق تقدم بر او و جدا شدن از وی را ندادی، امامی که تو محل امنی برای آنان که روی به سوی تو می آورند و ایمان محکمی برای آنان که چنگ به ذیل عنایت و هدایت تو می زنند و افتخار جهانیان و پناهگاه مؤمنین اش قرار دادی... پروردگارا کتاب و قوانین و شریعت خود و سنت پیامبرت را به وسیله او بر پای دار و هر آن چه از معارف و اصول دین تو را ستمکاران به ورطه نابودی کشیده اند به وسیله او زنده فرما و آلودگی ها و انحرافات که به وسیله ستمکاران در راهت بوجود آمده به وسیله او از دامن دینت بزدا و خطرات راهت را به

ص: 722

1- صحیفه سجادیه، دعای چهل و هفتم فقره 56.

2- صحیفه سجادیه، دعای چهل و هفتم، فقره 60

وسیله او از میان بردار ما را برای او مطیع گردانده و در راه جلب رضایت او کوشا ساز.

و در دعای چهل و هشتم در مورد «خلافت» و کسانی که آن را از خاندان نبوت خارج نمودند می فرماید:

(اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصَافِيَائِكَ وَ مَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَ تَهُمْ بِهَا، قَدْ ابْتَرَوْهَا... حَتَّى عَادَ صَدَفُوتُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَرِّينَ... اللَّهُمَّ الْعَنْ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَ مَنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ، وَ أَشْيَاعِهِمْ، وَ اتَّبَاعَهُمْ) (1)

خداوند! مقام خلافت ویژه خلفای توست برگزیدگان از خلقت و جایگاه امانت های تو در درجات عالی که تو آن مقام را به آن ها اختصاص دادی ولی دیگران از آنان گرفتند... تا جایی که برگزیدگان و خلفای تو در مقابل ستم ستمکاران مغلوب و مقهور شده و حقشان بر باد رفت پروردگارا بر دشمنان آن ها از اولین و آخرینشان به کسانی که ب تجاوز دشمنانشان رضایت دادند و بر پیروان و تابعین آن ها لعنت فرست.

همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه می کنند امام علیه السلام در جملات مزبور بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و اغتصاب زمامداری از ایشان تأکید نموده و احدی را از غاصبان و زمامداران دروغین و خلفای جور استشنا نموده است.

موضع امام باقر علیه السلام درباره خلافت

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» روایت مفصّلی را از امام محمد باقر علیه السلام درباره تحلیل اوضاع سیاسی شیعه و فشار خلفا از آغاز تا زمان آن حضرت نقل کرده است که به منظور روشن شدن موضع امام در مورد خلافت به نقل آن می پردازیم.

نامبرده در مورد سختگیری های خلفای اموی نسبت به شیعیان و شکنجه و آزار ایشان می نویسد:

روایت شده است که حضرت ابی جعفر؛ محمد بن علی - امام باقر علیه السلام - به یکی از اصحاب خود فرمود:

«ای فلان! ما اهل بیت علیهم السلام از قریش و صف بندی آنان در مقابلمان چه ستم ها کشیدیم

ص: 723

و شیعیان و دوستان ما از مردم چه ها کشیدند رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رحلت نمود در حالی که به مردم خبر داده و اعلان فرموده بود که ما سزاوارترین مردم برای حکومت بر آنان هستیم ولی قریش بر ضد ما آن چنان به کمک یکدیگر برخاستند تا آن که حکومت را از محور آن خارج، کردند و با آن که برای رسیدن به حکومت با حق و حجت ما (خویشاوندی با پیامبر) در برابر اُنصار دلیل و برهان آوردند. حق ما را تصاحب نمودند و حکومت در میان قریش دست به دست گردید و یکی پس از دیگری زمام امور را به دست گرفت تا این که سرانجام دوباره حکومت به ما اهل بیت باز گردید. ولی مردم بیعت ما را شکستند و بر ضد ما جنگ پیا کردند بطوری که صاحب اصلی حکومت (امیرالمؤمنین علیه السلام) همواره در فراز و نشیب سختی های حوادث قرار گرفته بود تا این که به درجه رفیعۀ شهادت رسید.

سپس با فرزندش امام حسن بیعت کرده و با او پیمان استوار، بستند اما نسبت به او نیز خیانت ورزیدند تا این که ناچار تسلیم گردید عراقیان بر او شورش کردند تا آن جا که به تهی گاهش خنجر زدند و لشکرگاهش تراج گردید و خلخال های کنیزکانش را در ربودند و او ناگزیر با معاویه صلح کرد و بدین وسیله خون خود و اهل بیت خویش را که به راستی شمارشان نیز اندک بود نگاه داشت.

سپس بیست هزار تن از عراقیان با حسین علیه السلام بیعت کردند و آن گاه نسبت به او مکر ورزیده و بر او قیام نمودند و در حالی که بیعت او بر گردن آنان بود او را کشتند.

و پس از آن ما اهل بیت بطور مداوم مورد تحقیر و خشم و ستم قرار گرفتیم و از شهر و خانه مان رانده و از حقوقمان محروم شدیم و مورد قتل و تهدید قرار گرفتیم به طوری که امنیت جانی از خود و پیروان ما بطور کلی سلب شد و دروغگویان و منکران حق به خاطر دروغ و انکارشان زمینه را مساعد و در سراسر کشور اسلامی به وسیله دروغ و انکارشان به سردمداران جور و ستم و قضات و کاردانان آن ها تقرب جسته و شروع به روایت احادیث دروغ و انتشار آن نمودند آن ها از زبان ما چیزهایی روایت کردند که نه از زبان ما جاری شده بود و نه به محتوای آن ها عمل نموده بودیم با این کار می خواستند ما را میان مردم منفور کرده و تخم عداوت و کینه ما را در دل آنان بکارند این سیاستی بود که پس از وفات امام حسن علیه السلام در زمان معاویه با شدت هر چه بیش تر دنبال می شد

به دنبال این تبلیغات مسموم بود که همه جا به کشتار شیعیان پرداخته و با کوچک ترین سوءظنی دست ها و پاهای آن ها را می بردند کسانی که به دوستی و پیروی از ما معروف بودند راهی زندان ها، شدند اموالشان به غارت رفت و خانه هاشان ویران شد. این رویه تا روزگار «عبیدالله بن زیاد» روز به روز به شدت خود می افزود تا آن که حجاج بن یوسف در کوفه روی کار آمد او با انواع شکنجه ها به کشتار شیعیان پرداخت و آنان را با هر سوءظن و هر اتهامی دستگیر می کرد عرصه بر پیروان ما چنان تنگ شد و کار به جایی رسید که اگر کسی را با صفت «زندیق» یا «کافر» وصف می کردند برایش بهتر از آن بود که او را «شیعه» امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانند، تا جایی که کسانی که به خیر و صلاح معروف بودند و شاید هم واقعاً اشخاص پرهیزگار و راستگویی بودند، احادیث شگفت انگیزی در زمینه برتری برخی از حکام گذشته روایت کردند، چیزهایی که نه خدا چیزی از آن ها آفریده بود و نه چیزی از آن ها به وقوع پیوسته بود. راویان بعدی حقانیت این مطالب را باور داشتند زیرا این نوع مطالب به کسانی نسبت داده شده بود که به کذب و کم تقوایی معروف نبودند. (1)

موضع امام صادق علیه السلام در مورد خلافت

مؤلف کتاب «آغانی» ابوالفرج اصفهانی در شرح حال «کمیت بن زید اَسَدی» از مدّاحان خاندان رسالت از «محمّد بن سهل» دوست و رفیق کمیت نقل کرده است که: گفت

به همراه کمیت خدمت اَبی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام رسیدیم. کمیت عرضه: داشت جانم به فدایت برای شما شعری بخوانم؟ فرمود این روزها روزهای بزرگ و شریفی است عرض کرد:

أشعار درباره شما (أهل بیت) است فرمود: بخوان! سپس حضرت کسی را نزد برخی از افراد خاندانش فرستاد و آن ها را نزدیک خود، نشانند و کمیت به انشاء اشعار خود پرداخت و گریه زیادی در گرفت و چون به این بیت رسید:

يُصِيبُ بِهِ الرَّأْمُونَ عَن قَوْسٍ غَيْرِهِمْ *** فَيَا آخِرًا سَدَى لَه الْغَى أَوَّل

ص: 725

«تیراندازان با کمان دیگری (یزید) به سوی او (امام حسین علیه السلام) تیر می اندازند وای بر آن آخری که زمینه تبهکاری را اولی برای او فراهم آورد».

امام علیه السلام دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا!

گناهان گذشته و آینده و پنهان و آشکار کمیت را بیامرز و آن قدر به وی ارزانی بدار تا خشنود شود (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِكُمَيْتٍ وَ مَا قَدَّمَ وَ مَا آخَرَ وَ مَا أَسْرَرَ وَ مَا أَعْلَنَ وَ أَعْطِهِ حَتَّى يَرْضَى). (1)

ناگفته پیداست که بیت مزبور از قصیده «لامیه» شاعر و اشعاری که سراینده اش آن را در حضور امام صادق علیه السلام خوانده است اشاره و کنایه به اولی و دومی (یعنی ابوبکر و عمر) است که بر حق مسلم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تعدی نموده و آن را از میان خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بیرون برده و به غیر از جایگاه خود انتقال دادند و بدین، وسیله پایه و اساس ظلم و ستم به ایشان را بنیان نهاده و کسانی را که بعد از آن ها بر سر کار آمدند بر اهل بیت علیهم السلام رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله مسلط ساختند.

و از آن جا که امام علیه السلام به استماع آن اشعار گوش فرا داده و برای گوینده و سراینده اشعار آن گونه دعا فرموده است این حقیقت به اثبات می رسد که سروده های شاعر مورد تأیید امام بوده و موضع حضرتش را در مورد خلافت مبین و مشخص می سازد.

موضع امام کاظم علیه السلام در مورد خلافت

موضع امام موسی بن جعفر علیه السلام در مسأله خلافت از آن چه از آن حضرت درباره حدود جغرافیائی «فدک» روایت شده است به خوبی روشن می شود.

زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» آورده است که هارون الرشید به امام موسی کاظم علیه السلام می گفت: ای ابا الحسن! حدود «فدک» را بیان فرما تا من آن را به تو برگردانم! ولی موسی بن جعفر علیه السلام از این کار امتناع می ورزید تا این که هارون در این باره زیاد اصرار کرد حضرت در جواب او فرمود من آن را تحویل نمی گیرم مگر با همان حدودی که بوده است. هارون گفت: حدود فدک تا کجاست؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: ای امیر... اگر من حدود فدک را مشخص کنم آن را باز نمی گردانی

ص: 726

هارون: گفت به حق جدّت (رسول خدا صلی الله علیه و سلم) که حدود آن را مشخص گردان فرمود نخستین حدّ آن «عدن» است پس چهره هارون تغییر کرد و گفت آری امام فرمود حد دوم آن «سمرقند» است رنگ چهره هارون دگرگون شد. امام علیه السلام فرمود: حدّ سوّمش «آفریقا» است صورت هارون سیاه شد و گفت بیشتر بگو امام علیه السلام فرمود:

حدّ چهارمش دریای خزر - و یا جزایر - و ارمنیه می باشد.

هارون الرشید که چنان دید خطاب به امام علیه السلام گفت، بنابراین چیزی برای ما باقی نماند! پس از مجلس ما بیرون برو امام کاظم علیه السلام فرمود من قبلاً به تو اعلام نمودم که اگر حدود «فدک» را مشخص گردانم آن را باز نمی گردانی پس از این ماجرا هارون تصمیم گرفت موسی بن جعفر علیه السلام را به قتل برساند و در این باره کار او را به یحیی بن خالد واگذار کرد...» (1)

آن چه از این جریان فهمیده می شود این است که مرتبط ساختن حدود جغرافیائی «فدک» به سرزمین عدن و سمرقند و آفریقا و دریای خزر - و یا جزایر - و ارمنیه اشاره به مسأله خلافت و دست اندازی متقدّمین به موضوع رهبری و تجاوز به حقوق مسلمّ اهل بیت علیهم السلام دارد که آن را از خاندان پیغمبر بیرون آورده و در جای دیگری قرار دادند

و بدین ترتیب امام علیه السلام با لطافت و ظرافت خاصی موضع خود را در مسأله خلافت روشن ساخته است و به همین دلیل است که هارون نیز حقیقت مطلب را دریافته و در پاسخ امام اظهار داشته است که: بنابراین چیزی برای ما باقی نماند و لذا تصمیم می گیرد که پسر پیغمبر را به قتل برساند

موضع امام رضا و بقیّه امامان علیهم السلام در مورد خلافت

اشاره

امّا موضع امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از ملاقات «دعبل بن علی خزاعی» با آن حضرت و قصیده ای که در محضر آن جناب سروده و برای وی خوانده است روشن می شود

ص: 727

1- ربیع الأبرار، ج 1، ص 315، تذکرة الخواص، ص 35 چاپ نجف، مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 320 - 321 و در چاپ دیگر، ج 4، ص 346، انتشارات ذوی القربی.

شیخ الاسلام جوینی حموینی در کتاب «فرائد السمطین» از دعبل بن علی خُزاعی روایت کرده است که گفت:

قصیده معروف خود را که اول آن «مدارس آیات خلت من تلاوة..» می باشد برای مولایم امام رضا علیه السلام خواندم؛ هنگامی که به این دو بیت رسیدم:

خروج امام لا محالة واقع *** یقوم علی اسم الله والبرکات

یمیز فیناکل حق و باطل *** و یجزی علی النعماء و النقمات

آن حضرت گریه شدیدی کرد سپس رو به من نموده فرمود:

«ای دعبل! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری کرده است. آیا این امام را که خروج می کند می شناسی؟»

عرض کردم نه مولای من همین قدر شنیده ام که امامی از شما اهل بیت علیهم السلام قیام خواهد کرد تا زمین را از ظلم و فساد پاک کند و از عدل و داد پر گرداند فرمود:

«ای دعبل! امام بعد از من پسر محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن (عسکری) است و بعد از او پسرش حجت قائم است که در دوران، غیبتش چشم به راهش باشند و در زمان، ظهورش اطاعتش نمایند اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را به حدی طولانی می کند تا او ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر نماید چنان که از ظلم و جور پر شده باشد...» (1)

مؤلف: گوید ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی خود گفته است قصیده «مدارس آیات...» از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین نمونه مدائحی است که درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله سروده اند و «دعبل» آن را برای علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان سروده است. (2)

و مرحوم شیخ صدوق «رضوان الله تعالی علیه» از عبدالسلام هروی روایت کرده که: گفت دعبل بن علی خُزاعی در «مرو» خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب گردید و عرضه داشت ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله من قصیده ای در ستایش شما سروده ام و سوگند یاد کرده ام که برای احدی قبل از شما نخوانم حضرت فرمود: آن را بخوان دعبل شروع

ص: 728

1- فرائد السمطین، ج 2، ص 337.

2- الاغانی، ج 20، ص 94 چاپ بیروت، اعلمی، زیر عنوان: أخبار دعبل بن علی و نسبه.

به خواندن کرد تا بدینجا رسید:

أرى فيهم في غيرهم مُتَقَسِّمًا *** وأيديهم من فيهم صفرات

غنائم و بیت المال مسلمانان را می بینم که در میان دیگران تقسیم می شود، و می نگرم که دست های ایشان (آل محمد صلی الله علیه و آله) از آن خالی است.

با شنیدن این بیت حضرت، گریست و فرمود راست گفתי ای خزاعی همین طور است.

و چون دعبل به این بیت رسید:

إذا وتروا مدوا إلى و أترِبِهِمْ *** أَكْفَاءً عَنِ الأوتار مُنْقَبَضَات

هرگاه هدف تیر جنایت و بلا و ظلم دشمن واقع می شوند دست های تهی از حربه و بسته را به سوی دشمن می گشایند.

امام علیه السلام کف دو دست خود را می چرخانید و زیر و رو می کرد و می فرمود: آری این چنین است دست ها بسته است و چون به این بیت رسید:

لقد خِفْتُ في الدنيا و أيام سعيها *** و إِنِّي لأرجوا الأمان بعد وفاتي

من - چون دارای محبت شما خاندانم - در این دنیا همه عمر در ترس و وحشت و نگرانی به سر می برم اما امید من همه این است که بعد از مرگم دیگر از عذاب در امان باشم.

امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را از فرع اکبر (که روز قیامت است) از عذاب آن روز در امان دارد و چون به این بیت از قصیده رسید

و قَبْرِ بَغْدَادٍ لِنَفْسِ زَكِيَّةٍ *** تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي العُرْفَاتِ

و قبری در بغداد از آن پاک سرشتی است که خداوند در غرفه ای از غرفه های بهشت او را مأوا داده است

- که منظور از او موسی بن جعفر علیه السلام است - امام رضا علیه السلام به او فرمود: آیا در همین جا دو بیت بر قصیده ات نیفزایم تا کامل شود؟ دعبل عرض کرد چرا یابن رسول الله بفرمائید.

امام علیه السلام فرمود:

وَقَبْرِ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ *** تَوَقَّدَ فِي الأَعْخِشَاءِ بِالحَرَقَاتِ

إِلَى الحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ قَائِمًا *** يُفَرِّجُ عَنَّا أَلْهَمَ وَ الكُرْبَاتِ

و قبری در شهر طوس است که وا مصیبتا از غم و اندوهش که آتش مصیبت فاجعه مرگش در

تا روز حشر و روزی که خداوند قائمی را برانگیزد (و بر ستم و ستمکاران پیروز شود) و درد و رنج ما را آرام بخشد.

دعبل: گفت ای پسر پیغمبر خدا این قبری که در طوس است از آن کیست حضرت: فرمود این قبر من است که روزگاری نمی گذرد مگر این که «طوس» محل آمد و رفت شیعیان و زوّار قبر من می شود آگاه باش که هر کس که مرا در غربتم در طوس زیارت کند در درجه من با من همدم خواهد بود در حالی که خداوند او را از گناهان پاک نموده و آمرزیده باشد.

سپس حضرت پس از این که قصیده دعبل به پایان رسید از جای برخاست و به دعبل فرمود از جای خود حرکت، مکن و به درون خانه رفت و پس از لحظاتی خادم آن حضرت با کیسه ای از «زر» که دارای یک صد دینار بود بیرون آمد و آن را به دعبل داد... (1)

و شبراوی شافعی به نقل از طبری از ابی صلت هروی آورده است که گفت: دعبل خزاعی در «مرو» محضر علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب گردید و گفت ای فرزند پیغمبر خدا درباره شما خاندان، پیغمبر چکامه ای سروده ام و سوگند یاد کرده ام که پیش از خواندن بر شما برای دیگری نخوانم و دوست دارم که شما آن را بشنوید. امام رضا علیه السلام فرمود بخوان و او شروع به خواندن کرد....

آن گاه شبراوی شافعی: گوید و آن قصیده ای طولانی است که شماره ایات آن به 120 بیت می رسد سپس شبراوی می گوید: چون دعبل قصیده را به پایان رسانید أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام خود برخاست و به دعبل فرمود: همین جا باش. آن گاه کیسه ای که در آن 100 دینار بود برای او فرستاد و از او پوزش خواست

دعبل آن را برگرداند و گفت: من برای گرفتن جایزه شرفیاب نشده، بودم آمده بودم تا خدمت امام سلامی کرده و به نگاهی از روی مبارک حضرتش تبرک جویم و نیازی هم به این پول ندارم اگر امام عنایت کند و مرا به جام های از، خود برای تبرک سزاوار، فرماید بیشتر دوست دارم

ص: 730

امام رضا علیه السلام جبّه خزی که همان کیسه دینار روی آن بود به وی مرحمت کرد و به غلام خود: فرمود بگو این را بگیر و پس مفرست که بزودی با نیازمندی خرجش خواهی کرد و او آن کیسه و جبّه را گرفت... (1)

با توجه به آن چه گذشت موضع هشتمین پیشوای جهان تشیع در مورد خلافت به خوبی آشکار است و بیش از این هم نیازی به توضیح و تبیین ندارد.

از مجموع مطالبی که تا بدینجا در مورد، خلافت از منابع پیروان مکتب خلفا نقل، نمودیم موضع هر یک از امامان معصوم علیهم السلام از امام حسن مجتبی علیه السلام گرفته تا هشتمین پیشوای معصوم شیعه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برای همگان معلوم و روشن می شود

و اما موضع سایر امامان از امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری و حجة بن الحسن - صلوات الله علیهم أجمعین - با مراجعه به شرح حال ایشان در کتب تاریخ و دعاها و صلوات ها و زیارت هایی که در کتب ادعیه از آنان نقل شده و به علاوه هر یک از ایشان به امامت امام بعد از خود تصریح و تنصیص نموده اند، واضح و آشکار می گردد که البته ما به جهت اختصار از نقل آثار وارده در این باره خودداری می نیم و خوانندگان گرامی را به کتب مربوطه ارجاع می دهیم . (2)

و برای این که افراد ناآگاه بدانند که مسأله «خلافت» پیوسته در طول تاریخ اسلام مورد توجه امامان معصوم علیهم السلام قرار داشته و حتی به شیعیان و پیروانشان آموخته اند که به هنگام زیارتشان در کنار قبورشان از انحراف امت و غصب خلافت و ظلم و ستمی که مخالفان ولایت بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله روا داشته و حق مسلمشان را از چنگشان ربودند آشکارا سخن بگویند و موضع خود را در قبال رفتار ناهنجار غاصبان خلافت و خیانت به امت مشخص سازند و از جنایات وارده بر «اهل بیت» پرده بردارند تنها به بخشی از مطالبی که در این زمینه در یکی از زیارتشان آمده است اشاره می کنیم.

در فرازهایی از زیارت جامعه ائمه مؤمنین که بیانگر دیدگاه امامان معصوم علیهم السلام نسبت به مقام خلافت است حقیقت ماهیت خلافت انتخابی پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و اله،

ص: 731

1- الا تحاف بجنب الأشراف، ص 161، چاپ مصر.

2- برای اطلاع و آگاهی کامل از این موضوع به کتاب احتجاج طبرسی و کتاب های کلامی، و زندگی سیاسی امامان شیعه در کتب تاریخ مراجعه فرمائید.

(يَا سَادَتِي يَا آلَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي بِكُمْ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا بِالْخِلَافِ عَلَى الَّذِينَ غَدَرُوا بِكُمْ وَنَكَشُوا بَيْعَتَكُمْ وَجَحَدُوا وَلَا يَتَّكِرُوا مَنْزِلَتَكُمْ وَخَلَعُوا رِبْقَةَ طَاعَتِكُمْ وَهَجَرُوا أَسْبَابَ مَوَدَّتِكُمْ وَتَقَرَّبُوا إِلَى فِرَاعِيَّتِهِمْ بِالْبِرَاءَةِ مِنْكُمْ، وَالْإِعْرَاضِ عَنْكُمْ، وَ مَنْعُوكُمْ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَاسْتِيصَالِ الْجُحُودِ وَشَدِّعِ الصَّدْعِ وَلَمْ الشَّدْعِ وَسَدِّ الْحَلَلِ وَتَثْقِيفِ الْأُودِ وَأَمْضَاءِ الْأَحْكَامِ وَتَهْذِيبِ الْإِسْلَامِ وَقَمْعِ الْأَثَامِ، وَأَزْهَجُوا عَلَيْكُمْ نَفْعَ الْحُرُوبِ وَالْفِتَنِ، وَأَنْحَوْا عَلَيْكُمْ سُيُوفَ الْأَحْقَادِ، وَهَتَكُوا مِنْكُمْ السُّتُورَ وَابْتَاعُوا بِخُمْسِ كُمْ الْخُمُورَ، وَصَدَرُوا صَدَقَاتِ الْمَسَاكِينِ إِلَى الْمُضْجِحِينَ وَالسَّاحِرِينَ، وَذَلِكَ بِمَا طَرَقَتْ لَهُمُ الْفَسَقَةُ الْغَوَاةُ وَالْحَسَدَةُ الْبُغَاةُ أَهْلَ النَّكْثِ وَالْغَدْرِ وَالْخِلَافِ وَالْمَكْرِ، وَالْقُلُوبِ الْمُتَنَبِّتَةِ مِنْ قَدْرِ الشَّرِكِ وَالْأَجْسَادِ الْمُشْحَنَةِ مِنْ دَرَنِ الْكُفْرِ، الَّذِينَ أَضْبُوا عَلَى النَّفَاقِ وَأَكْبُوا عَلَى عِلَاقِ الشَّقَاقِ)

ای سروران من! ای خاندان رسول خدا! من تقرب می جویم به خدای تبارک و تعالی، به مخالفت با کسانی که به شما خیانت کردند و بیعت شما را شکستند و ولایت شما را منکر شدند، و مقام و منزلت شما را نشناختند و رشته اطاعت شما را از هم گسستند، و اسباب مودت و دوستی شما را به دور انداختند و با بیزاری و رویگردانی از شما به فراغنه خود تقرب جستند و شما را از اقامه حدود و ریشه کن ساختن منکر و رفوی شکست و التیام بخشیدن به جدایی و سد رخنه و اصلاح ناروا و اجرای احکام و تهذیب اسلام و برانداختن گناهان بازداشتند و بر ضد شما غبار نبردها و آشوب ها برانگیختند، و به سوی شما تیغ های کینه ها را حواله کردند و پرده های احترام شما را دریدند، و با حق خمس شما شراب خریدند و سهم زکات مساکین صرف دلک ها و مسخره چی ها کردند و این بدان جهت بود که فاسقان راه آن ها را صاف کردند، و حسودان ستمگر و پیمان گسل و دغلباز و اهل خلاف و نیرنگ و دل های گندیده از پلیدی شرک و تنهای آکنده از چرک کفر آن ها که دل بر نفاق نهادند، به وسایل شقاق و دشمنی روی آوردند.

(فَلَمَّا مَضَى الْمَصْرُ طَفَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ اخْتَطَفُوا الْعِرَّةَ وَانْتَهَرُوا الْفُرْصَةَ وَانْتَهَكُوا الْحُرْمَةَ، وَغَادَرُوهُ عَلَى فِرَاشِ الْوَفَاةِ، وَاسْرَعُوا لِنَقْضِ الْبَيْعَةِ وَمُخَالَفَةِ الْمَوَاتِقِ الْمُؤَكَّدَةِ، وَخِيَانَةِ الْأَمَانَةِ الْمَعْرُوضَةِ عَلَى الْجِبَالِ الرَّاسِيَةِ وَابْتِئَانِ تَحْمِلِهَا وَحَمَلِهَا الْإِنْسَانَ الظُّلْمُ الْجَهْلُ ذُو الشَّقَاقِ وَالْعِرَّةَ بِالْإِثَامِ الْمُؤَلَّمَةِ وَالْأَنْفَةَ عَنِ الْإِنْقِيَادِ لِحَمِيدِ الْعَاقِبَةِ، فَحُشِرَ سَفَلَةُ الْأَعْرَابِ وَبَقَايَا الْأَحْزَابِ إِلَى دَارِ النُّبُوتِ وَالرِّسَالَةِ وَمَهَبَطِ الْوَحْيِ وَالْمَلَائِكَةِ وَمُسْتَقَرِّ سُلْطَانِ الْوِلَايَةِ وَمَعْدِنِ الْوَصِيَّةِ وَالْخِلَافَةِ وَالْإِمَامَةِ حَتَّى نَقَضُوا عَهْدَ

الْمُصَدِّقَ فِي أَحْيِهِ عَلِمَ اللَّهُ دَى وَالْمُبَيِّنَ طَرِيقَ النَّجَاةِ مِنْ طُرُقِ الرَّدَى، وَ جَرَحُوا كَيْدَ خَيْرِ الْوَرَى فِي ظُلْمِ ابْنَتِهِ وَ اضْطَهَادِ حَبِيبَتِهِ وَ اهْتِصَامِ عَزِيزَتِهِ بَصْدَعَةِ لَحْمِهِ وَ فَلَادَةِ كَيْدِهِ، وَ خَذَلُوا بَعْلَهَا وَ صَدَّ عَزْوًا قَدْرَهُ، وَ اسْتَحْلَوْا مَخَارِمَهُ وَ قَطَعُوا رَحِمَهُ، وَ انْكَرُوا أُخُوَّتَهُ وَ هَجَرُوا مَوَدَّتَهُ، وَ نَقَضُوا طَاعَتَهُ وَ جَحَدُوا وَ لا يَتَهُ، وَ اطمَعُوا الْعَبِيدَ فِي خِلَافَتِهِ وَ قَادُوهُ إِلَى بَيْعَتِهِمْ مُصَدِّقَةً لِمَا سَيُوفِيهَا مُقَدِّعَةً أَسَدَ مَتَّهَا، وَ هُوَ سَاخِطُ الْقَلْبِ هَائِجُ الْغَضَبِ، شَدِيدُ الصَّبْرِ كَاظِمُ الْغَيْظِ، يَدْعُوهُ إِلَى بَيْعَتِهِمْ الَّتِي عَمَّ شَوْمُهَا الْإِسْلَامَ وَ زَرَعَتْ فِي قُلُوبِ أَهْلِهَا الْآثَامَ، وَ عَقَّتْ سَلْمَانَهَا وَ طَرَدَتْ مِقْدَادَهَا وَ نَفَتْ جُنْدُبَهَا وَ فَتَقَّتْ بَطْنَ عَمَارِهَا، وَ حَرَفَتْ الْقُرْآنَ وَ بَدَلَتْ الْأَحْكَامَ، وَ غَيَّرَتْ الْمَقَامَ وَ أَبَا حَتِ الْخُمْسِ لِلطَّلْقَاءِ، وَ سَدَّ لَطْتَ أَوْلَادِ اللَّعْنَاءِ عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ حَلَطَتْ الْحَلَالَ بِالْحَرَامِ وَ اسْتَحَفَّتْ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ، وَ هَدَمَتْ الْكُعْبَةَ وَ أَعَارَتْ عَلَى دَارِ الْهَجْرَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ، وَ أَبْرَزَتْ بَنَاتِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لِلنِّكَالِ وَ السُّورَةِ وَ الْبَسْتِ تَهْنُ تَوْبِ الْعَارِ وَ الْفُضِيحَةِ، وَ رَحَّصَتْ لِأَهْلِ السُّبُهَةِ فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ الصِّفْوَةِ وَ إِبَادَةِ نَسَبِهِ وَ اسْتِصَالِ شَافَتِهِ، وَ سَبَى حَرَمِهِ وَ قَتَلَ أَنْصَارِهِ، وَ كَسَرَ مَنَبْرَهُ وَ قَلْبَ مَفْخَرِهِ، وَ اخْفَأَ دِينَهُ وَ قَطَعَ ذِكْرَهُ.

و چون برگزیده خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در گذشت، توطئه کردند و فرصت را غنیمت شمردند و بر بستر مرگ او پیمان را شکستند و به نقض بیعت شتافتند و به مخالفت پیمان های مؤکد و خیانت در امانت - که به کوه های لنگرمنش عرضه شد و نتوانستند آن را حمل کنند و این بار سنگین را انسان ستمکار نادان تفرقه انگیز و فریبا به دوش گرفت - با گناهان دردآور و گردن فرازی از انقیاد برای سرانجام ستوده سر برتافتند، و عرب های بیابانی فرومایه و بازماندگان احزاب به سوی بیت نبوت و رسالت و فرودگاه وحی و فرشتگان و مرکز حکومت اسلام و معدن وصیّت و خلافت و امامت به راه افتادند، تا این که پیمان مصطفی صلی الله علیه و سلم را درباره برادرش، پرچم هدایت و بیان کننده راه نجات از راه های هلاکت بی واهمه شکستند و جگر خیرالوری را در ستم کردن به دخترش و فشار بر جگرگوشه اش و کوبیدن عزیزه اش و پاره تش و تکه جگرش مجروح ساختند، و شوهرش را بی یاور گذاشتند و مقامش را کوچک شمردند و هتک حرمتش را حلال دانستند و پیوند خویشاوندیش را بریدند و برادری او را با پیغمبر خدا منکر شدند، و مودت و دوستی او را ترک کردند و طاعتش را نقض نمودند، و ولایتش را مورد انکار قرار دادند، و بردگان را در خلافت او به طمع انداختند و کشان کشان او را به زور برای بیعت با خود کشیدند در حالی که شمشیر برهنه بالای سرش و نیزه ها کشیده بودند و او با دلی خشمگین و خشمی فروزان سخت شکیب بود و خشم خود را فرو خورد، و آن ها او

را به بیعت خود دعوت می نمودند بیعتی که سرانجامش برای اسلام شوم و بدفرجام، بود و در دل های اهلش بذر هر گناهی پاشید و سبب رنجش «سلمان» و طرد «مقداد» و تبعید «ابوذر» گردید و در نتیجه شکم «عمار یاسر» درید و قرآن را تحریف کرد و احکام را دگرگون ساخت و «مقام» را تغییر داد و خمس را برای «طلقاء» مباح ساخت و فرزندان لعنت شدگان را بر نوامیس و خون مسلمانان مسلط، نمود و حلال را با حرام به هم، آمیخت و ایمان و اسلام را سبک شمرد و خانه کعبه را ویران کرد و بر مدینه طیه در «جنگ حرّه» یورش برد و دختران مهاجر و انصار را از پشت پرده بیرون کشید و به شکنجه و عذابشان، پرداخت و جامه ننگ و رسوایی را بر آن ها پوشانید و به ناپاکان اجازه داد تا اهل بیت علیهم السلام نبی مختار را به قتل برسانند و نسلش را - از زمین - براندازند و آن را از بیخ و بن برکنند و حرمش را به اسیری بگیرند و یارانش را از پای در آورند و منبرش را بشکنند و مفاخرش را وارونه جلوه دهند و دینش را از میان ببرند و یادش را از خاطره ها محو و نابود سازند

(يَا مَوَالِيَّ فَلَوْ عَايَنْتُمْ الْمُصَدِّقَ وَ سَيِّدَهُمُ الْأُمَّةِ مُعْرِفَةً فِي أَكْبَادِكُمْ وَ رِمَاحُهُمْ مُسَدِّ رَعَةٍ فِي نُحُورِكُمْ وَ سَيُؤْفِقُهَا مُوَلَّغَةً فِي دِمَائِكُمْ، يَسَّ فِي أَبْنَاءِ الْعَوَاهِرِ غَلِيلَ الْفِسْقِ مِنْ وَرَعِكُمْ وَ غَيْظَ الْكُفْرِ مِنْ إِيْمَانِكُمْ، وَ أَنْتُمْ بَيْنَ صَدْرِي فِي الْمِحْرَابِ قَدْ فَلَقَ السَّيْفُ هَامَتَهُ وَ شَهِدَ فَوْقَ الْجَنَازَةِ قَدْ شَكَّتْ أَكْفَانُهُ بِالسِّهَامِ، وَ قَتِيلَ بِالْعِرَاءِ قَدْ زَفَعَ فَوْقَ الْقَنَاةِ رَأْسُهُ، وَ مُكْبَلٍ فِي السِّجْنِ قَدْ رَضَّتْ بِالْحَدِيدِ أَعْضَاؤُهُ وَ مَسْمُومٍ قَدْ قَطَعَتْ بِجَرَعِ السَّمِّ أَمْعَاؤُهُ وَ شَهِدَ مَلِكُكُمْ عِبَادِي تَفْنِيهِمُ الْعَبِيدُ وَ أَبْنَاءُ الْعَبِيدِ، فَهَلِ الْمَحْنُ يَا سَادَتِي إِلَّا الَّتِي لَزِمْتَكُمْ وَ الْمَصَائِبُ إِلَّا الَّتِي عَمَّتْكُمْ وَ الْفَجَائِعُ إِلَّا الَّتِي حَصَّتْكُمْ وَ الْقَوَارِعُ إِلَّا الَّتِي طَرَقَتْكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ)

ای آقایان من! اگر مصطفی - برگزیده خدا - شما را می دید که تیره های امت در جگرهایتان نشسته و نیزه هایشان در گلوهایتان قرار گرفته و شمشیرهایشان به ریختن خونتان حریص است و زنازادگانش تشنگی فسق خود را از خون شما سیراب می کنند که واجد صفت تقوا و پاکی بودید و خشم کفرآلود خود را از ایمان و پارسایی شما با ریختن خونتان فرو می نشانند و شما یا در محراب عبادت با فرق شکافته، افتاده اید و یا شهید روی تابوتید و کفنتان از تیر دشمن پرگرفته و یا در ریگزار بیابان کشته افتاده اید و سرهایتان بالای نیزه است و یا در زیر گند و زنجیر آهنین اعضایش نرم شده و مسموم گردید است و یا درونش با شربت زهر آلود تکه تکه شده جمع خاندانتان گسیخته و بندگان فرومایه و زاده های آن ها نابودشان کرده اند [چه حالی پیدا می کرد؟] آیا بلا جز آن

است ای سروران من که بر شما باریده و مصائب جز آن است که همه شما را فرا گرفته و حوادث دردناک غیر از آن است که به شما اختصاص یافته و ناگواری ها غیر از آن است که بر شما وارد شده است...؟ (1)

5. بررسی استدلال به خلافت با زور و غلبه

هر کس که با تاریخ اسلام سر و کار داشته باشد و آن را ورق بزند این معنا را به خوبی در می یابد که حکومت و فرمانروایی خُلُفا تا زمان حکومت ترکان عثمانی غالباً بر پایه زور و قهر و غلبه صورت گرفته و عکس، آن همچون بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حکومت آن حضرت بسیار نادر بوده است.

این مسأله ای است که در آن جای هیچ ایراد و اعتراض برای دوست و دشمن وجود ندارد و هیچ کس هم منکر آن نیست.

اما این که پیروان مکتب خلفا می گویند هر کس که با زور شمشیر و قهر و غلبه بر امت اسلامی تسلط یافت و بر مسند خلافت نشست و امیرالمؤمنین خوانده شد، بر هیچ کس که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد روا نیست که شبی را به روز آورد و چنین فرمانروایی را امام و پیشوای خود نداند - خواه متقی و پرهیزکار بوده و یا فاسق و فاجر باشد - ما که ندانستیم این دانشمندان بزرگوار و سرشناسان نامی از چه سخن می گویند: آیا از دین و آئین خدا و شریعت پاک محمدی صل الله علیه و آله و مقررات او در اقامه حکومت الهی در جامعه اسلامی سخن می گویند و یا این که از قانون و مقررات جنگل برای حیوانات وحشی و درنده سخن می رانند؟ (2)

آن چه تا به این جا آوردیم بررسی استدلال های پیروان مکتب خلفا درباره بیعت و شوری و عمل اصحاب و خلافت به زور و استناد به نهج البلاغه بود که آن ها را از دیدگاه کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و تاریخ، اسلامی مورد ارزیابی قرار داده و به وضوح روشن ساختیم که همه آن استدلال ها نادرست و بر خلاف نص صریح قرآن و روش

ص: 735

1- بحار الانوار، ج 102، ص 165؛ مصباح الزائر، ص 463؛ المزار الکبیر، ص 295، چاپ قم 1419 و مفاتیح، الجنان در زیارت جامعه ائمه مؤمنین.

2- اقتباس از ویژگی ها و دیدگاه های دو مکتب در اسلام ترجمه معالم المدرستین، ج 1، ص 328 با اندکی تصرف در ألفاظ و تغییر عبارات.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه و موضع امامان اهل بیت علیهم السلام در مورد خلافت است.

و اینک برای این که درست روشن شود که مسأله امامت در اسلام یک امر ساده، نیست بلکه انتخاب و انتصاب و تعیین امام در اختیار خداوند است و مردم در این باره هیچ گونه اختیاری ندارند به مسأله انتصابی بودن امامت باز می گردیم و این موضوع را از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و تواتر روایات مبنی بر انتصابی بودن مقام امامت مورد بررسی قرار می دهیم تا اساس بودن استدلال های پیروان مکتب خلفاء درباره انتخاب خلیفه و، امام بیش از پیش روشن شود

ص: 736

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

